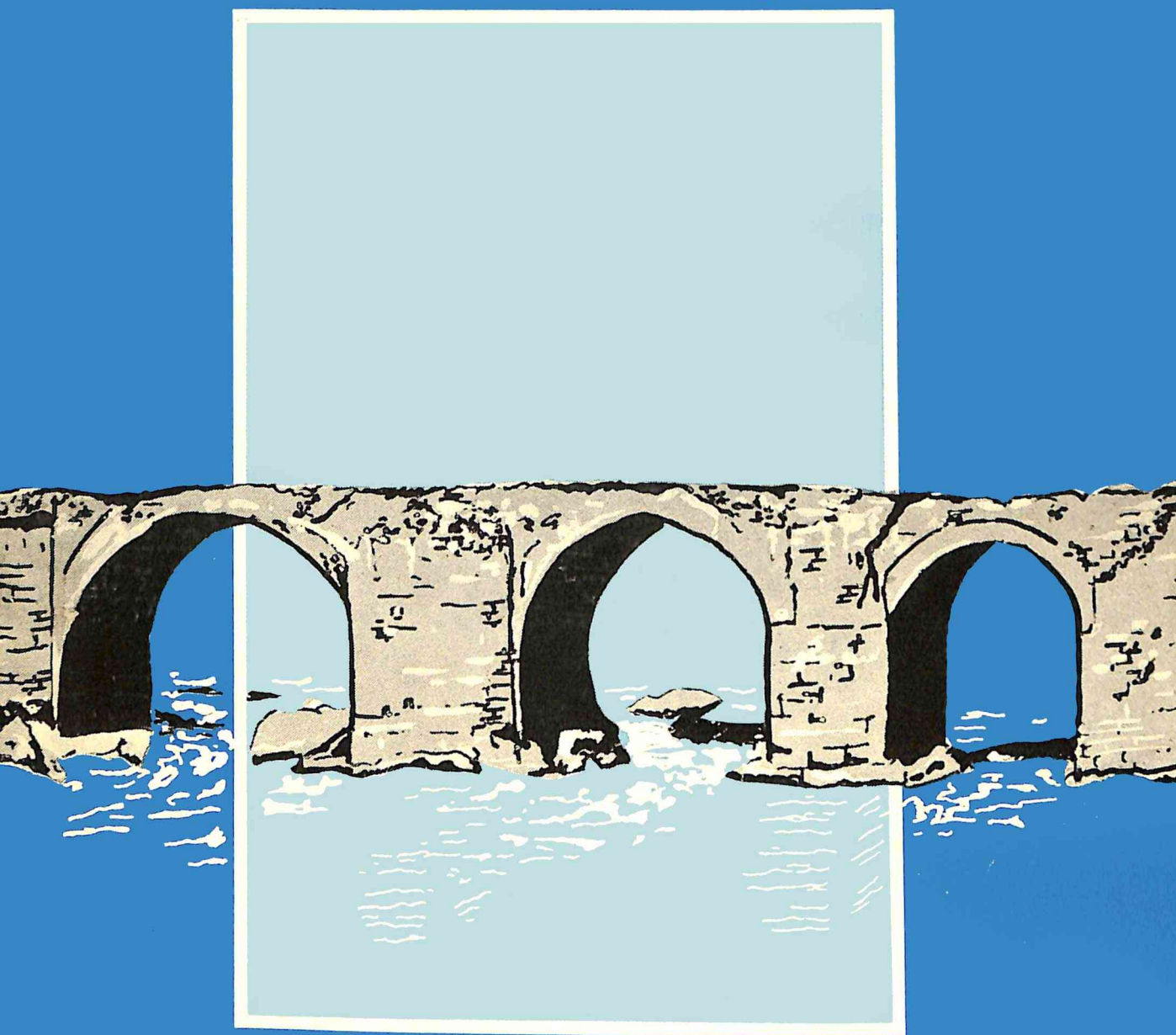


ارس در گذرگاه تاریخ



محمد حافظ زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد حافظ زاده

ارس در گذرگاه تاریخ

این کتاب با استفاده از تسهیلات وزارت ارشاد اسلامی
بچاپ رسیده است.



نام کتاب : ارس درگذرگاه تاریخ
نام مولف : محمد حافظ زاده
ناشر : انتشارات نیا (نیمای سابق)
قطع : وزیری ۵۱۲ صفحه
تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول زمستان ۱۳۷۴
حروفچینی : پیام
لیتوگرافی : نیکنام
چاپ : رضائی
طرح روی جلد : مریم صبوری
قیمت : ۱۷۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ

انتشارات نیا (نیمای سابق) تبریز - خیابان امام خمینی (ره) بالاتر از دبیرستان طالقانی شماره ۵۲۵

تلفن ۳۴۳۴۷۴ - ۳۴۲۸۷۰ (۰۴۱)

عضو تعاونی ناشران استان آذربایجان شرقی

تقدیم:

این کتاب را - که حاصل چندین سال تلاش بی وقفه و علی رغم مشکلات عدیده، بعون الله تعالی هم اکنون شاهد انتشار آن هستیم - به کلیهٔ مرزدارانی که در طول تاریخ این آب و خاک از تمامیت ارضی ایران زمین دفاع نموده و به ویژه به سلحشورانی که در طول ۸ سال دفاع مقدس مردانه جنگیده و عزت ابدی را هدیهٔ ایران و ایرانیان نمودند، تقدیم می‌نمایم.

ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
«حافظ»

رود آجی و ارس چون رود نیل باستان
خواستار از آدمی قربان در آذربایجان
«شهریار»

فصل اول

چهره طبیعی ارس: ۱-۱۵
از نظر جغرافیایانویسان قدیم و سیاحان

فصل دوم

ریزابه‌ها: ۱۶-۴۲
رودهایی که از شمال به ارس می‌ریزند - رودهایی که از جنوب به ارس می‌ریزند. ۱- رودخانه
ماکو یا زنگمار. ۲- آق چای یا قازان چای. ۳- رودخانه ایری. ۴- رودخانه دستجرد یا خروانق. ۵-
رودخانه حاجیلر یا دوزال چای. ۶- رودخانه قولان. ۷- رودخانه اشتبین. ۸- رودخانه مردانقم. ۹-
رودخانه کلالة. ۱۰- رودخانه کزانلو یا کجیرگان. ۱۱- رودخانه ایلقنا. ۱۲- رودخانه ستن. ۱۳-
رودخانه کلیبر. ۱۴- رودخانه خمارلو. ۱۵- رودخانه اسکاتلو. ۱۶- رودخانه سبلین چای. ۱۷- رودخانه
قره‌سو. ۱۸- رودخانه اهرچای. ۱۹- رودخانه کؤمورچایی، نهندچای، ورکش چای.

فصل سوم

پل‌ها: ۴۳-۸۷
۱- پل پلدشت یا عربلر. ۲- پل ضیاءالملک. ، از نظر مورخین و جهان‌گردان، علت تخریب پل،
تاریخ احداث پل، بقایای پل در خاک ایران، پل‌های جلفا، پل‌های خداآفرین، پل سالم، پل
شکسته، تاریخ احداث پل‌ها، وجه تسمیه پل‌ها، کیفیت اطلاق نام خداآفرین به پل‌ها و منطقه،
وقایع و حوادث تاریخی، سایر پل‌های گمنام، کانال یا سنگر گروهی.

فصل چهارم

نام ارس: ۸۸-۹۱

فصل پنجم

ارس در افسانه‌ها: ۹۲-۹۹

فصل ششم

تقدس آب و ارس : ۱۰۰-۱۰۷

فصل هفتم

در تاریخ : ۱۰۸-۲۴۲

- از قبل از تاریخ تا میلاد حضرت مسیح (ع) ۱۰۸-۱۲۸

- از میلاد تا سال ۱۲۱۲ ه. ق. / ۱۷۹۷ م. ۱۲۹-۱۷۴

- از سال ۱۲۱۸ ه. ق. / ۱۸۰۳ م. به بعد ۱۷۵-۲۴۲

دگرگونی‌های کناره‌های ارس بعد از انقلاب اسلامی، جاده در قبل از انقلاب اسلامی، بهداشت و درمان، فرهنگ، آب مشروب، برق و حمام، ارس در بعد از تحولات اخیر شوروری ... ، تظاهرات مردم آذربایجان ... ، ۲۲ آذرماه ۱۳۶۸ شمسی / ۱۳ دسامبر ... ، تظاهرات مردم آذربایجان ... ، ۱۰ دی‌ماه ۱۳۶۸ شمسی ... ، ۲۵ دی‌ماه ۱۳۶۸ شمسی ... ، ۲۶ دی‌ماه ... ، ۳ فروردین ۱۳۶۹ ... ، ۳۱ فروردین ۱۳۶۹ ... ، ۲۶ تیرماه ۱۳۶۹ ... ، تشدید جنگ و کشیده شدن آن ... ، ۴ آبان ۱۳۷۲ ... ، منطقه فضولی بار دیگر ... ، منطقه زنگلان ... ، تقدیر کمیساریای عالی ... ، وضعیت آوارگان آذری ... ، شهرهای مرزی جمهوری

فصل هشتم

بازتاب در شعر و ادب : ۲۴۳-۲۶۶

ادبیات کلاسیک فارسی، ادبیات عامه، سلیمان، شهریار، آپاردی سئلر سارانی، سروده‌های عاشق‌ها .

فصل نهم

از نظر اقتصادی : ۲۶۷-۳۰۶

جاده ابریشم و نقش آن در اقتصاد، تأثیر ابریشم در اقتصاد، منابع معدنی، تفاهم معاملات پایاپای مرزی، سدسازی و سدها، سد ارس، طرح خداآفرین، سد بهرام‌تپه .

فصل دهم

از دیدگاه مرزی - سیاسی : ۳۰۷-۳۳۱

مرز، تاریخچه خطوط مرزی، تاریخچه مختصر مرزبانی و مأمورین مرزی، دوران مادها، دوران هخامنشیان، کشورهای مغرب رود فرات، خستره‌های این سوی فرات، حدود ایران پس از هخامنشیان، مرزهای کنونی ایران به طور خلاصه .

فصل یازدهم

مراودات مرزی : ۳۳۲-۳۶۰

تا انعقاد قرارداد گلستان و ترکمان چای، بعد از انعقاد قرارداد ترکمان چای تا حال، مهاجرت‌ها، نقش بندرگاه‌ها، هفته بازار قره‌باغ، گذرگاه‌ها، جلفا، سیه‌رود، کوردشت، هراس، قاپوبندی، دلیک‌داش، خداآفرین، اصلاندوز، یادداشت تفاهم .

فصل دوازدهم

اصحاب الرّس : ۳۶۱-۳۷۹

از نظر لغت، از نظر تفسیر، در کلام امام علی (ع)، از نظر اخبار و تاریخ، تحقیقات انجام شده در باره بقایای

فصل سیزدهم

فرودگاه کشتی نوح (ع) : ۳۸۰-۴۲۳

آرارات، منابع طبیعی، وقایع تاریخی- سیاسی، آبادی‌های دامنه‌های آرارات، کسانی که به قلّه آرارات صعود کرده‌اند، صعود یا شارکمال و ...، آخوری لعنت‌شده، به طرف پناهگاه، برفراز کوه، طوفان برف در قلب تابستان، این خواب کوهستان است!، روی قلّه آغری، آغری در دورها می‌ماند، آرارات از زبان جهان‌گردان، الحارث و الحویرث، طوفان نوح(ع) از نظر قرآن، آیا طوفان نوح عالم‌گیر بوده و یا منطقه‌ای، جودی به کجا اطلاق می‌شود، کشف تخته الواح نوح (ع) و

به نام خدا

... وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهَارَ «قرآن، ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۲»

ورودها را مستخر شما کرد.

پیش گفتار:

در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، هزاران هزار رودخانه پس از طی مسیرهای زیاد به سوی دریاها و اقیانوس‌های بی‌کران، همیشه در حال حرکت و روان می‌باشند. چنان که واضح است این رودها با حرکات خاص و موزون خود از میان دشت‌ها و بیابان‌های بسیار پهناور و هموار و ناهموار و از میان جنگل‌ها و دیار بی‌حاصل و پوشیده از برف، از علفزارها، کشتزارهای گوناگون و آسیاب‌ها - که زمانی رونقی و نقشی در حیات انسان‌ها داشت - و نیز از شهرها می‌گذرد؛ و خود را به سر منزل مقصود می‌رساند. اما هیچ‌یک از این رودخانه‌ها، این راه‌های بسیار طولانی و پرپیچ و خم را بیهوده و بی‌فایده نمی‌پیماید، بلکه خالق یکتا هزاران فایده و منفعت در نهاد آن‌ها، به ودیعت گذاشته و اسراری از خلقت و طبیعت در آن نهفته است؛ که از آفرینش و پدیده‌های بی‌حد و حصر آن حرف‌ها دارد. بی‌جهت نیست که تنها کلمه «نهر» در شکل‌های مختلف طی ۵۴ آیه و در ۳۲ سوره، و واژه «بحر» در ۴۲ آیه و ۲۵ سوره در کلام‌الله مجید به کار رفته است.^۱ که اهمیت و عظمت رود را بهتر می‌رساند.

اگر اندکی به روزگاران گذشته برگردیم، انسان قبل از آن‌که به اصول کشاورزی و فنون فلاحت آشنا بوده باشد، ابتدا برای سهولت معیشت، در کنار رودخانه‌ها گردهم آمده و واحدهای زندگی آن روزگار را تشکیل داده است. از آب شیرین و گوارای رودها انواع منافع را برده و از آبزیان متنوع در تهیه غذا بهره جسته و کم‌کم از آب به عنوان شاهراهی برای جابه‌جا کردن اموال و ائقال خود، به خصوص در سفرها بهره‌ها برده است.

با صراحت می‌توان گفت که پیشرفت انسان در جوار زندگی کنار رودخانه‌ها حاصل شده تا جایی که بیش‌تر شهرهای بزرگ در ساحل رودخانه‌ها پا گرفته است. و این حقیقت نیز،

۱- رک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، مادة «نهر»، «بحر».

غیرقابل انکار است که انسان و رودها با هم پیوندی ناگسستنی دارند.^۱ جالب توجه است که در طول تاریخ فرقه‌ای به «آب پرستان» معروف بوده‌اند، که عادات و مراسمی خاص داشته‌اند. و همه کارهای آن‌ها از قبیل تولد و ازدواج و جشن‌ها و سوگواری‌ها یا در میان آب و یا در کنار آب انجام می‌گرفته است.^۲

بسیاری از رودها و چشمه‌ها در سراسر دنیا در مدارک و منابع گوناگون مذهبی، تاریخی و جغرافیایی جلوه گر شده و به لحاظ متعدد، مورد توجه قرار گرفته است که ارس نیز یکی از آن‌هاست.^۳ به عنوان مثال در آذربایجان کوه سبلان و دریاچه ارمیه^۴ و رود ارس از دیدگاه آیین مزدیسنا و سنت ایرانیان قدیم جنبه تقدس دارد.^۵ و حتی طبق تحقیقات به دست آمده، کناره‌های ارس طی قرون متمادی به سان سایر مناطق - از سرتاسر خاورمیانه تا دریای گنگ، از خاوران تا حدود ارمنستان و مدیترانه - محل ستایش آیین دیرپای اناهیتا بوده است.^۶

به جرأت می‌توان ادعا کرد که آنی ارس از مذهب و معنویت و عواطف جدانشده - از لایه‌ی مادران گرفته تا سروده‌های شاعران - این رودخانه کعبه دل‌ها و آمال اهل ذوق و

۱- رک: پنج‌رود، آن‌تری‌وایت، ترجمه شهین‌دخت صنعتی، ص ۱ به بعد / جهانگردی مارکوپولو، پیمان روستی‌سین و ...، ص ۴.

۲- رک: تاریخ ایران از ماد تا پهلوی، صص ۱۱-۱۰. بنا به نوشته بعضی از محققین این‌ها همان «صابین» می‌باشند. «صابی» در قرآن کریم در سه مورد ذکر شده است؛ یکی در سوره بقره آیه ۶۲ و یکی در سوره مائده آیه ۶۹ که با یهودی‌ها و نصرانی‌ها نام برده شده. مورد سوم در آیه ۱۷ سوره حج با نام یهودی‌ها و نصرانی‌ها و مجوس همراه است. اشتقاق این کلمه از ریشه «آرامی» است که در اصل به معنی آن‌هایی که خود را می‌شویند و عرب‌ها «مُغْتَسِلَه» می‌گویند. رک: قرآن مجید با ترجمه و جمع‌آوری تفسیر، زین‌العابدین رهنما، ج ۱، ص ۱۲۷ (پانوش) و ...

۳- «هکاتائوس Hecataeus» کسی بود که ۵۲۰ سال قبل از حضرت مسیح (ع) اقدام به جمع‌آوری اطلاعات جغرافیایی «ایونی‌ها» و ... نمود و به همین جهت به «پدر جغرافیا» ملقب گردیده است. از تألیفات او جز قطعه‌های کوچک چیزی در دست نیست. از آن قطعات چنین استنباط می‌شود که «هکاتائوس» ارس را بهتر می‌شناخته و مسیر آن را تا دریای خزر که او دریای «هیرکانی» می‌خوانده ردیابی و بررسی کرده است. رک: تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، آلفونس گابریل، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوری، صص ۲-۲۱.

۴- اُرمیه، بدون (واو) صحیح به نظر می‌رسد. فانْ دِیک امیرکانی گوید: ارمیه به ضم (همزه) و سکون (را) و با تخفیف و تشدید (یا). رک: المِزاة الوضیة ... ص ۲۴۹ / مسالک الممالک، اصطخری، متن عربی، صص ۱۸۹، ۱۸۸ / المسالک و الممالک، ابن خرداذبه، متن عربی، صص ۱۱۹، ۱۲۱ / قاموس الأمکنة و البقاع ...، علی بهجت، ص ۱۷ / کتاب الأقالیم، اصطخری، ص ۸۱ / معجم البلدان، حموی، ج ۱، ص ۲۱۸ / قاموس الأعلام، شمس‌الدین سامی، ج ۲، صص ۸۴۱-۲ / فتح‌البلدان، بلاذری، ص ۴۶۴ و ...

۵- رک: خلاصه تاریخ آذربایجان از دوره ماد تا عصر مشروطیت، دکتر منوچهر مرتضوی، چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران، ص ۶۷.

۶- رک: اناهیتا در اسطوره‌های ایرانی، سوزان گوبری، ص ۱۰۵.

دوستانداران هنر و ادب قرار گرفته است. امروزه با مراجعه بر متون نوشتجات تا ادبیات شفاهی، کم‌تر کسی را توان یافت که به هنگام اظهار درد و بروز آتش عشق و ایمان، ارس را مخاطب قرار نداده باشد، و عقده دل را با شنیدن صدای دل‌نشین آن بازنگشوده و از آن الهام نگیرد. سرزمین پهناور این سو و آن سوی ارس، که زیبایی‌های کوه‌های سر به فلک کشیده از یک سو و دشت و ریزابه‌های ارس و وجود چشمه‌سارهای متعدد از سوی دیگر، و نیز سایر زیبایی‌های طبیعت دست به دست هم داده و دل‌شيفتگان و دلدادگان طبیعت را به خود جذب کرده است. ارزش و منزلت این رودخانه به قدری مشهود است که حتی نام آن در اکثر مناطق و نواحی، بر پیشانی بسیاری از مراکز کسب و کار، نقش بر بسته و بسان ستاره‌ای می‌درخشد. از طرفی نام ارس یادآور قصه‌های اقوامی است که در سرزمین‌هایی که اکنون شامل سواحل هر دو سوی آن می‌باشد، و در قلمرو کشورهای ایران، ترکیه و جمهوری‌های ارمنستان و آذربایجان قرار گرفته است، می‌زیسته‌اند. و روزگاری حیاتی زیبا داشته‌اند. و بر تمدن بی‌نظیر خود می‌بالیده و در دریای رفاه و خوشگذرانی و ... آن‌قدر راه افراط و تفریط را پیموده‌اند که به حرف هیچ مصلح و خیرخواهی حتی نصایح دل‌سوزانه پیامبرشان نیز گوش فرا نداده تا بالاخره سرنوشتشان به وسیله خالق قهار و جبار رقم خورده و به عذاب ابدی گرفتار گردیده‌اند. و در نتیجه آخرین رمق زندگانی این قوم‌ها از جمله «اصحاب رس» در زیر شلاد و غلاظ بلای آسمانی به سر آمد. و آن همه رفاه و تمدن و شهرها یکسره معدوم گردیده و به دیار نابودی رهسپار شدند. گویا چنین انسان‌هایی با آن چنان اوصاف و احوال، وجود خارجی نداشته‌اند.

آری تنها اثر بر جای مانده - در حال حاضر - از تمدن گذشته این رودخانه، پل‌های موجود بر روی آن می‌باشد. که سالیان سال به هنگام بروز خشم دوزخی جنگ‌های سهمگین، گذرگاه جنگاوران و مهاجمان بوده و مع‌الأسف صدمات و آسیب‌های هولناک جنگ‌ها را بر پیکر خود دیده و از گزند اهریمنی برکنار و مصون نمانده و امروزه در حقیقت مفاک سیه‌روزی و شرمندگی آنان گردیده است. کاش ارس، خصوصاً پل‌های روی آن توان تکلم داشتند، و با هزاران درد و دریغ از آن روزگاران اندوه‌بار دوران تلخ نزاع و درگیری و سال‌های پریم و هراس سخن‌ها می‌گفتند. که در این صورت قطعاً بر دیو بدسرشت تجاوز و تعدی، نفرین و لعن می‌فرستادند. و دگر باره جانی تازه گرفته و به یاد روزگاران درخشان و پر زرق و برق گذشته خویش می‌افتادند. و قوافل تجارتی و بازرگانی و ... در حال تردد را دوباره بر پهنه خود و در سواحل ارس تماشا می‌کردند. و دگر باره بر خود می‌بالیدند، که میان دو ملت را چه سان وحدت و ارتباط و گرمی و محبت ناگسستنی بخشیده‌اند، حتی وجود موانع فیزیکی که در نوع خود بی‌نظیر بود، تاب مقاومت از خود نشان نداده و با فریادهای تکبیر مردان و زنان، از هم گسیخته

و پاره پاره شد. راستی ارس چه تحولی را شاهد و ناظر گردید که باورش ناممکن بود. اما خواست ملت‌ها این ناممکن را ممکن ساخت. که جای نیاکان پاک و گذشتگان پارسایی که با کوهی حسرت و اندوه و ناکامی رخت بر بستند و رفتند و به لقاء الله پیوستند، خالی است. اما روانشان ناظر این دگرگونی‌هاست که رحمت خدا بر آنان باد. آری این‌ها اولین و آخرین از وقایع ارس نیست، چه این رودخانه از این وقایع تاکنون بسیار دیده و در آینده نیز خواهد دید که حالا قابل پیش‌گویی نیست!

در هر صورت، چون نویسنده بر خاسته از یکی از آبادی‌های ساحل ارس می‌باشد و سال‌ها در کناره‌های آن، ایام سپری کرده و شاهد دگرگونی‌ها و تحولات آن بوده است و به قول ابن بطوطه: «سرزمینی که رشته تعویذ و چشم‌بند را در آن برگردنم آویختند و نخستین زمینی که خاک آن بر تن من سوده شد!»^۱ لذا این اشتیاق و تعلق خاطر، بیش‌تر یک مسئله عاطفی می‌باشد. بدین جهت سابقه‌آشنایی من با ارس به روزگار کودکی‌ام برمی‌گردد. از روزی که حدیث معروف «اصحاب رس» و شهرهای دوازده گانه مردمان کناره‌های ارس را از زبان یکی از گویندگان محترم شنیدم، از آن روز شیفته این پدیده زیبای آفرینش شدم. در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی که پیاده یا سواره وسیله چهارپا، جاده‌های سنگلاخ و پریچ و خم و مخوف کناره‌های این رودخانه را زیر پا می‌گذاشتم، به خصوص اقامت چندین ساله‌ام بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (ره) - از سال ۱۳۶۱ تا تابستان ۱۳۶۹ - در بخش مرزی و محروم خداآفرین و در خلال این سال‌ها طی ارتباطات و تماس‌های گرم با عموم ملت شریف مرزنشین خصوصاً آن‌هایی که در این مورد دارای اطلاعات محلی می‌باشند، موجب گردید که بیش‌تر پیرامون ارس به مطالعه و تحقیق بپردازم. بلکه نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را روزی بتوانم به صورت مجموعه‌ای در آورده و تقدیم هم‌میهنان عزیز بنمایم. تا این که حاصل این زحمات و پژوهش‌ها به صورت کتابی تحت عنوان «ارس در گذرگاه تاریخ» متبلور گشت. امید است ان شاء الله دانشمندان و پژوهندگان نواقص و معایب این کتاب را بر این بنده ببخشایند. بدیهی است این اثر ناچیز از خطا و نارسایی به دور نیست. زیرا آشفته‌گی و ناهماهنگی برخی مدارک و اسناد از یک سو و عدم دسترسی به برخی از مآخذ مهم از سوی دیگر، موجب گردیده که پاره‌ای نارسایی‌ها و اشکالات پیش آید. که در این خصوص انتظار دارد ارباب فضل و دانش معفو داشته و از معاضدت و راهنمایی دریغ نفرمایند. چه

۱- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۷۶۸.

نگارنده به فرمودهٔ مرحوم دکتر منصوری^۱، از روی خرمن فضل دیگران استفاده کرده است. به هر حال، بضاعت مُزجاتِ من همین بود که ظرف چندین سال تقدیم کردم؛ و به اصطلاح چون عود نبود، چوبِ بید آوردم. و هر چند وسایل کافی برای تتبع و تحقیق بیش‌تر پیرامون مطالب این کتاب در اختیار نبود و به دست نیامد، ولی تا آن‌جا که مقدور بود در این کار سعی و تلاش نمود، تا اندازه‌ای - در حدود اطلاعات و توانایی خود - پیشرفت حاصل گردید.

کتاب دارای سیزده فصل است در فصل دوم (= ریزابه‌ها)، ارتفاعات و کوه‌های سرچشمهٔ رودخانه و تغذیه‌کنندهٔ آن‌ها، بیش‌تر از روی نقشه‌های مربوط به آذربایجان و سایر نقشه‌ها استفاده شده است. در فصل هفتم (= در تاریخ)، وقایع و حوادثی را که مربوط به ارس بوده و یا به مناسبتی نامی از آن به میان آمده، از مآخذ نقل کرده‌ام، زیرا هدف جمع‌آوری وقایع و رخداد‌های مربوطه می‌باشد؛ بدیهی است که مسئولیت این نگارش‌ها و نقل قول‌ها از نظر درست یا نادرست بودن آن‌ها، با نویسندگان آن‌هاست نه با نویسنده^۲. در فصل نهم (= از نظر اقتصادی) اطلاعات راجع به سدها، از «آب منطقه‌ای آذربایجان شرقی و اردبیل» دریافت گردیده است که بدین وسیله از مسئولین ذی‌ربط به خصوص مدیریت محترم سپاسگزاری به عمل می‌آید. در فصل دوازدهم (= اصحاب الرّس) علی‌رغم این که اکثر روایات و اقوال با یک‌دیگر تعارض چشم‌گیری داشته و نوعاً انسان را در وادی بلاتصمیمی رها می‌سازند، با این حال - بدون این که تعصب به خرج داده شود - صحیح‌ترین اقوال و روایات - در نظر نویسنده - جمع‌آوری سپس اعمال نظر گردیده است.

مطالبی که از آثار و منابع مختلف نقل شده، در رسم‌الخط نقل شده منابع یادشده، با رسم‌الخط در نظر گرفته شده برای کتاب هماهنگی گردیده است.

در نقل شنیدنی‌ها و اطلاعات دریافت‌شده از عامهٔ مردم، اعتبار و اختصار، تقریباً رعایت شده است.

تبدیل تاریخ هجری قمری و هجری شمسی به میلادی و بالعکس، از روی جدول تبدیل تاریخ «کتاب تذکره‌ی شعرای آذربایجان»^۳ انجام گرفته است. لذا در صورت مشاهدهٔ اختلاف و نابرابری در سال‌های قمری و شمسی با معادل میلادی آن‌ها نگارنده مقصر نمی‌باشد.

در بازهٔ رودخانهٔ ارس تا حال مطالبی طی مقالاتی متعدد و یا در لابه‌لای کتاب‌ها ضمن

۱- رک: سرزمین جاوید، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- منظور نقل حوادث است، قطع نظر از صحت و سقم آن‌ها و بدون ارزیابی منابع.

۳- ج ۱، محمد دیبیم، ص ۶۴۵ به بعد.

شرح کوتاه، از سوی نویسندگان و دانشمندان به رشته تحریر در آمده است. شاید بیش‌ترین این آثار را نوشته‌های آقای دکتر رحیم هویدا تشکیل می‌دهد. و کتاب مرحوم بایبوردی (=تاریخ ارسباران) که در هر صورت با کناره‌های ارس ارتباط دارد و جزء دوم نام کتاب، از ارس متأثر گشته است. لذا یادی از وی می‌شود. و اخیراً آقای رحیم رئیس‌نیا در کتاب محققانه خود (=آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول) به بحث سودمندی در باره ارس پرداخته‌اند، که بس جای تقدیر و امتنان می‌باشد. ولی آن چه محقق است، مجموعه‌ای که تنها به این رودخانه اختصاص داشته باشد - به صورت کتابی مدوّن - نوشته نشده است. لذا این کتاب از این بابت که به نام ارس نامیده شده و در قالب اولین کتابی پیرامون این رودخانه نوشته می‌شود، شاید درخور توجه بوده باشد.

در نگارش این کتاب از آثار ارزشمند دانشمندان و اساتید و راهنمایی و ارشادات محققان فاضل، استفاده شایانی کرده‌ام. لذا بر حسب تکلیف شرعی بر خود وظیفه می‌دانم که مراتب سپاس و احترام خود را به محضر ایشان تقدیم داشته و خود را یکی از ارادتمندان کوچک این رهروان و صاحبان علم به حساب می‌آورم. چرا که اگر نوشته‌های پر ارزش این دانشمندان نبود، نگارش این اثر شاید غیر ممکن و یا کم مایه می‌بود. بدین جهت از باب «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»، نگارنده بر خود واجب می‌داند که خود را رهین منت‌های بی‌کران و الطاف شایان آنان بشمارد. به خصوص اگر راهنمایی‌ها و معاضدات و تشویقات دوستان و بزرگان نبود، تلاش و تقلائی نویسنده به جایی نمی‌رسید لذا ضرورت دارد از سروران، همکاران و کارکنان انتشارات نیا (نیمای سابق) که در تهیه مقدمات و امکانات مالی این کتاب کوتاهی نکردند.

شورای عالی نظارت بر تدوین و نشر اسناد (اداره انتشار اسناد) دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت محترم امور خارجه که از روی لطف و رنوشست نسخه اصلی عهدنامه‌های گلستان و ترکمان چای را برای نویسنده ارسال فرمودند.

آقای رحیم شاهگلی ریاست محترم وقت کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز، مدیریت محترم و سایر کارمندان اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی، مدیریت محترم میراث فرهنگی آذربایجان شرقی و کارمندان آن اداره و موزه آذربایجان، مسئولین محترم کتابخانه مرکزی و بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی که هر کدام برای تهیه مآخذ و مدارک لازم از هیچ‌گونه همکاری دریغ نفرمودند.

دانشمندان محترم آقایان دکتر رحیم هویدا، دکتر یوسف رحیم‌لو، دکتر حسین آلیاری و

دکتر قدیر گلکاریان که با راهنمایی و ترغیب و تشویق و رساندن پاره‌ای اطلاعات، مفتخرم
فرمودند.

دانشمند گرامی جناب آقای رحیم رئیس‌نیا که با سعه صدر و صداقت، وقت گران قدر
خود را صرف مطالعه این اثر نموده و مرا بیش‌تر راهنمایی کردند و منابع لازم را در اختیارم قرار
دادند.

فاضل محترم حجة الاسلام آقای آل محمد که در تهیه و تدارک بعضی منابع با علو همت
همکاری کردند.

دوستان فاضلم آقایان حبیب گودرزی، مبتکر سرابی که در تهیه بعضی منابع و سایر
مطالب ارزنده دستیارم بوده‌اند.

دانشمند ارجمند آقای سیدجمال ترابی طباطبایی که با کمال متانت و تواضع وقت
گران‌قدر خود را در رابطه با قرائت سه فقره فرمان، در اختیار نویسنده قرار دادند.

برادرم مهندس علی اکبرزاده که با همکاری‌های بی‌دریغ، مرا مدیون منت‌های
زائدالوصف خود قرار داده‌اند و نیز مهندس علی آذرنژاد که با ارائه پاره‌ای اطلاعات و عکس‌های
مورد نیاز مرا یاری کردند. و سایر دوستان و سروران که به مناسبت‌هایی در صفحات آینده از
آنان نام رفته.

متصدیان و کارمندان چاپخانه چهر و نیز از پرسنل و مدیریت حروف چینی کامپیوتری
پیام به خصوص خانم سعادت پور به خاطر دقت در امر حروف چینی این کتاب، تشکر و قدردانی
کرده و از خداوند متعال برایشان آرزوی توفیق و صحت و عافیت توأم با شادابی و کامیابی کنم.

تبریز - محمد حافظ زاده

۱۳۷۲

فصل اول

چهره طبیعی ارس

رودخانه ارس از دو شاخه مجزا سرچشمه می‌گیرد. یکی از ارتفاعات ترکیه موسوم به «مین گول» یا «بین گول داغ» (= هزاربرکه^۱) به ارتفاع ۳۱۵۲ متر در جنوب ارزروم^۲ - نزدیک سرچشمه فرات - سرچشمه می‌گیرد؛ ابتدا به طرف شمال غربی و سپس به طرف شمال شرق متوجه می‌شود و از جنوب و مشرق و شمال شرق کوهی به نام «پالان تُوکن داغ» به ارتفاع ۳۱۳۵ متر که در جنوب ارزروم قرار گرفته است، می‌گذرد و پس از گذشتن از مشرق «حسن قلعه» به طرف مشرق متوجه می‌گردد و از جنوب ارتفاعات قارص و شمال کوه‌های آرارات بزرگ با جذب شاخه‌های متعددی جریان پیدا می‌کند و وارد جلگه ایروان در خاک جمهوری ارمنستان می‌گردد. شاخه دیگر آن از کوه «واردینسکی» قفقاز^۳ سرچشمه

۱- (هزاربرکه)، همان کوه‌های قالیقلای اسلامی است که در زمان یونانیان و رومیان به آن کیلیکیه گفته می‌شده است. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۱۵.

۲- نام درست آن ارزنة الروم (Arzanatorrum) است. «ارزنه» از کلمات دیرین آسوری است. از زمانی که مسلمانان این شهر را در تصرف روم دیده‌اند، «ارزنة الروم» یعنی شهر ارزنه‌ای که متعلق به روم است خوانده‌اند، لذا «ارض روم» به معنی زمین یا سرزمین روم درست نیست. تبریز و پیرامون، ص ۲۵.

۳- قفقاز، عبارت است از رشته کوه عظیمی که از شبه جزیره «آبشرون» واقع در ساحل غربی دریای خزر در جهت شمال غربی تا بندر «آناپا» واقع در ساحل دریای سیاه امتداد می‌یابد و به نظری اروپا را از آسیا جدا می‌کند. در معنی وسیع‌تر و گویاتر، قفقاز به اراضی گسترده شده در دامنه‌های شمالی و جنوبی این رشته کوه - که از دشت‌های «کوبان» و «ترک» در شمال تا رود ارس و مرزهای شمالی ایران و ترکیه امتداد می‌یابد - اطلاق می‌گردد. اروپایی‌ها - که از قسمت شمال به قفقاز می‌نگرند - اراضی دامنه شمالی قفقاز را ادامه پاورقی در صفحه بعد

می‌گیرد. این دو شاخه در محلی معروف به زنگنه واقع در منتهی‌الیه شمال غربی ایران به هم تلاقی می‌نماید، که نقطه تلاقی مرز مشترک ایران، جمهوری ارمنستان و ترکیه را تشکیل می‌دهد.^۱

از آن پس و پس از پیوستن به آریاجای، رودخانه ارس مرز مشترک ایران، جمهوری ارمنستان و جمهوری آذربایجان را تا محلی به نام بهرام تپه تشکیل می‌دهد. ارس بعد از طی ۶۰۰ کیلومتر از رو به روی پاسگاه انتظامی، مرزی تازه کند با فاصله حدوداً ۱۲۰۰ متر و در مقابل میله اصلی ۶۴ مرزی، قوسی زده و از پیکر کشور عزیز ایران جدا شده و وارد خاک جمهوری آذربایجان می‌شود و پس از طی ۱۰۷۲ کیلومتر مسافت به دریای خزر می‌ریزد.

رودخانه ارس پس از آن که از خاک مغان داخل قره‌باغ قفقازیه شده در کنار شهر تاریخی جواد که اکنون صابرآباد نامیده می‌شود و در جسر جوا (= پل جواد) بر روی رود کور (= کوروش) که از کوه‌های شمال غربی تفلیس می‌آید به آن ملحق^۲ می‌شود، و بعداً به طرف جنوب شرقی متوجه گشته و در محلی به نام سالیان به دو شعبه تقسیم می‌شود که یکی در شمال خلیج قزل آغاج وارد دریای خزر شده، و شعبه دیگر آن به خود خلیج قزل آغاج وارد می‌شود.

حوضه آبریز ارس در کشورهای ایران، ترکیه، ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرار دارد، که وسعت آن تقریباً ۱۰۰۳۲۰ کیلومتر مربع بوده که حدوداً ۳۹٪ (= ۳۹۰۰۰ کیلومتر مربع) آن را اراضی ایران تشکیل می‌دهد. ارس در مسیر خود یک شیب ۷۸۷ متری را در فاصله ۵۰۰ کیلومتر می‌پیماید و لذا در طول مسیر طی شده آن می‌توان تغییرات کاملاً متمایزی را مشاهده کرد. از جمله از سرچشمه تا جلغا مناطق صاف و کم‌تر کوهستانی و از

ادامه پاورقی از صفحه قبل

Cis-Caucasia (= این سوی قفقاز) و اراضی دامنه جنوبی آن را که شامل جمهوری‌های سه گانه آذربایجان، ارمنستان و گرجستان و ملحقات آن‌هاست، Trans-Caucasia (= آن سوی قفقاز یا ماورای قفقاز) می‌نامند. در حالی که ما ایرانی‌ها که از سمت جنوب به قفقاز می‌نگریم قفقاز شمالی را ماورای قفقاز و جنوبی را قفقاز یا قفقازیه می‌نامیم.

۱- تقریباً ۲۳٪ آب ارس از خاک ترکیه ۳۸٪ از شوروی سابق و حدود ۳۹٪ آن از خاک ایران تأمین می‌شود. جغرافیای کامل ایران، ج ۱، ص ۳۸.

۲- ارس در قدیم مصب علیحده از کر داشت. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۷۹.

جلفا تا اصلاندوز کاملاً کوهستانی و صعب‌العبور و از اصلاندوز تا پایین‌دست، باز هم مسطح و فاقد موانع طبیعی می‌باشد. در فاصله جلفا تا اصلاندوز که ارس مابین کوه‌های قره‌داغ و کوه‌های آذربایجان شمالی در جریان است، شاهد یک تنگه کاملاً خطرناک و کم‌عرضی می‌باشیم که حتی عرض ارس در بعضی نقاط مثل نزدیکی‌های روستاهای قولان و کلالة از ۲۰ متر هم کم‌تر می‌باشد. ولی در مقابل، مثلاً در نزدیکی پلدشت عرض آن در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ متر و در حدود جلفا قریب ۳۰ متر می‌باشد. و در قسمت‌های سفلی به خصوص در ملتقای رودخانه دره‌رود، عرض آن گاهی به ۲۰۰ متر هم می‌رسد.

عمق متوسط ارس تا ۲/۵ متر که در برخی نقاط از نیم متر تجاوز نکرده و عمیق‌ترین نقطه آن در پاره‌ای نقاط تا ۴ متر و در گرداب‌ها بیش‌تر از آن هم می‌باشد.

جریان ارس جز در قسمت سفلی، دارای جریانی تند و خروشان و گاهی توفنده بوده، و با غرش زیادی حرکت می‌کند. در اکثر مسیراش خصوصاً در محلی معروف به نام محدوده دَلیک داش، شَرَفَه‌بَندی^۱، قَیَوَیَندی و ... در قعر خود دارای گرداب‌های^۲ خطرناک می‌باشد، که هر انسان و حیوانی را به نابودی می‌کشد و از این بابت زبان‌زد عام و خاص است.

به علت کوهستانی و ناهموار بودن مسیر و داشتن جریان تند، غیرقابل کشتی‌رانی است، و فقط در بعضی نقاط که جریان آب آرام و عرض رودخانه بیش‌تر است، در سابق برای عبور و مرور از قایق‌های کوچک محلی به نام پله (بر وزن لَله) استفاده می‌کردند، که هم اکنون متروک شده و قابل استفاده نیست. و گذرگاه‌هایی را که از آن به آسانی می‌توان گذشت، در محل به اُولُوم^۳ (= گُدار^۴) معروف می‌باشد.

کناره‌های ارس در خاک ایران فاقد هر گونه راه شوسه بوده که اهالی مرزنشین با

۱- بند به معنی گذرگاه.

۲- در اصطلاح محلی این گرداب‌های غلتاننده را (بورروغان یا بورروقان) می‌گویند.

3- Ouloum

۴- چون در گذشته رودخانه‌ها کم‌تر از امروز پل داشت، ناچار گُدار دارای اهمیت بود، و اسناد تاریخی نشان می‌دهند که در دوره آل سلجوق از مسافرینی که می‌خواستند از یک گُدار عبور نمایند حق عبور می‌گرفتند. و لذا گُدارها تحت ضوابط و شرایط خاصی قرار گرفته بود، ولی بعد از انقراض سلسله آل سلجوق این کنترل از میان برداشته شد و عبور از گُدار آزاد شد در عوض از مسافرین و کاروانیان که از پل‌ها می‌گذشتند حق عبور می‌گرفتند. رک: عارف دیهیم‌دار، جیمز داون، ج ۱، ص ۱۴۲.

هزاران مشکل، رفت و آمد نموده و امرار معاش می‌کردند. مخصوصاً مناطق دَلِیک داش، شَرَقَه بَندی، قَرَه چی بَندی، قَزْدَرْمَه بَندی، قَاطُور بَندی (قَاطر بَندی)، جَرَه جین (= جَرَه جان)، و نَنَم وای بَندی و ... واقعاً خطرناک بوده و عابرین را با مشکلات جدی و گاهی با خطر سقوط بر آب و مرگ مواجه می‌ساخت. که چندین نفر و تعداد قابل توجهی از اغنام و احشام هر ساله به داخل آب ارس سقوط و جان به جان آفرین تسلیم می‌کردند. در این محدوده پس از پیروزی انقلاب اسلامی جاده سازی شده است.^۱

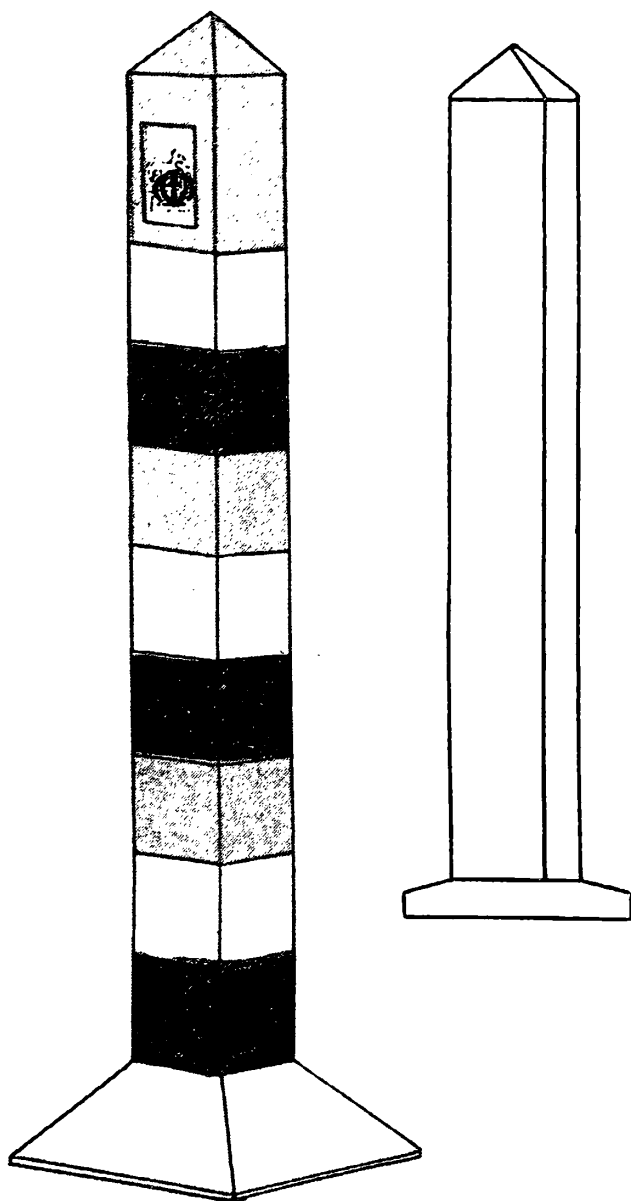
این رودخانه کاملاً سیلابی بوده و در فصول بهار، تابستان و زمستان، گل آلود و قرمز رنگ، و در فصل پاییز نوعاً آب آن صاف و حتی قابل شرب هم می‌باشد. موقع بهار آب ارس افزایش یافته و به علت طغیانی بودن، کناره‌های خود را متحمل خسارات^۲ بیش‌تری، حتی



جریان سیلابی رودخانه ارس در منطقه خداآفرین

۱- به فصل هفتم (در تاریخ) همین کتاب مراجعه شود.

۲- ... طغیان رود ارس و جاری شدن سیل در روستاهای «علی آباد، مفروضلو، شجاعیلو، طوعلی سفلی، جعفرآباد، دریلو، ابراهیم سمعی، صفرلو، اوزان، همدملو، داودان، قلی بیگلر، کدخدالو و جعفرقلی اوشاکی (از توابع بخش خداآفرین)، موجب مسدود شدن راه‌ها و وارد آمدن خسارات بسیاری به کشاورزان شد. رک: کیهان، یکشنبه، ۶ تیر ۱۳۷۲، ش ۱۴۸۰۱، ص ۱۸.



خسارات جانی می سازد بیشتر این
خسارات مخصوصاً فرسایش
خاک ها از جانب ایران و اکثر در
مزارع و باغ ها صورت می گیرد.^۱
حداکثر میزان آب بهاره
رودخانه ۱۱۰۰ مترمکعب در ثانیه
در محل سد ارس و ۱۶۰۰
مترمکعب در ثانیه در محل سد
انحرافی میل و مغان است.

حداقل دهش رودخانه در
سد ارس ۳۲ مترمکعب در ثانیه و در
محل سد انحرافی میل و مغان ۱۸۰
مترمکعب در ثانیه و دبی متوسط آن
در حدود ۲۵۰ مترمکعب در ثانیه در
محل سد ارس و در حدود ۴۰۰
مترمکعب در محل سد انحرافی میل
و مغان است.

رودخانه ارس تعداد ۸۰۵
جزیره بزرگ و کوچک را در خود
جای داده که در اصطلاح محلی،
آن ها را شام می گویند، و طبق
قرارداد فی مابین ایران و شوروی
سابق ۴۲۷ جزیره به ایران و ۳۷۸

۱- دانشمندی به نام گزلیوس نیرویی کشف کرده که به نام خودش (= نیروی کرلیوس) معروف شده است.
مبنی بر این که در نیم کره شمالی زمین، همیشه رودخانه ها سمت راست خود را فرسایش می کنند و در
نیم کره جنوبی برعکس. چون ایران در سمت راست ارس قرار گرفته است لذا این فرسایش دائماً در سمت
راست انجام می گیرد.

جزیره به شوروی سابق تعلق دارد. در مواقع طغیان ارس، اکثر این جزایر زیر آب رفته و پس از فروکش کردن آب رودخانه دوباره ظاهر می‌شود.

این جزایر خالی از سکنه بوده و گاهی برای تعلیف اغنام و احشام به کار می‌رود. حدود رودخانه و جزایر با میله‌گذاری (به وسیله میله‌های اصلی و فرعی) مشخص شده است.

ارس دارای ماهی‌های فراوانی اعم از کوچک و بزرگ و جانوران آبی دیگر از قبیل خرچنگ و غیره می‌باشد.^۱

از نظر جغرافیایانویسان قدیم و سیاحان:

رودخانه ارس در منابع و اصطلاحات یونانیان و اروپاییان، آراکس^۲ (Arax) و ارکساس و آراکسس (Arakss) بوده و در قدیم ازاسک و آراسک نامیده شده و در منابع عربی الرّس و در فارسی ارس و آرس و در ترکی آراز و آراس و آراز و آرز نام گرفته است. عظمت و جذوبت ارس در طول سالیان دراز و از زمان‌های بسیار دور، نظر جغرافیایانویسان و سیاحان را به خود معطوف داشته، و طبیعت این رودخانه آن‌ها را وادار ساخته که قلم به دست گرفته و خصوصیات و موقعیت آن را به رشته تحریر درآورند. گاهی عده‌ای آن‌چنان شیفته نام ارس شده‌اند و تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند، که مشقت و خستگی‌های فرسنگ‌ها راه را تحمل کرده و خود را مشتاقانه به ساحل آن رسانده و بالعیان مشاهدات خود و وقایع گوناگون ارس را ثبت و ضبط کرده و برای نسل‌های آینده به امانت گذاشته‌اند. و بدین سان خدمتی بسیار ارزنده به میراث فرهنگی و تاریخی کشور عزیزمان انجام داده‌اند، که بس قابل تقدیر و ستایش می‌باشد. اینک به چند مورد در این خصوص اشاره می‌شود:

هرودوت یونانی در گذشته سال ۴۲۵ پیش از میلاد، ارس را چنین معرفی می‌کند:

۱- رک: جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۷۹ به بعد / آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۲۸ به بعد.

۲- غیر از رود ارس، رودهای (کر) فارس و (الخابور) عراق عرب، آراکس نامیده می‌شده است. و نیز آراکس نام قدیم رودخانه‌ای در ایران به طول ۷۰۰ هزار گز، که از نزدیکی تخت جمشید گذشته و به رود مدوس پیوسته، و به خلیج فارس می‌ریخته بوده است. تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران، ص ۵۶ / لغت‌نامه دهخدا، ج ۲، لغت (آراکس).

«... رودخانه ارس نیز از سرزمین ماتی‌نی^۱ سرچشمه می‌گیرد و چهل شاخه دارد که مگر یکی از آن‌ها بقیه در باتلاق و مرداب فرو می‌رود. در آن حوالی غذای اهالی فقط مایعی خام است و با پوست خوک آبی، پوشاک فراهم می‌سازند. شاخه اصلی این رودخانه راست به طرف دریای خزر جاری است.»^۲

ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی معروف به ابن فقیه در کتاب مشهور خود به نام البلدان که در پایان سده سوم هجری به رشته تحریر آورده، راجع به سرزمین ارمنستان و حد آذربایجان و رود ارس و کر به شرح زیر ابراز عقیده می‌کند:

«حد آذربایجان تا دو رود رس [ارس] و کر [کور] است در ارمنیه، جای بیرون شدن رود رس قالیقلا [کیلیکیه] است. سپس از اران بگذرد و نهراران در آن ریزد، سپس از ورثان بگذرد و به برخوردگاه دو رود آید و بدین گونه با رود کر برخورد کند. میان این دو، نهر ییلقان است. سپس این دو رود بروند تا به دریای گرگان ریزند.»^۳

ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری معروف به کرخی در گذشته سال ۳۴۶ ه. ق. ارس را در ردیف رودهای بزرگ آذربایجان به حساب آورده چنین می‌نویسد:

«ورود ارس آبی خوش است، از ارمنیه خیزد و به حدود موقان [مغان] نزدیک رود کر رسد و به دریا افتد.»^۴

ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی در گذشته سال ۳۶۸ ه. ق. سیاح معروف و جغرافی‌دان عرب در صورة الارض که تقریباً در سال ۳۶۷ ه. ق. آن را نوشته، درباره ارس چنین می‌نویسد:

«رود ارس... آبی گوارا و شیرین و خوب دارد. این رود از نواحی ارمنیه داخلی بیرون آمده و

۱- ماتی‌نی، کلمه‌ایست که ریشه یونانی داشته و به سرزمینی در بخش اوراسیا گفته می‌شود که در آنجا خورشید زودتر از هر نقطه‌ای رؤیت می‌شود. به معنی شکست ظلمت «مطلع فجر» و در اساتیر یونانی به الهه نور نیز لقب داده شده است. رک: فرهنگ اطلاعات و انسیکلوپدی وبستر، ص ۸۸۹. و بنا به نوشته جغرافیای اوراسیا، ماتی‌نی به سرزمینی در دامنه کوه‌های قفقاز گفته می‌شود که در سده ۵۵۰ قبل از میلاد محل استقرار مادی‌ها از جنگ برگشته با پارس‌ها بوده و چون زبان این‌ها ترکی بوده به مادی‌ها نوین و یا نسل نوین گفته می‌شود. رک: جغرافیای اوراسیا، ص ۶۸۶.

۲- تواریخ، ص ۹۸.

۳- مختصر البلدان، ص ۱۳۹.

۴- مسالک و ممالک، ترجمه فارسی قرن پنجم / ششم به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۵۹ / همان، متن عربی، ص ۱۸۹.

به باب ورثان می‌رسد و از آن جا گذشته بخشی از آن به کر و بخش دیگر به دریاچه طبرستان می‌ریزد.^۱

در کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب، که در سال ۳۷۲ ه.ق. تألیف شده و مؤلف آن ناشناخته می‌باشد، دو رود معروف ارس و کر را این طور معرفی می‌کند:

«و دیگر رودیست آن را رود ارس خوانند از مشرق کوه ارمینیه به رود ازنجا [از آن جا] کی به روم پیوسته است، و روی به مشرق کرده همی رود تا برورتان [ورثان] بگذرد و بر حد میان آذربادگان و ارمینیه و میان اران بگذرد تا به دریای خزران افتد. و دیگر رود کرس اندر ناحیت اران از آن کوه گشاید کی میان اران و سریر است. و روی به مغرب کرده همی رود تا بر حدود شکی و قبله برود و به بردیج بگذرد، آنگه با رود آرس [ارس] یکی گردد و هر دو به میان موقان و باکو بگذرند و به دریای خزران افتند.»^۲

ابوالفداء در تقویم البلدان که به قول رنو (Reinaud) «در تمام قرون وسطی در اروپا کتاب و یا رساله‌ای که بتوان بر آن ترجیح نهاد تألیف نشده» اثری است در جغرافیا و کم نظیر، و مؤلف در سال ۷۲۱ ه.ق. برابر با ۱۳۲۱ م. کتاب خود را به پایان رسانده و در سال ۷۳۲ ه.ق. دیده از جهان فرو بسته است، به شهرهای ویران شده کناره‌های ارس و موقعیت آن و اصحاب رس اشاره کرده و چنین می‌نویسد:

«رود ارس: و آن رودی است که از کوه‌های قالیقلا، در طول شصت و هفت درجه و عرض چهل و یک درجه بیرون می‌آید. پس بردیل، در طول هفتاد درجه و ثلث درجه و عرض سی و هفت درجه و نصف درجه می‌گذرد. آن‌گاه به ورثان می‌آید و در نزدیک بحر خزر باکر تلاقی کرده تشکیل یک رود می‌دهند و هر دو به دریا می‌ریزند. آن سوی رود ارس، چنان‌که می‌گویند ۳۶۰ شهر ویران است و گفته شده که این همان است که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده و گفته است: وَأَصْحَابُ الرُّسِّ وَقُتُونَا يَبْنِي ذَلِكَ كَثِيرًا.^۳ [و(هلاک کردیم) اصحاب رس (اقوام) قرن‌های بسیار میان آن (قبایل)]».

۱- سفرنامه ابن حوقل، ص ۹۲. نظیر قول ابن حوقل را محمد بن نجیب بکران، در جهان‌نامه، تألیف شده در ۶۰۵ ه.ق. درباره ارس آورده است. رک: چاپ سال ۱۳۴۲، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، ص ۵۰.

۲- به کوشش دکتر منوچهر ستوده، صص ۵۰-۴۹/ همان، به تصحیح و اهتمام سید جلال‌الدین طهرانی، ص ۳۲.

۳- تقویم البلدان، صص ۸۱-۸۰.

مؤلف ناشناخته کتاب «هفت کشور یا صُورالآقالیم» که در سال ۷۴۸ ه.ق. تألیف گردیده، در باره دو رود کُر و ارس گوید: «... و رود کُر و رود ارس که از ناحیه گرجیست می آید و به دریای آبسکون [خزر] می رود.»^۱

حمدالله مستوفی قزوینی در گذشته سال ۷۵۰ ه.ق. در فصل چهارم نزهةالقلوب، در صفت مخارج انهار و عیون و ابار، ارس را به شرح زیر توصیف می کند:

«آب ارس از جنوب به شمال می رود و از کوه های قالیقلا [کیلیکیه] و ارزن الروم برمی خیزد و به ولایت ارمن و آذربایجان واران می گذرد. و به آب کُر و قراسو ضم شده در حدود گشتاسفی^۲ به دریای خزر می ریزد و در این ولایات که ممر این آب است بر آن زراعت بسیار است طول این رودخانه صد و پنجاه فرسنگ باشد.»^۳

غیاث الدین بن همادالدین مشهور به خواندمیر که از ادبا و مورخان نامدار قرن دهم هجری در عهد ظهور شاه اسماعیل صفوی به حساب می آمد. و کتاب معروف خود به نام حبیب السیر را اوایل سال ۹۲۷ ه.ق. شروع و در ماه ربیع الاول سال ۹۳۰ ه.ق. به اتمام رسانده، و بنا به اصح اقوال در سال ۹۴۲ ه.ق. در گذشته است در باب بحار و انهار ارس را این طور تعریف می کند:

«نهر ارس از مغرب به مشرق جاری می باشد و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و آبش به غایت سریع الجریان بود، و سلوک کشتی در آن متعسر است. بلکه متعذر، زیرا که بر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی [نهر] ارس میمنت تمام دارد و هر چند از حیوانات در وی افتد اکثر به سلامت بیرون آید.»^۴

کلاویخو که پیش از عهد صفویه، به دستور دربار اسپانیا به ایران سفر کرده است (حدود سال ۸۰۷ ه.ق. / ۱۴۰۴ م.) یک شب استراحت خود و هیئت همراه، در کنار ارس را، این طور توصیف می کند:

«دوشنبه بیست و ششم مه از دلیارکنت [دلیارکند، روستای دیوانه ها] به راه افتادیم و شب را در هوای آزاد در کنار آن رود بزرگی که ارس نام دارد به سر آوردیم. این رودی

۱- به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، ص ۱۰۰.

۲- گشتاسفی در قفقاز به کنار دریای خزر میان رودهای ارس و کُر گفته می شده است.

۳- به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، ص ۲۱۲.

۴- ج ۴، ص ۶۶۳.

است بزرگ که تقریباً از سراسر ارمنستان می‌گذرد. آن روز از گردنه‌های بسیار و از میان کوه‌های پوشیده از برف که در آن‌ها جوی بارهای بسیار فرومی‌ریخت، گذشتیم.

سه‌شنبه در دهی به نام نوجوی (=نهر تازه) پیاده شدیم و همه روز را در کنار ساحل ارس راه پیمودیم. این راه بسیار سراشیب بود و پست و بلندی بسیار داشت. در این ده یک کشیش سکنی داشت و از ما با احترام تمام پذیرایی کرد. او صاحب آن نواحی بود، غالب مردم آن حدود ارمنی هستند.^۱

تاورنیه سیاح معروف فرانسوی که بین سال‌های ۱۰۴۲ ه.ق. / ۱۶۳۲ م. و ۱۰۷۹ ه.ق. / ۱۶۶۸ م. شش سفر به مشرق کرده و در این مسافرت‌ها بیش از ۹ بار ایران را دیده است، در سومین سفر خود به ایران که در سال ۱۰۶۶ ه.ق. / ۱۶۵۵ م. انجام گرفته و از رود ارس گذشته است، این رود را چنین تعریف می‌کند:

«رود ارس که قدما ارکس می‌نامیدند از کوه‌های دیگر که در مشرق مین‌گول واقع هستند سرچشمه‌های خود را اخذ می‌نماید و بعد از آن که به‌طور ماریچ از خاک ارمنستان عبور کرد و به واسطه الحاق چندین رود دیگر عظمت حاصل نمود. در فاصله دو روز تا شماخی که سرحد قدیم مد [ماد] باشد به بحر خزر می‌ریزد.

جمعیت عمده تمام ممالک و اراضی، که رود ارس و قارص و چندین رودخانه دیگر از آن‌جاها عبور می‌کند مسیحی هستند، و قلیلی از مسلمانان که در آن‌جا ساکن می‌باشند به قدری متعصب و دارای عقاید موهومه هستند که ابداً از آب‌های این رودخانه‌ها نمی‌آشامند، و برای شست و شو استعمال نمی‌کنند، و همه این رودخانه‌ها را به واسطه مس و استعمال عیسوی‌ها نجس می‌دانند ...

روز بعد باید باز از ارس گذشت به جهت این که این رودخانه خیلی حرکت ماریچی دارد... از منزل آخری که در کنار ارس اردو زده بودیم باید رفت به یک نقطه دیگر باز در ساحل همان رودخانه اردو زده، و یک قریه در ربع لیو^۲ فاصله آن نقطه نمایان است... و روز دیگر باز باید در ساحل ارس که نیم لیو دور از یک قریه کوچکی است توقف نمود. و این آخرین دفعه‌ایست که این روخانه دیده می‌شود، که چندین مرتبه از روی آن عبور کرده

۱- سفرنامه کلاویخو، ص ۱۵۰.

۲- لیو Liuu، مقیاس طولی کهن با اندازه‌های متفاوت لیوی کیلومتری = ۴ کیلومتر، لیوی دریایی = ۳ مایل = ۵۵۵۶ متر، لیوی پستی = ۳۸۹۸ متر، لیوی زمینی = ۴۴۴۵ متر.

بودیم.

در حرکت از اسدآباد بایستی کاه و جو برای اسب‌هایمان برداریم، به جهت این که به ما گفتند تا روز دیگر در عرض راه کاه و جو یافت نمی‌شود، یک ساعت تمام طول کشید تا به ارس رسیدیم و با قایق از آن عبور کردیم.^۱»

شاردن سیاح معروف فرانسوی موقع عزیمت به ایران (۱۰۸۴ ه.ق. / ۱۶۷۳ م.)، وقتی که از ارس عبور می‌کرده است، این رودخانه را چنین تعریف می‌کند:

«اینک برگردیم به اقامتگاه خود کنار نهر ارس، این رودخانه مشهور، ارمنستان را از ماد جدا می‌سازد. سرچشمه ارس در کوهی است که می‌گویند کشتی حضرت نوح در آن جا توقف کرد، و شاید که اسم نهر از نام این کوه بزرگ آرات اشتقاق یافته است.

این رودخانه از منطقه مزبور عبور کرده به دریای کاسپین (= قزوین، خزر) می‌ریزد. ارس نهری بزرگ و سخت سریع‌السير می‌باشد. و به تدریج طی مسیر خود، با اضافه شدن انهار کوچک بسیار که به هیچ وجه نام و نشانی ندارند و انضمام سیلاب‌های بی‌شمار بر حجم و عظمت خویش می‌افزاید... هنگامی که یخ‌ها آب، و برف کوه‌های اطراف ذوب می‌شود، ارس سخت تند و خشمگین می‌گردد، به طوری که هر گونه سد و ساختمان دیگر را از مسیر خود درمی‌نوردد... در یک کشتی بزرگی ما از ارس عبور کردیم، این سفینه قادر به انتقال بیست رأس اسب و سی نفر آدم در آن واحد بود. من فقط برای عبور آدم‌ها و محصولات خود از آن استفاده کردم. چهار نفر ملاح آن را می‌رانند و قریب سیصد گام در طول ساحل رو به بالا سیر کردند، و به تدریج که وارد وسط مسیر آب رودخانه گشتند، کشتی را به اختیار جریان طبیعی گذاشتند از یک سکان نیرومند و بلندی برای خارج کردن آن از مسیر نهر و هدایت سفینه به ساحل دیگر استفاده کردند. جریان رودخانه با یک شدت غیرقابل وصفی کشتی را به سوی پایین برد، به طوری که در یک آن پانصد گام سیر کرد. کشتی‌رانان ارس به ترتیب مذکور از رودخانه می‌گذرند، و به علت صعوبتی که در بالا رفتن از آن هست بیش از دو ساعت برای رفتن و آمدن وقت قابل می‌شوند. در فصل زمستان که آب رودخانه کم و پایین است، با شتر از ارس می‌گذرند. گدار در نیم فرسنگی جلفا در محلی که بستر رودخانه بسیار پهن، و جریان آب در آن جا خیلی آرام می‌باشد، واقع شده است.^۲»

۱- سفرنامه تاورنیه، صص ۱-۴۰-۳۹ به بعد.

۲- سیاحتنامه شاردن، ج ۲، صص ۹۵-۳۹۴.

گاسپار دروویل که در سال ۱۲۲۷ ه.ق. / ۱۸۱۲ م. به ایران مسافرت کرده است درباره ارس چنین می نویسد:

«ارس رود بزرگ آسیا است که در زمان قدیم کشور مدی را از ارمنستان جدا می کرده است. این رود از کوه هایی که در مجاورت ارزروم واقعند سرچشمه می گیرد و سپس به وسیله چند رودخانه و نهر به خصوص آریاچای که از قفقاز به آن می ریزد به صورت رود بزرگی درمی آید. رود مزبور از دامنه کوه های آرات عبور می کند و در دشت مغان به رودخانه کر ملحق می شود، و سپس در سالیان به بحر خزر می ریزد. در این نقطه به سبب این که ارس دارای دو مصب می باشد جزیره ای به وجود آمده است. در فصل بهار این رود بسیار پر آب و تند است، اما در اواخر تابستان آب آن کم می شود به طوری که در چندین نقطه گذارهایی برای عبور پیدا می شود.^۱»

مارسل دیولافوا (دیالافوا)، مهندس و باستان شناس فرانسوی که در سال ۱۲۹۹ ه.ق. / ۱۸۸۱ م. و ۱۳۰۲ ه.ق. / ۱۸۸۴ م. به ایران مسافرت کرده و همسرش نیز با او بوده و درباره ابنیه و آثار تاریخی ایران مطالعات دقیقی کرده و اطلاعات مفیدی در دسترس طالبان آثار تاریخی گذاشته است. پس از پشت سر گذاشتن تفلیس، ایروان و نخجوان و... به جلفا می رسد و در همین جا تشریفات گمرکی و گردش در ساحل ارس و عبور از این رودخانه را در سفرنامه معروف خود چنین منعکس نموده است:

«... چون کالسکه در عبور از رودخانه شکستگی پیدا کرده بود، تعمیر آن دو روز طول کشید و بالاخره با کوشش آهنگران ایرانی و روسی درست شد و ما توانستیم به جلفا برسیم که دهکده فقیرانه ایست در کنار رود ارس و سرحد دو مملکت ایران و روسیه است.

رود ارس از زمان قدیم یعنی موقعی که سلاطین مدی یا ماد اقتداری داشتند تاکنون به همین نام مشهور است. این رودخانه بزرگ از جبال قارس [قارص] و ارزروم سرچشمه گرفته و پس از عبور از ارمنستان با رود کور، یکی شده و به بحر خزر می ریزد. من در ساحل آن گردش کردم و قبرستان جلفا را دیدم بعد به چاپارخانه آمدم که در آن جا یک پلاو [مقصود پلو می باشد] لذیذ ایرانی با دوغ انتظار ورود مرا داشت. پس از صرف نهار به وسیله قایقی از رودخانه عبور کردیم و رفتیم به طرف منزل رییس گمرک که توصیه قونسول تفلیس را به او

بدهیم، مستخدمین متعددی در پهلوی در گمرک خانه خوابیده، یا مشغول کشیدن قلیان بودند، یکی از آن‌ها نامه را گرفت و به ما اشاره کرده که در روی سکوی خاکی جلو خان عمارت بنشینیم تا او برگردد. پس از یک ربع ساعت برگشت و گفت: «آقا استراحت کرده است پس از بیدار شدن شما را خواهد پذیرفت.»

... مدیر تلگراف خانه جلفا یک نفر روس است به نام اوناتاموف (Ovnatamof) و باید اجازه ورود ما را به ایران بدهد. زبان فرانسه را خوب حرف می‌زد و با نهایت مهر و ملاطفت برای انجام تقاضای ما حاضر شد، و پس از آن که پول‌های ما را با پول ایران مبادله کرد، قاطر و اسب برای ما کرایه کرد و پیش کرایه به چاروادار داد و نوکرانی هم برای ما استخدام کرد... در موقعی که قرارداد به پایان رسید و بنا شد پس فردا حرکت کنیم ناگاه در باز شد و نماینده گمرک ایران در حالی که مستخدمین زیادی در دنبال او بودند... وارد گردید... و پس از تعارفات معموله گفت من برای انجام خدمات شما حاضرم... پس از جدا شدن از رود ارس چاروادار، راه را کج کرده به دهکده‌ای رفتند و حیوانات نیرومندی که رئیس تلگراف برای ما کرایه کرده بود با اسب‌های لاغر و مردنی... عوض کردند و اسبان خود را به جلفا فرستادند.^۱

جکسن آمریکایی که در آستانه جنبش مشروطیت و در حدود سال ۱۳۲۱ ه.ق./ ۱۹۰۳ م. به ایران سفر کرده است، از ایروان و نخجوان گذشته و به جلفا رسیده و پس از اتمام تشریفات گمرک خانه مجبور می‌شود به تنهایی از ارس عبور نماید. در سفرنامه وی این عبور را چنین می‌خوانیم:

«پیش از ظهر روز شنبه چهاردهم مارس به جلفا واقع بر رود ارس (آراکسس باستانی) رسیدم. در نوشته‌های نویسندگان قدیم این رود به خاطر جریان تند و بی‌امانش ضرب‌المثل بوده است.

ویرژیل آن را «رودی که هیچ پلی را تحمل نمی‌آورد» می‌خواند. رود ارس اکنون مرز میان ایران و روسیه است. اگر چه تاریخ گواه است که مرزهای ایران همیشه بسیار در آن سوی آن قرار داشته است.

... اکنون می‌بایست ارس را به تنهایی گذاره کنم. در حالی که در ساحل ایستاده بودم و

چشم به راه رسیدن وسیله نقلیه‌ای بودم با «ترویلوس»^۱ هماهنگ شده بودم و می‌گفتم «مانند غریبه‌ای هستم که در کنار رود ستوکس^۲ ایستاده و منتظر است که او را بدان سوی برند» عاقبت زورق «خارون»^۳ که می‌بایست مرا از «ستوکس» ایران یا ارس عبور دهد فرا رسید و این زورق عبارت بود از یک کرجی زباله‌بری که با سرهم کردن تخته پاره‌های زمخت به خشن‌ترین طرزی ساخته بودند. کرجی بانان مردم دیوخری بودند که برای گرفتن چندشاهی داد و فریاد می‌انداختند و برای گرفتن انعام و بخشش پاروهای خود را می‌انداختند یا برای گرفتن پول بیش‌تر مشت‌های خود را گره می‌کردند. خوشبختانه عبور از رود ارس به تندی صورت گرفت و هنگامی که به «بارانداز لته»^۴ در ایران رسیدیم من گذشته تاریک را پاک از یاد بردم و تنها شوق بیدار شدن در بهشتی را که مدت‌ها بود آرزو می‌کردم به دل جا دادم، و این بهشت همان «سرزمین آفتاب» یعنی ایران بود.

بی‌درنگ پس از گذشتن از رود ارس و فرود آمدن به جلغای ایران می‌بایست به سوی گمرک روان شوم. در آن‌جا رئیس گمرک که نیک مردی بلژیکی و متصدی گمرک مرزی بود مرا پذیرفت. پس از آن‌که به دقت معرفی نامه‌ها و اوراق رسمی مرا بررسی کرد، تنها چیزی که از من پرسید آن بود که اسلحه و مهمات با خود حمل می‌کنم یا نه، و من داستان از دست دادن هفت تیر خود را قبل از عبور از ارس برای او نقل کردم. پس از آن‌که تشریفات گمرکی پایان یافت از روی صدق و صفا مرا به شام دعوت کرد. دعوتش را با خشنودی پذیرفتم و قول دادم که همین‌که از شر بار سفر راحت شدم و آن را به مسافرخانه ایرانی که در بین راه بود سپردم به خانه‌اش بروم.^۵

در پایان این فصل آوردن نوشته جیمزداون انگلیسی در باره ارس مناسب به نظر

۱- Troilus. پادشاه تروا بود که شیفته دختر بی‌وفایی به نام کرسیدا شد، و حدیث دلدادگی ایشان موضوع یکی از اشعار چاسر و یکی از کمدی‌های شکسپیر شده است.

۲- Styx در اساطیر یونان نام رودی است در هادس یا دوزخ یا جهان فرودین.

۳- Charon. کشتیان مردگان، که ارواح آنان را در کشتی می‌نشانند و پس از گذاره کردن ستوکس به هادی می‌رساند.

۴- Lethe's Wharf لته در اساطیر یونان نام رودی است در جهان فرودین که هر کسی از آب آن بنوشد، گذشته را از یاد می‌برد. مؤلف در این‌جا رود ارس را به کنایه لته، و جلغای ایران را بارانداز یا اسکله لته خوانده است. و مقصود او این است که همین‌که قدم به خاک ایران نهاد، رنج‌ها و خاطرات ناخوش گذشته را فراموش کرد.

۵- سفرنامه جکسن، صص ۵۱، ۹-۳۸.

می‌رسد. - هر چند کتاب وی عنوان سیاحت نامه ندارد - اما با موضوع مورد بحث ما بی‌ارتباط هم نیست. اینک از زبان او بشنویم:

«رودی که امروز به اسم ارس از مغرب به سوی مشرق جاری می‌باشد در قدیم دارای عرض زیاد بوده و جلگه‌ای که امروز رودخانه ارس در آن جاری است از رسوب آب رودخانه ارس به وجود آمده است... امروز مسافری که کنار رود ارس قرار می‌گیرد و نظر به شمال و جنوب می‌اندازد و در هر طرف رود جلگه‌ای وسیع را مشاهده می‌کند نمی‌تواند بر خود بقبولاند که آن جلگه با وسعت بر اثر رسوب آب‌های رودخانه ارس به وجود آمده است... لیکن اگر آن مسافر که دو کوه آارات بزرگ و کوچک را از نظر می‌گذراند، یک کتاب راجع به زمین‌شناسی خوانده باشد می‌فهمد که آن دو کوه، از خاک روئیده نشده بلکه جزو یک سلسله کوه بوده و شاید از مشرق و مغرب به کوه‌هایی که در طرفین آن جلگه وسیع قرار گرفته اتصال داشته و رودخانه ارس در عصری که مانند یک دریا از مغرب به مشرق جاری بوده آن کوه‌ها را از بین برده و از آن سلسله جبال، فقط دو کوه آارات بزرگ و کوچک باقی مانده است.^۱»

تا این جا چندین نمونه از نوشته‌های جغرافیایان و نویسندگان قدیم و جهان گردانی که ارس را دیده و از آن عبور کرده‌اند و به گونه‌ای بدان پرداخته‌اند، آورده شد. بقیه اقوال و نظریه‌ها که بیش‌تر جنبه تاریخی دارند به فصل هفتم (= در تاریخ) محول می‌گردد.

۱- عارف دیهیم‌دار، ج ۲، صص ۴۴۴، ۴۴۲.

فصل دوم

ریزابه‌ها

رودهایی که از شمال به ارس می‌ریزند:

از طرف شمال، یعنی از قسمت قره‌باغ و قفقاز، و از سمت غرب به شرق رودخانه‌های متعددی، اعم از رودخانه‌های اصلی و دایمی و یا فصلی، از ارتفاعات کوه‌های معروف سرچشمه گرفته و پس از مشروب کردن باغ‌ها و مزارع گوناگون، و پس از رسیدن به مضارف اهالی، وارد رودخانه ارس می‌شوند. اهم آن‌ها عبارتند از:

۱- رودخانه وِدی، ۲- رودخانه رازدان، ۳- آریاچای، ۴- رودخانه نخجوان، ۵- آلتنجه چای، ۶- کیلیان چای (کیلان چای)، ۷- رودخانه اردوباد، ۸- رودخانه مقری (= مکر)، ۹- اوخچی چای (= زنگلان)، ۱۰- خاچین چای، ۱۱- رودخانه آکرا، ۱۲- رودخانه کِنْدِلان (= کُوندَلَن چای).^۱

رودهایی که از جنوب به ارس می‌ریزند:

از ایران رودخانه‌های متعدّد، پس از طی جهات مختلف و ایجاد دره‌هایی چند مستقیماً و یا پیوسته به رودخانه‌های دیگر به ارس می‌ریزند. برخی از این رودخانه‌ها دایمی

۱- غیر از رودخانه‌هایی که از شمال به ارس می‌ریزند و در بالا اشاره شد تنها در خاک جمهوری آذربایجان ۸ رودخانه بزرگ و بیش از ۱۲۰۰ رودخانه کوچک کوهستانی جریان دارد. آذربایجان شوروی ص ۱۵ و نیز رک: جمهوری خودمختار نخجوان، عنایت‌الله رضا، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ۱، ش ۲، ص ۲۲۰، (پاییز ۱۳۷۱).

و بعضی دیگر فصلی هستند. و آب تعدادی دیگر، چون در طول مسیر خود مورد مصرف کشاورزان است، در تابستان به ارس نمی‌رسد، ولی در بهار و زمستان آب‌های آن‌ها روانه ارس می‌شود.

رودهای دائمی عبارتند از:

۱- رودخانهٔ ماکو یا زَنگمار:

رودخانهٔ ماکو از اجتماع سه رودخانهٔ «ساری سو» و «آواجیق» و «زَنگمار» تشکیل می‌شود. رودخانهٔ ساری سو از دامنهٔ جنوبی رشتهٔ آارات از اراضی باتلاقی سرچشمه گرفته و وارد خاک ایران می‌شود، و بالاتر از ماکو در اثر برخورد به یک تپهٔ آتشفشانی قدیم، به دو شعبه تقسیم شده، رشتهٔ اولی پس از طی مسافتی وارد رودخانهٔ آواجیق شده و رشتهٔ دومی نیز پس از حرکت به شمال شرقی، نزدیک تپه‌ای موسوم به «پورناک» وارد زنگمار می‌گردد.

رودخانهٔ زَنگمار نیز به نوبهٔ خود از دو رودخانه به اسامی: «قَرخ بُلاغ» و «قَزَل چائی» تشکیل می‌شود. این رود از یک بستر سنگی بسیار تنگی به صورت تنگه‌ای، به نام زنگمار به طرف ماکو جریان دارد، و به همین جهت به نام زَنگمار نامیده می‌شود. و در حدود قَلْعَه جُوق (= قَلْعَه جیق) وارد شهر ماکو شده، و از پیوسته شدن رودهای «ساری سو» و «آواجیق» از شهر ماکو گذشته، دوباره داخل بستر عمیق سنگی می‌گردد و پایین‌تر از ماکو شعبهٔ دیگری از ساری سو به آن پیوسته، به جریان خود ادامه می‌دهد، و پس از طی مسافتی در محلی به نام پلدشت (= عربلر سابق) در شمال غربی نخجوان به رودخانهٔ ارس می‌ریزد.

داخل بستر سنگی زنگمار در طرفین رودخانه، حفره‌های بزرگی وجود دارد که در صورت سقوط انسان و یا حیوان خطرناک است.

در پلدشت رودخانهٔ دیگری به نام «قَرَه سو» از دامنه‌های شمال شرقی رشتهٔ آارات سرچشمه می‌گیرد، و بالاتر از زنگمار در مغرب دشت پلدشت وارد ارس می‌شود.

۲- آق چائی یا قازان چائی:

آق چائی از دو شعبه تشکیل می‌شود. یکی رودخانهٔ قُتور (= قُطور) که از کوه‌های مرزی ترکیه سرچشمه می‌گیرد، و پس از عبور از درهٔ باریک و شیب‌دار قُتور به همین نام

خوانده شده، و از سمت جنوبی خوی گذشته، و در قسمت‌های پایین شهر خوی رودخانه‌های «قَزَل چائی» و «زُتُورُ چائی» بدان می‌پیوندند، و پس از آن به نام آق چای خوانده می‌شود. سپس قوسی زده به طرف شمال می‌پیچد و مدتی در کنار جاده جدید سنتو جریان پیدا می‌کند، و بعد از انحراف به طرف شمال شرق و تقاطع با جاده، در غرب جلغا به ارس می‌ریزد.

آق چائی به خصوص در مواقع پر آبی قابل توجه بوده و پهنای آن در برخی نقاط به یک صد متر می‌رسد.^۱ این رودخانه در بعضی نقشه‌های رسمی به نام «قازان چای» نوشته شده است.

۳- رودخانهٔ ایری :

این رودخانه که به ایری چائی مشهور است، از کوه‌های کوه کمر، خانه سَر، گُمار، هاوشتین و ... سرچشمه گرفته، و بعد از گذشتن از روستای پرمحصول و با تماشای ایری سفلی، در نزدیکی سیه‌رود به رودخانهٔ ارس می‌ریزد. طول تقریبی آن حدوداً ۳۲ کیلومتر بوده و امتدادش شمالی، جنوبی می‌باشد. رودخانهٔ مذکور در حوالی ارس دارای عرض بیشتر بوده، و مصالح ساختمانی خوبی از لحاظ مخلوط حمل و در بستر خود رسوب داده است.

باغ‌های پرمحصول روستاهای هُولُق (= هُلَیق)، ایری سفلی و سیه‌رود، به وسیلهٔ آب کافی و صاف این رودخانه آبیاری می‌شوند. این رودخانه در دهستان دیزمار غربی (= به مرکزیت سیه‌رود) جریان دارد.

۴- رودخانهٔ دَسْتَجَزْد یا خَرَوَاتِق :

این رودخانه از کوه‌های سرسبز و خرم و مرتفع گُولَز، مخصوصاً ییلاقات باصفای خرواتق از ارتفاعات سلطان جهانگیر، کوه‌های پِیُورَق (= بی‌یارا) گُوجان، وَرَزقان، گُمار، سرچشمه گرفته و بعد از گذشتن از کوه‌های سر به فلک کشیدهٔ کَمْتال یا کائِتال، از مسیر یک درهٔ عمیق با کناره‌های صخره‌ای و ترانشه مانند و پرتگاه در دامنهٔ کوه‌های کمتال به رودخانهٔ

۱- رک: جغرافیای طبیعی آذربایجان صص ۴۵-۲۴۴/ رودخانهٔ ارس و روی دادهای تاریخی اطراف آن، دکتر رحیم هویدا نشریهٔ ش ۸۳، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، صص ۳۸-۹، (۱۳۵۱-۵۲).

ارس می‌ریزد.

لازم به توضیح است که کوه‌های کمتال از لحاظ ساختمان زمین‌شناسی کاملاً پیچیده بوده و دارای دره‌های مختلف، عمیق و اکثراً کم‌آب می‌باشد. به لحاظ موقعیت فعال و مناسب دارای شکارگاه‌های باارزشی است.

در این کوه وسیله اهالی روستاهای هم‌جوار، ماده‌ای به نام مومیا - در اصطلاح محلی - کشف و جمع‌آوری و در مواقع ترس و شکم‌درد از آن استفاده می‌کنند. امتداد این رودخانه شمالی، جنوبی و طول مسیر آن تقریباً ۲۸ کیلومتر می‌باشد. حوضه آب‌خیز آن اغلب پوشیده از برف است. در کوه‌های کمتال نوعی لاله مخملی در رنگ‌های مختلف وجود دارد که تا ۱۵ اردیبهشت ماه شکفته می‌شود، و به دره منتهی به ساختمان محیط زیست نشاط و زیبایی جالبی می‌بخشد.

در نزدیکی و مابین روستای مُلک قُضات، خرواق، معدن گچ وجود دارد. این رودخانه در بخش خرواق و دهستان دیزمار غربی جریان دارد.

۵- رودخانه حاجیلر یا دوزال چای :

رودخانه حاجیلر با امتداد شمالی، جنوبی خود بعد از طی تقریباً ۶۵ کیلومتر بستر، در نزدیکی و مابین روستای دوزال از غرب، و کوردشت از شرق، وارد رودخانه ارس می‌شود. این رودخانه در جاهای مختلف به اسامی گوناگون شناخته شده، ولی در حوالی روستای دوزال به نام آن روستا یعنی دوزال چای نامیده می‌شود. حاجیلرچای از دو شعبه تشکیل می‌یابد: شعبه جنوب غربی آن از کوه‌های طرزم و ارتفاعات قینر، آرزیل، گُل آخر، کوه‌های سلطان جهانگیر به ارتفاع ۳۲۵۵ متر، کوه‌های گوزاکیش، مَرزآباد، آتش خسرو، ایری‌داغ به ارتفاع ۲۴۸۲ متر، کوه قُرمزلی تین به ارتفاع ۲۵۰۲ متر، کوه‌های کسبه به ارتفاع ۲۹۵۲ متر، کوه‌های آندِزگان، کوه پیر کُردای به ارتفاع ۲۲۲۰ متر و ... سرچشمه می‌گیرد. و شعبه جنوب شرقی آن از کوه‌های سقای، پَنگجَه، نِگارستان، ارتفاعات پیرسقا به ارتفاع ۲۳۵۰ متر، و کوه‌های قازان داغ به ارتفاع ۲۵۷۲ متر و ... و هم چنین از نواحی شرقی کوه‌های دوست آشنا به ارتفاع ۲۲۵۵ متر و شاهسون به ارتفاع ۲۰۵۰ متر و ارتفاعات اُروج به ارتفاع تقریبی ۱۲۷۶ متر و از بخش غربی، از کوه‌های پَهناور و گُل آخر، سرچشمه می‌گیرد. این رودخانه در مجموع از اجتماع رودهای پَهناور، آرزیل چای، گُل‌وچای، اِبری

چائی (= ابری علیا)، جوشین چائی، گال چائی، قوری چائی (= علیار چائی) و آستمال چائی (= آستمال چائی)، تشکیل می‌یابد.

رودخانه مذکور از لحاظ جغرافیایی و زمین‌شناسی، بسیار دیدنی و قابل مطالعه است زیرا دره‌های رودخانه‌های فرعی موصوف، به وضع شگفت‌انگیزی از دو ساحل چپ و راست به سوی دره رودخانه مادر (= دوزال چای) دهان گشوده و رسوب و مواد شسته شده در اثر سیلاب‌ها و فرسایش طی قرون و اعصار را در بستر این رودخانه فروخته است و در نتیجه منظره جغرافیایی بسیار تماشایی به وجود آورده است.

در دامنه کوه‌های گُل آخر نرسیده به روستای گل آخر از طرف ارزبل - آبشاری وجود دارد که ارتفاع تقریبی آن تا ۱۲ متر می‌رسد و منظره جالب توجهی را به وجود آورده و سیاحان را در طول سنوات خصوصاً در بهار و تابستان مجذوب خود ساخته است. رودخانه حاجیلر در بخش جنوب شرقی و جنوب غربی بعد از طی حدود ۴۵ کیلومتر مسیر، در نزدیکی روستای گُل آخر^۱ به هم متصل می‌گردد.

کناره‌های این رودخانه رسوبی و آذرین بوده و در مابین روستاهای آستمال تا دوزال راه ماشین‌رو وجود ندارد و فقط تردد با چهارپایان مقدور است. در پایین‌تر از روستای آوان، قشلاق «خورآشا» وجود دارد. مابین آستمال و این قشلاق و روستای پهناور در بخش غربی رودخانه، کوه‌های مرتفعی نمایان است که محل زیست حیوانات وحشی خصوصاً گُل و بز کوهی و قوچ و میش می‌باشد. در میان این کوه‌ها، کوه جهانگیر، که در نزدیک قلعه دارای چشمه خنک و پرآبی نیز هست و کوهنوردان زیادی را در فصول مختلف به سوی خود روانه می‌سازد، معروف می‌باشد.

کوه‌های طَرَزَم و گُل آخر، آندِرْگان، سِهْزُون و پیشک نیز از مراکز ییلاقی محسوب می‌شوند. در اغلب مسیر این رودخانه (= حاجیلر) باغ‌های میوه، مزارع و چمن‌زارهای جالب و مستعدی وجود دارد، که اهالی از این طریق امرارمعاش می‌کنند. این رودخانه از دهستان‌های آرزبل و جوشین (= بخش خروأتق) و دهستان دیزمار غربی (= جلقا) جریان یافته و به ارس می‌ریزد.

قلعه تاریخی جوشین نیز در ضلع جنوبی این رودخانه قرار گرفته است. هم‌اکنون

۱- گُل آخر در سابق روستایی بوده معمور و قابل سکونت، که بعدها ویران و به کلی از بین رفته است. اکنون تنها قبرستان موجود آن، جلب توجه می‌کند. در اصطلاحات و داستان‌های محلی معروف است که یکی از جنگ‌های اسکندر مقدونی در آن حوالی رخ داده است.

وسيلة جهاد سازندگی از رودخانه حاجیلر کانالی در حال احداث است که طول آن بیش از ۲۰ کیلومتر بوده و زمین‌های زیادی را تحت پوشش قرار خواهد داد.

رودخانه دوزال در قسمت سفلی چون از زمین‌های سست عبور می‌کند دره بسیار عمیق ایجاد کرده است، که گاهی ارتفاع آن تا ۳۰ متر می‌رسد. و در نزدیکی قریه دوزال در جایی که به ارس وارد می‌شود، عرض رودخانه تا ۳۰۰ متر بالغ می‌گردد. آب رودخانه در قسمت‌های پایین گُل‌آلود است و با شدت بیش‌تری جریان دارد. در مواقع بهار سیلابی و عبور از آن ممکن نیست و همه ساله مجرای آن شسته می‌شود. در ساحل شرقی این رودخانه قریه معروف کوردشت و در ساحل غربی آن قریه دوزال قرار دارد. حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب جغرافیایی خود به نام نزهةالقلوب^۱ که به سال ۷۴۰ ه. ق. / ۱۳۴۰ م. تألیف نموده به هر دو قریه نام‌برده اشاره کرده است.^۲ بر روی این رودخانه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، پلی ۱۴ دهنه ۸ متری احداث گردیده است.



پل رودخانه دوزال چای

۱- به کوشش دبیر سیاقی، ص ۱۰۱.

۲- رک: رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن، پیشین، صص ۳۹-۴۰ / نقشه برجسته‌نمای آذربایجان، ۱۳۶۳.

۶- رودخانه قُولان :

این رودخانه در محل به نام قُولان چای معروف و از کوه‌های مرتفع دوست آشنا (= دُوشته‌شا) به ارتفاع ۲۲۵۵ متر، شاهسون به ارتفاع ۲۰۵۰ متر و کوه‌های اُرُوج به ارتفاع تقریبی ۱۲۷۶ متر و کوه‌های قَره‌چی معدن (= قَره‌چیلَر) سرچشمه گرفته و در نزدیکی روستای قولان به رودخانه ارس می‌ریزد.

طول تقریبی رودخانه فوق‌الذکر حدوداً ۱۶ کیلومتر بوده و امتداد آن شمالی، جنوبی می‌باشد. تشکیلات سازنده بستر و کناره‌های این رودخانه آذرین بوده و تشکیلات رسوبی خیلی کم مشاهده می‌شود. شیب آن زیاد و دره آن به شکل V می‌باشد. اهالی روستای قولان از این رودخانه استفاده زیادی در باغداری و کشت برنج می‌برند. این روستا ۹۰ خانوار بوده و انار آن معروف می‌باشد. حمدالله مستوفی در ذکر بلاد آذربایجان، قولان را جزو روستاهای دیزمار به حساب آورده است.^۱ فاصله این روستا از ارس تا ۱/۵ کیلومتر است. معدن مس قره‌چی که حدود ۴ ساعت راه تا قولان فاصله دارد، از مناطق مهم محسوب می‌شود. کوه‌های تغذیه کننده این رودخانه در منطقه دیزمار غربی قرار دارند. بر روی رودخانه قولان نیز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وسیله جهاد سازندگی پلی ۳ دهنه احداث گردیده است.

۷- رودخانه اُشتیین :

رودخانه اُشتیین از اجتماع رودخانه‌های نَمَنق و اُوزگُتین، تشکیل شده و از کوه‌های اورگتین، نمق، قشلاق و مراتع سرسبز و بی‌نظیر چهل پله (= قُرُخ پله) سرچشمه گرفته، و بعد از گذشتن از روستای اُشتیین، در محلی به نام کَفَشَن^۲ هراس به ارس می‌ریزد. ارتفاعات تغذیه کننده این رودخانه پر برف و بارانی است. از روستای اشتیین به طرف ارس کناره‌های آن باغات بوده و دارای میوه‌های گوناگون از جمله: انار، انگور، گردو، گیلان، زردآلو و انواع سیفی جات می‌باشد. منطقه هراس محل مناسبی برای باغداری است. طول تقریبی این رودخانه ۱۸ کیلومتر بوده، و امتداد آن شمالی، جنوبی است. شیب آن تند و سنگ‌های بستر

۱- رک: نزهةالقلوب، پیشین، ص ۱۰۱.

۲- پاره زمین‌های پیرامون ده را که در آن کشت می‌کنند و به نسبت وسعتشان برای آن‌ها «حق آبه» در نظر می‌گیرند، «کفشَن» می‌نامند. ایل میلان، منوچهر کلاتری، هنر و مردم، ش ۴۳، ص ۲۴، (اردیبهشت ۱۳۴۵).

و کناره‌های آن اغلب آذرین می‌باشد. آبش نسبتاً زیاد است که در بهار و پاییز مستقیماً به ارس می‌ریزد. ولی در تابستان باغ‌های اُشتیین را مشروب ساخته و مازاد آن به ارس می‌ریزد. لازم به توضیح است که این هَراس همان «هَراز» است که مرحوم مستوفی قزوینی جغرافی‌دان اسلامی در نزهةالقلوب^۱ بدان اشاره کرده است که امروزه محل مذکور مخروبه و از ترکیب سه روستا به نام‌های: هراس یا هراس، جعفرآباد و سیاوشان، روستای اُشتیین تشکیل یافته است. وجود قبرستان کهنه در کفشن هراس مؤید قول مرحوم مستوفی می‌باشد.

آب این رودخانه صاف و گوارا است.^۲ بر روی رودخانه مذکور پلی یک دهانه توسط جهاد سازندگی احداث گردیده است.

۸- رودخانه مَرْدانقُم:

رودخانه مَرْدانقُم که در محاورات عامّه به آن (مَرْدانقُم چائی یا مَرْدانانغوم چائی) اطلاق می‌گردد، از به هم پیوستن چهار رودخانه به شرح زیر ترکیب یافته است:

۱- رودخانه وَنستان که در عرف به (وَنستان چائی) معروف و از کوه‌های جنگلی و ییلاقات روستاهای حَضی کَنَدی، فاشوقچی، بالوجه، وَنستان و مُلک طالش خصوصاً ییلاق چیچَکَلو، دَه‌دَه‌اُولَن، آندیل، پیرداود که ارتفاع تقریبی آن‌ها تا ۲۴۵۰ متر می‌رسد و قسمتی از کوه‌های قازان داغ تا ارتفاع ۲۵۷۲ متر و ... سرچشمه گرفته و پس از دریافت چشمه‌های اطراف و آب‌های دره‌های روستاهای ارمنی نشین مخروبه مَه‌ری، سَرْداب و روستاهای ضیاءگاه (= صولت‌الملک) و کهنه خایلار و بعد از عبور از پایین روستای چایکندی و مشروب ساختن باغ‌های روستای مذکور و مردانقم در سمت جنوب مردانقم و در منتهی الیه دره خرم (= خَرْمَان دَرَه‌سی) و سه راهی تِروان چائی و ونستان چای، به رودخانه تروان متصل می‌گردد.

۲- رودخانه تِروان (= تیروان) که به نام تِروان چائی معروف و از ارتفاعات کُوماز و ییلاق‌های روستای با صفای اُجاقکندی، دیشگدیگی، دینور، تِروان قُوزی (= نسا) و تروان

۱- رک: پیشین، ص ۱۰۱.

۲- رک: دهات دزمار، دکتر هویدا، یغما، س ۲۴، ش ۲، ص ۹۴/ رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن، پیشین، ص ۴۰.

گونی (= بتو)^۱ سرچشمه گرفته و در یک بستر سنگی و با شیب تند و خشن حرکت کرده و پس از دریافت آب‌های چشمه‌های متعدد از جمله: سلطانعلی سُوئو، قازانلُوخ دَرَه، یا نُوخ دَرَه‌سی و چندین دره پر آب دیگر که هر یک در جای خود منظره زیبایی از طبیعت را تداعی می‌بخشد. و بعد از رسیدن به مصرف باغدارانِ کَفَشَنِ مَرْدانقم در محل سه راهی و تلاقی رودخانه و نستان با آب «خَرمان دره‌سی»، با این رودخانه یکی شده و به طرف مردانقم (= شمال) با شیب تند حرکت می‌کند. بستر رودخانه تروان از محل‌های سرچشمه تا محلی به نام «مورویاشو» یا «مُورُوگُزُلُو» که آبشار نسبتاً جالبی نیز دارد، کاملاً سنگی و از آن جا تا محل تلاقی مسست می‌باشد. این رودخانه به لحاظ وسیع بودن منابع تغذیه کننده و پربرف و باران بودن آن، رودخانه‌ایست فوق‌العاده سیلابی و خطرناک و به هنگام بارندگی در کم‌ترین مدت سیل خطرناک و ویرانگری جاری و خسارات هنگفتی بر مزارع و باغ‌ها و احشام وارد می‌کند.^۲ و حتی در قدیم یکی از سیلاب‌های این رودخانه دختر جوان و نوعروسی به نام «سارا» که او را از روستای دینور در حالی که در کوه مشغول کندن جارو بوده، قربانی گرفته، و جنازه آن در نزدیکی روستای مردانقم وسیله اهالی کشف و به خاک سپرده شده است. این حادثه همه را متأثر و متألم کرده و در فقدان تازه عروس ناکام به سوگ می‌نشسته، و از زبان مادر داغ‌دیده‌اش با اقتباس از تصنیف معروف (آپاردی سللر سارانی) تصنیفی ساخته و با صدای رقت بار و غم‌انگیزی که بر هر سنگ دلی اثر می‌گذاشت، می‌خواندند. به این مضمون:

رودخانه تروان بندگانست و طغیان کرد.

سیل دخترم را ربود و برد.

مادری هستم اشک‌ریزان

سیل سارایم را برد.

دختر سیاه زلفام را برد.

رودخانه تروان خنک نمی‌شود.

تروان چایی آشدی، داشدی

سئل بالامی گُؤتدو، قاشدی

بیر آنایام گُوزو یاشلی

آپاردی سللر سارامی

بیر قارا تلی بالامی

تروان چایی سَرین اولماز

۱- کاروند کسروی، ص ۳۶۹.

۲- در این جا از مرحوم محمد (= ممد عمو) - معروف به محمد هاشم - یادی می‌شود. آن مرحوم در موقع سیلاب این رودخانه تا روستای مردانقم با فریادهای «آئی سئل گُلدی» (= سیل آمد). مردم را از خطر آن آگاه می‌کرد.

در تابستان می‌خشکد و عمیق نمی‌شود.
دخترم دیگر عروس نمی‌شود.
سیل دخترم را برد.
سارای سیه چشمم را برد.

یایدا قورور، دَرین اُولماز
بیردا بالام گلین اُولماز
آپاردی سیلَر بالامی
بیر قارا گوزلُو سارامی

آب این رودخانه صاف، گوارا و قابل شرب است.^۱



پل تاریخی رودخانه تروان

۳- رودخانه تی‌تی، معروف به تی‌تی چائی و از ارتفاعات روستای خانقاه که سابق

۱- بر روی این رودخانه (= تروان) جهت برقراری ارتباط و تردد ما بین روستای دو تروان و سایر روستاها، پلی یک دهنه به طول ۱۲ متر و عرض ۳ متر و به ارتفاع ۹ متر ساخته شده است. مصالح به کار رفته سنگ و آهک می‌باشد. در داخل پایه‌های پل تعدادی طاقچه تعبیه شده است، سیمای ظاهری این اثر از قدمت تاریخی آن حکایت می‌کند. هرچند تاریخ دقیق احداث پل روشن نیست ولی با احتمال می‌توان گفت که این پل در زمان تیرداد دوم اشکانی احداث و با نام وی پل تیرداد نامیده شده، بعدها به مرور زمان به تیروان تغییر یافته است. این پل به نام «تروان کُورپوسو» (= پل تروان) و «فَزگُورپوسو» (= پل دختر) اشتهار دارد.

ارمنی نشین بوده و کوه‌های روستای مخروبه «تبی‌تی» سرچشمه گرفته، و پس از دریافت آب‌های چشمه‌های مجاور و بعد از مشروب ساختن باغ‌ها و مزارع اهالی خانقاه، مردانقم و کوانق در سمت شمال مردانقم و در محلی که به نام «تی‌تی چایی آغزی» (= دهانه رودخانه تبی‌تی) معروف است، به رودخانه مردانقم می‌ریزد. آب این رودخانه نیز صاف ولی بیشتر آهکی بوده و بستر آن اغلب سنگی می‌باشد.

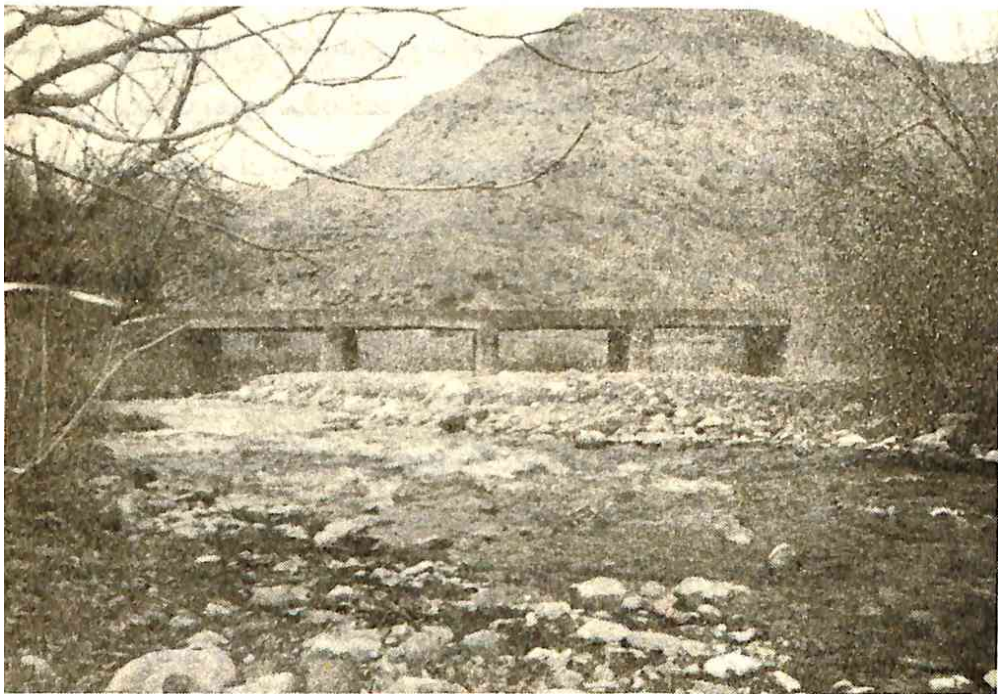
۴- رودخانه احمدآباد، در محل به نام «اَحْمَدُ آوا چایی» معروف و از ارتفاعات و ییلاقات کِرِنگان - تنها روستایی که فعلاً در قره‌داغ به زبان کهن تاتی تکلم می‌نمایند - و کوه‌های اُولی، نَمَنَق و قازی‌بُلاغی، سرچشمه گرفته و بعد از دریافت آب‌های چشمه‌های اطراف و پس از گذشتن از پایین روستای کِرِنگان و اُولی و مشروب ساختن باغ‌ها و مزارع این روستاها وارد محدوده روستای احمدآباد شده و از پایین روستای مذکور گذشته و با حرکت آرام در محلی به نام «جَزیران»^۱ وارد رودخانه مردانقم می‌شود. بر روی این رودخانه، نرسیده به محل تلاقی با رودخانه مردانقم، پلی ۲ دهنه ۸ متری توسط جهاد سازندگی - از محل اعتبارات اهدایی مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در سفر تاریخی ایشان به استان آذربایجان شرقی، تابستان سال ۱۳۷۲ - احداث گردیده است.

این رودخانه از سرچشمه تا روستای اولی به نام (کِرِنگان چائی) و از آن جا تا احمدآباد به نام (اُولی چائی) و از احمدآباد تا مصب به نام رودخانه احمدآباد (احمدآباد چائی) معروف است. بستر رودخانه مذکور تا احمدآباد نسبتاً سنگی و از آن جا به بعد سست می‌باشد. آبش صاف و سیلابی است. مجموع این چهار رودخانه به نام رودخانه مردانقم معروف و دارای شیب تند بوده، ولذا قدرت تخریبی آن چشم‌گیر می‌باشد. و املاح و آوار زیادی را با خود حمل و به ارس وارد می‌کند. کلیه کناره‌های این رودخانه کوهستانی بوده و چندان منطقه همواری وجود ندارد. بلکه در دامنه کوه‌های مناطق کَوانق، احمدآباد، اولی، مردانقم و چایکندی با شیب‌های خاص خودشان جهت کاشتن درختان میوه مناسب بوده و اهالی کلاً به باغداری مشغولند و در ساحل این رودخانه میوه‌های زیادی از جمله: گردو، انار، انگور، گیلان، فندق، آلوچه، زردآلو، انواع آلو، زغال‌اخته و انواع سیفی جات به بار می‌آید.

۱- احتمالاً، گزیران - این کلمه جمع گزیر، با کسر یا فتح اوّل (گ) به معنی پاکار، پیشکار، داروغه، عسس می‌باشد.

سطح اساسی رودخانه نوعاً متغیر است، در هر ثانیه صدها لیتر آب در بستر این رودخانه جریان دارد. باغ‌های متعدد اهالی چندین روستا از طرف شرقی تا محلی به نام «باییعی» و «قاپوبندی» و از غرب تا روستای قره‌چیلر از طریق جوی بارهای سنتی که از انشعابات رودخانه مذکور سرچشمه می‌گیرد، آبیاری می‌گردد؛ و مازاد آن به رودخانه ارس می‌ریزد. تا چندین سال قبل که روستاهای مخروبه آباد و دایر بودند اهالی، جنگل‌های سرچشمه آن را قطع می‌کردند و غالباً سیلاب‌های تندی رخ می‌داد، و از این بابت صدمات جبران‌ناپذیری را به اهالی وارد می‌ساخت. ولی فعلاً از طغیان آن کاسته شده و کم‌تر سیلابی می‌باشد.

بر روی این رودخانه توسط جهاد سازندگی خداآفرین، پلی ۴ دهانه احداث گردیده که تردد را بر عابرین و وسائط نقلیه راحت‌تر کرده است.



پل رودخانه مردانقم

۹- رودخانه کالاه :

این رودخانه که به نام «کالا چائی یا کاله چائی» معروف است، از کوه‌های (شولی) یا

(شفلی) - به جهت داشتن درخت شفت در این جنگل -، قُزَل گُوزِی و قُلّی کُندی مخروبه و کوه‌های دارانق (= دارانا) سرچشمه گرفته و بعد از طی مسیری حدود ۵ کیلومتر در نزدیکی پاسگاه انتظامی، مرزی کلالة و شرفه‌بندی به ارس می‌ریزد. این رودخانه در واقع در حکم درّه فعال می‌باشد. بر روی آن توسط جهادسازندگی، پلی یک دهانه احداث شده است.

۱۰- رودخانه کَرانلو یا کَجیزگان :

این رودخانه که به نام رودخانه گَنزَرود - به اعتبار روستای گَنزَرود- و رودخانه دُولاب - به اعتبار نام قدیمی روستای کرانلوی مخروبه که دولا ب گفته می‌شده است - شناخته می‌شود. از کوه‌های چُپَه دَرَه ق، لُمعَه اسلام و ارامنه، و بیش‌تر از محلی به نام شکوفه و عَلی چِشمه سی (= چشمه علی) سرچشمه گرفته و پس از دریافت آب‌های روستاهای علی بُلاغی، هُوش (= هُوج)، تازه‌کند، و رَشْتین به صورت رودخانه‌ای درآمد و بعد از مشروب ساختن مزارع و باغ‌های روستاهای مذکور در نزدیکی روستای کرانلو به رودخانه ارس می‌ریزد. کوه‌های تغذیه‌کننده این رودخانه از جنگل‌های وسیع و پوشیده‌ای تشکیل گردیده است. طول آن حدود ۸ کیلومتر و در ساحل آن اراضی بسیار مستعدی برای کشاورزی وجود دارد. بر روی این رودخانه نیز توسط جهادسازندگی منطقه، پلی یک دهانه احداث شده است.

۱۱- رودخانه ایلقنا:

این رودخانه که به نام (ایلغنا)، (اَلِقْنا)، (اِیلْگَز چائی) و در اصطلاح عامه (ایزْقْته،

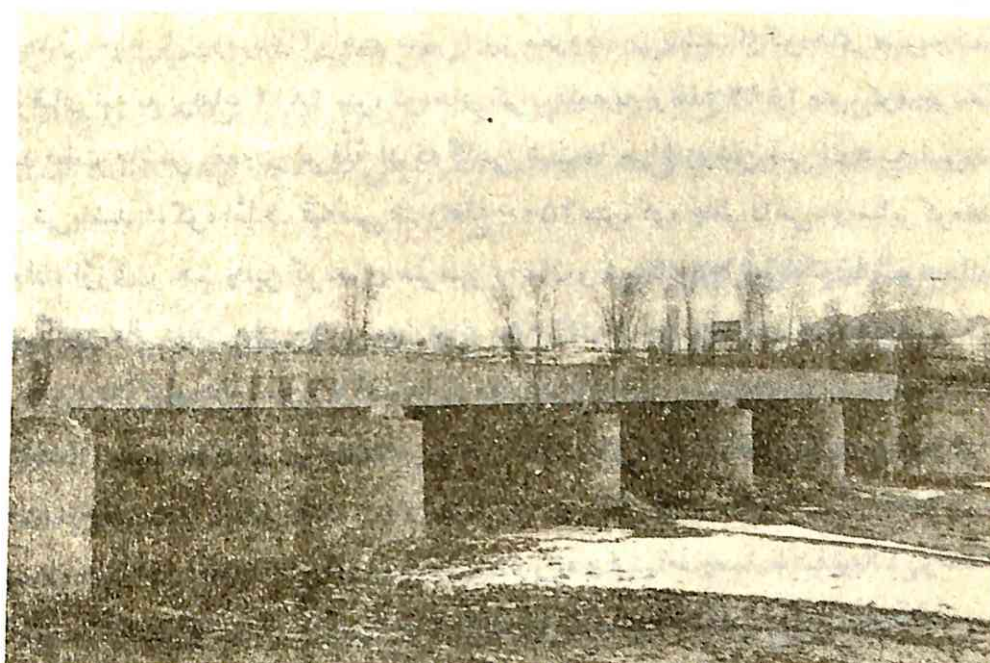
۱- در وجه تسمیه رودخانه مذکور بدین نام، دو احتمال وجود دارد: ۱- در اصل به نام رودخانه (قِنا یا غِنا) بوده، بعدها، خصوصاً پس از تسلط اعراب (الف و لام) بر آن اضافه شده و پس از ترکیب (القنا یا الغنا) گردیده است، که این روش در اکثر اسماء و اعلام در آذربایجان مشهود است. ۲- بعید نیست که این رودخانه به اسم ایلّی به نام (قنا یا غنا) که در ازمنه گذشته یکی از ایلات ساحل‌نشین رودخانه موصوف بوده، موسوم گردیده. و به صورت رودخانه (ایل قنا یا غنا) درآمد و سپس به تدریج در اثر کثرت استعمال و به علت ثقل تلفظ حرف (یا) از میانه (الف) و (لام) در کلمه (ایل) حذف و به حالت (القنا) یا (الغنا) درآمد است. و گاهی با (یا) نیز استعمال می‌شود (ایلقنا) چنان چه در اکثر نوشته‌ها مرسوم است.

اَزْقَنَه^۱ چائی)، (ایلقنه چای) و (آلاجُوجَه چائی به اعتبار روستای آلاجوجه) و گاهی (ابراهیم سمی چائی به اعتبار روستای ابراهیم سمی) نیز معروف می‌باشد. از کوه‌های سربه فلک کشیده قَباق تپه به ارتفاع ۲۸۱۴ متر، کوه‌های کَزان قلعه به ارتفاع ۲۵۹۲ متر، کوه چراخلی داغ - به علت داشتن بقعه‌ای بر قلّه آن که گاهی شب‌ها چراغ روشن می‌شود به این نام مشهور می‌باشد -، کوه اَمَلِک قَیه‌سی تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر، کوه چال داغی، و سایر کوه‌های لالَه بِجان، اَوَزی و هم چنین کوه‌های سرسبز وایقان و شبخانه (= شُوخانه یا شرع‌خانه)، حسن بیگلو، سال داغی علی بلاغی به ارتفاع ۱۸۵۰ متر و چندین دره و چشمه‌های دیگر و با طی حدود ۵۵ کیلومتر مسیر و باگذشتن از مزارع و باغ‌های روستاهای کریم خانلو، پُشیان، آلاجُوجَه، مابین روستاهای ابراهیم‌سمی و اوزان، در امتداد شمال‌غربی و جنوب‌شرقی به ارس می‌ریزد.

رودخانه مورد بحث دارای شیب زیاد بوده و ارتباط و وسایط نقلیه تا روستای کریم خانلو از طریق آلاجوجه مقدور است. در نتیجه پرآب بودن آن در روستاهای آلاجوجه، ابراهیم‌سمی، اوزان، کریم خانلو و پُشیان، اغلب سه بار محصول کاشت و برداشت می‌شود. و هم چنین کاشت برنج صدری در این روستاها رواج بیش‌تری داشته، و یکی از محصول عمده ساکنین کناره این رودخانه به حساب می‌آید. اغلب تشکیلات سازنده بستر و کناره‌های این رودخانه آهک‌های کرتاسه بوده، و در منطقه روستای سونگون، خوی‌نرود، بِرَزین، سیدآباد، سنگ‌های آذرین، سازنده کوه‌های مرتفع می‌باشد، که معادن باارزش مس و فلزات همراه را در خود جای داده و ذخیره کرده‌اند.

ما بین نوار مرزی تا روستای کریم خانلو کرانه‌های رودخانه ایلقنا، تقریباً منطقه هموار و مسطحی می‌باشد. که امرار و معاش اهالی نوعاً از این زمین‌ها تأمین می‌شود. از کریم خانلو تا سر چشمه، حدود ۴۵ کیلومتر کاملاً کوهستانی، صخره‌ای بوده و پوشیده از جنگل‌های سرسبز می‌باشد. این رودخانه مخصوصاً در فصل بهار مانع بزرگی برای تردد اهالی به شمار می‌رفت، که با احداث پلی ۵ دهنه بر روی آن توسط جهادسازندگی خداآفرین، این مشکل حل شده است.

۱- «ارقنه» در لغت مغولی به معنی «سد» است. تصوّر می‌رود که در سابق از این رودخانه برای آبیاری مزارع، سدی یا بندی احداث کرده بوده‌اند که به لحاظ آن به این رودخانه ارقنه اطلاق گردیده است. بنابراین تعبیر «ارقنه چای» به معنی رودخانه‌ای که دارای سد بوده است می‌باشد.



پل رودخانه ایلقنا

۱۲- رودخانه ستن:

این رودخانه بیش‌تر در فصل تابستان فاقد آب کافی بوده، و از کوه‌های آل‌هژد، یوسفلو، قره‌تویراق، شیخ‌حسینلو، گندمنان، احمدلو، مسجدلو، ستن، داش‌آراسی، ایلان‌کش، گرمنا، خصوصاً از ییلاق ارتفاعات عباس‌آباد، سرچشمه گرفته و پس از دریافت آب‌های دره‌های متعدد و مشروب ساختن باغ‌ها و مزارع روستاهای فوق و با طی مسیر حدوداً ۲۰ کیلومتر در نزدیکی روستای بویدوز به ارس می‌ریزد. ارتفاعات تغذیه‌کننده رودخانه مذکور را جنگل‌های سرسبز و خرم پوشانیده است، امتداد آن شمال غربی و جنوب شرقی می‌باشد. بر روی این رودخانه نیز توسط جهاد منطقه پلی یک دهنه احداث گردیده است.

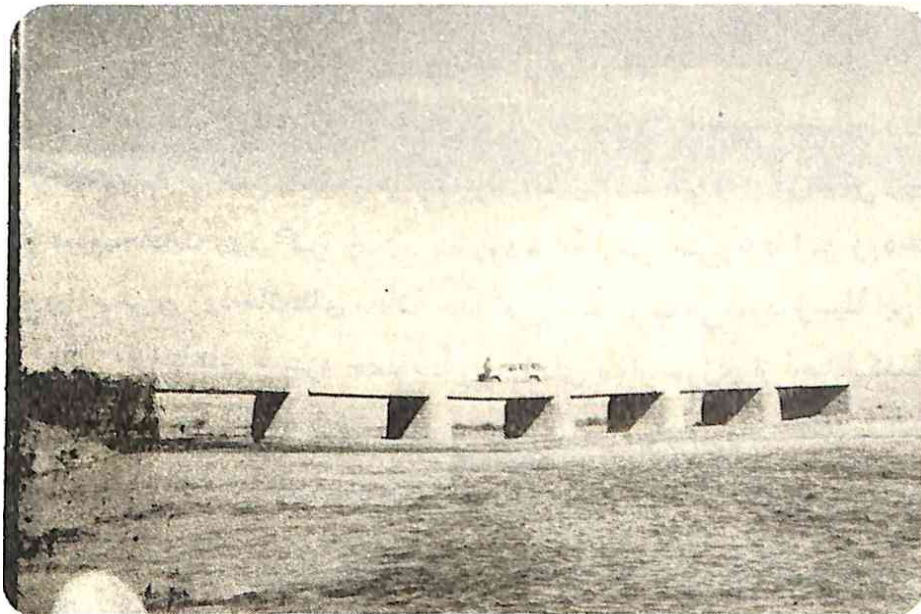
۱۳- رودخانه کلیر:

رودخانه مورد بحث ما، در منطقه خدا آفرین به نام رودخانه جانانلو (جانانلو چای)

- به اعتبار روستای جانانلو - و در جغرافیای ایران به نام رودخانه کلیر (= کلیر چای) معروف است. از کوه‌های هاس (= آس) به ارتفاع ۲۶۵۰ متر، خُرمائیورت به ارتفاع ۲۶۵۰ متر، سایگیرام داغ به ارتفاع ۲۷۶۱ متر، کوه قندران باشی به ارتفاع ۲۹۴۷ متر، ییلاقات یارالوَجَه، کوه‌های میشه‌پارا، جنگل‌های وسیع و پر پوش و سرسبز ناپشته، کوه‌های بالَش به ارتفاع ۲۰۵۴ متر، کوه‌های گوَمیسُور به ارتفاع ۲۰۷۳ متر، جنگل‌های وسیع و کم نظیر و شکارگاه‌های با صفای آنزا و بالاخره ده‌ها کوه و تپه مرتفع که از چشمه‌های صاف خود دره‌های وسیع و طویل را تشکیل می‌دهند، سر چشمه می‌گیرد. طول تقریبی آن از سر چشمه تا مصب، حدود ۷۵ کیلومتر می‌باشد. امتداد رودخانه مذکور تقریباً شمال غربی و جنوب شرقی است. شیب آن تند و اکثراً دیواره‌های سنگی خودش راکنده و مناظر جالبی را به وجود آورده است، که قابل مطالعه می‌باشد. در مواقع سیلابی امکان عبور و مرور از آن مقدور نیست. بستر رودخانه فوق متفاوت است، می‌توان گفت تا قشلاق علی‌بابا تقریباً سنگی و از آن جا تا مصب رودخانه ارس، بستر آن سست و نرم می‌باشد. آب رودخانه مذکور پس از مشروب ساختن باغ‌ها و مزارع روستاهای ساحلی، در نزدیکی روستای مفروضلو و در محاذات رود آکرا چائی، به رودخانه ارس می‌ریزد. این رودخانه از طویل‌ترین و پر آب‌ترین رودخانه‌های منطقه خدا آفرین محسوب می‌شود. وسیله این نعمت خدا دادی، اهالی روستاهای مسیر، خصوصاً روستاهای نوار مرزی از لحاظ کشاورزی استفاده شایانی می‌نمایند. بالاخص کشت برنج صدری در مزارع روستاهای ساحلی به برکت و فور آب رودخانه مذکور، رایج و معمول می‌باشد. دو کانال پر حجم وسیله جهادسازندگی خدا آفرین، حفر و احداث شده و برای کشاورزان امداد مؤثر و اساسی در امر تولید بیش‌تر نموده است. کناره‌های غربی این رودخانه در نواحی اِبریق، شاه حیدر، دار آغزی حیدرکانلو و شکارگاه‌های قابل توجهی وجود دارد که وسیله مأمورین محیط زیست حفاظت شده و ذخایر گوشتی مناسبی برای کشور محسوب می‌شوند.

از مناطق مشهور این رودخانه که آب آن‌ها نیز به رودخانه مورد بحث ما می‌ریزد، و مناظر فوق‌العاده زیبا و قابل مطالعه‌ای دارند عبارتند از: شکارگاه‌های بَنَفْشَه‌لی، شاه‌اَوْتُورَن، تازه‌کُند، آنزا، نَبی جَبَه‌سی (= نبی جعبه‌سی)، قَرَه سال، کِنچی دَرَه‌سی. و از روستای دار آغزی حیدرکانلو به پایین دشت نسبتاً وسیعی تشکیل شده که مناطق مناسبی برای کشت مزارع پر محصول اهالی می‌باشد. از روستای جانانلو به طرف عِمارت، اِبریق، بستر و

کناره‌های رودخانه دارای تشکیلات رسوبی و چین‌خوردگی‌های وسیع بوده، که به رودخانه حالت مارپیچی بخشیده است. و نیز دره‌ها و رودهای متعدد دیگری از جهات شرقی و غربی به این رودخانه می‌ریزند. از جمله: درّه‌های شاه‌حیدر، ابریق، گاوآهن، تازه‌گند. آوارسین را می‌توان نام برد. طرف‌های جنوبی و غربی این رودخانه اکثر جنگلی و سرسبز است. و منطقه یارپاقلو از قشلاق‌های مهم کناره این رودخانه به حساب می‌آید. بر روی رودخانه کلیر نیز ما بین روستای جانانلو و بابایلو (= باباعیلو) پلی ۶ دهانه وسیله جهادسازی خدا آفرین احداث و عبور و مرور بر عابرین به طور معجزه آسا، آسان‌تر شده است.



پل رودخانه کلیر

۱۴- رودخانه خُمارلُو:

رودخانه خُمارلُو به نام رودخانه قُزل‌یُول نیز نوشته شده و در محل با نام (خُمارلُو چائی) شناخته می‌شود. از کوه‌های گو میسور، خانقاه، زَرَنق، لالان، اُزبَکان (= لُته‌جان) سر چشمه گرفته و بعد از طی حدود ۳۵ کیلومتر مسیر، در نزدیکی روستای خمارلو و تقریباً رو به روی «خَلْف‌لُو» با عرض بیش از ۱۰۰ متر به رودخانه ارس می‌ریزد. رودخانه خمارلو در

فصل تابستان کم آب بوده و در آبیاری مزارع و باغ‌های روستاهای قزل‌یول، خمارلو، کابل‌آباد و اوغاش نقش به سزایی دارد. اغلب به علت وسعت باغ‌ها و مزارع ما بین روستایان مصب، اختلافاتی نیز بروز می‌کند.

بستر رودخانه مذکور نرم می‌باشد و لذا در سیلاب‌ها خسارات عمده‌ای بر مزارع وارد می‌سازد. امتداد آن تقریباً شمالی، جنوبی است و از مخلوط پر حجم آن در تأسیسات استفاده می‌کنند. توسط جهادسازندگی منطقه، پلی ۴ دهانه بر روی آن احداث گردیده است.

۱۵- رودخانه اسکانلو:

این رودخانه که در بعضی نقشه‌های رسمی به نام «اینچه چائی» و در اصطلاح عامه به «لکان چائی» معروف است، از کوه‌های اوچ قازداش سرچشمه گرفته و پس از پشت سر گذاشتن روستاهای آقامیرلو، دمیزچی کندی (= حدادان)، قیه‌باشی و ... و پس از دریافت شعبات دیگر در شمال روستای اسکانلو به ارس می‌ریزد. رودخانه اسکانلو در واقع از مجموع دو رودخانه به شرح زیر ترکیب یافته است:

۱- رودخانه قران که از کوه‌های شمال غربی اوچ قازداش سرچشمه گرفته و از روستاهای خائکندی، ائل‌یوزدو (= شاه‌وردی سابق)، اتوکندی، قران، مزارع مولان، اولی قشلاقی و خان‌باغی گذشته، در شمال شرقی قشلاق قره‌پاچانلو به رودخانه لکان ملحق می‌گردد.

۲- رودخانه پیرلر که از شمال روستای پیرلر سرچشمه گرفته و بعد از عبور از مولان، خانقاه، فرهادلو، سیراملو، گوئی‌آجاج و دژمُشکانلو در شمال قشلاق بَسْطاملو به رودخانه لکان متصل می‌شود؛ که همگی به رودخانه ارس می‌ریزند. امتداد این رودخانه جنوبی، شمالی بوده و در فصل تابستان و قسمتی از بهار فاقد آب جاری می‌باشد. طول رودخانه مذکور حدوداً ۳۵ کیلومتر بوده و اراضی روستاهای مولان، خان‌باغی، اولی قشلاقی، اسکانلوی علیا و سفلی را مشروب می‌سازد. پل شکسته این رودخانه توسط جهاد سازندگی در ۴ دهانه از نو احداث گردیده است.

۱۶- رودخانه سیلین چائی:

رودخانه سیلین در محاورات عامه به نام «سیلین چائی» و در نوشته‌ها با نام رودخانه

«سِلپین» و یا «سِلین» معروف بوده و از شمال کوه‌های هشتاد سر (= هِشْتَه سَر)، سرچشمه می‌گیرد. همان‌طوری که از اسمش معلوم است، رودخانه‌ایست سیلابی که به هنگام طغیان، خسارات عمده بر مزارع اطراف و احشام وارد می‌سازد. این رودخانه پس از طی مسیر از گاؤدُل، دِه‌ری، پیره‌کَر علیا و سُفلی و ... و بعد از پیوستن به رودخانه شاه‌قاسم و رودخانه مزرعه با نام رودخانه سلین در جوار روستای شرفه به رودخانه ارس می‌ریزد. طول تقریبی آن از سرچشمه تا مصب ۷۰ کیلومتر بوده و امتدادش جنوبی، شمالی است. رودخانه مذکور در واقع از دو شعبه مهم ترکیب می‌یابد:

۱- رودخانه شاه‌قاسم که از جنوب کوه‌های اوچ قارداش از محلی به نام «گَن دَرَه» (= دَرَه گِشاد) سرچشمه گرفته و پس از دریافت آب روستاهای پیره ماشان، خالان، قَلعه کندی و پیره‌لر در سمت شرق شاه‌قاسم به رودخانه سلین می‌پیوندد.

۲- رودخانه باباچانی که به نام‌های داؤدلو و خان کندی و مَزَرَه نیز معروف است، از کوه‌های شرق داودلو سرچشمه خود را شروع و در جنوب قوشچی با رودخانه قوشچی به هم وصل و به طرف جنوب غربی جریان یافته و پس از عبور از خان کندی، تَنباکولو و صالح تپه‌سی (= تپه صالح)، در جنوب روستای مزرعه به رودخانه سلن می‌ریزد.

این رودخانه در محال گرمادوز و دهستان‌های آبش احمد، گرمادوز جریان داشته و اهالی روستاهای اطراف استفاده شایانی خصوصاً از لحاظ کشاورزی و کاشت و برداشت می‌برند. در کناره‌های آن مراتع ارزشمندی به طور طبیعی و خودرو وجود دارد که سالیان سال است در گستره سرسبز خود، دام‌های معروف و به نام گرمادوز را پرورانده و عشایر را در نگهداری دام‌های متعدد خود یاری می‌بخشد. هم چنین از مخلوط این رودخانه در تأسیسات ساختمانی استفاده می‌کنند. بر روی رودخانه مورد بحث، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پلی ۶ دهانه احداث گردیده است.

۱۷- رودخانه قره‌سُو:

رودخانه قره‌سُو که بدان اسامی «دَرَه رُود»، «دَر آوَرْد»، «دَر وَد چانی» اطلاق می‌گردد، همان است که در اصطلاحات و محاورات تازی «دَر وَد» یا «دَر وَد» به کار رفته است. کما این که ابوتَمّام طایی (در گذشته ۲۳۱ ه. ق.) شاعر زمان معتصم عباسی پس از پایان کار بابک، و در باره آن منظره رقت‌آور، در اشعاری که در تعریف از خلیفه عباسی سروده به جنگ‌های

بابک و افشین در کناره‌های این رودخانه اشاره کرده و از این رود به نام «دَرَوَذ» یاد نموده. بدین مضمون:

«وَيْسَالْهَضْبِ مِنْ اَبْرِشْتَوِيْمَ وَ دَرَوَذِ عَلَتْ بِكَ اطْرَافُ الْقَنَا فَاَعْلُ وَ اَزْ دَدِ۱»
در تپه‌ها و بلندی‌های «ابرشتویم» و «دروذ»، به سبب شجاعت تو (=افشین) نوک‌های نیزه‌ها بلند شد. خداوند تو را بلندی و زیادی بخشد.

در میان رودخانه‌های منطقه، تنها رودخانه‌ایست پرآب و پربرکت که عشایر و ساحل‌نشینان آن با دید احترام بدان نگاه می‌کنند. زیرا بیش از ۱۵۰ روستا و قشلاق از آن استفاده می‌کنند. بیش‌تر ساکنین سمت غرب رودخانه فوق را عشایر قره‌چورلو تشکیل می‌دهند.

رودخانه درّه‌رود با حرکت تقریبی شمالی و جنوبی از به هم پیوستن دو رودخانه اصلی قره‌سو، و اهرچای تشکیل یافته، و این دو رودخانه در نزدیکی قریه گل‌لر به هم پیوسته و از این به بعد، قره‌سو نامیده می‌شود. رودخانه قره‌سو، سیر خود را به طرف شمال ادامه داده و از کنار ارتفاعات خُروشلو می‌گذرد و به دره رود موسوم می‌گردد^۲. و بعد از پیمودن بیش از ۳۰۰ کیلومتر مسیر از سرچشمه تا مصب در غرب محلی موسوم به اصلاندوز و شرق قره‌قباق (=محل سد میل و مغان) به رودخانه ارس می‌ریزد. «در سال ۱۳۲۸ ه.ش. ایستگاه آب‌شناسی بر رود قره‌سو در اراضی آبادی مشیران تأسیس شد»^۳.

رودخانه درّه‌رود که در نقشه‌های جدید سازمان جغرافیایی کشور به نام قره‌سو درج گردیده است، حدود ۱۵۰ کیلومتر بعد از به هم پیوستن دو رود قره‌سو و اهرچای، در شرق کوه‌های مشهور قره‌داغ جریان یافته و کلیه نواحی هموار قسمت غربی شهرستان مشکین شهر و مغان و هم چنین نواحی شرقی بخش‌های هوراند و کلیبر (=بخش مرکزی) از جمله دهستان‌های ورگهان، یافت^۴، دو دانگه مخصوصاً منطقه وسیع گرمادوز را مشروب می‌سازد. رودخانه مورد بحث به علت داشتن شعبات متعدد و زیاد در اکثر فصول سال

۱- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ج ۱، ص ۹۶.

۲- رک: توضیحی بر شعر ابوتام در جنگ‌های بابک، دکتر رحیم هویدا، سی‌وشش خطابه، دفتر دوم، ص ۲۱۲.

۳- دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۰۴۲.

۴- دهستان یافت به مرکزیت روستای گنجویه، در تقسیمات کشوری جدید از شهرستان اهر منتزع و به شهرستان مشکین‌شهر الحاق گردیده است.

گل آلود بوده و در بهار امکان عبور و مرور وجود ندارد. وسعت حوضه آبریز آن ۱۱۰۰ کیلومتر مربع بوده و دبی متوسط آن در ایستگاه دوست بیگلو ۱۶/۳۰ متر مکعب در ثانیه و ماکزیمم لحظه‌ای آن ۲۰۱ متر مکعب در ثانیه می‌باشد (۵۲-۵۳).

کناره‌های رودخانه دره‌رود تا مناطق پایانی محال چهار دانگه مخصوصاً بخش غربی آن، کاملاً کوهستانی است که نسبتاً شیب آن زیاده‌تر بوده، و هر قدر رو به شمال جریان می‌یابد از شیب آن کاسته می‌شود. شکل رودخانه از لحاظ مورفولوژی Mortology در بخش هوراند به علت سخت بودن «سُکُل» Socle و بستر آن به شکل V بوده، ولی در منطقه گرمادوز در اثر نرم و سست بودن بسترش عریض می‌باشد؛ که تقریباً عرض آن در این منطقه تا ۳۰۰ متر هم می‌رسد. در کناره‌های این رودخانه در بخش هوراند و اطراف شرقی آن باغ‌های میوه وسیعی وجود دارد، که میوه‌های توت، سیب، گلابی، گیلان، گردو، آلو، آلوچه، زردآلو و ... فراوان دارد و هم چنین در مزارع وسیع، انواع برنج و سایر غلات و حبوبات کشت می‌شود.

بخش اعظم آب رودخانه دره‌رود علاوه از دورود یاد شده از طریق رودها و دره‌های قسمت غربی آن یعنی از طریق رودخانه‌های متنوع بخش مرکزی اهر و هوراند و گرمادوز تغذیه می‌شود. که ذیلاً به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- رودخانه چؤل قشلاقی (= چُل قشلاقی) که از کوه‌های دَوَه سُراغ، گِلِیزه، و چؤل قشلاقی سرچشمه گرفته و با امتداد شرقی و غربی در نزدیکی روستای صاحب دیوان به دره‌رود می‌ریزد. طول تقریبی آن ۲۰ کیلومتر است.

۲- رودخانه کِجِرِی یا وَرگهان که در محل به نام (کِجِهَلِی یا کِچِکَلُو) معروف بوده و از کوه‌های دَوَه سُراغ، زَرْدخانه، داش بُلاغ، لِمَلُو، گِزْدَه سنگ، قَلْعَه جیق، نصیرآباد، آیدپنلو، آقجَه قشلاق، جانی بیگلو، آبَاسْتَق، کُنْدَه، مجیدآباد، نَواَسرو کوه‌های آلاصندل و رگهان، سرچشمه گرفته و بعد از به هم پیوستن، از روستای ورگهان عبور کرده و مابین وَجَهی و ورگهان در امتداد شرقی، غربی به رودخانه دره‌رود می‌ریزد. طول رودخانه کجری به طور تقریبی تا ۴۵ کیلومتر می‌رسد.

۳- رودخانه علی آباد که از کوه‌های حُورِی دَرَه، لُروم، هَلِپَلُو و کوه‌های مشهور هشتاد سر از محال دپکله سرچشمه گرفته و بعد از طی حدود ۲۸ کیلومتر مسیر، و پس از گذشتن از روستای اینجار با امتداد شرقی و غربی در نواحی تازه‌کند و شرق لُقْلان، به

رودخانه درّه رود می‌ریزد.

۴- رودخانه قره‌قیه از کوه‌های گورن، آرژان، تاپستانق و آق‌بُراز سرچشمه گرفته، و با امتداد شرقی و غربی حرکت کرده، و در حدود ۲۰ کیلومتر مسیر، در نزدیکی روستای قره‌قیه وارد درّه رود می‌شود.

۵- رودخانه چات قیه‌سی که از کوه‌های نجف تراکمه، کلانتر، قیه‌باشی و قره داغلو سرچشمه گرفته و بعد از گذشتن از روستای چات‌قیه، مابین دلیک یا زفان و امیرخانلو به رودخانه درّه رود می‌ریزد. طول تقریبی آن ۲۸ کیلومتر می‌باشد و نیز بیش از ۸ دره پرآب مرکب از رودخانه‌های فصلی - که در فصل بهار سیلابی بوده و در امتداد شرقی و غربی - از تغذیه کنندگان موقتی رودخانه درّه رود به حساب می‌آیند.

غیر از این‌ها رودخانه‌هایی از قبیل مشکین‌چای و آلی‌چای و رودخانه‌های آغ‌چالی و آوازسی که آن‌ها هم از دامنه‌های سبلان سرچشمه می‌گیرند، پس از سیراب کردن روستاهای مشکین در خط القعر درّه‌ای بین کوه‌های ارسباران (= قره‌داغ) و قوشه‌داغ به رودخانه قره‌سو می‌پیوندند.^۱

باتوجه به این‌که کوه‌های قره‌داغ در بخش غربی این رودخانه قرار گرفته است، و اکثراً سرچشمه رودخانه درّه رود از این کوه‌ها بوده، لذا مرتفع‌ترین کوه تغذیه‌کننده آن ارتفاعات هشتاد سر به ارتفاع ۲۹۰۸ متر می‌باشد. بر روی این رودخانه در حد فاصل یقلاق و گوئبران - از دهستان دو دانگه بخش هوراند - پل فلزی ۴ دهته کم‌عرضی - فعلاً برای عبور خودروهای سبک - وسیله جهاد سازندگی احداث شده است.

رودخانه اهرچای:

مسیر رودخانه اهرچای تقریباً شرقی و غربی بوده و در بخش جنوبی و غربی کوه‌های قره‌داغ و هم‌چنین در قسمت شمالی کوه‌های قوشه‌داغ در جریان می‌باشد. این رودخانه از کوه‌های قره‌داغ از بخش شمال و شمال‌غربی، کوه‌های قوشه‌داغ (= بُزگُش) در بخش جنوبی و هم‌چنین کوه‌های مشکعنبر و اوزمُدُل که هر کدام به اسم محلی معروفند سرچشمه می‌گیرد.

۱- رک: رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن، پیشین، ص ۴۱.

رودخانه اهرچای از سرچشمه تا محل تلاقی خود با رودخانه درّه رود حدود ۱۵۰ کیلومتر طول داشته، که از روستای داش کسن (= از بخش ورزقان)، تا مصب خود با رودخانه درّه رود تقریباً از شیب ملایم و مناسب برخوردار است. کوه‌های قره داغ اکثر از سنگ‌های نفوذی تیره رنگ (= بازیگ) - Basic تشکیل یافته و گاهی هم آتشفشان‌های دوران سوم تشکیل دهنده قلل و ارتفاعات آن بوده، که دارای چشمه‌های گوارا است. آب‌های جاری در این منطقه بیش‌تر به وجود آورنده دره‌ها و رودهای کوچک تشکیل دهنده رودخانه اهرچای می‌باشد. ولی بعداً به علت حرکت و جریان یافتن در بستر و مسیرهای رسوبی دوران چهارم خود، تقریباً از آلودگی نسبی به املاح مختلف برخوردار می‌گردد. این رودخانه در مسیر خود بیش از ۱۲۰ کیلومتر باغ‌ها و مزارع و چمن‌زارهای بی‌شماری را مشروب ساخته و روستاییان را در فراهم آوردن زندگی کشاورزی یاری می‌بخشد.

رودخانه اهرچای اکثراً در فصول مختلف دارای آب بوده و در خشک سالی گاهی آب آن به درّه رود نمی‌ریزد. و در فصل زمستان اغلب در بخش ورزقان و گاهی در بخش مرکزی اهر، در بعضی نقاط خارجی، آب یخ بسته و ارتباط اهالی از روی یخ انجام می‌گیرد. این رودخانه از اجتماع چندین رودخانه در بخش‌های مرکزی اهر و ورزقان تشکیل می‌شود. که در زیر به شرح آن‌ها می‌پردازیم. لازم به یادآوری است که دبی آب سالیانه آن در ایستگاه تازه کند ۱۵۴ میلیون مترمکعب و دبی متوسط آن ۵/۷۹ مترمکعب در ثانیه و ماکزیمم لحظه‌ای آن ۵۹/۹ مترمکعب در ثانیه و شیب متوسط آن ۱/۳ می‌باشد.

الف - رودخانه‌های بخش مرکزی اهر:

۱- رودخانه مصطفی چائی که از کوه‌های قلندرز، جوبند و از ارتفاعات حُرْمَایُورْت به ارتفاع ۲۶۵۰ متر و قسمتی از کوه‌های قره داغ، سرچشمه می‌گیرد. و بعد از طی حدود ۲۰ کیلومتر مسیر خود و گذشتن از روستای یَخْفَرُوزَان (= مرکز دهستان اَوُچ هَاچَا) شهر اهر را به دو نیمه تقسیم کرده و به رودخانه اهر متصل می‌شود.

۲- رودخانه شِلَه بُرَان، از کوه‌های چوپانلار و کوه‌های سائبران به ارتفاع ۲۲۳۴ متر سرچشمه گرفته، و بعد از پیمودن تقریباً ۱۵ کیلومتر مسیر در امتداد شمالی و جنوبی به اهرچای می‌ریزد.

۳- رودخانه زَنگُول، از کوه‌های یَارَالُوجَه، و میشه پاره، آنگَرْدَسفلی و علیا و زندآباد

سرچشمه یافته و در امتداد شمالی، جنوبی، بعد از طی حدود ۳۵ کیلومتر مسیر، و با گذشتن از روستاهای آژغان، رَواسْجَان، کُرداحمد بالا، کرداحمد پایین به رود اهر ملحق می‌شود.

۴- علی‌رضاچای، سرچشمه اصلی این رودخانه از کوه‌های قَبَاخُتَبَه به ارتفاع ۲۸۱۴ متر و کوه‌های مَسْقَرَان، جاجان، کوه‌های بیگ قُوز که بخشی دیگر از کوه‌های قره‌داغ به شمار می‌آیند، می‌باشد. طول تقریبی آن ۳۰ کیلومتر و امتدادش شمالی و جنوبی است. این رودخانه بعد از طی سرزمین روستاهای زَنگ مُلک، نَهار، تازه‌کَند، مَسْقَرَان، کَسَاتق و بَرَمیس به اهرچای می‌ریزد.

۵- رودخانه‌های کوچک و گاهی فصلی با امتداد جنوبی و شمالی، نیز از مناطق اُوشْدَلْت (= اُوجْ دَلْت)، خُونِیق، دیزین، مَرْدَه‌کَتان، کَرَنگَا، سِیْدَلَر، آفیل که اغلب از کوه‌های بُزْکُش (= قوشه‌داغ) سرچشمه می‌گیرند، به رودخانه اهر می‌ریزند.

ب - رودخانه‌های بخش وَرْزِقَان:

۱- رودخانه اَقْ بُلَاغ (= آغ بُلَاغ - آغ بِلَاق) در امتداد شمالی و جنوبی، از کوه‌های زَکی داغ به ارتفاع ۲۱۲۰ متر و کوه‌های لَالَه بِلْجَان، زَرَبِن رِکَاب (= آیت‌کندی)، آقابابای سنگ و سیه‌گلان سرچشمه گرفته و بعد از طی مسیر تقریبی ۱۸ کیلومتر به رودخانه اهرچای می‌ریزد.

۲- رودخانه دیزج صفرعلی (= بَکَرآباد) که از کوه‌های اُزومْدُل شمالی (= کوه‌های دَائِمَمَق (= دَائِمَمَه)، سَرِبَه‌دَرَه‌ق (= سَرِبَه‌دَرَه)، یاشیل، اَلْچَه‌قُشلاق، بُزْمُلک (= بُزُون مُلک)، سرچشمه گرفته و بعد از مشروب ساختن زمین‌های زراعتی روستاهای فوق و روستاهای بکرآباد، کَرَوِیق (= کَرَوِی)، دُورِیق (= دُورِی) و طی مسیر تقریبی ۳۰ کیلومتر، در نزدیکی روستای دیزج صفرعلی به رود اهر می‌ریزد.

۳- رودخانه عَلوِیق (= عَلوِی) که از کوه‌های کَلَان داغ به ارتفاع ۲۵۰۲ متر سرچشمه گرفته و پس از طی مسیر تقریباً ۲۵ کیلومتری و گذشتن از روستاهای ساری‌چمن، سَرخَه‌دیزج، رُوزِی، رَوادَاتق (= رَاوَادانا)، عَلوِیق، و گُوجَه سُلطان، و بعد از مشروب ساختن مزارع اطراف به اهرچای متصل می‌شود.

۴- رودخانه اَوِیلق (= اَوِلی)، از کوه‌های ۲۳۵۰ متری پیرسَقَا «پیرشفا» سرچشمه می‌گیرد. این رودخانه بعد از طی مسیر فَرخَران و سایر روستاها در امتداد غربی، شرقی به

رودخانه اهر می‌ریزد.

۵- رودخانه صیفار که بعد از اتصال آب دره‌های هُمای علیا و سفلی به هم دیگر و بعد از گذشتن از مسیر روستای لِجین و طی مسیری به طول حدوداً ۱۲ کیلومتری در امتداد غربی و شرقی به رودخانه اهرچای می‌ریزد. این رودخانه از سرچشمه‌های اصلی رودخانه مورد بحث (= اهرچای) می‌باشد، آبش زلال و صاف است.

۶- رودخانه آبخواره (= اُوخَرَه) که از کوه‌های ایلِرد و وِردین سرچشمه گرفته و به اهرچای ملحق می‌شود. امتداد این رود تقریباً جنوبی، شمالی بوده و طول تقریبی آن ۸ کیلومتر است.

۷- رودخانه وِرزقان که امتداد آن جنوبی و شمالی است. و بعد از سرچشمه گرفتن از کوه‌های چائی کُندی خیرالدین (= خَیْرَه دِیْن) و کوه‌های وِرزقان در نزدیکی دیزج صفرعلی به اهرچای می‌ریزد. طول تقریبی آن به ۱۲ کیلومتر می‌رسد. و آبش از دبی بیش‌تری برخوردار بوده و زمین‌های قابل توجهی را مشروب می‌سازد. هم‌اکنون از حوالی خیرالدین کانالی جهت ذخیره‌سازی آب در سد زراباد وِرزقان در دست ساختمان است.

۸- رودخانه تُخْمُدُل که از کوه‌های کِیْقَال (= چِراخلی داغ)، تازه کُند سرچشمه گرفته و بعد از طی حدود ۲۰ کیلومتر در اطراف بِجُو وِشین به اهرچای می‌ریزد. امتداد آن شمالی و جنوبی است.

۹- رودخانه آقا کُندی که از کوه‌های نِهْرِیق (= نَرُخ)، جنگل آباد (= جَنگَلُو) و خورین دیزج سرچشمه گرفته و در نزدیکی آقا کُندی به رودخانه اهر می‌ریزد. امتداد آن شمالی و جنوبی بوده و طول تقریبی اش ۱۵ کیلومتر می‌باشد.

غیر از رودخانه‌های مذکور، دره‌های زیادی نیز به رودخانه مادر (= اهرچای) منتهی می‌شوند که اکثراً در فصول بارندگی دارای آب می‌باشند. از جمله درّه مِهْتَزَلُو، لَلَلُو، آقابابای فرامرزی و ... را می‌توان نام برد.

کلیه رودخانه‌های یادشده، از ریزا به هایست که به درّه رود می‌پیوندد و پس از رسانیدن خود به بستر این رود، رودخانه مذکور را تشکیل می‌دهند.

بحث پیرامون درّه‌رود به درازا کشید، ولی از آن جایی که این رودخانه بیش‌تر مدّ نظر شعرا و مورّخین قرار گرفته که بالطبع اهمیت آن را می‌رسانند، موجب چنین امری گردید. زیرا درّه رود رزمگاه مردانی است که سالیان دراز بی‌نام و نشان و برای پاسداری از سرزمین

خویش، در برابر تجاوزات قشون مهاجم تازیان، باهمت و ایستادگی مردم وطن‌پرست و از جان گذشته محل از ساکنین کناره‌های ارس، قد علم کرده، مدت‌ها دستگاه به ظاهر پر طمطراق و بازرق و برق حکومتی بغداد را به بازی گرفته و به استیصال کشانده است. کناره‌های رودخانه درّه‌رود شاهد و ناظر خون‌های ریخته شده از جوانان و پیرمردان می‌باشد که به خاطر کشور ایران و حفظ استقلال آن، با خون خود این خطه را رنگین ساخته‌اند، و قدم به قدم دلاوران آذربایجانی با نعره دلاورانه خود لرزه بر اندام خصم مهاجم انداخته، و لحظه‌ای سازش با دشمن جرّار را بر خود جایز ندانسته‌اند. بر روی رودخانه درّه‌رود فی مابین قره‌قاباق و اصلاندوز و بغل پل کهنه، پلی ۹ دهانه در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی احداث شده است.

رودخانه‌هایی که از ایران به ارس می‌ریزند، در مجموع حوضه آبریز دریاچه خزر را تشکیل می‌دهند. در واقع رودخانه‌های ارسباران (= قره‌داغ) به دو قسمت تقسیم می‌شوند:

- ۱- حوضه آبریز دریاچه خزر که مشروحاً بیان گردید.

- ۲- حوضه آبریز دریاچه ارمیه (= چیچست)، سایر رودخانه‌های ارسباران از حوضه آبریز دریاچه ارمیه می‌باشند. به شرح زیر:

۱- رودخانه گوموزچایی:

این رودخانه که به اسامی گمناب یا گمان آب و یا گمانج (= گمته) نامیده می‌شود، از چند شاخه آب‌های جاریه از ارتفاعات مشکعنبر و گمناب و قره قوزی از رشته‌های قره‌داغ یا ارسباران سرچشمه دارد. با شیب بسیار تند از کوهستان حرکت کرده و در حدود آبادی گمناب علیا از حدت آن کاسته می‌شود. و پس از عبور از نزدیکی این آبادی به نام آن روستا گمناب نامیده می‌شود. در این جا رودخانه در یک بستر آرام حرکت کرده و پس از عبور از کنار آبادی گمناب سفلی کمی پایین‌تر، شاخه‌ای دیگری که از ارتفاعات مشکعنبر جاریست به آن پیوسته، پس از عبور از آبادی‌های گلزار و گلّیجه در محلی به نام قوشوق (= ملتی به) به آن پیوسته و از این جا به بعد گوموزچایی خوانده می‌شود، و در یک بستر عریض ۲۰۰ متری حرکت می‌کند. و چون از کنار خاک‌های سست می‌گذرد همه سال مقدار زیادی از اطراف مسیر خود را شسته و عمل فرسایش را به شدت انجام می‌دهد. رودخانه، آبش تا نمکزار اولی شیرین است، از این پس چون از کنار معادن نمک می‌گذرد، آبش به شدت شور

شده، و پس از عبور از نزدیکی‌های آبادی‌های شیرینجه و چهارشنبه (= چَرَشَنبِه) و آناختون در قسمت شرقی فرودگاه تبریز در کنار پل معروف آجی چای (= تلخه رود)، به آن می‌پیوندند. جریان این رودخانه شمالی و جنوبی است، و در فصل بهار و پاییز پر آب و دارای سیلاب‌های شدید می‌باشد.^۱

۲- نَهَنَد چای، (نَهَد چایی):

رودخانه نهند از جنوب شرقی کوه کسبه که از قلل معروف قره داغ می‌باشد، سرچشمه می‌گیرد و پس از گذشتن از سمت غربی آبادی خَلْف أَنْصَار، به سوی جنوب حرکت می‌کند. در نزدیکی‌های روستای نهند شعبه دیگری از سمت شمال به این رودخانه ملحق می‌گردد و پس از طی مسیر، بالاخره در مجاورت پل و نیار به آجی چای (= تلخه رود) می‌ریزد.

۳- وَزْکِش چای:

رودخانه ورکش از کوه‌های کسبه و ایری داغ سرچشمه خود را آغاز کرده، و پس از پشت سر گذاشتن روستای ورکش و روستاهای هم‌جوار به آجی چای می‌ریزد.

۱- رک: جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۴۶.

پل‌ها

برابر اطلاعات به دست آمده از تحقیقات محققین و صاحب نظران، کشور «ایران در تاریخ معماری خود احداث تعداد قابل توجهی از پل‌ها را ثبت کرده است. از دوران‌های بسیار کهن یعنی از همان هنگام که انسان توانست به طور کلی با انباشتن سنگ‌ها و یا خاک‌ها در جلوی آب‌ها سد ایجاد کند و آب رودها را به مسیرهای دلخواه هدایت نماید و با استفاده از تنه درختان برای عبور و مرور از رودها معبر ایجاد کند، کار پل‌سازی آغاز شده است. اما فقدان امکانات نگهداری و تعمیراتی که از خصوصیات رایج مشرق زمین بوده همراه با عوامل قدرتمند دیگری سبب تخریب و انهدام بعضی یا تمام قسمت‌های بخش عمده‌ای از پل‌ها شده است. اما در ایران آثار تقریباً کافی برای بررسی هنر پل‌سازی کشور از دوران کهن باقی مانده است.^۱»

با مراجعه بر متون تواریخ، روشن می‌شود که رودخانه ارس، جهت ایجاد ارتباط، در امر پل‌سازی دائماً نظر معماران و مهندسان پل‌ساز را به خود معطوف داشته است. زیرا این رودخانه به علت این که میان آذربایجان و قفقاز و ارمنستان قرار گرفته است، حایز اهمیت سوق الجیشی و استراتژیکی و ... بوده و همیشه مورد استفاده قافله‌های تجارتنی و نیروهای نظامی علی‌الخصوص قوای مهاجم بوده است. بنابراین جهت راحت‌تر شدن رفت و آمد و ایجاد ارتباط بیش‌تر و متوالی با هر دو سوی ارس، پل‌های زیادی را ضروری و حتمی

۱- پل‌ها، پروفیسور ولفرام کلایس، ترجمه دکتر محمد ظروفی، معماری ایران دوره اسلامی، به کوشش: محمد یوسف کیانی، صص ۳۰-۱۲۹.

می‌نموده است، که در این باره در صفحات بعدی توضیحات بیش‌تری داده خواهد شد. عده‌ای از این پل‌ها سالیان متمادی دایر و مورد استفاده قرار می‌گرفته است، و گاهی نیز در اثر قشون‌کشی‌ها و جنگ‌های خانمان‌سوز و یا طغیان آب ارس و نیز جریان تند آن، پل‌های مذکور تخریب و قابل استفاده نبوده است. اعتمادالسلطنه که خود ارس را دیده و از روی آن عبور نموده، به این واقعیت پی برده و چنین می‌نویسد:

«در قدیم هرچه خواسته بودند بر روی آن [ارس] پلی استوار نمایند ممکن نشده بود یعنی هرچه ساخته بودند به جهت طغیان آب در فصل بهار خراب شده، هنوز آثار خرابی اغلب از آن پل‌ها باقی است.^۱»

مسلم است تا تاریخ ۱۲۸۳ ه. ق. غیر از پل سالم خداآفرین، پل دیگری بر روی رودخانه ارس باقی نبوده است. چنان‌چه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که در زمستان سال ۱۲۸۰ ه. ق. به هنگام عزیمت به پاریس از طریق جلفا از ارس گذشته و چون بر روی ارس در آن حوالی پلی نبوده، مجبور شده از روی یخ عبور نماید. که اینک شرح این عبور را بشنویم: «من خود در شعبان هزارودویست و هشتاد که به مأموریت اقامت پاریس می‌رفتم از جلفا از روی ارس گذشتم. چون اوایل زمستان بود، آب رودخانه قسمتی منجمد بود که از روی یخ عبور نمودم.^۲»

هم‌چنین موقع برگشتن چون آب ارس منجمد نبوده، وسیله کرجی از آب عبور کرده است:

«در مراجعت در شعبان هزارودویست و هشتاد و سه که اواخر پاییز بود آب یخ نکرده بود. به واسطه کرجی عبور نمودم.^۳»

ژان گوره فرانسوی نیز در این مورد مطلبی دارد که گفتار ما و نوشتار اعتمادالسلطنه را تأیید می‌کند:

«در سراسر رودخانه ارس فقط یک پل وجود داشت که از طغیان بهاری ویران نمی‌شد و آن پلی بود که اسامی آن را ذکر نمودیم [خواجه تاج‌دار، ج ۲، ص ۲۷۲] و ابراهیم

۱- مرآت البلدان، ج ۱، ص ۴۷.

۲- همان، ص ۴۷.

۳- همان، ص ۴۷.

خلیل خان طاق‌های آن پل را خراب کرد و آقامحمدخان ساخت.^۱ اکنون بهتر است به شرح پل‌هایی که بر روی رودخانه ارس موجود می‌باشد، اعم از سالم و شکسته پردازیم:

۱- پل پلدشت یا عربلر:

بخش پلدشت از شمال به رودخانه ارس و از جنوب به بخش حومه ماکو و سیه چشمه و از مغرب به کشور ترکیه و از مشرق به شهرستان مرند محدود بوده و از چهار دهستان: ۱- چائی باسار شرقی به مرکزیت عشق‌آباد، ۲- زنگبار به مرکزیت بهلول‌آباد، ۳- گجرات شرقی به مرکزیت نازک علیا، ۴- گجرات غربی به مرکزیت بیگ‌جان تشکیل یافته. و «طول جغرافیایی آن ۴ دقیقه و ۴۵ درجه و عرض جغرافیایی ۲۱ دقیقه و ۳۹ درجه بوده و ارتفاع آن از سطح دریا ۷۹۵ متر می‌باشد.^۲ نام سابق پلدشت عربلر یا عرب بوده، بعداً به پلدشت تبدیل گردیده و مرکز این بخش همان پلدشت است.

این پل تقریباً در ۲۰ کیلومتری نخجوان بر روی رودخانه ارس بنا شده، و اکثر لشکرکشی‌ها چه از دوره ساسانیان و چه پس از ورود اعراب به ایران و گذشتن به ارمنستان و خواه در زمان صفویه و به خصوص در دوره قاجار از طریق این پل انجام می‌گرفته و هدف نفوذ به نخجوان و سپس به سایر مناطق آن سامان بوده است. برخلاف پل خداآفرین که در بسیاری از مآخذ به مناسبتی نامی از آن به میان آمده ولی اسمی از پل عربلر (=پلدشت) در کتب تواریخ یا سفرنامه‌ها چندان به چشم نمی‌خورد.^۳

«پل پلدشت نسبتاً پلی است معظم و قسمتی از آن نیز هنگام طغیان ارس در سال ۱۳۳۱ خراب شده بود که بعداً مرمت شده است.^۴ و «مجدداً در سال ۱۳۴۷ این پل طعمه

۱- خواجه تاجدار، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲- فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، ص ۱۲۹.

۳- رک: پل‌های تاریخی آذربایجان، دکتر رحیم هویدا، نشریه ش ۸۳، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۱۲۵.

۴- رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن، ص ۱۲۵.

سیل شده و آسیب کلی دیده است.^۱»

ابوالحسن احتشامی نویسنده معروف روزنامه اطلاعات به عنوان نماینده روزنامه مذکور که با هیئتی از اداره اطلاعات مرزبانی کل ارتش در سال ۱۳۲۸ شمسی کلیه قسمت‌های مرز مشترک ایران و شوروی سابق را زیر پا گذاشته، در باره این پل در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«پلدشت از آن نظر حایز اهمیت می‌باشد که در اقصی نقاط ارس و در آذربایجان غربی اولین پلی است که بر روی ارس بسته شده و ایران و شوروی [شوروی سابق] را به هم مربوط می‌سازد.^۲»

۲- پل ضیاءالملک:

پلی که منسوب به ضیاءالملک نخجوانی است، بر روی رودخانه خروشان ارس و در نزدیکی جلغا احداث شده که فعلاً فقط آثاری به صورت مخروبه از آن به جای مانده است. و هیچ گونه عبور و مروری از روی آن امکان ندارد. و تنها دو پایه در وسط و کنار رودخانه از جانب جمهوری نخجوان و یک پایه مفصل‌تر از سایر نقاط آن در طرف ایران موجود می‌باشد.

آنچه در آن سوی ارس و داخل آب مشاهده می‌شود، دو پایه از پل سه دهنه می‌باشد که بر اثر فرسایش تدریجی وسیله آب ارس مخصوصاً در مواقع طغیان رودخانه شسته و تخریب گردیده و در شمال شرقی پل حدود ۴۰۰ متری از آن، برجی مجلل در آن سوی ارس به چشم می‌خورد که احتمالاً ۸ ضلعی است. و سقف آن نیز گنبدی شکل می‌باشد و به علت این که دست ناآشنای بشریت امروز با تمدن آن روز، بدان نرسیده و در محدوده نظامی کشور مقابل واقع شده، بدون تغییرات مکانیکی باقی مانده است.

وجود کاروان سرای شاه عباس در این حوالی با آن عظمت و گستردگی خاص، گویای آن است که در اعصار گذشته این پل موقعیت فوق‌العاده زیادی داشته و کلیه امور تجاری، نظامی از این طریق صورت می‌پذیرفته است.

۱- کیهان، سه‌شنبه، اسفندماه ۱۳۶۸، ش ۱۳۸۴۶، ص ۷.

۲- دروازه‌های ایران قفل است، ص ۱۲۸.

از نظر مورخین و جهان‌گردان:

عده‌ای از سیاحان و جغرافی‌دانان، در این رابطه قلم‌فرسایی کرده و مطالبی نوشته‌اند.

از جمله:

مستوفی قزوینی مورخ و جغرافی‌دان اسلامی معتقد است که: پل ضیاءالملک در حدود گرگر بر روی ارس احداث شده است. در نزهةالقلوب گوید: «گرگر قصبه‌ای است، حاصلش غله، پنبه، انگور، و میوه باشد و در حدود آن ضیاءالملک نخجوانی پلی بر روی ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه است.^۱» شاید در زمان مستوفی در آن منطقه از آبادی‌های معمور و معروف فقط گرگر به حساب می‌آمده است. و لذا نام‌برده پل ضیاءالملک را به اعتبار معروفیت گرگر در آن حدود می‌نویسد. و محل استقرار فعلی پل در آن زمان از محدوده گرگر محسوب می‌شده زیرا حمدالله مستوفی در فاصله سال‌های ۷۳۰ تا ۷۴۰ هـ.ق. از مرند عبور کرده^۲، و آن سامان را دیده است. علاوه‌براین مستوفی در مورد سایر ابنیه نیز این سلیقه را به کار برده و هر ابنیه و یا روستایی را که خواسته معرفی نماید آن را به محل یا آبادی معروف آن زمان نسبت داده است. چنان‌که در معرفی زنگیان (= زنگلان فعلی) گوید: «چند پاره دیه است و اکنون داخل مردانقم پل خداآفرین بر آب ارس در آن حدود است.^۳» در حالی که اکنون از خداآفرین (= پل) تا مردانقم حدود ۶۰ کیلومتر و از زنگیان (= زنگلان) تا مردانقم حدود ۳۵ کیلومتر می‌باشد. و در تعبیری که مرحوم مستوفی از پل ضیاءالملک به عنوان (کبار ابنیه) یاد می‌کند، با بقایای فعلی پل مورد بحث، واقع در نزدیکی جلفا مطابقت می‌نماید.

محمدتقی خان متخلص به حکیم که از رجال عصر ناصری بوده، در گنج دانش - که

غالب مطالب آن خلاصه‌ای است از مجلدات مرآةالبلدان و منتظم ناصری و مطلع الشمس -

در شرح موقعیت جلفا و پل ضیاءالملک چنین می‌نویسد:

«و مکرّر در سنوات بر روی آن رود [ارس] به معبر جلفا پل ساخته‌اند و معدوم

گردیده، در زمانی که عساکرسلطان صاحبقران امیر تیمورگورکانی از پل جلفا عبور

نموده‌اند، پل معتبری که با ینش ضیاءالملک نامی بوده بسیار معتبر و برقرار و عابری را

۱- به کوشش دبیر سیاقی، ص ۱۰۲.

۲- رک: مرند، امیرهوشنگ سیدزنوزی، ص ۲۰۲.

۳- نزهةالقلوب، پیشین، ص ۱۰۱.

نیکو ره‌گذاری بوده و در سنه ۷۸۸ هفتصد و هشتاد و هشت لشگریانش از آن معبر گذشت. در ظفرنامه تیموری نگاشته شرف‌الدین در شرح آن‌جا چنین نگاشته شده:

پل ضیاءالملک در جولاهه جلفا قنطره‌ای است که در زیر طاق آبگون گردون و آسمان بوقلمون طاق و بی‌همتا افتاده و کسی نظیر آن در جهان ندیده و نشان نداده، چه در ولایت نخجوان به قرب قریه جولاهه که در آن‌جا از دامنه کوهی می‌گذرد، پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و نظام، به نوعی ساخته و پرداخته که مهندس عقل و ادراک از مشاهده آن حیران می‌ماند و از جمله دو طاق آن، چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی شصت ذرع بل زیاد می‌باشد و دیگری که قدری تنگ‌تر است در وقت بی‌آبی به تحقیق رسیده پنجاه و پنج گز شرعی بود و هنگام طغیان آب، سیل از طاق بزرگ‌تر که وصل به کوه است، می‌گذرد و فراز آن، چنان به کوه پیوسته که زیر آن خالی مانده، کاروان‌سرای ساخته‌اند و هر طرف پل دروازه از سنگ برآورده‌اند و به غایت مرغوب و نهایت خوب برافراخته‌اند.^۱» صراحت عبارات متن فوق بقایای پل ضیاءالملک در محل فعلی و نیز وجود کاروان‌سرا و محل‌های استراحتگاه در داخل ساختمان پل را به طور روشن بیان می‌کند.

شاردن سیاح فرانسوی که دوبار به ایران سفر کرده و در مسیر خود از تفلیس به تبریز از نزدیکی جلفا از ارس عبور کرده است، به بقایای آثار پل مورد بحث اشاره نموده و چنین می‌نویسد:

«برروی این رودخانه [ارس] در جلفا و نقاط دیگر چندین بار پل بسته‌اند و علی‌رغم استحکام و عظمت آن‌ها، چنان‌که از طاق و چشمه‌های آن کاملاً نمودار است این چشمه‌ها در مقابل فشار جریان نهر دوام نیاورده‌اند.^۲» نوشته شاردن نیز تقریباً با بقایای پل مذکور در محل فعلی هماهنگی دارد.

هم چنین موریس دوکوتزبوئه، به هنگام مراجعت از ایران جلفا را دیده و در آن به استراحت پرداخته است، در تعریف این شهر به بقایای پل مورد بحث اشاره کرده که از سفرنامه‌اش نقل می‌شود:

«بیست و چهارم سپتامبر از رود ارس گذشتیم. اگرچه راه اصلی نخجوان از ساحل

۱- گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، صص ۱۳-۵۱۲.

۲) سیاحتنامه شاردن، ج ۲، صص ۹۵-۳۹۴.

همین رود می‌گذرد ولی عده‌ای از همراهان برای تماشای خرابه‌های شهر قدیمی جلفا راه دیگری را ترجیح دادند ... چیزی که از شهر جلفا باقی مانده بود یک پل سنگی، یک برج محقر و یک قبرستان خیلی وسیع بود. در این نواحی رودخانه ارس به شکل قشنگی ماریچ از میان دو کوه خاکستری رنگ از خرابه‌های زیاد می‌گذرد و عده‌ای از ارامنه در میان این خانه‌ها دهکده محقری تشکیل داده‌اند.^۱

اگر در نوشته مورس دقت شود، کاملاً واضح است که پل سنگی و برج محقر (فعلاً در آن سوی ارس) و قبرستان وسیع به نام (قبرستان جوغا) که احتمالاً از کشتار بی‌رحمانه عثمانی‌ها به جای مانده است، و در آن سوی ارس می‌باشد و هم‌چنین خرابه‌های روستاهای ارمنی‌نشین در این حوالی، که زمانی رونق بیش‌تری داشته، با همان پل ضیاءالملک و قبرستان هم‌جوار آن در نزدیکی جلفا و جوغای فعلی در خاک کشور مقابل مطابقت می‌نماید. و نیز مورفولوژی (= ریخت شناسی) بستر رودخانه ارس و کوه‌های مجاور که کم‌تر دستخوش تغییرات بنیادی شده است، محل این پل را در گفته مورس دوکوتز بوئه نسبت به پل ضیاءالملک تأیید می‌کند.

مؤلف نهضت‌های فکری ایرانیان در باره این پل چنین ابراز عقیده می‌کند:

«... پل ضیاءالملک بر روی رودخانه ارس در نزدیکی کرخه که قوسی بوده و تاریخ ساختمان این قوسی متعلق به قرن هشتم هجری است، این پل تمام از سنگ ساخته شده است.

شرف‌الدین علی یزدی که در اواخر قرن هشتم (۷۸۶ هجری) همراه امیر تیمورگورکانی از روی این پل گذشته از عظمت و زیبایی آن سخن رانده است.

وی می‌گوید: که پل دارای قوس‌های زیادی است و دو قوس آن بسیار بزرگ و پهن هستند. مطابق نوشته او پهنای یکی از قوس‌ها حدود ۶۰ گز (= ۴۸ سانتیمتر = گز) و پهنای دیگر در مواقع غیر سیل ۵۵ گز بوده است.^۲ مفهوم عبارات بالا، موقعیت پل مذکور را در محل فعلی گواهی می‌نماید.

هامر پورگشتال نیز که شرح جنگ امیر تیمور با ایلدرم با یزید و سرکشی سلطان

۱- مسافرت به ایران، ص ۳۰۷.

۲- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از مولوی تا جامی)، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، بخش دوم، صص ۷۵۶-۵۷.

احمد بن شیخ اویس ایلکانی و گریختن وی و عبور آن از ارس را در اثر خود به رشته تحریر کشیده به وجود این پل اشاره کرده است. بدین مضمون:

... «لیکن سلطان احمد بن شیخ اویس ایلکانی مثل شاه شجاع نکرد و اظهار اطاعت ننمود، اول دارالحکومه خود را که آن وقت سلطانیه بود استحکام داد و بعد از آنجا به تبریز گریخت و از تبریز به بغداد رفت، بلاد شمال ایران را ... مسخر کرد، بعد سلطانیه و تبریز و نخجوان را گرفت و در جلفا از ارس عبور کرد که آن وقت این نهر عظیم در آنجا یک پل بسیار معظمی از سنگ داشت که هریک از طاق‌های آن از پنجاه تا شصت ذرع بودند.^۱» خصوصياتی که در بالا آمده با پل فعلی متناسب می‌باشد.

با توجه بر این که در نقشه مرز دولتی ایران و شوروی سابق به مقیاس $\frac{1}{250,000}$ تهیه شده در سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵، برگ ۱۳ از شماره ۲۱ تا $\frac{22}{4}$ این پل شاه عباسی یا (اسکندر) درج گردیده است، به علت این که پل مذکور در نزدیکی کاروان سرای شاه عباس (حدود ۸۰۰ متر، غربی آن) واقع شده، با نام کاروان سرا نام‌گذاری گردیده است و نام اسکندر احتمالاً از اسکندر مقدونی متأثر گردیده است. و الاً نظر طراح نقشه مذکور، همان پلی است که به نام ضیاءالملک مشهور بوده است.

علت تخریب پل :

علت تخریب و انهدام این پل و سایر پل‌های احتمالی بر روی ارس را اکثراً در اثر قشون‌کشی‌های طرفین درگیر در طول سال‌های گذشته که در کناره‌های این رودخانه به وقوع پیوسته است می‌توان بررسی کرد. عمل تخریب و انهدام به کرات اتفاق می‌افتاده است و پس از پایان مخاصمه، به علت نیاز مبرم، از سوی حاکمان اقدامات لازم برای تعمیر و مرمت مجدد پل‌ها معمول می‌گردیده است. «چنانچه در زمان جنگ ابوسعید با اوزون حسن هنگامی که ابوسعید با لشکریان زیاد متوجه قره‌باغ می‌شود و به رودخانه ارس فرود می‌آید، اوزون حسن برای این که بر مشکلات دشمن افزوده شود به شیروانشاه فرخ یار دستور می‌دهد پل‌های رودخانه ارس را ویران سازد و از فروش غله به لشکریان ابوسعید مانع شود. (حدود سال ۸۶۷ هجری).^۲» تاورنیه سیاح فرانسوی نیز در سفرنامه‌اش از تخریب پلی در

۱- تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۱، ص ۲۴۵

۲- رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن، پیشین، ص ۴۷.

حوالی جلفا به دستور شاه عباس خبر می‌دهد.^۱

جملی کارری در مسافرت خود به ایران، هنگام عبور از رود ارس در منطقه جلفا، ویرانه‌های پل مورد بحث را مشاهده کرده است: «در این ناحیه ویرانه‌هایی از پل قدیمی مشهود است که گویا در یکی از جنگ‌ها به وسیله یکی از سلاطین ایران ویران گردیده است.^۲»

... «خوانند میر نیز در رابطه با حوادث دوران تیمور از پل یاد شده نام برده است. توضیح این که در حدود سه سال پیش از تصرف آذربایجان به دست تیمور در همان سال ۷۸۸ هـ. که تیمور از پل ضیاءالملک گذشت، عادل آقا، یکی از سرداران عهد ایلکانی (آل جلایر) بر سلطان احمد جلایر شوریده، تبریز را از چنگ او بدر آورد و دو تن از کسان خود به نام‌های «محمددواتی و قرابسطام را به کنار آب ارس فرستاد و ایشان پل ضیاءالملک را محکم کرده، رحل اقامت انداختند^۳...».

از فحوای اقوال مذکور چنین مستفاد می‌گردد که تا زمان ایلکانیان غیر از پل ضیاءالملک، پل دیگری در حوالی جلفا معمور و قابل استفاده نبوده است.

تاریخ احداث پل :

در مورد تاریخ احداث این پل، پروفیسور ولفرام کلایس چنین اظهار نظر می‌کند: «در سرزمین امروزی ایران، قدیم‌ترین پلی که آثار آن به جا مانده، پلی است که اورارتوها روی رود ارس که در حال حاضر مرز بین ایران و شوروی [شوروی سابق] است بنا کرده‌اند.

با وجود این که گذشت زمان، این پل قرن هشتم قبل از میلاد را منهدم کرده، هنوز هم به اندازه کافی آثاری از آن به جا مانده که بتوان به وسیله آن به وجود پل و طرح و اندازه آن پی برد.

این پل برای ایجاد ارتباط بین دهکده مهاجرنشین و رهرام و استحکامات قلعه ساخته شده و ضمناً تاج پل، نقش معبر ورودی به دروازه و استحکامات قلعه را داشته است. در

۱- رک: سفرنامه تاورنیه، ص ۶۲.

۲- سفرنامه کارری، ص ۱۸.

۳- جیب السیر، ج ۳، ص ۲۴۷، نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۳۹.

کرانه مربوط به ایران یک پایه به اندازه ۱۰ × ۱۰ متر از سنگ‌های بزرگ، در یک محل خشک وجود دارد که فاصله آن با تاج پل ۱۳ متر می‌باشد.

در ساحل مربوط به شوروی [شوروی سابق]، در محور طولی پل، یک توده سنگی به صورت پایه و بخشی از تاج در قسمت‌های سیلابی کنار ارس به وضوح قابل رؤیت است. پل می‌توانسته ۴ پایه داشته باشد و معبر روی آن را می‌توان از چوب‌هایی که به منظور افقی روی آن قرار داشته‌اند تصور کرد.^۱

اولاً مطالب ابراز شده در نظریهٔ پروفیسور ولفرام، وجود بقایای پل مورد بحث ما را در محل یاد شده تثبیت و تأیید می‌نماید. ثانیاً تاریخ احداث پل را مؤلف مقاله، به قرن هشتم قبل از میلاد یعنی زمان اورارتوها نسبت می‌دهد. که بیش‌تر حیطهٔ حکومت و سلطهٔ این قوم، آذربایجان مخصوصاً کرانه‌های هر دو سوی ارس بوده است. در این جا مناسب است روایتی را که بر پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) منسوب است و راجع به کوه سبلان می‌باشد، و در آن از رود ارس و پل ضیاءالملک سخن به میان آورده است. از نظر خوانندگان محترم بگذرانیم:

«از پیامبر اکرم (ص) روایت شده فرمود: کوهی است میان ارمنیه (= ارمنستان) و آذربایجان (= آذربایجان) به نام سبلان چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت بر فراز آن جاریست. و در آن کوه مرقد یکی از انبیا وجود دارد و در اطراف آن چشمه‌های معدن آب گرم بسیار است که بیماران برای شفای بیماری‌های جلدی خود بدان‌ها پناه می‌برند و قله آن کوه پیوسته پوشیده از برف و یخ است. تا آن جا که گوید: و در آن حوالی رود عظیم رس (= ارس) وجود دارد که با شدت تمام فرو می‌ریزد و از کوه‌های ارزن‌الزوم گذشته شهرهای زیادی را مشروب می‌نماید. و به پل ضیاءالملک واقع در نقجوان (= نخجوان) که از سنگ بنا شده و ساختمان آن از ساختمان‌های عجیب عالم است، می‌رسد...»

با توجه به فرمایش صریح پیامبر (ص) -قطع نظر از صحت و سقم حدیث-، بلاشک تاریخ احداث پل حداقل به قبل از اسلام مربوط می‌شود. اینک ذکر موارد ذیل پیرامون حدیث فوق خالی از فایده نخواهد شد:

۱- به طور قطع و یقین نمی‌توان ادعا کرد که حدیث مذکور از پیامبر اسلام (ص) نقل

۱- پل‌ها، پروفیسور ولفرام کلایس، ترجمهٔ دکتر محمد ظروفی، پیشین، ص ۱۳۰.

۲- روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۴ / همان ترجمهٔ شیخ محمدباقر ساعدی، ج ۱، ص ۱۲۵.

شده است.

۲- شخص ضیاءالملک از رجال بعد از اسلام است نه قبل از اسلام، چنان‌که در کتب تاریخ و رجال بیان گردیده است. مگر این‌که گفته شود، ضیاءالملکی که در حدیث آن حضرت (ص) آمده غیر از ضیاءالملکی است که لقب نخجوانی به خود گرفته است. «زیرا از وزرای سلجوقی تنها یک ضیاءالملک می‌شناسیم که پسر خواجه نظام‌الملک معروف بوده است و از اطلاعات موجود در باره زندگانی او بر نمی‌آید که وی مدتی طولانی در نخجوان بوده باشد. ضیاءالملک در بلخ به دنیا آمده و در اصفهان روزگار گذرانده و بعد از مرگ پدرش مدتی از دستگاه دولت برکنار بوده، تا آن‌که در سال ۵۰۰ هـ. به وزارت سلطان محمدابن ملکشاه رسیده و در سال ۵۰۴ هـ. به دنبال حادثه‌ای از کرسی صدارت برافتاده، خانه‌نشین شد. در سال ۵۱۶ هـ. مسترشد خلیفه او را به وزارت خود برگزید، اما یک سال بعد از این مقام معزول گردید و از آن پس در یکی از زوایای مدرسه نظامیه بغداد اقامت گزید و تا پایان عمر خود که در سال ۵۴۴ هـ. سرآمد، در انزوا به سر برد. بنابراین گمان نمی‌رود که وی فرصت آن یافته باشد که مدتی را در آذربایجان به سر برده و در نخجوان بناهایی باشکوه ساخته باشد و حتی لقب نخجوانی گرفته باشد. چنین به نظر می‌رسد که ضیاءالملک نخجوانی شخصی غیر از ضیاءالملک احمد طوسی، از وزرای سلجوقی بوده باشد»^۱.

۳- مفهوم و محتوای حدیث تقریباً با نظریه پروفیسور ولفرام کلایس در انتساب تاریخ احداث پل به قبل از اسلام مطابقت دارد.

بنابراین در تاریخ احداث پل مذکور شاید بتوان به قرار زیر اظهار نظر کرد:

الف - پل ضیاءالملک در زمان حکومت قوم اورارتو - که دوران درخشانی داشته‌اند - ساخته شده است. و حاکمان و فرمان‌روایان بعدی تعمیرات لازم را انجام داده‌اند.

ب - ضیاءالملک نخجوانی - هرکسی بوده - با استفاده از قدرت و موقعیت خود پل مورد نظر را مرمت کرده و بدان رونق بخشیده و به خاطر قدردانی از خدمات وی به نام‌اش نام‌گذاری گردیده است.

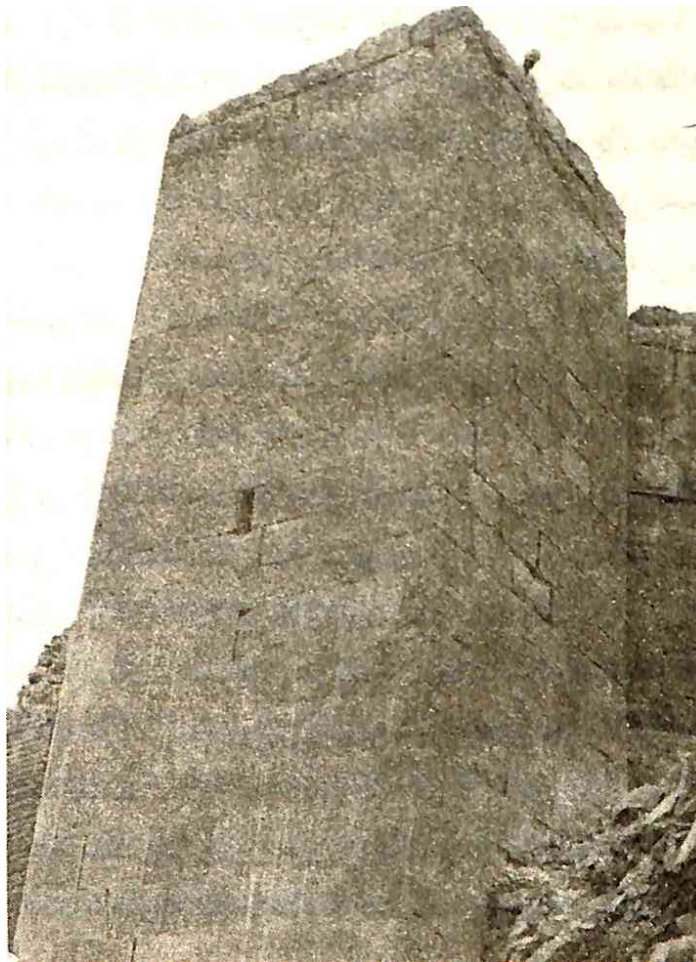
ج - ضیاءالملک بانی پل بوده و به دستور وی عملیات احداث ساختمان آن شروع و پایان پذیرفته است به طوری که مرحوم مستوفی قزوینی بدان صراحت دارد و در نخجوان از

۱- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، صص ۹-۳۸.

وی سایر ابنیه نیز به یادگار مانده است.

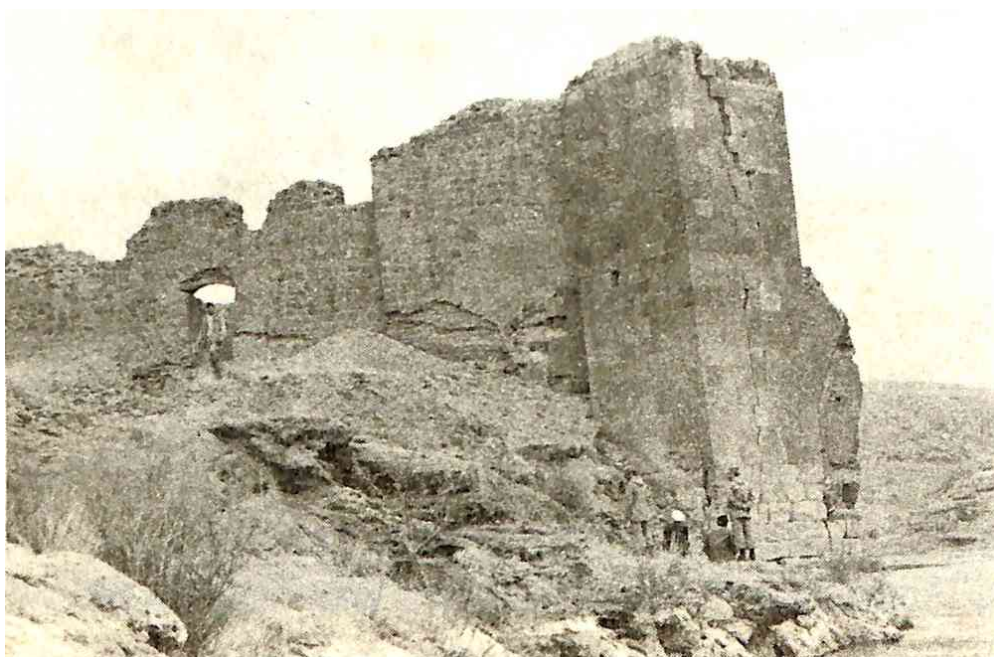
بقایای پل در خاک ایران:

آن چه از پل ضیاءالملک در طرف ایران و درست لب ارس و بغل پاسگاه انتظامی، مرزی عباسی هنوز هم استوار و مقاوم در برابر این همه ناملایمات و نامهربانی های طبیعت و انسان های بی ملاحظه و بی عاطفه ایستاده است، با این که مخروبه و در و دیوار و سقف آن فروریخته، ولی دیوار بلند و ستون مانند آن، با همه زیبایی هنر و دقت و مهارت به کار



پایه سالم پل ضیاءالملک نمای غربی

رفته‌اش سر به آسمان ساییده و بر خود می‌بالد و تاریکی‌های حاکم بر چهره تمدن محیرالعقول گذشتگان را می‌زداید، عبارت است از: دو برج در طرفین پل که ارتفاع آن حدود ۲۰ متر بوده و قطر آن‌ها به ۶/۵ متر بالغ می‌گردد، و عمق برج‌ها تا ۱۰ متر هم می‌رسد که در برج شرقی پل در قسم فوقانی آن آثاری از منبت‌کاری به وسیله کاشی آبی‌رنگ وجود دارد که متأسفانه تخریب گشته است. در داخل پل، ساختمان یا کاروان سرای مجللی وجود داشته ولی سقف‌های آن فرو ریخته است. راه این ساختمان از بخش شرقی بر روی نهري که از داخل ساختمان جاری می‌شده قرار داشته است. چنان‌چه در عبارت گنج دانش نیز اشاره شده است: «فراز آن [پل ضیاءالملک] چنان به کوه پیوسته که زیر آن خالی مانده کاروان سرائی ساخته‌اند و طرف پل دروازه از سنگ برآورده‌اند^۱...»

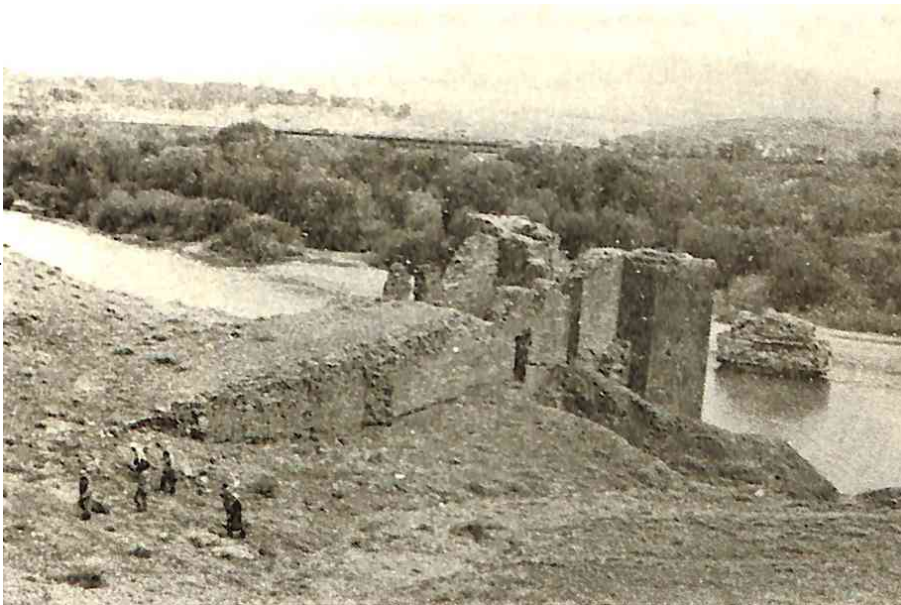


نمای شرقی دیوار و ساختمان باقی‌مانده پل ضیاءالملک

عرض بقایای موجود از پل، در خاک ایران ۱۸/۵ متر می‌باشد. ساختمان آن از

۱- گنج دانش، پیشین، ص ۵۱۳.

آجرهای مکعبی و مستطیلی، ماسه سنگ مالون و لاشه و ملاط آهک ساخته شده است، که حتی مالون‌های به کار رفته تا ۵۰۰ کیلو هم وزن داشته است. بالاتر از روبه روی این پل یعنی در بخش شمال غربی آن روستای جوغا یا گلستان، (برابر اظهارات مرزبان وقت^۱) قرار گرفته است. در مقابل آن قلعه ماندی وجود دارد که حصاری از آن باقی مانده و بقیه مخروبه گشته، و از این قلاع در آن حوالی بیش تر بوده که به تدریج از بین رفته است.^۲



نمای شمالی - جنوبی پل ضیاءالملک

کاروان سرای شاه عباس در ضلع غربی و ۸۰۰ متری پل بنا گردیده و اغلب بناهای آن تخریب شده و فقط تعدادی از سالن‌های آن رو پوشیده است و بقیه فرو ریخته و دستخوش تفریحات ره‌گذران آن دیار شده است. در طرف غرب کاروان سرا و چند صد متری آن کلیسای مخروبه^۳ «چوپان» = چوپان کلیسایی قرار گرفته که درست با قبرستان جوغا

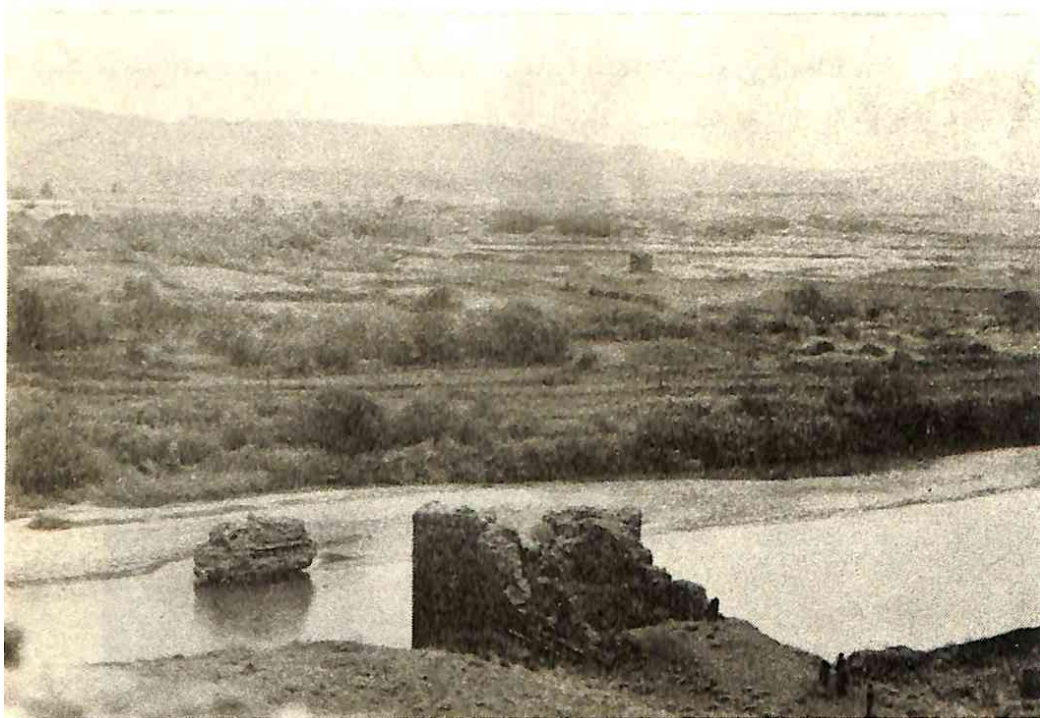
۱- جناب سرهنگ نقویان، از راهنمایی‌ها و الطاف ایشان سپاسگزاری می‌گردد.

۲- رک: گنج دانش، پیشین، ص ۵۱۲.

۳- برابر اظهارات آقای مهندس امیل هاکوپیان در جوغای فعلی در آن سوی ارس کلیسایی است شبیه کلیسای

روبه‌رو می‌باشد.

بقایای پل ضیاءالملک اکنون در مقابل چشم همگان آرام و ساکت ولی پرحرف و پردرد وانمود می‌کند؛ که به دست همین جویندگان تمدن و پویندگان پیشرفت و ترقی و به اصطلاح اشرف مخلوقات تخریب و به داستان‌ها پیوسته است. این پل شاهد حوادث گوناگون و وقایع مهمی در ادوار گذشته می‌باشد. و بسیاری از صاحب‌منصبان و فرمان‌دهان و بزرگان را روزی در اوج قدرت و افتخار و فاتح و پیروز و روز دیگر در نازل‌ترین موقعیت و شکست خورده و شرمنده، از خود راه داده و تماشا کرده است.



پایه تخریب شده در وسط و برجک آن سوی ارس

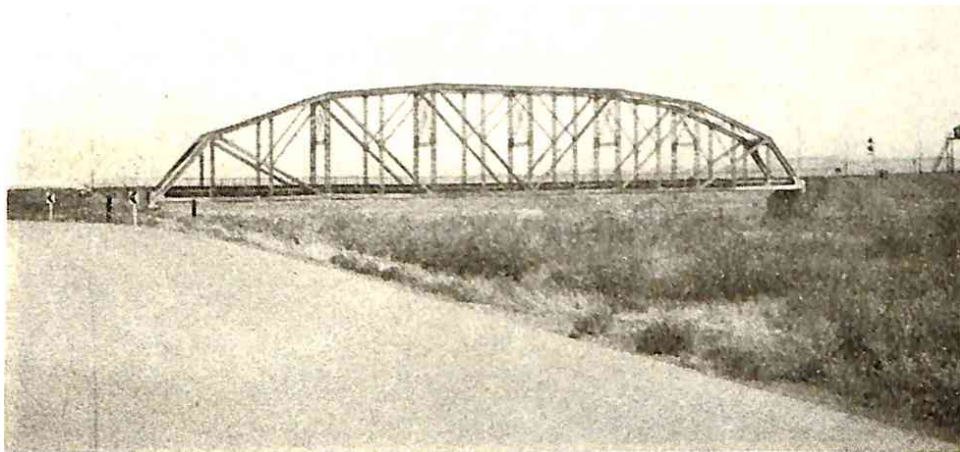
ادامه پاورقی از صفحه قبل

«وانگ» اصفهان به نام «آمیناژکیج» (یعنی نجات‌دهنده از همه چیز) در یکی از مراسم گویا یک نفر چوپان ارمنی را بدان راه نمی‌دهند، در نتیجه این چوپان اقدام به احداث کلیسایی به نام «چوپان کلیسایی» (=کلیسای چوپان) می‌نماید، که هم‌اکنون به صورت مخروبه درآمدہ است و بقایای آن موجود می‌باشد.

۳- پل های جلفا:

جلفا یکی از بخش های شهرستان مرند و در ۶۰ کیلومتری شمال آن (=شهر مرند) واقع و از شمال به رودخانه ارس و از جنوب به بخش زنوز و از خاور به دهستان دیزمار باختری و از باختر به دهستان اواوغلی، محدود می باشد. و از سه دهستان: ۱- اُرسی به مرکزیت اُرسی، ۲- شجاع به مرکزیت شجاع، ۳- دیزمار غربی به مرکزیت سیه رود تشکیل یافته است. و در عرض جغرافیایی ۵۶ دقیقه و ۳۸ درجه و طول جغرافیایی ۳۸ دقیقه و ۴۵ درجه واقع و ارتفاع آن از سطح دریا ۷۱۰ متر می باشد.^۱

«در جلفا بر روی رودخانه ارس دو پل وجود دارد، یکی پل آهنی معلق است که خط آهن آذربایجان به قفقاز از روی این پل می گذرد. و در مشرق شهر جلفا واقع است. و پل دیگری پلی است برای عبور مسافران و وسایط نقلیه تخصیص داده اند.



پل فلزی جلفا

پلی که راه آهن از روی آن عبور می کند به سال ۱۹۱۳ م. به وسیله شرکت راه آهن تبریز، جلفا به سر مهندسی ترسکینسکی^۲ - Treskiniski ساخته شده.^۳ و «در سال

۱- رک : لغت نامه دهخدا، ج ۱۶، لغت (جلفا)/ فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، ص ۱۶۳.
۲- مهندس آناتول ترسکینسکی روسی بود که پس از انقلاب روسیه، به تابعیت ایران درآمد، و در ساختن

۱۹۱۴ م. به پایان رسیده^۴ است. «که طول آن در حدود ۱۱۰ متر و از نوع پل آویزان می‌باشد و در نتیجه انقباض و انبساط برودت و حرارت منقبض و منبسط می‌گردد، عرض آن در حدود ۵/۵ متر است. طوری آن را ساخته‌اند که هر قدر سطح آب بالا بیاید باز هم ۲/۵ متر با سطح آب فاصله خواهد داشت.^۵»

دکتر محمدجواد مشکور، پل فلزی جلفا را به شرح زیر معرفی می‌کند:
«پل فلزی رودخانه ارس در مرز ایران دارای یک دهانه به طول ۱۰۶/۶۷ متر است که فاصله میان دو پایه آن به طول ۱۰۹/۲۰ متر می‌باشد. عرض پل ۶ متر است، خیز طاق پل به بلندی ۱۶/۲۰ متر، و وزن آن ۵۹۱/۸۵۰ تن می‌باشد.^۶»

ابوالحسن احتشامی در خاطرات‌اش پل‌های جلفا را به قرار زیر نوشته است:
«یکی از این دو پل آهنی است و خط آهن از روی آن می‌گذرد که تبریز و جلفای ایران را به جلفای روسیه و بادکوبه مربوط می‌سازد. این پل که در حدود پانصد و نود و یک تن و هشتصد و پنجاه کیلو وزن دارد طول آن از ۱۰۹ متر تجاوز نمی‌کند.
پل دوم ترکیبی از بتون و آهن می‌باشد و برای وسایل نقلیه می‌توان از آن استفاده نمود.^۷»

قبل از احداث پل‌های جدید الاحداث جلفا، تردد برای عابرین از رود ارس امری بوده بس مشکل، و مجبور بوده‌اند به وسیله کشتی و قایق‌های محلی از آب عبور نمایند. زیرا از سفرنامه‌های سیاحانی که گذارشان از این طریق بوده، چنین برمی‌آید که برای عبور از رودخانه ارس ملزم بوده‌اند از قایق و یا سایر وسایل استفاده نمایند.^۸

ادامه پاورقی از صفحه قبل

راه آهن همکاری‌های مؤثری نمود. تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ص ۳۳۷.

۳- پل‌های تاریخی آذربایجان، پیشین، ص ۲۵-۱۲۴.

۴- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۴۵.

۵- پل‌های تاریخی آذربایجان، پیشین، صص ۲۵-۱۲۴.

۶- تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ص ۳۳۸.

۷- دروازه‌های ایران قفل است، ص ۱۳۹.

۸- رک : سیاحتنامه شاردن، ج ۲، ص ۳۹۲ به بعد / سفرنامه تاورنیه، ص ۶۲ به بعد / سفری به دربار سلطان صاحبقران، ج ۱، ص ۱۲۳ به بعد / سفرنامه جکسن، ص ۳۸ به بعد / سه سال در دربار ایران، ص ۱۱۲ به بعد / مسافرت به ایران، ص ۱۴۷ به بعد و...

۴- پل‌های خداآفرین:

نام خداآفرین در کتب جغرافیا و تاریخ کشور ایران به محل‌های زیر اطلاق شده و به جزئیکی که نام پلی است بقیه به نواحی مختلف دیگر شامل می‌شود. که اینک به شرح آن‌ها می‌پردازیم:

۱- خداآفرین، ده کوچکی است از دهستان شهرستان رفسنجان.

۲- خداآفرین، دهی است از دهستان رقه بخش بشرویه شهرستان فردوس.

۳- خداآفرین، دهی است از دهستان کیوان، بخش خداآفرین شهرستان تبریز، واقع در ۳۳ هزارگزی شمال کلیر و ۳۴ هزارگزی شوسه اهر، کلیر. مختصات جغرافیایی: طول ۴۶ درجه و ۵۶ دقیقه و ۴۰ ثانیه، عرض ۴۹ درجه و ۸ دقیقه و ۲۳ ثانیه، این ناحیه در جلگه واقع و گرمسیری و خالی از سکنه است. فقط در فصل زمستان و پاییز ایلات در آن‌جا سکونت می‌کنند. از سوابق ده خداآفرین اطلاعی در دست نیست که آبادی آن از چه تاریخی شروع شده، فقط همین قدر مسلم است، که در سابق بزرگ‌تر و آبادتر بوده و بعدها رو به خرابی گذاشته است.

۴- خداآفرین، نام بخش بزرگ مرزی در آذربایجان شرقی می‌باشد و در تقسیمات قدیم کشوری از دو دهستان به نام کیوان و منجوان تشکیل یافته و دارای ۱۰۳ پارچه آبادی بوده و از توابع شهرستان اهر و در شمال این شهرستان قرار گرفته است. ولی در تقسیمات جدید، این بخش دارای ۶ دهستان به نام کیوان به مرکزیت خمارلو، منجوان شرقی به مرکزیت جانانلو، منجوان غربی به مرکزیت عاشقلو، دیزمار شرقی به مرکزیت مردانقم و بسطاملو به مرکزیت بسطاملو، گرمادوز به مرکزیت لاریجان و دارای تقریباً ۲۵۰ روستا و مکان و ... بوده و از توابع شهرستان جدیدالتأسیس کلیر^۱ می‌باشد.

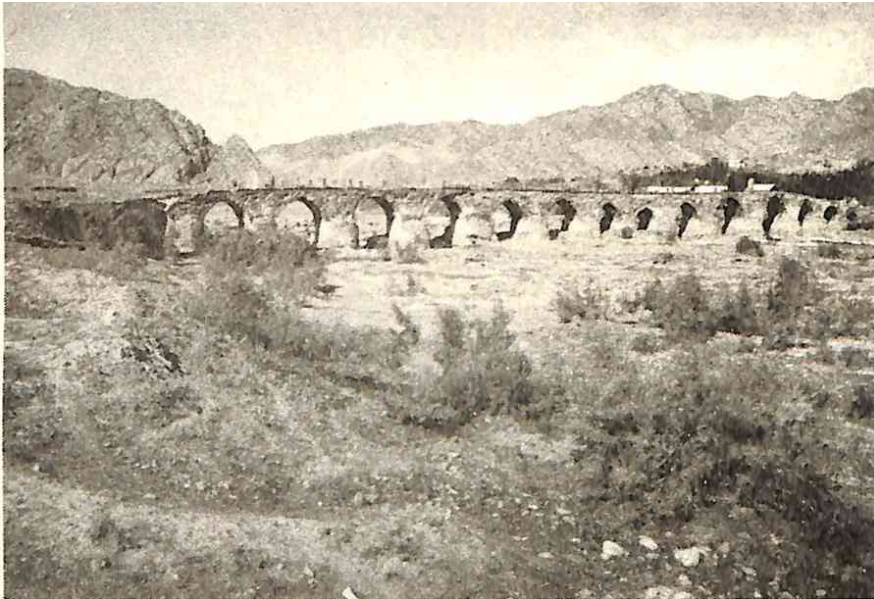
۵- خداآفرین، نام پلی است بر روی رودخانه ارس در منتهی‌الیه گوشه غربی دشت مغان و در آخرین حد دیزمار شرقی ارسباران قرار گرفته است.^۲

اکنون دو دستگاه پل خداآفرین بر روی رودخانه ارس موجود می‌باشند، که شرح آن‌ها در زیر آورده می‌شود:

۱- درباره تبدیل شدن بخش کلیر به شهرستان، رک: کیهان پنجشنبه ۹ شهریور ۱۳۶۸، ش ۱۳۶۹۸، ص ۷.
۲- رک: لغت‌نامه دهخدا، ج ۲۰، لغت (خداآفرین)/ فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۸۸/ پل خداآفرین، دکتر رحیم هویدا، یغما، س ۲۴، ش ۱۲، ص ۲۳۶ (اسفندماه - ۱۳۵۰).

۱- پل سالم :

این پل در ضلع غربی پاسگاه انتظامی، مرزی خداآفرین واقع شده و دارای ۱۵ طاق جناقی و هلالی نامنظم و کوچک و بزرگ می‌باشد که ۴ دهنه آن مال کشور مقابل (= جمهوری آذربایجان) و ۱۱ دهنه آن به کشور ایران تعلق دارد. طول آن طبق نقشه سال ۳۵-۱۳۳۴، ۲۱۲ متر و عرض آن به ۴ متر و در بعضی جا کم‌تر از ۴ متر می‌رسد، بلندی آن در مرکز رودخانه ارس از سطح تراز آب حدود، ۱۰ الی ۱۲ متر است.



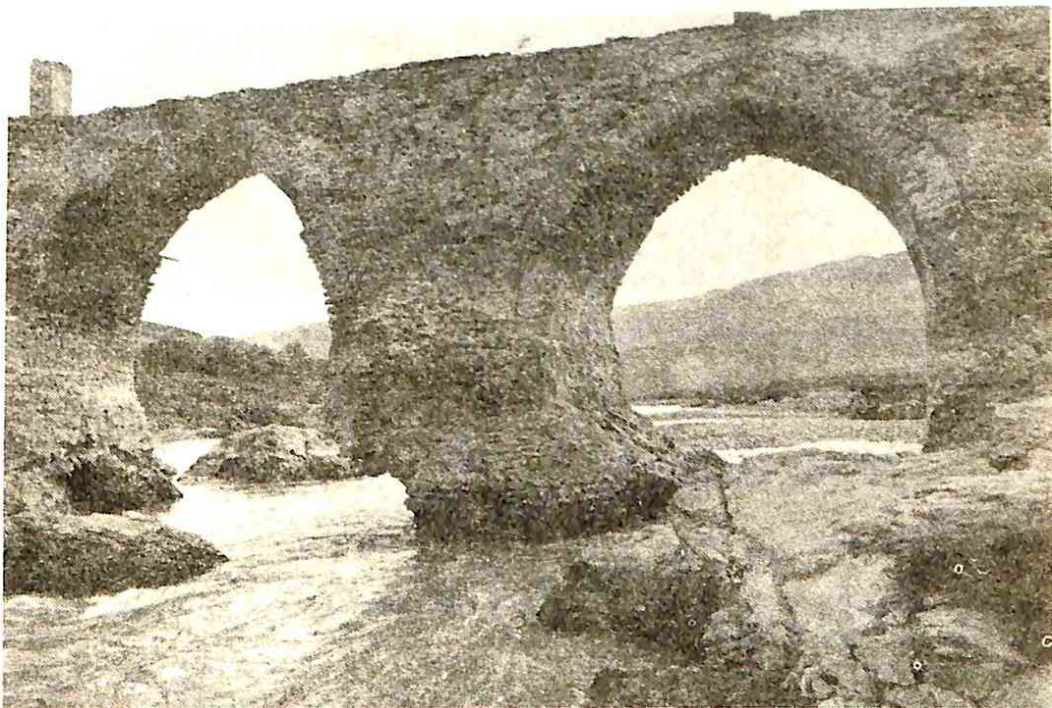
پل سالم خداآفرین

پایه‌های پل با مهارت و معماری کامل و دقیق بر روی لایه‌های ماسه‌سنگی بناگردیده است که در سیلاب رودخانه و طغیان آن آسیب‌پذیر نمی‌باشد. و علت نامنظم بودن دهنه‌های آن ناشی از وجود سنگ‌های ماسه‌ای در بستر ارس می‌باشد، که نظیرش را در کم‌تر پلی می‌توان پیدا کرد.

ساختمان پل در اثر عدم رسیدگی و مراقبت‌های لازم هم‌اکنون در حال انهدام است، که انتظار دارد با شروع عملیات ساختمان سدّ خداآفرین تعمیرات اساسی در بدنه آن به

عمل آید، بر روی پل از طرف جمهوری آذربایجان، مابین دهنه چهارم و پنجم پایه آجری ۳ متری ساخته شده است که تقریباً حد فاصل میان دو کشور را مشخص می نماید. و نیز از طرف هر دو کشور دروازه‌ای به صورت در ورودی و جهت کنترل و حفاظت بر روی پل تعبیه شده است.

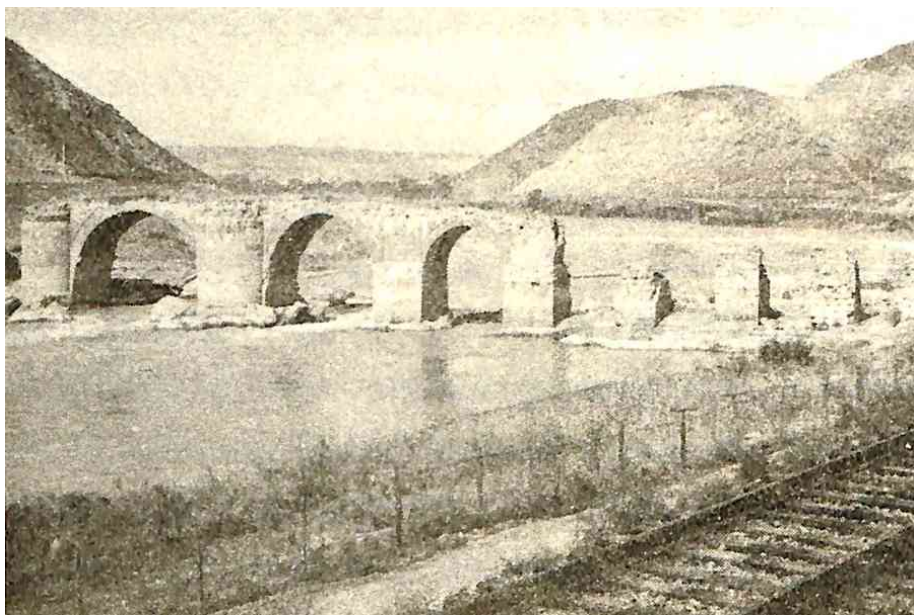
در کناره‌های پل تعداد ۴۲ ستون و یا نرده به عنوان حایل از سنگ‌های تراشیده شده نصب گردیده که در حال حاضر تعدادی از آن‌ها ریخته و از بین رفته است. در فصول پاییز و زمستان و تابستان، آب فقط از ۴ دهنه نزدیک کشور مقابل جریان می یابد، ولی در مواقع بارندگی خصوصاً در فصل بهار که رودخانه حالت سیلابی و طغیانی به خود می گیرد، آب از کلیه دهنه‌ها و با خشونت تمام جاری می شود. این پل در حال حاضر سالم و عبور و مرور از روی آن طبق مقررات انجام می گیرد.



دو پایه سالم پل خداآفرین طرف ایران

۲- پل شکسته :

پل مذکور در محل به نام، پل اوّل و یا پل شکسته (= اوّلکی گوزئو، سنخ گوزئو) خداآفرین مشهور و معروف می‌باشد. و از پل سالم (= پل دوّم) که درست در مقابل آبادی خداآفرین جمهوری آذربایجان بنا گردیده، حدوداً از طریق جاده ۸۶۰ متر فاصله دارد، و از پاسگاه خداآفرین فاصله آن تا به ۹۰۰ متر هم می‌رسد. پل مورد بحث فعلاً دارای ۳ دهنه سالم بوده و ۴ دهنه آن از طرف جمهوری آذربایجان تخریب شده و نیز ۴ دهنه آن از طرف ایران منهدم گردیده است، که جمعاً ۱۰ دهنه می‌باشد. آقای سید جمال ترابی بیش‌تر این پل را «پل دوّم و در حدود ۱۲۰ متر طول و دارای ۱۰ طاق^۱» نوشته است. ولی طول آن در نقشه فوق‌الاشاره^۲ در قسمت سالم ۱۰۰ و در قسمت‌های شکسته ۵۰ متر که جمعاً ۱۵۰ متر می‌باشد، آمده است. عرض آن ۴ متر بوده و ارتفاعش تا ۸ متر می‌رسد. داخل پل کانال‌هایی رویت می‌شود که در پل سالم مشهود نیست. از لحاظ بنایی و فنی و مهندسی، این پل پیشرفته‌تر از پل سالم می‌باشد.



پل شکسته خداآفرین

۱- آثار باستانی آذربایجان... ج ۲، ص ۴۸۰.

۲- نقشه مرز دولتی ایران و شوروی، سال ۱۳۳۴-۳۵.

ذکر این نکته ضروری است که به علت احداث و برپا داشتن سد در نزدیکی پل مخروبه خداآفرین بر روی رودخانه ارس، قبلاً طرحی تهیه و پیش‌بینی شده بود که پل مذکور به وسیله دستگاه به محل دیگری حدوداً پایین‌تر از پل سالم انتقال و بازسازی و با همان شکل و ساخت موجود حفاظت و نگهداری شود.

«در نتیجه گفتگوهایی که در باره تغییر محل پل‌های خداآفرین در جمهوری آذربایجان درگرفته، اخیراً میزگردی با شرکت عده‌ای از صاحب‌نظران علاقه‌مند به سرنوشت این آثار تاریخی و مقامات مسئول در باکو تشکیل گردیده که گزارش مفصل آن در شماره ۲۴ فوریه ۱۹۸۹ م. هفته‌نامه «ادبیات و هنر» درج گردیده است.

مقامات مسئول شرکت‌کننده در این میزگرد اظهار داشته‌اند که محل در نظر گرفته شده برای احداث بند خداآفرین - که در نتیجه احداث آن، پل‌های خداآفرین زیر آب دریاچه ایجاد شده در پشت آن می‌رود - از نظر موقعیت جغرافیایی و طبیعی مناسب‌ترین نقطه در آن حوالی است. هزینه احداث چنین بندی در آن نقطه ۳۵۰ میلیون دلار برآورد شده است؛ در حالی که هزینه احداث بند در فاصله یکی دو کیلومتری نقطه تعیین شده، دست کم ۴-۵ میلیون دلار بیشتر خواهد شد.

غالب شرکت‌کنندگان در میزگرد از حفظ پل‌ها در همین محل فعلی خود و بنابراین از طرح انتقال بند به نقطه‌ای دیگر جانبداری کردند.

شمه‌ای از سخنانی که در دفاع از این نظر اظهار گردیده، از این قرار است:

انتقال یک اثر تاریخی از جای خود به جایی دیگر و تغییر ساخت آن، در حقیقت ریشه‌کن کردن آن، زدودن مهر و نشان ارزش ده تاریخ از آن و تبدیل آن به ماکت است و بس. پل‌های خداآفرین در نتیجه یک رشته عوامل جغرافیایی و طبیعی و تاریخی فراهم آمده‌اند و نه تنها پیوند دو آذربایجان را عملی کرده‌اند، بلکه ارتباط خلق‌های بسیاری را در شرق و غرب عالم، در طی سده‌های میانه امکان‌پذیر ساخته‌اند. بنابراین، این پل‌ها هم‌چنان که به آذربایجانی‌ها، به تمام دنیا تعلق دارند، همین موقعیت خاص و خواست نسل‌های گذشته بوده که به این پل‌ها حق قرن‌ها برپا ایستادن و ماندن داده و ما حق آن را نداریم که این حق را از آن‌ها بگیریم. چرا که این پل‌ها نشانه‌های نسل‌های مسلسل بسیاری را که از طریق آن‌ها با هم پیوند و ارتباط برقرار کرده‌اند، در خود دارند و هر دهانه‌ای از آن‌ها بازگوگر تسلسل پیوند است. این پل‌ها در عین حال به مانند هر اثر تاریخی دیگر پیوند بخش مابا گذشته و تاریخ نیز

هستند و بنابراین به تقویت احساسات ملی و میهنی کمک می‌کنند. تخریب آثار تاریخی، گسیختن رشته‌های پیوند با گذشتگان و گذشته میهن و به عبارتی دیگر کندن ریشه خود است.^۱

جنس مصالح ساختمان پل در روکاری از ماسه سنگ‌های تراشیده شده و داخل آن از لاشه سنگ‌ها و سیمانش آهکی است. در صورتی که پل سالم بیش‌تر جنس مصالح‌اش از آجر پخته و سایر سنگ‌های متفاوت لاشه است.

علت تخریب و شکستن پل، طبق اظهارات پیرمردان محل که اطلاعات و اخبار گذشتگان را سینه به سینه به یادگار محفوظ ساخته‌اند، به حملات اعراب و سایر حاکمان نسبت داده می‌شود. و یا می‌توان گفت در جنگ‌های ده ساله ایران و روسیه تزاری دو طرف پل توسط مهاجمین تزاری مخروب و منهدم گردیده است؛ تا جایی که بعدها امکان تعمیر آن مقدور و یا ممکن نبوده است. در کتاب‌هایی که خصوصاً شرح جنگ‌های ایران و روسیه را در زمان قاجار نوشته‌اند، بدان اشاره کرده‌اند. از جمله ژان گوره در این باره می‌نویسد:

«وقتی آقامحمدخان قاجار شنید که ابراهیم خلیل خان یاغی گردیده تصمیم گرفت که برود و او را مطیع کند ... خواجه تاجدار برای این که فرصت ندهد که ابراهیم خلیل خان جوانشیر نیروی زیاد گرد بیاورد و خود را قوی‌تر نماید به عزم جنگ به راه افتاد و چون برای رسیدن به شهر شوشی واقع در شمال رودخانه ارس، باید از آن رود بگذرد، راه پل خداآفرین را که بر روی رود ارس ساخته بودند پیش گرفت. وقتی که به آنجا رسید مشاهده کرد که پل را ویران کرده‌اند، و از سکنه محلی تحقیق نمود که بدانند پل برای چه ویران گردیده. دانست که ابراهیم خلیل خان جوانشیر دستور ویران کردن پل را صادر کرده تا این که قشون آقامحمدخان قاجار نتواند از رود ارس بگذرد ... و بعد از این که پل ویران گردید، هیچ کس نمی‌توانست از یک طرف رود ارس در آن منطقه به سوی دیگر برود مگر به وسیله زورق یا قایق. آقامحمدخان قاجار، دستور داد که نزدیک پل خداآفرین، یک پل با زورق بسازند و در عین حال مبادرت به تجدید بنای پل کنند. پایه‌های پل را نتوانسته بودند ویران نمایند و فقط طاق‌های آن خراب شده بود و آقامحمدخان قاجار گفت که طاق‌ها را دوباره با بهترین مصالح بنایی بسازند که ویران نشود. پلی که باید با زورق ساخته شود، به زودی

۱- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، صص ۴۷-۸، (با کمی دخل و تصرف).

احداث شده و عده‌ای از کارگران بنایی هم مشغول تجدید بنای طاق‌های پل خداآفرین شدند.^۱»

چنان‌که از نوشته ژان گوره برمی‌آید، طاق‌های پل، آن چنان تخریبی را متحمل شده بود که به زودی مرمت و تعمیر آن جهت استفاده قشون ایران برای دست‌یابی به شهر شوشی و محاصره و اشغال آن امکان‌پذیر نبوده، و لذا اقدام به احداث پلی موقتی با زورق برای نیل به هدف نموده‌اند. و تعمیرات طاق‌های آسیب‌پذیر آن در درازمدت انجام گرفته است. و نیز پیداست که هر دو پل صدمه دیده بوده‌اند و گرنه از دیگری قطعاً برای این مهم استفاده می‌شد. و این اولین و یا آخرین بار نبوده بلکه برای چندمین بار، این تخریب و ویران ساختن طاق‌های هر دو پل به وقوع پیوسته بود. به طوری که معروض افتاد در آخرین مرحله تخریب که درست معلوم نیست در کدام تاریخ انجام گرفته و متأسفانه ضربات مهلکی هم بر پیکر پل وارد آمده، اقدامی جهت تعمیر و راه‌اندازی، معمول نگردیده است. به احتمال قوی شاید این تخریب وحشتناک در اواخر جنگ ده ساله ایران و روس و هم زمان با متارکه جنگ و انعقاد عهدنامه اسارت‌بار ترکمان چای (۱۲۴۳ هـ / ۱۸۲۸ م.) بر پیکر پل اولی (= پل شکسته فعلی) وارد گردیده، که هنوز هم به صورت مخروبه مانده است.

بدیهی است که در دوران مخاصمات و گرماگرم جنگ، هر طرفی پیش قدمی کرده و اقدامات لازم را جهت حفاظت و نگهداری پل‌ها به نفع خود به عمل می‌آورده‌اند. زیرا هرآن، وقوع تهاجم برای شکستن طاق‌های پل‌ها برای طرف مقابل حتمی بود چنان که میرزا محمدتقی‌خان سپهر بدان اشاره کرده و چنین می‌نویسد:

«... ابراهیم خلیل‌خان، محمدحسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قره‌باغ و سپاه روسیه به محافظت پل خداآفرین مأمور نمود. و از این سوی چون بر حسب امر نائب‌السلطنه اسمعیل خان دامغانی از ارض اهر بر مقدمه روان بود در چهارفرسنگی پل خداآفرین هنگام نماز دیگر، با لشکر روس و قره‌باغ بازخوردند.^۲»

در هر صورت تاریخ دقیق شکستن طاق‌های پل به طور یقین معلوم نیست. این پل اکنون به عنوان سندی از جنایت متجاوزین باقی مانده است. و از این جا معلوم می‌شود که خرابی‌های این پل سنگین‌تر بوده، ولی بر خلاف خرابی‌ها و صدمات وارده بر پل سالم

۱- خواجه تاجدار، ص ۲۷۲.

۲- ناسخ‌التواریخ، سلاطین قاجاریه، ج ۱، ص ۱۳۳.

فعلی که نوعاً تخریب‌ها چندان هولناک نبوده و یا از یک یا دو نقطه و اکثراً از اواسط، آن هم روی طاق‌ها انجام می‌گرفته است. و لذا به جز یکی دو مورد چنان که اشاره شد، بلافاصله به دستور فرمان‌دهان نظامی و یا حاکمان وقت، اقدام به تعمیر و مرمت آن می‌گردیده است، و این اقدامات اغلب، اذهان عده‌ای از مورخین را مشوش کرده و چنان باور کرده‌اند که حتماً احداث پل در زمان فلان فرمان‌ده و یا خاندان انجام گرفته است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که، آیا نام خداآفرین که حالا شهرت پیدا کرده و در ادبیات ماخذ در دسترس شده، هم زمان با احداث پل بدان اطلاق گردیده و یا اسامی دیگری هم به غیر از خداآفرین در نزد ملت‌ها مرسوم بوده و بر پل شامل می‌شده است؛ و یا این که فقط در اصطلاح و نوشته‌های جغرافی‌دانان ایرانی بدین نام اشتهار یافته و متداول گردیده است؟ در جواب باید اذعان کرد که این پل در نزد سایر نویسندگان و مورخین، اسامی دیگری نیز داشته و حتی سال‌ها در طول قرون و اعصار این اثر فرهنگ کهن کشورمان را با این نام‌ها می‌شناخته‌اند. مثلاً در ازمئه باستانی این پل‌ها را به نام کیخسرو می‌خوانده‌اند، و یونانیان پل سیروس می‌نامیده‌اند، (= سیروس اسم یونانی کوروش است)، در اعصار بعد، پل خداآفرین موسوم به پل جلال‌الدین ملک‌شاه شده و آخرین نام آن قبل از این که ویران گردد خداآفرین بود.^۱

«آنچه مسلم است این است که نام این پل در سده هفتم هجری خداآفرین بوده، که مستوفی با شهرتی که داشته آن را به تاریخ ۷۴۰ هجری، بدان روشنی و وضوح، خداآفرین ثبت و ضبط نموده است. و اگر امکانات آن روزی را در خلال سده هفتم از لحاظ کتاب و ارتباطات و موقعیت دوردست پل به مرکز علمی آن زمان در نظر بگیریم، این نکته محقق می‌گردد که شهرت این پل با نام خداآفرین محصول سال‌های متمادی بوده که دهان به دهان گشته و نزد خاص و عام به این نام معروف گردیده. شاید سابقه تاریخی آن به همان دوره اوایل تاریخی می‌رسیده است که هنوز زبان آذری در ارسباران (= قراذاغ) رایج بوده و زبان ترکی یا هنوز بدان صفحات نفوذ نکرده بود و یا اصلاً در آذربایجان رایج نبوده است.^۲»

۱- رک: خواجه تاجدار، ج ۱، ص ۲۷۲ و نام دیگر این پل، پل خسرو بوده است. رک: تاریخ مبارک غازانی، صص ۸-۸۷.

۲- پل خداآفرین، پیشین، س ۲۵، ش ۱، ص ۲۷ (فروردین ماه - ۱۳۵۱).

تاریخ احداث پل‌ها:

در مورد تاریخ دقیق احداث این پل‌ها، قطع نظر از مآخذ و مدارک اسلامی و غیراسلامی داستان‌ها و افسانه‌هایی نیز در میان عامه مردم، رایج و متداول می‌باشد که به یک مورد اشاره می‌شود. شاید به خواندنش بیرزد. می‌گویند: در قدیم‌الایام دو نفر بودند یکی مرد به نام «خودی» و دیگری زن به نام «آفرین» که هر دو عاشق و معشوق یک‌دیگر بودند. خودی پیشنهاد ازدواج به آفرین می‌نماید و او، احداث پلی بر روی رودخانه ارس جهت عبور و مرور ایلات و قوافل تجاری و اغنام و احشام را، یکی از شرایط ازدواجش مطرح می‌کند. خودی به خاطر این که شاید بتواند به دل باخته و معشوقه خویش دستی یافته و به کام دل برسد، تن بدین شرط سنگین می‌دهد و آن را قبول می‌نماید. در مقابل این مردانگی و شهامت وی، آفرین هم او را تنها نگذاشته و با طایفه وایل خود بر او یاری می‌رسانند و در نتیجه پل پایان می‌پذیرد و شرط آورده می‌شود و این پل به نام «خودی آفرین» نامیده شده و شهرت می‌یابد و بعدها جهت سهولت تلفظ به پل خداآفرین تغییر می‌یابد. البته این افسانه‌ای است که از ادبیات شفاهی محلی سرچشمه گرفته است.^۱ و قریب بر این افسانه‌ای است که محمد کاظم مروی نقل می‌کند. وی به هنگام نگارش سفر نادرشاه به قره‌باغ از طریق پل خداآفرین طی افسانه‌یی پیدایش این پل و نام آن را چنین می‌نویسد:

«و مقدمه پل خداآفرین به نحوی است که: در ایام الجایتو سلطان شاه‌خدابنده، چنان به نفاذ پیوسته بود، که خواجه عبدالرحمان سمرقندی با موازی دوازده هزار عمه بدان حدود رفته، و مدت سه سال در ساختمان آن کوشیده، و هر چند لوازم سعی و اهتمام خود را به عمل آورده سیلابه آن رود آب تندی کرده، و ویران می‌کرد. و همه روزه ارقام مطاع وارد می‌شد که جهت و سبب از چه راه است که در ساختمان پل این همه تعویق و تکاهل می‌ورزند؟ چگونه ویرانی او را عرض می‌کردند.

۱- از این دست افسانه‌ها در محل زیاد شنیده می‌شود. از جمله این نوع افسانه‌ها، افسانه استاد و شاگرد وی به نام «خودی» است که با معاضدت یک‌دیگر اقدام به احداث ساختمان پل‌ها می‌نمایند، استاد از خود چندان مقاومت به خرج نمی‌دهد و مدتی دست از کار می‌کشد، ولی شاگرد وی (= خودی) مدام سرگرم کار بوده تا ساختمان پلی که به عهده وی گذاشته شده بوده (مثلاً یکی از دو دستگاه پل) به اتمام می‌رسد، یک روز استاد به سراغ شاگرد می‌آید، و پل را تمام شده می‌بیند، بلافاصله با گفتن «خودی، آفرین» شاگرد پرکارش را مورد تحسین و تمجید قرار می‌دهد و پل با این گفتار استاد به نام «خودی آفرین» نامگذاری و به تدریج بعدها به نام پل خداآفرین تغییر یافته و رسمیت پیدا می‌کند.

پادشاه مبادی آداب، با جمعی از خاصان درگاه خود از نواحی سلطانیه در حرکت آمده و وارد آن حدود گردید، و مدت شش ماه هرچند لوازم سعی پادشاهی را به عمل آورد، فایده‌ای مترتب نگردیده و مکانی که طرح این پل را ریخته‌اند. میانه دو کوه است بسیار تنگ و تخمیناً یک صد زرع شاه می‌نمود، که طبقه بر طبقه خشک کرده، و به گچ و ساروج و آجر پخته می‌ساختند که به ورود [و] اتمام یک دهنه یا دو دهنه ویران می‌گردید. و به سعی پادشاه فیروزیخت جمیع آن دهنه‌ها را به اتمام رسانیده بودند، و اراده آن داشتند که یک طاق آن را فردای دیگر روپوش نمایند، که آب شدت کرده یک طاق میان [را] ویران کرد.

چون سلطان عظیم‌الشأن احوال را چنان مشاهده نمود، آب در حدقه چشم آن [کذا] به گردش در آمده، فرمود خیمه عبادت‌خانه‌ای علیحده در کناره دریا [رود] برپا می‌کردند. و خواجه عبدالرحمان نیز [که] از مشایخ روزگار و گوهر یک‌دانه لیل و نهار بود، در خیمه خود رفته، به عبادت معبود خود اشتغال ورزیده، و مسئلت فتوحات ساختن آن پل را از درگاه واهب متعال استدعا می‌کردند، و در آن شب تا طلوع، نیراعظم به گریه و جزع به سر می‌بردند، که در آن محل خواب بدان دو گوهر نایاب دست داد. دیدند که مشکل‌گشای جهان و امیر تاجداران و سرور اولیا و پیشوای شاه و گدا حضرت [مولای] اتقیا علی مرتضی فرمود که: برخیزید که پل جدیدی به جهت شما از صنع الهی بسته گردید. که در این وقت چند نفر از عساکر منصوره به استعجال تمام و فرح ما لاکلام آمده، عرض نمودند که در این جانب رود، که یک دو میدان فاصله می‌شود، چون از خواب بیدار شدیم، پل خداآفرین ساخته‌اند!

و آن پادشاه مستجاب‌الدعوه سر و پای برهنه با خواجه عبدالرحمان وارد آن پل گردیدند. چون قدرت صانع *لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ* را مشاهده کردند که از آجر پخته و گچ و ساروج چنین پل ساخته شده، خود را بر خاک افکنده، و تا مدت سه شبانه‌روز به شکر واهب بی‌منت اشتغال داشتند و وجه بسیار و اموال بی‌شمار در وجه فقرای هر ولایت معین فرمود که به ارباب استحقاق رسانیدند.^۱ «این گونه افسانه‌ها نمی‌توانند تاریخ و کیفیت احداث پل را به اثبات برسانند، زیرا افسانه‌ای بیش نیستند، و اگر تحولاتی هم احیاناً در زمان الجایتو انجام گرفته، شاید تعمیرات پل بوده نه احداث آن. و احتمالاً نظر نویسنده و یا گوینده و نقل‌کننده

۱- عالم‌آرای نادری، ج ۲، صص ۵۳-۶۵۲.

نیز همین بوده است اما با مبالغه.

افسانه دیگری را محمد تقی خان حکیم درباره پیدایش پل خداآفرین نقل می‌کند، که همانند افسانه‌های بالا به بازخواندنش می‌ارزد:

«در قدیم هرچه خواسته بودند بر روی آن [ارس] پلی استوار کنند نشد، یعنی هرچه ساخته می‌شد در طغیان آب چنان خراب می‌شد که جز آثاری از پایه‌های طرفین چیزی پیدا نبود. وقتی اتفاقاً از کوهی که رود از میانش می‌گذرد سنگ عظیمی کنده شده آمده روی رود به منزله پل ایستاده و پل خداآفرین نامیده شده، و در حقیقت تنگ‌ترین و جمیع‌ترین نقاط آن رود بوده و سال‌ها خلق آسوده و به خوشی عبور و مرور، از آدم و سوار و پیاده و مال و بار و عراده می‌شده تا در انقلاب و جنگ، یکی از سلاطین به ارومیه [رومیه] گویا به ضرب توپ آتشک به منزله پل خداآفرین را شکسته خراب نمودند مقدور نشد پلی دیگر بر آن رود بسته شود.^۱»

با بررسی مآخذ اسلامی واضح‌ترین و گویاترین مدرک در مورد احداث ساختمان پل‌های خداآفرین نظریه جغرافی‌دان اسلامی مرحوم حمدالله مستوفی قزوینی، در کتاب معروف و ارزنده خود نزهةالقلوب است که در سال ۷۴۰ ه.ق. آن را تألیف و به رشته تحریر درآورده است. در ذکر بلاد آذربایجان گوید:

«زنگیان - چند پاره دیه است و اکنون داخل مردانقم، پل خداآفرین بر آب ارس در آن حدودست بکربن عبدالله صاحب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و سلم ساخت در سنه خمس عشر هجری.^۲»

اولاً قول مرحوم مستوفی در خصوص نام بکربن عبدالله مخدوش به نظر می‌رسد. زیرا به هنگام ورود قشون اعراب به ایران شخصی بدین نام و نشان در کتب تاریخ به چشم نمی‌خورد. بلکه بُکَیْر بن عبدالله به ایران آمده و در مدارک^۳ اسلامی بدان اشاره شده است.

۱- گنج دانش، پیشین، ص ۵۲. علاوه بر موارد مذکور در بالا، احداث یا تعمیر پل خداآفرین به نادرشاه نیز نسبت داده شده است. رک: تاریخ صد ساله ایران، ص ۱۴۲.

۲- به کوشش دبیرسیاقی، ص ۱۰۱ / به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، ص ۸۸.

۳- رک: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۳، صص ۲۳، ۴۳ و... / تاریخ‌الامم و الملوک، طبری، جزء ۴ (مجلد ۲)، ص ۲۵۵ به بعد / همان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۵، ص ۱۹۷۹ به بعد / نهايةالارب فی فنونالادب، ج ۴، ص ۲۳۱ به بعد / تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۵۲۹ به بعد / العبر تاریخ ابن خلدون، ج ۱، صص ۴۷-۵۴۶ و...

ثانیاً مستوفی، تاریخ ساختن پل مذکور را در سال ۱۵ ه.ق. نوشته، در حالی که قبل از سال ۱۸ ه.ق. قشون اسلام، به دستور خلیفه عمر به ایران نیامده، و اولین طلایه لشکر تازی در این سال وارد ایران شده است. و در حوالی سال ۲۲ ه.ق. آذربایجان به تصرف سپاه اسلام درآمده است.^۱

مستوفی در اثر دیگرش به نام تاریخ گزیده که در سال ۷۳۰ ه.ق. و قبل از نزهةالقلوب نوشته است، در مورد ساختن پل خداآفرین، بانی پل را بکیر بن عبدالله و تاریخ احداث آن را ۲۵ ه.ق. قید کرده است که با دیگر مدارک موافقت دارد. اینک عین نوشته وی نقل می‌شود:

«عَمَّرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، بُكَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَا بِا امرا و سپاه فراوان، به جانب آذربایجان فرستاد. آن جا با سپاه عجم مهترشان، اسفند یار جنگ کردند. اسفندیار اسیر شد... آذربایجان مسخر شد، بُكَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عتبه بن فرقد را امارت ولایت و ابودجانه سهاک بن فرشته الانصاری را امارت لشکر داد و به جانب ازان شد و قول خداآفرید [پل خداآفرین] بر آب ارس ساخت و آن احوال در سنه خمس و عشرين بود.^۲ و در نسخه‌ای که در سال ۱۳۲۸ ه. / ۱۹۱۰ م. به سعی و اهتمام ادوارد برون در لندن چاپ شده، چنین می‌خوانیم: «... ابودجانه شمال (ک) بن خرشة انصاری را امارت لشکر داد و به جانب ایران روان شد و پؤل [پل] خداآفرین بر آب ارس بساخت و این احوال در سنه خمس و عشرين بود.^۳» بنابراین، باید اعتراف کرد که حتماً در اصل عبارت نزهةالقلوب ابتدا از جانب مصححین خصوصاً در اثر استنساخ‌های متعدد از روی نسخه‌های قدیمی که نوعاً در خارج از ایران انجام گرفته، اشتباهی رخ داده که بکیر، بکر و خمس عشرين، خمس عشر چاپ شده است. در مورد قول مرحوم مستوفی در نزهةالقلوب، آقای دکتر رحیم هویدا چنین ابراز عقیده کرده است:

«راجع به بنای پل اگر صحت و اصالت قول حمدالله مستوفی را قبول داشته باشیم، باید اذعان کرد که بکیر بن عبدالله [بُكَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ] آن پل را تعمیر یا بر روی خرابه‌های پل قدیمی خداآفرین تجدید بنایی به عمل آورده است. زیرا امکان ایجاد پل جدید برای اولین

۱- رک: کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، پیشین، ص ۲۲ به بعد.

۲- به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۱۸۱.

۳- ج ۱، ص ۱۸۰.

بار با در نظر گرفتن امکانات علمی اعراب در آن زمان، و نداشتن استاد پل ساز و آشنا نبودن به موقعیت جغرافیایی و نظامی پل، و نداشتن مصالح در اختیار قشونی که خود در حال حمله و هجوم بوده، غیرممکن به نظر می‌رسد. هم‌چنین برای ایجاد هم چون پل برای اولین بار مطالعات لازم و دقت کافی و بعلاوه طول زمان می‌خواسته که اعراب به سرکردگی بکر بن عبدالله [بَکْرِ بن عبدالله] در آن زمان فاقد همه این‌ها بودند. ولی این نکته مسلم است که تازیان برای نفوذ به اَران و ارمنستان که در آن زمان برخی از آن‌ها بت‌پرست، و عده دیگر کیش مسیحی داشتند و یا بالعکس، برای رسیدن قشونی در بند و ارمنستان را فتح نموده و قره‌باغ را گشوده و می‌خواسته‌اند از ارس گذشته و دشت مغان را مورد تعرض قرار دهند، به یک معبر قابل اطمینان احتیاج داشتند که به آسانی و سرعت قشون بی‌شمار خود را به جهت‌های مختلف که داشتند می‌گشودند، برسانند. و این معبر همان معبر و پل خداآفرین بوده که بکر بن عبدالله [بَکْرِ بن عبدالله] آن را مورد استفاده قرار داده و خود را از قره‌باغ به مغان رسانیده و لشکر مغان را مغلوب ساخته و آن‌ها را وادار به پرداخت جزیه نموده است.^۱

خصوصاً وقتی که «سراقه مژده فتح را به عمر نوشت و خبر فرستادن سرداران ... را به جهات مزبوره (= کوهستان، موقان، تفلیس و ...) داد. عمر در قبال یک امر غیرمترقب واقع شد که هرگز پایان آن را تصور نمی‌کرد، زیرا یک باب وسیع مشرف بر یک دره هولناک به روی او گشوده شده که هم استعداد عظیم و هم سپاه بسیار لازم دارد.^۲» با توجه به گزارش فوق که به خلیفه نوشته شده، چنین فهمیده می‌شود که امکان ساختن پلی با آن عظمت را وسیله تازیان به کلی منتفی می‌نماید.

آقای سید جمال ترابی تاریخ بنای پل اولی را به قرن ششم ه. (= دوره سلجوقیان) و پل دوم را به دوره صفویه نسبت داده است.^۳

عده‌ای نیز عقیده دارند که «اساس پل ۱۵ چشمه در همان حدود سده ۱ ه. / ۷ م. ساخته شده و در سده ۵ ه. / ۱۲ م. بازسازی گردیده و پس از آن نیز در سده‌های بعدی

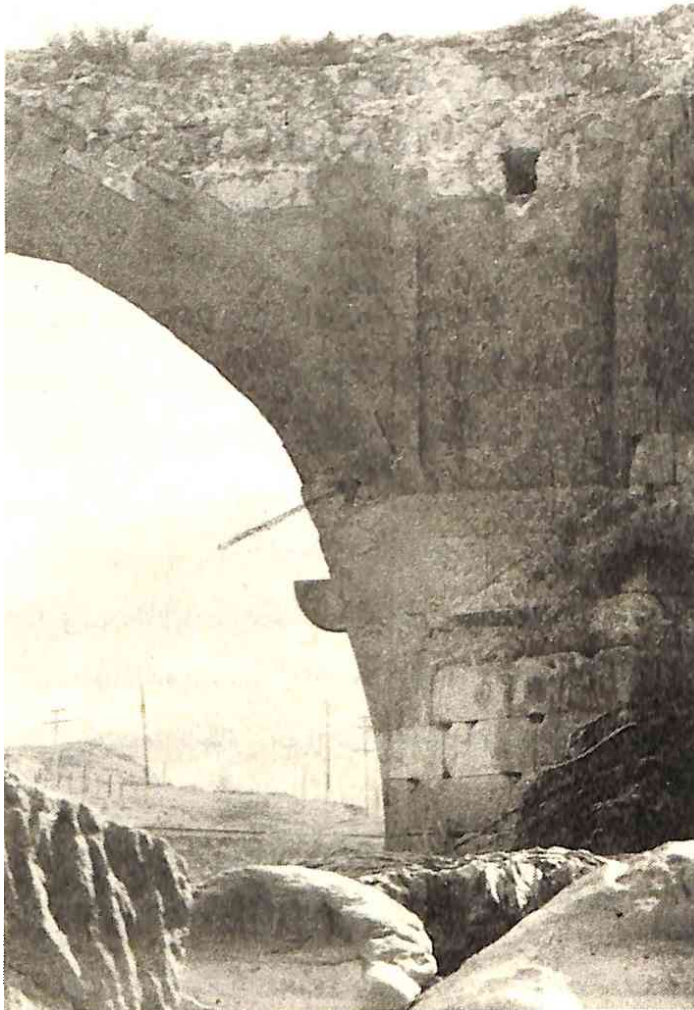
۱- پل خداآفرین، پیشین، صص ۷-۲۶.

۲- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، پیشین، ص ۴۳.

۳- رک: آثار باستانی آذربایجان، ... ص ۴۸۰.

تعمیراتی در آن صورت گرفته^۱ است.

در هر صورت راجع به تاریخ بنای اولیه پل‌های خداآفرین، اولاً هیچ گونه نوشته و کتیبه‌ای در ساختمان هیچ یک از دو دستگاه پل، مشاهده نگردیده فقط یک قطعه سنگ به صورت تابلو مدور منقوش در بدنه یکی از پایه‌های پل شکسته از فاصله دور مشاهده می‌شود، ولی امکان رؤیت و تشخیص آن از نزدیک میسر نمی‌گردد.



پایه پل شکسته خداآفرین، سنگ حکاکی
شده مدور مشهود است.

۱- آثار تاریخی ارس کنار، ص ۲۵، نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۵۲.

ثانیاً مطابق پاره‌ای مدارک، تاریخ احداث پل به سال‌های قبل از میلاد حضرت مسیح (ع) و زمان هخامنشیان (= کوروش) منتهی می‌گردد. در این خصوص اقوالی را که آقای دکتر رحیم هویدا جمع‌آوری کرده - هرچند به مآخذ اشاره نکرده - و سپس ابراز عقیده نموده است، از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

«۱- در اسناد و نوشته‌های یونانی نام این پل را پل سیروس به اعتبار نام کوروش نوشته‌اند.

۲- پروفیسور آندریو رابرت بارن، استاد تاریخ یونان در دانشگاه گلاسکو در انگلستان در کتابی که به نام ایران و یونان^۱ تألیف کرده آن را پل سیروس به اعتبار نام کوروش نامیده و بجا به عقیده وی بنای اولیه پل متعلق به کوروش کبیر است.

۳- ژاک دومورگان جغرافی‌دان و زمین‌شناس معروف فرانسوی که در ایران مطالعات ارزنده‌ای انجام داده و کتاب‌ها و مطالعات جغرافیایی آن مورد استفاده و استناد جغرافی‌نویسان ایرانی قرار گرفته، در کتابی که به نام تاریخ قوم ارمنی^۲ L'Histoire Du Peuple Armenien به رشته تحریر آورده می‌نویسد: پلی که امروز به اسم خداآفرین خوانده می‌شود از طرف کوروش کبیر ساخته شده، این پل را به اسم کوروش، کوری می‌خواندند.

۴- رنه گروسه دانشمند و مورخ فرانسوی در کتاب خود به نام آسیا^۳ Asia می‌نویسد: پلی که امروز خداآفرین است در دوره هخامنشیان ساخته شد و ویران گردید و شاپور اول پسر اردشیر بانی سلسله ساسانی آن را تجدید بنا نمود. در زمان‌های باستانی نیز نام این پل

۱- ع - وحید مازندرانی مترجم (تواریخ) هرودوت، در حاشیه‌های کتاب سوم ص ۲۶۳ از کتابی به نام (کتاب ایران و یونانی‌ها) تألیف آندرورابرت برن نام می‌برد، احتمال دارد کتاب فوق‌الاشاره (ایران و یونان) همین کتاب بوده باشد. و نیز پروفیسور بارن کتابی تحت عنوان «یونانیان و ایرانیان» تألیف کرده است. رک: عارف دیهیم‌دار، ج ۲، ص ۵۰۸. احتمال دارد موضوع کتاب نام‌برده یکی است ولی با نام‌های گوناگون چاپ شده است.

۲- از ژاک دومورگان این کتاب‌ها نیز در باره تاریخ قدیم ایران و ارمنستان به یادگار مانده است: ۱- تاریخ قوم ارمنی از عهد باستان تا به امروز، (احتمالاً همان کتاب باشد که در متن اشاره شده) ۲- تاریخ ارمنستان - که در آن راجع به آذربایجان و کردستان هم صحبت می‌کند و ... و نیز مؤلفین تاریخ سیاسی و اجتماعی ارامنه از کتابی به نام تاریخ مردم ارمنی از تألیفات ژاک دومورگان نام برده‌اند.

۳- کتابی به نام «تاریخ آسیا» از تألیفات رنه گروسه خاورشناس فرانسوی می‌باشد. گمان می‌رود کتاب مذکور در بالا همین کتاب بوده باشد.

به نام، پل کیخسرو به اعتبار نام کوروش نامیده می‌شده است

با در نظر گرفتن مراتب مذکوره قدر مسلم این است که بنای اولیه پل به دست کوروش کبیر انجام گرفته و همان‌طور که دانشمند فرانسوی هم بدان اشاره کرده به این مضمون که: پلی که امروز خدا آفرین است در دوره هخامنشیان ساخته شد و ویران گردید و شاپور اول پسر اردشیر بانی سلسله ساسانی آن را بنا نمود. بعدها نیز در طی قرون متمادی این پل ده‌ها بار خراب و سپس دوباره تجدید بنا شده که یکی از این تجدید بناها نیز به وسیله بکر بن عبدالله [بکیر بن عبدالله] انجام گرفته^۱ ...»

باتوجه بر این که در زمان هخامنشیان جاده‌سازی یکی از عوامل مهم پیشرفت تمدن محسوب می‌گردیده و از طرفی اکثر حملات از طریق خراسان و آذربایجان به کشور ایران صورت می‌گرفته است^۲، این وضع ایجاب می‌کرده که جاده‌ای شمال و جنوب رود ارس را به هم متصل نماید و وجود چنین جاده‌ای احداث پلی بر روی رود ارس را ایجاب می‌نموده است که شاید بهترین و مناسب‌ترین محل برای این مهم خدا آفرین بوده است. زیرا موقعیت دشت مغان در هر دو سوی ارس و سایر امتیازات، اعم از کوهستانی بودن و آزان، ییلاق و غیره مقتضی چنین ارتباط حیاتی بوده است.

مضافاً بر موارد مذکور دانشمند فقید، مرحوم دکتر ذبیح‌الله منصوری در اثر ارزنده خود به نام سرزمین جاوید که ترجمه و اقتباس از آثار ماریژان موله، هرتز فلد و گیرشمن می‌باشد، در ترجمه کتیبه شاپور اول و شرح ماجرای شکست و قتل امپراطور روم، صراحت دارد که پل مورد بحث به نام کوروش بوده و به دستور وی ساخته شده است. اینک ضرورت دارد که نوشته ایشان نقل شود:

«بعد از جنگ نی‌فاتس من در دیار بکر توقف نکردم و برادرم را برای تسلیم کردن ستون شمالی گوت‌ها فرستادم و خود عازم آتروپاتن شدم تا این که از آن جا به ارمنستان بروم.

هر که بخواهد به ارمنستان برود بایستی از رود ارس عبور نماید و کوروش، به روی رودخانه ارس یک پل محکم بنا کرد، ولی آن پل در مشرق واقع شده و اگر من می‌خواستم آن

۱- پل‌های تاریخی آذربایجان، رحیم هویدا، بررسیهای تاریخی، س ۷، ش ۱، صص ۴۶-۲۴۴، (فروردین اردیبهشت ۱۳۵۱).

۲- رک: تمدن ایران باستان، ص ۴۴.

از آن پل عبور کنم راهم دور می‌شد. قبل از این که تصمیم بگیرم که از آن پل عبور کنم یا این که به وسیله دیگر از رودخانه ارس که در آن فصل تند آب بود بگذرم، به من اطلاع دادند که تیری داتس (=تیرداد سوم) پادشاه ارمنستان، پل کوروش را ویران کرد تا این که من نتوانم از آن عبور نمایم. پل کوروش برای سکنه دو طرف رودخانه ارس خیلی اهمیت داشت و بعد از این که تیری داتس آن پل را ویران کرد رفت و آمد سکنه دو طرف رودخانه ارس، به خصوص در فصل بهار که رود ارس طغیان می‌کند و جریان آب آن خیلی سریع می‌شود، دشوار گردید و من همین که از ویران شدن پل کوروش اطلاع حاصل کردم یکی از معماران خود به اسم مارویه اهل راقس را مأمور کردم هرچه زودتر آن پل را بسازد تا این که سکنه دو طرف رود ارس بتوانند از آن عبور کنند.^۱ سپس مرحوم منصوری، درباره این پل (= پل کوروش) در پانوشت با صراحت توضیح می‌دهد که منظور از پل مذکور خداآفرین می‌باشد. بدین مضمون: «آن پل که در اعصار متعدد تاریخی اسامی متعدد داشته، امروز به اسم پل خداآفرین خوانده می‌شود.»^۲

در ادامه کتیبه شاپوراول عبور قوم هپ تال‌ها از پل خداآفرین را چنین شرح می‌دهد: «در زمان پدرم و قبل از آن، هر دفعه که هپ تال‌ها حمله می‌کردند، بعد از عبور از رود کوروش [کر، کور، کورا] به رود ارس می‌رسیدند و از روی پل کوروش عبور می‌کردند و وارد آتروپاتن می‌شدند...»^۳

با توجه بر صراحت مترجم، منظور از پل کوروش، پل خداآفرین می‌باشد. و نیز مرحوم دکتر منصوری در شرح جنگ قسطنطین دوم امپراطور روم صغیر و شکست آن به دست شاپور دوم از پل خداآفرین نام می‌برد: «در دوره‌های قدیم، راه کلاسیک عبور از رودخانه ارس، راه پل خداآفرین بود که در ادوار مختلف اسامی گوناگون داشت و از چند قرن به این طرف به نام پل خداآفرین خوانده می‌شود و امروز در آذربایجان شرقی است. رودخانه ارس در قدیم، جز پل خداآفرین، پل دایمی دیگر نداشته و در مناطق دیگر، آن‌هایی که می‌خواستند از یک طرف رود به سوی دیگر بروند از قایق استفاده می‌کردند یا از گذار می‌گذشتند و سکنه دو ساحل رود ارس، گذارها را می‌شناختند و از آن‌ها عبور

۱- سرزمین جاوید، ج ۳، صص ۱۸۶۵-۶۶.

۲- همان، ص ۱۸۶۵.

۳- همان، ص ۱۸۸۵.

می‌کردند. قسطنطین دوم، چون در منطقه‌ای که امروز آذربایجان غربی است جنگیده بود نمی‌توانست از راه پل خداآفرین مراجعت کند و انگهی وی می‌خواست هرچه زودتر خود را به کشورش برساند و اگر از راه پل رجعت می‌کرد وارد قفقازیه می‌شد و بایستی در مدار غرب و ساحل شمالی رود ارس راهی طولانی بپیماید تا این‌که خود را به کشورش برساند.^۱ ذکر این نکته شاید خالی از ارزش نباشد که احتمالاً خداآفرین در اصل کوروش یا کوری و یا کورا آفرین بوده و سال‌ها در اصطلاح مردم به کار رفته است و به مرور زمان و در اثر دخل و تصرف‌هایی که بعدها انجام گرفته حرف «کاف» با حرف «خا» عوض شده و پس از تغییرات دیگر به صورت خداآفرین درآمده است.^۲

و اما این‌که کدام یک از پل‌ها اول ساخته شده، مدرک گویایی در دست نیست، بنابر این می‌توان گفت، اگر هم زمان هم ساخته نشده باشند، به لحاظ موقعیت به خصوص محل و نیاز مبرم به وجود دو دستگاه پل برای رفع مشکل در فواصل مختلف، اقدامات مقتضی برای احداث این پل‌ها به تدریج و یا پس از تخریب یکی، به عمل آمده است.

وجه تسمیه پل‌ها:

راجع به علت نامیده شدن این پل‌ها به خداآفرین، در السنه مردم و در محاورات عامه نظرات و دیدگاه‌های مختلفی موجود است از جمله: عده‌ای معتقدند که به خاطر این‌که پایه‌های هر دو پل بر روی لاشه‌های ماسه سنگ‌های ثابت در بستر رودخانه قرار گرفته - که کم‌تر نظیر آن را در طول مسیر رودخانه ارس می‌توان یافت - بدان جهت این پل‌ها به نام خداآفرین نامیده شده است. عده‌ای دیگر عقیده دارند که در ابتدای احداث پل‌ها از حیث مصالح خصوصاً از جهت سنگ، کارگران سخت در مضیقه بوده‌اند که شب توفیق الهی یار شده و باران تندی بر زمین نازل و آب رودخانه ارس طغیان کرده و با خود لاشه سنگ‌هایی را به همراه آورده و از طرفی در اثر نفوذ باران به سنگ‌های کوه‌های مجاور، سنگ‌ها ریزش

۱- همان، ج ۴، ص ۲۴۵۶.

۲- بهترین مؤید، رودخانه «کور» می‌باشد که از تفلیس می‌گذرد و در جسر جواد به ارس می‌پیوندد، مخفف کوروش بوده است و نظیر این در کناره‌های ارس و ارسباران زیاد است. مثل: «کُت یا کُرت ماخالی» که به قسمتی از منطقه خداآفرین گفته می‌شود. و روستای «کوردشت» در دیزمار غربی و «کُرچای» (= رودخانه کر) در محال حسن آباد.

کرده به طوری که گویا انفجاری رخ داده که در نتیجه، این سنگ‌ها در ساختن پل‌ها به کار رفته و از این جهت نام خداآفرین بر پل‌ها اطلاق گردیده است، صحیح است که گفته شود به خاطر بودن سنگ‌های ثابت در محل پایه‌های پل‌ها، که با معنی لغوی این کلمه نیز تناسب دارد، خداآفرین گفته شده است.

کیفیت اطلاق نام خداآفرین به پل‌ها و منطقه:

آیا اسم پل‌ها از بخش خداآفرین، که منطقه بزرگی است گرفته شده، و یا نام تاریخی پل‌ها، ده یا قصبه نزدیک پل و حتی بخش را معروف ساخته و بدین نام مفتخر نموده است، این خود یک مسئله است. آنچه از مدارک برمی‌آید، این است که قطعاً این بخش بزرگ مرزی و ده یا قصبه خداآفرین از نام پل‌ها بهره‌مند گردیده و معروفیت یافته و به اصطلاح هم نام شده است. زیرا این منطقه تا سال ۷۴۰ ه. ق. یعنی سال تحریر کتاب نزّهة القلوب وسیله مستوفی قزوینی، به نام ولایت مردانقم معروف بوده، نه خداآفرین، چنان که متذکر گردید. لسترنج نیز در معرفی پل خداآفرین، نظیر قول مستوفی را به شرح زیر ابراز می‌دارد: «پایین‌تر از اردوباد در کنار نهر ارس شهر زنگیان [زنگلان] در ناحیه «مردان نعیم» [مردانقم] واقع بود و در آنجا پل دیگری برای عبور از رود ارس، که هنوز پابرجاست وجود داشت و نام آن به زبان فارسی پل «خداآفرین» است.^۱»

و اگر ده یا بخش خداآفرین امروزی شهرتی داشته، مسلماً مستوفی بدان اشارت می‌نمود. و به خصوص که این بخش چنان که گفته شد در تقسیمات قدیم به نام محال کیوان و منجوان معروف و مدتی نیز مرکز بخشداری در روستای وینق (= وینه) که روستایی بوده ارمنی‌نشین و آباد، مستقر و به نام آن روستا شناخته می‌شده است. و اطلاق نام خداآفرین به این بخش یا ده احتمالاً از اواخر دوره قاجار یا اوایل عهد پهلوی می‌باشد. کما این که در نوار مرزی میعادگاه و یا شناسایی‌ها با نام پل خداآفرین همیشه مقرون است و می‌گویند: از پل خداآفرین تا فلان جا یک روزه راه است یا فلان محل از پل خداآفرین ۶ ساعت فاصله دارد. و در محاورات عامه آن را خداآفرین، خدافرین، خداآفرن و خداآفریم می‌گویند.^۲ و ده یا

۱- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۸۰.

۲- رک: پل خداآفرین، شماره و سال پیشین، ص ۲۷.

قصبه^۱ خداآفرین که در بعضی مدارک و نقشه‌های رسمی بدان اشاره شده، در سمت جنوب پل سالم واقع بوده که حالیه آن محل به نام «گاروس» یا «گالوس» معروف است. تصور می‌رود در جنگ‌های بین دولتین ایران و روسیه توسط دشمن مهاجم غارت و طعمه حریق شده است، و به کلی تخریب و ویران گردیده که هم‌اکنون به جز دیوارهای مخروبه و بقایای تیرهای پوسیده درخت کاج، آن هم در زیر خاک‌ها، چیزی باقی نمانده است. چنان‌که در ماه رمضان ۱۴۱۰ ه.ق. / ۱۳۶۹ ه.ش. موقع تسطیح قسمتی از محل مذکور برای اجتماع اهالی مرزنشین در مراسم‌ها و راهپیمایی‌ها و احداث ساختمان تردد، بقایای دیوارهای مخروبه در زیر خاک مشاهده می‌گردید، و معمّین منطقه، محل قهوه‌خانه، نانوايي و گمرک را شناسایی و نشان می‌دادند. و در نقشه سال ۱۳۳۴-۳۵ که وسیله هیئت نمایندگی ایران در کمیسیون مختلط مرزی ایران و شوروی (= شوروی سابق) تهیه و به امضا رسیده است، در حوالی پاسگاه مرزی خداآفرین محلی را به عنوان (مخروبه) علامت‌گذاری کرده‌اند، که نشانگر این است که در سابق محل سکونت اهالی بوده و از رونق بیش‌تری برخوردار بوده و امروزه متأسفانه به دست نابودی و فراموشی سپرده شده است.

وقایع و حوادث تاریخی:

از خلال اسناد و مدارک تاریخی روشن می‌شود که کم‌تر پلی در کشور عزیز ایران می‌توان یافت، تا به اندازه پل‌های خداآفرین، حوادث و رخداد‌های تاریخی شامل حال آن‌ها بوده باشد. اگر وقایع و حوادث تاریخی آذربایجان، حداقل از هزاره اول قبل از میلاد تا اوایل اسلام را مورد مطالعه قرار دهیم، اکثر آن‌ها شامل کناره‌های ارس و پل‌های خداآفرین و اطراف آن خواهد شد. از حوادث و درگیری‌ها و جنگ‌های چندین ساله بابک گرفته تا زمان اسپهبدان که تا سال ۴۶۰ ه.ق. در دشت مغان فرمان‌روایی مستقلی تشکیل داده بودند و نیز از زمان سلجوقیان و ایلخانان مغول تا زمان قاجار، و وقایع آن سال‌ها با روسیه تزاری و رشادت‌ها و دلاوری‌های عباس میرزای نائب‌السلطنه را مورد بررسی قرار دهیم، بسیاری از آن‌ها بر پل‌های مورد بحث شامل خواهد شد. و خود جداگانه قابل تحقیق می‌باشد. ولی به خاطر احتراز از اطالة کلام به نقل پاره‌ای از وقایع و حوادث ناگوار و تلخ و شیرین اکتفا

۱- نام قدیمی روستا یا قصبه خداآفرین در اکثر اسناد ملکی قدیمی، «کُورپوکندی» (= روستای پل) آمده است.

می‌گردد:

۱- اسکندربیگ ترکمان، در شرح وقایع سال ۱۰۱۲ ه.ق. می‌نویسد:

«... در این وقت که شاه عباس به سوی آذربایجان در حرکت بود حسین‌خان را بدین منصب والا نوید دادند و قرار شد که به قره‌باغ آمده، محال‌کنار آب ارس را ضبط نموده و هرگاه در این امر موفق بوده باشد به فوریت به موکب همایونی پیوسته و امیرگونه‌خان را که بدان جا گسیل کرده بودند تا آمدن وی در آن جا منصوب نماید. امیرگونه‌خان با فوجی از جنود قیام نموده و بعد از حسین‌خان در اثر مردانگی و رشادتی که داشت در آب ارس از پل خداآفرین عبور کرده داخل قره‌باغ شد. سپس در اثر اتحاد و هجوم بیگلربیگی قره‌باغ و حاکم گنجه، حسین‌خان تغییر رأی داده و عقب‌نشینی را بر ادامه جنگ ترجیح می‌دهد و به کلیه اردو و ایل والوس اجازه می‌دهد که به کنار آب ارس رفته از پل خداآفرین عبور نموده در محلی که ایمن از خطر باشد اقامت نمایند.^۱»

۲- در عالم آرای نادری جریان تزویج نادر، دختر طهمورث میرزا والی گرجستان برای پسر خود علی‌قلی‌خان، در سال ۱۱۴۹ ه.ق. / ۳۷-۱۷۳۶ م. و گذشتن از روی پل خداآفرین را چنین می‌خوانیم:

«بندگان ظهیرالانامی با سپاه دریا امواج، وارد در بند قره‌باغ گردید. و آن دره کوهی بود که جبال اطراف آن سر را به کبودی افلاک کشیده، و ارتفاع آن به کهکشان فلک هم‌دوش، و رود آب از میان آن جاری، که در هنگام عبور سپاه دواب بسیاری در آب تلف گردید. و از آن دره در دو روز عبور کرده، وارد قلعه آهار [اھر] [شده]، و در آن حدود نیز توقف کرده، از آب ارس از پل خداآفرین گذشته، در نواحی قلعه بزگشا، که اول نواحی قره‌باغ بود، نزول اجلال فرمود.^۲»

۳- مرحوم سعید نفیسی نیز یکی از وقایع پل مذکور را، به شرح زیر نگاشته است:

«آقامحمدخان در بازگشت به طهران به میرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود، و پس از آن به نام اعتمادالدوله صدراعظم ناصرالدین شاه شد، دستور داد که لشکری گردآورد و در بیرون شهر لشکرگاه ساخت و عازم آذربایجان شد. پس از آن که به اردبیل رسید به محمدحسین خان قوائلو دستور داد تا با عده‌ای در سه فرسنگی قلعه پناه‌آباد در سر

۱- عالم‌آرای عباسی، ج ۲، صص ۸۸-۴۸۷ (با دخل و تصرف).

۲- عالم‌آرای نادری، ج ۲، ص ۶۵۲.

پل خداآفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل خان بتواند پل را از میان بردارد. با همه شتابی که محمدحسین خان کرد چون بر سر پل رسید، دید که ابراهیم خان پل را شکسته است و خبر به آقامحمدخان داد. وی هم سلیمان خان را که از فرمان‌دهان لشکرش بود مأمور کرد پل را از نو بسازد و چون پل را تعمیر کردند چهار برج در دو طرف آن ساختند تا لشکریان خود را از پل بگذرانند و مصطفی خان قاجار را به سوی طالش روانه کرد... اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند و دارایی خود را سوار کشتی کردند و به سوی سالیان راه افتادند... پس از این واقعه [آقامحمدخان] از پل خداآفرین گذشت و در راه مصطفی خان را با لشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیه قپان فرستاد... سپس در منزلی معروف به تخت طاووس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با عده‌ای به پاسبانی پل گماشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار سپاهی برای گرفتن قلعه پناه‌آباد فرستاد... آقا محمدخان در دنبال آن‌ها رسید و بر قلعه توپ بست و جمعی را کشت... سرانجام ابراهیم خلیل خان با ده هزار تن از قلعه پناه‌آباد بیرون رفت و جنگی در گرفت... آقامحمدخان دستور داد نامه‌ای به ابراهیم خلیل خان بنویسند و او را به اطاعت دعوت کنند، نوشته‌اند که منشی در آن نامه این شعر را نوشته بود:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد تو ابلهانه گریزی به آبگینه^۱ حصار^۲

و ابراهیم خلیل خان در جواب این شعر را نوشت:

گر نگهدار من آنست که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد^۳

۴- «آقامحمدخان در بهار سال ۱۲۰۹ ه.ق. / ۱۲۴۶ م. به سمت آذربایجان حرکت

کرد و در غرة ذی‌الحجه این سال از پل خداآفرین که بر روی ارس در سر راه اردبیل به شوشی است گذشت، و با ۶۰۰۰۰ همراه به محاصره این شهر مشغول شد.^۳

۵- «چون در سال ۱۲۲۰ ه.ق. / ۱۲۵۷ م. در جبهه قره‌باغ، عباس میرزا از جنگ

گریزی نیافت برای این که خصم را مجال صف‌آرایی ندهد طریق تعرض پیش گرفت... ایشان برای عمل کردن نقشه خود نیروی عمده را با سواران چریک در «پل خداآفرین» مجتمع

۱- منظور از آبگینه حصار، شهر شوشی می‌باشد.

۲- عرفی، فارسنامه، ۱۴۹:۲، نقل از یادداشتهای قزوینی، ج ۱۰ (مجلد ۱۰-۹) ص ۸۴.

آ- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، ص ۶۱-۳.

۳- تاریخ مفصل ایران، ص ۷۶۳.

ساخت.

... روس‌ها در جبهه قره‌باغ بالنسبه قوی بوده‌اند. مقدمه‌الجیش آن‌ها یک لشکر مختلط بود. عباس میرزا مصمم شد که، با سرعت از پل خداآفرین عبور نموده به این لشکر رو نهاده آن را قبل از رسیدن قوای دیگر... از میان بردارد^۱. سخن در باره پل‌های خداآفرین به درازا کشید، اما به طوری که واضح است، این ناشی و حاکی از موقعیت و اهمیت به خصوص این پل‌ها و نقش خاص آن‌ها در تاریخ ارس و آذربایجان می‌باشد.

سایر پل‌های گمنام:

غیر از پل‌های موجود، بر روی ارس اعم از سالم و شکسته، در پاره‌ای مدارک و مآخذ، از پل‌های دیگری نیز سخن رفته است، که اکنون تعیین و تشخیص محل آن‌ها بسیار دشوار است. برای روشن ساختن محل بنای آن‌ها جستجوی بیش‌تر و دقیق‌تر و وقت کافی لازم است. در این جا به بعضی از این گونه پل‌ها اشاره می‌شود:

۱- فضلون نخستین پسر محمد و دومین بنیادگذار شدادیان، حاکم سرزمین پهناور ازان و ارمنستان و دین، پلی بر روی رودخانه ارس احداث کرده، کسروی شرح ماجرا را از تاریخ منجم باشی و تاریخ وارتان ترجمه کرده که در زیر آورده می‌شود:

«فضلون چهل و هشت سال حکم رانده جنگ‌های بسیار با ارمنیان و گرجیان و دیگران کرد، و بر ارمنستان دست یافته سیصد هزار درم باج بر ارمنیان گذاشت... مردم از او بسیار خشنود بودند و در سال ۴۱۸ پل بزرگ و زیبایی بر رود ارس بست^۲».

۲- شهاب‌الدین محمد خرندیزی زیدری نسوی منشی جلال‌الدین خوارزمشاه در کتاب خودش تحت عنوان «سیرت تجلال‌الدین مینکبرنی» صراحت دارد که به دستور سلطان جلال‌الدین پلی بر روی رودخانه ارس در محلی که به نام «سرماری» معروف بوده، تعمیر نموده است:

«... و من به سرماری بودم، و اخبار سلطان منقطع شده بود. یک روز متفکر و مهموم نشسته بودم، چاووشی از چاووشان سلطان درآمد، و خبر قدوم سلطان داد، و گفتم که:

۱- جنگ ده‌ساله ایران و روس، ص ۴۴ به بعد.

۲- شهر یاران گمنام، صص ۶۵-۲۶۴.

سلطان فرمود که: پلی که بر راه سرماری بر جوی [رود] ارس است بسازند. برخاستم و بر سر پل رفتم و گفتم که عمارت کردند. سلطان به مبارکی عبور فرمود و به جانب شرقی شهر [نهر] فرود آمد.^۱

یاقوت حموی سرماری را این طور معرفی می‌کند:

«سرماری به ضم اول (سین) و سکون دوم (راء) و ... قلعه‌ایست بزرگ و ولایتی است وسیع میان تنلیس و خلاط... و نیز سرماری قریه‌ایست بین آن و بین بخارا سه فرسخ فاصله است.^۲

«کلاویه» بمدها در زمان تیمور از این شهر عبور کرده. از گزارش او چنین برمی‌آید که این شهر در غرب کوه آرات و بر ساحل راست ارس و بنابراین در آسیای صغیر قرار داشته است. این شهرها بعدها در نتیجه یورش‌های غارتگرانه نابود شده و در جای آن یک روستای ترک‌نشین کوچک باقی مانده است.^۳

۳- زکریا بن محمد بن محمود القزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد، ماجرای را که در روی یکی از پل‌های ارس اتفاق افتاده و از قول دیسم‌گرد که از حدود سال ۳۲۶هـ/ ۹۳۸م. تا حدود سال ۳۴۴هـ/ ۹۵۵م. جز در فواصلی کوتاه، بر آذربایجان فرمان می‌رانده است. روایت شده، اشاره کرده که در این جا عیناً نقل می‌گردد:

«دیسم‌ابن ابراهیم فرمان‌روای آذربایجان سرگذشتی را نقل کرد که واقعاً عجب ماندم. فرمود روزی همراه لشکریانم از پلی بر رود ارس می‌گذشتیم، به وسط پل رسیدم زنی دیدم که بچه‌ای در قنّاق پیچیده‌ای در بغل داشت. استری بر زن لگد زد، زن تکان خورد، بچه از بغلش پرت شد در آب افتاد، رودخانه بچه را بلعید و از دید ما ناپدید شد. بعد از کمی بالای آب پیدایش شد، با جریان رودخانه دورتر و دورتر شد. خوشبختانه با هیچ سنگی از سنگ‌های رودخانه که در هرجای رود هستند برخورد نکرد، یکی از آن عقاب‌ها که در گنداب لانه دارند، بچه را دید از آن بالا شیرجه آمد چنگال در قنّاق گیر کرد و بچه را به بیابان برد. من و چندی از سواران همراهم عقاب بچه‌ریا را دنبال کردیم و به تک رانندیم،

۱- سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۵۲/ سیرة جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، ترجمه محمدعلی ناصح، صص ۷۴-۱۷۳/ سیرة السلطان جلال‌الدین منکبرنی، متن عربی، ص ۱۲۳.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۸۲.

۳- سفرنامه کلاویخو، صص ۱۵۰، ۳۵۱ (حواشی) نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۵۶.

دیدیم عقاب بر تپه‌ای فرود آمد. ما رسیدیم، دیدیم دارد به دریدن قنّاق مشغول است. همه یک صدا غریدیم و نهیب زدیم، عقاب از ترس ما پرید و بچه را در بیابان هشت. به قدرت خداوندی بچه صحیح و سالم بود و گریه می‌کرد. از زمینش برگرفتیم و با شتاب او را آوردیم و به مادر گریان و جیغ و داد زنش بازگرداندیم.^۱

در این جا به نام پل و محل آن تصریح نشده، ولی قطعاً پل بر روی رودخانه ارس بوده است. بعضی گمان کرده‌اند که منظور از پل مورد بحث در بالا، پل خداآفرین می‌باشد.

۴- پل دیگری که بر روی ارس بوده و اکنون تخریب و آثاری از آن باقی نمانده است، به نام «چوبان کُورپُوشو» (= پل چوبان) می‌باشد. که سلطان سلیم عثمانی در نامه‌ای که به شاه اسماعیل صفوی نوشته خاطر نشان می‌سازد، که پل مزبور سرحد مملکتین قرار گیرد:

«کتاب مشکین نقاب، بلاغت نصاب، مشتمل بر قواعد اختصاص که از جانب امارت مآب، اکتساب سیادت انتساب، حشمت شعار، ابهت دثار، امیر اسماعیل نامدار اَصْلَحَ اللّٰهُ شَأْنُهُ به وساطت فخرالسادات امیر عبدالوهاب سمت ورود یافت به شرف مطالعه همایون رسید... انشاءالله کلاه سرخ، کوی حبابی است از دریای ضلالت سربرآورده و یا گرداب جهالتی است که چندین مستمند از بیم جان در خود فرو برده چون هوای کبر و غرور از سر بیندازی و از سب شیخین و کریمین به توبه واستغفار درآیی و بدان التزام نمایی که در زمان سلاطین بایندری چهار یار رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ، گاه ادای خطبه در هر بقعه و خطبه به چه طرز بود، به آن اسلوب نغز مرعی و در هر خصوص معروف از منکر و مأمور از منهی متمیز و متبیین گردد و قنطره‌ای^۲ که به رود ارس هست و در اقطار عالم به چوبان کُورپُوشی [کُورپُوشو] مشهور است سرحد مملکتین باشد.^۳»

۵- ونیز «از یک جسر ارس در زمان سلطنت تیمور در سر راه اردبیل و ییلقان سخن رفته است که زکی ولیدی طوغان حدس زده است که این پل غیر از پل خداآفرین بوده است. خبر مربوط به پل یاد شده در ظفرنامه شرف‌الدین یزدی آمده است. موضوع از این قرار است که وقتی تیمور در قره‌باغ قشلاق کرده بود، خبر رسید که یکی از شاهزادگان از اردبیل

۱- آثارالبلاذ و اخبارالعباد، صص ۷-۶۶/ عجایب المخلوقات، ص ۱۷۴/ شهر یازان گمنام، ص ۹۹، نقل از

آذریایجان در سیر تاریخ ایران، پیشین، صص ۶-۵۵.

۲- قنطره - به فتح اول و ثالث و رابع، پل بزرگ، هر بنای بلند. فرهنگ آندراج، ج ۴، لغت (قنطره).

۳- اسناد و نامه‌های تاریخی، ص ۴۲۷.

آمده، به محلی به نام آق تام [آق‌دام] رسیده است. گروهی از شاهزادگان همراه تیمور به شنیدن این خبر «به عزم استقبال [از او] استعجال نمودند و از جسر ارس گذشته» به حضور وی رسیدند.^۱

۶- و بالاخره کلمنت مارکام انگلیسی، از وجود پلی خبر می‌دهد که به دستور شاه‌عباس بر روی رودخانه ارس بنا گردیده است :

«شاه‌عباس کبیر پل بسیار محکمی روی رودخانه ارس بنا نموده که اکنون در کمال خوبی برقرار است.^۲» احتمال دارد منظور مارکام پل سالم خداآفرین بوده است. که در این صورت بایستی گفته شود، به دستور شاه‌عباس تعمیرات اساسی بر روی ساختمان پل مذکور به عمل آمده، نه این که شاه صفوی آن را بنا و احداث کرده است.

کانال یا سنگر گروهی :

در سمت جنوبی پل سالم خداآفرین، پشت تپه‌ای که برجکی نیز بر بالای آن فعلاً موجود می‌باشد، کانالی در محاذی گردنه تپه حفر گردیده، که محتمل است در زمان



برجک دیده‌بانی
در منتهی‌الیه
کانال

۱- انسیکلوپدی اسلامی، ج ۱، ص ۵۵۶/ ظفرنامه، ج ۳، صص ۸۲-۳۸۱، نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، پیشین، ص ۵۸.

۲- تاریخ ایران در دوره قاجار، ص ۵۵.

جنگ‌های ایرانی و روس در زمان قاجاریه جهت استفاده نیروهای نظامی منظور گردیده است. علی‌رغم گذشت سالیان متمادی باز هم این کانال دسته‌جمعی کاملاً مشخص می‌باشد. بدیهی است که پاسگاه مرزی و مرزبانی^۱ محاور (= خداآفرین) در حفظ و حراست و نگهداری آن نقش مهمی داشته است. این کانال به خاطر حفاظت و کنترل پل سالم‌کننده شده است. زیرا موقعیت ممتاز درّه نزدیک این کانال می‌رساند که کلیه نیروهای ذخیره و یا محافظ پل‌ها، در این محل مستقر گردیده و بسا به عنوان ستاد انتخاب کرده بوده‌اند. چه بهترین محلی از لحاظ استراتژیک و سایر اهداف نظامی به حساب می‌آید. کانال یاد شده یا بهتر بگوییم سنگر گروهی به طور منحنی به داخل برجک دیده‌بانی متصل می‌شود.

در پایان این فصل شایسته است از پلی سخن به میان آید - هرچند بر روی ارس نیست - که فعلاً از نظرها پنهان گشته و به آثار گمنام پیوسته است. این پل در کنار ارس سال‌ها قد برافراشته و به نام «قزقورپوشو» (= پل دختر) معروف بوده و دارای یک دهنه طاقی



قیز کۆرپوسی - کوردشت

۱- مرزبانی خداآفرین در سال ۱۳۳۵، با عنوان «مرزبانی درجه ۱ خمارلو» فعالیت می‌کرده است.

از آجر و ملاط آهک در رو به روی شهر مفری (= مگری) و در شرق روستای کوردشت - حدوداً به فاصله یک کیلومتر - و در کوهی که در محاورات محلی به نام «قُزْبُنْدی» معروف می‌باشد، احداث گردیده است. این پل ارتباط جاده مهم مال‌رو سابق - میان خداآفرین، مغان و جلفا - را برقرار می‌کرده است. ولی اکنون به خاطر احداث جاده ماشین‌رو نوار مرزی، در اثر انفجار مواد نارینه زیرآوارها قایم شده است.

فصل چهارم

نام ارس

در وجه تسمیه ارس^۱، از سوی محققان و نویسندگان، نظرات مختلفی تاکنون ارائه شده است. از نقل همه آنها اجتناب جسته و تنها به نقل قول شاردن اکتفا می‌کنیم. لازم به ذکر است که شاردن اشتقاق نام این رودخانه را از آرات دانسته، می‌نویسد:

«و شاید که اسم نهر از نام این کوه بزرگ آرات اشتقاق یافته است.»^۲

در این جا حدس شاردن شاید بیش‌تر به لحاظ این که ارس از کوه‌های آرات سرچشمه می‌گیرد، چندان بی‌مورد و بی‌دلیل به نظر نمی‌رسد. و اصولاً حدس ایشان قابل توجیه می‌باشد. ولی برحسب اسناد و مدارک زنده، قدر مسلم این است که نام این رودخانه پرمخاطره، با نام قوم «رس» مذکور در قرآن ارتباط دارد و از آن اتخاذ شده است و می‌توان

۱- (ارس) به ضمّ اوّل به معنی سرو کوهی، (اُرس) به ضمّ اوّل و ثانی، روس، روسی، از مردم روسیه. و در تواریخ با عناوین (پادشاه اُرس)، (ایلچی اُرس) آمده است. (ارس) به کسر اوّل و ثانی. موضعی است نزدیک «لس‌بُس». (ارس) به کسر اول، بیخ و اصل پاک. نژاد پاک. نسب طیب. (اُرس) به فتح اوّل و کسر ثانی، کشاورز و به صورت اریسون، اراسه، جمع بسته می‌شود. (اُرس)، به کسر اوّل و ضمّ ثانی، نام یونانی ربّ النوع عشق، و طبیب که وی در قرن اوّل قبل از میلاد می‌زیسته است. و نیز (اُرس)، نام طبیب ژولی، دختر اغوستس بود و دو تن دیگر نیز به نام (اُرس) خوانده می‌شوند، که یکی از آنان در قرن دوازدهم میلادی می‌زیسته است. و (ارس)، به کسر اوّل، ژرژمریس، مصرشناس و داستان‌نویس آلمانی، متولد به سال ۱۸۳۷ م. و متوفی در توت‌زینگ (باویر) به سال ۱۸۹۸ م. وی در حدود بیست داستان بزرگ و کوچک نوشته است. رک: لغت‌نامه دهخدا، ج ۵/ فرهنگ آندراج، ج ۱/ فرهنگ عمید، ج ۱، (لغت ارس)/ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۲۸۱.

۲- سیاحت‌نامه شاردن، ج ۲، ص ۳۹۴.

گفت که ارس تصرف شده رَس می باشد.

اکنون ببینیم، کلمه ارس آیا در غیر از رودخانه نیز به کار رفته است یا نه؟ باید اذعان کرد که از قدیم الایام ساکنین کناره های ارس و آن هایی که از فاصله های بسیار دور نسبت به این رودخانه از خود علاقه و اشتیاق نشان می داده اند؛ در قبال این علاقه و اشتیاق، گاهی طایفه و قبیله خود و گاهی فرزندان خود را به نام این رود نام گذاری کرده و بدین وسیله به مراد دل می رسیده، و بر خود می بالیده اند. و این امتیاز و افتخار نیز همانند سایر چیزها بیش تر در خانواده های اشرافی و حاکمان و رؤسای قبایل سران طوایف انجام می گرفته و بلکه از مختصات آنان به شمار می رفته است.

در (تاریخ جهان آرا) در بیان خواقین آق آورده می خوانیم:

۱- «ارس بن جیهای خواست تا هر دو الوس را ضبط کند لولخواجه اعلان قوم او حاکم میان قشلاق با او متفق نبود و حسب الامر وی کشته شد، پسرش تگتمش به امیر تیمور پناه برد. ارس خان نه سال سلطنت به استقلال کرده و در سنه ...، ۷۷۸ وفات یافت.

۲- توقتاقیابن ارس خان دو ماه حاکم بود پس از آن وفات یافت.

۳- تیمور ملک بن ارس خان به سلطنت نشسته در شراب افتاده آخر در قراطال در سنه ...، ۷۸۰ بر دست تگتمش خان کشته شد.

۴- قوری خان اغلق بن ارس خان در یورش ثانی دشت قبچاق همراه میر [امیر] تیمور بود بعد از شکست تگتمش تیمور او را سلطنت الوس چوچی داده در کنار آب آتل در سنه ...، ۷۹۷ او را به دشت روان داشت.^۱

در کتاب (از آستارا تا استراباد)، در فصل دستور تحریر رقم ها و احکام انتصاب طبقات مختلف دیوان ضمن شرح قورچی تیر و کمان چنین آمده است:

«بنابر ظهور انوار این معانی از ناصیه حال رفعت و معالی پناه زُیْدَةُ الْأَقْرَانُ ارس بیگ زیادلو قاجار در سه ماهه آخر لوی یی ل هنگام ورود مسعود به قلعه مبارکباد رفعت و معالی پناه مشارالیه را به مرتبه منصب قورچیگری تیر و کمان معزز گردانیده موجب او را به مبلغ ده تومان رایج خراسان برین موجب مقرر نمود.»

و نیز می نویسد: «مقرر است که بنابر ظهور کاردانی رفعت و معالی پناه ارس بیگ زیادلو قورچی تیر و کمان در معامله قوی ثیل داروغگی احداث و ضبط مالیه فیوج دارالمؤمنین استراباد و مایَتَعْلَقُ بِهَا به مشارالیه مرجوع شد، که به لوازم امر مرموز قیام و اقدام

۱- به همت و سعی استاد مجتبی مینوی، صص ۶-۲۰۵.

نموده، مالیه مقرر معمول مستمر فیوج را موافق مأخوذ دستورالعمل سابق ضبط و باز یافت و از جمله حاصل داروغگی مزبور مبلغ پانزده تومان خراسانی در وجه انعام خود... مشخصه بر اسامی هر طایفه و قدر آنچه به همه جهت موافق مأخوذ معمول هستند از ایشان باز یافت خواهد نمود.^۱»

مؤلف کتاب (دون ژوان ایرانی) ضمن شرح جنگ‌های سلطان مراد و سلطان محمد خدابنده و داستان مرگ عادل گیرای امیر تیمور چنین می‌نویسد:

«ارس خان و دیگر نجبای شیروان در ایام اخیر بسیار شرمساری می‌کشیدند. چون همه آنان از زاد و بوم خویش رانده شده و سرگردان گشته بودند و قلمروشان در اختیار و در تحت تسلط ترکان بود. حالا آنان از ارتباط موجود بین عادل گیرای امیرزاده تاتار و عثمان پاشا اطلاع یافته بودند و می‌دانستند که حکم عثمان پاشا به عادل گیرای مبنی بر چه مطلبی بوده است. ارس خان و دوستانش مجلس مشاوره‌ای تشکیل دادند و پس از آن که نیروی کافی گرد آوردند، به قصد حيله‌ای جنگی بیرون راندند. اما ارس خان طرح خود را نیکو تهیه کرده بود. زیرا که خان تاتار از همه نقشه‌های او خبر داشت و ناگهان بر ارس خان و کسانش زد و به کلی آنان را تار و مار کرد. ارس خان زندانی شد و او را به نزد عثمان پاشا فرستاد. به مجرد وصول به مقصد به دارش آویختند.^۲»

باید متذکر شد که گاهی طایفه‌ای نیز از قبچاق به نام نامی این رودخانه مفتخر شده و از این نام متأثر شده و همانند طوایف اشراف مورد توجه بوده و مد نظر قرار می‌گرفته است. دمشق در شرح نام‌های این طایفه می‌نویسد: «طایفه قبچاق طایفه‌های دیگری نیز دارد که همگی ترکند و از آن‌ها برکوا و طقسبا و ایثبا و بَرْت و اَرس و... را می‌توان نام برد که اینان همه خوارزمی شده‌اند.^۳»

و گاهی شهری نیز به نام (ارس) نامیده شده است که باز نوشته دمشق درباره شهرهای سرزمین مصر آورده می‌شود: «... و واحه سوم، واحه داخلی خوانده می‌شود که دو شهر ارس و منون در آن واقع شده‌اند.^۴»

و گاهی نام (ارس) بر دهات و قصبات هم اطلاق می‌شده است.^۵ بنابه نوشته کاتب

۱- مجلد ششم، صص ۴۹۶، ۴۶۹.

۲- ص ۱۸۳.

۳- نخبة الدر فی عجائب البر والبحر، صص ۴۴۹، ۳۹۴.

۴- همان، صص ۴۴۹، ۳۹۴.

۵- رک: تاریخ جهان‌گشای جوینی، ج ۱، ص ۷۳، نقل از لغت‌نامه دهخدا، ج ۵، لغت (ارس).

چلبی در نزدیکی شماخی قصبه‌ای به نام ارس دایر بوده که حتی رود ارس نیز در پندار ایشان با نام این آبادی نامیده شده است.^۱

مرعشی صفوی در کتابش از قومی به نام (ارس) و غلبه این قوم بر خطه گیلان و تصرف آن دیار خبر می‌دهد.^۲

و نیز (ارس) یا راس و یارایس بن وندیچ (= وندیچ - وندیچ - وندیچ - و وندیچ) از اجداد جودرز (گودرز) بوده است.^۳

و باز (ارس)، برادر توقماق از نوکران امیرچوپان به حساب می‌آمده است.^۴
علاوه از موارد ذکر شده عده‌ای از رجال معروف و نامی آکراد و ترکمانان نیز با نام این رودخانه نام‌گذاری و شناخته شده‌اند. از جمله از امضاکنندگان عهدنامه دشت مغان در مورد تصویب سلطنت نادرشاه، در دشت مغان شخصی به نام ارس (آراز) سلطان قراباشلو به چشم می‌خورد.^۵

و نیز وقتی که ناصرالدین شاه فرمان سرکوبی ترکمانان مرو و سرخس را به نام سام خان ایلخانی زعفرانلو صادر می‌کند، شخصی به نام آرازخان ترکمان با ۶۰ نفر از بزرگان و معارف سرخس به مشهد رهسپار و به سام‌خان متوسل می‌شود که از این لشکرکشی منصرف شده تا جلو قتل و کشتار به هرنحوی است گرفته شود و شفاعت وی نیز نزد سام‌خان مورد قبول واقع گردیده و مسئله با سپردن ۵۰ تن از ترکمانان سرخس فیصله می‌یابد.^۶

و باز در حماسه خونین سردار عوض‌خان در مقابل تجاوز روس‌ها به خراسان در سال ۱۳۰۰ ه.ق. / ۱۸۸۰ م، نام سرداری از مبارزان و نام‌آوران بزرگ به نام «ارس محمد» معروف به «آراز محمد» به میان آمده که شرح مبارزات و مدافعات آن رادمرد در صفحات تاریخ ثبت شده است.^۷

۱- رک: جهان‌نما، ص ۳۹۵.

۲- رک: مجمع‌التواریخ، ص ۷۴ به بعد.

۳- لغت‌نامه دهخدا، پیشین، لغت (ارس)، (نقل به معنی).

۴- همان، لغت (ارس)، (نقل به معنی).

۵- حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۱، ص ۱۱۸، (نقل به معنی).

۶- همان، ص ۳۶۵، (نقل به معنی).

۷- رک: همان، ج ۳، ص ۲۲۳ به بعد.

فصل پنجم

ارس در افسانه‌ها

طبیعی است که هر قومی و هر ملتی با احساسات پاک و فطری خود زنده بوده و همیشه در شکوفایی آن از خود جدّ و جهد به خرج می‌دهد، و هر آن از احساسات پاک خود دفاع کرده و از آن حراست می‌نماید. هر چیزی را که دوست می‌دارد و هر آنچه را که دل می‌بندد و بدان تعلق خاطر می‌سپارد، طبعاً احساسات خود را بدان و به یاد آن به منصّه ظهور می‌کشانند. خصوصاً که این مراد یکی از زیبایی‌های طبیعت بوده باشد، که هر بیننده را مجذوب و مجلوب خود ساخته و او را به نظاره و تفکّر و می‌دارد. و این یکی از شگفتی‌های آفرینش و راز هستی است که خداوند متعال در قرآن انسان‌ها را به سوی آن فراخوانده است. از میان این همه مناظر و زیبایی‌های عالم هستی و منابع طبیعی یکی هم آب روان و صاف و گواراست که مایه حیات هر ذی روح و طبیعت می‌باشد. زیرا آب حتّی بیش از نور آفتاب در پیدایش زندگی و پیشرفت آن تأثیر دارد. و بدین سبب است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۱ حیات تمام اشیا را از آب قرار دادیم. یا این شعر معروف:

ثَلَاثَةٌ يُذْهِبْنَ عَنْ قَلْبٍ حَزْنَ الْمَاءُ وَالْخَضْرَاءُ وَالْوَجْهُ الْحَسَنُ.^۲

سه عنصر آب و سبزی و صورت زیبا غم و غصّه را از دل محزون می‌زدایند. که آب و جریان

۱- قرآن، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۳۰، ک.

۲- گوینده شعر از فرمایش امام هفتم (ع) اقتباس کرده است. رک: خصال شیخ صدوق، ترجمه آیت‌الله کمره‌ای، ص ۱۱۶.

آن و طلوع خورشید بر رودخانه‌ای و تابش ماه در شب مهتابی جلوه‌ای خاص و دل‌انگیزی بر دریاچه و رودخانه‌ای می‌دهد. بالخصوص جریان جوی‌باری و گذرآبی هزاران خاطرات را در دل انسان‌های آگاه زنده می‌سازد. لذا بی‌مناسبت نیست که از قدیم گفته‌اند آب مادر زیبایی‌ها است. آری صدای دل‌نشینی که در اثر تماس آب با سنگ‌ریزه‌ها شنیده می‌شود، به دل می‌نشیند و انسان را به یاد دو عاشق دل‌باخته می‌اندازد که با یک‌دیگر نجوا می‌کنند. شاعری تحت تأثیر این سرّ و راز قرار گرفته و چنین لب به سخن گشوده:

«وَتَّخَذَتْ الْمَاءُ الزَّلَالُ مَعَ الْجِصِّي فَجَرَى النَّسِيمُ عَلَيْهِ يَسْمَعُ مَا جَرَى
فَكَأَنَّ فَوْقَ الْمَاءِ وَشَيْئاً ظَاهِراً وَكَأَنَّ تَحْتَ الْمَاءِ دُرّاً مُضْمَراً»^۱

یعنی آب زلال با سنگ‌ریزه‌ها گفتگو می‌کرد، نسیم بر آب روان شد تا ببیند میان آب و سنگ‌ریزه‌ها چه گفت و شنودی به عمل می‌آید. گویا روی آب نقش و نگاری ظاهر است و زیر آب مروارید پنهان.

و رودخانه پرکشش ارس نیز از این اصل به دور نیست. لذا دوستداران و دل‌باختگان این منظر زیبایی، گاهی با احساسات غیرقابل وصف با آن برخورد کرده و چنان مات و مبهوت عظمت جریان این رود بزرگ شده‌اند که از خود بی‌خود شده و لب به سخن گشوده، گاهی با گفتن نثر، گاهی با سرودن شعر، گاهی با ساختن بیاتی و گاهی با بیان افسانه‌ها این ودیعه عظیم آسمانی را مخاطب قرار داده‌اند. و آن‌چه گفتنی و سروده‌نی است در حق آن گفته‌اند و سروده‌اند و گاهی نیز خود را فدای آن ساخته و به افسانه‌ها پیوسته‌اند.

درباره ارس افسانه‌های زیادی ساخته شده و در صفحات کتب خصوصاً در محاورات عرف، و ساکنین سواحل این رودخانه که دهان به دهان از اسلاف خود شنیده و ضبط کرده‌اند، بسیار است. نقل تمامی این‌گونه افسانه‌ها رشته سخن را از دست گرفته و به اطناب خواهد کشید. اینک از اطالة کلام اجتناب جسته و به نقل چند نمونه بسنده می‌کنیم: دکتر هینریش بروگش، سفیر پروس در ایران عصر ناصری، در اواسط سده ۱۹ م. به هنگام عبور از ساحل ارس، با بیان زیر از این رودخانه یاد می‌کند:

«مناطق شمالی و جنوبی رود ارس کانون و مهد تمدن اولیه بشر به شمار می‌روند.

۱- «وَفَشِي»، دو معنی دارد یکی نقش و نگار و دیگری سخن‌چینی، شعر دوم ایهام دارد، مثل این که گفته شود:

نَسِيمِ رُوی آب در حَكَمِ سَخْنِ چين است.
۲- غرائب زمین و عجائب آن، ص ۵۶.

طبق پاره‌ای افسانه‌ها خلقت بشر و طوفان نوح هر دو در همین منطقه روی داده است و در پاره‌ای از افسانه‌ها آمده است که بهشت مابین چهار رودخانه قرار داشته است که نویسندگان کتب قدیمی در دو تای از این رودخانه‌ها یعنی دجله و فرات تردیدی ندارند... و به ظن قوی یکی از آن‌ها می‌بایست همین رود ارس کنونی باشد... در افسانه‌های ملی ارمنستان هم آمده است که محل بهشت در «اردوباد» واقع در کنار رود ارس و نزدیکی جلفا بوده است.^۱...

زکریای قزوینی در (عجائب المخلوقات) افسانه‌ای که جزو باورهای عامیانه است نقل می‌کند. بدین مضمون:

«...گویند هر که درین نهر بگذرد و پیاده رود چون زنی را وضع حمل دشوار باشد پای خود را بر پشت آن زن فرود آورد، وضع بر وی آسان شود. و به قزوین ترکمانی بود نام خلیل، مردی پیر بود و او برین رود گذشته بود مردم او را طلب کردند از بهر این معنی^۲.» مشابه این افسانه را قزوینی در کتاب دیگرش آورده که در زیر می‌خوانیم:

«مردم گویند اگر مادری دشوارزا هنگام درد زایمان، کسی که دست‌کم، باری بر رود ارس گذشته کف پا را آهسته بر پشتش ساید زن به آسانی بزاید. پیرمردی ترکمان که عموخلیل می‌گفتند و در قزوین بود، از آن جا که بارهای بار، بر پل آن [ارس] گذشته بود، پزشک زایش شده و دست همه ماماها قزوینی را از پشت به تخته بسته بود. هر جا که زنی می‌زایید و زایمانش با زحمت رو به رو می‌شد، عموخلیل ترکمان که در این فن به اصطلاح دکتر بود به کمک زائر می‌رفت. ویزیت و حق‌القدم معتابه می‌گرفت^۳.»

حمدالله مستوفی هم در نزهةالقلوب نظیر این افسانه‌ها را این‌طور می‌نویسد:

«... و در بعضی کتب دیگر آمده که صاحب علت رشته^۴، چون بدان آب بگذرد چنان که آب

۱- سفری به دربار سلطان صاحبقران، ج ۱، صص ۲۰-۱۱۹.

۲- به تصحیح و مقابله نصرالله سبوحی، ص ۱۷۴. نزدیک بر این افسانه را امین‌احمدرازی نقل می‌کند. رک: هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳- آثار البلاد و اخبارالعباد، ص ۶۶.

۴- رشته، نوعی بیماری که رشته باریک و درازی مانند کرم در رشته زیرپوست بدن پیدا می‌شود. یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک (سعدی) فرهنگ عمید، ج ۲، لغت (رشته).

به پایش برسد از آن علت خلاص یابد به امرالله تعالی^۱»

محمد بن محمود بن احمد طوسی نیز مطلبی دارد که دست‌کم از افسانه‌های مذکور نیست. و آن مربوط است به اسب که به هنگام گذشتن از ارس با ریختن خون زایدش بر آب، سلامتی کامل خود را باز می‌یابد. بدین مضمون:
«هر اسپ (=اسبی) که بدان [ارس] بگذرد رگ بگشاید و خون فضله از وی روان شود، این خاصیت این نهر است^۲».

ساحل‌نشینان این رودخانه فعلاً نیز بر این‌گونه افسانه‌ها در پاره‌ای از روستاها عامل و معتقد می‌باشند. و بر این باورند که چنین افسانه‌هایی حقیقت دارند. غیر از این‌ها داستان آفتابه سیاه چدنی (=قره آفتابه) که سابق برای درست کردن چای به جای سماور به کار می‌رفت - در واقع سماور نِعَمُ الْبَدَلِ این آفتابه است - افسانه دیگریست. زیرا عقیده دارند که این آفتابه، آفتابه قره‌باغ است (=قره‌باغ آفتابه‌سی) و از ارس گذشته و حتماً در شفای بیماران و زائوها مؤثر می‌باشد. و لذا به هنگام زایمان و یا سایر بیماران خصوصاً در بیماری اطفال به ویژه مراسم به خصوصی که موقع بیماری اطفال انجام می‌دهند و به نام «بُئْدِیَلَه‌مه» معروف می‌باشد، به سراغ این آفتابه می‌روند و با زدن آن به زائو و گذراندن نوزاد از زیر آن کلیه شیاطین و اجنه و به خصوص آل^۳ را طرد می‌کنند و حاجت خود را می‌گیرند.

اصولاً علاج پاره‌ای از بیماری‌ها را در هر چیز از ارس گذشته (آرازدن کِشْچَن) می‌دانند، و با دید احترام بدان می‌نگرند. راستی این چه نوع عقیده‌ای است، و ریشه آن به کجا و به چه زمانی می‌رسد؟! و این‌ها چه گونه افسانه‌هایی هستند؟

غیر از افسانه‌ها، مثل‌ها نیز که در ارتباط با ارس زده شده‌اند، حایز اهمیت بوده و در میان مردم متداول و ورد زبان عام و خاص می‌باشد. از جمله:

آرازین لَامْ آخانی آدامین یثره باخانی - بترس از کسانی که ظاهر آرام دارند و آب زیر کاهی هستند.

۱- به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، ص ۲۱۲.

۲- عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات، ص ۱۰۵. محمد بن نجیب بکران در «جهان‌نامه» که در ۶۰۵ هـ. تألیف کرده است، می‌نویسد: در این رودخانه (ارس) یک نوع ماری است، اگر کسی را ببیند بلافاصله آن کس هلاک می‌شود. رک: ص ۸۹.

۳- آل موجودیست نامریی و موهوم در ردیف جنّ که قدما معتقد بودند، زن زائو را در حین زایمان و چند روز اول اگر تنها بماند می‌کشد. رک: فرهنگ معین، ج ۱، لغت (آل).

و یا این مثل:

آریق اؤلومون بیلر - حیوان لاغر و نحیف گذرگاه خود را از (ارس) بهتر می داند.

و نیز:

«آراز آشیقینداندور [آشاقینداندور]، گز توپوغوندان - ارس به زانوش نمی رسد و کر به پاشنه اش.

آراز ایت... نظیر» فضله سگ به میانه تان - با هم بخورید، مراد آن که چرا دعوا می کنید^۱.

و باز این مثل معروف:

آراز نه گونّه قالدوب کی، قذمعلی قودوغویلن کنجیر. بین ارس به چه روزی مانده که قدمعلی با کره خرش از آن می گذرد.

و نیز مثل های زیر در مواقعی که ارس طغیان می کند، از قدیم الایام در محاورات عامه به کار برده شده است:

آراز قان - قان دئیر - ارس خون می خواهد.

آراز گوشولدایر - ارس می خروشد.

آراز یئنه نه قان ائیله ییب - بار دیگر ارس چه قربانی گرفته است.

آرازین سوبو قزمزی گلنده قان ائیلهر - وقتی که آب ارس سرخ رنگ شد قربانی می گیرد.
قزل گول وقتی آراز قان قان دیر - به هنگام باز شدن شکوفه های گل محمدی ارس خون می طلبد.

و باز این مثل که والدین به فرزندان خردسال خود، توصیه می کرده اند، که مبادا به آب ارس نزدیک شوند. زیرا از غرق شدن آنان می ترسیده اند:

سوسوزدان اولسندّه آرازدان شو اپچمه - اگر از تشنگی هلاک شوی مبادا از ارس آب بخوری.

این مثل هم در محل درباره کسی که پدرش بیش از حد ثروت داشته گفته می شود:
ده سینین پولو آرازی قایتاراردی - ثروت پدرش جلو ارس را سد می کرد.

این دو مثل نیز در مرغوبیت خاک های کناره های ارس ورد زبان عموم است:
آراز قیراغی نین توپراغی قیزیل ایله برابر دیر - خاک های کناره های ارس با طلا برابری

۱- امثال و حکم در لهجه محلی آذربایجان، صص ۱۱-۲.

می‌کند.

و دربارهٔ کسانی که سوابق قابل تعریفی ندارند و دارای جرایم بیش‌تر هستند، این مثل زیاد زده می‌شود:

بُو... آرازایله کور، یوماز - این کثافت را حتی ارس و کر هم نمی‌تواند شسته و تمیز نماید. این مثل هم بیش‌تر مصطلح است و با آن مردم را مخصوصاً نونهالان را از بیش‌از حد نگاه کردن به جریان آب ارس برحذر می‌دارند:

آرازا چوخ باخسان چَکَهر اؤزؤنه - اگر بیش‌تر به ارس بنگری تو را به سورش می‌کشاند.

و در این مثل صراحت دارند که رودخانه کر از ارس بزرگ است:

آرازدان بُو یوکْ گُورْدَه وار - بزرگ‌تر از ارس، کر هم وجود دارد.

و با این مثل هم، پیوند رودخانهٔ ارس و کر به یک‌دیگر را می‌شنویم:

آراز کوره باغلی دیر - ارس با این عظمت‌اش وابستهٔ کر می‌باشد.

در مثل زیر هم هر رودی که انسان را ببرد و او را خفه کند، به رود ارس تشبیه شده

است:

بیر شوکی آدمی آپاردی، اؤنا آراز دَتیَه رَکَر - هر رودخانه‌ای که انسان را در کام خود فرو ببرد، همانند ارس است.

و نیز کودکان آذربایجان به یاد شکست آذربایجان از روس‌ها هم اکنون این آواز را به

یاد دارند و با تأسف می‌گویند:

کُوشکوبالابان آرازا بـاـخـار آرازیـن سـویو گـؤز لـردن آخار

کُوشکوبالابان^۱ به ارس می‌نگرد. آب ارس همیشه از دیدگان جاری است.^۲

با این مثل هم اغلب، اشخاص بی‌وفا و پیمان‌شکن را به رودخانهٔ ارس تشبیه می‌کنند:

آرازا باخاندی. این حرکت ناشایست از او بعید نیست، زیرا به ارس تماشا کرده و از

آن بی‌وفایی آموخته است.

از قدیم‌الایام عده‌ای از اهالی روستاهای ساحل ارس به حرفهٔ شنا علاقمند بوده‌اند و

چنان شیفتهٔ این حرفه بودند که حتی از طریق شنا به این طرف و آن طرف رودخانهٔ ارس،

امرار معاش می‌کردند. لازم به یادآوری است که این افراد آن‌قدر در کار خود ورزیده و پخته

۱- اسم بازی محلی است.

۲- رک: دربارهٔ زبان آذربایجان، مهندس ناصح ناطق، زبان فارسی در آذربایجان، ج ۲، ص ۳۷۰.

بودند که موقع شنا به پشت روی آب قرار می‌گرفتند و لباس‌های خودشان را در بسته‌ای گذاشته و روی سینه خود قرار می‌دادند حتی نم هم به آن‌ها نمی‌خورد. و یا روایت می‌کنند که نمک روی سینه خود می‌ریختند و روی آب ارس خیار سبز می‌خوردند. از این شناگران حرفه‌ای در سابق در روستاهای ساحل‌نشین بسیار بوده‌اند و از آنان داستان‌های عجیب و غریبی نقل می‌کنند، که نقل همه آن‌ها رشته سخن را به درازا خواهد کشاند. اکنون نیز هستند عده‌ای که در این حرفه استاد بوده و حتی ایستاده از آب ارس شنا می‌کنند چنان‌که گویی راه می‌روند.

علاوه بر آن چه گفته شد، گذشتن عاشق قربانی از پل خداآفرین برای تشریف به دربار صفویه در اصفهان که بیش‌تر در داستان‌های عاشق‌های محلی آذربایجان شنیده می‌شود.^۱ در پایان این فصل از باب محسن ختام، گذشتن مرحوم سید ابوالقاسم نباتی شاعر نامی و بلند پایه قره‌داغ از آب ارس که بارها اتفاق افتاده و از وی شنیده شده است نقل می‌شود. از جمله مورد زیر و نیز جریان عبور دادن همسر قاچاق نبی از آب ارس توسط مردی به نام مهدی سعدی را آقای دکتر رحیم هویدا طی یادداشتی به نویسنده از باب لطف مرقوم فرموده‌اند که خلاصه آن نقل می‌شود:

مرحوم عارف نباتی به کرات از آب رودخانه ارس می‌گذشته و اصلاً جایی از بدنش و یا لباس‌هایش خیس نمی‌شده و طوری ماهرانه و ظریفانه انجام می‌داده که همه را مات و مبهوت و حیرت‌زده می‌کرده است. شنیده شده است که آن مرحوم نیز ارس را گاهی در روی آب به پشت خوابیده می‌گذشته است. و باز یکی از ملتزمین رکابش در یکی از روزها در کنار ارس اظهار لحنیه کرده و می‌خواهد از آب عبور کند و در باور خودش کرامتی از خود نشان دهد ولی به محض این‌که وارد آب می‌شود نه تنها موفق نمی‌شود، بلکه جسد نیمه‌جانش را دیگران نجات می‌دهند. مرحوم نباتی این شعر معروف را در حق وی سروده و او را به ریاضت و تهذیب نفس و پخته شدن در کوره گرم روزگار دعوت می‌کند:

«گیت دولانگلن خام سن هنوز	برو مسافرت و گردش کن که هنوز خامی
پخته اولماغا چوخ سفر گرک	و برای پخته شدنت سفر زیاد بیاید
مرغ قاف ایله هم زبان اولوب	و برای هم آواز شدن با مرغ افسانه‌ای قاف

۱- به فصل هشتم (بازتاب در شعر و ادب) ادبیات عامه، بخش سوم همین کتاب مراجعه شود.

دوره قالخماقا بال و پر گرک.^۱ اوج گرفتن را بال و پر می‌باید از حکایت‌های شنیدنی، حکایت مردی است به نام سعدی معروف به مشهدی سعدی، پیرمردی است بالاتر از یک صد سال سن دارد. وی مدعی است که همسر قاجاق نبی را که به روستای اشتبین آمده بوده به وسیله اسب از آب ارس (محل اولوم = گذار) عبور داده و در آن سوی ارس به طایفه و ایلش رسانیده و سلامت تحویل اقوام و خانواده‌اش داده و خود برگشته است. این در حالی بوده که کسی به چنین اقدامی خطرناک نمی‌توانسته جرأت کند. چه بیکو مردانی شجاع و امین و غیرتمندی که امانت را به سلامت به مقصد رسانیده‌اند.



مشهدی سعدی اشتبینی

۱- دیوان سید ابوالقاسم نباتی، ص ۲۶۰.

تقدس آب و ارس

در آیین مقدس اسلام، آب یکی از مطهرات بوده و تطهیر نجاسات و غسل و وضو و... به وسیله آن انجام می‌پذیرد. در قرآن مجید لفظ «ماء» (= آب) ۶۳ بار و در ۴۴ سوره تکرار شده و به لحاظ پراهمیت بودن این مایه حیات، توجه عجیبی به آن گردیده است. به عنوان تبرک فقط به نقل دو آیه شریفه اکتفا می‌شود:

- ۱- وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا.^۱ از آسمان آب پاک فرو فرستادیم.
- ۲- وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ^۲ و آبی از آسمان بر شما نازل کند تا شما را بدان پاک کند.

و در روایات معصومین (ع) نیز بیش‌تر و در عناوین گوناگون کلمه «ماء» (= آب) به کار رفته است. از جمله امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: الْمَاءُ يُطَهِّرُ وَلَا يُطَهَّرُ^۳. آب همه چیز را پاک می‌کند، و هیچ چیز آب را پاک نمی‌کند. و باز امام ششم (ع) از امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کند که ایشان وقتی به آب نگاه می‌کردند، این دعا را می‌خواندند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا^۴. ستایش مر خدایی که آب را قرار

۱- قرآن، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۸، ک.

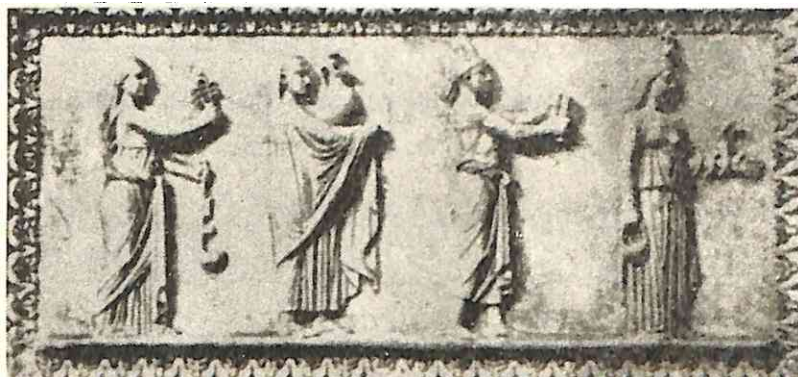
۲- قرآن، سوره انفال (۸)، آیه ۱۱، م.

۳- فقه‌الامام جعفرالصادق، ج ۱، صص ۹-۱۰.

۴- همان، صص ۹-۱۰.

داده پاک‌کننده و آن را نجس و آلوده قرار نداده است.

در سایر ادیان و مذاهب نیز، آب از اهمیت و احترام خاصی برخوردار است، که سابقه آن به هزاران سال قبل برمی‌گردد. مثلاً «از نظر مصریان، نیل تصویر زمینی «نون» است که به مصر حاصل خیزی و به ساکنان آن امکان حیات می‌بخشد... آب نیل در تمام عبادات و نیایش مصریان به ویژه در اسرار «ایسیس»^۱ و «اوسیریس»^۲ نقش بزرگی داشته و در تشریفات مذهبی یک راهب، به طرزی مجلل و با دستانی پوشیده سبوی پر از آب نیل را حمل می‌کرده است»^۳.



حمل سبوی آب نیل در تشریفات مذهبی

و در نزد هندوان رودخانه گنگ از مطهرات به شمار می‌رود و تفسیل در آن موجب تبرک و بخشودگی، و ریختن استخوان‌های اموات و هکذا خاکستر آنان به رودخانه مذکور، باعث آمرزش گناهان و علو درجات مردگان می‌گردد. و نیز «اثر دارویی رودخانه گنگ را شعرا از زمان‌های قدیم ستوده‌اند و امروزه هنوز آن را رودخانه مقدس می‌دانند»^۴.

1- isis .

2- osiris .

۳- آب از نظر ادیان، دکتر محمدجواد جنیدی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، س ۲۳، ش م ۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰، ص ۶۵، (۱۳۵۰).

۴- چشمه‌های معدنی ایران، ج ۱، ص ۱. هندوها رود گنگ را مقدس می‌دانند. می‌گویند اگر هندویی در ساحل رود گنگ بمیرد یا در محل دیگری بمیرد و وصیت کند که خاکستر او را در رود گنگ بریزند از زندگی دوم معاف خواهد شد. فرهنگنامه، ج ۱۶، ص ۱۵۴۸.

محمدحسین بن خلف تبریزی در باره این رودخانه گوید: «گنگ رودخانه‌ای باشد بسیار بزرگ در ملک هندوستان و منبع آن کوه‌های سواک است و از ملک هندوستان و بنگاله گذشته به عمان می‌ریزد. و هندوان بدان اعتقاد به یار دارند و در آن آب غسل کردن و مرده‌های خود را سوختن و خاکستر و استخوان‌های آن‌ها را در آن آب ریختن فوز عظیم و سبب درجات و مزیل سیئات می‌دانند.^۱»

مرحوم مستوفی قزوینی نیز به قداست این رودخانه اشاره کرده و شبیه گفتار ابن خلف تبریزی را در نزهةالقلوب نوشته است.^۲

در «سفر پیدایش» کتاب مقدس، چنین می‌خوانیم:

«در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب‌ها را فروگرفت... و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آب‌ها را دریا نامید.^۳»

آب در حدّ بالایی در میان ملل گذشته دارای احترام و ارزش بوده است و جزو سنت‌های پسندیده و در مقام باورهای مذهبی آنان شناخته شده است از جمله «آب و خاک نشانه سنتی پارسیان در زمینه جهان‌گیری و انقیاد اقوام بود و به همین دلیل ظروف محتوی آب رودخانه‌های دانوب و نیل را در خزانه شاهی شوش نگاه می‌داشتند.^۴» طبیعی است که این عمل در قالب یک سنت مقبول در جامعه ملت‌های پیشین، شاید یک نوع تفأل بوده که از آن خواسته‌های گوناگون، به خصوص پیروزی بر دشمن و تسلط بر سایر اقوام را بیش‌تر مورد توجه قرار می‌داده‌اند. محتمل است رسمی و سنتی که هم اکنون نیز در اکثر مناطق متداول است یعنی پاشیدن آب به دنبال مسافر و تعبیر کردن آن به سلامتی و پیروزی و سعادت سفر کرده، ارتباطی با چنان اعمال گذشتگان داشته باشد.

«در کیش مهری، مهر آفریننده آب و یکی از معجزه‌های او معجزه درآوردن آب است. و از جمله آداب مهری‌دینان، شست‌وشو و غسل بوده و برای شرکت در مراسم ستایش مهر، افراد ملزم بودند تا مدت چند شبانه‌روز، مطابق با آدابی، خود را شست‌وشو دهند.

۱- برهان قاطع، ج ۳، لغت (گنگ).

۲- رک: به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، ص ۲۱۹.

۳- کتاب مقدس، ترجمه شده از زبان‌های اصلی عبرانی، کلدانی و یونانی، ص ۱ / همان متن عربی، ص ۳.

۴- تواریخ، کتاب چهارم، ص ۲۹۴.

در کتاب «آیین میترا» چنین آمده است:

... در واقع میترا... نیروی زایایی را روی زمین تقویت می‌کند و آب می‌آفریند... در ایران باستان فرشته آب به نام «آناهیتا» یا ناهید بوده و در بسیاری از تشریفات نقش مهمی داشته است.

یونانیان برای دریا خدایی به نام «نره»^۱ می‌شناختند و دریا در داستان‌های آنان مقام و نقشی بس بزرگ داشته است. بعضی از ملل قدیم آب را زایا و مقدس می‌دانستند، بعلاوه برای آن و چشمه‌ها، خواص درمانی نیز قایل بودند.

آب در اعمال و تشریفات مذهبی و داستان‌سرایی‌ها نقش بزرگی را ایفا کرده است. و هنوز مراسم و سنت‌هایی در کشورهای مختلف جهان برگزار می‌شود که نشانه این امر می‌باشد و یکی از آن‌ها «آراستن چاه‌ها» در انگلستان است.^۲

گفتنی است که درمان با آب نیز موضوع تازه و جدیدی نیست. بلکه بشر از خیلی قدیم با آن آشنا بوده و از آن استفاده می‌کرده است. درمان با آب مانند بسیاری از روش‌های دیگر درمانی با اعمال مذهبی بستگی داشته است. در اغلب کتب آسمانی از اثرات درمانی استحمام در رودخانه یا چشمه یاد شده است.

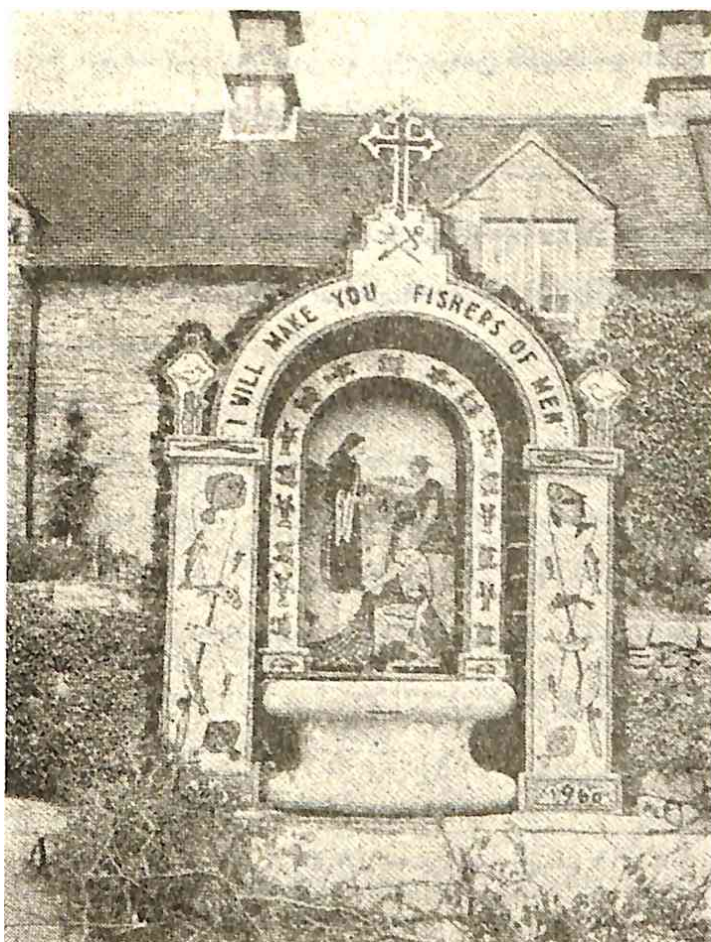
«تعیین تاریخ کشف اثرات درمان آب، ممکن نمی‌باشد. چینی‌ها چندین قرن قبل از میلاد مسیح و هم‌چنین یونانی‌ها، عبری‌ها، مصری‌ها، ایرانی‌ها و هندوها از حمام نه فقط برای مقاصد درمانی، بلکه برای تشریفات مذهبی و تطهیر و حتی اغلب برای تفریح استفاده می‌کرده‌اند... در قرن نوزدهم بوده است که استفاده و «درمان با آب‌های معدنی» خیلی زیادتر شد و ایستگاه‌های قدیمی مورد استفاده واقع و ایستگاه‌های جدیدی نیز تأسیس گردید... هم‌چنین امروزه ایستگاه‌های بسیار مدرن در برخی از کشورها تأسیس شده است که علاوه بر استفاده درمانی که از آن‌ها برده می‌شود، عامل بسیار مهمی برای جلب سیاحان و منبع سرشاری برای درآمد آن کشورها می‌باشد.

میهن ما ایران از این ثروت خداداد پر بهره است و چشمه‌های معدنی فراوانی در نقاط مختلف کشور وجود دارد و برخی از دانشمندان و سیاحان که به ایران مسافرت کرده‌اند، اغلب از آن‌ها اسم برده‌اند.^۳

1- Neree.

۲- آب از نظر ادیان، نشریه و شماره پیش گفته شده، ص ۶۹ به بعد / آیین مهر میتراپیسم، ص ۸۵.

۳- چشمه‌های معدنی ایران، پیشین، صص ۷-۱۶، ۱.



یکی از چاه‌های آراسته در تیسینگتون

گذشته از این‌ها آب و جلوه‌گری‌های گوناگون آن یعنی ابر، باران، برف، شبنم و ... در زبان‌ها نیز نفوذ و اثر خود را گذارده است. در زبان شیرین فارسی آب و صور آن به شکل لغزهای شیرین و مضامین بکر و دل‌چسب و بدیع در اشعاری دل‌پذیر و جملات گوش‌نواز تجلی می‌کنند. که اینک به ذکر چند نمونه مبادرت می‌ورزد:

تو در آب اگر ببینی، حرکات خویشان را به زبان خود بگویی، که به حُسن بی‌نظیرم

(سعدی)

بی‌کار نیست، گریه بی‌اختیار شمع آبی بر آتش دل پروانه می‌زند

(صائب تبریزی)

شرح داغ دل پروانه، چو گفتم با شمع آتشی در دلش افکندم و آبش کردم
(فرخی یزدی)

عکس آن لب‌های میگون، در شراب افتاده است
حیرتی دارم که چون آتش، در آب افتاده است
(هلالی جغتایی)

نیست شب‌نم این که بینی در چمن کز اشتیاق پیش لب‌هایت، دهان غنچه آب افتاده است
(رهمی معیری)^۱

در میان رودهای معروف، ارس تا حدی بیش‌تر جنبه قداست و پاکی پیدا کرده و مورد توجه و امعان نظر قرار گرفته و حتی از آن در مدارک و مآخذ تاریخی خصوصاً کتب دینی و مذهبی تا اندازه‌ای یاد شده و در معرض تجزیه و تحلیل و تحقیق قرار گرفته است. با صراحت می‌توان گفت که رود ارس، در کتب مقدس دینی حتی قدیمی‌ترین ادیان تا قبل از میلاد مطرح، و در آن نامی به میان آمده است؛ که این یکی دیگر از افتخارات درخشان کشورمان به ویژه خطه کهن آذربایجان به حساب آمده و بر حقیقت قدمت تاریخی آن می‌افزاید. در اوستا این رودخانه با نام «دائیتی» (= دائی‌تیا) آمده. بدین مضمون: «درود به فرّکیانی درود به آریاویج ... درود به آب دائی‌تیا^۲ استنتاج بررسی‌ها تاکنون در مورد دائیتی در اوستا و نوشته‌های پهلوی از این قرار است:

«۱- ایرانوویج^۳ را با صفت کشور دائیتی نیک نام می‌برد.

۲- دائیتی را نیک می‌خواند، زیرا آبش در کشاورزی این بخش سودمند است.

۳- رود دائیتی در ایرانوویج است.

۴- جریان رود بسیار سریع است.

در دینکرد، در مورد دیدار و مذاکره زرتشت با امشاسپندان چنین آمده است:
هنگامی که او (= زرتشت) به چهارمین شاخه دائیتی نیک رسید که نامش رود اریخشان (=

۱- رک: آب از نظر ادیان، نشریه و شماره پیش گفته شده، صص ۷-۷۶.

۲- اوستا، یشت‌ها، گزارش پورداود، ج ۱، ص ۵۹.

۳- نام یکی از نقاط دیرین سرزمین ایران است که در کتاب اوستا آمده، به عقیده بعضی دانشمندان در شمال غرب به سرزمین میان رود ارس و رود کور (یا کوروش) قفقاز اطلاق می‌شده که بعداً آن جا را ازان می‌نامیدند. برخی دیگر آن جا را در شرق ایران می‌دانند. نام ایران در این کلمه مستتر است. کوروش کبیر، ص ۱۰، (پانوش).

ارس) است، زرتشت برای انجام تشریفات هوم از آن آب برمی داشت. این نام را به پهلوی آشان هم می توان خواند در آن صورت انشان منطقه کوروش و نیاکان او خواهد بود.

دستور داراب در زیرنویس ترجمه خویش (ج ۱۳، ص ۵۵) گوید: به طور معمول رود دائیتی را رود ارس که در این جا اریخشان آمده می نامند.^۱

پس «بنابه عقیده برخی از مستشرقین (ارس) همان دائی تیای معروفست که در کتاب مقدس اوستا بدان اشارت رفته و بنا به روایت کتاب نام برده زرتشت در نزدیکی آن تولد یافته^۲ و شهر باستانی «آرتاکساتا»^۳ در کنار این رود واقع بوده است.^۴

«امین زکی بیگ نیز دائی تیا را رود رس یعنی رود ارس می داند، که در سرزمین آذربایجان می باشد و می افزاید که زردشت در کنار همان رود پدیدار شده است.^۵»

گذشته از سایر کتب دینی و مآخذ تاریخی و مذهبی دیگر ادیان، رودخانه ارس در دو آیه شریفه در قرآن مجید مطرح شده است. این دو آیه شریفه (آیه ۳۸، سوره فرقان، و آیه ۱۲، سوره ق) در فصل دوازدهم (=اصحاب الرّس) مورد بررسی و شرح قرار گرفته است. انبیا و ائمه (ع) بیش تر در تفسیر دو آیه مورد نظر در بالا، لب به سخن گشوده و از این رودخانه و وقایع و رخ دادهای سواحل آن خبر داده اند. که به چند روایت اشاره می شود: امام هفتم (ع) در جواب مردی که از اصحاب «رس» سؤال کرده بود فرمود: «... و اما

۱- دینکرد، تألیف دستور داراب، کتاب هفتم، ج ۱۳، ص ۶۴/ دایرةالمعارف بریتانیا چاپ نهم، ج ۱۸، ص ۵۶۵، نقل از زاد و بوم زرتشت، شمس العلماء دکتر جیوانجی جمشید جی مدی، برگرداننده رشید شهردان، بررسیهای تاریخی، س ۱۰، ش ۴، صص ۹۴-۹۱. (مهر - آبان ۱۳۵۴)، دائی تیا اسم رودی است در آریاویج، برخی از مستشرقین آن را رود ارس دانسته و به قول بُنْدَهیش در فصل ۲۹ فقره ۱۲، مملکت آریاویج در آذربایگان واقع است. رک: پشت ها، ج ۱، ص ۵۹ (پانویشت).

۲- زردشت در باختر ایران در نزدیکی رود (ونگهوتی دائی تی) به دنیا آمد. آشا و هیشتا یا پیام زرتشت، مهرداد مهرین، ص ۵۰. و مرحوم پیرنیا در زندگانی زرتشت گوید: ... در سن سی سالگی در کنار رود دائی تیا، به او امر شد که مردم را به خداشناسی دعوت کند (بعضی از علما گمان می کنند که رود مزبور ارس امروزی است). تاریخ ایران، ص ۲۵۴.

۳- آرتاکساتا (Artaksata) شهر باستان، پایتخت قدیم ارمنستان بر ساحل چپ رود ارس، در ۲۷ کیلومتری شهر ایروان، در جمهوری ارمنستان کنونی، در ۵۸ م.ب. به دست کوربولو سردار رومی ویران شد. دایرةالمعارف فارسی، نقل از سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۲۵۹، (پانویشت).

۴- جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۷۷.

۵- خلاصه تاریخ الکرد و کردستان، امین زکی بیگ، ص ۲۹۶، نقل از اصحاب الرّس یا مردمان کنار رود ارس، صدیق صفی زاده (بوره که بی)، هوخ، دوره ۲۵، ش ۱۱، ص ۱۶، (۱۳۵۳).

آن قومی که خداوند در قرآن از آنان یاد نموده، آنان رودی داشتند که بدان رَس (= ارس) گفته می‌شد، و آنان پیامبران زیادی داشتند. مرد سائل دوباره پرسید، رَس در کجاست؟ حضرت فرمود: آن رودی است در آخر آذربایجان که حد فاصل میان ارمنستان و آذربایجان می‌باشد.^۱

امام علی (ع) فرمود: «... کجایند مردمان شهرهای رس (= ارس) که پیغمبران را کشتند.^۲»

چون در فصل دوازدهم (= اصحاب الرّس) پیرامون آیات و روایات بحث شده است، لذا نظر خوانندگان را به آن فصل معطوف می‌داریم.

در پایان این فصل گفتنی است که غیر از رود ارس، از رودخانه نیل نیز به مناسبت این که سبد محتوی حضرت موسی (ع) را که برای جلوگیری از نفوذ آب قیراندود کرده و به سبب ترس از مأمورین فرعون که مأموریت داشتند هر نوزادی را ذبح نمایند به آب نیل انداختند. در قرآن کریم بدان اشاره شده و چنین می‌فرماید: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَإِلَيْهِ فَاَلْتَمِسْ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.^۳ و وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر بده، و اگر بر (جان) او بررسی او را در دریا (= رود نیل) بیفکن و مترس و اندوه مبر، بی‌گمان ما او را به سوی تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران می‌کنیم. (تحت لفظی: به یقین ما برگرداننده او هستیم به سوی تو و قرار دهنده‌ایم او را از پیامبران)^۴

«و هم چنین از رودخانه فرات که به مناسبت عاشورای حسینی از آن در روایات مذهبی سخن به میان آمده است^۵» ولی هیچ‌کدام این رودخانه‌ها به اندازه رودخانه ارس مدّ نظر قرار نگرفته است.

۱- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۵۴.

۲- نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۱، ص ۵۹۴.

۳- قرآن، سورة قصص (۲۸)، آیه ۷، ک.

۴- قرآن مجید با ترجمه و جمع‌آوری تفسیر، زین العابدین رهنما، ج ۳، ص ۲۴۱.

۵- جغرافیای چیچست یا دریاچه رضاییه، ص ۱ (مقدمه).

در تاریخ

۱- از قبل از تاریخ تا میلاد حضرت مسیح (ع)

تاریخ درخشان سواحل ارس، تا قبل از میلاد، حتی تا قبل از تاریخ می‌رسد. زیرا «مردم اورارتو یا آارات که در سده نهم تا هفتم پیش از میلاد مسیح در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناتولی و آذربایجان و قفقاز سلطنت داشتند. قلمرو دولت ایشان از مشرق به مغرب حوضه رود کورا و ارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات، و از شمال به جنوب سرزمین‌های بین دریاچه گؤگجه و ارمیه بود و دریاچه وان در میان کشور اورارتو قرار داشت.^۱»

اصولاً «اورارتو در تاریخ به نام دولت آارات یا وان یا خالد یاد می‌شود و از کشوری اراده گردیده که بین رود ارس و دریاچه وان و ارمیه واقع بوده است که همان ارمنستان قرون بعد می‌باشد.

پایتخت آن‌ها در محل وان در طبراق قلعه فعلی واقع بود و پیش از آن که ارامنه به آن سرزمین مهاجرت کنند دارای تمدنی درخشان بودند. پس از هجوم ارامنه و انقراض دولت آن‌ها اورارتوها تا مدت‌ها منطقه‌یی را در دره رود آراکس (= ارس) حایز بودند و به حیات ضعیف خود در مقابل قوم ارمنی ادامه می‌دادند.^۲»

۱- تاریخ اورارتو، ص ۷، (مقدمه).

۲- تاریخ مردم اورارتو، صص ۳-۱۲.

از روزگاران بسیار دور کناره‌های ارس از تمدن و پیشرفت ویژه‌ای برخوردار بوده و حاکمان و فرمان‌روایان قوی و مقتدری در سواحل زیبا و با منظره آن، بر مردم حاکمیت داشتند. و این مسئله بر اقوام و خاندان‌های حاکم ایران در قرون گذشته تا قبل و بعد از میلاد و اسلام از جمله هخامنشی و ساسانی، می‌رسد. آقای دکتر محمد جواد مشکور در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از تاریخ می‌نویسد:

«این ایالت [ارمنسان] میان سرچشمه فرات و دجله واقع و از شمال به کلخید و ایبری (= گرجستان امروزی) و آلبانی و ولایت واقع بین در بند کورا و رود ارس محدود و آشور و ماد و بین‌النهرین در جنوب آن واقع می‌شد و از سوی مشرق از فرات تا ملتقای رود کورش به ارس امتداد داشت. پایتخت آن موسوم به آرتاکزاستا در کنار رود ارس بوده است.^۱»

در هر صورت باید اذعان کرد که این رودخانه در طول ادوار متوالی، حوادث و وقایع گوناگون را ناظر بوده است. گاهی قومی را فاتح و پیروز و سال‌ها حاکم بر ملت‌ها دیده و گاهی قومی دیگر را مغلوب و شکست خورده و شرم‌نده و در ماتم و عزا نشسته تماشا کرده است. روزگاری آن همه تمدن و شهرهای بزرگ و زیبا، با مردمانی از نژادها و زبان‌ها^۲ و

۱- ایران در عهد باستان، ص ۱۰.

۲- در دیوان بدر شروانی (۷۸۹-۸۵۴ ه.ق.) - که زاده و تربیت‌یافته شماخی بوده و برابر تحقیقات ابوالفضل رحیموف مسافرت‌هایی به گیلان و مازندران و نیز تبریز انجام داده - دو غزل و یک ملمع به گویشی مخصوص - به تذکر متن «به زبان کنار آب» - سروده شده است، که آقای یحیی ذکاء آن‌ها را به جهت بعضی خصوصیات آوایی و دستوری و لغوی و قرابتشان با نمونه‌های بازمانده از زبان آذری، به لهجه‌ای از لهجه‌های آذری منتسب کرده و با آوردن مثال‌هایی از نزهة القلوب و عالم‌آرای عباسی کوشیده است ثابت کند که اصطلاح و ترکیب «کنار آب» بر سرزمین و نواحی کرانه‌های جنوبی رود ارس اطلاق می‌شده است. البته دلایل ارائه شده برای پذیرش استنباط آقای ذکاء کافی به نظر نمی‌رسد. زیرا، اولاً منظور از «کنار آب» شاید ساحل رودخانه‌ای غیر از ارس بوده. ثانیاً از کجا معلوم که ساحل شمالی ارس منظور نظر شاعر نبوده، با توجه بر این که «بدر شروانی» بزرگ شده آن سوی ارس می‌باشد. و اگر به قطع و یقین «کنار آب» را به ساحل ارس گرفتیم، بایستی به هر دو سوی آن شامل شود. چه معقول نیست که تنها به یک سوی رودخانه «کنار آب» گفته شود. ثالثاً مستوفی این عبارت را در معرفی مغان به کار برده، و اگر منطقه‌ای به نام «کنار آب» در عصر مستوفی مصطلح بود قطعاً بدان اشاره می‌کرد. و این اصطلاح غیر از مغان در نزهة القلوب به جایی و یا محالی دیگر شامل نشده است. در معرفی مردانقم، عبارت «کنار ارس» (ص ۹۶) به چشم می‌خورد. در حالی که آقای ذکاء «کنار آب» را از پلدشت تا خداآفرین قلمداد می‌کند (زبان فارسی در آذربایجان، ص ۴۴۳). - هرچند در پاورقی به نوشته مجله زبان‌شناسی اشاره می‌کند - و گفته شد که عنوان «کنار آب ارس» در نوشته مستوفی در منطقه مغان به کار رفته است، که غیر از منطقه خداآفرین می‌باشد، و در طول تاریخ نام ادامه پاورقی در صفحه بعد

ادیان و کیش‌های مختلف را در شمال و جنوب خود جای داده و بدان‌ها مفتخر گردیده، و سپس حوادث سهمگین بی‌شمار و عوامل طبیعی و بلایای آسمانی - که هریک در جای خود امتحان بزرگی است از سوی خالق یکتا - دست تپاول و نابودی بر سینه اقوام و مللی که در اطراف آن سکونت داشته‌اند، زده و قلم نیستی بر هستی آنان کشیده و راهی دیار عدم کرده است. که امروزه از آنان جز در صفحات تاریخ و یا کتیبه‌های مکشوفه از زیر خاک و یا از دل صخره‌های سر به آسمان کشیده و ... نام و نشانی باقی نمانده است.

یقیناً «اگر رودخانه ارس حافظه و زبان می‌داشت و وقایعی را که در سواحل آن رودخانه اتفاق افتاده بود بر زبان می‌آورد امروز می‌دانستیم چه خون‌ها در سواحل آن بر زمین ریخته شده و چه دلیران که در دو ساحل رودخانه سر را از دست دادند و چه شهرهای آباد که در دو ساحل رودخانه وجود داشت که امروز اثری از آن نیست و حتی خرابه آن شهرها هم به نظر نمی‌رسد. برای این که طغیان‌های بزرگ گذشته رود ارس، خرابه شهرها را در دو ساحل رودخانه می‌شست و می‌برد. از وقتی که تاریخ خبر می‌دهد، نوع بشر در دو طرف رودخانه ارس سکونت می‌کرده و مشغول کشاورزی و دامپروری بوده و این واقعیت در روایت‌های مذهبی هم منتها با شکل مخصوص آن روایات وجود دارد و در آن روایات گفته شده که اولین جامعه بشری که می‌توان موضع آن را در کره زمین معین و محدود کرد در

ادامه پاورقی از صفحه قبل

خدا آفرین به مغان اطلاق نگردیده است. وانگهی مستوفی عبارت «کنار آب ارس» را در موارد زیر نیز به کار برده است:

- ۱- در شرح «اژان» که آن سوی ارس می‌باشد (ص ۱۰۵).
 - ۲- در ذکر شروان به کنار رود کر «کنار آب» شامل شده است. (ص ۱۰۶).
 - ۳- در معرفی گشتاسپی به کنار دریای خزر عنوان «کنار آب دریا» اطلاق گردیده است. (ص ۱۰۷).
- منظور اسکندر بیک ترکمان در عالم‌آرا از عبارت «به کنار آب ارس»، «در کنار آب ارس» (ص ۴۷۶)، ساحل ارس می‌باشد. در جای دیگر عبارت «در این طرف آب ارس» را می‌بینیم (ص ۴۷۷). که طرف مقابل آن «آن طرف آب ارس» است. (ص ۴۸۷).
- در عالم‌آرا در ذکر محاربه رومیان قره‌باغ با حسین‌خان قراباغی، به ساحل شمالی ارس «محال کنار آب ارس» اطلاق گردیده است (ص ۴۸۷). و نیز در حوالی نخجوان به آن سوی ارس «کنار آب ارس» و «ساحل رود ارس» گفته شده (صص ۵۰۲، ۵۱۱). در معرفی اردوباد گوید: «قصبه ایست به غایت دل‌گشاد و دل‌نشین در جانب شمالی آب ارس ...» (ص ۵۳۷) در نوشته اسکندربیک در حوالی ییلاق قرخ‌بلاغ گزگجه به آن سوی ارس «کنار آب ارس» شامل شده است و ... (ص ۶۸۰).

پای آزارات به وجود آمد.^۱»

ژاک دومورگان فرانسوی نویسنده تاریخ هشت جلدی ایران و اولین کسی که بعد از «دیولافوا» ی فرانسوی در شوش به طور منظم حفاری تاریخی کرد. در این خصوص گوید: «که نوع بشر از ازمنه قدیم متوجه گردیده که سواحل رود ارس یعنی جلگه‌ای که رودخانه ارس از آن عبور می‌نماید یکی از حاصل‌خیزترین جلگه‌های زمین می‌باشد.... ژاک دومورگان عقیده دارد که تمدن قوم (اورارتو) درخشنده نشد مگر بر اثر حاصل‌خیزی اراضی واقع در شمال و جنوب رودخانه ارس و یکی از چیزهایی که کمک به سلامتی قوم اورارتو می‌کرد گوارا بودن آب رودخانه ارس بود... در روایات مذهبی آمده است که بعد از طوفان نوح، اولین جامعه بشری که در پای کوه آزارات به وجود آمد از نعمت‌های زمین فراوان برخوردار شد و آب گوارا می‌نوشید و آن آب گوارا غیر از آب رودخانه ارس نمی‌توانست باشد...»

در بین رودهای آسیا، دو رودخانه از لحاظ وقایعی که در سواحل آن دو به وقوع پیوسته معروف است یکی رود ارس (= آراکس یونانی) واقع در شمال ایران کنونی و دیگری رود قزل ایرماق (= رود هالیس یونانی) که در کشور ترکیه امروزی جاری است. چون این دو رود در دو منطقه واقع شده است که در طول تاریخ، معبر اقوام و ارتش‌های گوناگون بوده و اقوام و ارتش‌هایی که از طرف شمال به جنوب یا از جنوب به شمال می‌رفتند، مجبور بودند که از رودخانه ارس بگذرند و اقوام و ارتش‌هایی که از شرق به غرب، یا از غرب به شرق می‌رفتند به حکم ضرورت از رودخانه قزل ایرماق عبور می‌کردند.^۲»

گویا رودخانه ارس تنها یادگار و میراثی ارزشمند از تمدن و فرهنگ اقوام گذشته است که با عطوفت تمام همانند گردن بند پربها میان کوه‌های قره‌باغ در شمال و قره‌داغ در جنوب آویزان می‌باشد، که از روزگاران باستان حکایت‌ها دارد و خود شاهد وقایع و رخ‌دادهای متعدد تاریخی است. که ما در این‌جا در حد توان، بدان رویدادها و نظرات که حتی نامی از ارس برده شده، اشاره می‌کنیم:

۱- عارف دیهیم‌دار، ج ۲، صص ۴۴۴-۴۵.

۲- همان، صص ۴۴۵-۴۷.



نمای خارجی غار آزیخ

۱- ارس در دوران قبل از تاریخ:

کناره‌های ارس همانند سایر نقاط آذربایجان یکی از مناطق کهن زندگی انسان بوده است. کاوش‌های باستان‌شناسی سابقه زندگی انسان در این سرزمین را تا دوران پارینه‌سنگی پیش می‌برد. چنان‌چه کشف غار آزیخ،^۱ واقع در اراضی کناره شمالی ارس و در بخش هادروت^۲ و نزدیکی شهر فضولی و انجام کاوش دقیق و مداوم در آن از سال ۱۹۶۰ م. به بعد و نیز کشف و پژوهش غارهایی دیگر در آن سامان، این حقیقت را که کناره‌های ارس در دوران کهن قبل از تاریخ محل سکونت اقوام گوناگون بوده است، تأیید می‌کند.

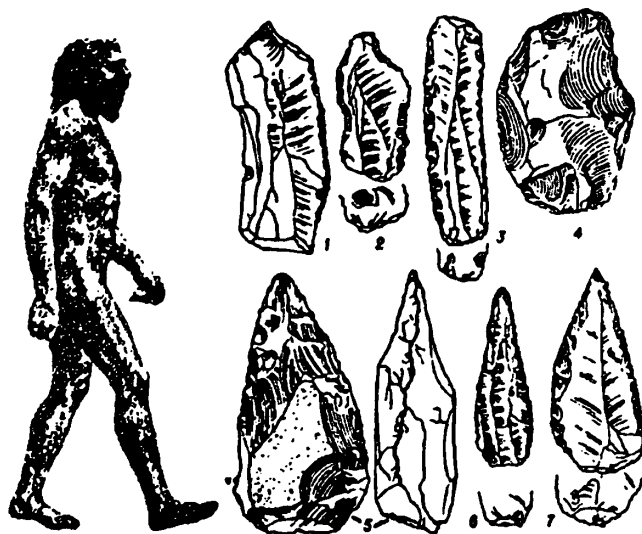
غار آزیخ، که فاصله کمی با رود ارس دارد، یکی از اقامتگاه‌های دسته‌جمعی انسان‌های پیش از

تاریخ است. در ضخامت کف این غار بزرگ که در حدود ۱۰-۱۴ متر می‌باشد، روی هم رفته ۱۰ لایه که در طی هزاران سال مسکون بوده‌اند، شناسایی شده است. در لایه‌های این غار ده‌ها هزار ابزار کار و بقایای مواد و مصالحی که ساکنان غار در ادوار مختلف با آن‌ها سر و کار داشته‌اند و نیز استخوان‌های سنگ شده حیواناتی از قبیل کرگدن - که نسلش امروزه از این مناطق بر افتاده - به دست آمده است و همین‌ها به بازسازی تصویر و تصویری از چگونگی زندگی انسان‌ها در هزاره‌های پیش از تاریخ در این سامان کمک می‌کند.

یکی از جالب‌ترین یافته‌های غار آزیخ سنگواره قسمتی از فک پایین یک انسان بود که در حدود ۲۰۰ الی ۲۵۰ هزار، حتی ۳۵۰ تا ۴۰۰ هزار سال پیش زندگی می‌کرده است. این انسان که آزیخ آنتروپ نامیده شده از نظر ویژگی‌های آنتروپولوژی شباهت‌هایی با انسان‌های سین‌آنتروپ، هایدلبرگ و نئاندرتال دارد. بدیهی است که این کشف دارای

۱- در زبان ترکی قدیم، آزیخ به معنی خرس می‌باشد. رک: انسیکلوپدی آذربایجان، ج ۱، ص ۱۸۳، ماده (آزیخ ماغاراسی).

۲- بخش هادروت تا سال ۱۹۳۹ میلادی، دیزاق Dizag نامیده می‌شد.

اهمیت علمی بزرگی است.^۱

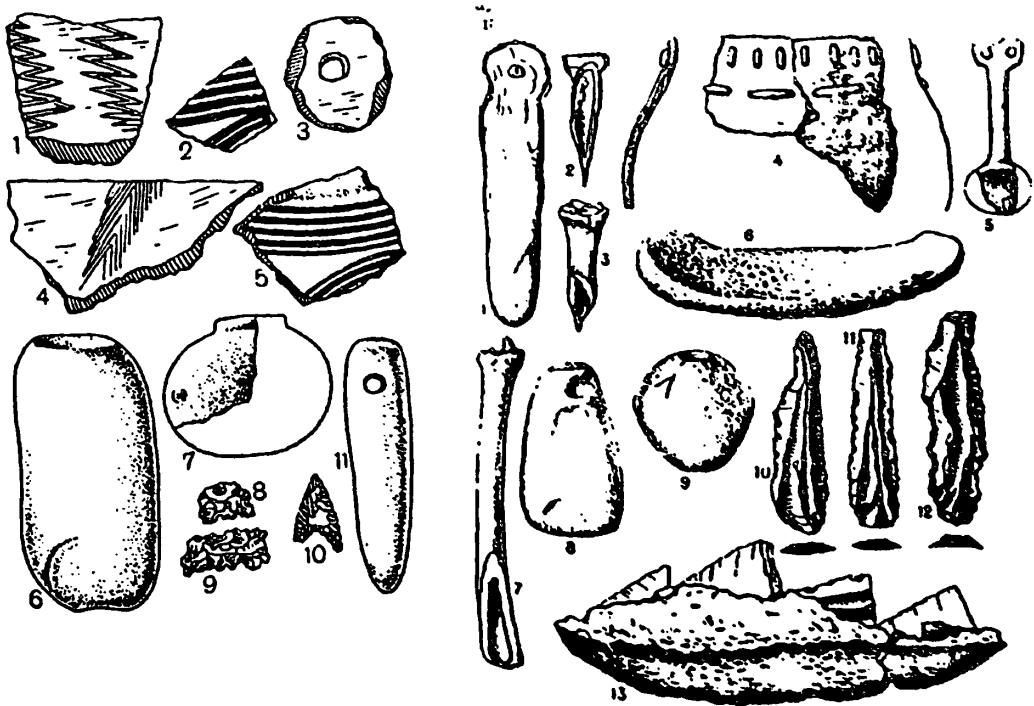
آزینخ آنتروب و ابزارهای سنگی یافته شده در غار آزینخ

تمدن باستانی کناره‌های ارس در هزارهٔ چهارم قبل از میلاد:

اشیای به دست آمده در اثر کاوش‌های انجام شده در تپه‌های باستانی کناره‌های ارس که شامل آذربایجان و ارمنستان و ... می‌باشد، قدمت تاریخی سواحل این رودخانه را تا هزارهٔ ۴ ق.م. می‌رساند. و این کار افزارها و اشیای مکشوفه، مسکونی بودن این مناطق را به خوبی تأیید می‌کند.

از جمله تپه‌های مکشوفه و مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته، دو گروه تپهٔ باستانی هستند که تحت عنوان‌های تمدن شامو (= شومو) تپه و تمدن گر (= کورا) - ارس می‌باشند. «تمدن شومو تپه که در دشت‌های درهٔ میانه، رودگر، در اراضی آذربایجان شوروی [شوروی سابق] و گرجستان گسترده بوده، مربوط است به هزاره‌های ۶ تا ۴ ق.م. و تپه‌هایی چون تئویره تپه، قارغا تپه‌سی، آرزا ماس تپه‌سی، گوی تپه، روس تپه و مهم‌تر از همه شومو تپه که نام خود را به این تمدن بخشیده است...

۱- رگ: آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، صص ۴-۱۰۳ / آذربایجان شوروی، ص ۱۶ / تاریخ آذربایجان از پیدایش اجتماع انسان‌های اولیه تا جنبش‌های ...، ص ۱۰ به بعد / تاریخ آذربایجان از دوران‌های قدیم تا اوایل قرن بیستم، ص ۹ به بعد.



اشیای استخوانی و سفالی و سنگی کشف شده در شوموتپه و کؤل تپه

تمدن گر- ارس از قفقاز گرفته تا آناتولی شرقی و اراضی آذربایجان ایران- از ارس تا دریاچه ارمیه- را در بر می گرفت و گئوی تپه ارمیه و یانیق تپه خسرو شهر نیز در قلمرو آن قرار داشتند. دوران رواج این تمدن در هزاره ۳ ق. م. و اعصار سنگ، مس و مفرغ مقدم بود. از ویژگی های این تمدن نیز خانه های دایره ای شکل ساخته شده از پی های سنگی و دیوارهای چینه ای و خشت خامی، اجاق های ساخته شده از گل، ظروف ساخته شده از سفال سیاه، خاکستری و قرمز رنگ، ابزارهای سنگی، اشیا و سلاح ها و زیور آلات مفرغی و طلایی و نقره ای و.... قابل ذکر هستند. ابزارهای کشاورزی و بقایای غلات و استخوان های گوسفند و گاو و نهره های سفالی حکایت از ترقی و توسعه کشاورزی و دامپروری دارند... از جمله تپه های مربوط به تمدن گر- ارس کؤل تپه های ۱ و ۲ هستند که اولی در ۸ و دومی در ۱۲ کیلومتری نخجوان قرار دارند.

کؤل تپه ۱ از هزاره ۴ ق. م. تا هزاره ۱ م. مسکون بوده و از نشانه های عصر سنگ-

۲- قبل از میلاد

عبور آریایی‌ها از ارس در هزارهٔ دوم قبل از میلاد:

«می‌توان گفت محققان تقریباً اتفاق و اجتماع بر این دارند که نژاد آریایی از قفقاز و ماوراء بحر خزر از شمال دریای سیاه تا ترکستان به فلات ایران مهاجرت کرده و به احتمال قوی مردم پارس و ماد محققاً از یک نژاد و از طریق رود ارس و دشت مغان به ماد و پارس مهاجرت کرده و از ماد به دو قسمت منشعب شده که هر یک از آن دو به هر سرزمینی که رسیدند بومیان را تا توانستند کشتند و بازماندگان را برده و بنده نمودند و برای کارهای پر زحمت و کشاورزی تسخیر می‌کردند. تاریخ این مهاجرت حداقل دو هزار سال قبل از میلاد بود (تا هزار سال).^۱»

هزارهٔ اول قبل از میلاد:

«قسمت اعظم سرزمین ماد در جنوب رود ارس واقع بوده و پادشاهی عظیم ماد در جوار این رودخانهٔ خروشان تشکیل یافته است.

ماد همچون سرزمینی تاریخی و به مفهوم وسیع این کلمه در عهد باستان اراضی را که از سمت شمال به رود ارس و قله‌های البرز (= در جنوب دریای خزر) و از مشرق صحرای شورزار دشت کویر و از مغرب سلسله جبال زاگرس محدود بوده شامل می‌گشت. زمانی رودخانهٔ ارس حد فاصل در زمان پادشاهی ماد در هزارهٔ اول قبل از میلاد بوده است... و بین رودخانهٔ ارس و دریاچهٔ ارمیه نژادهای هوریانی و اورارتویی سکونت داشته‌اند که فعلاً جز برخی آثار نشانه‌ای از آن‌ها دیده نمی‌شود.^۲»

«در نواحی جنوبی ماد (در «الی‌پی» که، به معنی بسیط کلمه جزو مفهوم «مادالی» شمرده می‌شده، و در ناحیهٔ کاسیان و غیره) قوم عیلامی و کاسیی ژل مهمی بازی می‌کرده. برعکس در اقصای شمال، میان ارس و ارمیه، و هم‌چنین در کرانهٔ غربی آن دریاچه - محتملاً قومیت هوریانی - اورارتو-یی تفوق داشته. مؤلفان عهد عتیق ماتیانیان را - که ظاهراً جزو هوریان نبوده‌اند - در این ناحیه ساکن می‌دانند.^۳»

۱- کوروش نامه، ص ۱۶.

۲- جغرافیای طبیعی آذربایجان، صص ۷-۹۶.

۳- تاریخ ماد، ص ۲۱۱.

باید سر زمین آلبانی^۱ را که رود ارس از ماد جدا می‌کرد نیز، در عهد باستان، واجد ارتباط نزدیک با کشور اخیر بدانیم.

ماد از سوی شمال غربی نیز تا حدی بسط یافته بود و بعضی از اراضی را - که مردم آن از قبایل هوری و اورارتویی «ماتیانی» بودند (به احتمال قوی در مغرب دریاچه ارمیه و در دره ارس مسکن داشتند) - تصرف کرده بود.

اراضی پادشاهی پیشین اسکیت نیز جزو ماد بود، پس اقصی مرز شمالی آن - ظاهراً - از شمال رود (= ارس) می‌گذشته ... تمام قبایل ماد - از نواحی شمالی ارس گرفته تا مرزهای پارت - احساس وحدت کردند، زیرا که این احساس را وجود زیان بین‌القبایل تقویت می‌نمود.^۲

سده نهم قبل از میلاد

عبور لشکریان اورارتو از ارس:

«در پایان سده نهم پیش از میلاد لشکریان اورارتو نخستین بار از رود ارس گذشتند و به شمال که همان اراضی کنونی ارمنستان است راه گشودند. نوشته‌های ایشپوئین^۳ حاکی از کارهای بزرگ ساختمانی در ناحیه مرکزی اورارتو و پایتخت آن شهر توشپا نیز هست. بناهای این دوران بر جای مانده و سنگ‌ها و ستون‌هایی به جاست که بر آن نوشته شده: «ایشپوئین فرزند سردور این پرستشگاه بنانهاد»^۴.

پایان سده نهم قبل از میلاد:

«پایان سده نهم پیش از میلاد اورارتوها نخستین بار به جنوب قفقاز لشکر کشیدند. این لشکر کشی‌ها بیش‌تر جنبه غارتگرانه داشت و فرمان‌روایی اورارتوها بر ساحل شمالی رود ارس پایدار نبود. اورارتوها به منظور تحکیم سلطه خویش بر جنوب قفقاز به ایجاد مراکز اداری خود در اراضی اشغال شده پرداختند. در دوران فرمان‌روایی منوئه (= پایان سده نهم

۱- «آران» را رومیان «آلبانیا» و ارمنیان «آغوان» یا «الوان» خوانده‌اند. کاروند کسروی، ص ۳۶۸.

۲- رک: تاریخ ماد، صص ۹۱، ۲۶۶، ۳۱۲.

3-Ispuin.

۴- اورارتو، ب. ب. پیوتروفسکی، ترجمه عنایت‌الله رضا، صص ۱-۳۰.

و آغاز سده هشتم پیش از میلاد) شهر منوئه هینیلی در دامنه کوه‌های آرارات و ساحل جنوبی رود ارس پایتخت اورارتو بود، ولی در زمان پادشاهی آرگیشتی، پایتخت به ساحل شمالی رود ارس انتقال یافت و «دژ محکمی» در آن ساخته شد و (آرگیشتی هینیلی) نام گرفت.^۱

سال ۸۸۰-۸۴۴ پیش از میلاد:

«بنابه کتیبه‌های آسوری، بنیادگذار سلطنت اورارتو پادشاهی به نام آرمه^۲ بود که طبق نوشته آدونتز در بین سال‌های ۸۸۰ و ۸۴۴ پیش از میلاد پادشاهی کرد. وی امیرنشین‌های مختلف نائیری و اورارتو را در تحت یک حکومت و فرمان درآورد و دولت اورارتو را تشکیل داد و خود را شاه اورارتو خواند و به همین علت بنا به کتیبه‌های اورارتو عنوان و لقب «اریلی - اریلایو^۳» یعنی شاه شاهان اختیار کرد. و به قول مورخین ارمنی او همان کسی است که ارمنستان به اسم او نامیده شده است. پایتخت آرمه شهر آرزاشکو^۴ یا آرزاشکون^۵ در شمال دریایچه‌ی وان بود که به قول آدونتز با منازکرت^۶ که در شمال ارس قرار داشت، مطابقت دارد.^۷»

قرن هشتم قبل از میلاد:

«در دهه سوم و چهارم قرن هشتم قبل از میلاد کشور «مانتا» و نواحی تابع آن، به هر تقدیر، تمام خطه جنوبی دریایچه ارمیه و بخش مهمی از دره رود قزل‌اوزن و نواحی جنوب آن و هم‌چنین کرانه شرقی ارمیه را، لااقل، تا خط مقسم‌المیاه بین ارمیه و ارس و شاید نواحی دیگری را هم شامل بود.^۸»

۱- تاریخ اورارتو، دکتر محمدجواد مشکور، ص ۶/ نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۸۰ / اورارتو، ص ۷۹.

2- Arme.

3- Arili-Erilau.

4- Arzashku.

5- Arzachkun.

6- Manazkert.

۷- تاریخ اورارتو، ص ۱۳.

۸- تاریخ ماد، ص ۱۶۵.

آغاز قرن هفتم قبل از میلاد:

«قبایل اسکیت‌های صحرانشین و یا کیمریان در شمال ارس سکونت داشته‌اند. ولی در آن زمان ماننا از سمت مشرق محتملاً تا جبال کرانه دریای کاسپی (=خزر) ممتد بود و در آن نقاط اسکیت‌های صحرانشین و یا «کیمریان» نمی‌توانستند مأمن و مسکن بیابند به این طریق بار دیگر به این نتیجه می‌رسیم که در آغاز قرن هفتم (=پیش از میلاد) صحرانشینان در شمال ماننا - دره ارس - و شاید در نقاط شمالی‌تر قرار داشتند.^۱»

قرن هفتم قبل از میلاد:

«در قرن هفتم قبل از میلاد یک اتحادیه نیرومند پادشاهی به وسیله یکی از قبایل ایرانی آسیای میانه بین ارس و گنجه وجود داشته است. شاید اسکیت‌های - اشکیدا - که یکی از قبایل ایرانی آسیای میانه را تشکیل می‌دادند، از طریق معبر در بند وارد قفقاز شرقی شده و در رأس (احتمالاً در جلگه میان ناحیه کی‌روف‌آباد [گنجه] و ارس و به هر تقدیر در نواحی جنوبی‌تر، تا ارمیه یک اتحادیه نیرومند سیاسی (= پادشاهی) که در تاریخ قرن هفتم قبل از میلاد نقش مهمی را بازی کرده، قرار گرفتند. به خصوص اتحاد بین اسکیت‌های - اشکیدا - و ماننا اهمیت فراوان داشته است.^۲»

سال ۶۶۰-۶۰۰ قبل از میلاد:

«زرتشت در یکی از شهرهای شمالی ایران (=در آذربایجان در مرکز مغان)، احتمالاً در کنار رود ارس به دنیا آمده است.... نزدیک به سن بیست سالگی از مردم کناره گرفت و خود را آماده پیغمبری کرد. در سن سی سالگی وحی به او رسید، و به رتبه پیغمبری برگزیده شد. این وحی در کنار رود - دائی تیه - (=رود ارس) به او رسید در آذربایجان.^۳»

۱- جغرافیای طبیعی آذربایجان، صص ۸-۹۷ / تاریخ ماد، ص ۲۳۳.

۲- جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۹۸ / تاریخ ماد، صص ۳۸-۲۳۷.

۳- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، ج نخست، صص ۳-۱۲۱.

سال ۶۱۲ قبل از میلاد:

«تا اواخر قرن هفتم پیش از میلاد [مادها] در آذربایجان قدرت زیادی نداشتند بلکه حکومت آن ناحیه بیش‌تر در دست اقوام لولوبی، ماننایی، اورارتو و سکایی بود. از سال ۶۱۲ ق.م. یعنی سال سقوط آشور به دست ماد است که مادها توانستند قدرت خود را بر تمام قسمت‌های ایران به ویژه آذربایجان تا ماوراء رود ارس بسط دهند. مادها سرزمین اصلی سکاها را «ساکاسنا» یا «ساکا - شایانا» یعنی «سرزمین زیستن سکاها»، می‌خواندند. دانشمندان این سرزمین را میان رود کورا [کُر] و ناحیه شمالی گنجه و اراضی اطراف دریاچه ارمیه، و در جنوب رود ارس جستجو می‌کنند.^۱»

سال ۴۰۱-۳۳۱ پیش از میلاد:

«اورنتیان^۲ که خاندانی از تبار هخامنشی بودند بر ارمنستان به عنوان شهربان از حدود ۴۰۱ پ.م. تا ۳۳۱ فرمان‌روایی کردند و زمانی هم زیر فرمان سلوکیان بودند. نام بیش‌تر شاهان ایشان در کتیبه یادگاری نمرود داغ که به دست آنتیوکوس اول کماژن برپا شده است که خودش یکی از سلاله همین دودمان هخامنشی بود یاد شده است... یک کتیبه پیدا شده در ۱۹۲۷ چنین تعبیر شده است که خطابی است در میژس کاهن بزرگ پرستشگاه خورشید و ماه به برادرش شاه اورونتس چهارم و کتیبه‌ای دیگر به سرانجام اندوهبار این پادشاه اشاره می‌کند.

در زمان سلطنت اورونتس تختگاه از آرماویر به دماغه صخره‌ای محل پیوستن - رودهای آخوریان [آرپاجای] و ارس برده شد. این پایتخت نو، ارواندا شات خوانده شد به نام اروند که تلفظ ارمنی اورونتس است.^۳»

سال ۳۳۱ قبل از میلاد

عهدنامه عبور بین اسکندر و اقوام حوزه ارس:

«یکی از طوایف ایرانی که در نواحی کوهستانی می‌زیستند با وجود آن که تا شوش

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، صص ۹۱، ۸۸.

2-Orontias.

۳- ارمنیان، صص ۹-۱۸.

بایتخت قدیم امپراتوری پارس فاصله زیادی نداشتند، باز آزادی و استقلال خود را حفظ کرده بودند.

اسکندر بعد از نبرد قاطع گوگامل^۱ که معمولاً نبرد آربل^۲ نامیده می شود گذارش به آن حدود افتاد. مردم حوزه ارس (چون خود را به این نام می خوانده اند) به او پیغام فرستادند که به قشونش اجازه عبور از میان در بندها و گردنه های منطقه خود نخواهند داد مگر آن که همان مبلغی را که پادشاه ایران می پرداخته است او نیز بابت حق عبور پرداخت کند. آریان که تنها مرجع ما برای این شرح و خبر است. می نویسد: اسکندر نمایندگان حوزه ارس را پس فرستاد و اعلام داشت در گردنه ها با ایشان ملاقات و حق عبور را تأدیه خواهد کرد. ولی اسکندر به جای حفظ قول خود حيله ای به کار برد که از نظر خیلی ها که در باره نیرنگ های جنگی مطالعاتی نموده اند مکتوم مانده است. بنابر راهنمایی چند نفر بلد اهل شوش او از راه بسیار دشواری به قلب اقامتگاه اهالی کوهستانی ارس در حینی که آنها در خواب بودند وارد شد و از آنها کشتار عظیمی کرد و سران ایشان را برانداخت و این قوم را باجگذار خویش ساخت. آنها نیز از این جهت که سرزمین خود را از دست نداده بودند بسیار خشنود بودند.^۳

سال ۱۹۰ پیش از میلاد

احداث شهر آرتاکساتا در کنار ارس:

«پس از شکست آنتیوکوس سوم به دست رومیان در جنگ ماگنزی (۱۹۰ پ.م.) آرتاشس خویشان را مستقل خواند. با آن که کوشش های او برای گرفتن کشور سوفنه^۴ که در همسایگی بود به کامیابی نرسید، قلمرو آرتاشس تقریباً سراسر کوهستان های ارمنستان را فرامی گرفت از فرات گرفته تا دریای خزر و از قفقاز تا کوه های تاوروس.

آرتاشات (آرتاکساتا) یعنی «خوشی آرتاشس» در کرانه ارس در محل پیوستن رود متسامور واقع بود. استرابون از زیبایی این سرزمین سخن می راند. رودی که در پیرامون

1- Gaugamele.

2- Arabelle.

۳- مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی، ص ۲۵.

4- Sopheue.

باروی شهر روان بود بر استواری آن می افزود.^۱»

«آرتاشس اول با آلبان‌ها نیز جنگید، ایشان را تا به ساحل چپ رود کورا [کُر] پس راند و در آن سمت بر وسعت خاک ارمنستان افزود. چون در آن جنگ‌ها پسر پادشاه آلبان‌ها به اسارت آرتاشس درآمده بود، پادشاه مغلوب دختر خود ساته‌نیک^۲ را فرستاد تا آزادی برادرش را از آرتاشس بخواهد و از او تقاضای صلح کند، آرتاشس عاشق آن دختر شد و با وی ازدواج کرد. آرتاکسیاس (آرتاشس) با نشانیدن یکی از بستگان خود بر تخت سلطنت ایبری (= گرجستان) ایبرها را نیز از مراحم خود برخوردار کرد.

او هم‌چنین شهر تازه‌ای بر کناره‌های رود ارس (در نزدیکی‌های محل فعلی شهر ایروان) بنا نهاد که آن را به نام خود آرتاکساتا^۳ نامید و همان شهر پایتخت ارمنستان شد.^۴»

سال ۱۳۶-۱۲۷ قبل از میلاد:

پس از مرگ (دیگران) پسرش واگارش (= واگارش ارمنی شده و لگاش است) «و لگاش - بلاش» بر تخت نشست. این وقت سی و دومین سال سلطنت هم اسم او واگارش، شاه پارس بود (مقصود ایران است)... جایی که مادرش او را زاده بود شهری بنا کرده آن را واگارش‌اوان نام نهاد. این شهر در محل تلاقی رود مورتنز^۵ و اراسک (= ارس) واقع است. دیگران دوم، که از اشکانیان بود، دور این شهر دیواری کشید و آن را وارگاشاد نامید... در زمان بلاش اول، (= آلان‌ها) به آذربایجان ریختند، از قسمت ثانوی بوده‌اند و این آلان‌ها از جنوب دریای خزر گذشته به قفقازیه و آذربایجان درآمده‌اند، یعنی از گرگان و طبرستان و گیلان و طوالش کنونی گذشته به این طرف و آن طرف ارس رفته‌اند.^۶

۱- ارمنیان، ص ۲۰ و نیز رجوع شود به تاریخ سیاسی و اجتماعی ارمنه، ... ص ۲۵ به بعد.

2- Sathenik.

3- Artaxata.

۴- تاریخ ارمنستان، هراند پاسدرماجیان، ترجمه محمد قاضی، ص ۳۵. آرتاشیس در کنار رود یراسچ (= رود ارس) شهر جدیدی بنا نمود و آن را به ابنیه زراندود مزین گردانید و به اسم خود شهر جدیدالبنار آرتاشات نامید و تخت سلطنت را بدان‌جا منتقل گردانید. تاریخ ارمنستان، موسی خورن، ترجمه ابراهام - آو آسایان، به اهتمام ابراهیم دهگان، ص ۳۳.

۵- شاید منظور همان رود کورا (= کُر) بوده است.

۶- رک: ایران باستان، ج ۳، صص ۲۵۸۹، ۲۴۵۹.

سال ۶۷-۶۶ پیش از میلاد:

«در خلال این اوقات، فرهاد پادشاه اشکانی بر ارمنستان تاخت. از بخت بد تیگران دوم پادشاه ارمنستان، پسر نوجوانش شاهزاده تیگران دست به یک خیانت شرم‌آور زد، به این معنی که با گروهی از سربازان به اردوگاه اشکانیان پیوست. اصولاً تیگران دوم پس از فروپاشی امپراتوریش و با وجود موفقیتی که در جنگ دوم با لوکولوس پیدا کرده بود پیرمردی شده بود عبوس و زود خشم و پسرش از اخلاق تند و خشن او شکایت داشت. ولی مسلماً این معاذیر قادر به توجیه عمل زشت و خیانت بار او نخواهد بود.

اشکانیان با کمک سربازانی که شاهزاده تیگران در اختیارشان گذاشته بود پیش آمدند و شهر آرتاکساتا پایتخت ارمنستان را محاصره کردند.

وقتی بر اثر شکست مهرداد و فروپاشی حکومت پونتوس، پمپه به سمت ارمنستان پیشروی کرد وضع تیگران وخیم و یأس‌انگیز شد. این جنگی بود که او می‌بایست در دو جبهه بکند، و تازه پسرش هم با بخشی از سپاهیان او به صف دشمن پیوسته بود. در واقع به جنگ با بیگانگان یک جنگ داخلی هم افزوده شده بود...

پمپه به پیشروی خود به طرف قلب ارمنستان ادامه داد و بی آن که با مقاومتی برخورد کند به منطقه فعلی ارزروم رسید، سپس با پسر خاین تیگران که به او ملحق شد به دره ارس درآمد. تیگران از او تقاضای صلح کرد و پمپه هم پذیرفت.^۱»

سال ۵۱ پیش از میلاد:

«... بلاش فتوحات خود را رها کرده از ارمنستان خارج و رادامیست^۲ به آن مملکت برگشت، ولی ارامنه‌ای که از او نفرت داشتند، به قول تاسی توس حمله به قصر برده آن را محاصره کردند و رادامیست و زنوبی^۳ زن او، که آبستن بود، بر اسب‌های تندرو نشسته فرار کردند. در ابتدا زنوبی به نحوی فرار سریع را تحمل می‌کرد، ولی بعد، که حس کرد، سرعت حرکت و تکان‌های پی در پی آخرین رمق او را می‌رباید، از شوهر خود خواست، که او را بکشد، تا به دست دشمن نیفتد. در ابتدا رادامیست حاضر نشد این کار بکند، ولی بعد، که

۱- تاریخ ارمنستان، پیشین، صص ۶۶-۷.

2- Radamiste.

3- Zenobie.

دید زنش به دست دشمن خواهد افتاد، زخمی به او زده او را در کنار ارس انداخت و خود به طرف گرجستان رفت. شبانی این زن را در حالی یافت، که هنوز نفس می کشید و در این حال زخم او را بسته و با دواهای خشن وی را معالجه کرده به آرتاکساتا برد. از آن جا او را نزد تیر داد فرستادند و او زن را مانند ملکه پذیرفت.^۱

سال ۳۷ قبل از میلاد:

یکی از جنگ های مهم قبل از میلاد، جنگ رومیان با پارت ها می باشد که بالاخره این جنگ به کناره های ارس کشانده می شود. و لشکریان رومی در این جنگ شکست سختی را متحمل می شوند، تا جایی که از فرط تشنگی لشکریان را از آشامیدن آب شور نمی توانند فرمان دهان خودداری نمایند. آشفته گی و هرج و مرج و اختلال در اردوی روم به حد کافی حاکم بود و کار به جایی رسیده بود که رومیان یک دیگر را غارت می کردند، و حتی بنه و اثاثیه شخصی آنتونی فرمان ده کل سپاه روم را چپاول کردند. در این هنگام یکی از فراریان پارت نزد آنتونی آمده او را به وجود رودخانه آب شیرین در آن حوالی مژده می دهد و فی الواقع نقش یک جاسوس را بازی می کند و لذا از جانب آنتونی به دریافت عطایای زرین و پاداش بسیار نایل می گردد. کم کم آنتونی توانست اندکی لشکر را منظم کرده و به تحت فرمان دهی خود قرار دهد. ولی غفلتاً سپاه پارت به آن ها حمله کرده و ناگزیر رومیان دیگر بار سپرها را به هم وصل کرده و طلایه سپاه و پیش قراولان آهسته پیش می رفتند تا بالاخره توانستند به آن رود موعود آب شیرین برسند. ابتدا مجروحان را بنابه امر فرمان ده از رود عبور دادند. سپس سواران از آن گذشتند و کار عقب نشینی انجام گرفت. و سپس سپاهیان پارت حمله و تعقیب لشکر شکست خورده روم را ادامه ندادند و شش روز بعد رومیان به ساحل رودخانه ارس رسیدند که حد فاصل مابین کشور ماد و ارمنستان است. از روزی که آنتونی از پراسپا^۲ (= تخت سلیمان) حرکت کرد تا به آن جا رسید مجموعاً ۲۷ روز به طول

۱- ایران باستان، ج ۳، ص ۲۴۲۸.

۲- Praaspa- این شهر را بعضی از مورخین پُرسپه (مخفف فراد آسپ) نامیده اند. راولینسون محل این شهر را با تخت سلیمان فعلی جزو بلوک انگوران خمه که در هشت فرسنگی مشرق صائین قلعه در ۲۵ فرسنگی جنوب شرقی دریاچه رضائیه (=ارمیه) واقع است تطبیق می دهد. جنگهای هفتصد ساله ایران و روم، صص ۴-۲۳.

انجامید. این سفر برای سپاه روم به قیمت تقریباً سی و پنج هزار تن مقتول تمام شد. چون فصل بهار رسید آنتونی در صدد برآمد که از راه ماد و آذربایجان به اتفاق حکمران آن دیار از راه ساحل رود ارکساس (=ارس) به کشور پارت حمله کند. ولی همین که از مصر بیرون آمد به اوطلاع رسید که زن رومی او، اوکتاویا^۱ خواهر اوگوستوس از روم راه افتاده عازم ممالک شرقی است به ناچاری، وی دوباره به اسکندریه بازگشت. و پس از اندک مدتی رومی‌ها بی مانع از رود گذشته، راه خود را دنبال کردند، بی این که از پارتی‌ها مطمئن باشند. بالاخره روز ششم به رود ارس رسیدند... به نظر رومی‌ها چنین آمد، که از جهت عمق آن و تندی آبش گذشتن از آب مشکل است.^۲

سال ۳۶-۳۳ پیش از میلاد

معاهده آنتونیوس^۳ با آرتاوازدس^۴ در کنار ارس:

در سال ۳۶ ق.م. آنتونیوس، در اثر اغوای آرتاوازدس پادشاه ارمنستان، وضع را که در اثر ظلم فرهاد چهارم فراهم شده بود، مساعد یافت که دست به یک جنگ انتقامی بر علیه پارت‌ها بزند. تصمیم گرفت ابتدا به آتروپاتن (=آذربایجان) حمله کند و سپس قلب دولت پارت را هدف قرار دهد. این هجوم به هنگام جلوس فرهاد چهارم بر تخت سلطنت بود. وضع داخلی دولت پارت نامساعد و اغتشاشات و منازعات حاکم بود. در همین موقع آنتونیوس حمله را شروع و وارد قفقاز شده و ایبریان (=گرجیان) و آلبانیان (=آلان‌ها) را مقهور و مطیع خود ساخته و ارمنستان را تصرف کرد و سپس با ۱۶ فوج و ۶ هزار سوار ارمنی به آتروپاتن (=آذربایجان) تاخته و پایتخت مستحکم آن موسوم به «فرا آسیا» (طبق تحقیقات ه- راولینسون - باید تخت سلیمان فعلی باشد) را محاصره کرد. فرهاد با حدت و شدت تمام به تعقیب دشمن پرداخت، رومیان مجبور شدند از راه کوهستانی برگردند (تقریباً دامنه‌های سه‌ند و شهر فعلی میانه) و پارت‌ها آن‌ها را مرتب تعقیب می‌کردند و رومیان نیز از

1- Octavia.

۲- رک: تاریخ سیاسی پارت، صص ۱۱۰-۱۲ / ایران باستان، ج ۳، ص ۲۳۶۸.

3- Antonius.

4- Artavazdes.

خود دفاع می‌کردند که بالاخره در اثر جنگی شدید، شکست سختی نصیب رومیان شد که در نتیجه سه هزار تن کشته و ۵ هزار تن زخمی بر جای گذاشت. کار به جایی رسید که ناگزیر شدند از ریشه درختان و گیاهان ارتزاق کنند، بدی تغذیه و کثیف بودن آب مشروب و سایر عوامل نامساعد موجب شیوع بیماری اسهال خونی گردید. و رشته انضباط از هم گسیخته شد. در عرض ۲۷ روز آن‌ها بیش از ۴۰۰ کیلومتر راه فاصله بین پایتخت (=فرا آسیا - تخت سلیمان فعلی) تا آراکس (=رود ارس) ... را طی کردند. در این رود بود که پارتی‌ها دست از تعقیب آنان برداشتند. از طرفی چون آنتونیوس که به علت خیانت موهوم و فرضی، آرتا وازدس پادشاه ارمنستان او را با مکر و حيله اسیر کرده بود، و ارمنستان را تحت نفوذ خود داشت، با آرتا وازدس مادی در سال ۳۳ ق.م. در کنار رود آراکس (= ارس) ملاقاتی کرد و با او معاهده مودت بست، که بر طبق آن ناحیه سومباسه^۱ که قبلاً به ماد تعلق داشت به او واگذاشت، و قوای کمکی رومی را برای جنگ با پارتی‌ها در اختیار او قرار داد و در عوض از سربازان مادی برای مقابله با «اوکتاویانوس» استفاده کرد.^۲

در این وقت میان پادشاه ماد و فرهاد پادشاه پارت در سر تقسیم غنایم رومی نزاعی رویداد و پادشاه ماد بر سهم خود رضایت نداده و از قبول آن امتناع ورزید. این اختلاف کم‌کم شدیدتر شد و به درجه‌ای رسید که پادشاه ماد ترسید، که سلطنتش را از دست بدهد، و لذا سفرایی نزد آنتونیوس فرستاده و به او وعده همکاری و همیاری را داد. آنتونیوس از این پیشنهاد امیدوار شد. زیرا با این وعده‌ها به دست آورده‌های جدیدی نایل می‌گشت و لذا حاضر شد که پیشنهاد پادشاه ماد را بپذیرد و قرار گذاشت که قبلاً با او در کنار ارس ملاقاتی کرده بعد جنگ را با پارتی‌ها شروع کند. آنتونیوس با این ظن، که پارتی‌ها راه آسانی را پیش گرفته و تصرف کرده‌اند و شاید قشون او را در جلگه‌ها آزار و اذیت خواهند کرد، راه مشکل و صعب‌العبوری را پیش گرفت و از این طریق به طرف رودخانه ارس رفت. مدت ۱۹ روز پارتی‌ها رومی‌ها را و جب به و جب تعقیب کرده و خسارات زیادی بر آن‌ها وارد کردند.^۳

1- Sumbace.

۲- رک: آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، ج نخست، صص ۴۶-۱۴۱.

۳- ایران باستان، ج ۳، صص ۲۳۷۴-۲۳۷۱ (با تلخیص).

سال ۳۳ پیش از میلاد

انعقاد عهدنامه اتحاد در کنار ارس:

با وجود این که آنتونیوس سوریه و ارمنستان را داشت و پادشاه ماد (=آذربایجان) متحد او بود ولی بار دیگر در سال ۳۳ ق.م. به مشرق تاخته و تا ساحل رود اراکسس (= ارس) پیش راند و در کنار رود ارس با پادشاه آذربایجان عهد اتحادی علیه پارت‌ها و اوکتاویان منعقد ساخت. و قسمتی را از ارمنستان با قشون رومی به او داد و دخترش (یوتاپ - یوتاپا^۱) نام را به همسری فرزند خود الکساندر درآورد و پرچم‌هایی که در شکست استاتیانوس از دست داده بود نیز باز پس گرفت و وی را والی مشرق کرد. اما فرهاد ساکت نشسته و با حوصله و بردباری این وقایع را تحمل می‌کرد.^۲

سال ۳۲ قبل از میلاد:

سپس در سال ۳۲ ق.م. دوباره، آنتونیوس تا رود ارس آمده و با پادشاه آذربایجان تجدید اتحاد کرده، و عده‌ای از سپاه روم را در خدمت او گذاشته، و عده‌ای از آذربایجانی‌ها را به عنوان کمک همراه خود برداشته و یک حصه از خاک ارمن را به پادشاه آذربایجان واگذار کرده، و عروزش را که دختر پادشاه آذربایجان بود، با خود گرفته، به شام مراجعت کرد.^۳

سال ۲۶ قبل از میلاد:

«در بهار سال ۲۶ ق.م. تیرداد مجدداً با حمله سریعی از فرات گذشته به طرف مشرق راند و فرهاد مجبور گردید حریف خود را در جزیره کوچکی (به نام بیلادا نزدیک کلات بولاق فعلی) به قتل برساند و شاید در همین زمان بوده است که بعضی مسکوکات به نام تیرداد دؤم ضرب شده است.

خسارات و شکست‌های رومیان که از پارت‌ها نصیب ایشان شده بود مطلبی نبود که به زودی از خاطرشان فراموش بشود. جنگ مشرق همیشه جزو آمال و نقشه‌های اوکتاویان

1- Yotapa.

۲- رک: تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۱۴.

۳- رک: ایران‌نامه، ج ۳، ص ۹۵.

«اوگوست» بوده است و همواره حمله به پارت مطمع نظر او قرار داشته و در صدد بوده است که سپاهی از همان راه که آنتونی لشکر کشید، به آن کشور ببرد. داستان عشق‌بازی زن لی کوتاس^۱، نشان می‌دهد که در آن زمان می‌دانسته‌اند که رود ارس (= ارکسس) در کجا جریان دارد و قشون تا چه حدّ می‌تواند در کناره‌های آن مقاومت کند و کمانداران پارت تا چند فرسخ می‌توانند بدون آب با لب تشنه راه‌پیمایی کنند.^۲»

1- Lycotas.

۲- تاریخ سیاسی پارت، صص ۱۸-۱۱۶.

۲- از میلاد تا سال ۱۲۱۲ ه.ق. / ۱۷۹۷ م. (قتل آقامحمدخان قاجار)

۳- بعد از میلاد

سال ۲۵۲ میلادی عبور شاپور اول از رود ارس

در کتیبه شاپور آمده است: «بعد از دو روز راه به کنار رودخانه ارس رسیدم. هنوز آب رودخانه به اقتضای فصل سریع بود زیرا بستر رودخانه ارس سرایشب است و هنگامی که رود زیاد آب داشته باشد آب با سرعت از مغرب به سوی مشرق می‌رود و در موقع طغیان رودخانه هیچ‌کس نمی‌تواند از رودخانه بگذرد چون آب او را خواهد برد.

در آن موقع که من به کنار رودخانه ارس رسیدم دیگر بحبویحه طغیان رود نبود، معهذا خیلی آب داشت و من نمی‌خواستم که سربازان خود را گرفتار خطر آب بکنم و در آن نزدیکی هم‌گذاری وجود نداشت که قشون من از گذار عبور نماید.

من بایستی ارابه‌های جنگی و سواران و پیادگان و تمام ساز و برگ قشون را از رودخانه بدون گذار عبور بدهم و به طور حتم قسمتی از آن‌ها گرفتار تند آب می‌شد و بعید نبود که پادشاه ارمنستان که در شمال رود ارس انتظار مرا می‌کشید، هرگاه من با یک قشون نامنظم که قسمتی از ارابه‌ها و سواران و پیادگان آن را آب برده بود، به آن طرف رود ارس می‌رسیدم، قشون مرا معدوم کند و من بایستی با یک سپاه قوی از رودخانه بگذرم.

این بود که به استادان قشون خود گفتم که زورق بسازند و از زورق‌ها یک پل روی رودخانه به وجود بیاورند و عرض پل بایستی به قدری باشد که ارابه‌ها از روی پل عبور کنند. آن‌گاه به دستور من، درخت‌هایی را که الوار آن‌ها برای ساختن پل مفید بود، بعد از پرداخت قیمت درخت به صاحبان آن‌ها، انداختند و برای ساختن پل زورق‌های متعدد ساختند و همین که زورقی ساخته می‌شد آن را کنار زورق دیگر در رودخانه قرار می‌دادند و بین دو زورق فاصله کافی وجود داشت که آب بگذرد و ساختن پل با سرعتی بیش از میزان انتظار من به پایان رسید و بعد از این‌که پل ساخته شد، یک دسته از جلوداران را برای کشف به آن سوی رودخانه فرستادم تا این‌که بدانیم آیا قشون پادشاه ارمنستان نزدیک رودخانه هست یا نه؟ اما نزدیک رودخانه غیر از چند قریه که سکنه‌اش کشاورز بودند وجود نداشت و جلوداران من از روستاییان پرسیدند و آن‌ها گفتند در آن حدود قشون ندیده‌اند و شاید قشون

پادشاه ارمنستان احتیاط می‌کرد و به رودخانه نزدیک نمی‌شد تا این‌که خود را نشان بدهد و من بعد از این که اطمینان حاصل کردم که نزدیک رودخانه در بالا و پایین، قشون پادشاه ارمنستان نیست، فرمان عبور را از پل صادر کردم.

من آن قدر صبر کردم، تا این‌که تمام قشون من از روی پل گذشت و بعد از این‌که کسی در ساحل جنوبی رودخانه ارس باقی نماند از پل گذشتم و به اردوگاه سپاه که در ساحل شمالی رودخانه برپا شده بود ملحق شدم.

هنگام غروب از پل گذشتم و شب را در اردوگاه به سر بردم و بامداد وقتی برخاستم چشمم در امتداد شمال به کوهی افتاد که تازه آفتاب قلّه سفید رنگ آن را روشن کرده بود. من تا آن کوه را دیدم شناختم و دانستم کوه نوح (=آرارات) می‌باشد.^۱

سال ۳۲۹ میلادی

عبور شاپور دوم از رودخانه ارس و پیکار با هپ‌تال‌ها:

«هپ‌تال‌ها برای تهاجم به آذربایجان از معبر معروف «داربال» واقع در گرجستان عبور کرده خود را به کنار رودخانه ارس رسانیده بودند... در فصل بهار که رود ارس طغیان کرد، عبور از آن حتی در گذارها مشکل بود. اما در فصل تابستان به علت کم شدن آب رودخانه، می‌توانستند از گذارها عبور کنند و یکی از گذارهای رود ارس نزدیک جلفای کنونی قرار داشت... شاپور دوم بیم داشت که قبل از این‌که بتواند خود را به رود ارس برساند هپ‌تال‌ها از ارس گذشته باشند، اما وقتی به منطقه‌یی که امروز موسوم به مرنده است رسید، معلوم شد که هنوز هپ‌تال‌ها از ارس نگذشته‌اند... شاپور دوم تا آن‌جا که امکان آن زمان اجازه می‌داد با سرعت راه پیمود و هنگامی به رود ارس رسید که هنوز هپ‌تال‌ها از آن رود عبور نکرده، وارد قسمت‌های جنوبی رودخانه ارس و آذربایجان امروزی نشده بودند... شاپور دوم روز بعد به بقیه نیروی خود دستور داد که از رودخانه بگذرد و در شمال رودخانه موضع بگیرد و فقط قسمتی از نیرو را برای احتیاط در جنوب رودخانه نگاه داشت تا هرگاه هپ‌تال‌ها از بالا یا پایین رودخانه توانستند خود را به جنوب رود برسانند آن‌جا بدون دفاع نباشد... گزارش فرمان‌ده طلایه می‌رسانید که سپاه هپ‌تال با سرعت حرکت می‌کند و شاپور

۱- سرزمین جاوید، ج ۳، صص ۶۹-۱۸۶۷.

دوم می دانست که علت سرعت حرکت آن سپاه این است که می خواهد قبل از تاریکی خود را به کنار رود ارس برساند و در آنجا اردوگاه برپا کند، چون اگر قبل از فرود آمدن تاریکی خود را به کنار ارس نمی رسانید، مجبور می شد بعد از این که شب شد در صحرا اردوگاه برپا کند و در آنجا آب نبود و محتاج به تفصیل نیست که آب برای یک سپاه چه قدر ضرورت دارد.

وقتی خورشید سه چهارم از آسمان را می پیمود سپاه هپتال به موازات آراوات رسید و فرمان ده سپاه یک طلایه را به سوی کوه فرستاد... در روزهایی که قسمت اول سپاه ایران به شمال رود ارس منتقل می شد شاپور دوم توانسته بود قسمتی از ارابه های جنگی خود را از رودخانه بگذرانند و در ساحل شمالی مستقر کنند و پیش بینی می کرد که می تواند روز بعد با ارابه های جنگی خود لطمه شدیدی به سپاه خصم بزند و در آن معبر تنگ نباید نیروی خود را دستخوش تلفات کند... فرمان شاپور دوم این بود که بعد از این که صفوف جنگی آراسته شد، سپاه ایران با آرایش جنگی به سوی خصم برود... شاپور دوم مشاهده کرد که غبار حرکت هپتال ها دور می شود و اول متوجه نشد که آن ها عقب نشینی می کنند، بلکه فکر کرد یکی از مانورهای آن ها برای دور زدن و آنگاه نزدیک شدن به سپاه اوست و بعد از این که بر او معلوم شد که دشمن عقب نشینی می کند و می خواهد خود را نجات بدهد برای ارابه های جنگی و سواران فرمان صادر کرد که خود را به دشمن برسانند و نگذارند که بگریزد بلکه همان جا نابودش کنند... هر قدر که شاپور دوم پیش تر به سرسختی هپتال ها پی می برد زیادتر مصمم به نابودی آن ها می گردید... دیگر هپتال ها نتوانستند به جنگ ادامه بدهند و آن عده ای که از آن ها باقی مانده بود راه گریز در پیش گرفتند. شاپور دوم که می دانست لطمه بزرگی به آن ها زده است به تعقیبشان ادامه نداد^۱...

سال ۲۲۶-۳۳۰ میلادی:

«خسرو پادشاه ارمنستان قشون جدیدی جمع کرده و به آسور و سپس به مملکت داجیک^۲ (= اعراب) حمله کرد که این تهاجم مدت ده سال به طول انجامید، قتل و غارت در سرزمینی که تابع پادشاه پارت بود از حد گذشت. و اردشیر پادشاه پارت در اندوه و غصه

۱- همان، ج ۴، از صص ۶۸-۲۲۵۱.

۲- ظاهراً مصحف تازی است.

فرو رفت و تمام ولات و سرداران و رؤسا و شاهزادگان مملکتش را جهت چاره‌جویی به انجمنی دعوت کرد و از آن‌ها برای انتقام‌گیری و جبران این شکست نظرخواهی کرد پس از نطق پادشاه، شخصی به نام (=آناگ) که یکی از حکام عمده پارت بود... از جای برخاسته و اعلان آمادگی کرد که حاضر است از خسرو انتقام گیرد شاه در مقابل به وی وعده پاداش‌های زیادی داد از جمله وعده کرد که او پس از وی شخص دوم مملکت خواهد شد. پس از تدارک سفر مرد پارتی (=آناگ) با برادر و خدمه و زنان و اطفال خود به سوی دربار خسرو پادشاه ارمنستان حرکت کرد. خسرو در قصر زمستانی، در ایالت اودی در شهر خاق خاق بود. مرد پارتی از راه حيله و تزوير وارد شد و چنین وانمود کرد که حاضر است از اردشیر پادشاه پارت انتقام گیرد، شاه ارمنستان از آنان به گرمی استقبال کرده و به نحو شایسته پذیرایی به عمل آورد. مدتی در قصر اقامت کردند تا فصل بهار رسید و پادشاه به «واگارشاباد» واقع در ایالت آرات رفت و در آنجا به فکر جمع‌آوری قشون و حمله به متصرفات شاه پارت افتاد.

مرد پارتی (=آناگ) چون از نیت خسرو آگاه شد، وعده‌ای که به اردشیر داده بود به یاد آورد و پاداش‌های شاه پارت که وی را به حکومت مملکت پهلَو (=یعنی پارت) دلشاده کرده بود، بر وی فشار آورد و لذا شاه ارمنستان را جهت مذاکره پیرامون مسایل سرّی به یک محفل خصوصی دعوت کرد، شاه قبول کرد، همین که پادشاه را به گوشه‌ای برد و کسی جز خود و پادشاه و برادرش را ندید، با شمشیرهای تیز دو برادر بر شاه حمله کرده و او را به قتل رسانده و به فوریت فرار را بر قرار ترجیح داده و متواری شدند. خبر قتل پادشاه به زودی انتشار یافت و صدای ناله و ضجه مردم بلند شد، رؤسای قشون ارمنی سپاه را به چند قسمت تقسیم کرده به تعقیب آنان پرداختند و فراری‌ها را در محل تنگی محاصره نموده و دست‌گیر کرده و آن‌ها را به رود ارس انداختند که دیگر اثری از آنان به دست نیامد^۱....»

سال ۳۴۰ بعد از میلاد

شکست ارتش روم در کنار ارس:

شاپور دوم می‌خواست قبل از این که قسطنطین دوم از رود ارس عبور نماید جلوی او

۱- ایران باستان، ج ۳، صص ۲۵۹۲-۹۳ (با تلخیص)/ تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۱، صص ۹۰-۱.

را بگیرد، اما زمان به او فرصت نداد که قبل از عبور قسطنطین دوم از رود ارس، خود را به وی برساند.

وقتی قسطنطین دوم به رود ارس رسید، ماه دوم بهار و فصل طغیان رودخانه ارس بود... معه‌ذا قسطنطین دوم توانست در همان فصل قشون خود را از آب ارس بگذرانند و این موضوع نشان داد که یک سردار برجسته می‌باشد.

بعد از این‌که قسطنطین دوم از رودخانه ارس گذشت، می‌توانست شهرهای آذربایجان را اشغال کند و به خصوص دو شهر توروز (= تبریز) و ارمیه را که از بلاد دیگر بزرگ‌تر و آبادتر بود اشغال نماید، ولی چنین نکرد و اوقات و نیروی خود را صرف اشغال شهرهای آذربایجان ننمود... او فکر کرد که از رود ارس خواهد گذشت و وارد منطقه‌ای که امروز جزو ترکیه است (و قسمت مرکزی و غربی آن جزو قلمروی امپراتوری قسطنطین دوم بود)، خواهد شد و در آن‌جا، از حکام محلی خواهد خواست که به او کمک بدهند... ارتش شکست خورده روم در آغاز تابستان به کنار رود ارس رسید ولی رودخانه ارس، به سبب نزول باران در سرچشمه رود، پرآب بود... امپراتور روم شرقی ... امیدوار بود که از گذار موسوم به آرات که نزدیک دو کوه آرات است بگذرد. ولی طغیان موقتی رود ارس، ناشی از ریزش باران در سرچشمه رود، مانع از این شد ... قسطنطین دوم که می‌دانست که یک سپاه از ایرانیان در تعقیب او می‌باشند دستور داد که هر قدر زورق در آن حدود ... وجود دارد بیاورند تا او بتواند سربازان خود را از آب بگذرانند و به ساحل شمالی رودخانه برسانند، ... سرباز ایرانی [برزانمرد] با آرایش جنگی به کنار رود رسیده و دو جناح و قلب سپاه او حمله کردند ... آن روز که برزانمرد (= یا برزانمهر) کنار رود ارس به نیروی روم کوچک حمله ور گردید، آخرین روز از ماه چهارم سال، از آغاز بهار بود... در بین قسمت‌های مختلف ارتش روم کوچک فقط آن قسمت که تحت فرمان‌دهی «کارمن یوس» بود توانست تقریباً به طور منظم عقب‌نشینی کند و از رود ارس بگذرد و به این ترتیب این جنگ، جز شکست، برای قسطنطین دوم، حاصلی به بار نیاورد.^۱

۱- رک: سرزمین جاوید، ج ۴، از صص ۶۴-۲۴۲۱.

سال ۳۶۳-۴۵۳ میلادی

جنگ با خزرها:

«نخستین کار بزرگ قباد، لشکرکشی او به کشور خزرها بود. این قوم مردمی بودند از نژاد آلتایی که در شمال غربی دریای خزر که اکنون هم آن دریا به نام ایشان خوانده می شود، نشیمن گزیدند. در زمان قباد آنان در دشت واقع میان ولگا و دُن سکنی داشتند، و در دره های رود کورا، و ایبری و آلبانی، و ارمنستان به تاخت و تاز می پرداختند ... در قرن چهارم میلادی که ارمنستان شرقی به تصرف ایران درآمد، خزرها از این همسایه نیرومند متوحش شدند، و با روم شرقی اتحاد بستند. و در لشکرکشی یولیانوس (۳۶۳) به ایران، به یاری وی شتافتند. مقارن نزدیک شدن ایران به قفقاز، خزرها از یک طرف در معرض تهدید ایران، و از طرف دیگر در معرض تهدید هون های شمالی قرار گرفتند.

تئودوسیوس دوم کوشید که با تطمیع خزرها آنان را به جنگ با هونها وارد میدان کند، ولی آتیلا آگاهی یافت، و بی درنگ دولت خزر را برانداخت و آنان را دست نشانده خود ساخت، و پسر خود «آلاک» را پادشاه آن قوم کرد. (۴۴۹ م.) پس از مرگ آتیلا در ۴۵۳ م. خزرها استقلال یافته و در مقابل سیل اقوام مختلف تاتار از مواضع دفاعی ایران در قفقاز درگذشتند، و سرزمین های آن نواحی را تا رود کورا و ارس متصرف شدند، و در ایبریا (= گرجستان)، و ارمنستان به تاخت و تاز پرداختند، تا سرانجام در بند قفقاز یا باب الابواب برای جلوگیری از هجوم آنان ساخته شد.^۱

سال ۴۶۰-۴۸۳ میلادی:

«فرمانروای ایران که آذرگشنسب (= آدروشناسب) نام داشت، از ایبریا (= گرجستان) بازگشت، و لشکریانی از آذربایجان و ماد، و کادوسیان (= طالش) به وی پیوستند. اما در کنار رود ارس با واساک برادر واهان تلافی کرد. واساک با آن که لشکریان کمتری در اختیار داشت، با دلیری به جلوی سردار ایرانی شتافت، و او را شکست داده، به قتل رسانید.^۲

سال ۵۴۱ میلادی:

در این سال پس از کشته شدن ژان، سردار رومی در شهر پترا، که در کلخید در کنار

۱- تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۱، ص ۶۷۲.

۲- همان، ص ۶۱۲.

ارس واقع بود، لشکر روم شکست یافته و گنج‌های او به دست خسرو افتاد.^۱

سال ۵۸۹ میلادی

جنگ لازیکا^۲:

«پس از شکست ترکان، هرمزد بی‌درنگ سردار پیروز خود بهرام چوبین را با سپاهی به تسخیر لازیکا فرستاد. این جنگ در ۵۸۹ واقع شد... جنگ لازیکا که خسرو انوشیروان پس از بیست و هفت سال کشمکش و کوشش از آن انصراف حاصل کرده بود، بار دیگر از نو آغاز شد. در ابتدا بهرام پیشرفت‌های زیادی حاصل کرد، اما پس از چندی دولت روم مداخله کرده، و در حدود رود ارس جنگی بین لشکریان ایران و روم که به یاری مردم لازیکا آمده بودند درگرفت. اگرچه این شکست جزبی بود، و بهرام می‌توانست به زودی آن را جبران نماید، ولی از جهت رشک و حسدی که هرمزد به پیشرفت‌های سردار پیروز خود بهرام داشت، بهانه‌ای برای تحقیر وی به دست هرمزد افتاد.

هرمزد چون از شکست بهرام خبر یافت، فرستاده‌ای را با یک چرخ پشم‌ریسی و مشتی پنبه و یک دست لباس زنانه به جانب بهرام گسیل داشت، و او را از فرمان‌دهی سپاه برکنار کرد. سپس رسولی را با غل و زنجیر فرستاد، دستور داد که وی را به زنجیر کشیده نزد او آورد... بهرام دستور داد که رسول را به زیر پای پیل انداختند. سپس لشکریان خود را گرد آورده، غل را به گردن نهاده و دوک و چرخ پشم‌ریسی را پیش روی گذاشت، و سران سپاه را بخواست، و گفت بنگرید، و ببینید که پادشاه شما چه‌گونه پاداش خدمت‌گزاران خود را می‌دهد. سپاهیان و سرداران نسبت به هرمزد بدبین و خشمگین شدند و با بهرام هم‌داستان گشتند. که بالاخره بهرام لشکر هرمزد را شکست داده و در اثر بروز انقلابی در پایتخت هرمزد از پادشاهی خلع و پسرش خسرو دوم ملقب به ابهریز (= پرویز) به جای وی به تخت پادشاهی می‌نشیند.^۳»

۱- رک: همان، ج ۲، ص ۸۸۸.

۲- لازیکا همان «کلخین» قدیم و «مینگیرلیا» و «ایمریتیا»ی جدید می‌باشد، در کنار دریای سیاه قرار داشت. در نخستین سده میلادی در گرجستان، دولتی پدید آمد که به نام دولت لازیکا در تاریخ شناخته شده است.

۳- تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۲، صص ۸۰-۹۷۹.

سال ۳ هجری / ۶۲۴ میلادی:

«چون سال ۶۲۴ فرا رسید، پیش از آن که قیصر، آلبانی (= اران) را ترک کند، سپاهی را به سرداری سارابلاگاس^۱ به جلوی وی فرستاد. اما این سردار به جای این که با دشمن روبه رو شود، در کوهستان ها در کمین امپراتور نشست. قیصر با تدابیری خود را از آن مهلکه نجات داده، وارد فلات ایران گشت، و هم چنان در طول ساحل رود ارس عقب می نشست. به این تدابیر توانست دو تن از سرداران ایرانی را شکست داده، و سپس شاهین سردار نامدار ایرانی را به سختی منهزم سازد.^۲»

سال ۶-۷ هجری / ۶۲۷-۶۲۸ میلادی

تعلق مالیات به ماهی گیران رود کر و ارس:

«جبغوخان [خان ترک] می خواست زمینه بسیار مساعدی را برای بازرگانی ابریشم از طریق ماوراءالنهر، شمال خزر و قفقاز به روم فراهم آورد. از این رو فرمان داد تا پسرش به آغوانک (= آلبانیا - آران) حمله کند و آن سرزمین را به تصرف آورد. مرزبان ایرانی آغوانک اولتیماتوم ترکان را رد کرد و به مهاجمان دشنام داد ولی اندکی بعد چون تاب مقاومت برابر ترکان را در خود ندید، سرزمین آغوانک را ترک گفت و به ایران گریخت. «بوری شاد» به دستور پدر [جبغوخان] به مردم آغوانک توصیه کرد که تبعیت از ترکان را گردن نهند.... ترکان حمله را آغاز کردند... مردم آغوانک پس از حمله ترکان گرفتار قحطی شدند. بنابه نوشته مؤلف «تاریخ آغوانک» ترکان بر کشاورزان و پیشه وران از جمله بر تولیدکنندگان کالا و ماهی گیران رودهای کر و ارس مالیات بستند.^۳»

سال ۲۲ هجری / ۶۴۲ میلادی:

«در سال ۲۲ ق/ ۶۴۲ م. ناحیه مغان با قسمتی از بخش سفلی ارس تسلیم سرقه بن بُکیر گردید. و بعدها، هم ولید بن عقبه، هم سعید بن عاص در آن ناحیه تاخت و تاز کردند. قابل ذکر است که بیش تر جمعیت آذربایجان در ایام فتوح، ایرانی بودند و به گویش های

1- Sarablagas.

۲- رک: تاریخ سیاسی ساسانیان، پیشین، ص ۱۱۳۶.

۳- ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، صص ۸۱-۱۸۰.

گونه‌گون سخن می‌گفتند. در گذشته گروه‌هایی از کردان در برخی از مناطق ولایت رخنه کرده بودند. در شمال ولایات اَران میان رودهای کوراوارس، شروان (بعدها شیروان) ناحیه شمال کورا و بالاخره دربند در قلمرو سلطان نشین باستانی آلبانیا (=به عربی اَران) واقع بودند.^۱

سال ۲۵ هجری / ۶۴۵ میلادی:

«پس از این‌که قلاع سیسجان (=سیستان) و تفلیس فتح شد و فرماندار بسفرجان نیز مصالحه کرد که بلاد خود را تسلیم نماید، سلمان متوجه اَران شد و بیلقان را به صلح تسلیم کرد و با شرط پرداخت جزیه مردم امان یافتند. آن‌گاه برذعه را گرفت و لشکر به ثرثور برد و در کنار نهر اردو زد و اطراف شهر را غارت نمود تا ساکنین شهر تن به صلح دادند و داخل شهر شد. پس کردها (=عشایر) بلاشجان را به اسلام دعوت کردند و جمعی با قبول جزیه نجات یافتند. لشکریان او متوجه شمکور نیز شدند... پس سلمان به جانب ارس و گر لشکر کشید و شهریار آن بلاد با قبول خراج مصالحه کرد.^۲»

سال ۱۱۲ هجری / ۷۳۰ میلادی:

«در زمان خلافت هشام بن عبدالملک در سال ۱۱۲ ه. پادشاه قوم خزرها از راه دربند و شروان متوجه آذربایجان شده و با جراح بن عبدالله که از طرف خلیفه حکومت آذربایجان را داشت در جایی که رودخانه ارس با رود کر می‌پیوندند جنگی درمی‌گیرد و جراح با بسیاری از مسلمانان شهید می‌شود و سپس هشام بن عبدالملک سعد بن عمرو الجرشی را به جای وی معین کرد که خزرها را مغلوب ساخته است.^۳»

سال ۱۵۸ هجری / ۷۷۴ میلادی:

در زمان خلافت منصور عباسی رواد به دعوت یزید بن حاتم که در آذربایجان والی بود از ری بدان‌جا آمد و از طرف یزید بن حاتم به حکومت بدّ، که در کنار ارس و شمال شرقی اهر، قرار داشت منصوب شد که بعدها بابک خرم‌دین این شهر بدّ را مرکز خود قرار

۱- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، صص ۱۹۷، ۱۹۶، ۲۵.

۲- اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ص ۲۸۲ / کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۳، صص ۳۸-۱۳۷.

۳- جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۰۱.

داد و فعلاً از شهر بڈ اثری به جای نمانده است.^۱»

سال ۲۲۲ هجری / ۸۳۶ میلادی

عبور بابک از ارس:

«سال ۲۲۲ ه. سال گرفتاری بابک به دست سهل بن سنباط است. چون بابک خود را در آستانه سقوط دید، قلعه بڈ را وداع کرده و از ارس گذشت و به قصد رفتن به روم و دریافت کمک و تجدید قوا به راه افتاد. از طرفی افشین با سواران خود جزایر و کناره‌های پوشیده از نی ارس، ران [اران]، اطراف پل خداآفرین، کوه‌ها و دره‌های نزدیک به بڈ و تمام بیشه‌ها و دره‌های دوروبر را زیر پا گذاشته بود. و همه جا از جاسوسان افشین پر بود. لذا بابک توسط سهل بن سنباط دست‌گیر شد، سهل به بابک گفت اکنون مصلحت نیست به دژ برویم. تمام راه‌های روم زیر نظر افراد افشین است. بهتر است چند روزی در قلعه‌ای کنار ارس بمانی و بعد از این‌که آب‌ها از آسیاب افتاد، به دژ شکی و از آن‌جا به روم می‌رویم. قلعه‌ای که سهل از آن سخن گفته بود در محلی به نام «شاه شرفان» واقع در نزدیکی روستای «خرامان»^۲ قرار داشت. در این‌جا دژها و راه‌های زیرزمینی زیادی وجود داشت. از آن‌جا تا بڈ چهار فرسخ راه بود.^۳»

سال ۳۳۰ هجری / ۹۴۱ میلادی:

«هنگامی که در حدود سال ۳۳۰ ه. / ۹۴۱ م. مرزبان [مرزبان بن مملان فرمان‌روای مقتدر رواد (=^۴ سالاری)] و برادرش وهسودان پدر خود را در دژ سیسجان (سیسکان؟) زندانی کرد، وهسودان در همان اقطاع موروث خود یعنی طرم (=طارم در اواسط مسیر سفیدرود) ماند و برادرش مرزبان به سوی شمال و مغرب به سرزمین یکی از خارجیان گُرد به نام دیسم^۴ رهسپار شد. اردبیل تختگاه مرزبان شد و وی از آن سوی ارس تا قلب ماوراء

۱- همان، ص ۱۰۱.

۲- خرامان، احتمال می‌رود همان «خوراما» است که اکنون در منطقه زنگلان و در طرف غرب رودخانه آکرا جای نزدیک ارس واقع شده است.

۳- از مزدک تا بعد، ص ۱۴۲ / بابک، صص ۴۶۹، ۴۶۷، ۴۶۲، (باتلخیص).

۴- ابوسالم دیسم بن ابراهیم گُرد با پدر از هواداران هارون‌الشاری یکی از خوارج بودند. ابراهیم پس از کشته ادامه پاورقی در صفحه بعد

قفقاز پیش رفت.^۱»

سال ۳۴۰-۴۶۸ هجری / ۹۵۱-۱۰۷۵ میلادی:

«پس از فتح آذربایجان قبایل عرب به آن سرزمین روی آوردند، و آن‌چنان در آذربایجان بسیار شدند که در اواسط قرن چهارم زبان عربی یکی از زبان‌های متداول مردم آن‌جا شد.

در قرن چهارم و پنجم هجری دو خاندان روادی در آذربایجان دست‌اندرکار بودند که یکی را روادیان از دی^۲ یا عرب، و دیگری را روادیان کُردی می‌خواندند. روادیان از دی در تبریز و سپس در همه آذربایجان حکومت می‌کردند. روادیان کُردی یا شدادیان درازان و ماوراء رود ارس حکومت داشتند و تختگاه ایشان گنجه بود.^۳»

سال ۵۵۰ هجری / ۱۱۵۵ میلادی

شکست سلیمان شاه در کنار ارس:

«سلطان محمد بن محمود سلجوقی به یاری خاصبک (=خاص بیک) به سلطنت رسید. ولی سلطان محمد در اثر سعایت جمال‌الدین قیماز که فرستاده خاص بک را به قتل رسانید، چون این خبر به شمس‌الدین ایلدگوز و نصرت‌الدین آق سنقر فرزند خاص بک که در آذربایجان بودند، رسید، سلیمان شاه بن محمد بن ملک‌شاه را به سلطنت برداشتند و با سپاهیان فراوان راه همدان را در پیش گرفتند. سلطان محمد که قوای کافی برای مقابله با آن

ادامه پاورقی از صفحه قبل

شدن الشاری در ۲۸۳ به آذربایجان گریخته و با یکی از زعمای کُرد پیوند خویشاوندی برقرار ساخته است که نتیجه این خویشاوندی (=ازدواج) دیسم می‌باشد که یکی از سرداران یوسف بن الساج گردید. دیسم پس از وفات یوسف بر تمام آذربایجان دست یافته است. در این باره به کتاب تاریخ الدول والامارات الكردية (تألیف امین زکی) ص ۶۸ رجوع شود. روادیان (فرمان‌روایان آذربایجان)، حسن جاف، بررسیهای تاریخی، ص ۱۲، ش ۲، ص ۲۰۲، (خرداد - تیر ۲۵۳۶)، (پانویست).

۱- بابک خرم‌دین، ...، ص ۱۸۵ / روادیان (فرمان‌روایان آذربایجان)، حسن جاف، بررسیهای تاریخی، پیشین، ص ۲۰۲.

۲- آزد یکی از قبایل معروف یمن بود که گروهی از ایشان به آذربایجان آمده نشیمن گرفتند. نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۱۴۹.

۳- همان، ص ۱۴۸.

نداشت ناگزیر به اصفهان هزیمت کرد و سلیمان شاه به پادشاهی رسید. چندی بعد سلیمان شاه در اثر تلقین همسر خود از ترس سپاهیان شبانه به مازندران گریخت، و با فرار او لشکریان به تاراج خزاین سلطنتی پرداختند، و هرج و مرج فزونی گرفت. محمد شاه پس از آگاهی بر این که خبر طغیان سپاهیان نادرست بوده است به همدان آمد و دوباره بر تخت سلطنت جلوس کرد. محمدشاه به تعقیب سلیمان شاه شتافت و در کنار ارس جنگ سختی بین آن دو به وقوع پیوست. سلیمان شاه شکست خورد و به موصل رفت.^۱

سال ۵۸۷ هجری / ۱۱۹۱ میلادی

زندانی شدن طغرل سلجوقی در قلعه کهران کنار ارس:

«چون اتابک قزل ارسلان بر طغرل سوم (۵۷۱-۵۹۰) سلجوقی طغیان کرد، طغرل به آذربایجان لشکر کشید، اتابک تاب مقاومت سلطان را نداشت از روی نفاق با او صلح کرد. اتابک منتظر فرصت بود تا ناگاه بر سلطان تاخت و در نزدیکی همدان او را دستگیر کرده به قلعه کهران بر کنار رود ارس برده محبوس ساخت، و خود را پادشاه خواند. اما چون شبی که می خواست فردای آن جشن سلطنت خود را بگیرد، او را در بسترش کشته یافتند. چون خبر کشته شدن اتابک قزل ارسلان منتشر شد، کوتوال قلعه (شوال ۵۸۷) کهران سلطان را از بند خلاص کرده، سلطان به تبریز آمد و هر روز از جوانب سپاه بر وی جمع می شدند، پس روی به عراق نهاد.^۲»

سال ۵۹۹ هجری / ۱۲۰۲ میلادی:

«پس از قتل قزل ارسلان پادشاهی آذربایجان و اران به اتابک نصره الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان رسید (۵۸۷-۶۰۷ هـ). وی عراق را به برادرش قتلغ اینانج سپرد. پس از چندی قتلغ اینانج برای تصرف آذربایجان به جنگ برادر خود ابوبکر رفت و مغلوب شد. ابوبکر مردی خوش گذران و می خواره بود و به همین جهت از تدبیر امور مملکت غافل می ماند. برخلاف همسایه شمالی او گرجستان تحت اداره زنی لایق به نام

۱- تاریخ نهضت های ملی ایران، ج ۲، صص ۴۴۹-۵۰ / حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۲۸ / مجمع الانساب، صص ۱۱۷-۱۸.

۲- تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ص ۴۱۷.

تامارا (۵۸۰-۶۰۹) دختر گیورگی سۆم بود. سپاهیان این زن در تاریخ شوال ۵۹۹ لشکر اتابک را در نزدیک شمکور شکست سختی دادند و شمکور و دوین و گنجه را گرفتند و بلاد ماوراء ارس از دست مسلمانان خارج شد.^۱

سال ۶۲۲ هجری / ۱۲۲۵ میلادی:

«جلال الدین (= خوارزمشاه) در هفده رجب سال ۶۲۲ تبریز را تسخیر کرد و ملکه زوجه اتابک (= اتابک ازبک پادشاه آذربایجان، چون خبر ورود جلال الدین را شنیده بود، تبریز را رها کرده و به گنجه گریخته بود) را که می گفت مُطَلَّقَه است به زنی خود درآورد. اتابک از شنیدن خبر ازدواج زنش با جلال الدین از اندوه در گذشت. پس به ماوراء ارس لشکر کشید و شهر تفلیس را فتح نمود.^۲»

سال ۶۲۳-۶۲۸ هجری / ۱۲۲۶-۱۲۳۰ میلادی:

«از سال ۶۲۳ تا سال ۶۲۸ درگیری سلطان جلال الدین خوارزمشاه با گرجیان در شمال ارس و غلبه به آنان و سپس جنگ با بهرام گرجی و مغلوب ساختن او و رفتنش به شهر کاغذ وان در شمال ارس می باشد و بعد در حدود سال ۶۲۸ قشون مغول در تعقیب سلطان جلال الدین به زنجان آمده و سپس تا دشت مغان او را تعقیب کرد. سلطان جلال الدین شبانه از معرکه به سلامت جسته به طرف ارس می گریزد و خود را به ارمیه می رساند. و زمستان ۶۲۸ را آن جا می گذرانند.^۳»

سال ۶۲۸-۶۲۹ هجری / ۱۲۳۰-۱۲۳۱ میلادی:

اوکتای قاآن برای این که امپراتوری احیا شده خوارزمی را براندازد سپاهی مرکب از ۳۰ هزار مرد تحت فرمان دهی چورماقان نویان به ایران گسیل داشت. در زمستان ۳۱-۱۲۳۰ مغولان از طریق خراسان و ری با سرعت برق آسایی پیش آمدند. سرعت آنها آن چنان بود که جلال الدین مجال اجتماع و تمرکز قوای خود را نیافت. مغولان مستقیماً به اقامتگاه

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۱۶۹ / تاریخ مفصل ایران، ص ۳۸۵.

۲- تاریخ ایران زمین، ص ۲۲۲.

۳- تاریخ مفصل ایران، صص ۶۷-۴۶۲ / تاریخ مغول، ص ۱۳۷، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۰۶.

معمولی جلال‌الدین یعنی آذربایجان حمله‌ور شدند. از استماع خبر آمدن قوای مغول جلال‌الدین - این مبارز جنگ آزموده - چنان سراسیمه شد که گوئی قوای عقلی خود را از دست داده است. از تبریز گریخت و به طرف دشت مغان و آران در نزدیکی شط ارس و کورا رفت و از آن‌جا به دیار بکر فرار کرد. در تمام این فرارها قوای مغول همان‌طور که سلطان محمد پدر او را دنبال می‌کردند به تعقیب جلال‌الدین می‌پرداختند. سرانجام به طور مبهم و نامعلوم به دست یک نفر دهقان گُرد در جبال دیار بکر به قتل رسید. نیمه اوت ۱۲۳۱. (شوال ۶۲۸ هجری).^۱

سال ۶۶۴ هجری / ۱۲۶۵ میلادی:

«در اوایل سلطنت اباقاخان، برکائی پسر جوجی خان جماعتی از سپاهیان خود را از راه دربند قفقازیه به سرداری نوقائی به تعرض ولایات آران و آذربایجان فرستاد و اباقا در این تاریخ تازه از قشلاق مازندران به تبریز برگشته بود. یشموت اباقا در ۲۰ صفر سال ۶۶۴ اردوی نوقای را شکست داد و چشم نوقای زخم برداشت و لشکریان او روبه هزیمت گذاشتند. چون این خبر به برکای رسید شخصاً با ۳۰۰ هزار نفر از دربند گذشته به کنار نهر کورا آمد و اباقا به جلوی او شتافت ولی چون برکای را قوی یافت به ساختن استحکامات در اطراف دو نهر ارس و کورا پرداخت و برکای به تسخیر بلاد آران و گرجستان و غارت آن‌ها مشغول شد و تا تفلیس پیش راند ولی در همین اثنا به مرض قولنج مرد و سپاهیانش بدون جنگ برگشتند.»^۲

سال ۶۷۴ هجری / ۱۲۷۵ میلادی:

«عده‌ای مردم سواحل ارس و آران به آباقاخان و همراهانش که به شکار رفته بودند یورش بردند و با وجودی که با شمشیر و نیزه مسلح بودند و نزدیک بود خان به قتل رسد، شکست خوردند. آباقاخان که در این واقعه بیمناک شده بود، فرمان داد تا سلحشوران فتودال را از سراسر ناحیه گرد آورند تا به منظور قیام عمومی استفاده شود.»^۳

۱- رک: امپراطوری صحرانوردان، ص ۴۲۹.

۲- تاریخ مغول، ص ۲۰۵.

۳- تبریز و پیرامون، صص ۳۵۸-۵۹.

سال ۷۰۵ هجری / ۱۳۰۵ میلادی:

«در سال ۷۰۵ هجری امیر تیمور گورکانی، آذربایجان و ری و ماورای رود ارس و آسیای صغیر را به پسر خود میرانشاه بخشید. و تبریز پایتخت او شد.^۱»

سال ۷۱۵ هجری / ۱۳۱۵ میلادی:

«اولجایتو علاوه بر اتمام بنای سلطانیه و گنبد آن در پای کوه بیستون شهر دیگری به نام سلطان آباد چم چال یا بغداد کوچک، و در حدود مغان در کنار رود ارس شهری دیگر به نام سلطان آباد اولجایتو یا اولجایتو آباد ساخت که اکنون متأسفانه از آن شهر اثری باقی نمانده است.^۲»

سال ۷۳۶ هجری / ۱۳۳۵ میلادی:

«ابوسعید بهادرخان ایلخانی^۳ پسر اولجایتو خواجه غیاث الدین وزیر را مأمور دفع اوزبک خان پادشاه دشت قبیاق نموده و خود نیز به زودی با لشکری عظیم به او پیوست. ولی به مناسبت گرمی و عفونت هوا در سال ۷۳۶ در آران بیمار شد و در تاریخ سیزدهم ربیع الاخر آن سال در حدود شیروان جان سپرد و جسد او را از رودخانه ارس گذرانیده به سلطانیه آوردند و در گنبدی که در حوالی آن شهر ساخته بودند، دفن کردند.^۴»

سال ۷۴۹ هجری / ۱۳۴۷ میلادی:

امیر جدای، از گرجستان با لشکر فراوان به سوی ملک اشرف حرکت کرد، ملک اشرف به امرا دستور داد از او استقبال گرمی به عمل آورده و تشریفات خوبی به جای آورند، از آب ارس عبور کرده و در یورت امیرجدای فرود آمد. ملک اشرف پس از سه روز او را به

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۱۷۳.

۲- تاریخ مفصل ایران، ص ۵۳۱ / آیین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل الله، ص ۱۷۳ / تاریخ مغول، ص ۳۲۴.

۳- ایلخان به معنی رئیس ایل است. ایل نیز در زبان ترکی باستان به معنای دولت و سرزمین است. گوشه‌ای تاریک از تاریخ شاهنشاهی و هرام پنجم شاهنشاه ساسانی، عنایت‌الله‌رضا، بررسیهای تاریخی، س ۱۲، ش ۶، ص ۱۷، (بهمن - اسفند ۲۵۳۶).

۴- تاریخ مغول، ص ۳۴۵، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۰۷.

قتل رساننده و اموال و متعلقات او را به غارت برد.^۱

سال ۷۵۲ هجری / ۱۳۵۱ میلادی:

ملک اشرف، در فصل بهار از قره باغ حرکت، و از آب ارس عبور کرده در اسکی شهر خبر یاغی شدن دلو بایزید را دریافت کرد. عده‌ای را برای جنگ و احضار وی فرستاد ولی مؤثر واقع نشد. لذا پنجاه روز در مغان تأخیر کرد و از جنگ نتیجه‌ای نگرفت، به قصد تبریز به راه افتاد، امرای نامدار خود از جمله بغتیمور امیر قشون را برای جنگ با دلو بایزید اعزام کرد، دلو بایزید بغتیمور را به زخم چماق از اسب به زمین انداخته و او را گوسفندوار بر شکم اسب بسته و در میدان نبرد می‌دوانید. بالاخره ملک اشرف نیروی کمکی به جنگ گسیل نمود، چون دلو بایزید خود را با شکست مواجه می‌دید بلافاصله در روی اسب اقدام به خودکشی کرد.^۲

سال ۷۸۸-۷۹۰ هجری / ۱۳۸۶-۱۳۸۸ میلادی

عبور تیمور از ارس:

«تیمور بعد از تسخیر سیستان، مازندران، ری و سلطانیه، به یک اردوکشی دیگر و حتی به مسافت بسیار دوری اقدام کرده که در جریان آن آذربایجان را اشغال و از ارس گذشته گرجستان را مورد هجوم و تاخت و تاز قرار داد. و امرای گیلان، مغان، لزی‌ها و نیز امیر شروان به خدمت حاضر شده و همگی قبول اطاعت نمودند.^۳»

سال ۸۰۴ هجری / ۱۴۰۱ میلادی:

امیر تیمور پس از تصرف شهر بیلقان امر کرد، ابنیه خراب آن را از نو ساخته و دستور داد نهری نیز از رود ارس احداث کرده و به شهر آورند. که شش فرسخ طول و پانزده ذراع عرض داشت و آن را به نام برلاس عشیره تیمور، نهر برلاس نامید.^۴

۱- رک: مطلع سعدین و مجمع بحرین، صص ۲۳۵، ۵۰-۲۴۹.

۲- رک: همان، صص ۲۳۵، ۵۰-۲۴۹.

۳- تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- حبیب‌السیر، ج ۳، صص ۱۹-۵۱۲ / جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۲.

امیر تیمور بعد از چند روز توقف در تبریز به سوی گرجستان حرکت کرد. در قم توپه (=قم تپه) توقف کرده و دستور اعدام خواجه خوافی را بر سر «اردو بازار» صادر کرده، سپس از آب ارس عبور نموده و در نخجوان دستور استراحت صادر کرد. در این اثنا خبر رسید که امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از سمرقند بالشکری حرکت، و از اردبیل گذشته به آق تام (= آق دام) رسیده است. تمام شاهزادگان نیز از جسر ارس گذشته و به یکدیگر تهنیت گفتند.^۱

سال ۸۰۹ هجری / ۱۴۰۶ میلادی:

«پس از پایان دوران قدرت تیموری ایران باز دچار هرج و مرج شد دو دسته از ترکمانان: آق قویونلو و قره قویونلوها برای تصرف مملکت با یکدیگر در جدال شدند. در سال ۸۰۹ ه. قره یوسف، یکی از ترکمانان آق قویونلو، در کنار رود ارس ابوبکر را مورد حمله قرار داد ابوبکر بار دیگر به طرف تبریز آمد ولی در نزدیکی سرد رود به وسیله قره یوسف مورد حمله قرار گرفت. در این جنگ میرانشاه پدر ابوبکر کشته، در قبرستان سرخاب تبریز به خاک سپرده شد.^۲»

سال ۸۲۳ هجری / ۱۴۲۰ میلادی:

«در پانزدهم شعبان سال ۸۲۳ شاهرخ از دارالسلطنه سمرقند حرکت و متوجه آذربایجان می شود که پس از شکست دادن به سلطان محمد غازی و قرايوسف به قصد تصرف ماوراء ارس حرکت می نماید، ابتدا به سلطانیه عزیمت و امیر جلال الدین موسی را به ضبط و محافظت شهر و قلعه گماشته و از آن جا با پیروزی از راه اردبیل از نهر ارس عبور کرده و به قشلاق قره باغ ازان می رسد.^۳»

سال ۸۲۴ هجری / ۱۴۲۱ میلادی:

«امیر بایسنقر آق قویونلو چون اطلاع پیدا کرد که در اطراف رودخانه ارس قلعه ایست

۱- رک: ظفرنامه شرف الدین علی یزدی، ج ۲، صص ۲۷۴-۲۷۱.

۲- تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم، صص ۳۴-۱۳۳ / تاریخ تبریز، مینورسکی، ص ۳۴.

۳- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، صص ۲۰۲-۴ / مجمل فصیحی، صص ۴۳-۲۴۰.

به نام بایزید که بی نهایت محکم و دارای نفایس بی شمار و ذخایر بسیار است در سوم ماه جمادی‌الاولی ۸۲۴، از آب ارس گذشته و آن قلعه را تسخیر نمود.^۱

سال ۸۳۱ هجری / ۱۴۲۷ میلادی:

«نقطویان یا پسیخانیان پیرو مردی بودند به نام محمود پسیخانی گیلانی، مردی بود ظاهرالصلاح و زیرک و سخن‌دان، و بنابر عقیده مذهبی خود هرگز زن نگرفت. مدتی دراز در ساحل رود ارس زندگی می‌کرد، و سرانجام در سال ۸۳۱ هجری [در کنار ارس] درگذشت.^۲»

سال ۸۳۳ هجری / ۱۴۲۹ میلادی:

در روز یازدهم سه شنبه ماه محرم‌الحرام سال ۸۳۳ شاهزاده ابراهیم سلطان بهادر از نخجوان حرکت و از آب ارس گذشته، از راه تبریز متوجه قره‌باغ شده و در یورت اران اتراق می‌نماید.

و در یازدهم شعبان روز پنج‌شنبه حضرت اعلی (= شاه‌رخ) پسر و جانشین تیمور از یورت قشلاق حرکت و در روز جمعه دوازدهم شعبان از آب ارس عبور می‌کند.^۳

سال ۸۳۹ هجری / ۱۴۳۵ میلادی:

در روز شنبه بیستم ربیع‌الثانی حضرت اعلی شاه‌رخ به قره‌باغ اران نزول فرموده، و در پانزدهم شوال به قصد ناحیه اوجان از قره‌باغ اران حرکت و از پل رودخانه ارس گذشته و بدان جا عزیمت می‌نمایند.^۴

سال ۸۷۲ هجری / ۱۴۶۷ میلادی:

چون سلطان ابوسعید میرزا بر سبیل اضطرار مجدداً دست بر کوچ و جابه‌جایی نیرو

۱- حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۶۰۹، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۰۸.

۲- زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۹۰۱ / تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، ص ۷۰۲.

۳- مجمل فصیحی، صص ۲۶۵، ۸۱-۲۸۰، (نقل به معنی).

۴- همان مأخذ.

زد، این خبر به سمع اوزون حسن رسید. وی امیر بیک عمر بایندریک و محمدبیک و بشارت بیگ و امیراصلان ذوالفقار و با ۱۰۰۰ نفر فرستاد تا از دور خود را به جغتایی‌ها نشان داده و ایشان را ترسانده و وادار به عقب‌نشینی نمایند. امرا همگی امتثال فرمان نموده و ایشان را شکست داده، عده‌ای را نیز به قتل رساندند. و صاحب قران (= اوزون حسن) نیز سوار بر اسب شده و در حالی که به غیر از ۶ نفر با او کسی دیگر نبود از آب ارس گذشته و در نزدیکی‌های محمودآباد نزول اجلال کردند.^۱

سال ۸۷۳ هجری / ۱۴۶۸ میلادی:

ابوسعید برای جنگ با اوزون حسن اقدام به لشکرکشی کرده و علی‌رغم یخبندان شدید جهت تکمیل مقدمات لشکرکشی وارد اردبیل شد. و در بقعه صفوی فرود آمد همه بزرگان مملکت بر او گرد آمدند، ابتدا حسن علی را به تبریز فرستاد و او در آن جا به بدترین وجهی اقدام به می‌گساری کرد. وی خود با سپاه‌یانی که از نظر ساز و برگ سخت در مضیقه بودند و اغلب بدون اسب و با کفش‌های پاره‌پاره در برف حرکت می‌کردند با جهد و تلاش بسیار به دره ارس فرود آمد.

در آن جا اوزون حسن مانع و رود جغتایی‌ها و خراسانی‌ها به قره‌باغ که دارای منابع بسیار و مراتع زمستانی بود شد. و برای این‌که بر مشکلات دشمن بیفزاید شروانشاه فرخ یسار را مجبور کرد تا پل‌های رودخانه ارس را ویران سازد و فروش غله را به لشکریان ابوسعید مانع شود.^۲

سال ۸۹۶-۸۹۹ هجری / ۱۴۹۰-۱۴۹۳ میلادی:

سلطان یعقوب را خبر دادند که علی پادشاه فرزند سلطان حیدر بر مسند ارشاد به دستور پدر قرار گرفته. یعقوب دل‌تنگ شده یکی از امرا را با گروهی از تراکمه به اردبیل فرستاد تا سلطان علی را دست‌گیر و در قلعه اصطخر فارس به دست منصور بیگ پرناک حاکم آن دیار بسپارند.

چون فرستادگان سلطان یعقوب به اردبیل رسیدند. سلطان علی پادشاه توکل بر خدا

۱- کتاب دیار بکویه، ص ۴۸۵ / امپراطوری صحرانوردان، ص ۷۶۶ (از هر دو نقل به معنی).

۲- تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۶۸-۹، (نقل به معنی).

کرده و با بستگانش به طرف اصطخر فارس به راه افتاده و در سال ۸۹۶ وارد قلعه شدند. منصور بیگ پر ناک با آن با کمال عطوفت رفتار کرد. در این موقع خبر درگذشت سلطان یعقوب واصل گردید.

امرا و سران ترکمان در اثر بروز اختلاف به دو گروه تقسیم شدند. یکی به سلطنت مسیح میرزا برادر سلطان یعقوب رأی داده و دیگری بر پادشاهی بایسنقر متفق شدند. طرفداران بایسنقر غالب آمدند و مسیح میرزا به قتل رسید و میرزا بایسنقر به تخت سلطنت نشست و رستم میرزا پسر مقصود میرزا را که از طرفداران مسیح میرزا بود دستگیر و به قلعه النجق فرستاد. پس از چندی آیه سلطان به قلعه النجق رفته و رستم میرزا را از فراق سیدعلی، کوتوال قلعه تحویل گرفته و به پادشاهی اختیار کرد. عده‌ای را دور خود جمع و برای جنگ با میرزا بایسنقر به سوی تبریز حرکت نموده تا به کنار آب ارس آمده و در آن جا اقامت نمودند.

میرزا بایسنقر نیز برای محاربه از تبریز حرکت کرد ولی در اثر ایجاد بی نظمی و تفرقه در سپاهش عده‌ای به سپاه رستم میرزا پیوسته بایسنقر ناچار از طریق اهر قره داغ به شروانشاه که خال آن بود پناهنده شد و رستم میرزا با کامیابی وارد تبریز شده و بر تخت سلطنت قرار گرفت.

شروانشاه به امداد و تقویت خواهرزاده و داماد خود (= میرزا بایسنقر) کمر همت بست. در این اثنا سلطان علی پادشاه در سال ۸۹۹ که مدت اقامتش در قلعه اصطخر به چهار سال و نیم رسیده بود وارد تبریز شد و مورد استقبال رستم میرزا قرار گرفت. صوفیان نیز از هر طرف دور او گرد آمدند. در این وقت خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر شروانشاه به سمت آذربایجان به گوش رستم میرزا رسید. سلطان علی پادشاه با آیه سلطان وعده کثیری از عساکر ترکمان را برای مقابله با بایسنقر و شروانشاه مأمور کرد. و ایشان به کنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب کردند و از دو طرف کنار آب را جسر بست، راه آمد و رفت طرفین بسته شد و امکان فتح و غلبه را برای هیچ یک از طرفین میسر نگردید. و پس از مدتی بایسنقر به شروان برگشته و سلطان علی پادشاه و آیه سلطان نیز به تبریز آمدند.^۱

۱- رک: از شیخ صفی تا شاه صفی، صص ۲۸-۹.

سال ۹۰۲ هجری / ۱۴۹۶ میلادی

قتل رستم بیگ در کنار ارس:

«احمد پادشاه معروف به احمد بیگ ترکمان از پادشاهان آق قویونلو فرزند اغورلو محمد بن امیر حسن بیگ پس از فوت عموی خود یعقوب میرزا از قره‌باغ گریخته و به روم رفت. و پادشاه وقت به نام ایلدرم بایزید به لحاظ شجاعت و لیاقتش دختر خود را به نکاح احمد پادشاه در آورد. و احمد پادشاه با استظهار ایلدرم بایزید برای پس گرفتن ممالک موروثی خود عازم آذربایجان شد. این خبر به گوش عموزاده‌اش رستم بیگ فرزند مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ رسیده و به مقابله می‌پردازد و هر کدام بدون توجه از معبری از رودخانه ارس گذشته پس از طی مسافتی و اطلاع از خط سیر هر کدام با قشون‌های خود مراجعت می‌نمایند و در کنار ارس بین طرفین جنگ سختی در گرفت که رستم بیگ به وسیله امرای خود دست‌گیر و پیش احمد پادشاه برده شده و در آن‌جا با کمان احمد پادشاه در کنار آب ارس به قتل رسید.^۱»

سال ۹۰۵ هجری / ۱۴۹۹ میلادی:

«چون شاه اسماعیل صفوی از تنبیه گرجیان و تسخیر قلعه متش فراغت یافت عازم شروان شد و مقرر داشت یکی از سردارانش به نام بایرام قرامانی با عده‌ای از سربازان تکلر و ذوالقدرلو، قبل از ورود شاه اسماعیل از آب ارس گذشته و در آن سوی رودخانه به مراقبت از گذرگاه رودخانه ارس به نام قومین اولمی [قوئون اولومی یعنی گذرگاه گوسفند] باشند تا شروانیان نتوانند مانع عبور قشون شاه اسماعیل شوند. بایرام بیگ چون کنار آب ارس رسید به لحاظ زیادی آب، قشون را دو قسمت نموده که با ترتیب دادن قایق و کلک از آن‌جا بگذرد، در این موقع شاه اسماعیل سر رسید و با اسب وارد رودخانه شده به آن طرف رودخانه رسید و با ملاحظه عبور شاه اسماعیل قشون نیز پشت سر او وارد رودخانه شد همگی به سلامت به آن طرف ارس رسیدند.

۱- جیب سیر، ج ۴، ص ۴۴۲، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، صص ۹-۱۰۸.

سال ۹۰۷ هجری / ۱۵۰۱ میلادی:

در سال ۹۰۷ ه. که شاه اسماعیل در حوالی قلعه گلستان به سر می برد قاصدی از طرف شیخ محمد خلیفه رسیده به عرض می رساند که امیرزاده الوند با سپاه بی شمار به قصد جنگ از تبریز به نخجوان آمده است و محمود قراجه را نیز با لشکریان به طرف گنجه فرستاده تا از قویون اولومی گذشته به ولایت شروان بیاید. چون شاه اسماعیل این خبر را بشنید حرکت نموده متوجه آذربایجان گردید. و جوشن میرزا را مأمور تعمیر پل رودخانه ارس نمود و از جسر جواد که تکمیل شده بود گذشته در آن حوالی نزول اجلال فرمود.^۱

سال ۹۲۰ هجری / ۱۵۱۴ میلادی:

«سلطان سلیم خان عثمانی پس از دریافت فتوا از جانب علمای تسنن در مملکت عثمانی، مبنی بر این که کشتن یک نفر شیعه از قتل ۷۰ نفر عیسوی ثوابش زیادتیر است خود را برای جنگ با شاه اسماعیل صفوی آماده کرده و در اثر این تحریک، آتش جنگ شعله ور شده و لشکریان عثمانی به شهر تبریز وارد و به تاخت و تاز مشغول شدند. در روز چهارشنبه بیست و نهم رجب، اردوی سلطان سلیم خان از آب ارس عبور نموده در حالی که اسب و اسباب و اشخاص زیادی غرق و هلاک شدند، روز پنجشنبه وارد نخجوان شد. و چون اهالی نخجوان با آن که صورت ظاهرشان به قزل باش شباهت تمامی داشت اظهار تسنن نمودند، و از کشته شدن خلاص و معفو گردیدند. ولی به قشون عثمانی دستور داده شد که اموال آن‌ها را کلاً غارت کنند.^۲»

«چون سلطان سلیم به علت سنگینی برف و سرمای سخت نتوانست از کوه‌های «تاروس» عبور نماید، لذا برای عبور از سرزمین ارمنستان از «علاءالدوله» اجازه خواست تا بدین وسیله بتواند از نزدیک‌ترین محل زودتر به هدف برسد. ولی «علاءالدوله» از ترس این که در نزد شاه اسماعیل خاین قلمداد خواهد شد، موافقت نکرد. سلطان سلیم به سوی شمال شرقی در موازات فرات غربی متوجه شد و پس از متحمل شدن زحمات بسیار و خسارات سنگین، چون به سواحل ارس رسید، از آن رود بزرگ که مرز ارمنستان و ایران است در مجاورت خوی گذشت و بالاخره سواد اردوگاه سپاهیان ایران پدیدار گشت.

۱- احسن التواریخ روملو، صص ۳-۶۲، ۱-۸۰، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، صص ۹-۱۰۸.
۲- مرآة البلدان، ج ۴، ص ۱۹۶۹ (با کمی دخل و تصرف) و نیز رک: چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۷۵.

سرانجام سپاهیان متخاصم با هم روبه رو شده و با آرایش جنگی در ۲۶ اوت ۱۹۱۴ م. (۵ رجب ۹۲۰ هـ.) با یک فرمان در دشت «چالدران» بهم درآویختند.^۱

سال ۹۸۵ هجری / ۱۵۷۷ میلادی:

«مرگ اسمعیل [شاه اسماعیل] نه تنها جان محمد [خدابنده] را نجات داد بلکه او را به تخت سلطنت ایران نیز رسانید. اما او به زودی نشان داد که از عهده اداره کردن امور مملکت برنمی آید. و لذا چیزی نگذشت که امرای خراسان به مخالفت برخاسته و عباس را شاه خواندند. در طی جنگ داخلی که بعداً روی داد، شاه ضعیف النفس وزیر خود میرزا سلیمان را ترک گفته و به رؤسای قزل باش واگذارد و آن‌ها هم وی را به قتل رسانیدند. پس از این واقعه موقعیت او (= شاه) به واسطه قتل برخلاف سیاست رییس ایل تگلو ضعیف تر گردید. و وقتی که ترکان به ایران حمله آوردند تمام رعایای او وی را ترک نمودند. شجاعت‌های حمزه میرزا ولیعهد فقط این دوران تیره و تاریک را روشن می سازد. اولین کار بزرگ او نابود ساختن پیش قراولان ترک در نزدیکی خوی بود، ترک‌ها برای بلیه‌ای که رخ داده بود نیروی تازه‌ای فرستادند و آن نیز نیست و نابود شد، ولی با وجود این موفقیت‌های درخشان ایرانیان، ارتش مهاجم به سوی تبریز پیش رفت و آن جا را به تصرف درآورد و شهر در نتیجه عصیان و نافرمانی قزل باش به باد غارت رفت ... با این حال ایران جسور بی باک ابداً مأیوس نشده و در سرتاسر ارس به حمله پرداخت. سلماس و ایروان را غارت کردند، اما اختلافات داخلی نگذاشت که این فتوحات و پیروزی‌ها بارور گردد و تبریز در دست ترکان باقی ماند.^۲»

سال ۹۸۹ هجری / ۱۵۸۱ میلادی

جنگ سپاه تاتار و سواران قزل باش در کنار ارس:

چون خبر کشته شدن عادل گرای خان تاتار در دارالسلطنه قزوین به دست عده‌ای از سرداران قزل باش به سمع برادران وی رسید، به خون‌خواهی برادرشان اقدام به لشکرکشی کرده و با سپاهی قوی به فرمان‌دهی محمد گرای خان (=برادر عادل گرای خان) با دلی پرداغ،

۱- کتاب دون ژوان ایرانی، ص ۱۵۰.

۲- تاریخ ایران، پیشین، ج ۲، صص ۴۵-۲۴۴.

متوجه ولایت قره‌باغ گشته و با سپاه شاه (= شاه محمد) روبه رو شدند. چون تاب مقاومت را در خود ندیدند، لذا عقب‌نشینی کرده و مجدداً از طریق چغور صعد - سعد - (=ارمنستان) حمله را آغاز کردند. فرمان همایون برای مقابله با سپاه مهاجم تاتار بر سرداران و امرا و سواران قزل‌باش صادر شد. در نواحی رود ارس دو سپاه روبه‌رو شدند، و از آن طرف شاه‌زاده حمزه میرزا با غازیان و دلیران عساکر در مقابل تاتار ایستاد و جنگ سختی در آن روز میان دو سپاه کینه‌خواه در کنار ارس در گرفت و هر دو طرف بر یک‌دیگر ضربات مهلکی وارد آوردند، که عاقبت محمد‌گرای خان به دست غازیان صفوی گرفتار و بقیه فرار را بر قرار ترجیح دادند.^۱

سال ۹۹۷ هجری / ۱۵۸۸ میلادی:

فرهاد پاشا یکی از سرداران عثمانی با قشون بسیار که در ارزروم متوقف بود، برای تسخیر قره‌باغ که مابین شروان و آذربایجان است، متوجه آن دیار گردید. سمیون خان یکی از سلاطین گرجستان که همیشه دولت‌خواه و طرفدار دولت ایران بود؛ و مکرراً با رومیان (=عثمانیان) جنگیده و دشمن آنان به شمار می‌رفت مانع بزرگی در مقابل فرهاد پاشا به حساب می‌آمد. لذا فرهاد پاشا با او با ملایمت رفتار کرده و برای این که راحت‌تر بتواند از مسیر مورد نظر خود عبور نماید، او را با وعده و وعیدها و هدایای بسیار فریب داد. سمیون خان چون مرد عاقل و کاردانی بود و اوضاع و احوال قزل‌باش را بر نهج دلخواه مشاهده نمی‌کرد، و از طرفی از کمک‌ها و تجهیزات دولت ایران مأیوس گردیده بود؛ با عثمانیان کنار آمده و مانع عبور آنان نگردید. قشون فرهاد پاشا به آسودگی از راه‌های صعب‌العبور گرجستان گذشته و وارد قره‌باغ شد. و محمدخان که در همان ایام به رتبهٔ ایالت قره‌باغ رسیده بود و هنوز در تمشیت امور استقامتی نیافته بود، از ورود فرهادپاشا مضطرب گردید، و از امرای قره‌باغ نظر سلطان قزاق‌لر با ایل خود روگردان شده به عثمانیان پیوسته و رتبهٔ پاشایی یافت. طایفهٔ قاجار و ایل و اویماقات قره‌باغ با ملاحظهٔ این اوضاع و احوال پرمخاطره، دچار تشویش و دلهره شدند، و چون قدرت مقابله در برابر عثمانیان در ایشان نبود، ناچار در کمال پریشانی دست از سرزمین‌های خود کشیده و از رودخانهٔ ارس عبور کرده و به محال ارسبار

۱- نقاوة‌الاثار فی ذکر الاخبار، صص ۸-۱۰۴ (نقل به معنی).

(=قره‌داغ) آمدند، و اموال و وسایل زندگی ایشان به دست سپاهیان عثمانی به غارت رفت.^۱

سال ۱۰۱۱ هجری / ۱۶۰۲ میلادی:

شاه عباس چون قلعه تبریز را که در دست رومیان (=عثمانیان) بود فتح کرد. حکام اطراف فرستادگانی به پایه سریر خلافت فرستاده و فتح قلعه را تبریک و تهنیت گفتند. شاه عباس ایالت آن خطه را به ذوالفقارخان و مرند را به جمشیدسلطان دنبلی و ناحیه خوی و سلماس را به غازی بیک و مراغه را به شیخ حیدر مرحمت فرمود. و چراغ سلطان کرامپای استاجلو را با فوجی از سپاهیان به کنار رودخانه ارس فرستاد که جولاه (=جلفا) را محافظت نماید، و اطلاعاتی از وضع لشکر نخجوان و ایروان را به عرض شاه برساند و امیرگونه بیگ قاجار را که هنوز رتبه امارت نیافته بود، ولی مورد اعتماد شاهانه بود، مأمور کرد که با جمعی از مردم طولش و سوکلن به جانب ارسبار (=قره‌داغ) رفته تا ایل و عشایر آن منطقه را جمع نموده و در کنار رودخانه ارس اردو زده و اطراف رودخانه را دقیق کنترل کند تا مبادا از رومیه (=عثمانی‌ها) آن‌هایی که در گنجه و شروان هستند بدان‌جاها تجاوز نمایند. از طرفی قلعه نخجوان نیز با توابع و لواحق و متعلقات که معظم ولایت آذربایجان است به تصرف دولت قاهره درآمده و ارودی شاهی در نخجوان مستقر گردید. و مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که در این طرف رودخانه ارس مستقر بودند، قلاع را تخلیه کرده در ایروان جمع شدند.^۲

سال ۱۰۱۲ هجری / ۱۶۰۳ میلادی:

چون در زمان سلطنت شاه‌عباس، ایالت گنجه و امیرالامرای قره‌باغ به خانواده زیاداغلی قاجار تعلق داشت، و چون از عشایر زیادلو حسین‌خان نامی مشمول لطف شاهانه گشته و او را قراباغی خطاب می‌فرمود، به ایالت و دارایی استرآباد معزز و مفتخر گردید. وقتی که شاه‌عباس به سوی آذربایجان در حرکت بود حسین‌خان را مأمور نمود که به قره‌باغ آمده محال کنار آب ارس را متصرف شده و هنگام ورود موکب همایون به وی بپیوندند. و امیرگونه خان که در کنار رودخانه ارس برای حفاظت از حدود اطراف ارس مأموریت داشت با رشادت از آب ارس از پل خداآفرین گذشته و داخل قره‌باغ شده و سکونت اختیار کرده و

۱- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۳۰۲، (نقل به معنی).

۲- همان، صص ۴۷۶-۷۷، (نقل به معنی).

مشغول حلّ و فصل امورات گردید. و در اثر حسن برخورد و رفتار پسندیده وی جمع کثیری از ایلات قره‌باغ و تراکمه، شاهسون شدند. و امیر گونه‌خان با حسن تدبیر در اطراف آب رودخانه ارس مراقب اوضاع بود، تا مبادا از عثمانی‌ها دستبردی به قشون صفویه وارد شود. بعد از این که حسین‌خان قراباغی به محل مأموریت خود رسید، امیرگونه‌خان نیز حرکت کرده به موکب همایونی پیوست. چون حسین‌خان با وجود شجاعت و دلیری و مردانگی، غرور و تکبر زیاد داشت و خود را از سایرین برتر و کاردان‌تر می‌دید، وقتی خبردار شد که داودپاشا بیگلربیگی قره‌باغ و حاکم گنجه به عزم دستبرد و استیصال حسین‌خان و لشکر قزل‌باش که در قوزلوچایی اقامت داشتند، با ۷ هزار نفر از گنجه حرکت نموده، بدون تجهیز جنگی برای مقابله با داودپاشا حرکت کرد. و چون با اردو روبه رو شد، به اشتباه و غرور خود پی برده و از جنگ منصرف شد و به اطرافیان خود اجازه داد که به کنار آب ارس رفته از پل خدا آفرین عبور نموده در محلی که ایمن از خطر باشد اقامت نمایند. و هر کس که اسبش زبون و ناتوان است بهتر است از همه جلوتر حرکت کند. و قرار گذاشت که خود با لشکر کمی به آهستگی طی مسافت کرده و به کنار رودخانه ارس برسند.^۱

سال ۱۰۱۳ هجری / ۱۶۰۴ میلادی:

شاه عباس با عساکر ظفر اقبال پس از غارت و تاخت و تاز قارص و ارض‌روم (=ارزروم) و به آتش کشیدن آن مناطق به مدت چند روزه، محلی را از منازل خوش آب و هوا جهت استراحت انتخاب کرده و مدتی مشغول سیر و شکار بوده و منتظر ورود لشکریان روم (=عثمانی) می‌باشد. تا این که خبر ورود عساکر روم مسموع می‌گردد.

نواب خاقان حرکت کرده از آب ارس گذشته در آغچه (=آقچه) قلعه نزول اجلال فرمودند، تا معلوم شد که جفال (=چفال) اُغلی روی به کدام طرف دارد که خبر رسید به سمت ایروان و نخجوان متوجه است. بعد از جابه‌جا کردن تجهیزات و آذوقه قشون و گماردن امیرگونه‌خان برای نظارت به این امر نواب خاقان کوچ کرده، در اوچ کلیسا نزول اجلال فرمودند... روز دیگر از آن جا کوچ کرده از معبر جلفا از آب ارس عبور کرده در محل مناسب رحل اقامت انداخته و منتظر بودند که لشکر روم از آب ارس عبور نموده [معبری را

۱- همان، صص ۸۸-۴۸۷، (نقل به معنی).

که | در دهنه کوه بود و گذرگاه تنگی بود قرار شد بگیرند تا بهتر بتوانند با قشون خصم مبارزه نمایند. در این موقع خبر رسید که عساکر روم به جانب وان برگشته‌اند. نواب خاقان کوچ کرده و عنان عزیمت به سوی دارالسلطنه تبریز معطوف داشتند. در آن زمستان در بلده تبریز به سر بردند جغال‌اُغلی چون کاری از خود ساخته ندید به فکر صلح و مصالحه افتاد، و سلیمان‌بیگ محمودی حاکم خوشاب را اسباب شفاعت قرار داده و وسیله آن نامه‌ای به حاتم‌بیگ وزیر دیوان اعلا و ارکان دولت قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طرفین برقرار بوده، حضرت اعلی شاهی روی توجه به جانب عراق آوردند و مناطقی که در این طرف آب ارس واقع است و در حیطه تصرف درآمده به تصرف قزل‌باش گذاشته مضایقه نمایند. و مناطق آن سوی ارس نیز از آن ایشان بوده، از جانب قزل‌باش تعدی بر ایشان نرسد و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد.^۱

سال ۱۰۱۳ هجری / ۱۶۰۴ میلادی:

«پادشاه صفوی (=شاه عباس) تا آغاز زمستان سال ۱۰۱۳ قسمت بزرگی از آذربایجان و قره‌باغ و ارمنستان را، با قلعه‌های بزرگ ایروان و نخجوان از ترکان بازگرفت. و چون درین تاریخ خبر یافت که سلطان عثمانی، سنان پاشا از سرداران بزرگ خویش را، که به جغال‌اُغلی معروف بود، با سپاه بسیار روانه ایروان کرده است و آن سردار از شهر وان به سوی قارص و آذربایجان پیش می‌آید، به تقلید جدش شاه طهماسب اول، فرمان داد که شهرهای آباد ارمنستان را ویران کنند. و از غلات و آذوقه چیزی بر جای نگذارند و تمام مردم آن نواحی را نیز به خاک ایران کوچ دهند، تا کم‌یابی آب و آذوقه مانع پیشرفت سردار ترک و سپاهیان دشمن گردد. یکی از معاصران اروپایی شاه عباس در این باره می‌نویسد:

... شاه عباس چون آگاه شد که جغال‌اوغلی از وان به جانب قارص پیش می‌آید، از نزدیکی این شهر عقب نشست، و از رود ارس، که ارمنستان کبیر را در نزدیکی شهر نخجوان، به دو قسمت می‌سازد، گذشت و درین سوی رودخانه به انتظار تصمیم جغال‌اوغلی اردو زد. زیرا اگر سردار ترک از رودخانه می‌گذشت، شاه با او می‌جنگید، و بی‌گفتگو شکستش می‌داد، چنان که یک ترک هم زنده نمی‌ماند، و اگر از رود ارس

۱- رک: از شیخ صفی تا شاه صفی، صص ۸۲-۸۱.

نمی‌گذشت، گرفتار سرمای سخت زمستان، که تازه آغاز شده بود، می‌شد، و بر سپاهش آسیب فراوان می‌رسید... ولی شاه برای آن که شهرهای آباد ارمنستان را، که غالباً خود تسلیم وی شده بودند، در اختیار ترکان نگذارد، تصمیم سخت و وحشیانه‌ای گرفت، و اخطار کرد که همه اهالی ارمنستان، که در آن سوی ارس هستند، باید شهرها و خانه‌ها و دهکده‌های خود را، دو روز پس از فرمان شاه، ترک کنند، و بدین سوی رودخانه منتقل گردند، وگرنه کشته خواهند شد^۱...

جفال اوغلی چند ماه در خاک عثمانی سرگرم گرد آوردن سپاه و لوازم جنگ بود. سرانجام به ارزروم و از آن جا به قلعه قارص رفت، تا در فرصت مناسب به آذربایجان حمله برد. شاه‌عباس چون از نزدیک شدن وی آگاه شد، پریشان‌خاطر گشت. زیرا به سبب دوام یافتن جنگ و گرمای هوا دسته‌ای از سربازان قزل‌باش و تفنگچیان سپاه را مرخص کرده و به ولایت خود فرستاده بود. پس چنین مصلحت دید که از پیش دشمن عقب‌نشینی کند، تا او از رود ارس بگذرد و از مراکز نظامی عثمانی دور افتد. آنگاه چنان که موقع را مناسب و مقتضی یافت، با وی به جنگ پیرازد^۲.

سال ۱۰۱۴ هجری / ۱۶۰۵ میلادی:

امیرگونه خان قاجار که برحسب فرمان شاه‌عباس، در قلعه النجق اقامت داشت، مطلع شد که از سرداران رومیّه (=عثمانی) قجراپاشا و مصطفی پاشا با عده‌ای زیاد و سران آکراد از وان به قصد آمدن به نخجوان و سرکوبی وی حرکت کرده است. امیرگونه خان بلافاصله با عده‌ای از جنگ‌جویان قاجار و امرای دیگری که به کمک وی تعیین شده بودند حرکت نموده و خود را به کنار رودخانه ارس رسانید. پاشایان عثمانی از دلیری و پای‌مردی امیرگونه‌خان بیمناک شده و جرأت پیشروی و حمله نکرده و عقب‌نشینی کردند^۳.

رمضان سال ۱۰۱۴ هجری / ۱۶۰۵ میلادی:

شاه‌عباس پس از این که از کارهای مهم تبریز و کردستان فراغت حاصل کرد، عده‌ای

۱- زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، صص ۱۲-۱۱۱۱.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۷۲۶.

۳- عالم‌آرای عباسی، ص ۵۰۲، (نقل به معنی).

از امرا نامدار مانند الله وردی خان و سایر امرای اردوی شاهانه را مرخص نموده و خود به قصد تسخیر قلاع گنجه و شروان در زمستانی سخت به سوی اردبیل حرکت کرده و به زیارت اجداد خود نایل آمده و از آن جا به قریه کلخوران که مدفن شریف حضرت سلطان جبرئیل قُدّس سِرّه است وارد شد. و بعد از چند روز اقامت و رسیدگی به امورات مردم به طرف ارسبار (=قره داغ) کوچ نموده و در کنار رودخانه ارس در منازل خلف بیگ سفره چی (=احتمالاً خلف بیگلر) برای انجام فرایض ماه مبارک رمضان نزول اجلال فرمود. پس از پایان ماه مبارک رمضان نامه ای دالّ بر نصایح و اندرز به مستحفظان قلعه گنجه ارسال کرده و خود از آب ارس گذشته با آهستگی و آرامی و شکارکنان به راه خود ادامه داد.^۱

سال ۱۰۲۴ هجری / ۱۶۱۵ میلادی:

موقعی که شاه عباس از سفر گرجستان برمی گشت در کنار رود ارس میر محمد امین که از هند آمده بود به حضور شاه عباس رسیده و پس از رکاب بوسی، از جانب شاه مورد تفقد و احترام قرار می گیرد. وی از سادات محترم اصفهان و عمّ میرزا رضی صدر بود. چندی قبل به دکن هند رفته و در آن جا به مقام قطب نایل آمده و به مرتبه وزارت که در عرف آن جا «میر جمله» می نامند رسیده بود. نام برده پس از مدتی اقامت در اردوی شاهی مجدداً راهی هندوستان می شود.^۲

سال ۱۰۲۶ هجری / ۱۶۱۷ میلادی:

به شمشیری یکی تا ده توان کشت به رأیی لشکری را بشکند پشت در این سال شاه عباس دستور می دهد که حدود ارزروم و وان که محل عبور لشکر روم (=عثمانی) است، هرچه آذوقه و علیق و سایر امکانات لازمه هست از بین ببرند، تا لشکر روم به هنگام عبور از عسرت و تنگی آذوقه و نبودن امکانات در مضیقه افتاده و دچار مشکلات شود. لذا یکی از سرداران خود به نام قرچقای خان را که همیشه مورد لطف و مرحمت شاهانه بود، با لقب سپهسالاری سردار لشکر گردانیده و مأمور این امر مهم نموده و بدان جا اعزام می نماید. و خود نیز از ییلاق قُرخ بلاغ گوگجه، شکارکنان به کنار آب ارس آمده و از آب عبور کرده، از راه گرگر متوجه اهر شدند. بعد از زیارت مرقد منور حضرت سُلطان

۱- عالم آرای عباسی، صص ۵۲۷-۲۸، (نقل به معنی).

۲- همان، ص ۶۵۴، (نقل به معنی).

السَّالِكِينَ شَيْخُ شَهَابِ الدِّينِ أَهْرِي قُدَّسَ سِرُّهُ، بِه قصد زیارت حضرت سُلْطَانِ الْأَوَّلِيَاءِ وَ بُرْهَانَ الْأَصْفِيَاءِ صَفِيِّ الْمِلَّةِ وَالْدِّينِ وَ مَرْقَدِ مَبْرُكَةِ مَشَايِخِ عِظَامِ صَفْوِيهِ نَوَّالِ اللَّهِ مَرْفُودِهِمْ بِه سوی دارالارشاد اردبیل حرکت کردند.^۱

سال ۱۰۳۴ هجری / ۱۶۲۴ میلادی:

پس از این که شاه عباس گرجستان را فتح نمود، اکثر گرجیان به دین مبین اسلام مشرف شده و مسلمانی اختیار کردند. از جمله کسانی که ادعای مسلمانی می کرده شخصی بود به نام موراو که از امرای گرجی به حساب می آمد و بارها مورد مرحمت شاهانه قرار گرفته بود. در غیاب شاه عباس، موراو که به ظاهر اسلام اختیار کرده بود، به تحریک گرجیان پرداخته و ایجاد آشوب و بلوا نمود. یک روز صبح در حالی که مرتب مسلح و آماده بود، از خیام خود حرکت و به در خانه قرچقای خان آمده و به وی می گوید که گرجیان کارتیل یاغی شده و آماده جنگ می باشند، بهتر است برای سرکوبی آنان متحد شده و آماده حرکت باشیم، تا مبادا آشوبگران به قزل باش آسیبی برسانند. قرچقای باصواب دید موراو آماده شده و سوار بر اسب حرکت کردند. در بین راه موراو غفلتاً به وی حمله کرده و چنان نیزه ای به وی زد که نوک نیزه از طرف دیگر درآمده و قرچقای به قتل رسیده به زمین می افتد. سپس به خیمه یوسف خان امیرالأمراى شروان حمله کرده و او را نیز با حمله ای به قتل می رساند. پس از کشته شدن امراء گرجیان به اردوی قزل باش حمله ور شده و یکی از پسران قرچقای خان به نام امام وردی بیگ با سایرین را از دم شه شیر گذرانند.

پس از انتشار این خبر مخالفان تجری یافته و به آزار و اذیت پرداختند. قزل باش پربشان خاطر گردیده هر کسی به فکر نجات جان خود افتاد. ولی متأسفانه عده ای از مخالفان که منتظر فرصت بودند به قزل باش حمله کرده، عده ای را کشتند و زنان و دخترانشان را اسیر کردند و اموال آنان را به غارت بردند. کار به جایی کشید که تمامی ایلات و اهالی قره باغ به وحشت افتاده و دست از همه چیز کشیده و فرار را بر قرار ترجیح دادند. خودشان را به کنار رودخانه ارس رسانیده و از پل «خداآفرین» گذشته، و جان سالم به در بردند.^۲

۱- همان، ص ۶۸۰، (نقل به معنی).

۲- همان، صص ۷۵۲-۵۳، (نقل به معنی).

سال ۱۰۴۴ هجری / ۱۶۳۴ میلادی:

شاه عباس به قصد تسخیر ایروان در روز دوشنبه دوم ماه جمادی الثانی از دارالسلطنه تبریز حرکت کرده و در کنار آب ارس نزول اجلال فرمودند. در روز پنجشنبه پانزدهم ماه رجب داخل ایروان شدند و رستم خان سپهسالار ییگلیگری آذربایجان حوالی قلعه را با امرا و غازیان نصرت فرجام تقسیم نموده، و هر نقبی به عهده امیری و هر سیه را به وقوف صاحب تدبیری مقرر فرمودند. که امراء آذربایجان و قره باغ و شروان و بردع و جوانشیر - که به سرکردگی سیاوش خان قوللر آقاسی که از قشلاق قره باغ به جهت تمشیت مهمات گرجستان توقف نموده بود - با توپخانه‌ای که همراه داشتند به عز بساط بوسی سرافراز شدند و عساکر نصرت مآثر دور قلعه را مرکزوار در میان گرفتند.^۱

سال ۱۰۵۰ هجری / ۱۶۴۰ میلادی

عبور اولیا چلبی از ارس:

اولیا چلبی از دانشمندان و سیاحان مشهور دولت عثمانی و از اقربای ملک احمد پاشا صدراعظم بود. در سال ۱۰۵۰ ه.ق. / ۱۶۴۰ م. در زمان سلطنت شاه صفی به طرف آذربایجان و تبریز مسافرت کرده و تمام مشاهدات خود را به رشته تحریر کشیده که در ده جلد در استانبول به چاپ رسیده است. مرحوم حاج حسین نخجوانی (ره) قسمت مربوط به آذربایجان را از جلد دوم این سفرنامه به طور خلاصه ترجمه کرده و در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. جهان‌گرد مذکور ضمن توصیف شهر نخجوان عبور خود از رودخانه ارس را شرح می‌دهد. بدین مضمون:

«نخجوان یا نقش جهان حقا که نقش جهان است. بعضی‌ها نخجوان و بعضی نقشوان می‌گویند. آبروی شهرهای ایران است ... این شهر را افراسیاب بنا کرده است. در زمان مغول به این شهر صدمات و خرابی زیاد وارد شده ... این شهر ده هزار و دویست خانوار است و در حدود هفتاد باب جوامع و مساجد دارد. بیست باب مسافرخانه و هفت باب حمام و قریب هزار باب دکان دارد ... از خان نخجوان توصیه‌نامه و سفارش‌نامه گرفته به طرف تبریز روانه شدیم ... به منزل (کسیک گنبد) رسیدیم این دهکده دارای هزار خانوار بوده باغچه و

۱- رک: از شیخ صفی تا شاه صفی، صص ۵۲-۲۵۱.

باغ‌های بسیار زیبا و با صفا دارد ... از این منزل حرکت کرده پس از طی هفت ساعت راه به کنار رودخانه ارس رسیدیم. منشاء این رودخانه در ایالت وان از کوه‌های کردستان گرفته به طرف شمال جاری و با نهر زنگی مخلوط می‌شود. از این رود با اسب گذشتن بسیار مشکل بود با زحمت زیاد عبور کردیم. چندین ساعت از میان انبوه باغات و گلستان‌ها و دهات باصفا گذشته به شهر قره‌باغ رسیدیم.

این شهر از شهرهای آذربایجان به شمار است سردار معظم (=قوجه فرهاد پاشا) از وزرای سلطان محمدخان این شهر را تصرف و ویران کرده بود ... این شهر در آذربایجان یک شهر نیمه مستقلی است ... از این شهر (=قره‌باغ) حرکت کرده به قدر یک ساعت به طرف جنوب روانه شده به کنار رودخانه ارس و اتصال آن به رودخانه (زان) کذا رسیدیم با هزار زحمت از این محل عبور کردیم. این رودخانه از کوه‌های وان سرچشمه گرفته به رودخانه (ارس) و (کُر) ریخته جمعاً به دریای خزر می‌ریزند. از این رودخانه‌ها گذشته پس از طی شش ساعت راه به قصبه (کرکنه) کذا شاید گرگر رسیدیم.^۱

سال ۱۰۵۶ هجری / ۱۶۳۶ میلادی

ارس از زبان اولتاریوس:

آدام التاریوس که در سال ۱۰۵۶ ه.ق. با هیئت بلندپایه به عنوان منشی و مترجم هیئت از آلمان به ایران آمده و به دربار شاه صفی راه یافته، به هنگام دیدن رودخانه کُر و ارس مشاهدات خود را در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

«آخر ماه مارس بود به دهکده جوات [جواد] در کنار رود کُر رسیدیم. خانه‌های این دهکده بانی ساخته شده بود و روی آن را با گل پوشانده بودند. ربع مایل بالاتر، رود آراکس که امروز به آن ارس می‌گویند جریان دارد. سرچشمه ارس از جنوب باختری و رودخانه کُر از باختر و شمال باختری است. پهنای هر رودخانه یک‌صد و چهل قدم و آب جاری در آن قهوه‌ای رنگ، آرام و عمیق است. و بین دو کناره نسبتاً بلند جریان دارد. در کنار این رودخانه و نیز در تمام علفزارهای دشت مغان نی‌شکر به وفور و گاهی برخی از آن‌ها به قطر یک بازو می‌روید.

۱- سیاحتنامه اولیا چلبی، قسمت آذربایجان و تبریز، ص ۸-۶.

رودخانه گر مرز بین شیروان و دشت مغان را به وجود آورده است. در کنار دهکده جوات پل بزرگی وجود دارد که ما روز دوم آوریل از روی آن گذشتیم و در آن طرف رودخانه یعنی منطقه مغان از سوی یک مهماندار یا بلد جدید که خان اردبیل اعزام داشته بود مورد استقبال قرار گرفتیم ... به هر حال سفر را ادامه دادیم و مسیر راه تقریباً یک مایل از ارس به طرف بالا بود.

توقف شبانه ما در مرغزاری در فاصله نیم مایلی از ساحل و در کلبه‌های چوپانی مدور شکل بود که مهماندار به خاطر ما از قبل دستور فراهم کردنشان را داده بود.^۱

حدود سال ۱۰۸۴ هجری / ۱۶۷۳ میلادی

شاردن در کنار ارس:

شاردن سیاح معروف فرانسوی هنگام آمدن به ایران از نخجوان گذشته و در کنار ساحل شمالی ارس مشغول استراحت می‌شود. و فردای آن روز از رودخانه ارس از جلفا می‌گذرد که شرح گذشتن از رودخانه ارس را در سیاحتنامه خویش چنین می‌نویسد:

«در سیزدهم از نخجوان حرکت کردیم، و هفت فرسنگ راه پیمودیم در اولین فرسخ از روی یک پل بسیار بزرگ که بر نهري وجود داشت گذشتیم. این رودخانه در زبان مردم محل جز نهر نخجوان (=نخجوان چای) نام دیگری ندارد. سرزمین مسیر مسافرت ما، خشک و بایر بود، و غیر از تپه‌های سنگلاخ چیز دیگری مشاهده نمی‌شد. ما در کنار نهر آراکس که مشرق‌زمینان آن را آراز و ارس می‌نامند. به خواب رفتیم.

برای عبور از آراکس از اسکی جلفا یا جلفای کهنه می‌گذرند که یک شهر ویرانه و مخروبه‌ایست و بعضی از مؤلفین عقیده دارند که این همان بلده‌ایست که قدما آن را آریامین^۲ خوانده‌اند ... در یک کشتی بزرگی ما از ارس عبور کردیم.^۳»

سال ۱۱۰۵ هجری / ۱۶۹۳ میلادی

کاریری در کنار ارس:

جملی کاریری جهانگرد ایتالیایی که در سال ۱۱۰۵ ه.ق.، زمان سلطنت شاه سلطان

۱- سفرنامه اولتاریوس، بخش ایران، صص ۹۵-۶.

2- Arriammene.

۳- سیاحتنامه شاردن، ج ۲، ص ۳۹۲.

حسین صفوی به ایران آمده و در شهرهای جلفا، تبریز، قم، اصفهان، شیراز، بندرلنگه و روستاهای ضمن راه به سیاحت پرداخته و در مراسم تاج‌گذاری شاه سلطان حسین نیز شرکت کرده، مشاهدات و مطالعات خود را به صورت سفرنامه‌ای درآورده است که وضع عمومی کشور ما را در اواخر دوران صفویه تشریح می‌کند. جریان عبور از رودخانه ارس از طریق جلفا را در سفرنامه‌اش چنین می‌خوانیم:

«پس از طی ۲۹ میل راه در عرض نه ساعت متوالی، روز چهارشنبه به جلفا رسیدیم. در این قسمت مسافران مجبورند با قایقی از رود ارس بگذرند، این ناحیه ویران و غیر مسکون بود ... رود ارس در این منطقه بین دو کوه واقع شده و عرض چندانی ندارد ولی عمقش بیش‌تر است. آب چهار رودخانه دیگر که از سرچشمه تاکنون در عرض راه دیده‌ایم به این رودخانه می‌ریزد و جریان بسیار قوی و سریعی تولید می‌کند. ارمنی‌ها معتقدند که رود ارس همان است که موئیس آن را جیحون خوانده، از بهشت سرچشمه می‌گیرد و به روی زمین جاری می‌شود.

چنان که قبلاً گفته شد مسافران مجبورند از رود ارس با قایق بگذرند، ما نیز به وسیله تخته پاره‌ای که غیر از قایق به همه چیز شباهت داشت، و بدون سگان به دست چند نفر پارو زن بی تجربه سپرده شده بود، در فاصله دو تیررس پایین‌تر از نقطه حرکت به ساحل مقابل رسیدیم. هنگام مراجعت این تخته‌پاره را به واسطه طنابی که قبلاً به آن بسته شده بود به طرف مقابل کشیدند.

کرایه عبور از روی رود ارس برای هر نفر با اسب نیم‌عباسی است که توسط راهدارهای نخجوان اخذ و در مقابل آن قبضی داده می‌شود که در ساحل مقابل باید ارائه نمود و الا کرایه گذر را دوباره مطالبه می‌کنند... پس از گذشتن از رودخانه ارس و طی ۱۴ میل راه در ظرف ۴ ساعت، در ناحیه حاصل‌خیزی به کاروان‌سرای کوچک دره دوز- دره دیز- رسیدیم و به علت تنگی جا شب را در بیرون به روز آوردیم.^۱»

اوایل قرن هجدهم میلادی

عبور ماری پوتی با هیئت فرانسوی از رود ارس:

ماری کلودپوتی «لابر و لاندیر زیبا» از زنان ماجراجو و اسرارآمیز تاریخ فرانسه در

۱- سفرنامه کاری، صص ۸-۱۷.

دوران لوئی چهاردهم است. این زن طنناز افسونگر و افسانه‌ساز در قرن هجدهم به همراه مردی به نام «ژان باتیست فابر» - که به عنوان سفیر دولت فرانسه با هیئتی، برای عقد قرارداد تجارتی با شاه سلطان حسین صفوی - عازم ایران شده‌اند، به ایران آمده است، سرگذشت سفر این هیئت را «ایون گرس» نویسنده یونانی‌الاصل و معاصر فرانسوی به رشته تحریر کشیده است. عبور هیئت مزبور از رود ارس و نیز وصف این رودخانه در سفرنامه یادشده چنین آمده است:

«از ایران تا تبریز راه کمی نیست. سفر آنان [هیئت فرانسوی] در دسامبر ۱۷۰۶ انجام گرفت... مسیر کاروان از کنار ارس می‌گذشت، رودخانه‌ای که سرچشمه آن را ماری پوتی در نزدیکی ارزروم دیده بود... رود ارس که در این قسمت، در تابستان‌ها به آب باریک زرد رنگی تبدیل می‌گردد، اینک در زمستان جریان سیل‌آسایی داشت و موج‌های آن با شدت سهمگینی بر سنگ‌های کرانه می‌خوردند و صدای گوش‌خراشی در آن حول و حوش طنین می‌انداخت. منظره طبیعت زیبا، اما بسیار عم‌انگیز بود... همان‌طور که از قبل مقرر شده بود، فردای آن روز قافله به سوی تبریز راه افتاد به فاصله کمی از نخجوان، آنان مجبور بودند که از روی رود ارس به آن سو بگذرند، کاری که با آن جریان شدید آب، بسیار سخت می‌نمود. روی رودخانه از پل خبری نبود. چند کشتی کم‌عمق را که شکل ابتدایی آن‌ها به نظر لابرولاندیر چندان اطمینان بخش نمی‌آمد برای این کار فراهم کرده بودند. و چاره جز گذشتن از طریق این کشتی‌ها نبود.

خوشبختانه کشتی‌رانان به چم و خم رودخانه به خوبی وارد بودند و در اثر مهارت آنان تمامی اعضای هیئت به سلامتی به آن سوی [ارس] گذشتند.^۱

سال ۱۱۴۳ هجری / ۱۷۳۰ میلادی:

«در سال ۱۱۴۳ که طهماسب قلی‌خان برای سرکوبی افاغنه ابدالی هرات از آذربایجان به سوی خراسان عزیمت نموده بود شاه طهماسب غیبت و دوری او را مغتنم شمرده برای این که اظهار لحنیه و خودنمایی کرده باشد... برای بیرون کردن عثمانیان از آذربایجان با صد هزار مرد سپاهی بدان صوب رهسپار گردید و در جنگی که با آنان نمود از

۱- سفیر زیبا، سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی، صص ۲-۱۷۰.

عثمانی‌ها، سخت شکست خورده اجباراً با آن‌ها مصالحه نمود و معاهده بسیار ننگینی بست و قرارداد که تمام شهرهایی که در سمت چپ رودخانه ارس واقع شده به عثمانیان داده شود و از استرداد چند هزار اسرای ایرانی که در این جنگ به دست عثمانی‌ها گرفتار شده بودند به هیچ وجه ذکری در این قرار داد نشده بود. در این جنگ خسارات بسیار به ایران وارد آمد و شاه طهماسب هم با خفت و سرافکندگی زیاد به اصفهان مراجعت نمود... طهماسب قلی‌خان که این قضیه را شنید که بدون مشورت و صلاح‌اندیشی با او صورت گرفته و اهانت بزرگی به ایران وارد آمده بود، بسیار متأسف و متأثر گردید و سخت برآشفته و به صدور اعلامیه‌هایی مبنی بر شکست شاه طهماسب و واگذار کردن چندین شهر به عثمانیان و عدم استرداد اسراء، به تمام حکام ایالات و ولایات ایران مبادرت نمود... سپس سفیری به دربار سلطان عثمانی (=محمودخان اول) که پس از سلطان احمدخان سوم پادشاه شده بود، فرستاد و به وی پیغام داد که هیچ یک از امرا و سرداران سپاه ایران زیر بار چنین معاهده ننگینی نمی‌روند و به هیچ وجه آن را نمی‌پذیرند و شرط اصلی و کلی رضایت خاطر آنان این است که یا باید تمام شهرهایی که به موجب این معاهده از ایران منتزع و به عثمانی واگذار شده مسترد دارید و یا این که آماده جنگ باشید. و ضمناً حرکت خود را نیز به احمدپاشا والی بغداد اطلاع داد.^۱

سال ۱۱۴۳ هجری / ۱۷۳۰ میلادی:

«طهماسب دوم، نادر را به حکومت مشرق ایران برگماشت. نادر پس از این که حکومت آن ناحیه را به برادر خود تفویض کرد، بر بختیاری‌های لرستان و سپس بر ترکان، حمله برد (۱۷۳۰) و آذربایجان و کردستان را از چنگ آنان درآورد. عصیان افغانان ابدالی، او را به مشرق کشانید، آنگاه هرات و مرو را به زیر فرمان درآورد، ولی در غیاب او طهماسب در نزدیکی همدان با پاشای بغداد به جنگ پرداخته و کرمانشاه و ساحل چپ رود ارس را بر وی تسلیم کرده بود. نادر، طهماسب را از سلطنت خلع کرد و پسرش عباس سوم را که هنوز خردسال بود به جانشینی وی گماشت. روس‌ها در تاریخ اول فوریه ۱۷۳۲، طبق معاهده رشت، گیلان را تازه به ایران باز داده بودند. نادر بار دیگر به جنگ با ترک‌ها دست برد،

۱- شرح حال رجال ایران، ج ۲، صص ۹۰-۱۸۹ / جهانگشای نادری، صص ۷۶-۱۷۵ / تاریخ ایران، پیشین ج ۲، ص ۳۶۰.

پاشای بغداد که از نادر شکست خورده بود، گرجستان و شیروان را تسلیم کرد، ولی باب عالی عثمانی، از تصویب معاهدهٔ مربوط سرباز زد. نادر، پس از این که به نفع طهماسب، عصیانی را سرکوب کرده. به گرجستان و ارمنستان رفت و این دو خطه و ایروان را گشود و روس‌ها را وادار کرد که دربند و باکو را به او باز دهند و حراست این نواحی را به تیول‌داران خود سپرد.^۱»

سال ۱۱۴۴ هجری / ۱۷۳۱ میلادی:

«اغتشاشات درونی ترکیه طهماسب را به فکر حملهٔ مجدد انداخت ولی در جنگ قوريجان نزدیک همدان شکست خورد. سرعسكر علی پاشا در زمستان ۱۱۴۴ هـ / ۱۷۳۱ م. به تبریز برگشت و در آن جا یک مسجد و یک مدرسه بنا کرد. کمی بعد یعنی در ۱۶ ژانویهٔ ۱۷۳۲ ایرانیان به موجب قراردادی برای حفظ تبریز و نواحی غربی ایران اراضی شمالی رود ارس را به باب عالی واگذاشتند. چون تبریز زیر اشغال علی پاشا بود، لذا باب عالی بر خلاف میل قلبی خود با اعادهٔ آن به ایران موافقت کرد، و امضای این قرارداد سبب عزل وزیر اعظم گردید.^۲»

سال ۱۱۴۴ هجری / ۱۷۳۱ میلادی

عبور قشون شاه طهماسب از ارس:

«در اثر فشار شاه طهماسب دوّم فرمان‌ده عثمانی مجبور شد که تبریز را تخلیه نماید پس از آن که تبریز از قوای خارجی خالی شد شاه طهماسب دوّم قدم به تبریز نهاد. خبر تسلیم تبریز از یک طرف و شکست نیروی امدادی عثمانی از طرف دیگر و نا به سامانی وضع داخلی باب عالی پسران عثمانی را مجبور به پیشنهاد صلح به شاه طهماسب نمود. اما شاه طهماسب که قبلاً با قلی خان مشورت نموده بود قبول شرایط متارکه و صلح را موکول بر تخلیه و استرداد اراضی متصرفی و پرداخت ۳۰۰۰۰۰ تومان غرامت از طرف عثمانی‌ها نمود. شاه طهماسب پس از آگاه ساختن پاشای عثمانی از نظریات خود منتظر جواب نماند و بدون در نظر گرفتن دوری راه و فصل زمستان لشکریان خود را به جانب ایروان به حرکت

۱- سفر اروپائیان به ایران، ص ۷۷.

۲- تاریخ تبریز، مینورسکی، ص ۶۲.

درآورد لشکریان شاه طهماسب پس از تحمّل مشقات فراوان خود را به کنار رودخانه ارس در حدود جلفا رسانیدند اما ملاحظه کردند که ارس یخ بسته ولی نه چنان است که از روی آن بتوان گذشت، ناچار قشون پانزده روز در کناره‌های ارس معطل شده و یخ‌ها را شکسته و از زورق‌ها پلی بر روی رودخانه در نزدیکی جلفای قدیم بسته و از ارس گذشتند.^۱

سال ۱۱۴۵ / ۱۷۳۲ میلادی:

«دربارۀ وضع زندگی روستاییان در آن عصر از روی مطالب کتیبه‌ای که بر سر در مسجد قریۀ واند در بخش نخجوان به تاریخ ۱۱۴۵ هـ. (۳-۱۷۳۲ م.) نقر شده می‌توان قضاوت کرد. در کتیبۀ مزبور ضمن مطالب دیگر به این جملات برمی‌خوریم: «بر اثر قحطی و فشار فقر و احتیاج، آن عهد مصیبت‌زا جهنم واقعی بود به طوری که در ظرف یک سال قریۀ واند و قراء مجاور آن سه بار دستخوش نهب و غارت گشت و بسیاری مردان و زنان مسلمان کشته و یا به اسیری برده شدند و دیگر بندگان خدا پراکنده گشتند و از رود ارس گذشته در قراء ساحل مقابل مسکن گزیدند و در آن ایام منحوس تجارت نیز موقوف شده بود.»

آبرآم کرتاتسی اسقف ارمنی بود، می‌گوید که در سال‌های ۱۷۳۵ و ۱۷۳۶ م. در سراسر گرجستان شرقی و ارمنستان و آذربایجان، قحطی و گرسنگی بیداد می‌کرد و همه جا بهای گندم و جو سخت بالا رفته بود. این وضع کشورهای قفقاز بود و اوضاع ایران نیز بهتر نبود.^۲

سال ۱۱۴۷ هجری / ۱۷۳۴ میلادی:

«وقتی تاتارها ایرانیان را در آن طرف روخانه دیدند که آمادۀ جنگ هستند خیال کردند با تمامی قشون نادر قلی روبه‌رو شده‌اند سخت ترسیده و با تمام قوا فرار کردند. ایرانیان نیز آن‌ها را دنبال نکرده و منتظر دستور جدید قلی‌خان شدند. در این وقت نائب‌السلطنه با نیمی از قشون فاتح خود به تبریز رسیده و نیم دیگر را در مرزهای عثمانی گذاشته به فرزند خود فرمان داد که از ارس بگذرد و متوجه ایروان شده آن شهر را محاصره

۱- تاریخ نادر شاه، ص ۶۲، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۱۹.

۲- تاریخ ایران، ترجمۀ کریم کشاورز، صص ۹۸-۵۹۷.

نماید و لشکر دیگر را که در مقابل جلفا اردو زده بود به سوی نخجوان حرکت داد و پس از فتح آن شهر مأمور محاصره گنجه گردید.^۱

سال ۱۱۴۷ هجری / ۱۷۳۴ میلادی:

چون قلی خان اخبار آمدن تاتارها و لشکریان لزگی را به حدود گرجستان تا نزدیکی های تفلیس شنیده، تصمیم گرفت که صحنه جنگ را عوض نموده و به ارمنستان و گرجستان بکشانند. در این موقع عده ای از لشکریان عثمانی در مرزها بودند و در تمامی سواحل ارس فوج سربازان موج می زد و نائب السلطنه (= نادرشاه) عده ای از قشون خراسان و قندهار را که در معیت فرزندش آمده بودند، بدان طرف فرستاد و این شاهزاده جوان که عده لشکریان وی از تاتار و افغان و ازبک تا ۴۰۰۰۰ [نفر] می رسید آنان را در مازندران جمع آوری نموده و در آغاز جنگ با همین لشکریان از ساحل دریا از گیلان و مغان گذشته و در همان هنگامی که تاتارها می خواستند به قصد تصرف مغان از رودخانه ارس عبور کنند، قدم به کناره های رودخانه ارس نهاد.^۲

سال ۱۱۴۷ هجری / ۱۷۳۴ میلادی:

چون خالی شدن تبریز در قره باغ و گنجه مسموع گنجعلی پاشا شد، اراده نمود که از آب ارس گذشته، وارد آن دیار گردد.

وقتی خبر استیلای گنجعلی پاشا به لطفعلی خان رسید، موازی ۱۲ هزار نفر از نواحی تبریز برداشته، روانه کنار آب ارس گردید. و از آن جانب نیز گنجعلی پاشا با ۱۵ هزار نفر به کنار آب مذکور آمده، در منزل علمدار، گرگر کنار رود ارس توقف کرد، که قراولان عثمانلو خبر ورود لطفعلی خان را به منزل صوفیان آوردند. پاشای مذکور از صوفیان به حرکت آمده و در بالای کوه های سر به آسمان کشیده کمین کرده و حدود ۶ هزار نفر از افراد خود را در دامنه های کوه، جهت نگهبانی گمارده بود. و حدود ۱۰ هزار نفر از غازیان خود را نیز بر سر راه سردار والاتباع اعزام کرده بود. و از آن جانب لطفعلی خان نیز، به استعداد تمام با غازیان در حرکت آمده و در مقابل طایفه رومی (= عثمانی) صف کشیدند. در آن شب هر دو سپاه از

۱- تاریخ نادرشاه، صص ۴۳-۱۴۱، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، صص ۲۱-۱۲۰.

۲- همان مأخذ.

موضع خود حفاظت کرده و برای کشف اطلاعات از موقعیت یک‌دیگر به اقداماتی دست زدند، فردای آن روز که آفتاب همه جا را روشن کرد، جنگ سختی فیما بین سپاه طرفین درگرفت. پس از چندین ساعت درگیری لطفعلی خان حمله سختی را آغاز کرد که در نتیجه گنجعلی پاشا به طرف رود ارس عقب‌نشینی کرده و راه فرار را پیش گرفت. در این جنگ اموال و غنایم بسیاری نصیب لطفعلی خان گردید که در پایان گزارش این فتح و پیروزی را به عرض سردار والاتبّار (=نادرشاه) رساندند.^۱

سال ۱۱۴۸ هجری / ۱۷۳۵ میلادی:

«هنگامی که طهماسب قلی خان [=نادرشاه] و سرداران او به محاصره چهار قلعه ایروان و گنجه و قارص و تفلیس پناهگاه عثمانی‌ها مشغول بودند، عبدالله پاشا ۷۰۰۰۰ سوار و ۵۰۰۰۰ پیاده برای تعرض به سپاه نادر به حدود ایروان آمد و در جلگه باغاور یا مراد تپه با او روبه‌رو شده طهماسب قلی خان در ۲۶ محرم ۱۱۴۸ در این محل لشکر عثمانی را شکستی عظیم داد و ۵۰۰۰۰ تن از ایشان با عبدالله پاشا و پاشای دیاربکر کشته شدند. و در نتیجه این فتح گنجه و تفلیس هر دو تسلیم شدند لیکن ایروان و قارص هنوز پایداری می‌کردند.

اولیای عثمانی احمد پاشا والی بغداد را مأمور عقد صلح با طهماسب قلی خان کردند و حاضر شدند که ایروان را هم تسلیم کنند به شرط آن که قارص به تصرف ایشان بماند. به این ترتیب در اوایل سال ۱۱۴۸ صلح سابق بین عثمانی و طهماسب قلی خان از طرف باب عالی تصویب شد و ولایات غربی و شمال غربی ایران مسترد گردید. بعد از ختم این غایله نادر به سرکوبی پادشاه عاصی گرجستان و شورشیان داغستانی و لزگی رفت و پس از آن که در جمیع این نقاط از طرف خود مأمورینی گذاشت در هشتم رمضان ۱۱۴۸ به ساحل ارس آمد و در صحرای موقان [=مغان] اردوزد.^۲»

تاج‌گذاری نادرشاه در مغان:

یکی از وقایع مهم و پرشور تاریخ کشور ایران مخصوصاً کناره‌های ارس و دشت

۱- عالم‌آرای نادری، ج ۱، صص ۳۰۷-۱۱، (نقل به معنی).

۲- تاریخ مفصل ایران، ص ۷۲۲.

مغان، تاج‌گذاری فرزند شمشیر در این دشت سرتاپا حوادث تاریخی است. پس از آن که نادر شاه از کارهای داخلی فراغت یافت و عثمانیان را شکست داد، و ولایات از دست رفته را مسترد داشت، و با روس‌ها و عثمانی‌ها قرارداد صلح منعقد ساخت و آرامش را در سرتاسر ایران برقرار نمود. وی در این موقع به اوج قدرت و قوت خود رسیده بود. علیهذا در فکر تاج و تخت ایران بود و بدین جهت از سران ولایات و امرای لشکر و حکام ولایات و قضات و روحانیان و بزرگان قوم دعوت کرد که در دشت مغان گرد هم آمده، ضمن تشکیل مجلس مشاوره تکلیف تاج و تخت ایران را نیز روشن سازند. نادر حکم کرد که در این جا ۱۲ هزار ساختمان موقتی از نی به انضمام مساجد و منازل و میدان و بازارها و حمام ساخته شود. و حرمسرا و عمارت برای خود او نیز تهیه کنند. نادر شب ۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ مطابق با نهم ماه رمضان ۱۱۴۸ به دشت مغان (= ساحل ارس) رسید و ظرف ایام ورود مدعوین، روزانه دیوان داشت. و به عرایض و شکایات مردم رسیدگی می‌کرد، تا روز بیستم رمضان نمایندگان وارد شدند و جمعاً در حدود ۲۰ هزار نفر در مغان گرد آمدند. روز بعد سرانجام حاضران مجلس دشت مغان نادر را به شاهی برگزیدند، و مراسم تاج‌گذاری در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ یعنی ۱۲ روز به نوروژ مانده انجام گرفت و نادر پس از ایراد سخنرانی مفصل و تصویب شرایط پنجگانه‌ای تاج شاهی ایران را بر سر گذاشت و نادرشاه خوانده شد.^۱

سال ۱۱۴۷ هجری / ۱۷۳۴ میلادی:

فرمانی که در زیر آورده می‌شود، در ۲۹ شهر رجب سال ۱۱۴۷ ه. ق. از سوی نادرشاه افشار به خلیفه گرجستان صادر شده است. در این فرمان نادرشاه عده‌ای از رجال و فرماندهان را مأمور می‌نماید که از ارس عبور کرده و مخالفان و متجاوزان را مجازات و قلعه تفلیس را تصرف کنند:

«فرمان عالی شد آن‌که رفعت و معالی پناه عمدةالمسیحیه به عواطف بی‌کران عالی مستظهر و مستمال بوده، بدانند که عریضه‌ای که درین وقت در خصوص اخلاص و

۱- رک: تاریخ مفصل ایران، صص ۷۲۲-۷۲۳ / تاریخ ایران زمین، ص ۳۰۲ / نادرشاه، لکه‌هات، ص ۱۳۵ به بعد / موقع جغرافیایی دشت مغان و چند رویداد تاریخی در آن، دکتر رحیم هویدا، نشریه ش ۸۳، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، صص ۹۹-۱۰۰، (۱۳۵۱-۵۲).

خدمتگذاری خود قلمی و انفاق خدمت عالی نموده بود، به نظر خیریت منظر والا رسیده، مضامین آن معروض رأی حقانیت اقتضا گردید. درین وقت عالی جاهان علیقلی خان حاکم مراغه و سرکرده کل و مصطفی خان بیگلربیگی و قلمرو علشکر و محمدقلی خان بیگلربیگی ایروان را که در سر جسر بودند مقرر فرمودیم که با موازی دو هزار کس از آب گذشته، در سر راه چنان چه عالی قدر نجف سلطان قراچورلو را در باب تنبیه و تأدیب جماعت جار و تله کمک و اعانتی ضرور بوده باشد، به منصه ظهور رسانیده، از آنجا نزد عالی جاه اسلمش خان سردار تفلیس و گرجستان آمده، ملحق به یکدیگر و انشاء الله تعالی قلعه تفلیس را با خاک یکسان و مخالفان را تنبیه و گوشمال دهند. در هر مواد خاطر خود را جمع داشته، در مراسم خدمتگذاری ساعی بوده، مطالبی که داشته باشد عرض نماید و در عهده شناسد.

تحریراً فی ۲۹ شهر رجب سنه ۱۱۴۷^۱

سال ۱۱۵۷ هجری / ۱۷۴۴ میلادی:

«نادر در جمادی الاخری سال ۱۱۵۷ با نصرالله میرزا به قارص آمده و آنجا را در محاصره گرفت. و چون احمد پاشا حاضر شد که واسطه قبولاندن شرایط نادر به سلطان شود، نادر از قارص به طرف داغستان آمد و از چهار طرف لزگی ها را در میان گرفت و پس از سرکوبی و گرفتن اطاعت از رؤسای ایشان به کنار ارس برگشت.^۲

در آغاز سال ۱۷۴۴، سام میرزای دروغین در رأس لشکری که اکثر از افراد لزگی ترکیب یافته بود به سوی شروان حرکت کرد، و ضمن آن که آزادانه مشغول غارت بود، عده ای از سربازان نادر به آن برخوردند و کوشیدند جلوی او را بگیرند، ولی سخت شکست خوردند. و چون امور آن ایالت همچون آشفته بود، نادر فرزند خود نصرالله میرزا با بیست و پنج هزار سرباز علیه آن فرستاد، لزگی ها به اتفاق عده زیادی از مردم آن ایالت سخت مقاومت کردند، لیکن پس از خونریزی زیاد در ملتقای کورا و ارس شکست خوردند.^۳

۱- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۱۲۰.

۲- تاریخ مفصل ایران، ص ۷۳۱، (با دستکاری).

۳- زندگی نادرشاه، جونس هنوی، ص ۲۹۱.

سال ۱۱۷۴-۱۱۷۵ هجری / ۱۷۶۰-۱۷۶۱ میلادی

عبور کریم خان زند از ارس و تسخیر قفقاز:

«کریم خان چون از جانب فارس و کرمان و مازندران و نواحی بختیاری آسوده خاطر شد، در اوایل سال ۱۱۷۴ به آذربایجان رفت و تبریز و اردبیل را اشغال و ایلات شاهسون را سرکوب کرد. ولی از آنجا که سپاه کافی به همراه نداشت به تهران بازگشت و دستور جمع آوری سپاه فارس و بختیاری را صادر کرد. سپس به جانب آذربایجان رهسپار شد و دهکده‌ی سیاه‌چمن (=قره‌چمن) را که سرزمینی کوهستانی بود جهت اردوی خود برگزید. فتح‌علی خان (افشار) برای آن که از رسیدن کریم خان به تبریز جلوگیری کند، با عجله خود را بدان محل رسانید و جنگی سخت درگرفت. در آغاز امر، سپاه زندیان شکست خورد و جمعی فراری شدند، اما آخرالامر، پیروزی نصیب کریم خان گردید و نیروی وی به تعقیب دشمن پرداخت. فتح‌علی خان مدت نه ماه در شهر ارومیه [ارمیه] محصور بود و چون آذوقه سپاهیان وی رو به اتمام گذاشت به خدمت خان زند آمد و تسلیم شد. کریم خان وی را بخشید و در حق او اعزاز و اکرام تمام روا داشت.

کریم خان چون از کار آذربایجان آسوده خاطر شد، با سپاهی که به همراه داشت از رود ارس گذشته امرای خطه قفقاز را به زیر فرمان خویش در آورد.^۱»

سال ۱۱۹۷ هجری / ۱۷۸۲ میلادی

عبور آقامحمدخان قاجار از ارس و فتح گرجستان:

«چون آقامحمدخان آهنگ تاختن به گرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که به یاری گرجیان نروند. پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیک شصت هزار تن گرد آمدند. پنجاه و سه روز پس از نوروز یعنی در بیست و سوم اردیبهشت از طهران عازم شد و تا آن زمان کسی نمی‌دانست به کجا خواهد رفت.

لشکریان خود را سه قسمت کرد: یک قسمت را از سمت راست به مقان [مغان] و شروان و داغستان فرستاد و قسمت دیگر از سمت چپ به سوی ایروان پایتخت ارمنستان

۱- تاریخ ده هزار رساله ایران، ج ۲، ص ۴۸.

رفتند و خود در میان ایشان راه قلعه شوشی را گرفت که از دژهای استوار قراباغ بود... سلیمان خان پل رود ارس را بست و از آن گذشتند. بعد درگیری شدیدی بین لشکریان آقامحمدخان و گرجیان گرفت، و گرجیان منتهای دلاوری را کردند اما شکست خوردند و هراکلیوس به کوهستان گریخت و آقامحمدخان وارد تفلیس شد. آمار کشته شدگان تفلیس دقیق معلوم نیست ولی شماره اسیران گرجی را پانزده هزار و به قولی دیگر بیست و پنج هزار تن می نویسند. و آقامحمدخان زمستان را در دشت مغان [= مغان] در ملتقای رود کر با رود ارس گذراند.^۱

سال ۱۲۰۹ هجری / ۱۷۹۴ میلادی:

«در سال ۱۲۰۹ که آقامحمدخان برای سرکوبی امرا و خوانین غیر مطیع قفقاز رهسپار آن سامان بود محمدحسین خان را برای نگاهبانی پل خداآفرین که بر روی رودخانه ارس قرار داشت فرستاد. لکن پیش از این که نام برده به آن حدود برسد به دستور ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ پل مزبور خراب گردید و بعد دوباره سلیمان خان قاجار قوانلو اعتضادالدوله، برای عبور آقامحمدخان و لشکریانش آن را ساخت و ضمناً برای محافظت آن پادگانی نیز در آنجا برقرار نمود.^۲»

آقامحمدخان ۷۰ تن از اعیان گرجیان را عرصه شمشیر ساخت، آن گاه به شهر تفلیس وارد شد، لشکر دست به یغما گشوده و آنچه توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه به غارت بردند و ۱۵ هزار نفر از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران را دستگیر و اسیر کردند و کشیشان را دست بسته به رود ارس انداختند و کلیساهای را به آتش کشیدند.^۳

سال ۱۲۱۰ هجری / ۱۷۹۶ میلادی:

«در این سال یک ارتش چهل هزار نفری روس، دربند، باکو و دیگر نقاط مستحکم را تصرف نمودند و ژنرال روس در زمستان در دشت مغان در حالی که تمام ناحیه شمالی آن را در تصرف داشت اردو زد.

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، صص ۶۶-۷.

۲- شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۹۲ / ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۱، ص ۷۱.

۳- ناسخ التواریخ، ص ۷۷، (نقل به معنی).

آغا[آقا] محمدخان مصمم بود که در بهار با آنها روبه‌رو شود، ولی در این موقع امپراطریس کاترین درگذشت، جانشین او پل رویه مخالف مادرش را پیش گرفت. ارتش روسیه عقب نشست و احتمال خطر روس‌ها از بین رفت. شاه از این حسن اقبال خوش وقت شد و تصمیم گرفت دوباره به گرجستان حمله ببرد. او هنگامی که در شصت میلی ارس بود مردم شیشه (= شوشی) که فرماندار آن‌جا را بیرون کرده بودند از او درخواست نمودند که قلعه را در تصرف خود بگیرند و بعد از یک حرکت و پیشروی تند و سریع، او رود ارس را در حال طغیان دید ولی لشکریانش قسمتی با قایق و قسمتی به وسیله شنا از آن گذشتند و بالاخره قلعه شیشه (= شوشی) به دست آن‌ها افتاد.^۱

سال ۱۲۱۱ هجری / ۱۷۹۶ میلادی:

«آقامحمدخان در اواسط ذی‌قعدة ۱۲۱۱ ق. عازم آذربایجان و از آن جا عازم قره‌باغ گردید و نظرش این بود که اول مقتدرترین و معتبرترین امراء قفقاز را از بین برده و بعد به دیگران پردازد. ابراهیم خلیل‌خان، که از آمدن آقامحمدخان آگاه شد، برای این که مانع عبور او شود، به دستور خودش یا به صلاح دید روس‌ها، پل روی رودخانه ارس را به کلی خراب کرد و پس از آن آب رودخانه را به بیابان‌هایی که در مسیر آقامحمدخان بود جاری نمود، با همه این تفاسیل، آقامحمدخان از عزم خود منصرف نگردید، و تصمیم خود را به هیچ وجه تغییر نداد، و فوراً دستور داد که قایق‌ها و مشک‌هایی برای عبور درست کردند. و با وجود این که جمعی از لشکریانش به واسطه طغیان آب در رودخانه غرق شدند، مع ذلک مرد با تصمیم و با عزم و اراده آهنین عبور کرد و شیشه [= شوشی] را گرفت. و پیش از این که شیشه به تصرف آقامحمدخان در آید و به شهر وارد شود ابراهیم خلیل‌خان از آن جا بیرون آمده و به داغستان گریخته بود. آقامحمدخان در ۱۷ ذیحجه وارد شیشه شد و در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ه. یعنی پس از این که ۵ روز از ورود او گذشت، شبانگاه به دست گماشتگان خود کشته شد. پس از کشته شدنش، اردویی که با خود به قره‌باغ برده و هم‌چنین سپاهی که در آدینه بازار بود، به استثنای عده کمی، بقیه به کلی پراکنده شدند.^۲»

۱- تاریخ ایران، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۱، صص ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۲ / تاریخ ده هزار رساله ایران، ج ۴، ص ۸۳.

سال ۱۲۱۲ هجری / ۱۷۹۷ میلادی:

«فتحعلی شاه بعد از مراجعت به تهران در صدد برآمد که جسد آقا محمدخان قاجار را که به مسئولیت مجتهد بزرگ شوشی در آن شهر به امانت سپرده شده بود به تهران بیاورد و در حضرت عبدالعظیم به امانت بسپارد تا این که وسایل انتقال جسد به شهر نجف فراهم شود... یکی از سرداران فتحعلی شاه به اسم (حسین قلی خان عزالدین لو قاجار) مأمور شد که به شوشی برود و جسد خواجه قاجار را بیاورد و عزالدین لو قاجار آن مأموریت را به خوبی به انجام رسانید و جسد را [از رودخانه ارس گذرانده] به پایتخت منتقل کرد. و در روز بیست و هفتم ماه ربیع الاخر سال (۱۲۱۲ ه.ق.) جسد آقا محمدخان قاجار به قصبه (کرج) نزدیک تهران رسید.^۱»

۱- خواجه تاجدار، ج ۲، ص ۴۲۸.

۳- از سال ۱۲۱۸ ه.ق. / ۱۸۰۳ م. به بعد

سال ۱۲۱۸ هجری / ۱۸۰۳ میلادی:

وقتی نائب السلطنه برای جمع‌آوری مراکب به منزل قَرْخُ بُلَاغ قفقاز آمده بود، ایشپخدر دست به یک حمله غافلگیرانه‌ای زد. عباس میرزا بلافاصله تجهیز قوا کرده و در برابر روس‌ها ایستاد. در این هنگام بعضی از مردم شمس‌الدین‌لو و قزاق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت بر تافته و دست به غارت دراز کردند. و چون لشکر این قضیه را دریافتند از ترس به غارت رفتن بنه و آذوقه خویش راه فرار پیش گرفته و جبهه جنگ را خالی گذاشتند. عباس میرزا پس از فرار لشکر، به سرزمین صدرک ایروان آمده و فراریان سپاه را جمع‌آوری کرده و شرح ماجرا را به فتحعلی‌شاه نوشت. فتحعلی‌شاه اسماعیل بیگ دامغانی را با گروهی از خراسانی‌ها بر مقدمه سپاه اعزام نموده و خود نیز از چمن سلطانیه با شتاب فراوان و سرعت تمام حرکت کرده و از رودخانه ارس گذشته در سه فرسنگی ایروان در لشکر نائب السلطنه رحل اقامت افکند.^۱

سال ۱۲۲۰ هجری / ۱۸۰۵ میلادی:

«در سال ۱۲۲۰ ه.ق. که فتحعلی‌شاه برای گرفتن قره‌باغ و جلوگیری از پیشرفت روس‌ها بدان سمت عزیمت نمود، ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر والی قره‌باغ که قبلاً با روس‌ها سازش کرده بود از سیسیانوف سردار روس درخواست کمک کرد و او هم عده‌ای سرباز به یاری او فرستاد افراد روس و سواران قره‌باغی برای مانع‌شدن از عبور لشکر ایران در پل خدا آفرین قرار گرفتند. فتحعلی‌شاه اسماعیل‌خان را با عده‌ای برای دفع آنان فرستاد و او رفته آن‌ها را متفرق نمود و بعد فتحعلی‌شاه از رودخانه ارس عبور کرده به نزدیک شوشی (حاکم نشین قره‌باغ) فرود آمد.^۲»

سال ۱۲۲۰ هجری / ۱۸۰۵ میلادی:

در چمن اوچان به فتحعلی‌شاه خبر رسید که ابراهیم خلیل‌خان حکمران موروثی

۱- ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۱، صص ۲۸-۱۲۷، (نقل به معنی).

۲- شرح حال رجال ایران، ج ۱، صص ۳۳-۱۳۲.

قره‌باغ که از ۱۱۱۷ در آن نواحی فرمانروایی داشت از ایران روی برگردانده و تسلیم روس‌ها شده است. به همین جهت به عباس میرزا دستور داد نخست به جنگ او برود و قلعه پناه‌آباد را بگیرد. چون این خبر به ابراهیم خلیل خان رسید قلی بیگ پسر محمدحسین خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضلعلی بیگ جوانشیر نزد ژنرال تسیتسیانف (سیسیانف) به گنجه فرستاد و از او یاری خواست. وی هم عده‌ای سرباز روانه کرد و چون به قلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان پسر خود محمدحسن خان را با عده‌ای از لشکریان قره‌باغ و روس‌ها برای پاسبانی از پل خداآفرین بر روی ارس روانه کرد. از سوی ایران اسماعیل خان دامغانی که به دستور عباس میرزا از اهر روانه شده بود، در چهار فرسخی پل به لشکر روس رسید و جنگ در میانشان درگرفت و چیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر به عباس میرزا رسید، وی به یاری لشکر ایران شتافت. پس از جنگ سخت سرانجام سربازان روس و لشکریان قره‌باغ به زحمت بسیار از میان درختستان‌ها توانستند به شوشی بگریزند.^۱

سال ۱۲۲۱ هجری / ۱۸۰۶ میلادی:

عباس میرزا، ابوالفتح خان جوان شیر را با فوجی از تفنگچیان به کمک عطاءالله خان مأمور کرد که طایفه جبرئیل‌لو و سایر طوایف را به جاهای دیگر بکوچانند. نامبردگان اجرای امر کرده و آنان را منزل به منزل همی آوردند. طایفه جبرئیل‌لو پنهانی یک نفر را به نزد ژنرال روسی فرستاده و از او درخواست کمک کردند، روس‌ها تقبل کرده و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیان به یاری آنان شتافت. و در نتیجه در منطقه قبان، اندک قشون ایران که مأمور کوچانیدن آن قبایل بودند شکست خوردند. چون این خبر به عباس میرزا رسید بلافاصله اسماعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه به طرف آنان فرستاده و خود نیز از طریق اصلاندوز به دنبال آنان حرکت کرد. ژنرال روسی چون این خبر شنید گروهی از لشکریان خود را به حفظ قلعه پناه‌آباد گمارده و خود با سرعت تمام با بقیه سپاهیانش به سوی گنجه عقب‌نشینی کرد. و چون نائب‌السلطنه از رود ارس عبور کرد و این جریان را شنید برای تعقیب افسر روسی به سرعت به سوی گنجه حرکت کرد.^۲

۱- رک: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، صص ۴۶-۲۴۵ / تاریخ مفصل ایران، صص ۷۹-۷۷۰.

۲- ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۱، ص ۱۵۲، (نقل به معنی).

سال ۱۲۲۲ هجری / ۱۸۰۷ میلادی

عبور بن تان از رود ارس:

آگوست بن تان پس از این که به درجه کاپیتانی نایل می آید، در سال ۱۸۰۷ به عنوان نماینده فرانسه در ایران، عازم این کشور می شود تا ارتباطی بین دولت ایران و دولت متبوعش برقرار نماید. و نیز در ارتش عباس میرزا نظام جدید را تعلیم دهد. پس از ورود به ایران، عباس میرزا و فتحعلی شاه از او با احترام بسیار پذیرایی کرده و نشان شیر و خورشید را به او اعطا می نمایند. ولی بن تان در انجام وظایف نظامی با مشکلات بسیاری مواجه گردیده و سرانجام در سال ۱۸۰۸ ایران را ترک می نماید. وی به هنگام عزیمت به ایران در ارزروم توقف کرده، مشاهدات خود از آن منطقه و همچنین عبور از رودخانه ارس از معبر جلفا را در سفرنامه اش منعکس کرده. که اینک بشنویم:

«شب بیست و هشتم ماه مه از ارزروم راه افتادیم. این بار فقط تاتار همراه من بود... بعد از خروج از شهر بدون این که انسان متوجه شود راه کمی شیب داشت و بعد از یک ساعت به پای رشته کوهی می رسید که رود ارس را از دره رود فرات جدا می ساخت. ارس به دریای خزر و فرات به خلیج فارس می ریزند و این به خوبی نشان می دهد که دشت ارزروم تا چه حد از سطح دریا مرتفع است.

محل عبور ما از مصب رود ارس شروع شده بود و از قسمت کم عمق آن گذشتم و به حسن قلعه رسیدم... این شهر کوچک در قسمت چپ رودخانه ارس ساخته شده است و مردم محلی این رود را در این نقطه حسن قلعه سو و کمی پایین تر ارس می نامند... در هر حال به راه افتادم، ابتدا از منطقه یی سنگلاخ و ناهموار که اثری از جاده در آن وجود نداشت عبور کردم. سپس از رود کوچک نخجوان جای گذشتم، کمی دورتر خرابه های پل عظیمی به چشم می خورد و در آن سوی رودخانه زمین پست و بلند بود. از سمت راست ارس راه می پیمودم و از شهر کوچک و بی اهمیت جلفا عبور کردم... با کشتی بسیار بدی از رودخانه ارس گذشتم. اسب ها را با شلاق وادار کردند شنا کنان از آب رودخانه که عریض و سریع است بگذرند. عبور ما یک ساعت به تأخیر افتاد چون طوفان شدیدی شروع شد که در یک لحظه خاک سیاه و شور مزه یی به سر و صورت ما ریخت و چون هیچ خانه یی در آن حوالی نبود از روی اجبار به کلبه محقری که مقر ملاحان بود پناه بردیم. اهالی می گفتند این گونه طوفان ها زیاد اتفاق می افتد و از جنوب شرقی می وزد. دو فرسنگ دورتر از رودخانه،

دهکده فقیر شجاع بود که در پای تپه‌های ماسه‌یی و خشکی قرار داشت.^۱»

سال ۱۲۲۳ هجری / ۱۸۰۸ میلادی:

«پس از محاصره قلعه ایروان نیروهای مارشال گدوویچ از جنوب آن قلعه گذشته و در روز چهارم جمادی الاول به قریه (دَوَه‌لُو) رسید، و بعد از ظهر به نیروی ایران حمله آورد. نبرد تا غروب با کمال شدت ادامه داشت و بعد از غروب آفتاب روس‌ها ایرانیان را تا حدود (دَوَه‌لُو) به طرف (قُراخ) راندند و روز بعد در مکان اخیرالذکر حمله سخت بردند. در میان گیر و دار سواران افشار و جلایر از ساحل غربی رود ارس رسیدند و ارتش روس را در بین دو حمله قرار داده از کار انداختند و ذخیره کثیری به چنگ آورده آن‌ها را از حدود قراخ طرد کرده و فوراً حالت دفاعی احراز می‌نمایند. ولی وضعیت در جبهه قره‌باغ کاملاً خراب بود. چه در این اثنا اردوی قره‌باغ در مقابل اردوی مرکزی روس طاقت نیاورده و به طرف پل خداآفرین عقب‌نشینی می‌کند و روس‌ها بدون تأمل آن‌ها را تعاقب کرده با دو ستون به سمت جنوب حرکت می‌کنند. ستون اول به خداآفرین و ستون دوم آن اردو از راه (خنزیره‌ک - قره‌کلیسا - محمودآباد - جانوی) به شهر نخجوان متوجه می‌گردد و برای رسیدن به شهر مزبور جهد بلیغ می‌نمایند.

روز ۹ جمادی الاول اردوی شوره‌گل ایران از دو سمت مورد تهدید دو اردوی روس واقع می‌شود. چه اردوی ژنرال نبلسین از شمال شرقی و اردوی مارشال گدوویچ از طرف شمال غربی به سرعت به روی اردوی شوره‌گل ایران تعرض کرده، او را به ریختن رود ارس تهدید می‌کنند.

در مقابل این عملیات عباس میرزا چاره جز تخلیه نخجوان و عقب‌نشینی به سمت رود ارس نمی‌بیند... دو ماه بعد، مارشال گدوویچ باز به جلگه شوره‌گل تعرض کرد. عباس میرزا در این بار نیز نقشه پیش را به کار برد. یعنی همین که مارشال گدوویچ به شوره‌گل و ژنرال نبلسین به حوضه مرکزی ارس رو آوردند، عباس میرزا نصف اردوی مرکزی را در پل خداآفرین گذارده و نصف دیگر آن را به نخجوان جلب و با اردوی شوره‌گل متحد ساخته به مقابله گدوویچ شتافت (۲۲ شوال - ۱۲۲۳ هـ.) و او را در شمال غربی نخجوان مغلوب کرده

۱- سفرنامه بن‌تان، صص ۴۷-۶۵.

بعد با نصف اردوی خود به نبلسین رو آورد و وی را در روز (۲۹ شوال - ۱۲۲۳ هـ) شکست داد و ژنرال مزبور بقیه اردوی خود را برداشته راه قره‌باغ و کتل (=سیسیان) پیش گرفت. چون زمستان بسیار سخت بود لذا ارتش ایران در جلگه‌های ارس و شوره‌گل مانده به اراضی کوهستان قدم نگذاشت و بدین وسیله تا اوایل بهار در بین متخاصمین سکوت حکمفرما بود.^۱

سال ۱۲۲۴ هجری / ۱۸۰۹ میلادی:

در این سال ... در سر پل (سالیان) تمام روز، روس‌ها از آن طرف رود کورا، اردوگاه ایرانیان را هدف تیر خود قرار داده قریب یک ساعت گلوله‌باران کردند. در جبهه قره‌باغ یک هنگ سوار روس در جلگه خداآفرین و کناره ارس تاخت و تاز کرد با قراول‌های اردوی مرکزی ایران تمام روز زد و خورد می‌کنند. در جبهه شوره‌گل دو دسته سوار به جلگه شمالی سردارآباد آمده قراء اطراف را آتش می‌زنند.^۲

سال ۱۲۲۵ هجری / ۱۸۱۰ میلادی:

«در این سال فرمان‌ده ارتش ایران حتی‌المقدور سعی می‌کرد که بیست هزار نفر سرباز نظام جدید را در احتیاط نگاه‌داشته در محاربات بزرگ به کار برد، سی عراده توپ جدید، که تازه از انگلستان رسیده بود همیشه در جنوب رود ارس در قریه خداآفرین و قریه گرگر می‌گذاشت که در تعرض‌های بزرگ استعمال شوند.

در ۱۵ جمادی‌الاول، هیئت دوم مستشاران نظامی انگلیس که برای اصلاح و تنسيق توپخانه آمده بودند، در قلعه لنکران و در قلاع ثلاثه و در سر معابر رود ارس استحکامات دایمی تأسیس و با توپ‌های جدید و قورخانه تازه ساخت به تحکیمات آن‌ها افزودند.

در ۲۲ جمادی‌الاول ۱۲۲۵ هـ. سلیمان‌خان و حسین‌قلی‌خان بادکوبه با هزار نفر نظام از پل خداآفرین عبور نموده در تعقیب ساحل شمالی رود ارس به طرف بادکوبه تعرض کردند. شب‌ها راه رفته و روزها در پناه عوارض طبیعی خودشان را مخفی می‌نمودند، بالاخره پس از هفت روز راه‌پیمایی در «آلتون‌یازی» در یک منزلی بادکوبه به قشون روس

۱- جنگ ده ساله ایران و روس، صص ۱۰-۱۰۶.

۲- همان، صص ۱۱-۱۱۰.

هجوم کرده و خسارات مهمی بر پیکر قوای روس وارد آورده و دهات و قصبات را طعمه حریق قرار داده و با غنائم زیاد مجدداً به محل اولیه برگشتند.^۱

سال ۱۲۲۶ هجری / ۱۸۱۱ میلادی:

چون فتحعلی شاه در چمن سلطانیه اقامت داشت، نائب السلطنه را مأمور کرد که جنگ با روسیه را جدی گرفته و در نظم حدود ایران از پای ننشیند.

نائب السلطنه به چندین نفر از سرداران خود از جمله اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ فوج تبریزی و علی بیگ یوزباشی و دیگران را دستور داد که به اراضی مغاویز قره باغ عزیمت نموده و سکنه آن نواحی را به جانب نخجوان کوچ دهند و اگر قبول نکنند و از فرمان سرپیچی نمایند به زور متوسل شوند.

ایشان برفتند و هر کس که اجرای فرمان کرد او را مورد نوازش قرار دادند ولی گروهی از ارامنه که عصیان کرده و تمرّد نمودند اسیر کرده و به سوی نخجوان آوردند. اما نائب السلطنه آنان را آزاد کرد. و خود تا کنار رود ارس سفر کرده و رحل اقامت افکند، و دستور داد در آن جا یک قلعه محکم بسازند. و سپس به جانب تبریز حرکت کرد. در این هنگام اسماعیل خان دامغانی با لشکری از طرف فتحعلی شاه وارد تبریز شد. نائب السلطنه او را قبلاً از طریق چمن کلنبر روانه ساخته و خود نیز به دنبال لشکر به راه افتاد. و عده ای از امرای دیگر را نیز در معیت اسماعیل خان مأمور فتح قلعه برگشاد کرد. ایشان از آب ارس عبور و از جای موانعی که مردم برگشاد از تنه درختان سنگر درست کرده بودند رد شده و عده ای را مقتول و بقیه را اسیر کردند. و قلعه برگشاد را نیز فتح نمودند. نائب السلطنه اسیران را آزاد کرد و آنان به قره داغ آمده و سکونت اختیار کردند.^۲

حدود سال ۱۲۲۶ هجری / ۱۸۱۱ میلادی

ژوبر در کنار ارس:

ژوبر (پیر - آمده امیلین - پروپ) که از سوی ناپلئون نزد فتحعلی شاه به ایران آمده و شاه ایران با او با مهربانی بسیار برخورد کرده و او را به گرمی تحویل گرفته، و موقع بازگشت

۱- همان، صص ۱۹-۱۱۸.

۲- ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۱، صص ۱۴-۲۱۳ (نقل به معنی).

از شاه چندین جلد کتاب خطی فارسی، و خلعت دریافت نموده است. به هنگام آمدن و برگشتن، عبور خود از ارس را در سفرنامه‌اش چنین بیان می‌کند:

«هنگامی که از ارس گذشتیم، نزدیک حسن قلعه، یک دسته مهمی سواره نظام دیدیم که به سوی ما می‌آیند. این دسته پیش می‌آمد تا ما را بشناسد، و سپس خود را پس می‌کشید، شاید از ترس دیدار سرباز باب عالی بود که با عمامه سیاه و زردش شناخته می‌شد... روز هفدهم از سفیدکوه (= آق‌داغ) گذشتیم. شب هنگام از ارس با گذار گذشتیم، در کوللی خوابیدیم و در آن جا بهتر از موقع نخستین گذرمان از ما پذیرایی کردند و در آن جا وسایل زندگی بهتر از هر نقطه دیگری که گذر کرده بودیم یافت می‌شد، چون جاهای دیگر مورد دستبرد کردها واقع گردیده بود، و همه چیزش را تاراج کرده بودند. نان فراوان شیر و تخم مرغ به ما عرضه کردند.^۱»

سال ۱۲۲۸ هجری / ۱۸۱۳ میلادی

جنگ اصلاندوز:

«پس از کشته شدن سیسیانوف^۲، گودوویچ به فرمان‌دهی سپاه قفقاز برگزیده شد. عباس میرزا در حدود دریاچه گوگچه سپاهیان روس را به سختی شکست داد. به سال ۱۲۲۸ ه. در محل اصلاندوز در کنار رودخانه ارس بین جنگ‌جویان ایران و روس نبرد درگرفت. هنگامی که عباس میرزا به شکار رفته بود، روس‌ها ناگهان بر لشکرگاه او حمله برده انتظام سپاه ایران را به هم ریختند. عباس میرزا که غافلگیر شده بود خون‌سردی خویش را از دست داده، دستور عقب‌نشینی صادر کرد. به هنگام عقب‌نشینی هرج و مرج عجیبی در سپاه ایران به وجود آمد. ایرانیان تلفات سنگینی دادند و مازور کریستی انگلیسی که در کنار لشکریان ایران می‌جنگید نیز کشته شد. گودوویچ پس از این پیروزی، بندر لنکران را تسخیر کرد. فتح‌علی‌شاه که خطر را نزدیک می‌دید، حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی را برای درخواست صلح به پترزبورگ فرستاد و سرگراوزلی سفیر انگلیس که به جای سرهارفورد جونز منصوب شده بود از تهران به تفلیس عزیمت کرد و از آن جا وارد پایتخت روسیه شد. دولت روسیه که در این هنگام گرفتار جنگ با ناپلئون بود، از پیشنهاد ایران خشنود شد و

۱- مسافرت در ارمنستان و ایران، صص ۲۰، ۲۸۰.

۲- سیسیانوف، در ایران به اسم ایشپخدر معروف بود.

ژنرال یرمولوف را برای عقد پیمان صلح به ایران فرستاد.
در نتیجه انعقاد قرارداد که به پیمان گلستان معروف است، به دوره اول جنگ‌های ایران و روس پایان داده شد^۱...»

سال ۱۲۳۷ هجری / ۱۸۲۱ میلادی

موریس در ساحل ارس:

موریس دو کوتزبونه که در زمان فتحعلی شاه از طریق نخجوان و ایروان به ایران آمده، عبور خود از آب ارس و نیز مشاهدات خود را در سفرنامه‌اش چنین توصیف می‌کند:
«بعد از ظهر به ساحل رود ارس رسیدیم و حال آن که بیش از یک میل از ایروان دور نشده بودیم، در این جا رودخانه زاویه‌ای احداث کرده بود که مجبور بودیم از آن بگذریم در مواقعی که جریان آب سریع باشد عبور از آن به وسیله الوارهای متصل به مشک‌های چرم خوک باد کرده بی خطر نیست. ولی ما به یاری خداوند جز چند پاروی نو که به واسطه بی احتیاطی در آب انداختیم ضرر دیگری ندیدیم. چنین به نظر می‌رسد که اسم این رودخانه مشتق از اسم کوه آرات است که از آن سرچشمه می‌گیرد. سابقاً پل‌های زیادی بر این رودخانه بسته شده که فعلاً هیچ یک وجود ندارد. این رودخانه را خاصیت مهمی است که در اروپا نیز مورد بحث است؛ اولاً به این که در ۳۹ درجه عرض جغرافیایی واقع شده مع ذلک گاه چنان یخ محکمی بر آن می‌بندد که قابل است افواج و توپخانه‌ای بی خطر بر آن بگذرد. ثانیاً در مواقعی که طاعون در ایالات مجاور رود دولت عثمانی به قلع و قمع مشغول است از حد رود ارس تجاوز نمی‌کند. عجیب‌تر آن که دولت ایران هم نه تنها هیچ وقت جلوگیری از این بلای مبرم نمی‌کند بلکه با عثمانی‌ها داد و ستد هم می‌کند مع ذلک هیچ وقت مرضی از این قسمت تجاوز نمی‌نماید.^۲»

سال ۱۲۴۱ هجری / ۱۸۲۵ میلادی

مرحله دوم جنگ ایران و روسیه:

«چون عهدنامه گلستان مرز بین ایران و روسیه را به درستی تعیین نکرده بود، و نظر به

۱- تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۴، صص ۹۰-۱ / جنگ ده ساله ایران و روس، ص ۱۳۷ به بعد / شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۲۱۶.

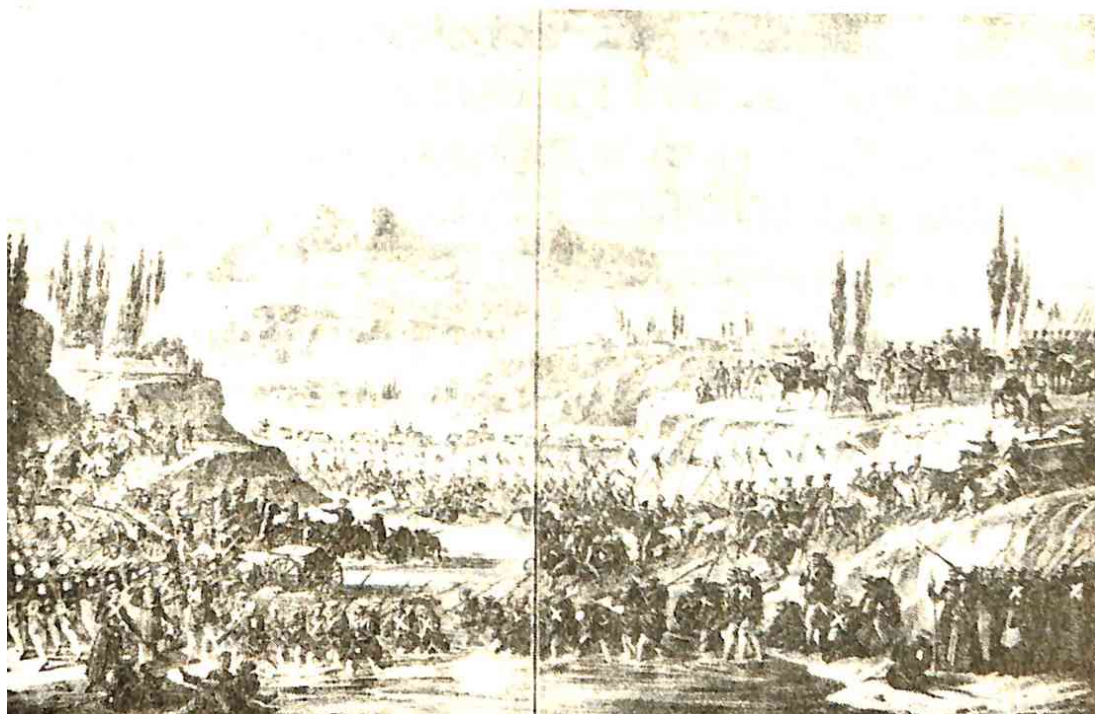
۲- مسافرت به ایران، دوران فتحعلی شاه قاجار، صص ۱۴۹، ۱۴۷.

این که از یک طرف لشکریان روس گؤگجه را به تصرف درآورده و از استرداد آن خودداری می کردند و از طرفی علما^۱ هم فتوای جهاد داده و برای تجدید جنگ با روسیه به دولت فشار می آوردند، دیگر باره بین ایران و روس جنگ درگرفت و عباس میرزا بر خلاف میل خود به فرماندهی سپاه ایران منصوب شد. در مرحله نخست روس ها غافلگیر شدند. سپاهیان ایران به یاری مسلمانان مناطق از دست رفته، به پیشروی زیادی نایل آمده و روس ها را از طالش و مغان اخراج و بندر لنکران را دیگر باره تسخیر کردند. مردم باکو و شکی و شروان نیز بر پادگان های روس شوریدند و آن ولایات دیگر باره به دست ایران افتاد. هم چنین ایروان و تفلیس و گنجه باز به تصرف ایران درآمد. ژنرال مدداف حکمران قراباغ شکست فاحش یافت و شهر شوشی به محاصره قوای ایران درآمد. اما در این احوال یکی از سرداران معروف روس موسوم به ژنرال باسکیویچ [بسکویچ] که از جنگ های عثمانی تجارب بسیاری آموخته بود، پس از ختم جنگ روسیه با عثمانی، نامزد عزیمت به جبهه ایران شد و به سرداری کُل سپاه قفقاز منصوب گردید. وی در صفر سال ۱۲۴۲ در ناحیه شمکور و در ربیع الاول همان سال در گنجه در نزدیکی مقبره نظامی گنجوی شاعر مشهور شکست فاحشی به سپاه ایران وارد آورد، عباس میرزا که دچار بی پولی شده بود از تهران تقاضای کمک مالی کرد. اما دریاریان، مغرضانه مانع کمک فتحعلی شاه شدند. ژنرال باسکیویچ از رود ارس گذشته قلعه عباس آباد را که دژ نظامی استواری بود به محاصره گرفت، فتحعلی شاه و عباس میرزا با چهل هزارتن عازم استخلاص قلعه عباس آباد شدند، اما دژ

۱- مرحوم آقاسیدمحمد طباطبایی (= مجاهد) که اعلم علمای وقت و مقیم شهر مقدس کربلا بود، به دعوت مردم لیبیک گفته و فرمان جهاد دادند سپس عده ای از علما از آن جمله حاجی ملاجعفر استرآبادی، آقاسیدنصرالله استرآبادی، حاجی سیدمحمدتقی قزوینی، سیدعزیزالله طالش، جناب ملااحمد نراقی کاشانی و دیگر علما و فضلا که مقام برتری میان مردم داشتند وارد لشکرگاه گشتند.

پس از اعلان جهاد، شور و هیجان در سراسر مملکت به وجود آمد و در هر جا مردم خود را برای جهاد آماده کردند. وقتی مرحوم آقاسیدمحمد مجاهد که موقع عبور از قزوین در حوض مدرسه آن جا وضو گرفت مردم هجوم آوردند و تمام آب حوض را به تبرک بردند و هر جا که به سید نمی توانستند دسترسی یابند کجاوه او را می بوسیدند، نردبانی را که از آن به کجاوه عروج کرده بود می بوسیدند و خاک غبار زیر سُم قاطر او را جمع می کردند. وقتی پس از شکست وارد قزوین شد، همان مردم آن قدر آب دهان به روی او انداختند که در همان جا، جان به جان آفرین تسلیم کرد. رک: ایران در برخورد با استعمارگران ص ۲۰۱، (پانویست) / نهضت روحانیون ایران، ج ۲، ص ۶۱ به بعد.

مزبور در اثر خیانت قلعه دار، به دست روس ها افتاد^۱...»



عبور قشون روس به فرمان پاسکویچ از ارس

«نائب السلطنه با قشون منظم خود از رود ارس عبور نموده داخل مملکت روس شدند و طالش را مسخر نمودند و با بیست هزار نفر پیاده نظام و دوازده هزار سوار و هشت هزار نفر قشون داوطلب و بیست و چهار عراده توپ کنار رودخانه جام (yam-یام) راکه در یک فرسنگی شهر الیزابت پل (= شهر گنجه). واقع است، لشکرگاه کردند و شهرهای روس

۱- تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۴، صص ۴-۹۲.

را پی در پی مفتوح ساختند.

از آن سمت جنرال یرمولوف [یرملوف] با شش هزار نفر پیاده نظام و سه هزار سوار و دوازده عراده توپ از تفلیس به طرف شهر الیزابت پل حرکت کرد و جنگ سختی فیمابین نیروهای ایران و روس درگرفت. و دوباره تمام قشون ایران و روس با یکدیگر جنگ کردند تا آن که در اواخر عقرب، قشون ایران شکست فاحش خورده از رود ارس بازپس شدند.^۱

سال ۱۲۴۲ هجری / ۱۸۲۶ میلادی:

الکساندر امپراتور روسیه، یرمولوف سردار گرجستان را از سمت خود معزول کرده و ژنرال بسکویچ را به جای وی منصوب کرد و کینیاژ مدداف را نیز از حکومت قره‌باغ و شروان و شکی برکنار نموده و آنجسوف را به جای وی گماشت ایشان برای فتح ممالک ایروان متحد شدند. آنجسوف به قصد تسلط بر قره‌داغ از کنار پل خداآفرین حرکت کرده که از آب ارس عبور کند، ولی ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با لشکریان تحت امر خود ایستادگی کرده و موقع عبور آنان از رود ارس، آن‌ها را به توپ بست و عده‌ای از نظامیان آنجسوف در آب جان سپردند و خود او نیز عقب‌نشینی کرد. در این هنگام نیروی کمکی روس‌ها رسیدند، ولی قبل از این که موفق به اجرای عملیاتی شوند، ساری اصلاں با نیروهای خود به مقابله آن‌ها برخاسته تا جایی که ژنرال منکووف چون تاب مقاومت را در خود ندیده، ناچار توپخانه خویش را گذاشته و راه فرار پیش گرفت و گروهی از سواران دنبال ایشان رفتند. و هم در آن شب تا کنار رود ارس آنان را تعقیب کردند، و عده‌کثیری از قشون روس هنگام عبور از رود ارس غرق و عده‌ای نیز دست‌گیر شدند.^۲

«نقشه این دفعه باسکویچ این بود که از راه اردبیل و مرکز ارس به قلب آذربایجان حمله ببرد. و با تصرف تبریز دولت ایران را به قبول شرایط خود وادارد. به این جهت بیش‌تر قوای خود را از راه شوشی متوجه پل خداآفرین کرد و در همین نقطه بود که در این نوبت جنگ، اولین مصادمه بین سپاهیان عباس میرزا و باسکویچ اتفاق افتاد. قشون ایران با وجود عبور روس‌ها از ارس به سرداری مدداف ایشان را در نتیجه جنگ شکست سختی به قرا باغ

۱- تاریخ ایران در دوره قاجار، صص ۳-۶۲.

۲- ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۱، صص ۷۳-۳۷۱ (نقل به معنی).

عقب رانند و در طرف ایروان هم شکستی دیگر به سپاه دیگر روس دادند.^۱»

سال ۱۲۴۲ هجری / ۱۸۲۶ میلادی:

متن زیر فرمانی است از طرف محمد میرزا (= محمدشاه)، در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار به نام قهرمان‌خان نوّه حسن‌علی بیگ چلبیانلو صادر شده. در این فرمان، نام برده مکلف و موظف گردیده که نیروهای سواره و پیاده خود را جمع کرده، در کنار ارس و در محلّ «دَلِیک دَاش» و جاهای مناسب دیگر جلوی تجاوزات قوای روسیه را بگیرد:

«اثر مہر: نگین دولت اقبال

در یمین محمد

هو

کونہ پاپ جس کا خوف ہے : اندر سے دل کو خیر و ناز کر رہا ہے پس ہر



و در وقت خبر به ؛ بیهوشه از آن او غافل مرک که در این خبر به این طرف آب پس دانه این از خبر به

بصورتی که هر یک از این لایه‌ها را می‌توان به یکدیگر پیوست و در صورت لزوم می‌توان آن‌ها را جدا کرد.

رہتا وہاں وہ بے شمار خوشیاں منگواتا تھا۔ وہ کہتا تھا کہ میں نے اپنے عزیزوں کو جو کچھ چاہتا تھا وہ سب مل گیا ہے۔

۱۲۴۲

۱- تاریخ مفصل ایرن، ص ۷۹۵.

حکم والا شد. آن که عالی جاه، رفیع جایگاه، عزت و سعادت پناه، اخلاص و ارادت آگاه، قهرمان خان سرکرده سوارها [ی] چلبیانلو، به مرحمت خاطر خطیر والا سرافراز بوده. بداند: که در این وقت خبر رسید که روسیه منحوسه از اُفّ اوغلان حرکت کرده و اراده عزیمت این طرف آب ارس دارند. لهذا امر و مقرر می شود، که به زیارت رقم مبارک و حصول آگاهی و استحضار از مدلول حکم محکم، سواره و پیاده ایل جاری خود را به استعجال تمام جمع آوری نموده و رفته در دلیک داش و آن حدود هر جا که ضرور باشد، مهیا و آماده باشد. و به خدمات مقرر قیام و اقدام نماید. و حُسن خدمت گذاری و جان نثاری خود را در هر باب ظاهر و هویدا سازد. و الطاف خاطر خطیر ملوکانه در باره خود را به سر حد کمال دانسته، مستدعیاتی که داشته باشد، عرض نموده، قرین حصول و انجاح داند. و در عهده شناسند. تحریر فی شهر رمضان سنه ۱۲۴۲.

سال ۱۲۴۳ هجری / ۱۸۲۷ میلادی:

«سال بعد یعنی در ۲۶ ذی الحجه پاسکیویچ با قوای عظیمی متوجه نخجوان و تسخیر قلعه عباس آباد در ساحل شمالی ارس شد. ولیعهد، حسن خان سردار و آصف الدوله را به آن سمت فرستاد. حسن خان در نتیجه حمله به روس ها به ایشان تلفات بسیار وارد ساخت ولی آصف الدوله چنان که باید پایداری نکرد عباس آباد مسخر پاسکیویچ شد و روس ها از این سمت عازم خوی شدند.

پس از فتحی که در عباس آباد نصیب پاسکیویچ شد، ادعای او در باب صلح با ایران بالا گرفت چنان که در جواب تکلیف جدید صلح عباس میرزا، گفت که اگر ایران حاضر شود که تمام ولایات جنوب ارس را با ۷۰۰۰۰ تومان به عنوان غرامت تسلیم روسیه نماید قبول این تکلیف ممکن است. چون عباس میرزا زیر بار نرفت بار دیگر جنگ شروع شد.^۱ «روس ها در این سال از رود ارس گذشته تبریز را تصرف کردند و عباس میرزا ولیعهد که فرمان دهی ارتش را داشت تقاضای متارکه جنگ نمود و در نتیجه وساطت سفیر انگلیس صلح برقرار و در ۵ شعبان ۱۲۴۳ (مطابق با ۲۲ فوریه ۱۸۲۸) عهدنامه ترکمان چای منعقد گردید.^۲»

۱- تاریخ مفصل ایران، صص ۷۹۵-۹۶.

۲- تاریخ فرهنگ ایران، ص ۲۸۴.

سال ۱۲۵۳ هجری / ۱۸۳۷ میلادی:

متن زیر سندی است که در ۲۱ ماه رجب همین سال و در زمان سلطنت محمدشاه قاجار، از سوی وزیر مختار روس به وزیر خارجه ایران صادر شده است. از قرار معلوم در محدوده مرزی محال قره داغ بی‌نظمی و هرج و مرج می‌داده است، که در نتیجه از حاکم قره داغ و قره‌باغ خواسته شده است که به این بی‌بند و باری‌ها پایان داده و در سرحدات نظم و انضباط ایجاد نمایند:

«جنابا، جلالت و نبالت نصابا، محبان نوازا، دوستان استظهارا

چندی قبل ازین نوشته به این مضمون از جانب فرمانفرمای گرجستان به دوستدار رسید که چون امنای دولت علیه ایران خواهش نموده بودند که حاکم قراباغ و حاکم قراداغ هم‌دیگر را ملاقات نموده، نظمی در کار سرحدات آن صفحات دهند که مثل نظم سرحدات طالش و اردبیل که به سعی و اهتمام حاجی علی عسکر و کولوبل لونسکوف در ابتدای بهار یافته است شود، لهذا فرمانفرمای گرجستان حاکم قراباغ را مأمور داشته است که رفته نعمت‌الله خان را که از جانب جناب امیرنظام مأمور است به ملاقات نموده، به نظم امور سرحدات پردازند و جناب فرمانفرما امیدوار است به طوری که حاکم اردبیل و طالش در آن سرحدات نظم داده‌اند چنین نظمی هم در امور سرحدات قراباغ و قراداغ سعی و اهتمام حاکم قراباغ و عالی‌جاه نعمت‌الله خان داده شود که بالمره ترک سرقت فیما بین سرحدنشینان آن صفحات شود و آسودگی خلق‌المنتها حاصل آید. توقع آن‌که امر و اهتمام جناب فرمانفرما را در باب نظم سرحدات که حسب‌الخواهش اولیای دولت قاهره ایران است به عرض امنای دولت قاهره ایران رسانیده، ایشان را آگاهی دهند.

تحریراً فی ۲۱ شهر رجب‌المرجب من شهر سنه ۱۲۵۳^۱

حدود سال ۱۲۵۳-۱۲۵۵ هجری / ۱۸۳۷-۱۸۳۸ میلادی

سولتیکف در کنار ارس:

الکسیس سولتیکف نقاش روسی که به آثار هنرمندان شرق دل‌بستگی بسیار داشته است، در زمان سلطنت قارچاریه به سال ۱۸۳۸ م. رهسپار ایران می‌شود. ادامه سفر خود از

۱- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۴۱۱.

ساحل ارس تا تبریز را چنین می‌نگارد:

«مسافرت ما از ارس تا تبریز راحت‌تر و مطبوع‌تر شده. پس از آن که تقریباً یک نفر یک نفر و به زحمت از رودخانه با قایق بسیار بد ساخت گذشتیم (به خاطر دارم که آن قایق چهار گوش بود) در جلگه‌ای مانند صحرا عده زیادی چادر زدیم. این‌ها چادرهای مهمان‌داری بود که از تبریز برای ما فرستاده بودند. مهمان‌دار با عده زیادی برای همراهی ما و برآوردن احتیاجات ما تا شهر تبریز به آن‌جا آمده بود. اما این ایرانی با نام علی‌خان که به قول خودش ارباب مهمتی بود مردی چاق، زشت، پرحرف، متملق، و بسیار پشت هم انداز بود. با عجله چادرهایی که برای ما آماده شده بود نشان داد. چادرها جادار و تماماً از قالی بسیار خوب مفروش بود. با لطف مهمان‌دار غذای نسبتاً خوبی در راه خوردیم، اما به جای آن که شرابی برای ما تهیه کنند آن مقدار مختصری را هم که من داشتم خورد.^۱»

سال ۱۲۵۴ هجری / ۱۸۳۸ میلادی:

حسینعلی بیگ - جدّ مادری مرحوم میرصمدخان احمدی (=اشجع السلطان) - و برادرش بالاییگ چلبیانلو، در سر اختلافات قبیله‌ای، قهر و مجبور می‌شوند مدتی به آن سوی ارس کوچ کرده و سکونت اختیار نمایند. پس از این‌که آتش اختلاف و کدورت خاموش می‌شود، مصمم می‌شوند به موطن اصلی خودشان در این سوی ارس برگردند. لذا مراتب را قبلاً به اطلاع ارکان دولت وقت (=محمدشاه قاجار) رسانده و فرمان موافقت برای سکونت نام‌بردگان با مهر مهدی‌قلی^۲ - پسر بیستم عباس میرزا نائب‌السلطنه - به شرح زیر صادر می‌گردد:

«اثرمهر:

۱۲۵۲

به جان غلام محمدشه است

مهدی قلی

هو

۱- مسافرت به ایران، ص ۴۷.

۲- مهدی قلی در سال ۱۲۶۲ ه.ق. در زمان سلطنت محمدشاه به حکومت بروجرد منصوب، و در زمان ناصرالدین‌شاه به حکومت مازندران انتخاب گردید. در سال ۱۲۶۷ ه.ق. از این سمت معزول و برکنار شد. رک: شرح حال رجال ایران، ج ۴، ص ۱۸۴.

آن طرف آورده‌اند، به خود این‌ها مرحمت و واگذار فرمودیم که خانوار مزبور در دست آن‌ها بوده و احدی به هیچ وجه در امر آن‌ها دخل و تصرف ننمایند. و مُشَارَإَ إِلَیْهِمَا به فراغت و آسایش مشغول خدمت گردند. مقرر آن که چند خانواری که مصحوب عالی شأن حسین علی بیگ و بالاییگ از آن طرف آمده‌اند، باید خود را ابواب جمع آن‌ها دانسته از سخن و صواب دید آن‌ها تخلف ننمایند، و در عهده شناسند حُرَّرَ فِی شَهر شَوال سنه ۱۲۵۴.»

سال ۱۲۶۵ هجری / ۱۸۴۹ میلادی

عبور لیدی شیل و همسرش از ارس:

مقام سفارت انگلستان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به عهده کلنل «جستین شیل» قرار داشت، که همسر او نیز به نام خانم «ماری شیل» معروف به «لیدی شیل» طی مدت این مأموریت، همراه شوهرش در ایران به همه جا سرکشیده است. این خانم که زنی بسیار نکته سنج و کنجکاو بوده، در طول سفرش از انگلستان به ایران و بالعکس - که مجموعاً حدود سه سال و ده ماه (از ۷ اوت ۱۸۴۹ تا اواسط ژوئن ۱۸۵۲) به طول انجامید - با استفاده از معلومات و تجربیات شوهرش مطالب جالبی گرد آورد که پس از بازگشت به انگلستان، آن را در سال ۱۸۵۶ به صورت کتابی به چاپ رساند. کلنل شیل و همسرش با عبور از شهرهای تفلیس، ایروان، نخجوان و جلفا، سرانجام در یک قایق از رود ارس عبور کرده و روز ۲۹ اکتبر ۱۸۴۹ به اتفاق همراهان وارد خاک ایران شدند. اینک جریان این عبور را از خاطرات وی بشنویم:

«قبل از آن که از قایق زهوار دررفته پیاده شویم [منظور، قایقی است که برای گذشتن از رود ارس به آن سوار شده بودند]، من خود را با چادر ضخیمی پوشاندم و برای این کار سعی نمودم از دو زن همراهم تقلید کنم ... در کنار رودخانه عده‌ای در انتظار ما بودند: از تهران چندین نفر غلام و پیش خدمت و فراش برای خدمت به ما اعزام شده بودند و شاهزاده حاکم آذربایجان [حمزه میرزا (حشمت الدوله)]، از حاکم نشین ایالت - تبریز - یک نفر مهمان‌دار که درجه سرتیپی داشت با عده زیادی سوار برای استقبال و اسکورت وزیر مختار انگلستان فرستاده بود تا از موقعی که قدم به خاک ایران می‌نهیم، تا تبریز مهمان‌داری و راه‌نمایی ما را به عهده داشته باشد ... «کلنل شیل» و سرتیپ از قبل با هم دوستی داشتند ...

[بعد از عبور از ارس] همگی [به سوی تبریز] به راه افتادیم.^۱

سال ۱۲۶۷ هجری / ۱۸۵۰ میلادی:

در روز هشتم ذی‌الحجه همین سال پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه با میرزا محمدحسین قزوینی که به عنوان سفیر مخصوص عازم دربار روسیه بود، دیدار کرد و او نیز روز دیگر از او بازدید به عمل آورد. سفیر مخصوص دوازدهم ذی‌الحجه از طریق قزوین و زنجان حرکت و پس از طی مسیر وارد تبریز شد. وی پس از ملاقات با کنسول روسیه در این شهر، روز پانزدهم محرم از تبریز حرکت کرد، و بنابه فرمان ناصرالدین شاه تاکنار رود ارس، ۳۰ تن از فراشان و ۴۰ تن از غلامان و ۲۰۰ تن سوار و ۸ رأس اسب یدک در رکاب سفیر حرکت می‌کردند. و چون سفیر از رودخانه ارس عبور کرد، ۱۵۰ تن سوار قزاق و ۳۰۰ تن سرباز به فرمان کاردان روسیه از او استقبال کردند.^۲

سال ۱۲۷۱ هجری / ۱۸۵۴ میلادی:

پس از فوت نیکلای امپراتور روسیه، فرزند و ولیعهد وی الکساندر به جای پدر بر اریکه امپراتوری نشست. پس از دریافت خبر جلوس و تاج‌گذاری الکساندر بنا به مصلحت و صواب دید صدراعظم، ناصرالدین شاه قاجار، عباس‌قلی خان میرپنجه را که عموی صدراعظم و سال‌ها در فارس و کرمان کارگزار بود، با لقب سیف‌الملک به اتفاق عده‌ای از بزرگان برای تهنیت و تبریک روانه دربار روس کرد. به هنگام ورود سفیر به تبریز از طرف اعیان و اشراف شهر مورد استقبال و اکرام قرار گرفته، و روز دوازدهم محرم از تبریز حرکت کرده و در مدت ۵ روز به کنار رودخانه ارس رسید. ملتزمین رکاب سیف‌الملک به تبریز برگشتند. در این هنگام از جانب کاردان دولت روسیه کاخانوف سرهنگ توپخانه به همراه مترجم خود و عده‌ای از رجال و بزرگان روس از جمله مراجانوف حاکم نخجوان، با ۱۰ عراده کالسکه در کنار رودخانه ارس به پیشواز سفیر آمده بودند. روز نوزدهم محرم وی را از آب ارس گذرانده و با اعزاز و اکرام تمام تا تفلیس همراهی کردند. پس از پایان مأموریت،

۱- خاطرات لیدی شیل ...، صص ۱۹-۲۰.

۲- ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۳، صص ۳۷۴-۷۵، (نقل به معنی).

سفیر دوباره به کنار آب ارس برگشته و از رودخانه گذشته، وارد تبریز شد.^۱

۱۲۹۱ هجری / ۱۸۷۵ میلادی:

در خبر تلگرافی زیر که از تبریز مخابره شده، ملاقات حاکم ایروان و هیئت همراه با ولیعهد وقت (= مظفرالدین میرزا) در خداآفرین را چنین می‌خوانیم:

«تبریز ... از اخبار اردو جناب صاحب دیوان آن چه نوشته‌اند، این است که روز ۱۷ [ذی‌القعدة] در پل خداآفرین جناب حاکم ایروان با هشت نفر از صاحب منصبان محترم روسیه به حضور حضرت مستطاب والا ولیعهد گردون مهد دولت علیه ایران مشرف شدند ... سه روز توقف به این منزل می‌نمایند، و در این سه روز مهمان^۲ حضرت مستطاب والا ... هستند.^۳»

سال ۱۲۷۶ هجری / ۱۸۵۹ میلادی:

عبور هینریش بروگش از ارس از طریق گمرک جلفا:

دکتر هینریش بروگش استاد دانشگاه برلین و شرق‌شناس بزرگ که سال‌ها معاونت موزه مصر در برلین را به عهده داشت، به عنوان مستشار همراه اعضای سفارتی از طرف دولت پروس در سال ۱۸۵۹ م. به ایران اعزام شد، یک سال بعد از ورود به ایران (بارون مینوتولی) سفیر پروس درگذشت و دکتر بروگش به جای او عهده‌دار مقام سفارت شد و به دربار ناصرالدین شاه راه یافت. و تقریباً به اکثر شهرهای مهم ایران مسافرت کرد و اوضاع آن‌ها را دید. و در اکثر شئونات ایران مطالعه کرد، خلاصه این مطالعات و یادداشت‌های سفر خود را پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۸۶۱ م. به صورت کتابی نوشت و منتشر کرد. به

۱- همان، ج ۴، صص ۲۷-۱۱۹، (نقل به معنی).

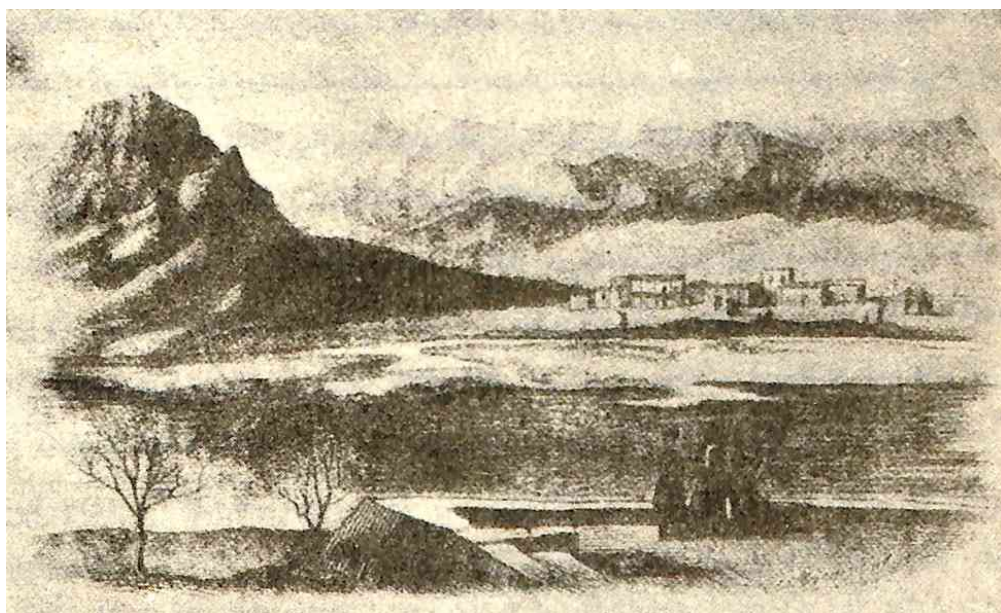
۲- احتمال دارد محل پذیرایی و میهمانی ولیعهد مظفرالدین میرزا (=مظفرالدین شاه) از حاکم ایروان و صاحب منصبان روسیه، کنار چشمه «حسن، حسین» (=که در سابق آبادی بوده. جنگ ده ساله ایران و روس، ص ۸۱. و مرحوم عباس میرزای نائب‌السلطنه برای استراحت و تجهیز قوا به منزل حسن و حسین می‌آمده است. ناسخ‌التواریخ، سلاطین قاجاریه، ج ۱، ص ۱۵۲ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۲۶.) و بقعه متبرکه مخروبه‌ای نیز دارد، در ۶ کیلومتری جنوب پل مخروبه خداآفرین و نرسیده به روستای شجاعیلو - دره‌جیک فعلی بوده است.

۳- روزنامه ایران، نمره ۲۴۱، سه‌شنبه ۲۶ ذی‌القعدة الحرام ۱۲۹۱، پنجم ژانویه ۱۸۷۵.

هنگام عزیمت به ایران از نخجوان به جلفا رسیده و گمرک خانه هر دو طرف را دیده و از آب ارس عبور کرده است. که اینک شرح این ماجرا را بشنویم:

«روز یازدهم آوریل، زمان عزیمت ما از شهر میهمان نواز نخجوان فرارسید ... ساعت یک بعد از ظهر، پس از چهار ساعت راه پیمایی کالسکه های ما جلو ساختمان قرنطینه جلفا توقف کردند.

ساختمان قرنطینه تقریباً در کنار رود ارس قرار دارد. عرض رود ارس در این قسمت زیاد است و آب آن جریان تند و سریع و کف آلودی دارد. انسان وقتی به حجم زیاد آب این رودخانه نگاه می کند واقعاً تأسف می خورد که چرا باید ارس از میان چنین اراضی خشک و بایری عبور کند و چرا این اراضی آباد نمی شوند ... در چند صد متری ساختمان قرنطینه، چند ساختمان دیگر دیده می شدند. که محل سکونت قزاق ها و نگهبانان مرزی هستند ... گمرک روسیه در جلفا واقع نشده است، بلکه محل آن در شهر نخجوان است که به ورود و خروج کالاها در آن جا رسیدگی می کند.



ساختمان گمرک ایران در جلفا به هنگام عزیمت بروگش

خاک ایران در آن طرف رود ارس قرار دارد و در آن جا هم، کوچک ترین اثری از گیاه و

نبات دیده نمی شود، و فلات وسیعی که در مقابل دید ما قرار داشت کاملاً خشک و لم یزرع بود. در آن جا جاده شوسه‌ای هم نیست و فقط راه‌ها مالرو و کاروان‌رو به طور مارپیچ در دامنه‌های کوه و کمر از دور به چشم می‌خورند که ظاهراً به تبریز منتهی می‌شوند. گمرک ایران درست مقابل ما در آن طرف رودخانه بود. بنای آن کوچک و محقر به نظر می‌رسد و کنار آن چند ساختمان مکعبی شکل با پنجره‌های کوچک وجود دارد که یکی از آن‌ها پست‌خانه و چاپارخانه است، که در آن از سفر در بدو ورود به ایران پذیرایی می‌کنند...

صبح زود روز ۱۳ آوریل از دوستان و میهمان‌داران روسی خود در جلفا خداحافظی کردیم و به کنار رودخانه ارس آمدیم. روی رودخانه میان خاک ایران و روسیه پل وجود نداشت و می‌بایست با قایق از رودخانه می‌گذشتیم که دو قایق بزرگ ایرانی و روسی در آن جا آماده بودند. سوار آن‌ها شدیم و به طرف خاک ایران حرکت کردیم. تقریباً تمام سکنه جلفای ایران برای استقبال ما به همراهی میهمان‌داران در کنار رودخانه جمع شده بودند؛ از طرف دولت ایران دو نفر سمت میهمان‌داری سفارت پروس را داشتند.^۱

سال ۱۲۸۳ هجری / ۱۸۶۶ میلادی:

حسین بیگ فرزند حسن بیگ - از منسوبین حسین علی بیگ چلییانلو - در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، سرگزمه^۲ ارس کنار بوده - احتمالاً منطقه خداآفرین و گرمادوز - برای پاره‌ای مسایل مرزی و سایر امورات محرمانه، بابابیگ فرزند بالابیگ، مأمور عزیمت به ارس کنار می‌شود. متن زیر فرمانی است با مهر اکبرین قهرمان^۳ به نام حسین بیگ، صادر و وی را مؤظف به هم‌کاری می‌نماید:

«اثر مهر:

چاکر دارای عالم

اکبرین قهرمان

هو

۱- سفری به دربار سلطان صاحبقران، ج ۱، صص ۲۵-۱۲۲.

۲- گزمه - شب گرد، پاسبان، عسس. به تعبیر امروزی، سرگزمه یعنی مرزبان.

۳- اکبر میرزا پسر قهرمان میرزا (= برادر صلبی و بطنی محمدشاه قاجار). رک: شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۱۵۴ و ج ۵، ص ۵۵.

نشان عزت نشان، حسین یگ سرگزمه ارس کنار بداند: در این وقت، عالی شأن،
ارادت ارکان، بابایگ چلیانلو را به جهت مطلبی و مهمی روانه این طرف رود فرمودیم، که

خدمت خود را انجام داده معاودت نماید. علیهذا [علی هذا]، آن عالی شأن قدغن نماید که
مستحفظین ارس کنار به هیچ وجه متعرض عالی شأن مُشارالیه نگردیده، رفته خدمت

مرجوعه خود را انجام داده مراجعت کند. البته حسب المقرر مرتب و معمول دارند، تخلف و
انحراف جایز ندانسته و در عهده شناسند. فی شهر جمادی الثانی ۱۲۸۳.

کشف دگرگشت بازنشته در عهده شناسند.

انام در ره رجعت کند انه حسب المقرر مرتب و معمول دارند، تخلف و
انحراف جایز ندانسته و در عهده شناسند.

عالی شأن، عزت نشان، حسین یگ سرگزمه ارس کنار بداند: در این وقت، عالی شأن،
ارادت ارکان، بابایگ چلیانلو را به جهت مطلبی و مهمی روانه این طرف رود فرمودیم، که
خدمت خود را انجام داده معاودت نماید. علیهذا [علی هذا]، آن عالی شأن قدغن نماید که
مستحفظین ارس کنار به هیچ وجه متعرض عالی شأن مُشارالیه نگردیده، رفته خدمت
مرجوعه خود را انجام داده مراجعت کند. البته حسب المقرر مرتب و معمول دارند، تخلف و
انحراف جایز ندانسته و در عهده شناسند. فی شهر جمادی الثانی ۱۲۸۳.

سال‌های ۱۲۹۵-۱۳۰۷ هجری / ۱۸۷۸-۱۸۸۹ میلادی:

«اعتمادالسلطنه علاوه بر سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا (۱۲۹۰ ق.) در دو سفر دیگر شاه به اروپا در سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ ه. ق. از همراهان شاه و به اصطلاح از ملتزمین رکاب اعلی بوده و در سفر سوم نیز سمت ایشیک آقاسی‌باشی‌گری (=ریاست تشریفات) شاه را نیز داشته است چنان‌که خودش راجع به سفرهای خود به اروپا و عبور از ارس در یادداشت‌های روزانه خطی خویش چنین گوید:

جمعه ۹ رمضان ۱۳۰۶: این سفر چهارم من است در کنار ارس. سفر اول که در سنه ۱۲۸۰ فرنگ می‌رفتم به جهت تحصیل، این رودخانه ارس طوری منجمد شده بود که از روی یخ پیاده عبور شد. سفر دوم که از تحصیل فارغ شده مراجعت کردم ۱۲۸۴ بود با قایق عبور کردم. سفر ۱۲۹۵ در رکاب همایون آمدم این سفر چهارم است. وی بازگشت خود از سفر اروپا را در یادداشت‌هایش چنین تعریف می‌کند:

۱۷ محرم ۱۳۰۷: چهار به غروب مانده بِحَمْدِ اللَّهِ از رود ارس گذشته وارد خاک ایران شدم آقا میرزا فروغی و جمعی از نوکرها که از تهران آمده بودند دیده شدند. از عهده شکر الهی نمی‌توانم برآیم که بعد از صدویست روز و این همه زحمت که در این سفر کشیدم، زنده و سلامت به خاک ایران رسیدم.^۱»

سال ۱۲۹۵ هجری / ۱۸۷۸ میلادی

عبور ناصرالدین شاه از رود ارس:

ناصرالدین شاه در این سال با ملتزمین رکاب و اطرافیان خود به خاطر عزیمت به فرنگستان از تهران حرکت کرده و از طریق قزوین، زنجان، میانه، تبریز و مرند وارد جلفا می‌شود و پس از کمی توقف در جلفا به محض آماده شدن کشتی‌ها از ارس عبور کرده و پای در قلمرو روسیه تزاری می‌گذارد. اینک وصف این گذر و سفر به قلم خود او:

«روز سه‌شنبه چهارم امروز انشاءالله تعالی از رود ارس گذشته به مملکت قفقاز و خاک روسیه می‌رویم، دیشب الی صبح باران آمد. هنوز پرنس منجیکوف به واسطه ناخوشی مزاج و هم ناتوانی یک پلی که در عرض راه به جهت عبور کالسکه می‌سازند نیامده است.

۱- شرح حال رجال ایران، ج ۳، صص ۳۸۵، ۳۴۳.

امروز به واسطه تلگراف بعضی فرمایشات و مخابرات با تهران شد، سایر اشخاص هم که از ملتزمین و همراهان برگشتن به تهران بودند، تماماً از این جا مرخص شده رفتند. کوه بزرگ پربرفی در طرف شمال خاک قفقازیه پیدا بود، گفتند کوه اردوباد است خلاصه تا قدری که از روز برآمد هوا ابر بود و باز می بارید بعد آفتاب شد پرنس منجیکوف هم همین روز به جلفا رسید، امین السلطان و مسیو کربل به قایق نشسته با زحمت آن طرف آب رفتند و باز آمدند، سرکرده و سواره آکراد و ماکویی ها را سپهسالار اعظم به حضور آورد چون امروز [۱۶ اردیبهشت] باید از آب ارس گذشته، آن طرف برویم، سپهسالار اعظم رفت، امتحان از کشتی ها و عبور از آب کرده، خبر بیاورد، رفت و باز آمد و اطمینان داد که عبور ممکن و بی خطر است. سوار اسب شدیم، از چادر تا لب رودخانه دو میدان اسب [فاصله]، اما راه بسیار گل و باتلاق بوده سواره و غلام های کرد ماکویی دو طرف صف کشیده بودند. به کنار رود رسیده، از اسب پیاده شده، به قایق نشستیم، ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان و عضدالملک و امین السلطان و مسیو کربل و پیش خدمت ها و سایرین هم همه به قایق آمدند. قایقچی ها کمال مهارت را دارند. خیلی راه قایق ما را اول با طناب به زور تمام بر خلاف جریان آب کشیدند سربالا تا نزدیک درخت بیدی؛ آن جا طناب ها را جمع کرده، توی قایق گذاشتند و قایق را رها کردند. آب بنا کرد قایق را به سرعت بردن. و قایقچی ها به جلدی پارو می زدند تا رسید به قطعه خشکی که جزیره مانندی در وسط رودخانه است و آب را دو قسمت کرده؛ اما آب آن طرف، یعنی طرف قفقازیه تندتر و زیادتر از این طرف است. از این جزیره الی ده بیست قدم تخته بندی کرده و محجر گذاشته و آخر آن را دو قایق به هم جفت و متصل کرده، رویش را تخته بسته اند و با طناب بسیار کلفت محکمی این قایق ها را مهار کرده، به آن طرف آب بسته اند که وقتی به آن قایق ها رسیدیم، با آن چرخ و اسبابی که آن طرف آب دارند و مثل اسباب جرّ ثقیل است، طناب را کشیده، قایق را به آن طرف آب رساندند و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تَعَالٰی به سلامت گذشتیم. این قایق ها و جسر متعلق به رحیم خان سرتیپ گرگری است.^۱»

۱- سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه قاجار، سفر دوم، صص ۳۹-۴۰، نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، صص ۴۳-۴۴.

سال ۱۲۹۸-۱۳۰۰ هجری / ۱۸۸۰-۱۸۸۲ میلادی:

«لازم به تذکر است که قبل از تشکیل حزب داشناک^۱ و پیدایش افکار توسعه طلبانه افراطیون ارمنی کلیه اقوام ساکن قفقاز از جمله ارامنه و مسلمانان قرن‌ها در کنار هم‌دیگر با صلح و صفا زندگی کرده و حتی مهاجرین ایرانی که به شمال ارس مهاجرت می‌کردند در مناطق ارمنی نشین پذیرفته شده و در آن شهرها مشغول کار می‌شدند. به عنوان مثال در سال ۱۳۰۰ ه.ق. میرزا حسن رشديه با هم‌کاری برادرش حاج آخوند اولین مدرسه ایرانی به نام «رشديه» را در پایتخت ارمنستان یعنی شهر ایروان تأسیس نمود و مورد استقبال قرار گرفت. کار مدرسه رشديه در ایروان آن قدر بالا می‌گیرد و موفقیت کسب می‌کند که ناصرالدین شاه هنگام مراجعت از سفر اروپایی، آن مدرسه را مورد بازدید قرار داده و خیلی مورد توجه او قرار می‌گیرد. بعد از این دیدار رشديه اجازه می‌یابد به اتفاق ناصرالدین شاه به تبریز برگشته و در این شهر اقدام به تأسیس مدرسه به سبک مدرن نماید.

و یا این که میرزا جبار باغچه‌بان در سال ۱۸۸۵ در شهر ایروان متولد می‌شود و در این شهر رشد می‌کند و بزرگ می‌شود. پدر او عسگر قبلاً از تبریز به ایروان مسافرت کرده و مشغول معماری و قنادی بوده است. میرزا جبار باغچه‌بان در ترجمه حال خود می‌نویسد که تحصیلاتش را به اصول قدیمه در مساجد ایروان دیده است ...

و یا حیدر عمو او غلو یکی از انقلابیون مشروطیت ایران فرزند مشهدی علی اکبر به سال ۱۲۹۸ ه.ق. (برابر سال ۱۸۸۰ م.) در ارمیه زاده شده و همراه خانواده‌اش به سن ۱۱ سالگی به شهر الکساندر پل (لنیناگان فعلی) مهاجرت می‌کند. تحصیلات ابتدایی را در الکساندر پل و سپس تحصیلات عالی را در مدرسه عالی ایروان می‌گذراند. پس از چندی در مدرسه صنعتی تفلیس برق آموخت در سال ۱۸۹۹ م. در اداره برق و صنایع معدن باکو مشغول به کار شد و در سال ۱۳۱۸ ه. مظفرالدین شاه هنگام بازگشت از سفر اول فرنگستان در باکو تصمیم گرفت که جهت دایر کردن کارخانه برق در آستانه مشهد یک نفر مهندس برق

۱- داشناکسوتیون Dashnaksutyon (=اتفاق) حزب ملی‌گرای افراطی ارمنی که در سال ۱۸۹۰ میلادی در تفلیس تشکیل گردیده. این حزب از آرمان آزادی ارمنه ترکیه و تشکیل ارمنستان بزرگ برای آن که وطن واحد و عمومی ارامنه ترکیه و روسیه باشد، دفاع می‌کرد. پس از اخراج دسته‌جمعی ارامنه در جریان جنگ جهانی اول از عثمانی و پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، مرکزیت آن حزب به اروپا و آمریکا منتقل شد و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، زمینه و میدان فعالیت جدیدی برای این حزب در جمهوری ارمنستان و جمهوری خودمختار قره‌باغ پیدا شد.

مسلمان استخدام کند. مسلمانان باکو حیدرخان را معرفی می‌کنند. حیدرخان در سال ۱۳۲۰ هـ. وارد مشهد شد و به دایر کردن کارخانه برق - برای روشن کردن آستانه و بالا خیابان مشهد پرداخت - فعالیت انقلابی حیدرخان در اوان جوانی در شهر ایروان شکل می‌گیرد.^۱

سال ۱۲۹۹ هجری / ۱۸۸۱ میلادی:

در این سند که در ۲۹ ربیع‌الاول ۱۲۹۹ هـ.ق. و در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از طرف داودخان سرحددار به وزارت امور خارجه ایران صادر شده است، سخن از اختلافات و مسایل سرحدی و تجاوزات ایلات در قشلاق و مراتع کناره‌های رودخانه ارس و کر (=کور) به میان آمده است. اینک عین سند یاد شده:

«خداوندگارا از قدیم‌الایام که ایلات شاهسون به مغان می‌آمده‌اند هر طایفه قشلاق و مرتع معینی داشته‌اند که در قرب سواحل ارس و رود کر واقع‌اند و در همان نواحی دهات و آبادی‌ها و اوبه‌های رعایای دولت بهیة روس نیز واقع است و مراتع طرفین وصل به یک‌دیگر است. از آن جایی که اقتضای طبیعت ایلات وحشی است همه ساله اشرار هر طایفه از حدّ خود تجاوز کرده به مرتع دیگری دست‌اندازی می‌کرده مایه مشاجره بلکه مقاتله میان تبعه طرفین و زحمت مأمورین دولتین علیتین می‌شده، برای رفع این مخاصمات در سنوات مافیه [ماضیه] بارون ورانکیل کبورناطور سابق شماخی به آن حدود آمده حد و سدّی برای قشلاق هر طایفه از طرفین معین کرده است و از آن به بعد هر طایفه به مرتع خود می‌رفته‌اند. در این سنوات رفته رفته باز ایلات از حدود خود تخطی کرده، اسباب بی‌نظمی شده، میانه مأمورین جزو آن حدود و ایلات این طرف در حدودی که بارون ورانکیل معین نموده بود اختلاف واقع شده است و باز هر سال اسباب شکایت از طرفین فراهم آمده است. این اوقات حکمی از اداره جناب جلالت مآب پیشکار دیوانخانه حضرت اکرم امجد جانشین قفقاز به عهده اداره املاک دولتی بادکوبه و حکمی از آن اداره به عهده عالی جاه بلند جایگاه بولکونیک اغرانویچ ناظم سرحد و مأمور دولت بهیة روس صادر شده است که مُشارالیه به آن حدود رفته، حدّ و سدّ قشلاقات شاهسون را موافق قرار داد بارون ورانکیل مجدداً معین نموده

۱- قره‌باغ در چشم‌انداز تاریخ، صص ۶۷-۸ و نیز مراجعه شود به: حیدرخان عمواغلی، ج ۱، ص ۸ به بعد.

مابقی آن مراتع را به طور هراج [حراج] به ایلات شاهسون و غیره اجاره بدهد که سواد آن هر دو حکم را بولکونیک مُشیرالّیه نزد این چاکر فرستاده و مراسله رسمی نوشته تکلیف کرده است که این چاکر نیز به اتفاق او به آن حدود رفته در این تعیین حاضر و ناظر باشد. سواد هر یک لفأ به نظر مبارک می‌رسد و در این باب معین در باب همراهی فدوی و اقدام به این مهم اصرار و ابرام فوق‌الغایه دارد و در مجالس عدیده با عُمْدَةُ الْأُمَرَاءِ الْعِظَامِ مُشیرالْوَزَارَةِ و این چاکر گفتگوهای بسیار کرده و می‌کند و معلوم است در همچو مسئله تا از طرف دولت علیه دستورالعمل و اجازه و مأموریت مخصوص مرحمت نشده نه جان نثار می‌تواند اقدام نماید، نه عُمْدَةُ الْأُمَرَاءِ الْعِظَامِ مُشیرالْوَزَارَةِ و هرچه از بولکونیک تقریر می‌خواستیم بر اصرارش می‌افزاید تا به حدی که دیروز صریح گفت من از شما شکایت نوشتم و قونسولگری آذربایجان که مأمور دولت علیه ایران در اظهارات من مساعدت و همراهی ندارد و به این قدر راضی نمی‌شد که این مراتب را فدوی به عرض برساند و منتظر جواب شود لازم بود مراتب را به عرض حضور مبارک برساند نه عُمْدَةُ الْأُمَرَاءِ الْعِظَامِ مُشیرالْوَزَارَةِ نه این جان نثار از تعیین این حدود اطلاع داریم و نه از وزارت جلیله امور خارجه یا از کارگزاری آذربایجان در این باب نقشه و دستورالعملی داده شده است و البته آن وقتی که بارون ورنکیل تعیین این حدود را کرده است به اطلاع مأمور دولت علیه بوده است و نقشه و صورت این قرارداد در کارگزاری آذربایجان و اگر نه در دفتر وزارت جلیله امور خارجه ضبط خواهد بود مستدعی است در این باب آن چه تکلیف جان نثار است دستورالعمل کافی صادر و مرحمت فرمایند تا از آن قرار اطاعت نماید و اسباب شکایت و رنجش مأمورین دولت بهیه روسیه نشود. اَمْرُ الْأَكْرَمِ الْعَالِی مُطَاع

۲۹ ربیع‌الاول^۱

سال ۱۳۰۱ هجری / ۱۸۸۳ میلادی

عبور وکیل‌الملک وزیر مختار ایران از ارس:

میرزا اسدالله خان وکیل‌الملک - ناظم‌الدوله از کارمندان وزارت خارجه و یکی از برادران حاج میرزا محمدرفیع نظام‌العلماء و پسر میرزا علی‌اصغر مستوفی تبریزی، از سال

۱- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، صص ۷۶-۴۷۵.

۱۳۰۱ تا اوایل ۱۳۰۴ ه. ق. وزیر مختار ایران در پترزبورگ بود^۱ - به هنگام عزیمت به پترزبورگ از طریق جلفا از ارس می‌گذرد، در روزنامه «ایران» این عبور، در ردیف وقایع آذربایجان به شرح زیر آمده است:

«وکیل‌الملک میرزا اسدالله خان وزیر مختار مقیم پترزبورگ چند روز قبل، از راه جلفا [از رودخانه ارس گذشته] عازم و روانه محل مأموریت و اقامت [پترزبورگ] خود گردیده.^۲»

سال ۱۳۰۴ هجری / ۱۸۸۶ میلادی:

این تلگراف هم از جلفا مخابره شده، از عبور چند نفر از دولتمردان روسیه تزاری از ارس و عزیمت آنان به تبریز، حکایت می‌کند:

«جلفا

روز ششم ربیع‌الاول چند نفر از معتبرین دولت روسیه وارد سرحد شده [از ارس گذشته] عازم تبریز گردیدند و از قرار مذکور از تبریز عزیمت دارالخلافه خواهند نمود.^۳»

سال ۱۳۰۵ هجری / ۱۸۸۸ میلادی:

متن تلگرافی که باز از جلفا دریافت و به مرکز مخابره شده و در زیر آورده می‌شود، از طغیان بی‌سابقه آب رودخانه ارس خبر می‌دهد:

«نظم و امنیت حاصل است، از قرار خبر تلگرافی به واسطه بارندگی زیاد، آب ارس خیلی طغیان نموده، به طوری که کشتی نمی‌تواند ذهاب و ایاب نماید. درین چند روز به قدر نیم ذرع برف باریده هوا خیلی سرد است.^۴»

سال ۱۳۰۷ هجری / ۱۸۸۹ میلادی

عبور دکتر فوریه از رودخانه ارس:

دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه سفر خود از طریق نخجوان و جلفا و

۱- رک: شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- نمره ۵۵۲، ۵ ذی‌القعدة، سنه ۱۳۰۱ هجری، ص ۲.

۳- روزنامه ایران، نمره ۶۱۶، ۱۶ ربیع‌الاول، سنه ۱۳۰۴ هجری، ۱۲ دسامبر ۱۸۸۶، ص ۲.

۴- همان، نمره ۶۵۲، پنج‌شنبه، ۲۲ رجب ۱۳۰۵ هجری، ۵ آوریل ۱۸۸۸، ص ۴.

گذشتن از آب ارس را در خاطراتش چنین می‌نویسد:

«قصه جلفا مابین تپه‌ای بنا شده طرف دست چپ ما واقع بود. این تپه شکلی غریب دارد یعنی نصف پایین آن در خاک‌هایی که از نصف بالای آن فرو ریخته و به کلی عریان شده است محصور گردیده است.

یک ساعت بعد از ظهر به حیاط گمرک خانه روس وارد شدیم که بیرق روس در بالای آن در اهتزاز بود. از این جا تا قایقی که باید ما را از ساحل روسی ارس به ساحل ایرانی آن ببرد همه جا قالی بر زمین افکنده بودند. از هم‌سفران روسی که ما را از سرحد اطیش تا سرحد ایران همه جا همراهی کرده و به سرعت و بدون مخمصه مسافرت در یک قسمت بزرگ از روسیه را برای ما آسان نموده بودند خدا حافظی و تشکر کردیم و پس از جدا شدن از ایشان و گذشتن از ارس به سرزمین ایران قدم گذاشتیم.^۱»

سال ۱۳۰۷ هجری / ۱۸۸۹ میلادی

عبور ژاک دومرگان از ارس:

ژاک دومرگان دو بار به ایران سفر کرده است، سفر اولش از سال ۱۳۰۷ ه. / ۱۸۸۹ م. شروع و تا سال ۱۳۰۹ ه. / ۱۸۹۱ م. ادامه یافته، در همین سفر است که درباره جغرافیا و زمین‌شناسی و باستان‌شناسی و زبان‌شناسی ایران پنج کتاب نوشته که در نه جلد به چاپ رسیده که دو جلد (مطالعات جغرافیایی) و یک جلد (زمین‌شناسی) آن مورد توجه خاص قرار گرفته است. علاوه بر آن وی موفق شده که مدارک مهمی را درباره ایلامی‌ها در ایران کشف کند. در دومین سفرش در سال ۱۳۱۵ ه. / ۱۸۹۷ م. به عنوان رئیس هیئت علمی به ایران آمد، و بعد از عقد قرارداد با مظفرالدین شاه، در شوش مستقر و به تحقیقات باستان‌شناسی ادامه داد. وی در این سفر، ۱۱ سال یعنی تا سال ۱۳۲۶ ه. / ۱۹۰۸ م. در ایران ماند و سپس به فرانسه بازگشت و دیگر بازنیامد. دومرگان در سفر اولش از طریق دشت مغان از ارس گذشته و به قفقاز رفته و در شهر شوشا (= شوشی - شیشه) چند روزی استراحت کرده و سپس از طریق پل خداآفرین به ایران بازگشته است. که اینک شرح این عبور و مرور را بشنویم:

۱- سه سال در دربار ایران، ص ۱۱۲.

«جاده‌ای را که هیئت دنبال کرده لنکران را در تمام طول گذشته در بلاسووار [=بيله‌سوار] به دشت مغان وارد شده به رودخانه قرادونی می‌رسد.

گرما به غایت رسیده بود، به همین دلیل، ما شب‌ها سفر می‌کردیم. بعلاوه دشت مغان از نظر امنیت شهرت بسیار بدی دارد. من از همه آدم‌هایم دور افتاده بودم، و در عبور از این صحرا ما تنها بودیم، هیئت جز شامل خانم مرگان و من و آقای پیرواسلین P. Vaslin و اشیرمان که خوشبختانه من به او پولی بدهکار بودم و او به دنبال حقوقش می‌آمد، نمی‌بود. در مدت شش روز و شش شب، ما خودمان چارواداری می‌کردیم، حیوانات را تیمار و نگهداری کرده، بار نموده، و به هنگام راه‌پیمایی آن‌ها، مراقبشان بودیم، بالاخره خسته و مانده به کنار رودخانه رسیدیم. در قرادونی من دو نفر دهاتی برای قاطر‌ها استخدام کرده، و ما با عبور از ارس داخل کوهستان شدیم.

عبور از این بخش از دره ارس به هنگام تابستان بسیار خطرناک است، چه پر از مار و عقرب، در معرض هجوم دزدان و قطاع‌الطریق، و قاچاقچیان بوده، پست‌های قزاق متعددی نیز که آن را حفاظت می‌کنند وظیفه سنگینی داشته، تقریباً همه‌روزه آن‌ها با قزل‌باش‌ها زدوخورد و تیراندازی دارند... به شوشا Choucha که رسیدیم، چندروزی استراحت کردیم، و من در این جا با خبر شدم که تقاضای من در مورد حفاری رد شده است... به هنگام ورود به شوشا کاروان در حقیرترین و رقت‌بارترین حالت بود... عدم توانایی من نسبت به حفاری در خاک روس اقامت مرا در آن جا بی‌فایده ساخت. دسته من به سرعت عازم تبریز شد تا در آن جا با قنصل‌مان راجع به سیاحت کردستان و آذربایجان مذاکره به عمل آوریم. از شوشا هیئت از جاده معروف به قاچاقچیان که از ارس با پل خداآفرین گذشته قره‌داغی [قره‌داغ] را قطع و از غرب اهر عبور می‌نمود عزیمت کرد.

بعد از عبور از رودخانه (ارس) و به جاگذاشتن قزاق‌ها ما به مدت یک روز و نیم کناره راست ارس را می‌پیمودیم و ضمناً دهکده‌های متروک را که تابستان قلمرو و مرکز پشه و تب است تماشا می‌کردیم، بالاخره با زحمت شروع به بالا رفتن از دامنه کوه‌ها نمودیم.^۱»

۱- مطالعات جغرافیائی، هیئت علمی فرانسه در ایران، صص ۸-۱۶.

سال ۱۳۱۰ هجری / ۱۸۹۲ میلادی:

دکتر فووریه پس از سه سال اقامت در دربار ایران، مراجعت خود به فرانسه از طریق آستارا و لنکران را چنین توصیف می‌نماید:

«بعد از آن که به ملتقای دو رودخانه کورا و ارس رسیدیم کشتی کرنیلف پشت به کوه ساحلی را پیمود که پست و هموار و یک‌نواخت بود و مدتی طول کشید تا در نیم ساعت بعد از ظهر ۱۴ ربیع‌الثانی در میان گرد و غباری آمیخته به بوی کارخانجات تصفیه نفت، به باکو نزدیک شدیم، تا مدتی تشخیص خانه‌های دود زده شهر از زمین لَمْ یَزَرْغ اطراف ممکن نمی‌شد... پیاده شدن ما به بندر در ساعت دو بعد از ظهر صورت گرفت.^۱»

سال ۱۳۱۶ هجری / ۱۸۹۸ میلادی:

«به دنبال بروز اختلاف با سعایت زمان بیگ (= کدخدای دره جیک) فی‌مابین قاطرچیان محمدعلی شاه و اهالی روستاهای تاتار علیا و سفلی (=بخش خداآفرین) در محلی معروف به (آغ‌داش) که یورت و اوبه روستاهای مذکور بوده، اهالی شکایت به هاشم‌خان (= رئیس ایل محمدخانلو) برده و استمداد می‌طلبند. هاشم‌خان زمان بیگ را نصیحت کرده و تذکر می‌دهد، که مؤثر واقع نمی‌گردد. اهالی بالاجبار محل مزبور را ترک و در جای دیگر اسکان می‌یابند.

در پاییز همان سال (= ۱۳۱۶ ق.) درحالی که زمان بیگ قصد مسافرت تبریز از طریق حسن‌آباد و «کومورچایی» داشته، حین عبور از شام^۲ دلیک‌داش (=شام به معنی جزیره) با دو نفر از اهالی قریه تاتار (=چالان دره) به اسامی قیطران و سلطان برخورد کرده و پس از درگیری لفظی هر دو نفر فوق‌الذکر به تلافی اختلاف قبلی در ییلاق به سوی زمان‌بیگ تیراندازی کرده، و وی را به قتل می‌رسانند و سپس ضاربین از رودخانه ارس عبور کرده به طرف قره‌باغ فرار می‌کنند، تا به هنگام تحقیقات و تنظیم صورت جلسه و سایر اقدامات بدون تقصیر شناخته شوند.

۱- سه سال در دربار ایران، ص ۴۱۹.

۲- شام یا شَم به زمین‌های مسطح و علف‌زارهای کرانه رودخانه‌ها و دریاچه‌ها اطلاق می‌گردد. ولی اغلب در اصطلاح ساحل‌نشینان ارس، شام به جزیره گفته می‌شود.

سال ۱۳۱۷ هجری / ۱۸۹۹ میلادی

حمله پری زاد خانم به سربازان روسی :

در این سال در سر جمع آوری و درو کردن علوفه در یک قطعه «آدا» (= جزیره کوچک) فی مابین روستای ساریجالو (ملکی هاشم خان) و روستای مفروضلو (زارعین علی مرادخان)^۱ از یک سو و اهالی روستاهای دَرزِیلو و قوملاق از روستاهای «قره باغ» از سوی دیگر، اختلافی بروز کرده که منجر به زد و خورد گردیده و زارعین ایرانی با چماق و قمه قره باغی ها را منهزم ساخته و علوفه های درو شده را به طرف ایران حمل می نمایند.

در نتیجه سربازان مرزی روس ها با عبور از رود ارس به روستاهای ساریجالو و مفروضلو (=بخش خداآفرین) حمله کرده و جنگ مسلحانه آغاز می گردد. خواهر علی مرادخان به نام «پری زاد خانم» که قوت بازو و دلاوری های وی داستان ها دارد، لباس مردانه پوشیده و سوار بر اسب علی مرادخان شده با عده قلیل خود به نظامیان روسی حمله نموده و تلفات سنگینی بر آن ها وارد و مجبور به فرار می نماید. روس ها بدون اطلاع از مسافرت دولتی علی مرادخان و مشاهده اسب^۲ معروف وی، خواهر او را خود او فرض کرده و از طریق وزارت خارجه و سفارت خانه خودشان اقدام به شکایت می کنند. دربار مظفرالدین شاه در مراحل اولیه، اقدامات آن ها را بی اساس تلقی می نماید. سپس شخص مظفرالدین شاه موضوع را از علی مرادخان جويا شده و از ماهیت جریان، اطلاع حاصل می کند. از طرف دیگر روس ها موضوع را از طریق دارالسلطنه تبریز پی گیری کرده و تحت رسیدگی قرار می دهند.

بالاخره به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد و مداخله کنسول روس مقرر می گردد، رشیدالملک امیرتومان و نیرالسلطان حاکم قره داغ و شریف السلطنه وزیر امور خارجه دارالسلطنه تبریز از سوی دولت ایران و یک نفر ژنرال روس با نمایندگی کنسول تبریز و نمایندگان سیاسی دیگر از طرف دولت روس به خداآفرین رفته تا به این اتفاق مهم مرزی رسیدگی نمایند.

۱- علی مرادخان سر دودمان خانواده های لطف اللهی و علی مراد خانلو و مراد خانلو می باشد. محل سکونت اصلی وی روستای لاریجان خمارلو (=مرکز بخش خداآفرین) بوده ولی بعدها در ساختمان جدیدالاحداث خود در قریه مفروضلو سکونت داشته است.

۲- این اسب را در اثر شنا کردن فوق العاده و استثنایی در خلاف جریان آب «جنگ آت» (= اسبی که مثل کشتی و قایق است) می گفتند، لذا اسبی بوده زیبا و شناخته شده.

سُفرِ اہل حق بہشتیانِ خوش بخت در آید در دم شود
جرکِ دُجی و خوابِ بردارِ افسوسِ بختِ بد

درد و غم خزان را ز سر و دم به خصل آردن جز نیست تخم را در زهر کرب و غم طبع دلوم و جانم ز غم خزان

در روزی نیک طبع و ریاست در عهد خود بنویسم که بعد از این کتاب من فرستم به محمد

عزیز و تربت طایف دی دین منزل اعجاز حکومت دہلی نواح لکھنؤ کا مصلحت سے

مختصر دجرا فسترد و هر دو عالم بود که با هم در تنه کفنه و علفه و الیحدی و نزل و ...
 ریح شمس و الیحدی و ...
 ۱۲۱۲

شریف السلطنه در این رابطه قبل از حرکت تلگرافی به هاشم خان محمدخانلو
مخابره کرده که ذیلاً آورده می شود:

«مقرب الخاقان هاشم خان رییس و ایل بگی [بیگی] محمدخانلو را مرقوم می شود، خبر تلگرافی جناب امیرالأمراء وَالْعِظَامُ رشیدالملک امیرتومان زیدہ [زید] اقباله را در ورود جنرال مأمور روس به پل خداآفرین و عزیمت خودم را دیروز تلگرافاً به شما اطلاع دادم و

حالا نیز چون عالی جاه عزت همراه نائب اصغر^۱ را از برای مزید اطلاع شما و ترتیبات ورود و توقف خود به آن جا فرستادم. لهذا به آن مقرب الخاقان می نویسم البته خود شما از ایاب و ذهاب مأمور خارجه و ترتیبات طی دعاوی و تعیین منازل اجزاء حکومت و تهیه مخارج لازمه آن ها اطلاع کامل دارید، هر قسم که مقتضی آسایش خود من و اجزاء قلیل من که همراه خواهم آورد باشد. در تهیه آذوقه و علوفه و آلاچیق و منزل اقدامات لازمه به عمل آورده و پنج [و] شش آلاچیق خوب داشته باشید. و دستورالعمل لازمه را معتمدالسلطان... خان سرتیپ خواهد نوشت زیاده نمی نویسم، فی شهر شوال ۱۳۱۷». (در پشت نامه دو فقره مهر شریف السلطنه مشهود است.)

طبق پیشنهاد کنسول روس در تبریز و دستور محمد علی میرزا ولیعهد، ژنرال روس و مأمورین سیاسی، مرزی همراه وی از طریق پل خداآفرین و رشیدالملک امیرتومان و شریف السلطنه وزیر خارجه به اتفاق نیر السلطان حاکم قره داغ از طریق تبریز، اهر وارد منطقه می شوند. هاشم خان طبق اطلاع قبلی وسیله تلگراف و پیام کتبی، با برپا کردن چندین آلاچیق سفید و آشپزخانه و اصطبل بهاری (=بهاربند) در محلی معروف به نام (=اُوزون زَمی) که باغ و یونجه زار شخصی هاشم خان و بالاتر از پل خداآفرین و در کنار چشمه معروف (=حسن و حسین)، نزدیک روستای دره جیک، شجاعیلو، به مدت سه شبانه روز از میهمانان پذیرایی می نماید. به هنگام شروع مذاکرات، هاشم خان طی سخنانی اقدامات ایرانی ها را توجیه نموده و روس ها را متهم می کند. بالاخره پس از بحث های طولانی اختلاف دولتین به طور مسالمت آمیز پایان یافته و روس ها از خون بهای کشته شدگان خویش صرف نظر، و ایرانی ها نیز جزیره کوچک متنازع فیه را به روس ها واگذار می کنند. و پروتکل ترک مخاصمه و حل اختلاف در کنار رود ارس به امضای مأمورین دولتین و معتمدین محلی، می رسد. و مأمورین روس از میهمان نوازی و پذیرایی ایرانی ها تشکر و خداحافظی کرده و از طریق پل خداآفرین وارد خاک خودشان می شوند.^۲

۱- منظور از نائب اصغر، ستوان اصغر حامل نامه می باشد، که یکی از مأمورین گمرک مستقر در پل خداآفرین بوده است.

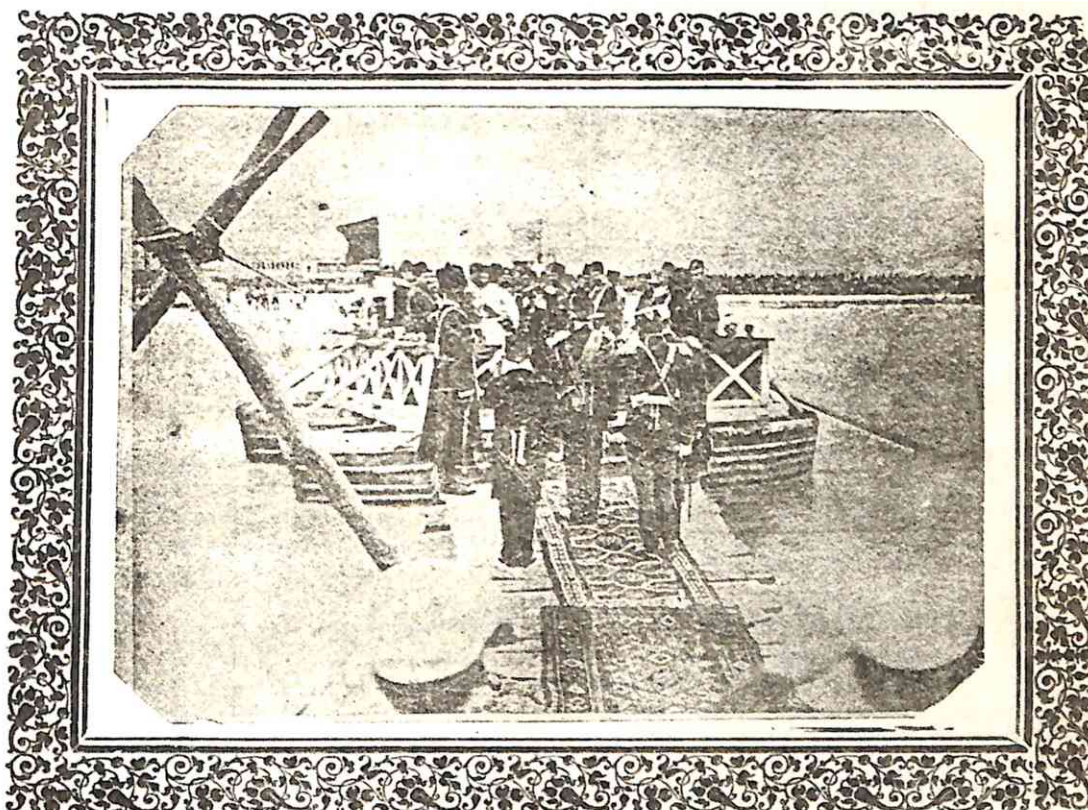
۲- تلخیص از یادداشت آقای شجاع محمدخانلو.

سال ۱۳۱۸ هجری / ۱۹۰۰ میلادی:

«۲۲ سال بعد از عبور ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه نیز، پس از طی مسیر پدرش در همان ماه اردیبهشت و در جریان نخستین سفرش به فرنگستان، هم‌چنان از طریق جلفا از ارس عبور کرده است. وی در سفرنامه خود از این عبور چنین یاد کرده است:

امروز [۲۰ محرم ۱۳۱۸ هـ. / ۲۰ مه ۱۹۰۰ م.] باید از جلفای خاک خودمان به جلفای روس برویم و به سلامت از رود ارس بگذریم. صبح که از خواب برخاستیم، هوا به طوری منقلب و رعد و برق و باران می‌بارید که مافوق نداشت... و چون خدام حرم می‌خواستند وقت رفتن و عبور ما از رودخانه تماشا کنند و عمارت پست‌خانه خوب مشرف به رودخانه نبود، دوباره این جا را که منزل ما و مشرف به ارس است قرق فرمودیم. و حرم به این جا آمدند تا دو ساعت به غروب مانده که وقت حرکت ما بود جناب صدراعظم فرستادند که موقع حرکت است. از اندرون بیرون آمدیم. ولیعهد همراه ما بود. جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار موثق‌الدوله، وزیر همایون ارفع‌الدوله و امین حضرت با لباس رسمی در جلو در حاضر بودند و طرفین راه را ایرانی‌ها و اهل اردو و افواج و سوار حاضر رکاب و موزیگانچی‌ها و قزاق‌ها که همراه هستند، گرفته تا لب رود ارس با کمال نظم صف بسته ایستاده بودند. قایق ما را لب رود حاضر کرده بودند. توکل به فضل خدای تعالی نموده داخل قایل شده، روی صندلی که برای ما گزارد شده بودند، نشستیم، اشخاصی که در قایق ما بودند، از این قرار است: ولیعهد اعتضادالسلطنه که جلو ما ایستاده و تماشا می‌کرد. جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و وزیر همایون و امین حضرت که قوری آب یخ در دست داشت، جلو روی ما ایستاده، مشغول عرض و صحبت بودند... قایق ما را عمله‌جات که لخت شده‌اند، توی آب با طناب می‌کشیدند. وضع این رودخانه در این جا این طور است که به واسطه بلندی‌های زمین که در وسط رودخانه پیدا شده و در واقع جزیره تشکیل داده است، رودخانه را به دو شعبه منشعب کرده است. از یک طرف قایق را کب را می‌رساند به جزیره از آن جا پیاده شده، داخل جزیره می‌شود و از طرف دیگر به قایق روسی‌ها سوار می‌شود که با مفتولی از آهن، مثل طناب کلفت مهار کرده، به ساحل آن طرف می‌کشند و راکبین را با کمال سهولت به خشکی می‌رساند. خلاصه ما قدری که با قایق رفتیم، بلند شده، به طرف ایران و اهالی خودمان دستمال تکان داده، اظهار لطف و مهربانی کردیم که یک مرتبه تمام مردم صداها به دعا و سلام و صلوات بلند کرده، هیجان‌گریبی برای آن‌ها دست داد. به ما هم

حالت مؤثری رخ نمود. قایق ما به محاذی جزیره نرسیده، قدری از راه و رسم معمول پایین تر رفت، خیلی اسباب اضطراب مردم شده بود بِحَمْدِ اللَّهِ سَالِماً به جزیره رسیدیم و از آن طرف سوار شده، به ساحل ارس رفتیم^۱»



عبور اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شهر یاری ارواح العالمین فداء از رود ارس مع صاحب منصبان دولت بیته روس و ملتزمین
 رکاب مبارک بطرف جلفا و قفقاز در عکا سخانه مبارکه گراور شده و در مطبعه مبارکه شاهنشاهی بطبع رسید طهران ۱۳۱۹

۱- سفرنامه فرنگستان مظفرالدین شاه قاجار، سفر اول، صص ۴۴-۵، نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، صص ۴۴-۵.

سال ۱۳۲۰ هجری / ۱۹۰۲ میلادی:

مظفرالدین شاه ۲ سال پس از اولین سفرش به فرنگستان، دومین سفر خود را آغاز و وارد خاک روسیه شده و از طریق لنکران با کشتی از رود کر گذشته و به رود ارس می‌رسد. شرح این ماجرا را در سفرنامه‌اش، چنین بیان می‌کند:

«یکشنبه ۲۴ ماه [جمادی‌الآخر] صبح ساعت شش از خواب بیدار شدیم، دستمان اَلْحَمْدُ لِلَّهِ خوب است نماز کردیم چائی خوردیم، دعاها مان را خواندیم، آمدیم توی بالکن قدری راه رفتیم. امیر بهادر جنگ و حاجب‌الدوله بودند، بالکن هم جای باصفایی بود. رودخانه کر هم از جلو عمارت می‌گذشت اما ثلث آن چه بهار دیده بودیم نبود، سوار کشتی شدیم، از رودخانه کر گذشتیم. بعد کالسکه‌ها حاضر بود سوار کالسکه شدیم، سی و پنج ورس که آمدیم برای نهار در استاسیون پیاده شدیم، بعد از نهار هم ده ورس آمدیم، به رودخانه ارس رسیدیم. کشتی حاضر بود سوار کشتی شدیم، دو ساعت هم روی رودخانه ارس آمدیم مرغابی و مرغ سقای زیادی روی آب بود. توی کشتی با فخرالملک، حاجب‌الدوله، سیف‌السلطان، امین حضرت میرزا ابراهیم خان دکتر و عکاس‌باشی و ابراهیم آبدار بودند، آمدیم تا جایی که کالسکه حاضر بود، سوار کالسکه شدیم تا مقارن غروب رسیدیم به اوزون تپه که منزل است، و مالقان هستند، بوقلمون زیادی به قدر دو هزار تا در کنار ده دیدیم و آمدیم منزل، چون شب دوشنبه بود، آقاسید حسین روضه خواند، بعد شام خورده خوابیدیم.^۱»

سال ۱۳۲۳ هجری / ۱۹۰۵ میلادی

عبور سون هدین سیاح سوئدی از ارس:

سون آندرس فون هدین، سیاح معروف سوئدی بیش‌تر از نیمی از عمر طولانی خود را در سفر-مخصوصاً سفر به ایران و آسیای مرکزی- گذرانده، مردی که ماه‌ها و سال‌ها بر پشت شتر در کوره راه‌های ایران، به ویژه کوره راه‌های کویری، هزاران کیلومتر در نور دیده است و از دیده‌های خود گزارش تهیه نموده، و منتشر کرده است. در یکی از سفرهایش که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه اتفاق افتاده از طریق معبر جلفا از آب ارس عبور کرده و در

۱- دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، ص ۱۴۴.

تبریز به خدمت محمدعلی میرزا (=ولیعهد) رسیده است. که اینک خلاصه این عبور و دیدار را از سفرنامه اش بشتنویم:

«... در این جا در جلفا وارد سفری بسیار طولانی، از راه ایران باستانی شدم. از طریق آن امپراتوری کهنی که زمانی آن قدر اصیل بود و امروز، در زمان ما، حتی نور ماتی نیز از زمان های پرغرور هخامنشیان در آن به چشم نمی خورد. معاون گمرک و چند شخصیت دیگر، که قیافه ماجراجویانه ای داشتند، من و اثاثم را به انبار گمرک می برند اول پاسپورتم مورد بررسی قرار می گیرد... درست موقعی که ما درباره این موضوع مهم [درباره اسلحه هفت تیر سوئدی] بحث می کردیم رییس گمرک، در لحظه ای حساس رسید، که به من بگوید، که من می توانم هفت تیر را داشته باشم و قایق روی ارس منتظر من است. باران به شدت می کوبد و همه چیز تر و سرد و مرطوب است ... در حالی که چند حمال تاتار بارم را حمل می کردند، خودم را به لب رودخانه رساندم. پس از این که همه چیز روی قایق گذاشته شد، قایق وسیله یک طناب کلفت از روی آب به طرف یک جزیره کوچک، که بین روسیه و ایران قرار دارد و به کسی تعلق ندارد کشانده شد. در آن جا به باربرهای ایرانی و یک مترجم زبان فرانسه برخوردیم. بار دوباره روی چیزی گذاشته شد که نه قایق بود و نه کلک، که در ساحل ایران مرا به دیواره گلی و لغزنده کنار رودخانه رساند. یکی از حمال ها پایش تاب برداشت و یکی از صندوق هایم را به آب انداخت، که دستور دادم آن را باز کرده و همه اشیاء داخل آن را کنار آتش خشک کند.

جلفای ایران هم مثل جلفای روسیه لانه رقت باری است ... وقتی که من در جلفا، در ساحل ارس بودم یک جوان هندی به نام دوئت (Dhoedt) سرپرست گمرک بود. او محبت کرده از من استقبال به عمل آورد ... تبریز مدت ها است که محل اقامت ولیعهد ایران است. یک روز به دیدن این جوانک، که اسمش محمدعلی میرزا بود رفتم... مراسم احترام را به جای آوردم و محمدعلی با بلند شدن از جا به آن پاسخ داد و بعد هر دو نشستیم و شروع کردیم به صحبت کردن، که بی نهایت پرازش و عمیق بود.^۱»

۱- کویرهای ایران، صص ۱۲۵، ۱۱-۱۱۰.

سال ۱۳۲۵ هجری / ۱۹۰۷ میلادی

گذشتن گروته از ارس:

هوگو گروته، جغرافی دان و قوم شناس مشهور آلمانی، در سال ۱۳۲۵ ه. ق. / ۱۹۰۷ م. که یکی از بحرانی ترین سال های سلطنت قاجاریه است، از راه بین النهرین به ایران آمد، وی وقتی قدم به خاک ایران گذاشت، که چند صبحی از مرگ مظفرالدین شاه و به تخت نشستن محمدعلی شاه می گذشت. سیاح آلمانی پس از ملاقات با محمدعلی شاه و احتشام السلطنه رئیس مجلس شورای ملی به تبریز آمد. و پس از چند روز توقف در تبریز، موقع برگشتن از طریق جلفا، از رود ارس عبور کرده. چگونگی این عبور را در سفرنامه اش چنین می نویسد:

«... هنگام طلوع فجر وقتی به جلگه مرند که تقریباً ۱۴۰۰ متر بالاتر از سطح دریا قرار دارد رسیدیم، روبه رویمان در سمت شمال، چشم انداز بسیار زیبایی نمودار گردید. در قسمت جلوی این منظره بدیع، چند رشته کوه با قله های مخروطی شکل خودنمایی می کردند. احتمالاً آن ها کوه های آتشفشانی «نیشان کوه» [نشان کوه] و «کمکوه»، با ۳۴۰۰ متر ارتفاع بودند. در پشت آن ها رشته کوه مرتفع دیگری چون دیوار عظیم و تیره رنگ قد برافراشته بود. یک کرجی ما را به آن سوی ارس برد. حال وارد خاک روسیه شده بودیم. وجود راه آهن که از سه ماه پیش به این نقطه رسیده، موجب شده است، در جلفای روسیه کوچه های متعدد با خانه های یک طبقه، که دیوارهایشان را با آهک سفید کرده اند ساخته شود. وقتی ترن ما از شهر «نخجوان» گذشت و در جلگه حاصل خیز «شارور» [احتمالاً شَرور] به سوی «ایروان» پیش می رفت، قله های باشکوه و پوشیده از برف آرات از دور می درخشید.»^۱

۱۴ رجب ۱۳۲۶ هجری / ۳۰ ژوئیه ۱۹۰۸ میلادی: تلگراف پاختونوف:

«... ظرف روزهای اخیر در تبریز کمیته ای به نام مجلس غیبی (= شورای مخفی) تشکیل شده است. این کمیته اخطاریه هایی مهور به مهرستار [خان] و باقر [خان] برای افراد ثروتمند می فرستد و از آن ها مبلغ معینی را طلب می کند. کمیته تصویب کرده است ۶۵

۱- سفرنامه گروته، صص ۱۵-۳۱۴.

هزار تومان جمع شود... گروه جدید انقلابیون از ماوراء قفقاز [از ارس گذشته] وارد تبریز شده که در میان آنها متخصصین تهیه گلوله‌های انفجاری نیز وجود دارند. گمرک ما در جلفا ۱/۵ پود [پود، واحد وزن روس برابر ۱۶/۳ کیلوگرم] دینامیت را که به مقصد تبریز برده می‌شده توقیف کرده است. در جلفای ایران و در حومه ده شوجی [شجاع] دائماً تیراندازی جریان داشته و کسانی که از آن جا می‌گذرند مورد غارت افرادی که در کمین نشسته‌اند قرار می‌گیرند... به طور کلی اوضاع در کل این ولایت درهم برهم و بی‌نظم است.^۱

سال ۱۳۲۶ هجری / ۱۹۰۸ میلادی:

مهدی قلی هدایت ملقب به مخبرالسلطنه که در یکی از سفرهایش از روی ارس وسیله پل متحرکی از جلفا گذشته است. این عبور را در خاطراتش چنین می‌نگارد:

«... قبل از آفتاب به مرند رسیدیم، شیرچای خوبی حاضر بود، صرف شد، علی‌خان آن‌جا ماند حرکت کردیم، جمعی سواران موافق بر سر راه صف کشیده بودند، با تأثر از هم گذشتیم، در عرض راه دسته دسته مجاهد، غالباً لُخت به طرف تبریز می‌روند، در دهنه دردیز [دره دیز] توقیفی شد، تا اسب عوض کنند، مرغ پخته همراه داشتیم، صرف شد و لذتی بخشید، مغرب به جلفا رسیدیم، عطاء السلطنه شاهسون از طرف خودم حاکم بود. تلگرافی از مقتدرالدوله نشان داد که در توقیف من شده بود، گفت جسارت نمی‌کنم، هر چه بفرمایید اطاعت می‌کنم، تلگراف مشیرالسلطنه و امیر بهادر را به او دادم، گفتم تا شب از مقتدرالدوله هم تلگراف خواهد رسید، پل متحرکی که بود حاضر کردند، از ارس رد شدم. وسائل زندگی هم فراهم‌تر بود، جلفای ایران خرابه است، جلفای طرف روس هتل دارد، مغازه دارد، حتی تماشاخانه دارد، ولو ماتوشکا باشد. پاسی از شب گذشته، تلگراف مقتدرالدوله هم رسید.^۲»

سال ۱۳۲۶ هجری / ۱۹۰۸ میلادی:

در عصر بعضی از دولت‌های گذشته که ضعف در قدرت تصمیم‌گیری مرکز حاکم بود، در اکثر مناطق کشور، حکومت‌های محلی به صورت مطلق‌العنان و بی‌بند و بار به رتق و

۱- کتاب نازنجی، ج ۱، صص ۶۵-۲۶۴.

۲- خاطرات و خطرات، ص ۱۷۷.

فتق امور دخالت می‌کردند. بیش‌تر مناطق از نعمت امنیت محروم بود. سرنوشت عده‌ای از مردم مخصوصاً طبقه مستضعف در دست این قبیل اشخاص رقم می‌خورد. در مرزها قانون و امنیت تا اندازه‌ای مفهومی نداشت، تا جایی که حتی سیم‌های تلگراف از جمله مرزبانی خط خداآفرین، کلیر دستبرد این تجاوزها می‌گردید و ارتباط با مرکز به کلی قطع می‌شد. متون زیر چندین فقره تلگرافی است که از اهر و خداآفرین مخابره شده و از این واقعیت پرده برمی‌دارد:

۱- «تلگراف داخله، از اهر پانزدهم [ربیع‌الثانی]

امنیت حاصل دو سه روز است مکرّم‌الدوله حاکم وارد و مشغول انتظام امورات حکومت هستند. اطراف به واسطه حرکت ایلات طوایف حاجی خواجه‌لو و سایر شاهسون بی‌نظم و به هر آبادی می‌رسند غارت می‌نمایند. حکومت به واسطه نبودن سوار و استعداد نمی‌تواند از اشرار جلوگیری نماید. سیم تلگراف سرحد را به کلی پاره کرده بوده‌اند... چند روز است به واسطه عدم سیم، خط کلیر و سرحد پل خداآفرین تعطیل است.^۱

۲- «از اهر، ۳۰

بِحَمْدِ اللَّهِ شهر را امنیت حاصل است. سوار اطراف همه روزه حاضر می‌شوند. سردار نصرت نیز منتظر رسیدن قورخانه و سایر ملزومات اردو می‌باشد، که به محل مأموریت خود حرکت نماید. چهار روز است سیم طرف سرحد پل خداآفرین را اشرار جمع کرده برده، مبالغی خسارت وارد آورده‌اند. تلگراف خانه کلیر و پل خداآفرین به واسطه عدم سیم و تیر، تعطیل هستند.^۲

۳- «از پل خداآفرین، ۲۲

طُرُق و شوارع در نهایت بی‌نظمی، قتل و غارت شایع، راه‌ها به کلی مسدود، مأمورین سرحد متوحش، جان و مال در معرض خطر، هر شب چند نفر به جهت تاخت و تاز به سرحد می‌آیند. دو شب قبل چند نفر آمده سقف تذکیرخانه را سوراخ کرده که سرقت

۱- روزنامه صبح صادق، س ۲، ش ۷۵، دوشنبه، ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

۲- همان، ش ۸۷، سه‌شنبه، ۲ جمادی‌الاول، ۱۳۲۶، ص ۲.

نمایند؛ امین تذکره بیدار شده و فریاد زده، سارقین فرار نمودند. چند روز قبل قوجه بیگلرها آمده، ایل تراکمه را چاییده، قریب هزار و پانصد گوسفند برده و پنج نفر را هم مقتول نموده‌اند. عمله‌هایی که از روسیه می‌آیند [از طریق پل خداآفرین] آن‌ها را لخت می‌نمایند و پاره [ای] را مفقودالآثر می‌کنند؛ املاک طومانیانس را هم... غارت نموده و مبالغی خسارت وارد نموده‌اند.^۱»

اوایل قرن بیستم تا ۱۹۱۰ میلادی عبور کلودانه از رودخانه ارس:

ژان شوپفر کلودانه، روزنامه‌نگار و نویسنده فرانسوی که در نخستین سال‌های قرن بیستم، به اتفاق چند تن از دوستان اروپایی خویش، از طریق کشورهای اروپای مرکزی، روسیه و قفقاز به ایران سفر کرده و بعد از چند روز اقامت در تهران از راه کاشان به اصفهان رفته است. و چند سال بعد از این سفر، در سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ نیز برای دومین و سومین بار به ایران سفر کرده است. وی نحوه عبور از رودخانه ارس از طریق جلفا را در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

«شنبه ۱۳ مه - به کرانه رود ارس رسیدیم اما قبل از ساعت ۹ عبور از آن غیرممکن بود. در قسمتی که می‌بایست از آن بگذریم رودخانه دو شاخه می‌شد، که هر دو به علت باران‌های سیل‌آسای بهاری طغیان کرده بود. و فقط از ساعت ۹ به بعد بود که آب اندکی پایین می‌رفت. روی اولین شاخه پل چوبی کوتاهی ساخته بودند که اکنون چون آب بیش از حد بالا آمده بود امکان رسیدن به آن وجود نداشت و ما به ناچار خودمان دست به کار شدیم و تعدادی تخته پاره را به هم بستیم و با آن یک پل موقتی که ساحل را به پل اصلی می‌پیوست ساختیم.... سرانجام به کمک آن توانستیم اتومبیل را به پل چوبی برسانیم و از شاخه اول رودخانه بگذریم.

در شاخه دوم می‌بایست اتومبیل را روی یک قایق تخته‌ای کوچک که بیش از ۳/۳ متر طول و ۱/۶ عرض نداشت بگذرانیم و به این وسیله خود را به ساحل مقابل برسانیم. اما مقامات محلی با این کار مخالف کردند. بعد از اصرار و تقاضای فراوان بالاخره موافقت مقامات را جلب کردیم و با هزار زحمت موفق شدیم اتومبیل را روی قایق قرار بدهیم.

۱- همان، ش ۵۸، دوشنبه، ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶، ص ۳.

رودخانه سریع و خروشان می‌گذشت و هر لحظه بیم آن می‌رفت که قایق و اتومبیل و همه ما را با خود ببرد. اما خوشبختانه این خطر را هم بدون پیشامدی تازه‌ای از سر گذراندیم و سرانجام قدم بر خاک ایران گذاشتیم. عبور از دو شاخه ارس هفت ساعت از وقت ما را گرفته بود.»

وی که در این سفر به علت اشکال فنی اتومبیل‌اش از ادامه راه مأیوس شده و ناچار تصمیم می‌گیرد که خود را به تفلیس برساند، موقع برگشتن عبور خود از ارس را چنین تعریف می‌کند:

«در جلفا به جای استراحت تصمیم می‌گیرم بلافاصله از رودخانه ارس عبور کنم. گذشتن از شاخه اول رودخانه به وسیله قایق چوبی بدون برخورد با مشکلی انجام می‌گیرد. در شاخه دوم میان پل وسط آب و ساحل مقابل، فاصله‌ای هست که باید به وسیله تخته روی آن پل زد. همین کار را می‌کنیم و با احتیاط اتومبیل را روی پل موقت می‌رانم و در آنجا ناگهان یک صدای شکستگی هولناک به گوش می‌رسد و پیش از آن که بتوان کاری کرد تخته‌ها می‌شکند و اتومبیل در آب می‌افتد. البته رودخانه در آن نقطه که فاصله چندان با ساحل ندارد زیاد عمیق نیست. آب تا بالای چرخ‌ها می‌رسد و یافتن اشخاصی هم که بتوانند کمک کنند و اتومبیل را از رودخانه بیرون بکشیم غیرممکن است... ناچار تمام شب را در اتومبیل می‌گذرانیم و آب رودخانه پیرامون ما به راه خود می‌رود.



تخلیه ماشین‌ها در دومین شاخه ارس



بارانداز جلفا هنگام عبور کلودانه

جمعه ۹ ژوئن - تعدادی اسب و گاو ما را از رودخانه بیرون می‌کشند. بلافاصله حرکت می‌کنم.^۱»

سال ۱۳۲۷ هجری / ۱۹۰۹ میلادی

عبور سپاهیان روس از سرحد و ورود به تبریز:

«بالجمله در موقعی که حاضرین تلگراف‌خانه مشغول مخابره حضوری بودند، تلگراف‌خانه جلفا عبور قشون روس را از سرحد [رود ارس] و ورود به خاک ایران را خبر داد. این خبر مانند صاعقه‌یی بر سر حاضرین تلگراف‌خانه فرود آمد، همه غرق حیرت گشتند و از آن چه می‌ترسیدند، بر سرشان آمد و تلگراف‌خانه ماتمکده شد.

روز پنجشنبه ۸ ربیع‌الثانی سپاهیان روس، از راه مرند به خارج شهر تبریز رسیدند و در آن طرف پل رودخانه آجی اقامت ورزیدند. آن روز را چون حوالی غروب رسیده بودند در همان جا خیمه و خرگاه به پای کردند.^۲»

سال ۱۳۲۸ هجری / ۱۹۲۰ میلادی:

«جنگ و درگیری‌ها فی مابین طرفداران مشروطه و مخالفین از اواخر ذیحجه ۱۳۲۷ هـ تا اوایل سال ۱۳۲۸ ادامه داشت، رحیم‌خان از اهر به حسرتان (از توابع شهرستان کلیبر) خانه مسکونی خود در ارس کنار رفته و از آن جا با اهل و عیال و کسان خود... از طریق پل خداآفرین به خاک روسیه گذشته و در قصبه قارپارکین [خارپارکین] نزدیکی مرز مستقر شده و با حسرت نگران (حسرتان) بود.

شب ۲۶ محرم ۱۳۲۸ نامه سردار بهادر از اهر

راجع به فرار رحیم‌خان به روسیه:

بعد از عنوان بِحَمْدِ اللَّهِ تعالی اردو خدمات خود را انجام داده و به طرف اهر مراجعت نمود. جناب آقای حاجی علی رضاخان در ۵ فرسخی قصبه رسیده و در خدمت ایشان به اهر آمدیم برای همه قسم اوامر حضرت اجل عالی حاضر هستند. از قصبه کلیبر راپرت

۱- گلهای سرخ اصفهان، ...، صص ۳۰۳-۴ و ۱۳-۳۱۲.

۲- قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۴۱۳ به بعد.

وقایع را به طرفی رسانده بود. یوم بیستم همین که رحیم خان شکست خورد فراراً به طرف «حسرتان» رفت شب در آن جا مانده صبح بیست و یکم عده روس به حسرتان آمده تمام اموال و دارایی رحیم خان را ... از رود ارس عبور داده به روسیه بردند.^۱

سال ۱۳۴۰ هجری / ۱۹۲۰ میلادی:

«شجاع الممالک کلیری که یکی از مردان نامی و سرداری شجاع بوده، پس از درگیری با سوران امیر ارشد و خاتمه مخاصمه، از رودخانه ارس (=از طریق پل خداآفرین) گذشته و در روستای هاوالی (=هوالی) در آن سوی ارس، در اثر بیماری، در اوایل آبان ماه ۱۳۴۰ ه.ق. و در سن ۴۲ سالگی از دنیا رفته و در آن روستا مدفون می گردد.^۲

سال ۱۳۴۴ هجری / ۱۹۲۵ میلادی:

«چندین نفر از قوای نظامی روس‌ها، از رودخانه ارس عبور کرده و به قصد دستگیری علی خان محمد خانلو عموزاده مرحوم عبدالله خان محمد خانلو، به محلی معروف به «کُجُرُن» - در نزدیکی روستای آینه‌لو و وایقان که ییلاق علی خان بوده و فعلاً نیز آثار و خرابه‌های ساختمان وی باقی می‌باشد - حمله کرده و جنگ سختی فی مابین طرفین درمی‌گیرد. پس از مدت‌ها درگیری، بالاخره دست چپ برادر علی خان به نام اسدالله خان (= پدر زن میرحسن احمدی) مجروح و از کار می‌افتد، و یکی از دختران علی خان به نام شاه بگیم خانم نامزد رستم خان - معروف به امیرافخم - در اثر اصابت تیر به قتل می‌رسد. و عده‌ای دیگر نیز در میدان جنگ جان خود را از دست می‌دهند. خود علی خان پس از تحمل شکست، متواری شده و خود را به روستای کوانق می‌رساند و در آن جا در اثر کثرت خستگی و تألمات روحی دار فانی را وداع و در قبرستان روستای مذکور به خاک سپرده می‌شود. روس‌ها پس از قتل و غارت و چپاول اموال، ساختمان معروف تومانیانس در روستای آینه‌لو (=معروف به ساختمان کانتور^۳) و هکذا ساختمان علی خان در ییلاق

۱- رک: تاریخ ارسباران، ص ۱۳۴ / قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۲۵-۵۲۴ / قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۷۸.

۲- تلخیص از یادداشت آقای خسرو سرتیپی نوه مرحوم شجاع الممالک.

۳- کانتور- مأخوذ از روسی به معنی دفتر حسابداری تجارت‌خانه یا کارخانه.

(کَجُرُن) را غارت و به آتش می‌کشند که امروزه ویرانه‌های باقی‌مانده آن‌ها از جنایات و تهاجم متجاوزین حکایت‌ها دارد.

سال ۱۳۴۵ هجری / ۱۹۲۶ میلادی

ماجرای قتل قهرمان خان:

در خلال این سال دو نفر از اتباع روس به اسامی هابل و قابل از آب رودخانه ارس عبور و به بهانه پناهندگی و اقامت در خاک ایران به خانه قهرمان خان - دایی سید صمدخان - در روستای آلاجوجه، وارد و در آن جا قایم می‌شوند. به دنبال افشای این جریان، عده‌ای از قوای نظامی روسیه از ارس عبور کرده و روستای آلاجوجه خصوصاً ساختمان قهرمان خان را محاصره کرده و دو نفر فوق‌الاشاره را صحیح و سالم می‌خواهند، قهرمان خان به لحاظ این که این دو نفر میهمان وی بوده و احترامشان لازم می‌باشد، و از طرفی به قصد پناهندگی به منزلش وارد شده‌اند، از تحویل آنان ممانعت ورزیده و به مبارزه و دفاع از خود و خانواده‌اش می‌پردازد.

از سوی دیگر عده‌ای از مأمورین روس به تعقیب شخصی به نام ذوالفقار بیگی مهاجر، که مقیم روستای بویدوز بوده بدان‌جا عزیمت می‌نمایند. شخص مذکور از تاریکی شب استفاده کرده و با زنش سوار بر اسب شده و پا به فرار می‌گذارد. به خاطر این که زنش به دست روس‌ها نیفتد او را در مزرعه گندم رها کرده و خود به سوی روستای آلاجوجه حرکت می‌کند، زن بی‌چاره و بی‌پناه در اثر مارگزیدگی مسموم و در دم جان به جان آفرین تسلیم می‌نماید. ذوالفقار بیگ نیز در نزدیکی آلاجوجه از اسب پیاده شده و در داخل نهر آب کمین می‌گیرد و مأمور روسی را هدف قرار داده و به قتل می‌رساند. بلافاصله فرار کرده و از صحنه خارج می‌شود. روس‌ها از این اتفاق عصبانی شده و قهرمان خان و عده دیگر را دست‌گیر و با خود به آن سوی ارس می‌برند. در آن جا قهرمان خان را به قتل رسانده و بقیه را آزاد می‌کنند.^۱

۱- از یادداشت‌های آقای میرعلی احمدی .

سال ۱۳۲۰ شمسی / ۱۹۴۱ میلادی

عبور زره پوش های شوروی از مرز و قتل حسین داهی مرزبان پلدشت:

«در سپیده دم روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [سوم شهریور ۱۳۲۰] حسین داهی، مرزبان ایرانی در پاسگاه مرزی خود در قریه پلدشت در ساحل رود ارس، در فاصله چند کیلومتری نخجوان مشغول نگهداری بود. اندکی پس از ساعت ۴ بامداد در حالی که به سوی تپه کوچکی راه می پیمود، صداهایی شنید و سربازان شوروی [سابق] را در او نیفورم های پشمی سبز با کلاهخودهای آهنین و تفنگ و مسلسل دستی تشخیص داد که داشتند نزدیک می شدند. داهی تفنگش را قراول رفت و شروع به تیراندازی کرد تا این که آخرین فشنگ از تعداد معدودی که در اختیار داشت به پایان رسید. در این هنگام سربازان شوروی نزدیک تر شدند و با آتش مسلسل او را به قتل رساندند.

نیروهای شوروی که احتمالاً به اندازه یک هنگ بودند و در پیشاپیش آنان تانک های سبک ت - ۶۲ راه می گشودند، پس از آن که پاسگاه مرزی پلدشت را تصرف کردند به سرعت به سوی غرب و شهر ماکو که در منتهی الیه شمال غربی ایران قرار دارد، به پیشروی پرداختند... ستون شوروی که به سوی ماکو پیشروی می کردند بخشی از یک سپاه بزرگ تر یعنی لشکر ۶۳ پیاده کوهستانی گرجی بود که خود آن، جناح چپ ارتش ۴۷ سرلشکر و.و.نویکوف را تشکیل می داد. بخش عمده لشکر ۶۳ در حوالی نخجوان از رود ارس عبور کرده و به جنوب به سوی خوی و رضائیه [ارمیه] رهسپار شده بود... جناح راست و عمده ارتش چهل و هفتم ژنرال نویکوف از جلفا به درون خاک ایران سرازیر شد. در تاریکی پیش از سپیده دم، سربازان شوروی از پل چوبی سی متری رود ارس عبور کردند و کلبه چوبی آن سوی پل را که پاسگاه مرزی به شمار می رفت تصرف نمودند. در این کلبه تنها یک قراول خواب آلود مجهز به یک تفنگ کهنه وجود داشت. در عرض چند دقیقه یک ستون طولانی تانک و زره پوش و کامیون های مملو از سرباز از روی پل عبور کرد و وارد شهر خواب آلود شد... قوای نویکوف که مرکب از لشکر هفتاد و ششم پیاده کوهستانی ارمنی، لشکر بیست و چهارم سوار کوهستانی و چند واحد از لشکر ششم و پنجاه و چهارم تانک بود، هنگامی که از جنوب شهر خارج شدند، به سوی جنوب و تبریز رهسپار گردیدند.^۱»

۱- در آخرین روزهای رضاشاه، صص ۲۱۰-۱۲.

سال ۱۳۲۰ شمسی / ۱۹۴۱ میلادی:

«در آن روزهای پراضطراب بی خبری و بلا تکلیفی عجیبی در تمام دستگاه‌ها حکمفرما بود و دیری نپایید که قوای شوروی متأسفانه با نقض بی طرفی ایران در ساعت ۴ بعد از نیمه شب روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ با پشتیبانی تانک و هواپیما از مرزهای شمالی کشور و قوای انگلیسی که آن‌ها نیز با تانک و هواپیما پشتیبانی می‌شدند، از مرزهای غربی کشور گذشته به داخل خاک ایران تجاوز کردند.

در آذربایجان، شوروی‌ها از دو ناحیه به خاک ایران تجاوز کردند: یکی از طریق پلدشت، که پس از عبور از رودخانه ارس به سمت شهرستان ماکو پیشروی کردند و پس از اشغال این شهر و از بین بردن هنگ پیاده ماکو به سمت خوی، شاپور به پیشروی خود ادامه دادند.

دیگر از طریق جلفا، که پس از عبور از رودخانه ارس در ناحیه جلفا وارد خاک ایران گردیده در دو ستون یکی از طریق جلفا، دره دوز [دره دیز]، مرنده، تبریز و دیگری از طریق جلفا، خوی، شاپور و رضائیه شروع به پیشروی نمودند.^۱»

سال ۱۳۲۰ شمسی / ۱۹۴۱ میلادی:

در شهریور ۱۳۲۰، عده‌ای از مأمورین مرزی در برابر متجاوزین ایستاده و در راه دفاع از وطن خود، به قتل رسیدند. در چندین محل در کناره‌های ارس قبور این سربازان گمنام به چشم می‌خورد. ابوالحسن احتشامی که خود در سال ۱۳۲۸، این قبور را دیده. در خاطراتش چنین می‌نویسد:

«در سه راه جلفا، در کنار مزار دو ژاندارمی که در واقعه شهریور ۱۳۲۰ در پاسگاه خود شربت شهادت نوشیده بودند، افسران ستون قره‌تولاغ با احساسات و محبت هرچه تمام‌تر، ما را در میان خود جای دادند. و در آستانه پاسگاه ژاندارم‌های شهید که در زیر آتش توپ و خمپاره سربازان مهاجم شوروی به صورت ویرانه تأثرآوری درآمده بود. رئیس ستاد ستون، نطق هیجان‌آمیزی ایراد نموده و گفت... [از مقام شهدا تجلیل می‌کند] در این سه راه جلفا، قبر محقری که توجه آقایان را به خود جلب می‌کند آرامگاه ابدی دو نفر ژاندارم است

۱- خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان، صص ۳-۱۲.

که در وقایع شهریور ۲۰، پاسگاه این محل را تشکیل می‌دادند و در این پاسگاه شربت شهادت را نوشیده و به افتخار ابدی نایل شده‌اند. این دو ژاندارم پس از آن که تا آخرین فشنگ به دفاع می‌پردازند در زیر باران آتش جان می‌سپارند^۱...

و باز می‌نویسد: «صبح روز بعد به بازدید پل‌ها و پاسگاه‌های مرزی پرداخته و مزار ژاندارم‌های میهن‌پرستی را که در واقعه شهریور در پاسگاه کنار ارس شربت شهادت نوشیده و بر اثر مجاهدت و علاقه سرگرد سوسمبری دارای بقعه آبرومندی شده بود، زیارت نموده و بر روح آن سربازان رشید درود فرستادیم.^۲»

غیر از این‌ها در خداآفرین نیز، در قسمت جنوب غربی پاسگاه مرزی، انتظامی قبر یکی از این سربازان گمنام مشاهده می‌شود. که در غایله شهریور ۱۳۲۰ تا آخرین نفس از وطن خود دفاع کرده و بالاخره به دست دشمن مهاجم به قتل رسیده و در راه پاسداری از آب و خاک و استقلال کشورش شربت شهادت را گوارا نوشیده است.

سال ۱۳۲۳ شمسی / ۱۹۴۴ میلادی

عبور روس‌ها از ارس و دست‌گیری قاسم‌خان اسکندری:

«در این سال عده‌ای از مأمورین مرزی روسیه از آب ارس عبور کرده و برای دست‌گیری شخصی به نام «رحیم مهاجر» که مدت‌ها قبل به بهانه پناهندگی به این سوی ارس عبور کرده و در منزل مرحوم قاسم‌خان اسکندری (برادر زن مرحوم میرصمد خان) قایم شده بوده وارد روستای کلالة شده و به بهانه دست‌گیری شخص موصوف ساختمان مرحوم قاسم‌خان اسکندری را محاصره می‌نمایند. قاسم‌خان از خود رشادت و شهادت به خرج داده و از تحویل نام‌برده که به خانه‌اش پناه آورده بود، خودداری می‌نماید. و پس از جر و بحث موضوع را به کلی منکر می‌شود.

مأمورین روس بلافاصله خود قاسم‌خان را دست‌گیر و به خاک شوروی سابق می‌برند، در آن‌جا پس از گذشت مدتی، به وی پیشنهاد جاسوسی و همکاری اطلاعاتی می‌نمایند و سعی می‌کنند با لطائف‌الحیل نام‌برده را تطمیع نمایند. ولی وی از قبول چنین پیشنهادی شانه خالی می‌کند و دست رد بر سینه آنان زده و به هیچ وجه آماده همکاری و

۱- دروازه‌های ایران قفل است، ص ۱۳۴.

۲- همان، ص ۱۴۲.

وطن فروشی نمی شود. روس ها پس از این که مایوس می شوند، بر وی آمپول سمی تزریق می نمایند که در اثر آن بعد از کوتاه مدتی فوت می نماید.^۱

سال ۱۳۲۵، ۱۳۲۶ شمسی / ۱۹۴۶، ۱۹۴۷ میلادی:

یکی از وقایع شنیدنی کناره های ارس حمله عده ای از ایل بارزانی به پاسگاه «قره قویون» دومین پاسگاه در دامنه آرات و کناره ارس می باشد. ابوالحسن احتشامی در خاطرات خود این جریان را چنین تعریف می کند:

«قره قویون [پاسگاه] از نظر تاریخی نیز شاهد عقب نشینی و فرار دسته جمعی عجیب و شگفت آوری می باشد.

به قراری که آقای سرهنگ مظفری زنگنه که در حمله ارتش به آذربایجان در سال ۱۳۲۵ فداکاری های زیاد نموده و در سال ۱۳۲۶ نیز با ستون خود موفق شده بود که سواحل ارس و خط مرزی را در منطقه ماکو اشغال نماید برایم نقل می کرد، افراد و ایل بارزانی پس از آن که برای دومین بار از خاک ترکیه وارد ایران شده در مقابل حملات شدید ارتش ناگزیر به فرار گردیدند. در «قره قویون» مجبور شدند که تمام اسب و اسلحه و فشنگ های خود را به زمین نهاده و از ارس با شنا به خاک شوروی [سابق] بگریزند. هم چنین سرهنگ مظفری برایم گفت که در بین اسلحه های باقی مانده تعداد زیادی افتومات روسی و تفنگ و فشنگ و کیف دستی سرهنگ میرعاج عراقی رئیس ستاد ملامصطفی و نقشه ای که برای جنگ و زد و خورد تنظیم کرده بود به دست ما افتاد. و هنگامی که بارزانی ها خود را به ارس افکنده بودند سربازان ارتش به حدود مرز رسیدند و چون خواستند به وسیله تیراندازی از فرار آنان جلوگیری به عمل آورند، سربازان مرزدار شوروی [سابق] به طرف سربازان ایران شلیک نمودند و نگذاشتند که ایرانی ها... دست گیر سازند^۲....»

«در کنار رودخانه ارس... [بارزانی ها] مقدار زیادی اسلحه و مهمات و دواب و لوازم خود را جا گذارده بودند که صورت ریز آن از این قرار است: تفنگ برنو ۲۰۴ قبضه، تفنگ سیستم مختلف ۱۵ قبضه، اسلحه کمری ۱۶ قبضه، نارنجک دستی ۶۰ عدد، فشنگ

۱- از یادداشت های آقای میرعلی احمدی.

۲- دروازه های ایران قفل است، صص ۲۷-۱۲۶.

۱۵۰۵۰ تیر و تعدادی اسب و قاطر و الاغ و چند گونی ملبوس.^۱»

سال ۱۳۲۵ شمسی / ۱۹۴۶ میلادی:

پس از اشغال شهر میانه... طبق دستور عملیاتی، پیشروی واحدهای ارتش به طرف شهر تبریز شروع گردید. ابتدا واحدهای جلودار در ۲۱ آذر، شب هنگام به شهر تبریز وارد شدند. و تا صبح روز ۲۲ آذرماه ستون عمده قوا مرکب از واحدهای پیاده، توپخانه، ارابه‌های جنگی، توپخانه ضد هوایی، واحدهای مسلسل ضد هوایی، ستون موتوری (متجاوز از یک صد کامیون) وارد شهر تبریز شدند.

قبل از رسیدن نیروی ارتش به تبریز، پیشه‌وری و غلام یحیی و عده کثیری از سران... با عجله به سمت جلفا فرار کرده با عبور از مرز [رود ارس] وارد خاک شوروی [سابق] شده بودند.^۲»

و «به قراری که اداره گمرک جلفا گزارش داده روز ۲۰/۹/۴۶، ساعت ۱۴ معاون کنسولگری شوروی وارد جلفا شده و پس از ملاقات با مأمورین مرزی شوروی به سمت تبریز مراجعت می نماید. ساعت ۱۸ همان روز در حدود ۱۰۰ کامیون ااثیه و... و ۴۰ اتومبیل سواری و ۳۵ جیب و ۸ اتوبوس حامل سران دموکرات از قبیل ژنرال کاویان، میلانیان، ملافتحعلی و... به جلفا می رسند و روی پل جمع می شوند ساعت ۲۲ و نیم پیشه‌وری رهبر کل دموکرات‌ها با خانواده‌اش رسیده و یکسره با همراهانش که در حدود صد نفر می شوند از پل می گذرد، ساعت ۱۱ صبح روز ۲۱ آذر غلام یحیی... وارد جلفا و پس از مدتی معطلی در جلفای ایران که روس‌ها مانع عبورشان بودند... ساعت ۱۵-۲۱ پل از طرف شوروی‌ها باز و اجازه عبور کلیه اشخاصی که روی پل جمع شده بودند داده می شود و جمع کثیری افسر و مهاجرین فراری با خانواده‌شان به خاک شوروی [شوروی سابق] می روند^۳....»

سال ۱۳۲۸ شمسی / ۱۹۴۹ میلادی

عبور سربازان روسی از ارس و تیراندازی به سوی سرباز رحیم میرزایی:

ابوالحسن احتشامی که به خاطر جمع‌آوری اطلاعات از نوار مرزی با هیئتی به مرز

۱- بعضی از اسناد مربوط به غائله آذربایجان، ص ۷۶.

۲- خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان، صص ۱۷۸-۷۹.

۳- بعضی از اسناد مربوط به غائله آذربایجان، ص ۱۵۹.

عزیمت نموده بود، در شبی که در مرزبانی خمارلو مشغول استراحت بوده، از زیان سرباز یک پیمانی «رحیم میرزایی» یک حادثه مرزی را شنیده که در ذیل نوشته نام برده نقل می شود:

«در آن شب [شبی که در مرزبانی خمارلو بوده] از یک حادثه عجیب مرزی نیز آگاه گردیدیم و سرباز یک پیمانی «رحیم میرزایی» که گرفتار این حادثه عجیب شده بود چنین برایم گفت: «ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۴ مهر ۱۳۲۸ هنگامی که از خداآفرین به طرف طوع علی [طوعلی] که هر دو پاسگاه مرزی بوده و در کنار نهر ارس قرار دارد عبور می کردم. دو نفر سرباز شوروی [شوروی سابق] آن سوی ارس به سوی من دو تیر تیراندازی نمودند، و چون من برای انجام مأموریت خود به راهروی ادامه دادم، در منطقه کوهستانی در جاده باریکی که از کنار ارس می گذشت ۴ سرباز دیگر شوروی در حالی که از ارس گذشته و به قصد دستگیری من وارد خاک ایران شده بودند به زیان روسی به من فرمان ایست دادند. من بلافاصله از اسب به زیر آمدم و آماده دفاع گردیدم ولی آنان به حمله و تیراندازی پرداخته و من نیز به تیراندازی مشغول شدم در حین تیراندازی یک گلوله سربازان شوروی [شوروی سابق] به فانوسقه من اصابت کرد و پس از آن که فشنگ های مرا سوراخ کرد، بیرون جست من به تیراندازی خود ادامه دادم و بر اثر صدای تیر، تفنگچیان محلی به کمک من آمده و مشغول تیراندازی شدند و سربازان شوروی چون وضع را چنین دیدند از دستگیری من صرف نظر نموده و به آن طرف ارس گریختند.» سپس فانوسقه خود و فشنگ هایی که مورد اصابت تیر قرار گرفته بود به من نشان داد و... آقای سرگرد جاهد [مرزبان خداآفرین] در دنبال بیانات رحیم میرزایی گفت من بلافاصله به محل وقوع حادثه رفته و با تنظیم صورت جلسه به این عمل مرزداران شوروی اعتراض نمودم ولی آنان تاکنون پاسخی نداده اند.^۱»

سال ۱۳۴۷ شمسی / ۱۹۶۸ میلادی

غرق شدن صمد بهرنگی در ارس:

یکی از اتفاقات مرزی سال ۱۳۴۷ غرق شدن صمد بهرنگی نویسنده معروف در ۹

۱- دروازه های ایران قفل است، صص ۵۳-۱۵۱.

شهریور ماه این سال در رودخانه ارس می‌باشد. از قرار معلوم، نویسنده مزبور همراه یک افسر (= گویا دامپزشک) در پاسگاه شام کوانیک (= کوانق) حوزه مردانقم، توقف می‌کنند، به قرار مسموع در فصل بهار همان سال ارس طغیان کرده و ساختمان پاسگاه قدیمی شام کوانیک را تخریب نموده بود، و ساختمان جدید در فاصله چهارصد متری آن بنا گردیده بوده است. صمد که در حوالی ظهر به اتفاق همراه خود مشغول آب‌تنی می‌شود، ناآگاهانه به طرف گودی حاصل از طغیان بهاره - که گردابی نیز در آن به وجود می‌آید - کشانده می‌شود، و ناآشنایی به شنا هم مزید بر علت شده، غرق می‌گردد. و جنازه‌اش بر اساس اظهارات اهالی یک بار در نزدیکی‌های کلاله کنار زده می‌شود، ولی به علت این‌که رییس پاسگاه کلاله خودش را به دردرسر نیندازد، جنازه را مجدداً به آب می‌اندازد، که در نتیجه در پایین دست گرفته می‌شود.

محل یاد شده در ۷ کیلومتری شمال شرقی مردانقم به نام «قاپوبندی» معروف می‌باشد که الان پاسگاه جدید الاحداث یاد شده به ۹ کیلومتری مردانقم (قسمت شرقی قاپوبندی) نقل مکان یافته و تجدید بنا شده است و خرابه پاسگاه یاد شده در محل قبلی مشهود است. نام‌برده به فاصله حدود ۳۰۰ متر بعد از محل پاسگاه قبلی غرق شده است.

دگرگونی‌های کناره‌های ارس، بعد از انقلاب اسلامی

جای بحث نیست که قبل از انقلاب اسلامی کناره‌های رودخانه ارس در کشور ما وضعیت نامطلوبی از لحاظ عمران و آبادی و سایر امکانات رفاهی داشت. در این رابطه مخصوصاً ما بین جلغا تا منتهی‌الیه خداآفرین، وضع به گونه‌ای بود که گشایش آن همه مشکلات برای اکثریت اهالی متصور نبود. مرزنشینان در این نواحی به سختی روزگار می‌گذراندند. با مشقات و ناملایمات به ارث رسیده از اعصار، می‌ساختند. تا جایی که اغلب مردم اعتراض هم نمی‌کردند - ولی یادم می‌آید که در همان روزها عده‌ای از مردم وقتی به اخبار گوش فرا می‌دادند، بعد از استماع خبر، تفسیر می‌کردند، و هرکسی درخور استعداد خود نتیجه‌گیری می‌کرد - ملت محروم با علاقه خاصی این گونه مصایب را تعقیب می‌کردند. ولی اگر گفته می‌شد که بیاید در فلان رابطه - مثلاً راه - اقدامی بکنیم، بی‌جهت خودشان را به دردرسر نمی‌انداختند، چون یقین داشتند که مسئولین آن روز کم‌تر در فکر این گونه مناطق هستند. در این رابطه برای بررسی مشکلات محدود مشخص شده، بهتر است خلاصه‌وار و

به صورت عادی موارد را مطرح کنیم:

۱- جاده در قبل از انقلاب اسلامی:

مناطق مرزی استان آذربایجان غربی به طرف آذربایجان شرقی راه‌های ارتباطی مناسبی وجود داشت، البته نه برای کلیه روستاهای مرزی، بلکه به صورت راه‌های مرزی و اغلب نظامی، اما باز حدوداً مشکلات اهالی آن مناطق نیز همراه با این راه‌ها حل و فصل می‌شد.

ولی در حوزه مرزی استان آذربایجان شرقی از طرف جلفا به طرف مغان در کناره‌های ارس به تفکیک مناطق قابل بحث می‌باشد. به عنوان مثال: در کناره‌های ارس در منطقه ارسباران روستاهای پر جمعیتی دایر بودند که بیش‌تر این روستاها قرن‌ها سابقه عمارت دارند. اهالی سخت‌کوش و با فرهنگ این مناطق با شدايد روزگاردست و پنجه نرم می‌کردند، و هیچ امیدی به بهتر شدن وضعیت نداشتند. چه بسیار مردمانی که در انتظار احداث شدن حتی یک وجب راه ماشین‌رو جان باختند. از مسیرهایی در ساحل ارس با چهارپایان تردد می‌کردند که فوق‌العاده مخوف و خطرناک و هر کدامش خاطره‌های تلخ و دلخراشی داشتند. مثل نَنَم وائی بُندی، قَاطُر (= قَاطُور) بُندی، قَرَه بُورُون که بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی به دست جوانان مسلمان در قالب جهاد سازندگی و سایر ارگان‌های مربوطه یکی بعد از دیگری در اقل زمان ممکن از میان برداشته شدند. و طلسم هزاران ساله شکسته شد. و بدین وسیله تردد بر عابرين و وسایط نقلیه آسان‌تر گردید. این جاده در ۱۸ بهمن ماه ۱۳۶۵ با سخنرانی^۱ حضرت آیت‌الله ملکوتی نماینده مقام معظم رهبری و امام جمعه تبریز افتتاح و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. و منطقه جلفا، خداآفرین و مغان به هم‌دیگر متصل گردید.

بهرتر است این مسئله آورده شود که در سابق بر سر زبان‌های مردم شایع بود که ابر قدرت شرق (ابر قدرت سابق) اجازه راه‌سازی به دولت مردان آن روز ایران نمی‌داده، ولی با انفجارات پی‌درپی و معجزه‌آسا حتی گاهی تا پاسی از شب گذشته - با آن ایثار و صداقت -

۱- محل این مراسم تاریخی - که در آن از شخصیت‌های چندین وزارتخانه و نهاد انقلابی و نیروهای نظامی و انتظامی و نمایندگان مجلس و ائمه جمعه و ... شرکت داشتند - در کنار ارس و ما بین روستای کوردشت و قولان، حوزه استحقاقی پاسگاه انتظامی، مرزی صداقت، در محلی معروف به «میرزا دوزو» می‌باشد.



مراسم افتتاح جاده نوار مرزی

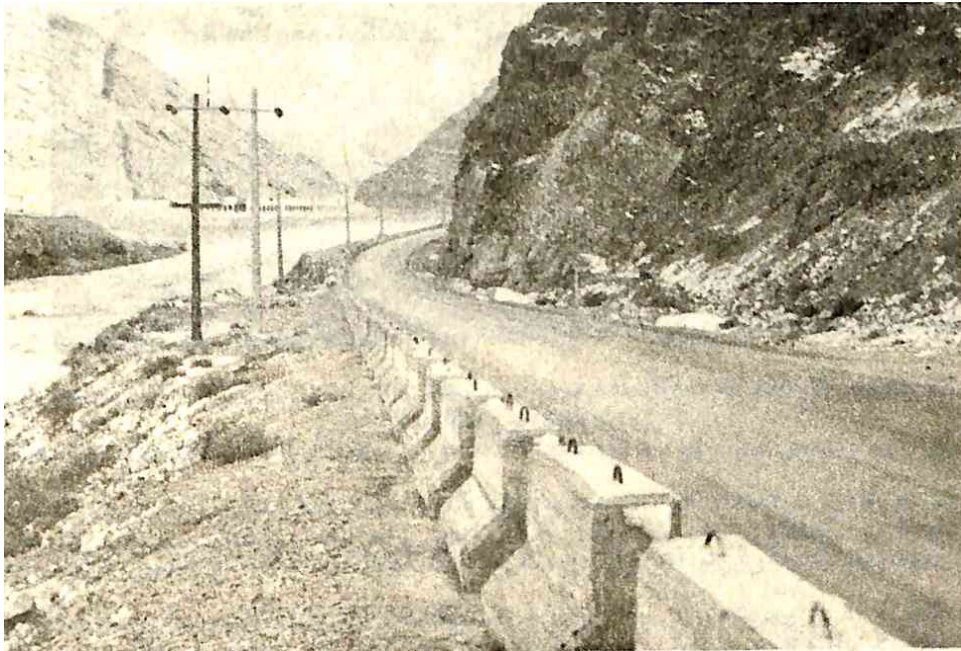
در صخره‌های صعب‌العبور محل‌هایی چون دَلِیک داش و ... یک باره کذب این ادعاها بر ملا گردید.

سایه‌های شوم ناامیدی چنان در تاروپود اراده‌های آهنین مردم اثر کرده بود که خودشان بیل و کلنگ‌ها را در دست گرفته و بر صخره‌های بی‌رحم مشرف بر ارس می‌تاختند و ده‌ها کیلومتر جاده جیپ‌رو می‌ساختند. تا بدین وسیله هم خشم خود را بر علیه نظام خالی می‌کردند و هم با عفریت یأس و ناامیدی ستیز می‌نمودند و آن همه عقده‌های ناگفتنی را می‌گشودند.

در نتیجه نبود راه هیچ‌گونه امکانات به این مناطق آورده نشده بود. در این منطقه وسیع کلیه نقل و انتقالات به وسیله چهارپایان صورت می‌گرفت. تا این که از طرف مغان کوره راه‌هایی توسط خود اهالی احداث و موجب تردد تراکتور و جیپ‌های صحرایی به بعضی از روستاها گردید.

در این جا نقل این جریان که واقعاً تعجب‌آور است، خالی از آگاهی نخواهد شد. آن

روزهایی که عده‌ای از دلاورمردانِ فرهادِ صفتِ چندین روستای مرزی از جمله: روستاهای کلالة، قره‌چیلر، کوانق، مردانقم، احمدآباد و ... برای احداث جادهٔ جیپ‌رو در بندهای قاپو بَنَدی و شَرَفَه بَنَدی با بیل و کلنگ خود مشغول شکافتن سینهٔ تخته سنگ‌ها بودند، یک نفر از آن سوی ارس می‌پرسد، آیا جاده ماشین می‌کشید یا اسب؟ جواب می‌شنود که نه خیر جاده ماشین. سؤال‌کننده با تعجب اظهار می‌دارد که باورکردنی نیست!



قسمتی از جاده احداث شده در کناره‌های ارس بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (نهم‌وای بندی)

۲- بهداشت و درمان:

سخن‌گفتن از این مقوله و بیان الفاظ بهداشت و درمان در کناره‌های ارس به علت نبود جاده شاید بی‌مورد تلقی گردد. چون به سبب آشنایی مردم با گیاهان محلی، مشکل درمان در این منطقه تقریباً حل گردیده بود. در روستاهای ارس کنار اگر بیماری، بدون درمان سلامتی خود را باز نمی‌یافت قطعاً جان می‌سپرد. و شعار «زندگی بهتر با فرزند کم‌تر» رژیم سابق در این مناطق کاملاً عملی شده بود. زیرا غالب زاد و ولد به وسیلهٔ اکثر بیماری‌ها محکوم به مرگ می‌گردیدند. درست است که از آمار رشد جمعیتِ آن روزگارِ این مناطق، مدرک

صحیحی در دست نیست، ولی شاید رشد جمعیت منفی بوده باشد. در این رابطه بهتر است به این خاطره توجه شود:

یکی از معلمین زحمت‌کش منطقه می‌گفت: بیماری سرخک در یکی از روستاهای مرزی شیوع پیدا کرد، مراتب به مبادی ذی‌ربط در اهر گزارش گردید. نزدیک به ده نفر از دانش‌آموزان فوت کردند. ۶ ماه بعد اکیپی از اهر عازم منطقه شده و از من چگونگی امر را جویا و خواستار معالجه شد، بنده خیلی خون سرد ولی با دلی آکنده از انزجار، آقایان را به قبرستان ده هدایت کردم و آن‌ها شرمندۀ محل را ترک کردند. نیاز به تعریف بیش‌تر نیست، آن چه در آن ایام می‌گذشت، به این مناطق خیلی نامساعد و توأم با نامهربانی و قهر بود.

۳- فرهنگ:

به علت نبود راه، بهداشت، تلفن، پست و سایر خدمات، معلمین اعزام شده به روستاها، اغلب با مشکلات عدیده مواجه بودند. از مدرسه نوساز در بسیاری از روستاها خبری نبود، از خانه معلم حرفی به میان نمی‌آمد و در همه روستاها هم معلم حضور نداشت. برخود وظیفه می‌دانم صرف نظر از تعداد خیلی از معلمین، از بقیه این قشر زحمت‌کش آن روزگار تشکر کنم، که با تمامی مصایب و سختی‌ها می‌ساختند، و به نوردیدگان روستایی سواد یاد می‌دادند - در این رابطه هم گفتنی زیاد است - چه بسیار فرزندان روستایی که بی‌سواد مانده بودند، به ندرت از هر منطقه وسیع شاید عده خیلی راهی دانشگاه می‌شدند. زمانی که رژیم مبارزه با بی‌سوادی (= اکابر) را پیاده می‌کرد، تعداد کثیری از روستاهای ما با مشکلات بی‌حد آموزشی مواجه بود. ولی با این همه شخصیت اصیل و قدرشناس و دردمند معلم همه معضلات را برایش هموار ساخته بود. معلمی بود که در عرض ۹ ماه تدریس فقط چند روزی در عید نوروز راهی دیار خود می‌گردید. بهتر بگویم که معلم عضوی از خانواده محروم روستاییان محسوب می‌شد.

۴- آب مشروب:

در روستاهای ارس‌کنار - بیش‌تر دیزمار و خداآفرین - از آب لوله‌کشی یا خبری نبود و یا در حدی بود که در حکم عدم می‌باشد. عده‌ای از اهالی روستاهای مناطق، از آب صاف و گوارای چشمه‌ها و رودخانه‌ها استفاده می‌کردند؛ و عده‌ای دیگر متأسفانه از آب آلوده

رودارس تغذیه می‌کردند که در بعضی از روستاها بیماری‌های وبا و سایر بیماری‌های میکروبی، بروز می‌کرد که هیچ‌گونه ضد عفونی کردن آب برای روستاییان مقدور نبود.

۵- برق و حمام:

۹۹ درصد از روستاهای این نواحی فاقد نعمت برق و حمام بهداشتی بود. با ملاحظه مراتب درج شده، باید اذعان نمود که در اغلب موارد، ۱۵ سال عمل کرد انقلاب، اصلاً قابل مقایسه با انقلاب رژیم گذشته نمی‌باشد. امروزه اکثر روستاهای ارس کنار از نعمت برق، راه، مدرسه، درمان و سایر امکانات رفاهی برخوردار شده‌اند - و این یکی دیگر از دگرگونی‌های فراموش نشدنی کناره‌های ارس به حساب می‌آید- و تقریباً روستاییان احساس آرامش و راحتی می‌کنند.



مراسم رژه نیروهای مردمی (بسیج) در کنار پل تاریخی خداآفرین

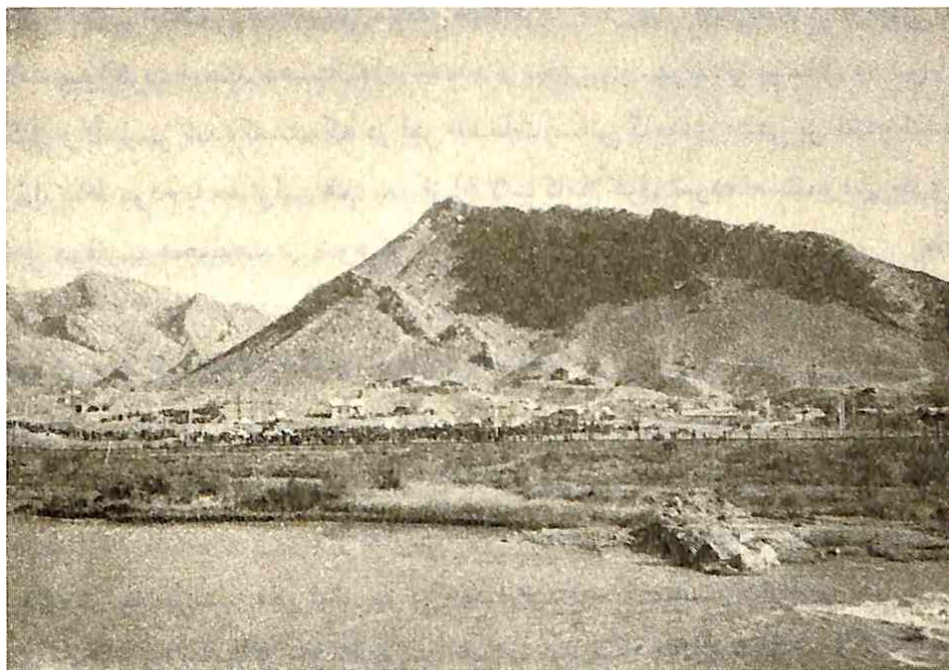
متأسفانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی تعدادی از روستاها، به علت کوچ بی‌رویه اهالی - به هوای شهرنشینی - یا خالی از سکنه شده و یا این که با اقل جمعیت دایر است.

بعد از انقلاب اسلامی مخصوصاً منطقه خداآفرین و دیزمار، تفاوت قابل توجهی با قبل از انقلاب پیدا کرده است. دهستان‌های متعدد و بخش و شهرستان مستقل در نوار مرزی تشکیل و تأسیس شده است، که در امر خدمات‌رسانی گام‌های مثبتی برداشته شده است. نحوه ارتباط مردم با مسئولین هم، بعد از انقلاب کاملاً فرق نموده است، و این خود یکی از عوامل موفقیت محسوب می‌شود.

ارس در بعد از تحولات اخیر شوروی سابق تظاهرات مردم آذربایجان در کنار ارس:

روز پنج شنبه سوم آذرماه ۱۳۶۷ حدود ساعت ۱/۳۰ دقیقه، اولین گروه از تظاهرکنندگان آن سوی ارس، از مقابل پاسگاه انتظامی، مرزی صفرلو در کنار رودخانه ارس مشاهده گردید. نویسنده در این روز در معیت فرمانده گروهان ژاندارمری خمارلو از گردان مرزی اصلاندوز به سوی خداآفرین در حرکت بودیم که طلایه تظاهرکنندگان در محل یاد شده نمایان شد. مدتی کنار جاده متوقف شده و اوضاع را تحت کنترل قرار دادیم. فرمانده گروهان جهت تهیه گزارش به کنار ارس رفته و ما هم به طرف منزل در کمپ سازمان آب در خداآفرین حرکت کردیم.

در حالی که بالغ بر یک صد دستگاه انواع خودروهای سبک و سنگین در صفوف به خصوصی با تظاهرکنندگان در حرکت بود، پس از طی مسافتی، در رویه‌روی محلی معروف به نام قیز قلعه سی (= محل احداث سد قیز قلعه سی) تجمع کرده و پس از دادن شعارهایی در محکومیت قوم ارمنی متفرق شدند. نظیر این تظاهرات در خداآفرین آذربایجان (= آن سوی ارس) نیز در همین روز انجام و علی‌رغم سرمای شدید، شب را در خداآفرین و در کنار پل تاریخی، بیتوته کرده، و تا صبح مشغول سخنرانی و دادن شعار و قرائت اشعار بودند. فردای همان روز یعنی چهارم آذر ماه، بیش‌تر از روز قبل عده‌ای در همان محل اجتماع و مدام شعار داده و سخنرانی می‌کردند. در این روز چندین مورد شعارهای اسلامی (=الله اکبر) نیز سر دادند.



اولین تظاهرات (اسلام خواهی) مسلمانان آن سوی ارس در خداآفرین

۲۲ آذرماه ۱۳۶۸ شمسی / ۱۳ دسامبر ۱۹۸۹ میلادی

«تظاهرات مردم آذربایجان شوروی در کنار رود ارس

پلدشت - خبرنگار کیهان:

مردم آذربایجان شوروی طی تظاهرات گسترده‌ای در کنار رود ارس و در آن سوی مرز صدای اسلام خواهی سردادند.

این تظاهرات که پس از سال‌ها محدودیت در شوروی برپا شده بود، تا پاسی از شب ادامه داشت.

به گزارش خبرنگار کیهان، هزاران تن از مردم آذربایجان ایران در این سوی رود ارس، با شور و هیجان نظاره‌گر این تظاهرات بودند.^۱»

۱- روزنامه کیهان، چهارشنبه ۲۲ آذر ۱۳۶۸، ش ۱۳۷۸۴، ص ۲.

۱۰ دی ماه ۱۳۶۸ شمسی / اول ژانویه ۱۹۹۰ میلادی
«تظاهرات مجدد مردم آذربایجان در کنار رود ارس
پلدشت - خبرنگار کیهان:

تظاهرات مردم آذربایجان شوروی که از روز ۱۲ آذر ماه سال جاری شروع شد و تا ۲۱ آذر ماه ادامه داشت در ۱۰ دی ماه شدت و گسترش بیش‌تری یافت.
... تظاهرکنندگان با اجتماع در چادرهای برپا شده در نوار مرزی اقدام به ایجاد آتش بر فراز کوه معروف منطقه «هَندور تپه‌سی» در امتداد آب چشمه «صَنَم بُلاغی» پلدشت کردند.

تظاهرکنندگان متعاقباً با حضور در نوار مرزی و سردادن شعار «الله کبر» کلیه سیم‌های خاردار و برجک‌های دیده‌بانی آن سوی مرز را به آتش کشیدند و این در حالی بود که نوار مرزی در آن سو، خالی از نگهبانان و مرزبان شوروی بود.
بر اساس این گزارش مردم بعد از انهدام موانع مرزی، خود را به کناره‌های رودخانه ارس رساندند و از آب آن وضو ساختند... بر اساس آخرین گزارش رسیده تردد مردم به نوار مرزی در پلدشت توسط نیروهای مستقر در منطقه از ساعت ۹ صبح امروز جهت پاسخ‌گویی به ابراز احساسات مردم آذربایجان شوروی آزاد اعلام شد.^۱

۲۵ دی ماه ۱۳۶۸ شمسی / ۱۵ ژانویه ۱۹۹۰ میلادی:

عده‌کثیری از ساکنین آن سوی ارس، اعم از زن و مرد پس از برچیدن موانع مرزی در چندین محل، در کنار ارس اجتماع کرده و با دادن شعارهای اسلامی و ملی برای عبور از رودخانه ارس اظهار تمایل می‌کردند. چندین نفر از روبه روی روستای مفروضلو از آب ارس عبور کردند که دو نفر آنان به اسامی صیاد محمداوف و پناه جعفر اوف به این سوی ارس آمده و از سوی اهالی روستاهای مرزی مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفتند. سپس نامبردگان را به سوی منزل ما راهنمایی و یک شب میهمان ما بودند، به هنگام برگشتن هدایایی شامل کلام‌الله مجید و سایر کتب و نشریات دینی و تمثال مبارک رهبر انقلاب اسلامی اهدا گردید.

۱- همان، دوشنبه ۱۱ دی، ش ۱۳۸۰۰، ص ۱۰.

۲۶ دی ماه ۱۳۶۸ شمسی / ۱۶ ژانویه ۱۹۹۰ میلادی:

«پیش از ۵۰ نفر از اهالی آذربایجان شوروی، که ۲۴ دی ماه سال جاری با عبور از رود ارس به خاک جمهوری اسلامی ایران آمده بودند، با استقبال گرم مردم مرزنشین پلدشت روبه رو شدند.

به گزارش خبرنگار ما [کیهان] از پلدشت مردم این بخش با ترتیب دادن مراسمی در مسجد جامع این شهر از میهمانان پذیرایی کردند... عصر دیروز چند نفر از مردم آذربایجان شوروی در حالی که چندین جلد قرآن مجید و تمثال‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی و آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان هدیه در دست داشتند با گذشتن از رود ارس به کشور خویش بازگشتند.^۱»

۳ فروردین ۱۳۶۹ شمسی / ۲۳ مارس ۱۹۹۰ میلادی:

به دنبال توافق مقامات مربوطه هر دو کشور، از طریق منطقه مرزی سدّ میل و مغان به مدت ۳ روز تردد دایر و ساکنین مرزی آذربایجان و ایران در این روزها با اقوام و خویشاوندان خویش دیدار و با احساسات و عواطف زائدالوصفی از یک‌دیگر استقبال پذیرایی کردند.

۳۱ فروردین ۱۳۶۹ شمسی / ۲۰ آوریل ۱۹۹۰ میلادی:

مراسم راه‌پیمایی روز قدس در این سال طبق موافقت و تصمیم مسئولین مرزی منطقه، در کنار پل تاریخی خداآفرین انجام گرفت. که در این مراسم اهالی مرزنشین به صورت چشم‌گیری شرکت کرده بودند.

به هنگام شروع خطبه‌های نماز جمعه عده کثیری از مسلمانان در خداآفرین آن سوی ارس اجتماع کرده و با مسلمانان ایران هم‌صدا شده و شعارهای اسلامی سردادند. و نیز مراسم عید سعید فطر و نماز جمعه در ۷ اردیبهشت در محل مذکور با شور و شوق کم‌نظیری و با استقبال گرم اهالی هر دو سوی ارس برگزار گردید.

۲۶ تیرماه ۱۳۶۹ شمسی / ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۰ میلادی

«مسلمانان آذربایجان شوروی از منطقه مرزی صنم بلاغی آزادانه عبور می‌کنند:

ارمیه - عده زیادی از اتباع جمهوری اسلامی ایران و شوروی، طی هفته جاری برای ملاقات با افراد فامیل خود از رودخانه ارس عبور کردند. در پی کاهش میزان آب رودخانه ارس ... منطقه صنم بلاغی پلدشت در چند هفته اخیر به یک منطقه آزاد برای عبور افراد و دیدارهای بدون تشریفات ساکنان دو سوی مرز تبدیل شده است.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی، مرزبانان و نیروهای انتظامی شوروی طی چند روز گذشته هیچ‌گونه واکنشی در خصوص عابران غیرمجاز نشان نداده‌اند، سه تن از اهالی آذربایجان شوروی نیز پس از عبور از رودخانه ارس در این سوی مرز ساکن شده‌اند.

به گفته شاهدان عینی، مرزبانان شوروی هنگام اجتماع مردم در کناره رودخانه ارس، فاصله خود را با آن‌ها بیش‌تر می‌کنند و برخلاف چند ماه اخیر هیچ‌گونه عکس‌العملی برای جلوگیری از عبور اهالی از ارس نشان نمی‌دهند.^۱»

تشدید جنگ و کشیده شدن آن به کناره‌های ارس:

در این روزها اخبار و اطلاعات نگران‌کننده‌ای در رابطه با جنگ میان جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان از رسانه‌های گروهی شنیده می‌شود؛ که در مجموع ناراحت‌کننده می‌باشند. چندین سال است که این درگیری‌ها و تشنجات خاتمه نیافته و متأسفانه هنوز هم ادامه دارد.

با تداوم اشغالگری ارامنه، و پیشروی آنان در مناطق اشغالی جمهوری آذربایجان و نقض آتش بس میان دو کشور، هر آن آتش جنگ خانمان سوز شعله‌ور می‌شود. و عملاً وضعیت قره‌باغ هر لحظه بحرانی‌تر می‌گردد. نیروهای جدایی طلب ارمنی شروع به نفوذ و تسلط تدریجی به نواحی جنوبی قره‌باغ و در نتیجه تا مرزهای ایران نموده‌اند. و اکنون محدوده مرزی در مناطق زنگلان، قبادلی، جبرائیل، فضولی و... در اشغال ارامنه می‌باشد. و

۱- اطلاعات، سه‌شنبه، ۲۶ تیرماه ۱۳۶۹، ش ۱۹۰۹۱، ص ۹.

خوف آن دارد که در صورت افزایش این حملات و ناامنی‌ها و ادامه اشغالگری‌های عناصر ارمنی، در این مناطق آثار باستانی و میراث فرهنگی موجود که در طول سده‌ها و هزاره‌ها معرف فرهنگ و تمدن ایران و ایرانی هستند، دستخوش حملات گردیده و آسیبی بر پیکر آن‌ها وارد شود.^۱

فعلاً قسمت‌های جنوبی قره‌باغ و به ویژه کناره‌های ارس تا مرزهای ایران امنیت خود را از دست داده و به کانون ناامنی تبدیل شده است. ساکنان آن دیار بالاجبار از آسایش و حیات خودشان دست کشیده و خانه و کاشانه‌هایشان را رها کرده و دسته دسته از طریق آب ارس و یا پل خداآفرین و سدّ میل و مغان و با وضعی بسیار تأسف بار و رقت آور به کشور ایران مهاجرت کرده و پناه می‌آورند. که در نشریات کشورمان کم و بیش منعکس شده است. به نحوی که دل هر انسان آگاه را به درد آورده و متأثر می‌کند و آن را به یاد فرمایش پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) می‌اندازد که فرمود: «کسی که صدای فریادرسی و دادخواهی مردی را بشنود، و او را پاسخ نگوید و به داد او نرسد، مسلمان نیست.»^۲ اینک نمونه‌هایی از نوشته‌های نشریات در این جا آورده می‌شود:

۴ آبان ۱۳۷۲ شمسی

هزاران غیرنظامی آذربایجان به ایران گریختند:

«... به گزارش خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری آذربایجان حداقل ۱۰۰ نفر کشته و ... سرباز آذربایجانی و هزاران غیرنظامی به ایران گریخته‌اند. جدایی طلبان ارمنی دیروز به رودخانه ارس رسیدند و یک نوار مرزی در طول رودخانه ارس را تصرف کردند و زنگلان را از سایر قسمت‌های آذربایجان جدا ساختند. نیروهای ارمنی یک نوار مرزی ۴۰ کیلومتری در طول این رودخانه را متصرف شدند و ارتباط زنگلان را با بقیه آذربایجان قطع کردند.

۱- پل خداآفرین... به تصرف نیروهای مسلح ارمنستان درآمد... به گزارش «توران» در نتیجه تیراندازی‌های نیروهای ارامنه به یکی از ستون‌های پل که از آثار تاریخی است، خسارات قابل توجهی به پل وارد آمده است. رک: رسالت، یکشنبه، ۲۳ آبان ۱۳۷۲، ش ۲۲۷۰، ص ۱۶. ولی به قرار مسموع، خسارتی به پل یادشده وارد نشده است.

۲- رک: اصول کافی، ج ۳ (کتاب‌الایمان و الکفر)، ترجمه و شرح محمد باقر کمرئی، ص ۲۵۲.

در پی تشدید حملات توپخانه و پیشروی نیروی ارمنستان به منطقه تحت محاصره جنوب غربی جمهوری آذربایجان، تاکنون بیش از ۱۰ هزار نفر از آوارگان جنگی از طریق اصلاندوز به کشورمان رانده شده‌اند.

به گزارش واحد مرکزی خبر از اردبیل، آوارگان که از همه طبقات سنی در میان آن‌ها به چشم می‌خورد و به شدت به سوی مرزهای ما رانده می‌شوند توسط نیروهای امداد کشورمان به محل اردوگاه هلال احمر جمهوری اسلامی در خاک جمهوری آذربایجان منتقل و در آن‌جا مستقر می‌شوند...

یکی از منابع موثق محل به نقل از آوارگان اعلام کرد عده‌ای از رانده‌شدگان در حین گذر از آب‌های رود ارس غرق شده‌اند. گفتنی است حملات توپخانه‌ای ارمنستان به شدت ادامه دارد، و تا کناره‌های رود مرزی ارس و جاده‌های منتهی به ایران زیر آتش قرار دارند.^۱

منطقه «فضولی» بار دیگر به محاصره ارتش ارمنستان درآمد:

«... به گزارش واحد مرکزی خبر از باکو مقامات آذربایجانی، بخش فضولی در جنوب غربی قره‌باغ با پیشروی مجدد نیروهای ارمنستان در محاصره قرار گرفته است. مناطق جبرائیل، قبادلی، زنگیان [زنگلان] و آزاق نیز دیروز هدف گلوله باران توپخانه ارتش ارمنستان بود.

تلویزیون روسیه با اشاره به نزدیک شدن نیروهای نظامی قره‌باغ به مرزهای جمهوری اسلامی ایران، نسبت به بین‌المللی شدن جنگ بین آذربایجان و ارمنستان هشدار داد.

تلویزیون مذکور طی تفسیری در آخرین بخش خبری دوشنبه شب خود، با اشاره به عملیات گسترده نیروهای نظامی قره‌باغ، گفت بر اثر این تهاجم، زنگیان [زنگلان] از سایر قسمت‌های آذربایجان جدا شده است.

به گفته این تلویزیون در حال حاضر ۱۵۰۰۰ نفر از آوارگان آذربایجان در امتداد مرز ایران مستقر شده‌اند.

۱- رسالت، سه‌شنبه، ۴ آبان ۱۳۷۲، ش ۲۲۵۴، ص ۱۶.

تلویزیون روسیه با اشاره به عبور ۵۰۰۰ نفر آواره آذربایجانی از مرز و ورود آنها به جمهوری اسلامی ایران، طی روز گذشته یادآور شد که نیروهای ارمنی در حال حاضر ۴۵ کیلومتر از مرز ایران و آذربایجان را در اختیار دارند.^۱

منطقه زنگلان به محاصره کامل ارمنستان درآمد:

«نیروهای ارمنستان با تهاجم گسترده به منطقه زنگلان در جنوب غربی جمهوری آذربایجان و در امتداد مرز این جمهوری با ایران، ارتباط این منطقه را با سایر نقاط جمهوری آذربایجان قطع کردند.

هم‌زمان با حملات ارامنه هزاران تن از غیرنظامیان آذری از خانه و کاشانه خود آواره شده‌اند و هم‌اکنون در وضعیت بسیار نامطلوبی به سر می‌برند...

به گزارش واحد مرکزی خبر از باکو در پی پیشروی نیروهای ارمنی در جنوب غربی جمهوری آذربایجان، بسیاری از غیرنظامیان آذری با گذشتن از رودخانه ارس به جمهوری اسلامی ایران پناه آوردند که با هماهنگی‌های لازم مسئولین کشورمان به اردوگاه آوارگان جنگی ایمشلی [ایمشلی] در خاک جمهوری آذربایجان منتقل شدند^۲...»

تقدیر کمیساریای عالی امور آوارگان سازمان ملل از تلاش‌های انسان دوستانه ایران برای آوارگان آذری:

«... کمیساریای عالی امور آوارگان سازمان ملل با تقدیر از تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد که کلیه امکانات خود در منطقه را برای کمک به صدها هزار آواره رانده شده آذری بسیج کرده است.

این سازمان روز جمعه با صدور بیانیه‌ای در مقر سازمان ملل، آمار کل آوارگان جمهوری آذربایجان را ۹۰۰ هزار نفر برآورد کرد و افزود: تنها بر اثر حملات یک هفته اخیر نیروهای ارمنی که به اشغال شهر هورادیز [کورادیز، قره‌دیز = قره‌قیز] و مسدود شدن راه‌های انتقالی جنوب غربی جمهوری آذربایجان با دیگر مناطق این کشور منجر شده است. بیش از ۳۶ هزار تن از اهالی منطقه به سواحل رود ارس در مرز ایران رانده شده‌اند.

۱- جهان اسلام، سه‌شنبه، ۴ آبان ۱۳۷۲، ش ۷۰۰، ص ۱۲.

۲- همشهری، چهارشنبه ۵ آبان ۱۳۷۲، ش ۲۴۵، ص ۱۹.

این کمیساریا آمار شهروندان آذری که با گذشتن از رود ارس و با عبور از پل و سد اصلاندوز به جمهوری اسلامی ایران پناهنده شده‌اند را تا روز پنج‌شنبه بالغ بر ۲۸ هزار نفر اعلام کرد و افزود: گروه‌های دیگری از آوارگان آذری از جمله یک گروه هشت هزار نفره در حال حرکت به سمت مرزهای ایران هستند... جمهوری اسلامی ایران برای تسهیل عبور آوارگان آذری، از رودخانه سرد و پرتلاطم ارس اقدام به کم کردن حجم آب خروجی از دهانه‌های سد خداینده [احتمالاً منظور دهانه‌های سد ارس است] کرده. هر چند به دلیل شروع فصل بارندگی تداوم آن امکان‌پذیر نیست^۱...»

وضعیت آوارگان آذری در نوار مرزی ایران و جمهوری آذربایجان

«جمهوری آذربایجان - خبرنگار اعزامی کیهان از تبریز:

تعداد آوارگان پناهنده مسلمان آذری به خاک جمهوری اسلامی ایران، از مرز ۳۳ هزار تن گذشت. ورود آوارگان آذری به خاک جمهوری اسلامی ایران هم‌چنان ادامه دارد. یک مقام مسئول در امور پناهندگان آذری شب گذشته در یک گفتگوی اختصاصی با خبرنگار اعزامی کیهان گفت: آوارگان جنگی از طریق اصلاندوز، خداآفرین و حواشی کم‌عمق رودخانه ارس به ایران پناهنده می‌شوند. که پس از ۲۴ ساعت پذیرایی جهت اسکان به اردوگاه «ایمیشلی» واقع در خاک جمهوری آذربایجان هدایت می‌شوند... سیل جمعیت پناهنده به طول ۵۵ کیلومتر در نقاط مرزی ایران و جمهوری آذربایجان دیده می‌شود... از سوی دیگر در حال حاضر سیل پناهندگان به سوی شهرهای مرزی ایران نیز شدت یافته و کلیه روستاهای نقاط مرزی در مناطق خداآفرین و پارس آباد مغان، به طول ۶۰ کیلومتر مملو از پناهندگان آذری است. ارامنه متجاوز کلیه تأسیسات دولتی، مزارع، خانه‌ها و... مسلمانان مظلوم آذری را به آتش کشیده‌اند که دود آتش‌سوزی در نقاط مرزی به چشم می‌خورد. هم‌چنین جنازه ۵ نفر که به هنگام عبور از رودخانه ارس غرق شدند به آن سوی مرز جهت خاک‌سپاری انتقال داده شد^۲...»

۱- رسالت، شنبه ۸ آبان، پیشین، ش ۲۲۵۷، ص ۱۶.

۲- کیهان، دوشنبه ۱۰ آبان ۱۳۷۲، ش ۱۴۹۰۵، ص ۳.

شهرهای مرزی جمهوری آذربایجان به آتش کشیده شد:

«با اجرای سیاست زمین‌های سوخته در مناطق اشغال‌شده جمهوری آذربایجان توسط نیروهای ارتش ارمنستان، تمامی شهرهای هم‌جوار این جمهوری با نوار مرزی خداآفرین تا اصلاندوز هم‌چنان در آتش می‌سوزند. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، یک مقام موثق و آگاه به مسایل منطقه که خود از نزدیک شاهد آتش‌سوزی مناطق یادشده بود به خبرنگار ما گفت: نیروهای ارمنی با تصرف و تخلیه کامل شهرهای فیضولی [افضولی]، زنگلان، قبادلی، گواردیز [قره‌دیز، هورادیز= قَرَه قِیز]، جبرئیل [جبرائیل] و دیگر شهرها و بخش‌های جنوب غربی این جمهوری کلیه تأسیسات و اماکن شهری و در مواردی جنگل‌های این مناطق را به آتش می‌کشند.

وی افزود: در حال حاضر ارتباط شهرهای یادشده با دیگر نقاط جمهوری آذربایجان قطع شده و نیروهای ارتش ارمنستان در این مناطق و در نزدیکی مرزهای جمهوری اسلامی ایران استقرار یافته‌اند.^۱»

در این جا با نقل شواهدی چند از جریانات راجع به ارس بعد از تحولات اخیر شوروی سابق و نیز گسترش درگیری‌های موجود بین دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان و کشیده شدن آتش جنگ به مناطق مرزی ایران، وقایع و رخداد‌های مربوط به ارس و کناره‌های آن و در نتیجه فصل هفتم (= در تاریخ) پایان می‌پذیرد. برای کسب اطلاع بیش‌تر درباره تظاهرات و اجتماعات انجام شده در کناره‌های ارس و تردهای انجام شده از آن و هکذا عبور آوارگان جنگی از این رودخانه، به روزنامه‌های آن روزها، مخصوصاً روزنامه کیهان از ۲۲ آذرماه ۱۳۶۸ تا ۲۹ خرداد ماه ۱۳۶۹ و رسالت، جهان اسلام، همشهری، کیهان و... از ۴ آبان ماه ۱۳۷۲ به بعد مراجعه شود.

۱- همشهری، یکشنبه، ۱۶ آبان، پیشین، ش ۲۵۴، ص ۱۹.

فصل هشتم

بازتاب در شعر و ادب

این فصل شامل دو بخش می‌باشد

۱- ادبیات کلاسیک فارسی:

اول باید اذعان کرد که مقصود از ادبیات در این فصل، شعر و ذوقیات می‌باشد. زیرا به قول استاد پاریزی: «شک نیست، که تحقیق در این موضوع، احاطه و تسلط خاص - هم بر تاریخ و هم بر ادب این روزگار می‌خواهد - و طبعاً از عهدهٔ چون منی خارج است، و در صلاحیت من نیست، و اگر در این مقام، تجاسر ورزیده ادای مطلبی می‌کنم، حکایت تشنه است و آب دریا که به قول مولانا به قدر تشنگی توان چشید.^۱»

در هر صورت معلوم نیست که این رودخانهٔ تاریخی چه جاذبه و کششی داشته، که علاوه از قرآن کریم، که در دو جا^۲ از «اصحاب الزّمن» یاد نموده، و در روایات و احادیث معصومین (ع) از این رود سخن به میان آمده است؛ شعرا و گویندگان نامداری مانند: لسان‌الغیب، هاتفی، نظامی و هم‌چنین شاعر نامدار معاصر و بلند پایهٔ ایران، مرحوم استاد سید محمدحسین شهریار، و دیگر شاعران، برخی در مقام غزل و بعضی در ذکر وقایع تاریخی به ارس اشارتی نموده، و سوز و گداز خود را به نحوی دلکش و با بیانی سوزناک به رشتهٔ نظم کشیده‌اند. چنان‌که خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، در غزل معروف خود چنین گفته است:

۱- ازدهای هفت‌سر، ص ۱۷.

۲- سورة فرقان (۲۵)، آیه ۳۸ / سورة ق (۵۰)، آیه ۱۲.

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس
منزل سلمی که بادش هر دم از ما صدسلام پرصدای ساربانان بینی و بانگ جرس^۱
هر چند «به ظنّ قوی غزل فوق، غزل ارسالی است که در سال ۷۷۷ ه.ق. در موقعی
که شاه شجاع در تبریز بوده، خواجه حافظ سروده است.»^۲ ولی معلوم نیست نظر کیمیا اثر
حافظ در حقیقت به کجا و بر چه کسی معطوف بوده است. آیا اشاره به «اصحاب الرّس» و آن
تمدن درخشان و کم نظیر و وفور نعمت کناره‌های ارس بوده، و یا بر دشت زرخیز و وسیع
مغان، و یا چه کسی و چه مکان مقدسی در آیینۀ ضمیر لسان‌الغیب شیراز سایه انداخته بوده
که وی را با همه آزادگی و جلالت و عرفان وادار ساخته که بوسه بر خاک آن وادی مشکین را
به باد صبا حواله داده است.

شاعر دیگری گوید:

ز آهـم بود یک شراره درخش آرس باشد آرس^۳ مرا مایه بخش
هاتفی نیز درباره ارس گوید:
درآورد کشتی به آب ارس ز دریای لشکر ارس ماند پس
لطفی نیز اشک چشمش را در جستجوی محبوبش، به آب ارس تشبیه کرده و چنین
گوید:

آرس شد، آرس من از جستجوییت.^۴

نظامی شاعر نامدار نیز، در این سروده، رود خروشان ارس را در بیابان، وصف کرده
و سپس با دریا مقایسه نموده است:
ارس را در بیابان جوش باشد چو در دریا رسد خاموش باشد
و نیز گوید:

اگر خواهد به آب تیغ گل رنگ برآرد رود روس [رس] از چشمۀ زنگ.^۵
«خاقانی شروانی، شاعر چکامه‌سرای بلندمرتبه ادب فارسی در سده ششم ه.ق. به

۱- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی، دکتر نذیر احمد، ص ۲۷۷.

۲- تاریخ عصر حافظ، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳- آرس، به فتح اول و سکون ثانی، اشک چشم را گویند.

۴- رک: لغت‌نامه دهخدا، ماده (ارس).

۵- خسرو و شیرین حکیم نظامی، ص ۲۶.

هنگام ترک شروان، ضمن قطعه‌ای ارس را مورد عنایت قرار داده، و آتش هجران ربا آب آن فرونشانده^۱. که اینک بشنویم:

شب رحیل چو کردم وداع شروان را دریغ حاصل من بود و درد حصه من
شدم ز آتش هجران زدم بر آب ارس ارس بنالید از درد حال و قصه من
به تیزی دم من بود و پُری غم من خروش سینه من داشت و جوش غصه من^۲
همو بستگی اقوام ترک به قبایل ماوراءالنهر و دور دست‌ها از ارس تا دریای چین را
بعید ندانسته و چنین گوید:

ز بحر ارس تا به دریای چین همه تُزک بر تُرک بینی زمین^۳
مرحوم استاد سید محمدحسین شهریار، در پاره‌ای از اشعار فارسی خود به
مناسبت‌هایی از رود ارس، نامی به میان آورده است. که اینک بشنویم:
نیست در آب کرج لطف و صفایی یا رب فرجی تا برسم بر کرجی‌های ارس
یاد یاران قدیم، نرود از دل تنگ چون هوای چمن از یاد اسیران قفس.
و نیز در قصیده معروف «سیل آذربایجان» دو رود «آجی» و «ارس» را به رود «نیل»
تشبیه کرده و چنین گوید:

رود (آجی) و (ارس) چون رود نیل باستان خواستار از آدمی، قربان در آذربایجان^۴
و باز در شعر «یک شب خاطره»، آمدن کاروانی از آن سوی ارس را از خاطرش
گذرانده و گوید:

کاروان آید از آن سوی ارس طرب‌انگیز همه بانگ جرس
آن سفر کرده، ز در باز آید دلبر ما، به سرناز آید
پس‌رک آید و آرد همه چیز دخترک گونبرد هیچ جهیز
عشوّه پارچه‌های رنگی است جلوه آینه‌های سنگی است
شال و انگشتر و کفش بلغار سینی و جام و سماور مسوار^۵

۱- رک: جغرافیای طبیعی آذربایجان، صص ۳۲-۱۳۱.

۲- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، ص ۹۰۲.

۳- رک: حضورستان، ص ۱۳۴.

۴- کلیات دیوان شهریار، ج ۱، ص ۲۳۲ / ج ۲، ص ۲۲۱.

۵- همان، ج ۱، ص ۵۹۱.

حکیم قانانی در باره آشفتگی و هرج و مرج اوضاع ایران و خدمات ارزنده میرزاتقی خان امیرکبیر، قصیده شیوایی سروده و در آن از «ارس» نام برده که چند بیت آن نقل می شود:

میهمین اتابک اعظم، که ماه تا ماهی به طوع طبع و را، چاکرند و فرمان بر
فلک ضمانت ملک، آن زمان سپرد ترا که بود ایران، ویران و ملک زیر و زبر
ز دجله تالب جیحون، ز طوس تا به ارس ز پارس تا در شوشی، ز رشت تا شستر^۱
مرحوم دکتر محمود افشار، در یکی از سفرهایش به آذربایجان، دشت مغان و کوه سبلان و رود ارس را دیده، و مبهوت عظمت و کشش این رودخانه گشته، و در یک بیت این سیاحت را چنین بیان می کند:

گشتیم به یک روز، همه دشت مغان را رود ارس و دامنه کوه سبلان را
و باز گوید:

وحدت ملی به دل ها ریشه دارد، راست است لیک می ترسم، من از این روزگار ریشه کن
مهرها و عشق ها را بارها، برکنده است باورت گر نیست، گامی از (ارس) آن سوی زن
کودر آن جا چون (نظامی) فارسی گو شاعری! یا سخن دانی چو (خاقانی) همان استاد فن!
این دو شاعر، هر دو زان سوی (ارس) برخاستند (گنجه) و (شروان) دو زیور بود، از ایران کهن
و نیز در قصیده دلبر تبریز و قند پاریسی گوید:

(ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس) بوسه ای بستان، به یاد من از آن سیمین ذقن^۲
فتحعلی شاه که از خیانت و سستی های آصف الدوله، در جنگ با روسیه سخت در خشم آمده بود، پس از برگشتن او به طهران، امر داد که او را به توپ مروارید بستند و چوب زدند. حسب الامر شاه اولین چوب را هم عباس میرزا، برادر زن و شوهر خواهر آصف الدوله به او زد. میرزا ابوالقاسم قائم مقام که از آصف الدوله دلی پر خون داشته، در باب همین فرار او از گنجه و از کنار رود زگم و گذشتن وی از رود ارس در سروده ای چنین گوید:

بگریز به هنگام، که هنگام گریز است رود پی جان باش، که جان سخت عزیز است
از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک روس است که دنبال تو برداشته ایز^۳ است

۱- زندگانی امیرکبیر، ص ۳۳۳.

۲- گفتار ادبی، کتاب دوم، صص ۳۵۷، ۱۷-۱۱۶.

۳- ردها، ردهی، نشان قدم، ایز گم کردن: رد گم کردن.

آن آهوی رم دیده که در یک شب و یک روز از رود زَگَم^۱ آمده تا دیزج دیز است.^۲
 بسیاری از نام شاهزادگان و بزرگان سابق، در پاره‌ای از نقاط از جمله قبیچاق و غیره از
 نام این رودخانه متأثر بوده است، مانند: نام شاهزاد قبیچاق، که ارس خان بوده و هاتفی در
 این بیت چنین یاد می‌کند:

به پور ارس خان، سپردش عنان قوی دست کردش به تیغ و سنان.^۳
 و جالب این که مرحوم ابوالحسن خان اقبال السلطان هم، این شعر عارف را در
 حوادث آذربایجان به امواج هوا سپرده، که به آن طرف ارس برسانند:

چه شد که مجلس شوری نمی‌کند معلوم که خانه، خانه غیر است یا که خانه ماست.^۴
 در زمان فتحعلی شاه قاجار، حسین خان سردار، والی ایروان از رودخانه ارس، نه‌ری
 (= کانالی) به مراتع و مزارع ایروان کشیده، قلعه و عمارت عظیمی بنا کرده بود. میرزا حسن
 طبسی، مثنوی مفصلی با ماده تاریخ درباره جاری شدن آب این نهر به کشتزارها، سروده
 که چند بیت آن در زیر آورده می‌شود:

در ایام خاقان جم اقتدار	که باشد فلک را به رایش مدار
جهاندار فتحعلی پادشاه	خداوند خلق است و ظلّ إله
حسین خان سردار والا تبار	که دریای علم است و کوه وقار
ز رود ارس کُرد نه‌ری روان	به صحرایی از مرتع ایروان
چو جاری شد آن نهر در آن زمین	ز هر سو برآمد هزار آفرین
یکی قلعه سخت بنیان نهاد	که دوران گیتی ندارد به یاد
پی سال تاریخ حصن کبیر	دو مصرع برآورد کلک حقیر
«بِأَيَّامِهَا این بنا پایدار	بماند ز سردار ما یادگار» ^۵

شادروان محمدتقی خان بهار «ملک الشعراء» در مثنوی معروف خود به نام
 «ساقی‌نامه» که در دوران جنگ جهانی اول (= ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م.) و زمانی که ایران دوره

۱- زَگَم - در قسمت شمال کاخ در ناحیه زَگَملی قرار دارد. در منابع گرجی، زَگَم را اغلب «بازار» می‌نامند.

۲- میرزاتقی خان امیرکبیر، ص ۱۱۸.

۳- رک: جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۱۳۲.

۴- رک: نای هفت بند، ص ۴۵۷.

۵- موادالتواریخ، صص ۶۹۸-۹۹.

انحطاط خود را طی می‌کرد سروده، و از عظمت و مفاخر گذشته ایران با حسرت و تأسف بسیار یاد نموده است. از خاک عزیز تبریز و کرانه‌های سبز و خرّم و دل‌گشای رود ارس چنین یاد می‌کند:

خوشا خاک تبریز مشکین نفس خوشا ساحل سبز رود ارس^۱
محرم علی دوست (= مَهی) هم در سروده‌ای ارس را مخاطب قرار داده و از روزگاران گذشته و تمدن زوال یافته سواحل این رود و رخ دادهای کناره‌های ارس سخن می‌گوید. و گاهی با ایما و اشاره آن را به یاد ایام سپری شده انداخته و ارس را به سان گواه کلّ جریانات و حوادث و تحولات روی داده در طول هزاران هزار سال قلمداد می‌کند. اینک ابیاتی از اشعار وی آورده می‌شود:

ارس ای پره‌نر رودی که می‌جوشی تو در ایران	تواز سرچشمه عشقی، خروشان باش جاویدان
لطاقت‌ها که می‌آری درون باغ و بستان‌ها	طراوت‌ها که می‌باری به گندم زار و تاکستان
الا ای پسیرناظر بر تمدن‌های دیرینه	حکایت‌ها که داری با زبان خویشان بر خوان
گهی تابوت سارا را به صد شیون‌کشی بر دوش	گرفته گیسوانت را به دست خویشان گریان
زمانی سوگ به‌رنگ است و رنگ بستر نیلی	پدر وار این همه غم را به تنهایی کشی نالان
به طول روزگارانت بسا با چشم خود دیدی	که ز دبردشت تو خرگاه خود، شاهان و سرداران.

۲- ادبیات عامه

این قسمت به سه بخش تقسیم می‌شود بخش اول:

ارس، به سبب سهم بی‌نظیر خود، به مثابه شریان حیاتی آذربایجان و نیز موقعیت خاص خود، از دیرباز مورد توجه و الهام‌بخش شاعران و مایه سرایش صدها و حتی هزاران بیت شعر بوده و از این نظر از جایگاه خاصی در ادبیات آذربایجان برخوردار است. این شعرها به ویژه از روزگاری که آذربایجان به تیغ قرارداد ترکمان چای دو نیم شد و ارس حد فاصل و مرز دو پاره از هم گسیخته گردید، حال و هوای دیگری یافت. تا آن تاریخ ارس رودی بود برکت‌خیز و پیوندبخش و سعادت‌بار، و از آن تاریخ به بعد - به خصوص از

۱- رک: دیوان اشعار ملک‌الشعراء محمدتقی «بهار»، ج ۲، ص ۲۶۲ به بعد.

سال‌های پس از انقلاب بلشویکی که مرزها بسته و ارتباط بین شمال و جنوب قطع گردید - به آیت جدایی و هجران بدل گشت. شعرهای این دوره سراسر آکنده است از سوز و شکایت و نفرین به ارس که برادران و خواهران و خویشاوندان را از هم جدا کرده است. نقل همه اشعاری که در گذشته و حال در رابطه با ارس سروده شده، در حوصله این مقال نمی‌گنجد؛ اما از ذکر ابیاتی از بعضی از شاعران این سو و آن سوی ارس نیز گزیری نیست.

این نمونه‌ها را با ابیاتی از شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی (ره) شروع می‌کنیم. ابیات از دل برآمده و سوزناک ثقة الاسلام اگرچه فاقد نام ارس می‌باشد؛ اما در غم از دست رفتن ۱۷ شهر قفقاز سروده شده است:

خیالین یاخشی مونس دیر منه شام و سحر سن سیز
که سندن اؤزگه یوخ قلییمده بیر فیکر دگر سن سیز
اؤزون گؤردون صلاح کاری مندن آل چکیپ گئتدین
مگر سندن قالان غم بیرده مندن ال چکر سن سیز؟
وطندن آیری دوشدون، آیری دوشدو روح جسمیمن
گؤزومدن اشگله باهم آخار خون جگر سن سیز
چیخیب ظاهرده الدن دامنین، لیکن یقینیمدیر
موافق اولماسین بو ظلمله حؤکم قدر سن سیز
گلرسن قورخورام بیرگون، سنی گؤرمک محال اولسون
گئدر شاید فراقیندا بو آز نور بصر سن سیز^۱
یکی از مریدان آن نفس و نمونه ایثار و وطن پرستی، غزلی در اقتفای سروده مذکور
سروده است و در آن زبان به شکایت از ارس گشوده است:
وطن «لیلی» اولوب مردم منه آذ قویدولار «مجنون»
پن‌دیردیر خارجی دشمن منه خون جگر سن سیز
«آزشدن» ائیلهرم شکوه کی بؤل‌دو جانمین جانین
«قرار تورکمن چایه» مگر چشمیم دوشر سن سیز

۱- زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی، ص ۸۲.

منیم «سن سیز» دِئَمَكْدَن مقصدیم دوز ملک ایران‌دیر

بیلیرتاری بدنن روح ایرانلی کؤچر سن سیز^۱

معجز شبستری شعر کوتاهی دارد که یادآور هزاران آذربایجانی این سوی ارس است که به دنبال جستجوی کار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از ارس گذشته، در قفقاز و به ویژه نقاط مختلف آذربایجان شمالی پراکنده می شده‌اند:

آروادین، بیلسه یازی اؤزو یازار کاغاذی

یالوارماز، یاد کیشی‌یه سن کچمچنده آرازی^۲.

از نقیب قطعه‌ای شیوا در رثای ارس منظوم است که در آن، ابن رودخانه را مخاطب قرار داده و از جدایی افکندن ارس اظهار تأسف و تأثر می‌نماید. اینک اختصاراً ابیاتی از مشارالیه آورده می‌شود:

دولدوغم دریاسی وای اشکیله پنهان، ای ارس بسدیر آخر صبرایله بیر اولما گریان، ای ارس

بیر زمان داخیله، یاخشی افتخاریدون بیزه حیف اولا ظلمیله اولدون، مرز ایران، ای ارس.

عبدالله صمدی «رند ماکویی» در شعر معروف خود با عنوان «اؤره گیم» از ارس چنین یاد می‌کند:

آراز آدی گله ره ک ساز کیمی سیزلار کؤنلوم بیر بیریندن آرالانمیش ائله بنزر، اوره گیم.^۳

محمدرضا مقدّس نیز در شعر خود که با عنوان «ستویره» سروده است احساسات خود را با نام ارس ابراز داشته و آرزو دارد که با پرنده‌های محبوس، ارس را ملاقات کرده و پس از سپری کردن پاییز و زمستان، مژده بهار را به قفقاز ببرد:

ستویره دارداقالان قوشلاریله گؤروشم، پارچالایام خان آرازی

نفر تیمله بوغراق قیش، پاییزی آپارام قافقازا تک شانلی یازی.^۴

توفیق غفاری (= دوشگون) در شعر خود «گلّمه دین» ارس را تنها مانع دیدار میان خود و شهریار دانسته و با اشتیاق و هزاران آرزو انتظار داشته که شهریار را در آن سوی ارس ملاقات کرده و به افتخار مقدمش قربانی ذبح کند:

۱- همان، ص ۸۳.

۲- ادب خزینه‌سی، ص ۱۲۸.

۳- یول، ۱ اردیبهشت ۱۳۷۰، ش ۶، ص ۲۲.

۴- یول، ۱۵ مرداد ۱۳۷۰، ش ۱۲، ص ۱۰.

نه قضا اوز وئردی گلنمه دین سن آرازمی قویمادی کئچه سن بری؟
 قوربان کشمک ایچون چیخدییم یولامن ائشیتجک «شهریار گلیر» خبری.^۱
 سیدجعفر موسوی هم در شعر خود یا نام «باکی شاعرلرینه» از ارس نامی به میان
 می آورد. وی وقتی که به دیدار برادران و خواهران آن سوی ارس نایل آمده که شناکنان از آب
 ارس به این سوی می آیند، ایام گذشته را به دوران «مه آلود» و این روزها را به روزگار
 «آفتابی» تشبیه کرده و مدعی است که همه ایشان اقرار خواهند کرد که در طول هفتاد سال
 راه به خطا رفته اند:

کیم دئیهردی بئله بیر «گون چیخانا» گون گله جک
 اولاجاق محو، دومانلیق هاوایاگون گله جک
 آراز اوستن ایگیت اوغلان بیزه اوزگون گله جک
 باش بیلنلر هامیسی، اوتایا دوز گون گله جک
 بوتون اقرار ائده جکلر: یولو دوز گئتمه میشیک

یئتمیش ایلدیر هله بیر درده دوا ائتمه میشیک.^۲
 غلامحسین بیگدلی، در غزل معروف، از ارس چنین یاد می کند:
 گؤی گؤل، خان آرازی، میل دوزونو بوس - بوتون شن لیگی آتمیش گوردوم.^۳
 تورک اوغلو نیز در این شعر، از دو نیمه شدن آذربایجان به وسیله ارس گله دارد:
 «تورک اوغلو» نین باغری هی اولارشان - شان گؤزنده بؤلونوب بو آذربایجان
 بو یامان گونومده هانی او انسان؟ کئچیرتسین اوتایا آرازدان منی.^۴
 «محمد قره داغلی» در قطعه ای که در وصف قره داغ سروده، به مناسبتی از ارس یاد
 کرده و نسبت به این رودخانه خروشان ادای احترام نموده که چند بیت آن سروده در زیر
 آورده می شود:

قره داغ اهلی بیلیر، من نیجه دیوانه بییم
 بابکین داش قالاسی، هم نبی کاشانه بییم

۱- شهریار و حیدربابا، ص ۹۷.

۲- یول، ۱ فروردین ۱۳۷۱، ش ۲۰، ص ۳۴.

۳- همان، ص ۱۷.

۴- همان، ص ۲۳.

ایسته‌دیم بیر گره ده، سئیره چیخام بوماحالی
 آیلارین هجرانینا، سون قویا بلکه وصالی
 گؤنلومو چن بورویوب، دوغما دیاردان آرالی
 آخی من خان آرازین، قان دولو پیمانه سیم
 قره‌داغ اؤلکه سنین، گۆز نئجه دیوانه سیم...

«ستار گل محمدی» شاعر نامدار ارس کنار، شاعر درد‌آشنای ریزین و شاعری که
 صحنه‌های حقیقی فراموش شده در لابه‌لای ازمئه تاریخ را هنرمندانه، واقع‌بینانه خلق نموده
 و همگام با رویدادهای تلخ و شیرین گذشته حرکت کرده و با اشعار موزون خود مرحم بر
 ریش‌های فولکلور آذربایجان گذاشته و می‌گذارد. در جواب سروده فوق از بی‌وفایی ارس
 لب به شکایت گشوده و چنین گوید:

پئنه ده خان آرازین، هاردان آدی دوشدو یادا
 کؤنره‌نن سینه مین اوستونده، سکوت سالدی آدا
 یانیرام غمله یانوشلوخجا، بو دهشتلی آدا
 بونه اؤز دوستونا دوستدور، نه‌ده دشمندی یادا
 قانا دؤنسون بونون عالمده گوروم، داش اوره‌گی
 بیتمز اولسون اوره‌گیندهن آسیلی، هر دیله گی
 نه زماندور بونون اوستونده، ایکی کورپو یاتار
 ایریلقدان اودا دل قانینی، گؤز یاشه قاتار...
 نه قدر من باخیم حسرتله، بویاندان اویانا
 کاش آراز بیرجه آیاق، اؤز آخیشیندان دایانا
 اوزونو گورمه دیگیم، شانلی سلیمانی گورهم
 بالاشی^۱، بختیاری، اودلو زلیم‌خانی گورهم...

شاعر که کشانده شدن آتش منازعه قره‌باغ به شهرهای جبرائیل، زنگلان و ... به
 خصوص کناره‌های ارس را ناظر بوده است؛ با مشاهده عبور آذری‌های مشتاق از آب ارس،
 با وضع ناراحت‌کننده و تکان‌دهنده، در سروده‌ای این جریانات را منعکس کرده و از «خان

۱- بالاش آذراوغلو، بختیار وهاب‌زاده، زلیم‌خان یعقوب، از شعرای جمهوری آذربایجان می‌باشند.

چوبان» می‌خواهد که دیگر به قضیه «سارا» پایان داده و از او چیزی ننویسد. زیرا عده زیادی از ساراصفت‌ها را ارس ناجوان‌مردانه در کام خود گرفته و دردها را دو چندان کرده است. اینک چند بیت از این اشعار را بخوانیم:

سُوَیله خان چوبانا ساخلا آل بیرآز داه‌ا بوندان سورا آز سارادان یاز
مین‌لرله سارامی آپاردی آراز هامیسی گول یاناق اینجه بئل عاشیق

بوگون منه بیر کَرَمی چال عاشیق

آمان عاشیق آستا دانیش بیلن‌وار جبرائیل‌دان، زنگلان‌دان، گَلَن‌وار
بوردا اوغلو، بوردا قیزی، اُولَن‌وار غم پرده‌سین، غم‌اوستونه سال عاشیق

بوگون منه بیر کَرَمی چال عاشیق

خسرو سرتیپی (= ساقی) شاعر پراحساس و با ذوق قره‌داغ، در منظومه بلندی که در باره ارس سروده و در آن از بی‌وفایی ارس و دو نیمه شدن آذربایجان به وسیله آن با هزاران تأسف و تألم یاد می‌کند. و مناظر طبیعی کرانه‌های ارس را می‌ستاید و صدای دلنشین جریان آبش را با صدای ساز عاشق‌های محلی در قالب بسیار زیبایی تحسین می‌کند. اینک چند بیت از آن منظومه:

خان چاییم باتماز آییم، های هاراییم

جانلی آرازیم، قوروماز قانلی آرازیم

بیر گۆزل روحی نییه قانلی پیچاقیله بولوبسن

شالاق آلتیندا دؤیوئسن؟

نه گوناھین واریدی آما تکین بۇلدو اجانب

بونه ایشدیر گۆره‌سن ائيله بیر ایشدیر کی عجایب

اورتادان جانی بۇلوبلر

گۆرایماندان نه دؤنوبلر

سن وطن داغلارینین گۆز یاشیسان چوللره جاری

آخگیلان قویما یانا چۆلترینین بهره‌سی باری

آخگیلان سن، سنی تاری

دیری ساخلا، بو دیاری

باتماسین شش صداسی نازلی عاشیقلاری آرازین

سینه‌ده هی چالینا سازلی، عاشیق‌لاری آرازین

تا وطن ساغ اولا هرآن

یاشاسین، آذربایجان

حسن مجیدزاده (ساوالان)، در سروده زیبای خود در رثای آذربایجان که تاریخ گذشتگان را بازگو می‌کند، از دو رود کور (= گُر) و ارس نیز یاد کرده و از آن آذربایجان می‌داند:

بو قیامت، بو شرف، وقار سنیندور اورارتو، آتروپات، نه‌وار سنیندور
اود اوجاغی، سلطان، گولنار سنیندور سنیندور بو آراز، بو کور، بو آران
هم سارا سنیندور هم گؤزهل موغان^۱

یکی از منظومه‌های آذربایجان، منظومه معروف «آپاردی سئلر سارانی» می‌باشد؛ که سال‌هاست ثقل محفل انس و ورد زبان خوانندگان آذربایجانی شده است. سرگذشت دختر ناکام و جوان‌مرگی به نام «سارا» دل‌ها را به درد آورده و اهل درد را مدت‌هاست عزادار کرده است. پدر سارا از ترس ظلم و تعدی حاکم زورگو، دختر زیبایش را برای آخرین بار در آغوش کشیده و او را به دست امواج خروشان ارس می‌سپارد. حسن مجیدزاده (=ساوالان) این داستان را به نظم کشیده^۲ بدین مضمون:

سلطانا ائتمه‌دی، کیمسه پیس گمان قوللارین آچدی‌لار سارانین، او آن
آلدن وئیریدی چون، بالاسین موغان آراز کوشولدا‌ییب، آشیب داشیردی
بالا سیله آتا، قوجاقلا شیردی آتا - بالا محکم قوجا‌غلاشدیلار
سانکی، بیر - بیرینه لاپ سوواشدیلار بیلیم، نه دانیشیب، راضیلاشدیلار
آتا‌اؤز بالاسین قلب یانا - یانا آتدی چایا، آراز باسادی باغ‌رینا^۳

۱- آپاردی سئلر سارانی، صص ۳-۱۲.

۲- این منظومه غیر از ترانه معروف (آپاردی سئلر سارانی) می‌باشد، ترانه معروف یاد شده را در (بخش سوم همین فصل) بخوانید.

۳- آپاردی سئلر سارانی، صص ۷-۷۶.

بخش دوم:

ارس موضوع و واسطه مشاعره شهریار با شاعران نام آوری چون سلیمان رستم و محمد راحیم شده است. ابتدا محمد راحیم نامه سرگشاده منظوم بلندی به شهریار فرستاده، از اشتیاق خود و شمالی ها برای دیدار شاعر بلند آوازه حیدریا با سخن می گرید و در آن به مناسبتی از ارس چنین یاد می کند:

من یئنه آرازین قیراغیندایام عزیز قارداشیمین سوراغیندایام
بویندا، اویاندا اولسام نه فرقی من دوغما آنامین قوجاغیندایام^۱
و شهریار پاسخ احساسات محمد راحیم را در منظومه بلندی به لطافت می دهد. و در آن چند بار از ارس یاد کرده است:

اوتایدادی شکی، شیروان، قره باغ بوتایدادا مشکین، اهر، قره داغ
بیر بیرینی آرازدان آلمیش سوراغ آراز بیزی ایریلمادان داغلاب
سونرا اوژو گئجه - گوندوز آغلاب...

آراز دئییر: اولدوزکیمی آخارام گؤز آلتی نن ساغا - سولا باخارام
قهرلنپ ایلدیریم تک شاخارام کسمه لی یم ایکی قارداش آراسین
آغلادیرام، باغلامادان یاراسین^۲...

و در شعر دیگری که در پاسخ مکتوب منظوم دیگر محمد راحیم سروده ارس را به شمشیری جداکننده در دست دشمن تشبیه کرده است:

آراز دوشمان آئینده بیرقلیچ تک اورتانی کسدی^۳...

از سلیمان رستم هم چند نامه منظوم سروده شده به شهریار در دست هست که هم در آن ها و هم در پاسخ های منظوم شهریار باز از ارس سخن رفته است:

سلیمان:

بیرگئجه دارادی آهیم قفسی آه چکیب آرازا سالدیم نفسی

۱- کلیات دیوان ترکی سید محمد حسین شهریار، ص ۲۴۶.

۲- همان، صص ۹۳-۴.

۳- همان، ص ۹۹.

اوتایدان سسله دین آلدیم او سسپی اوندا قیش چئوریلیب منه یازاولدو^۱...

سلیمان:

هاوالاری گؤزهل ایمیش بو یازین آراز اوستهن چاتدی منه آوازین
یاری جانیم بوتایندا آرازین یاری جانیم یانیندا دیر شهریار
شعرین سؤزون عطیردردیر شهریار^۲...

شهریار:

آرازیم وورسون باش، داشدان داشا گؤز یاشی گرک باشلاردان آشا
نئجه یاد اولسون قارداش قارداشا نه دین قانیر، نه ایمان ایریلیق
آمان ایریلیق، آمان ایریلیق^۳...

شهریار:

گون چیرتلادی گؤز قاماشدی آراز منله خوشانلاشدی
عشقیم آیاق یالین قاشدی سسین گلدی سلیمانیم
سنه قوربان منیم جانیم^۴...

ارس با همان بار معنوی خود، در بعضی از اشعار دیگر شهریار نیز راه گشوده است. از آن جمله در منظومه بلند سهندیه؛ می دانیم که در سال ۱۳۴۶ خورشیدی، سهند، شاعری که شهریار او را مصداق وصف گران کوهی یافته که تخلص از آن گرفته، با سرودن نامه منظومی خطاب به شهریار، باب آشنایی با شاعر بلند آوازه حیدریا را می گشاید و شهریار در پاسخ همان نامه است که منظومه همیشه روان سهندیه را می سراید. شاعر در آن جا با سهند سخن داستان خویش می راند و از پژواک صدای حیدریا با در کوه های آن سوی ارس یاد می کند، لحظه ای از مرز زمان می گذرد و سایه روشن اعجاب انگیزی از آن چه بیست و چند سال بعد ارس شاهدش شده به دست می دهد:

۱- همان، ص ۱۰۱.

۲- همان ۲۵۳.

۳- همان، ص ۲۰۸.

۴- همان، ص ۲۱۰.

داغلی حیدربابانین آرخاصی هر یئرده داغ اولدو
داغا - داغلار دایاغ اولدو
آرازیم اینا چیراغ قویمادا، آیدین شافاغ اولدو
اوتایین نغمه‌سی قووزاندی، اورکلر قولاغ اولدو
یئنه قارداش دئیهرک قاچمادا باشلار آیاغ اولدو
قاچدیق، اوزلشدیک آرازدا، یئنه گؤزلر بولاغ اولدو
یئنه غملر قالاغ اولدو
یئنه قارداش سایاغی سؤزلریمیز بیر سایاغ اولدو
وصل ایکیکن آلمادا، ال چاتمادی، عشقیم داماغ اولدو
هله لیک غم سارالارکن قارالار دؤندو آغ اولدو
آرازین سود گؤلر داشدی، قایالیق‌لاردا باغ اولدو^۱...

و نیز شهریار در این شعر، سینه معشوقه‌اش را به دشت سرسبز و خرّم مغان و
چشمان اشک‌آلود خود را به آب ارس تشبیه کرده است:
سینه‌بیردشت موغان‌دیر، قوزو یان-یانه یاتیب

مننیم آغلار گؤزومو، اوردا آراز ایله میسن^۲
سلیمان رستم از شاعرانی است که با ارس پیوندی دیرپا داشته است. او بارها، یا به
تن خویش و یا سوار بر بال خیال در کنار ارس حاضر می‌شود و با آن رود «دردمند» و
«خونین‌بال» و... به راز و نیاز و درد دل می‌پردازد. گاهی سینه‌اش را بر آن پل می‌کند و زمانی
وصیت می‌کند در کنار ارس، بی آن که پلک‌هایش برهم نهاده و مژگانش خمیده شود، دفن
گردد تا روزی شاهد وصال بر فراز ارس شود. غریب است که پیش‌گویی شاعر، چند سال
پس از مرگ او تحقق می‌یابد و دست‌های دراز شده از سواحل شمالی و جنوبی، بی‌حضور
سلیمان در فراز ارس به هم می‌رانند. اینک آن احساسات را از زبان شاعر بشنویم:
کونلومده بیر دریا نجیب آرزولار یئنه دردلی، آراز قیراغیندایام

۱- همان، صص ۷۸-۹.

۲- همان، صص ۱۹-۱۱۸.

خىلى وار اۆزونو گۆرمەدىگىمىن جنوبلو دلبىرىن سوراغىندا يام^۱

باغرى يارا آراز يالاگۇزوياشلى دانىشان او، منم!
بىر وصالين حسرتيله ھاراي چكىب آليشان او، منم!^۲

آراز ساحلىندە آيىر يلىق گونو كوينكى قارادان بىچىلن منم^۳

من راضىيام بىر وصالين آدينا سىنەم اولسون آراز يمين كۇرپوسو^۴

كتابىمى آرازداكى كۇرپو اوستن آسسىنلار گنج نسللر اونوتماسين بو شاعرين شرطينى:
تېز كۇچرسىم بودنيادان باش داشيما يازسىنلار ايكي يترە پارچالانمىش اورەگىمىن دردىنى^۵

بىليىر نىسگىلىمى بو ائىل، بو اۆلكە اۆرەگىم چىتىنكى، بو دردى چكە
من وصال گونونو گۆرمەدىم بلكە آغلا، آراز گۇزلو اورەگىم، آغلا^۶

عۇمر كچدى، ھجران قوشو، جان ائويمىن كۇچمەدى

آراز يندان ايكي قارداش يان - ياناسو ايچمەدى^۷

آراز ساحلىندىن يولوم دوشىندە بىر آن ھىجانسىز كىچە بىلمىرم^۸

۱- جنوب حسرتى، ص ۱۵ .

۲- همان، ص ۲۴ .

۳- همان، ص ۵۹ .

۴- همان، ص ۶۴ .

۵- همان، ص ۹۵ .

۶- همان، ص ۹۷ .

۷- همان، ص ۹۸ .

۸- همان، ص ۹۷ .

آراز ساحلینده گزیره یئنه اوره‌گی سوز دولو بیر انسانام من^۱

منی آراز ساحلینه آپارین ایللر دیرکه، قلییمده دیر بو حسرت^۲

آراز ساحلینده گؤزوم اوتایدا مزاری بوتایدا قازیلان منم^۳

داها آسمز آراز اوستن او هجران نغمه‌لی یئلر

اوتایدان، هم بوتایدان بیرله شراللر، سلیمانسیز^۴

صمد وورغون که در سال ۱۹۵۶ در ۵۰ سالگی درگذشت از مشهورترین شعرای دوران معاصر است. در اشعار او - که غالباً عشق به مردم و وطن و طبیعت شعله می‌کشد - نیز گلوایه ارس راه یافته و مورد مکالمه قرار گرفته است. شعر معروف آذربایجان که بند دوم آن به منزله سرود ملی و وطنی آذربایجانی هاست از سروده‌های اوست که در آن از ارس یاد میکند. اینک بند اول این شعر در این جا آورده می‌شود:

چوخ کئچمیشم بو داغلاردان دورنا گؤزلو بولاقلاردان

آشیتیمیشم اوزاقلاردان ساکیت آخان آرازلاری

سینا می‌شام دوستی، یاری^۵

و در این شعر از عامل جدایی بودن ارس میان آذربایجانی‌های شمالی و جنوبی و ایران با اندوه و تأسف بسیار یاد می‌کند:

آخما آراز! دایان آراز! انصاف ایله بیزه بیرآز

بیر اوره‌گی یکی یئره جلاد کیمی بؤلکم اولماز^۶

الماس ایلدریم نیز با ارس راز و نیازها دارد. ارس در دیده شاعر چونان دلبری طناز جان می‌گیرد و خرامان به راه خود ادامه می‌دهد و قلب عاشق را می‌سوزاند. شاعر که گویا

۱- همان، ص ۱۳۱.

۲- همان، ص ۱۴۲.

۳- همان، ص ۱۴۹.

۴- همان، ص ۱۵۷.

۵- رک: سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، صص ۵۱-۲۵۰ / آذربایجان، آذربایجان، ص ۷۹.

۶- وطن عشقی، ص ۱۹.

پس از فرار از آذربایجان شوروی سابق و پناهنده شدن به ترکیه، در ساحل ارس ایستاده، پیام دل خود را به سرزمین مادری خویش به رود می سپارد و آرزوهای خود در قبال هم‌وطنانش را بر زبان می آورد. این شعر ۸ بندی با این بند آغاز می شود:

گلین کیمی قورولارسان آخیب آخیب یورولارسان
گؤوی خزرده دورولارسان دورننا گؤزلوم داشقین آراز
نه دیر سنن عاشقین آراز؟^۱...

مدینه گلگون که پس از عزیمت به آن سوی ارس، بازگشت به این سو برایش تبدیل به آرزویی محال شده بود، در قطعه‌ای تحت عنوان «هجران، حسرت، وصال» خود را آشنای رودهای کر و ارس می نماید. جالب توجه است که او نیز گشایش پل وصال حسرت زدا را ناممکن نمی انگارد؛ اما چشم خودش هرگز به دیدار چنان پلی که اندکی پس از رفتن آرزوهایش به زیر خاک، گشوده شد، روشن نگردید. اینک دو بند از آن قطعه ۵ بندی:

هاردادوغولموشام، بیلیمک ایسته سن منی، کوردن، سوروش، آرازدان، سوروش
بیرگون عنوانیما، گلمه ک، ایسته سن منی کوردن سوروش، آرازدان سوروش...

حسرتدن وصالا، کؤریو قورولسا بو، ائودن، او ائوه، بیرگنت - گل اولسا
کؤنول لر، سئوینجله، فرحله دولسا منی کوردن، سوروش، آرازدان، سوروش^۲...
عباسعلی کریمف شعر: «گزیجه دن سلاملار» خود را که در آن، کوه حیدربابا و شهریار را مخاطب قرار داده و ادای احترام کرده، با این بیت آغاز کرده است:
سلام حیدربابا، سلام شهریار! سلام ای آرازلا بؤلوموش دیار!^۳...

بخش سوم:

ادبیات شفاهی شاخه ترکی از ادبیات آذربایجانی است که خود به شعبه‌های مختلفی تقسیم می شود. ارس با ادبیات شفاهی این سرزمین به طور کلی و با بایاتی‌ها و ترانه‌ها پیوند چشمگیری دارد. ارس از لابه‌لای ده‌ها بایاتی و لالایی، قرن‌ها از در حافظه‌های مردم

۱- الماس ایلدیریمین سنجیلمیش شعرلری، ص ۲۹ به بعد.

۲- یول، ۱۵ فروردین ۱۳۷۰، ش ۵، ص ۲۰.

۳- شهریار و حیدربابا، ص ۱۰۵.

زحمت‌کش این آب و خاک جاری بوده و شادی‌ها و غم‌ها و آرزوهای نسل‌ها و ساکنان این سو و آن سوی آن را به هم پیوند داده است. راستی بایاتی‌ها را همانند سیاحی و پیکی جاندار می‌توان فرض کرد که اکثر مناطق خوش آب و هوای آذربایجان را چه در شمال و چه در جنوب ارس زیرپا گذاشته و با طبیعت و زیبایی‌های آن آشنا شده است.

نمونه‌هایی از این بایاتی‌ها و لالایی‌ها که در طی قرن‌ها در جنوب و شمال و در روستا و شهر سروده و ترنم گردیده و تراش خورده و صیقل یافته و به احساسات هزاران هزاران انسان آغشته شده و هر یک جام بلورینی را مانده است که احوال سرایندگان و گویندگان و خوانندگان خود را در گذشته‌های بی‌انتها و گستره‌های بی‌کران عرضه می‌دارند، در این جا آورده می‌شود:

آرازیم آرام یئری سیزیلدار یارام یئری
هر مـحنته دؤزهرم کسـیلیل چارام یئری

آراز آرازخان آراز بیر دردیمی قان آراز
گؤز یاشینا باخان یوخ قوی تۆکولسون قان آراز

آراز گلیر قیقاجی گتیریر بیر جوت باجی
بـییری مـنیم سئوگولوم بـییری باشمین تاجی^۱

آرازین کؤشکونه باخ اوروسون مشقینه باخ
دردالیندن اوخورام گورهن دئیر عشقینه باخ

آراز اوسته بوز اوسته کباب پیشیر کؤز اوسته
قوی منی اؤلدورسونلر دانیشدیغیم سؤز اوسته

آرازام لیله بـندم بـولبولم گـوله بـندم

من گندرگی قوناغام بیر شیرین دیله بندم^۱

آراز اولوب آخیدیم یاخاما گول تاخیدیم
ایستگین آرزولاریمی آختاریدیم، تاپیدیم

آراز کیمی آخیرام یاندیریرام یاخیرام
گۆزلرینده گۆزوم وار حسرتیله باخیرام

آراز بـؤـرـولـدـو گـئـتـدی سـوـیـو دـورـولـدـو گـئـتـدی
من دئدیم یار اینجیدی دئمە یورولدو گئتدی^۲

آراز دة ییلم جوشام کورده ییلم قایناشام
آپار صراف یانینا گۆر نه قیمتی داشام^۳

آرازی آیریدیلار قوم ایله قاییردیلار
من سندن آیریلمازدیم ظلم ایله آیریدیلار

آراز کیمی آخارام یاندیرارام، یاخارام
آرزیم قالیب گۆزومده حسرتیله باخارام^۴

آراز آشاندا آغلار کور قووشاندا آغلار
بالالار آنا سیندان آیری دوشنده آغلار^۵

۱- همان، صص ۸-۱۱.

۲- همان، صص ۱۱-۱۵.

۳- بایاتیلار، ص ۹۳.

۴- همان، صص ۱۴۳، ۱۶۱.

۵- بایاتیلار (آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتیندان)، ص ۴۴.

آرازین باشی منم دیبی نین داشی منم
هر یاندا غریب اولسا اونون یولداشی منم

آراز قیراغی مئشه گتیر دسمالین دؤشه
آراسینا گول قویوم دُوره سینه بنؤشه

آراز باشدان آزاولدو اؤزدک توتدوم قاز اولدو
گوج ایلن بیر یار تاپدیم اودا کلک باز اولدو^۱

آرازین قیراخلاری دولی گلیر آرخلاری
قیزیل بیرگوله بنزهر سئوگیمین یاناخلاری^۲

آرازدان کئچن هانی؟ سویوندان ایچن هانی؟
یاخشی ایله یامانی ائل ایچره سئچن هانی؟^۳

بالاخره با نقل این بیاتی که در افسانه ارس (= آراز افسانه سی) ستار آخوندوف نقل کرده است، بیاتی ها نیز پایان می پذیرد:

آراز، آراز، خان آراز سلطان آراز، خان آراز
سن ایله دین بو چایین دُرو سویون قان، آراز!^۴

آپاردی سنلر سارانی:

در میان ترانه های آذربایجان ترانه ای هست به نام «آپاردی سنلر سارانی» که به صورت های گوناگون در آوازهای عاشق های دوره گرد آورده می شوند؛ این ترانه ها از هر

۱- همان، صص ۱۶۲، ۱۴۴، ۱۰۳.

۲- همان، ص ۱۷۶.

۳- ادب خزینه سی، صص ۲۳۹-۴۰.

۴- وطن عشقی، ص ۱۸۰.

کدام دهی یا شهری که باشد بیشتر به رود آن ده بستگی می‌گیرد. مثلاً مردم نزدیک «آرپاچای» آن را به آرپاچای، و اهل ارس آن را به ارس، اوجانی‌ها آن را به «اوجان رود»، و اردبیلی‌ها این ترانه را که برخاسته از دل هر دردمند است به «بالیقیل چای» می‌بندند، که سارای زیبا و دلربا را برده^۱. در هر صورت و به هر تقدیر اگر سارای زیبا و افسونگر را آرپاچای و سایر رود هم برده باشد، بالاخره ناجوان مردانه تحویل ارس داده و کلّ جریانات و احساسات و ناله و فغان‌ها بر سر پرماجرای ارس خلاصه می‌شود، و ارس است که طرف خطاب و عتاب قرار می‌گیرد. اینک بشنویم:

گئدین دئین خان چوبانا گلمه‌سین بوایل موغانا
 گلسه قالار ناحاق قانا آپاردی سئلر سارانانی
 بیر اوجا بویلو بالانی
 سارا میزی آییر دیلار بییزی غمله دویوردولار
 هر یئته‌نی سویوردولار آپاردی سئلر سارانانی
 بیر قارا ساچلی بالانی
 آراز چایی آشدی داشدی سئل سارانانی گوئتدو قاشدی
 سارا گؤزه‌ل قلم قاشدی آپاردی سئلر سارانانی
 او قارا تئللی بالانی
 گلدی آراز داشا - داشا جانیم قوربان قلم قاشا
 اوغلان آیین چیخدی بوشا! آپاردی سئلر سارانانی
 بیر قارا گؤزلو بالانی^۲

سروده‌های عاشق‌ها:

ارس هم‌چنان از دنیای تودرتو و په‌ناور فلکلور در روان ناخودآگاه و آگاه عاشق‌ها (= عاشیق‌ها)، این سراینندگان مردمی و عاملان و ناقلان سنت‌های فلکلوری و پیوندبخشان روزگاران گذشته با دنیای زنده و پرتپش جریان یافته، در ساز و سخن، از قهوه‌خانه‌ها گرفته تا

۱- رک: آپاردی سئلر سارانانی، صص ۳، ۴.

۲- همان، صص ۸۳-۸۰.

مجالس بزم و عروسی و شب‌نشینی‌های ادبی تا اتراق‌های آلاچیق‌ها و اوبه‌های عشایری و ایلاتی و ... آن‌ها جلوه‌گر شده است. اینک نمونه‌هایی از سروده‌های این پیام‌آوران برادری و صلح و شادی:

عاشق شمشیر در غالب اشعار خود گه گاهی از ارس نام برده است. از جمله:
داش قاتیندان قـطره‌لنـیب سـیزانـا داشقین آرازکیمی، چای دئمه میشدیم

جـاوانـلیقـدا - پـرواز اولدون خـاچین، قـارقار، آراز اولدون

کـؤنـول چـاتدی مـورادیـنا کـور قـووشـدو آرازیـنا^۱
عاشق واله در تعریف آذربایجان از ارس چنین یاد می‌کند:
بیر یانی گنجه‌دی، بیر یانی شیروان بیر یانی آرازدی، بیر یانی موغان
داغلاری کهلیکدی، دوزلری جیران گوزل لذتی وار، شکر دادی وار^۲
عاشق قشم نیز در پاره‌ای از سروده‌های خود به مناسبت‌هایی از ارس نامی به میان آورده است. که چند بیت از آن اشعار در زیر آورده می‌شود:

آراز قـیراقـیندا داشقین آدالار مرد ایگیت‌لرناموس ساخلار، آدالار
نظریمدن کئچیر حوری زادالار گوز یاشیم دؤنوب عمانه داغلار

میشو داغی شه آلیرسان آرازدان قلییم هله دؤنموب بو تیغلی سازدان
قاشما ییخیلارسان یئری یاواشدان هله باشین اوسته قارلی دومان وار
میشو داغی ساغلیغیما گمان وار

میشو داغی واردی سنن کؤمه‌گین عمان دریاسی تک بوؤوک اوره‌گین
میشوداغی یایلاقلارون نیچه کند عاشیقلار ساز چالار ائلی‌یر صحب
غرق اولدو آرازدا بهرنگی صمد^۳

عاشق قربانی که در ادبیات شفاهی آذربایجان از چهره‌های معروف و آشنا می‌باشد،

۱- عاشیق شمشیر شعرلر، صص ۳۱۱، ۲۷۶، ۱۹۰.

۲- آذربایجان عاشیقلاری، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- ائل منی آتماز، صص ۷۶، ۷۹.

مدتهاست که سروده‌های وی بر سر زبان‌های خوانندگان محلی (=عاشق‌ها) می‌گردد. او در قرن ۱۶ میلادی می‌زیست و معاصر و از نزدیکان شاه اسماعیل خطایی بود، و او را مرشد خود می‌دانست. عاشق قربانی هنرمند ماهر است که از خود یک میراث ادبی غنی (=داستان، اشعار غنایی، قوشما، تجنیس، گرایلی و اشعاری با مضامین اجتماعی) به یادگار گذاشته است. وی جریان گذشتن خود از پل خداآفرین - بر روی ارس - با چشمانی اشک‌آلود را، در این دو بیت شعر، با لطافت بیان می‌کند:

شاعر اولان درسین آلاز پیریندن	غواص اولان دُر گتیرر دریندن
گوزو یاشلی کیچدیم خدافرین دن	اوزوم گولمز هیچ آچیلماز آه منیم ^۱

۱- رک: سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، صص ۱۷-۲۱۶.

فصل نهم

از نظر اقتصادی

همان طوری که آب از نظر ادیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و از دیدگاه قدیمی‌ترین مذاهب، منشأ و مبدأ همه چیز است و حتی «برخی از ملل قدیم آب را می‌پرستیدند و برای آن نیروی خدایی و آفرینندگی قایل بودند»^۱. به همان اندازه و بلکه بیش‌تر از آن، از نظر اقتصاد نیز دارای اهمیت بوده و می‌باشد، و شاید همین، موجب ستایش این مایه صاف و گوارا گردیده است.

بدیهی است که ارزش هر رودخانه و دریاچه و دریا تا اقیانوس‌های بی‌کران به وجود آب، این نعمت بزرگ خداوندی بستگی دارد، و با آن تحقق می‌یابد. قطع نظر از منافع حیاتی، معنوی، بهداشتی و هزاران منافع دیگر آب، که خود مستلزم بحث‌های طولانی می‌باشد، از جنبه اقتصادی، امروزه امرار و معاش میلیون‌ها انسان از این طریق تأمین می‌گردد. و نقش اساسی را در زندگی انسان‌ها ایفا می‌کند.

خداوند این مایه پاک و منزّه را برای معیشت هر موجود زنده از آسمان فرو فرستاد و آن را در قالب چشمه‌ها، رودها و... به راه انداخت و استفاده بهتر و دلخواه از آن را برای هر موجود جان‌دار ارزانی کرد، که رودخانه خروشان ارس نیز از این امر و موهبت الهی مستثنا نیست.

آنچه که مایه تأسف است، این است که رود ارس قابل کشتی‌رانی نبوده و از این امر بی‌بهره می‌باشد. برخلاف رودهای معروف و بزرگ که به سبب عظمت آن‌ها قابل

۱- آب از نظر ادیان، پیشین، ص ۷۵.

کشتی‌رانی بوده و بدان جهت در اطراف آن‌ها شهرک‌ها و شهرهای بزرگ صنعتی و تجارتي به وجود آمده و از اهمیت فوق‌العاده تجارتي و اقتصادي برخوردار بوده و شهرت جهاني پيدا کرده‌اند. از جمله این رودخانه‌ها می‌توان رودخانه‌های ذیل را نام برد:

ميسي‌سی‌پی، هُودْسُن و کُلْمِبیَا-سَنیک در آمریکا، آمازون^۱ (بزرگ‌ترین رود جهان) در آمریکای جنوبي، دانوب در اروپا، دون (=دن) در روسیه، رودخانه پُ در ایتالیای شمالی، تایمز در انگلستان، سِن در فرانسه، سیر دریا (به رودخانه سیحون نیز اشتها دارد) و گَنگ و براهماپوترا به ترتیب در تبت و هند و پاکستان و سند در هند و رود نیل در مصر و کارون در ایران، گذشته از هزاران منافع سواحل رودخانه‌های مذکور که قسمت قابل توجهی از احتیاجات روزمره میلیون‌ها انسان از قبیل خوار و بار و یا سایر فرآورده‌های روستایی و کشاورزی و یا تجارتي و صنعتی و... از این طریق تأمین می‌گردد؛ ایجاد مراکز تفریحی مانند قایق‌رانی و حمام‌های شناور روی رودخانه، چنان‌چه در بعضی ممالک مانند: فرانسه و انگلستان و غیره معمول است. و به راه انداختن کشتی‌های توریستی و تفریحی بر روی رودخانه با سالن‌های پذیرایی و رقص و موزیک و... مانند کشتی مگس Bataumouche بر روی رود سِن در پاریس را نیز می‌توان یکی دیگر از منابع اقتصادي رودخانه‌ها به حساب آورد.^۲

جاده ابریشم^۳ و نقش آن در اقتصاد:

واضح است که «ایران، که بین چین - مملکت عمل‌آورنده ابریشم^۴ - و روم بزرگ‌ترین مصرف‌کننده منسوجات گران‌بهای ابریشمی، واقع بود، حکم کشور ترانزیت ابریشم کار شده را یافت.^۵»

چون قسمت اصلی جاده ابریشم، از طریق ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان

۱- تمام شبکه‌های این رود قابل کشتی‌رانی است.

۲- رک: دایرةالمعارف دانش بشر، ص ۱۱۴۶ به بعد/ جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۷۲ به بعد.

۳- زکی‌ولیدی طوغان برای نشان دادن طول راه و اهمیت مسافت آن، جاده مشهور ابریشم را - که از چین تا باختر اروپا امتداد داشته - به استناد منابع قدیمی به نام «قراتجارت بولاری» معرفی کرده است.

۴- از پایان دوره اشکانی و روی کارآمدن ساسانی، جای پای کرم ابریشم را در ایران می‌توان جست. رک: ازدهای هفت سر، ص ۲۲۶.

۵- ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۲.

می‌رفت، لذا از هر لحاظ خصوصاً از لحاظ اقتصادی، رونق زیادی بر هر دو سوی ارس بخشیده بود. مضافاً بر این، چون تبریز پس از استیلای مغول پایتخت ایلخانان شده بود، این شهر بزرگ‌ترین مرکز تجارتی ایران بلکه از مهم‌ترین دارالتجاره‌های دنیای آن زمان گردیده و بر سر جاده اصلی ابریشم قرار داشت. بدین جهت بهتر می‌توانست از طریق اردبیل و جلفا و خوی با جمیع بلاد ماوراء قفقاز و مغان و اران ارتباط برقرار کرده و بر مناسبات فی‌مابین، رونق و تداوم اساسی و حیاتی بخشد.^۱

در زمان خاندان صفویه اردبیل نقش بزرگ‌ترین شهر تجارتی و مواصلاتی را ایفا می‌کرد. چنان که «تاورنیه نیز ذکر می‌کند که شهر اردبیل، مسقط الرأس صفویه، در زمان صفویه از مهم‌ترین شهرهای تجارتی به شمار می‌رفته است، و کاروان‌های تجارت ابریشم که گاهی به هشتصد نهصد شتر می‌رسید از آنجا عبور می‌کرد. مسیر این راه تا شماخی و اسلامبول و ازمیر ادامه پیدا می‌کرد.»^۲

پیترو دل‌واله جهانگرد ایتالیایی نیز که در سال ۱۶۱۹ م. در رکاب شاه عباس صفوی شهر اردبیل را دیده، به نقش تجارتی و مواصلاتی این شهر اشاره کرده است. بدین مضمون: «... این شهر [اردبیل] بر سر چهار راهی قرار گرفته و از ارمنستان و گرجستان و قفقاز و دمیرقاپو و ایالت گیلان مال‌التجاره فراوانی به آنجا حمل می‌شود.»^۳

در اثر کثرت مبادلات و وفور کالا و گرمی بازار، «کاروان شترکم کم در کوهستان‌های آذربایجان و گرجستان تبدیل به اسب و قاطر شد. در زمان شاه سلطان حسین، کارری، صحبت از کاروانی می‌کند که از هزار اسب متشکل شده بود»^۴.

«پیوستگی آمد و رفت و ارتباط میان ماوراء قفقاز و جنوب دریای خزر باعث شده بود که پول گرجستان و تفلیس، در گیلان، مثل پول داخلی رواج داشت و در واقع صورت ارز بین‌المللی پیدا می‌کرد. تاورنیه می‌نویسد: آن‌هایی که برای تجارت ابریشم به گیلان می‌روند باید از تفلیس بگذرند.»^۵

۱- تاریخ مغول، صص ۵۶۹-۷۰، (نقل به معنی). راجع به واردات و صادرات کالا، بین تبریز و تفلیس رک: مرآة‌البلدان، ج ۱، ص ۵۶۱ به بعد، و نیز به تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، ص ۵۷۷ به بعد.

۲- ازدهای هفت سر، پیشین، ص ۳۳۲.

۳- سفرنامه پیترو دل‌واله، ص ۳۶۷.

۴- سفرنامه کارری، ص ۴۷، نقل از ازدهای هفت سر، همان صفحه.

۵- ازدهای هفت سر، ص ۳۷۳.

فواصل شهرهای مسیر راه ابریشم که نقش مهمی در اقتصاد ساکنین اطراف این راه خصوصاً ماوراء ارس داشته به قرار ذیل است: «بردعه به باب‌الابواب ۹۰ فرسنگ، بردعه به تفلیس ۶۲ فرسنگ، بردعه به اردبیل ۵۰ فرسنگ، اردبیل تا زنجان ۵ منزل، از اردبیل تا تبریز ۵ روز راه... تاریخ ما همیشه گویای آبادنی شهرهای تجارتی واقع در مسیر این راه است.^۱»

تأمین قوافل در مسیر جاده و امنیت سر راه‌ها نیز مسئله‌ای بود که در اولویت قرار می‌گرفت. و سابقه آن به هزاران سال پیش برمی‌گردد. به طوری که «داریوش بزرگ هخامنشی برای نخستین بار با ساختن پاسگاه‌های منازل بین راه، امنیت راه‌ها را تأمین کرد... بعد از هخامنشیان، در زمان پارتیان خصوصاً برای توسعه بازرگانی و حفظ راه‌ها اقدامات بسیار اساسی صورت گرفته است... به منظور حمایت جان و مال کاروانیان در بیابان‌ها از خطر راهزنان و بدویان، دسته‌های خاص انتظامی سوار، بدرقه کاروانیان حرکت می‌کردند.^۲»

تأثیر ابریشم در اقتصاد:

در اثر پیشرفت تجارت ابریشم، کاشت بیش‌تر درخت توت و تربیت کرم ابریشم و ایجاد کارگاه‌های ابریشم‌کشی رونق و بهبود چشم‌گیری یافت. زیرا این امر برای ملتی که پی به اهمیت زیاد منسوجات ابریشمی برده بود فوق‌العاده مهم تلقی می‌گردید.

در کتاب از پیدایی انسان تا رسایی فتودالسم در آذربایجان، راجع به ابریشم آذربایجان چنین می‌خوانیم: «در آذربایجان پرورش کرم ابریشم که از چین وارد می‌شد شیاع یافت.^۳»

اصولاً ابریشم قفقاز خصوصاً شروان مرغوب‌ترین نوع ابریشم بود، که تجار و بازرگانان را بیش‌تر جلب توجه می‌کرد. و آن را در اصطلاح عامه کدخدایسند می‌گفتند. و حساسیت صفویه به ویژه شاه‌عباس بزرگ در مورد گرجستان و قفقاز و جنگ‌های طولانی آن سامان، صرفاً برای پیدا کردن یک راه «نفس‌کش» تجارتی برای غرب - بعد از تسلط

۱- سفرنامه ابن حوقل، صص ۸-۹۷ / المسالک و الممالک، ابن خردادبه (متن عربی)، ص ۱۲۲ به بعد /

همان، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، ص ۹۹ به بعد / ازدهای هفت سر، ص ۳۱۵.

۲- ازدهای هفت سر، صص ۲۱۲، ۲۱۰.

۳- اقتباس و ترجمه حسین صدیق، ص ۴۰.

ترکان بر اروپای شرقی - بود.^۱ که برای کنترل و تحت نظر گرفتن این رگ اقتصادی در برابر ترکان چاره‌ای باندیشد. از سوی دیگر شاه‌عباس، مردم زیادی را از شروان به مازندران منتقل کرده بود. پیتر و دلاواله گوید:

«اطراف فرح‌آباد مملو از درختان توت است که از نقاط مختلف بدان جا آورده، و غرس کرده‌اند. آذربایجانی‌های اهل شروان هم... وادار به فعالیت شده و آنان را مجبور کرده‌اند تهیه ابریشم را یاد بگیرند و برای این که از زیر کار شانه خالی نکنند، شاه اجازه نمی‌دهد برگ درختان توتی را که در زمین آن‌ها واقع شده به دیگران بفروشند».^۲

مارکو پولو بیش از هفت قرن قبل، از صدور ابریشم معروف گیلان و نیز از صفت ابریشم تفلیس خبر می‌دهد.^۳

و نیز اصطخری از بسیاری ابریشم و درخت توت بردع سخن می‌گوید. و صدور ابریشم بردع را این طور می‌نویسد: «و ابریشم از آن جا به خوزستان و پارس برند».^۴

ابن حوقل هم درباره ابریشم بردع (= بردعه) چنین می‌نویسد: «و نیز ابریشم به مقدار فراوان و بی‌اندازه به دست می‌آید، چه توت آن جا رایگان است و مالک ندارد و خرید و فروش نمی‌شود و مردم آن جا کرم ابریشم را پرورش می‌دهند و ابریشم حاصل را به مقدار فراوان به فارس و خوزستان می‌فرستند. و سود کلان می‌برند».^۵

بار تولد در تحقیقات خود از ابریشم شماخی چنین خبر می‌دهد: «پایتخت آن [شروان] یعنی شماخی، در آن ایام [در زمان مغولان] نیز مانند روزگاران بعد، به ویژه به عنوان مرکز تولید ابریشم و داد و ستد آن، اهمیت داشته است».^۶

«در حدود صد سال پیش، وقتی عباس میرزا ملک آرا از قفقاز عبور می‌کرد، حوالی «شکی»، آبادی‌های ابریشم‌خیز بسیار دیده است. از جمله «آق‌داش» که سمت چپ جلگه بسیار وسیعی است، و در کمال آبادی می‌باشد. تماماً دهات آباد و ابریشم‌خیز است و میوه بسیار دارد و در آن جا تجار خارجی دیده، از جمله «لهریسه نام تاجر فرانسوی» که به جهت

۱- اژدهای هفت سر، صص ۷۲-۲۷۱، (نقل به معنی).

۲- سفرنامه پیتر و دلاواله، ص ۱۷۱.

۳- رک: سفرنامه مارکو پولو، ص ۲۵.

۴- مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۵۶/ همان متن عربی، ص ۱۸۳.

۵- سفرنامه ابن حوقل، ص ۸۷.

۶- گزیده مقالات تحقیقی، بار تولد، ص ۷۲.

تجارت ابریشم پيله در آن جا سکنی داشت^۱.

قبل از انقلاب بولشویزیم (=بولشویکی) تومانیانس^۲ که هم اکنون ویرانه ساختمان ایشان در قریه وینق (=وینه) و آینه‌لو (=از توابع بخش خداآفرین) موجود می‌باشد، و در سابق دفتر کار و مسکن آن‌ها بوده، از ایران ابریشم و خشکبار صادر و از روسیه نعل اسب که

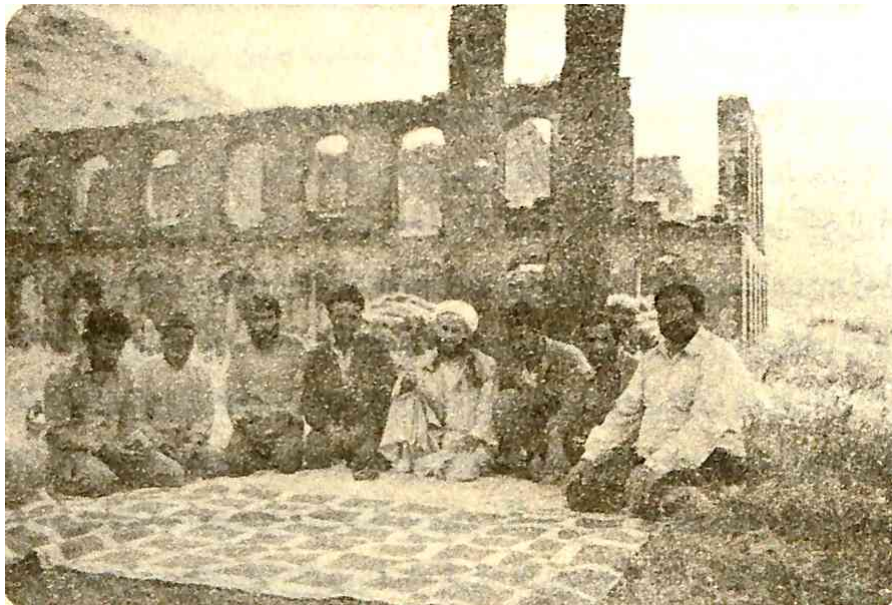


ساختمان تومانیانس در وینق

آن زمان بیش‌تر از اسباب و ادوات ماشین‌های امروزی رواج داشت و سایر چیزها وارد می‌کردند^۳. «و پس از مرگ تومانیانس فرزند او هارطون با کمک دامادهایش به سرعت فعالیت‌های تجارت‌خانه خود را توسعه داده و در شهرهای قفقاز و حتی در شهر مسکو

۱- شرح حال عباس میرزاملک آرا، صص ۴۱-۱۳۷، نقل از ازدهای هفت سر، ص ۲۸۸.
 ۲- راجع به گزارش تومانیانس درباره کارهای انجام شده در باب تجارت و سایر نامه‌ها و مکاتبات وی در مورد تجارت‌خانه و اختلافات مالی و ... رک: فهرست اسناد قدیمی وزارت امور خارجه (دوران قاجاریه)، ...، صص ۱۷۹، ۸۱-۱۸۰، ۱۸۵، ۳۲۲، ۳۴۴، ۳۵۰، ۵۸۵.
 ۳- تاریخ ارسباران، ص ۲۲۸، (نقل به معنی).

شعبات تجارت‌خانه را افتتاح نمودند^۱». و بنا به نوشته آقای جمال‌زاده «عایدات تریاک کلیه ایران را در ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ دولت، سه ساله از قرار سالی ۸۰۰۰۰۰ تومان به تجارت‌خانه طومانیانس [تومانیانس] واگذار نمود و تجارت‌خانه مزبور پس از تحویل گرفتن اداره و مراجعه به دفاتر آن در اواخر ماه مذکور در فوق وسایل اداری را تکمیل نموده و مشغول به



ساختمان تومانیانس در آینه‌لو

عملیات گردیده است^۲». و در خلال این سال‌ها پیشرفت چشم‌گیری در امر تجارت پدید آمد، و تحولات وسیعی در اقتصاد هر دو سوی ارس ایجاد شد. آقای دکتر عنایت‌الله رضا، تبادل کالا از ایران به روسیه و بالعکس را چنین می‌نویسد: «از ایران ابریشم، جواهرات، اشیا زرین و سیمین به روسیه حمل می‌شد. در مقابل روس‌ها نیز انواع پوست‌های گران‌بها را به ایران صادر می‌کردند^۳».

۱- تلخیص از یادداشت آقای مهندس امیل هاکوپیان.

۲- گنج‌شایگان، ص ۱۲۶.

۳- ایران‌شناسی در شوروی، دکتر عنایت‌الله رضا، نامواره دکتر افشار، ج ۱، صص ۷۴-۵۷۳.

اوژن اوبن سفیر فرانسه در ایران که در سال‌های پرتلاطم انقلاب مشروطیت در تهران بوده است، از صادرات ایران از طریق شهر خوی به روسیه چنین خبر می‌دهد:
 «... محصول پنبه و میوه، هم‌چنین پوست این شهر [خوی] از طریق ارس به روسیه صادر می‌گردد».^۱

بنابه نوشته اسکندریگ ترکمان، انار مرغوب روستاهای کوردشت و دوزال (از دهستان دیزمار غربی بخش جلفا) به آن سوی ارس تا شروان، آران و گرجستان صادر می‌شده است.^۲

منابع معدنی:

به جرأت می‌توان گفت که بعد از محصول ابریشم، مهم‌ترین عاملی که از اهمیت اقتصادی بیش‌تر برخوردار بوده، معادن منطقه می‌باشد. لذا منابع معدنی این سوی ارس به خصوص منطقه ارسباران (= قره‌داغ) مطمع نظر روس‌ها بوده و هر آن در فکر استخراج و بهره‌برداری از آن بوده‌اند. تعدّد انواع معادن با ذخایر غنی شامل طلا، نقره، آهن، مس و... چیزی نبوده که حاکمان روسی از آن به نحو ساده و بی‌تفاوت رد شده و آن را نادیده انگارند. بنابراین بیش‌تر منافع شخصی خودشان را منظور داشته و با دولت وقت به فکر انعقاد قرارداد برای استخراج معادن قره‌داغ می‌افتند. گرچه تاریخ فعالیت‌های معدنی قبل از تسلط روس‌ها به طور دقیق مشخص نیست، ولی قطعاً این فعالیت‌ها در طول قرن‌ها و به طور نامرتب تداوم داشته است. طبق اطلاعات به دست آمده از مطلعین محلی، بقایای کوره‌های ذوب به صورت مخروبه حکایت از استخراج و فعالیت گسترده در مدت متمادی در منطقه می‌کند.^۳ «مس، سرب، نقره، آهن و طلا از فلزاتی بوده‌اند که آثار ذوب آن‌ها در سطح منطقه پراکنده‌اند، مس در سونگون، مزرعه، انجرد (=آنگرد)، سرخانکو، مسگر (=مَزگر) گودال (=گووَدل، گاودل)، عباس‌آباد، آینالو [آینه‌لو] و غیره، آهن در انداب، دمی‌رچی [حدادان]، رزگاه، و غیره ذوب می‌شده است. طلا در خویزی (=خوی‌نری)، زرنیخ در ولی‌لو به دست

۱- ایران امروز، ص ۸۱.

۲- رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۶۴.

۳- برابر محاسباتی که شده کوره‌های باستانی ذوب فولاد در بخش قره‌داغ دارای گنجایش تولیدی سالیانه ۲۰۰ تن بوده است. تاریخ مهندسی در ایران، ص ۶۴.

می آمده است.^۱»

تاریخ دقیق استخراج معادن در ارسباران (= قره داغ) وسیله روس ها تقریباً به اواخر خاندان قاجاریه برمی گردد. هر چند که عباس میرزای نائب السلطنه در سال ۱۲۳۱ یک نفر معدن شناس انگلیسی به نام منتیت^۲ را مأمور نمود که در خصوص معادن آذربایجان تحقیقاتی به عمل آورد و نتیجه آن را به نظر نائب السلطنه برساند.^۳ ولی در این مبحث روی سخن با روس ها و فعالیت معدنی آن ها می باشد. آقای جمال زاده درباره امتیاز استخراج معادن قره داغ در آذربایجان و بهره برداری آنان از این معادن چنین می نویسد:

«این امتیاز [امتیاز استخراج معادن] در دهم جمادی الاولی ۱۳۱۶^۴ از طرف دولت ایران به شرکت معادن روس که نماینده آن در این عمل نیکولا کورماکوف مهندس روسی بود داده شده است.

مدت امتیاز ۷۰ ساله است و از غره ذیقعه^۵ ۱۳۱۶ (اول مارس ۱۸۹۹ روسی) شروع می شود. تاریخ امتیازنامه که دارای امضای مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که در آن وقت وزیر امور خارجه بوده و میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک وزیر معادن وقت است دهم جمادی الاولی ۱۳۱۶ می باشد. حوزه امتیاز از طرف شمال محدود است به رود ارس و از طرف مغرب به خط مستقیمی که از قریه سیاه رود [سیه رود] واقع در ساحل جنوبی ارس و رو به روی اردوباد روس شروع می شود و به طور مستقیم می آید تا مرند، و از طرف جنوب به خطی که از مرند شروع و به طرف مشرق ممتد شده و پس از عبور از قراء آلینجه و موجونبار و یخاران و زرمکان می رسد به اهر، و از طرف مشرق به خطی که از اهر به طرف شمال روان گشته و پس از عبور از کوه شاوا [شیور] و قراء خلفالو [خلیفه لو] و صفرا باد و ییلاق، به نقطه اتصال قره سو و ارس منتهی می شود.

شرکت مزبور تا ده سال حق تجسس در قطعه مزبور می داشت و تمام معادنی را که در ظرف این مدت پیدا نمود به استثنای معادن فلزات پرقیمت و جواهرآلات و نمک خوراکی و

۱- شرح و نتیجه تلفیق اطلاعات زمین شناسی و اکتشافی موجود درباره کانسار رمس سونگون اهر... ص ۳.
2- Capitaine Monteith.

۳- رک: گنج شایگان، ص ۱۰۳.

۴- در سال ۱۳۱۵ ه. ق. قرارداد امتیاز معدن مس قره داغ بین ایران و مطلب بیگ تبعه روس منعقد شده بود.
رک: فهرست اسناد قدیمی وزارت امور خارجه (دوران قاجاریه)، صص ۸-۲۰۷.

معادنی که سابقاً در اجاره یا امتیاز و یا تصاحب اشخاص دیگر می بود به شرکت تعلق گرفت. شرکت باید ۱۶ درصد از منفعت خالص سنگ های معدنی که از معادن دولتی بیرون آمده و در ایران آب شده به دولت ایران بپردازد. و اگر معادن متعلق به اهالی باشد فقط ۵ درصد حق دولت است و این گونه معادن را باید مقدمه شرکت از صاحبان آن خریداری نموده باشد.

شرکت مزبور برای حمل سنگ های معادن آهن به خارج ایران برای هر هزار پوتی (۵۵ خروار) ۲ منات و نیم (قریب ۱۵ قران) و برای ذغال سنگ پنج منات (تقریباً ۳ تومان) باید به دولت ایران بدهد.

شرکت مزبور حق دارد در حوزه امتیاز راه هایی را که برای پیشرفت کارش لازم است بسازد و هم چنین می تواند از جنگل های محلی به قدر احتیاج چوب و هیزم قطع کند. از آن جایی که معادن واقع در قراجه داغ [قره داغ] و مخصوصاً معادن مس و سرب نقره دار و آهن و نفت آن جا دارای اهمیت بسیار می باشد در صفحه مقابل نقشه [ای] از حوزه امتیاز مذکور رسم نمودیم.

در سال ۱۳۲۷ که مدت ۱۰ ساله حق تفتیش معادن سرآمده بود روس ها از دولت ایران مطالبه کردند که چون کار تفتیشات کامل نشده ۳ سال دیگر مدت آن را تمدید کنند و به موجب راپرتی که صاحبان امتیاز با نقشه کاملی به وزارت معادن تقدیم کرده بودند در ظرف مدت تفتیش، ۸ نوع معدن مختلف در قریب ۷۰ محل، کشف و به کار انداخته شده بود.^۱ اینک متن قراردادنامه معادن قره داغ که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و هنگام صدارت میرزا علی اصغر خان امین السلطان با کمپانی روس منعقد و به امضاء طرفین رسیده است:

«مابین دولت علیه ایران که نماینده اش حضرت اشرف صدراعظم است از یک طرف، از طرف دیگر مسیوالکسی میشل کوریانیف و تئودور راماکیف که نماینده آنها مسیونیکولا کورماکوف مهندس معادن ماریوپول است و برای فصول این قرارنامه رجوعات به آنها در سنت پترزبورغ و در کوچه میخیلوسکایا در خانه نمرة پنج خواهد بود، منعقد شد.

فصل اول - دولت علیه ایران به مسیوالکسی میشل کوریانیف و تئودور راماکیف حق مخصوص مانع للغير از قرار ذیل را می دهد:

فقرة اول - از شروع امضای این قرارداد تا مدت ده سال حق دارند تفحص و تجسس در معادن و در آن جاهایی که گمان معادن می رود در قسمت ایالت آذربایجان که در فصل دوم مذکور است بنمایند.

این تفحص و تجسس صاحبان امتیاز در اراضی [یی] که ساختمان ندارد و مال دولت باشد مجاناً به آنها واگذار می شود.

در جاهایی که بی ساختمان و مال اهالی است، تفحص و هم چنین استخراج آتیه آنها در صورتی خواهد بود که با خود آنها از روی صحت به کنار آمده و قرار و مدار گذاشته، طرفین اتفاق آرا داشته باشند. در صورتی که با صاحبان زمین متفق الرأی نتوانند بشوند کمسیون مرکب از سه نفر اعضا داده می شود که دو نفر از طرفین که یکی صاحب زمین و یکی صاحب امتیاز رسمی از طرف حضرت اشرف صدراعظم معین خواهد بود، در صورتی که به اطلاع و صواب دید جناب وزیر مختار روس مقیم طهران بوده باشد. هرگاه آن دو نفر که از طرفین منتخب شده اند بخواهند خودشان شخص ثالث را معین نمایند زحمت تعیین آن از حضرت اشرف ساقط خواهد بود.

بدون رأی کامله و رضای مخصوص صاحبان اراضی، هیچ گونه تفحص در حصار و حیاط و باغ و هم چنین در زمین هایی که متعلق به سکنای آنهاست و در جاهایی که محصور است نمی توانند بکنند. دیگر آن که به فاصله دویست ذرع از حصار سکنای مذکور باشد. جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دایره که دویست ذرع قطر آنها باشد مجزی [مجزا] و مستثنی [مستثنا] هستند.

فقرة دوم - در مدت هفتاد سال تمام از تاریخ اول ماه مارس ۱۸۹۹ هزار و هشتصد و نود و نه روسی مطابق غره ذی قعدة الحرام ۱۳۱۶ که امتیاز استخراج معادن به استثنای معادن فلزات پرقیمت یعنی طلا و نقره و طلای سفید و غیره و هم چنین جواهرآلات و هم چنین اقسام معدن نمک خوراکی به آنها داده شده است. آن چه که در مدت ده سال اول به موجب فقرة اول مذکوره همین فصل کشف می کند، تا انقضاء مدت این قرارداد مشغول استخراج آنها می تواند شد. این مکاشفه را صاحبان امتیاز باید به توسط پست یا کاغذ سفارشی به وزارت معادن ایران معلوم نموده و سه ورقه نقشه او را هم که صدمتری یک ده

هزارم متر نمایش داشته باشد کشیده در ضمن آن کاغذ بفرستند. صاحبان امتیاز حق خواهند داشت که معادن مکشوفه در ده سال اول را برای خود ذخیره نگاه دارند یعنی اول معادن دیگر باصرفه را استخراج کنند و بعد آن معادن ذخیره را به کار ببرند به شرط این که بعد از ده سال مشروطه برای هر یک از معادنی که ذخیره کرده اند سالی صد منات پول طلا به دولت بدهند و وسعت آن معدن ذخیره مطابق نقشه که صاحبان امتیاز خواهند فرستاد، خواهد بود.

فصل دوم - این امتیاز شامل یک وسعت زمین است که واقع در ایالات آذربایجان و محدود به این حدود است از طرف شمال به رودخانه ارس در طرف مغرب یک خط مستقیمی از قریه سیاهرود [سیه رود] که واقع در طرف راست ارس و رو به روی شهر اردوباد روس است شروع می شود تا شهر مرنند.

در طرف جنوب از شهر مرنند یک خطی در امتداد شرق مداومت می کند تا الی شهر اهر و آن خط از قراء آلینجا [آلینجه] و موجان بار [موجونبار] و مهران و دزریکان [دزریکان؟] عبور می کند.

از طرف مشرق یک خط از شهر اهر شروع می شود که کوه شیوا [شیور] در ضمن آن خط واقع است از قراء جلفالو [خلیفه لو] و کیک لان [لیقلان] که در کنار رود قراسو [قره سو] واقع شده اند و قراء صفرآباد و بیلاق و قراکادان مداومت می کند تا الی نقطه اتصال قراسو به ارس.

فصل سیم - فقره اول صاحبان این امتیاز حق دارند که برای بهتر عمل آوردن معادن یا برای حمل و نقل حاصل معادن به قدر لزوم راهها بسازند و وسایل همه قسم حمل و نقل را ایجاد نمایند.

فقره دوم - حق دارند اقدامات لازمه را برای این که رود ارس را قابل کشتی رانی نمایند بکنند و در آن جا به قدر لزوم حمل و نقل حاصل استخراج خودشان و هم چنین برای حمل و نقل اسباب و آلات و ذخیره که برای استخراج معدن لازم خواهد شد قایقها و کشتی های کوچک بخاری و غیره به کار بیندازند.

فقره سیم - حق دارند کارخانجات لازمه برای تکلیس و ذوب و یا عمل آوردن سنگ های معدن که از استخراج مخصوص خودشان حاصل می شود بسازند و هم چنین حق دارند خانه و ابنیه دیگر برای دفترخانه و سکنای اشخاصی که مخصوص استخراج معدن هستند بنا کنند.

فقره چهارم - صاحبان امتیاز حق دارند طاحون‌ها به جهت آرد کردن و انبارهای آذوقه مختص معاش اشخاصی که مشغول استخراج هستند بسازند. در صورتی که این آسیاها و انبارها باعث خلل تجارت سابقه ساکنین آب دهاتی که این انبارها و طاحون‌ها که در آن جا ساخته خواهند شد نشوند.

برای راه‌ها و بناهایی که ساخته خواهد شد از زمین‌های دولتی مجاناً منتفع خواهند شد هرگاه راه‌ها و بناهای مذکور کلاً یا جزءاً لازم شود که در زمین‌های اهالی ساخته شوند دولت علیه ایران آن زمین‌ها را با خرج صاحبان امتیاز خریده همین که مالک آن اراضی خود دولت شد فقط باید استعمال آن زمین‌ها را به صاحبان امتیاز در تمام مدت این قرارنامه واگذار کند. فیات آن زمین‌ها از دو مقابل قیمت معموله نباید تجاوز بکند.

فصل چهارم - صاحبان امتیاز حق دارند مقدارهای لازمه آب را به قدر کفایت و لزوم استخراج و ماشین‌هایی که محرک آن‌ها آب است از رودخانه و سیلاب‌ها جدا نمایند اما در تحت شرط مخصوص که این جداکردن آب ساکنین مملکت را از مقدار آب‌هایی که برای زراعت و سایر استعمالات عادی آن‌ها لازم است محروم نسازند.

فصل پنجم - هم‌چنین حق دارند که از جنگل‌ها و جنگل‌های کوچک به قدر لزوم استخراج خود چوب و هیزم قطع کنند. بعد از آن که ساکنین مملکت قبل از وقت چوب و هیزم برای استعمال عادی خودشان از آن جنگل‌ها قطع کرده باشند مشروط بر این که آن چوب‌بری ضرری به بقای آن جنگل‌ها نرساند.

و هم‌چنین حق دارند که برای بنای کارخانجات و ابنیه یا عمارات خودشان از هر قبیل مصالح سنگ و آهک و شن و غیره که در زمین‌های این قرارنامه واقع و مال دولت است مجاناً منتفع شوند.

فصل ششم - صاحبان امتیاز از ادای حق دخولیه و همه قسم مالیات ماشین‌ها و میکائیک‌ها و اسباب و آلات لازمه برای تفحص در معدن‌ها یا برای استخراج معدن‌ها و هم‌چنین برای ذوب سنگ‌های معدن در مدت ده سال اولیه که از خارج، داخل مملکت می‌کنند معاف هستند. ولیکن گمرک حق دارند که صندوق‌ها و بسته‌های متضمن ماشین‌های مذکور را معاینه نمایند. بعلاوه دولت متعهد می‌شود در سی سال اولیه این قرارنامه صاحبان امتیاز را از همه قسم مالیات عمومی و خصوصی کارخانجات و سایر بناها و ماشین‌ها معاف بدارد.

فصل هفتم - صاحبان امتیاز آزاد هستند که هم در داخله مملکت سنگ‌های معادن را تکلیس و ذوب نمایند یا این که خود آن سنگ‌ها را به خارجه حمل کنند.

فصل هشتم - صاحبان امتیاز از قرار تفصیل ذیل منافع را به دولت ایران خواهند داد:

فقرة اول - از منفعت خالص سنگ‌های معدنی که از معادن دولت استخراج کرده و در ایران آب بکنند به دولت ایران صدی شانزده می‌دهند. و از سنگ‌های معادن اهالی که در داخله ایران آب می‌کنند فقط صدی پنج به دولت ایران کارسازی می‌کنند.

فقرة دوم - برای حمل کردن سنگ‌های معادن که از استخراج آنهاست به غیر از آهن و یا فلزات پرقیمت که خارج از این امتیازنامه هستند، هر پوتی سه کوپک و از مواد تکلیس شده یا موادی که از کوره اول بیرون آمده باشد، هر پوتی شش کوپک به دولت ایران کارسازی می‌کنند. و بعد از ده سال از تاریخ این قرارنامه این فیات به چهار و هشت کوپک خواهد رسید. فیات مذکوره فوق برای حمل به خارجه، سنگ‌های معدنی است که مال دولت باشد. در حمل سنگ‌های معادن اهالی به خارجه به هر پوتی یک کوپک و نیم و برای مواد تکلیس شده معادن اهالی سه کوپک در مدت ده سال اولیه به دولت علیه ایران کارسازی خواهند کرد، و بعد از ده سال اولیه فیات مزبور به دو و چهار کوپک خواهند رسید. صاحبان امتیاز متعهد می‌شوند که برای مأمورین که دولت ایران برای مواظبت و محاسبه خواهند فرستاد برای نگاهداری دو نفر در وقتی که صاحبان امتیاز شروع به استخراج سنگ‌های معادن و آب کردن آنها و یا حمل به خارجه آنها خواهند کرد، هر ساله موازی هزار و دویست منات برای نگاهداری این دو نفر مأمور بدهند. مبلغ مزبور هر ساله در اول سال به هر کسی که دولت امر کند داده خواهد شد.

فقرة سیم - برای حمل و نقل سنگ‌های معادن آهن به خارجه به هر هزار پوتی (۵۵ خروار) دو منات و نیم می‌دهند.

فقرة چهارم - برای حمل زغال سنگ به خارجه، به هزار پوتی پنج منات و برای استخراج سوخت امتیازی خود که به مصرف خواهند رسانید و یا برای فروختن در خود ایران به هزار پوتی دو منات و نیم کارسازی خواهند کرد.

منفعت مذکوره در فقرة اول فوق هر ساله به توسط وزارت معدن به خزانه دولت علیه ایران در اول ماه آوریل سال روسی منافع سالیانه سال قبل ادا خواهد شد. در صورتی که محاسبات صاحبان امتیاز تا اول ماه آوریل تمام نشود باید مبلغ معتابه که کم‌تر از آن پولی که

باید به دولت بدهند نباشد، موقتاً بدهند تا این که در سه ماه دیگر محاسبات خود را مرتب نموده بعد کم و زیاد آن مبلغی که سپرده‌اند بپردازند. در صورت تأخیر ادای منفعت مزبور صاحبان امتیاز موازی پنج هزار منات طلا بعلاوه به رسم غرامت خواهند داد.

حقوق اخراجیه که در فقره دوم و سوم و چهارم فوق مذکور است به پول طلای روسی داده خواهد شد سالیانه مبلغ مزبور را در ظرف دو ماه از سال روسی گذشته به موجب حسابی که صاحبان امتیاز و مأمورین دولت نگاه خواهند داشت به وزارت معادن پرداخته می‌شود. ادای مبلغ فوق به پول طلای همان معادل منات رایج است که تقریباً هر مناتی دو فرانک و شش ساتیم است.

حمل سنگ‌های معادن زغال سنگ را با سایر حاصل معادن به خارجه یا از گمرک خانه‌هایی که موجود هستند عبور خواهند داد و یا از یک راه جدیدی که صاحبان امتیاز تعیین خواهند کرد.

فصل نهم - صاحبان امتیاز و مأمورین آن‌ها در مدت امتیاز هر معدن از جواهرات و فلزات پرقیمت که کشف می‌کنند، باید به دولت ایران اطلاع بدهند. هرگاه به توسط آن‌ها یا مأمورین آن‌ها معدن سنگ چقماق طلا دار یا معدن شن طلا دار یا سنگ‌های معدنی که مخصوص فلزات پرقیمت هستند یعنی زیاده‌تر از صدی سه متضمن فلز پرقیمت باشد و سنگ‌هایی که در اروپا به سنگ‌های فلزات پرقیمت و جواهرات محسوب هستند. بدون اجازه دولت آب کنند یا بفروشند و یا حمل به خارجه نمایند در آن صورت صد هزار منات جریمه باید بدهند.

فصل دهم - صاحبان امتیاز حق خواهند داشت که برای کارهای اختصاصی معادن و برای کارهایی که اطلاعات مخصوصه لازم است، مهندسین و مأمورین از هر ملت که بخواهند مستخدم نمایند. و برای فعله‌گی و کارهای متعارفی و کارهای معدنی یا صنعتی صاحبان امتیاز به طور رجحان تبعه ایران را به کار خواهند انداخت.

فصل یازدهم - دولت ایران حق دارد که برای توجه و نظارت امورات و مواظبت صاحبان امتیاز، یک نفر یا چند نفر مهندس و یا مأمور داشته باشد. ولیکن مأمورین مذکور در اعمال تجارتی و شخصی آن‌ها مداخله نخواهند کرد.

صاحبان امتیاز هر ساله صورت صحیح و مطابق به امضای خودشان را به وزارت معادن خواهند داد. و این صورت حساب باید متضمن تفصیل واضحه باشد که به سهولت

بتوان از آن صورت حساب فهمید که معادن ذوب شده و سنگ های حمل شده از مملکت چه قدر است.

صاحبان امتیاز مخارجی که دولت برای مواظبت استخراج و حمل سنگ های معدن به خارج مأمور گذاشته، متحمل می شوند تا مدت پنج سال اولیه سالی چهار هزار منات می دهند و بعد از پنج سال به آن طرف سالی شش هزار و پانصد منات کارسازی می نمایند. این مبلغ هر ساله شش ماه به شش ماه قبل از وقت داده خواهد شد. دفعه اول از اول ماه آوریل (۱۸۹۹) هزار و هشتصد و نود و نه به هر کس که دولت بخواهد داده خواهد شد.

فصل دوازدهم - دولت ایران متعهد می شود در ده سال اول از تاریخ امضای این امتیاز برای تفحص و استخراج معادن در آن قسمتی که در فصل دوم این قرارنامه محدود شده است، به اشخاصی دیگر اجازه ندهند بعد از ده سال اولیه این قرارنامه مستحکمه معدنی که صاحبان امتیاز برای ذخیره که در فصل اول در فقره اول مذکور است نگاه نداشته باشند، دولت ایران حق خواهد داشت که تفحص و تجسس و استخراج آن معادن را به اشخاص دیگر واگذار کند.

فصل سیزدهم - برای این که صاحبان به استراحت و آسودگی از این قرارنامه که به آن ها داده می شود متفع شوند، دولت ایران متعهد می شود که انعقاد این قرارنامه را به حکومت آذربایجان معلوم نموده که به قدر لزوم سرباز به صاحبان امتیاز برای حفظ معادن و کارخانجات و یا خانه آن ها بدهند. مواجب و مخارج سربازهای مذکور به عهده صاحبان امتیاز خواهد بود.

فصل چهاردهم - در مدت پنج ماه از تاریخ غره مارس روس ۱۸۹۹ هزار و هشتصد و نود و نه، روزی را که صاحبان امتیاز تعیین خواهند کرد دولت علیه ایران باید یک نفر مأمور معین کند برای این که معادن واقعه در خاک خود را که قسمت زمین محدوده در فصل دوم است به تحویل صاحبان امتیاز بدهد و هم چنین آن مأمور باید حتی الامکان معدنی که اهالی سابقاً استخراج کرده اند به آن ها بنماید و با صاحبان امتیاز در معامله با اهالی همراهی نماید.

فصل پانزدهم - بعد از انقضای هفتاد سال که طول مدت این قرارنامه است، تمام معادن و کارخانجات و ابنیه و بناها که صاحبان امتیاز در تمام امتیاز خود که مملک بودند و هم چنین راه ها با همه قسم دخل و تصرفی که در آن ها شده است مجاناً به ملکیت مطلقه دولت علیه ایران عودت خواهند کرد.

فصل شانزدهم - صاحبان امتیاز حق دارند از اجرای این قراردادنامه نکول نمایند، در صورتی که استخراج این معادن را بی فایده و بی صرفه بدانند. صاحبان امتیاز هم چنین حق خواهند داشت که کلیه حقوق و تعهداتی که از این قراردادنامه حاصل می شود، به یک سوسیت منتقل کنند. در این صورت آن ها باید دو ماه بعد از امضای این انتقال به دولت ایران اطلاع بدهند و وکلای سوسیت مزبور هم باید قبول فصول و شرایط این قراردادنامه را مکتوباً به اطلاع دولت علیه ایران برسانند. در طهران نخستین شده در پانزدهم ماه سپتامبر روسی هزار و هشتصد و نود و هشت که مطابق دهم جمادی الاول هزار و سیصد و شانزده هجری است و هر یک از طرفین یک نسخه را ضبط کرده اند.

در حینی که امضاکنندگان می خواستند این قراردادنامه را امضا کنند در شرایط مذکور در ذیل هم، متفق الرأی شدند. در فصل اول بدیهی است که برای استخراج معادنی که از اراضی اهالی حاصل خواهد شد صاحبان امتیاز باید معادن را اجاره کرده و وجه اجاره را به صاحبان معادن مذکوره فوق کارسازی نمایند. در فصل دوم قراء اُسکُولُو و هِجْران دوست^۱ که شکارگاه اعلیحضرت اقدس همایونی هستند از این امتیاز خارج اند.

برای استحکام ارتباط این دو فصل فوق به قراردادنامه حاضره، امضاکنندگان ذیل شرایط مذکوره را اضافه نمودند، و جزء قراردادنامه صاحبان امتیاز محسوب داشته و به موجب تاریخ فوق امضا کردند.

محل مهر وزیر معادن : نظام الدین، محل مهر وزیر امور خارجه : مشیرالدوله، محل مهر و امضاء علی اصغر: صدراعظم.

بعد از مقابله و امضای این قراردادنامه، امضاکنندگان در جمله هایی که قلم کشیده شده و کلماتی که در بالای سطرهای این قراردادنامه گذاشته شده است، متفق الرأی شدند. و از قرار تفصیل ذیل است:

در صفحه اول و سطر پنجم اسم الکسی اضافه شده و در سطر هشتم مهندس معادن ماریوپول اضافه شده است.

در صفحه اول در فصل اول اسم الکسی اضافه شده است.

در فصل هشتم فقره چهارم در سطر نهم و دهم کلمات به دست یا به حکم قلم کشیده

۱ - منطقه حفاظت شده «اُسکُولُو - اُسکُولُو» و «هجران دوست» (از شهرستان کلیبر)، یکی از مناطق زیبا و باصفای محیط زیست قره داغ می باشد.

شده و به جای آن‌ها، به توسط وزارت معادن به خزانه دولت علیه ایران گذاشته شده است. در فصل دهم کلمات در صورتی که در آن صفحات عمده ایرانی پیدا شود، قلم کشیده شده است.

در عبارت فارسی در فصل هشتم فقره دوم، سهواً دو هزار منات، به جای هزار و دویست منات برای مقرری مأمورین مواظب نوشته شده است.

برای استحکام ارتباط، امضاکنندگان شرایط دومی فوق را اضافه نموده و جزء قرارنامه صاحبان امتیاز محسوب و به موجب تاریخ فوق امضا کردند.

نظام‌الدین	مشیرالدوله	علی‌اصغر
وزیر معادن	وزیر امور خارجه	صدراعظم

سواد مطابق با اصل امتیازنامه است که در وزارت فواید عامه است. ۲ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۱۷.

در سال ۱۳۲۷ هجری قمری که مدت ده سال حق تفتیش معادن مزبور تمام شده بود روس‌ها از دولت ایران تقاضا کردند که چون تفتیشات کامل نشده ۳ سال دیگر مدت آن را تمدید نمایند و دولت ایران نیز با آن موافقت نمود. بعدها در گزارشی که صاحبان امتیاز با نقشه معادن به وزارت معادن ایران دادند نوشته بودند که در مدت تفتیش هشت نوع معدن مختلف در هفتاد و پنج محل کشف و به کار انداخته‌اند.

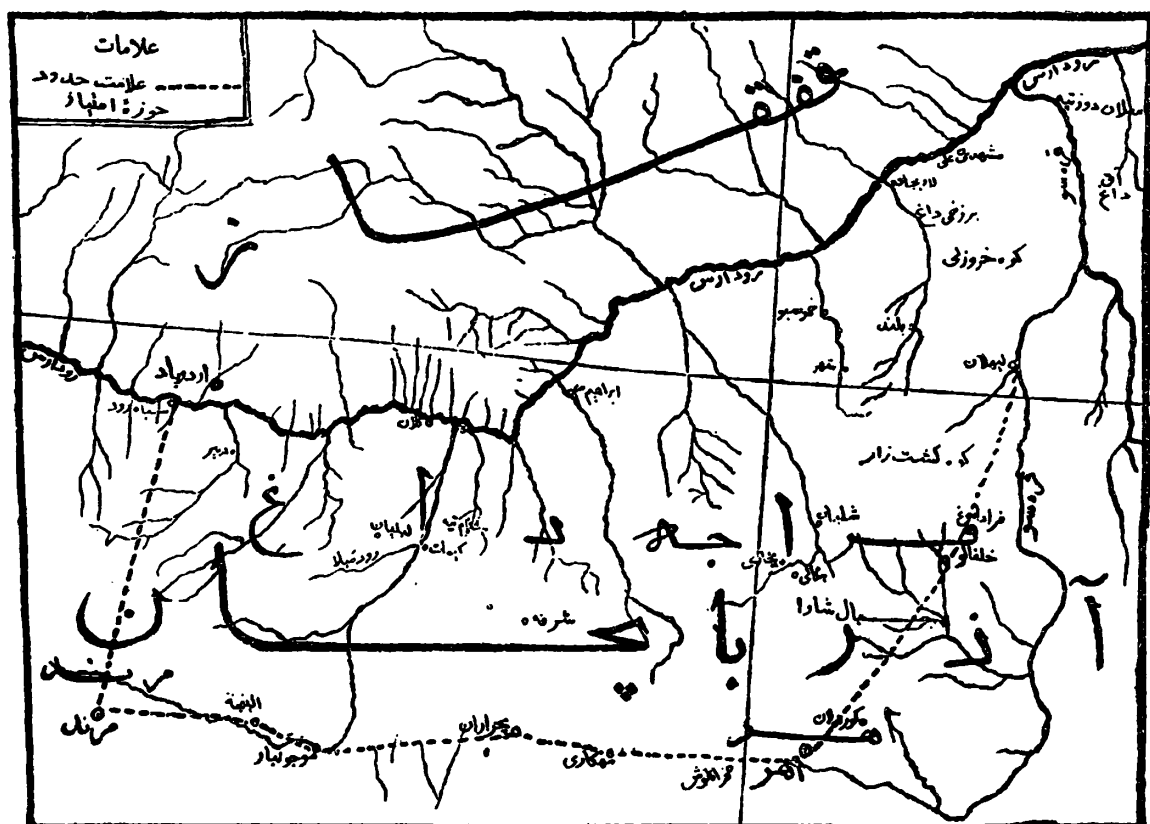
این امتیازنامه بعد از انعقاد عهدنامه دوستی ایران و شوروی [سابق] در سال ۱۹۲۱ لغو و باطل گردید.^۱

«میرزا صالح تبریزی معدنچی باشی در زمان محمدشاه و ناصرالدین شاه، از ۴۵ معدن مس و آهن و سرب و طلا و قلع در قراجه‌داغ (=قره‌داغ) نام می‌برد. از جمله: معادن آنجَرْد، کاروان (=کَرَوان) در کلیبر، زندآباد، مزرعه و قلندر در شیورداغ و غیره، وجود زرنیخ در سه محل در کوه‌های قراجه‌داغ [قره‌داغ] و سرب در آنگَرْد و جیوند (=جَوْنْد)، نام برده شده است.

لادم معدن‌شناس فرانسوی (۱۳۱۸-۲۰) نقل می‌کند: یک امتیاز بهره‌برداری از معادن در منطقه شامل تمام قره‌داغ به یک گروه روسی در اواخر قرن نوزدهم در زمان قاجاریه داده

۱- عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، صص ۶۴-۳۶۰.

شده بود. و از این دوره کارهای اکتشافی وارد مرحله جدید شده است.



مقیاس ۱:۲۵۰,۰۰۰

حوزه امتیاز معادن قره داغ

اشتاغل زمین شناس آلمانی (۱۹۱۱-۱۹۰۴ معادل تقریباً ۱۲۹۰-۱۲۸۳) چند مظهر معدنی در قره داغ را شرح می دهد.^۱

جرج ناتانیل کرزون انگلیسی که در سال ۱۸۸۸ م. سفری به آسیای مرکزی کرده و در این باب کتابی نیز نوشته است، سال بعد به عنوان خبرنگار روزنامه تایمز به ایران آمد. در بازگشت به مطالعات وسیعی درباره کشور ما پرداخت و در ۳۱ سالگی (۱۸۹۱) بعد از پایان سفر خود، به تحریر دو جلد اثر خود (ایران و قضیه ایران) مشغول شد. راجع به منابع معدنی ایران مخصوصاً قره داغ مطالب زیادی نوشته است. از جمله:

۱- شرح و نتیجه تلفیق اطلاعات زمین شناسی و اکتشافی موجود ...، ص ۳.

«...غنی‌ترین منابع این ایالت [آذربایجان] در قره‌داغ در سمت شمال شرقی است که از معادن آهن و مس آن در همین قرن [قرن نوزدهم] هم اروپاییان و هم ایرانیان استخراج کرده‌اند.^۱»

سخن را کوتاه‌تر کنیم و بیش‌تر از موضوع دور نشویم، مسلم است که این فعالیت‌ها در قسمت‌هایی از منطقه وسیع ارسباران (=قره‌داغ) ولو ناپیوسته هم بوده، در اقتصاد عده‌ای از اهالی ساحل‌نشین اثر گذاشته و قوت لایموت خود را از این طریق تأمین می‌کرده‌اند. و از طرفی موجب گسترش کوره‌های آهنگری و تعلیم و تربیت آهنگران حرفه‌ای می‌گردیده است، که در اکثر روستاها شب و روز باشور و شعف زایدالوصفی مشغول آهنگری بوده و ابزار و آلات اهالی از این طریق تهیه و مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

این هنرمندان به حدی در هنر خودشان موفق بوده‌اند که عده‌ای در ذوب سنگ‌های آهنی و تهیه آهن جداً مهارت و استادی از خود نشان می‌داده‌اند و کم‌کم تولیدات آنان به آن سوی رودخانه ارس نیز صادر گردیده و بازار پروونقی در آن بلاد باز می‌کرده است. از جمله می‌توان استاد محمد مشهور به (=کربلای محمد = ممد) از روستای بالان و ابراهیم مشهور به (=استاد ایش = استاد ابراهیم) از روستای دَمیرچی‌کندی را نام برد. حتی تا این اواخر عده‌ای از این آهنگران و استادان این صنعت، فعالیت‌های خود را در ذوب سنگ‌های آهنی و تهیه آهن مورد نیاز خود ادامه می‌داده‌اند که نویسنده خود در روستای بالان با کربلای محمد نام‌برده حضوراً گفتگو و نمونه‌هایی از آهن و ابزار و آلات ذوب و تهیه شده را دیدم. شخصی به نام کربلای زال (=اوستا = استاد زال) در مردانقم با معاضدت یک نفر مهندس تبعه روس به نام «گَرْمَه گوُف»^۲ اقدام به ذوب سنگ‌های معدنی منطقه می‌کرده و مهندسین روسی پس از آزمایش مواد معدنی، آن‌ها را بسته‌بندی کرده و به آن سوی ارس حمل می‌کرده‌اند. در این دوره بوده که از مواد به دست آمده سگه ضرب نموده و اسلحه شکاری نیز درست می‌کرده‌اند خبرگان و استادکاران دیگری نیز از جمله استاد عظیم، استاد علی در این کار مهارت کامل داشته‌اند.^۳

۱- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲- شاید همان «نیکولا کورماکوف» منظور است.

۳- این اطلاعات را آقای حاج عزت جانانی (آهنگر) در اختیار نگارنده گذاشته‌اند.

معادنی که بر حسب شواهد و اعترافات مطلعین محلی، مهندسین روسی در این سوی ارس و در خاک ارسباران (=قره داغ) استخراج و مورد استفاده قرار داده‌اند. به قرار زیر می‌باشد:

۱- معدن مس «طُوزُوه دَرَه‌سی» که در شمال قلعه «آقجه قلعه» و جنوب هفته چشمه و در سمت شرقی روستای بالوجه می‌باشد. نویسنده در سال‌های گذشته، آثار تونل‌کننده شده توسط روس‌ها و بیل و کلنگ به جای مانده در داخل تونل را مشاهده کرده است.

۲- معدن مس «حَمَام، حَامَام دَرَه‌سی» (=دره حَمَام، که در قدیم دارای حمام بوده و تا اواخر، بقایای ساختمان حمام مشخص بود) در منطقه «مَلِکْ یَانَاقی» (=خوابگاه ملک) واقع در غرب روستای مردانقم (=مرکز دهستان دیزمار شرقی، بخش خدا آفرین شهرستان کلیبر) و نیز معدن مس و نقره «دَرِی بَه دَرَه» (=احتمالاً دَرین دَرَه = دره عمیق، که به مرور زمان تغییر نام داده است)، واقع در جنوب مردانقم که آثار تونل‌کننده شده، در هر دو مشاهده می‌شود.

۳- معدن طلا و مس قره‌چیلر معروف به قَرَه‌چی معدن، واقع در ۶ کیلومتری جنوب روستای قولان (=قولان و قره‌چی معدن یا قره‌چیلر هر دو از دهستان دیزمار غربی، بخش جلغا شهرستان فعلی مَرند)، آثار معدنی و کارهای قدیمی در هر دو طرف دره‌ای که امتداد شمالی دارد با فاصله ۳۰۰ متر از روستای قره‌چیلر و در جنوب غرب آن برونزد دارد. و حتی معروف است که روس‌ها مواد مسی را از این تشکیلات استخراج و در حوالی روستای قولان تصفیه کرده و به روسیه می‌برده‌اند.

۴- معدن آهن روستاهای بالان، بهروز و دَمیرچی (=حدادان)، از دهستان میشه پاره شهرستان کلیبر.

۵- معدن مس آینه‌لو، از دهستان متجوان غربی بخش خداآفرین شهرستان کلیبر.

۶- معدن مس روستای مَدْگَر (=میشگر) جزو دهستان میشه پاره، شهرستان مذکور.

۷- معدن مس آستمال (=آستامال)، از دهستان جوشین، بخش خروانتق شهرستان

اهر.

۸- معدن مس سونگون (=سُنْگین، سُنْگُن) واقع در شمال بخش وَرزقان شهرستان

اهر می‌باشد. در معدن مذکور کشور روسیه تزاری در زمان جنگ جهانی اول و دوم کار

استخراج را شروع کرده و آثار ذوب کوره‌های ذوب، هم اکنون نیز در منطقه‌ای به نام پخیر^۱ Pakhir جای مشهود است.^۲

۹- معدن مس آقامیرلو، از دهستان منجوان غربی بخش خداآفرین شهرستان کلیبر، واقع در سمت غرب روستای مذکور و در محلی معروف به «معدن پتری» (=محل معدن) و روبه روی روستای مخروبه‌ای به نام «ویرنه شه»، می‌باشد. بنابه روایت عده‌ای از اهالی، آثار تونل کنده شده تا چندین سال قبل، قابل رؤیت بوده است.

۱۰- معدن مس اُزگُتین (=اُزگُتن)، از دهستان دیزمار شرقی، بخش خداآفرین، شهرستان کلیبر.

۱۱- معدن آهن داش‌باشی، از دهستان منجوان شرقی، بخش و شهرستان مذکور.

بنابه روایت عده‌ای از مطلعین محلی در سابق پایین روستای فعلی (=داش‌باشی) چندین کوره ذوب آهن موجود بوده است که حتی اهالی نیز از آهن خالص ذوب شده در کوره‌های مذکور برای ساختن ابزار و آلات کشاورزی و غیره استفاده می‌کرده‌اند. ولی در حال حاضر محل کوره‌های اشاره شده به مرور زمان به طور کلی تخریب و از بین رفته است. در اوایل سال ۱۳۷۱ قراردادی مابین شرکت مجتمع معادن مس اهر و آکادمی علوم آذربایجان (=از جمهوری آذربایجان) به نمایندگی شخصی به نام علی مغربی و با شرکت کارشناسان: خانم دکتر پانینا Panina و نقی معلم منعقد و اکتشافات ژئوشیمیایی منطقه کیکال (=کُغال - کُغَل)، بار مُلک (=بُور مُلک - بُورون مُلک) و آلچاقشلاق (=آلچَه قُشلاقِی)،

۱- به لحاظ این که در این دره آثار موادمعدنی کاملاً مشهود بوده و به مرور زمان کانی‌های مسی اکسیده شده و رنگ‌های سبز و آبی (=علائم اکسیده شده و به اصطلاح زنگ زدن مس) در ترانشه‌ها و سنگ‌های آلوده به موادمعدنی ظاهر گشته و دورنمای جالب توجهی را ایجاد می‌کند، و قطعاً در آن دره هم این آثار و علائم مشاهده شده است و این زنگ‌زدایی و اکسید شدن در زبان محلی همان پخیر می‌باشد. احتمالاً اطلاق کلمه پخیر به آن دره از این بابت بوده و می‌باشد. ولی در نوشته‌های قبلی اغلب به جای پخیر چای، «پُوخْلُو چائی» مصطلح بوده که این هم به دلیل وجود کوره‌های ذوب مس در تلاقی درّه یاد شده با درّه سونگون می‌باشد. که هم‌اکنون باقی‌مانده سرباره‌های کوره‌های یاد شده در محل باقی است. و اهالی محل در زبان عام به این پس‌مانده‌ها «دَمیر پُوخُو» و «مِس پُوخُو» می‌گویند. در نتیجه اسم این درّه هم به همین نام اشتها یافته است. که در فعالیت مجدد این معدن از سال ۱۳۶۸ به بعد، این اصطلاح (پُوخْلُو چائی) به لحاظ مستهجن بودن مفهوم آن به نام پخیر چای Pakhir Chai، با توجه به مفاهیم اشاره شده در بالا تغییر و تبدیل گردیده است.

۲- رک: چکیده‌ای از گزارشات واحد اکتشافات سونگون در سال ۱۳۷۰.

جهت پی‌جویی اولیه و تعیین محدوده معدنی منطقه به پیمانکار واگذار گردیده است. ارزش ریالی این قرارداد ۳۰ میلیون ریال بوده است.

غیر از فعالیت‌های معادن فلزی، که در زمان کارشناسان روسی در منطقه قره‌داغ انجام گرفته بوده است، سایر فعالیت‌ها هم در صادرات و واردات کالا به هر دو سوی ارس، موجب گرمی و گسترش بازار اقتصاد بوده و عده‌ای را مشغول کار و تأمین معاش می‌کرده است. که برای نمونه می‌توان زغال تهیه شده از چوب‌های جنگلی را نام برد. در این مورد اهالی منطقه به اصطلاح کلاً خودکفا بودند زیرا اکثر اهالی به فنون این کار آشنا بوده و ابزار و آلات مورد نیاز خود را در محل تهیه و خریداری می‌کرده‌اند. زغال علاوه بر این که در پخت و پز و سایر مصارف مردم به کار می‌رفته، بهترین مواد حرارتی کوره‌های آهنگری و سایر کارخانه‌ها به حساب می‌آمده است. حتی در زمان قاجاریه که شهر تبریز ولیعهدنشین بوده کلیه زغال مصرفی دربار و سایرین از جنگل‌های قره‌داغ حاصل می‌شده و قاطرچیان ولیعهد مدام در حال حمل و رفت و برگشت بوده‌اند. و بارها مابین اهالی و قاطرچیان درگیری‌هایی رخ داده و منجر به قتل نیز گردیده است که نقل آن از عهده این بحث خارج است.^۱ کوره‌های تهیه زغال یا زغال‌پزی در اکثر روستاهای قره‌داغ و بیش‌تر از هرجا در روستاهای میشه‌پاره و دیزمار مرسوم و دایر بوده و مایحتاج عده‌ای از این طریق جبران می‌شده است. و نیز تهیه باروت سیاه (= قَرَه بارُوت) و صدور آن به قراباغ یکی دیگر از ارکان اقتصاد محلی به حساب می‌آمده است در این باره داستان کارخانه باروت‌سازی یا باروت‌کوبی «مرحوم کربلای عسگر» از روستای مردانقم و صدور آن به آن سوی ارس ورد زبان همگان می‌باشد.

تفاهم معاملات پایاپای مرزی :

در رابطه با مبادلات مرزی و فعالیت‌های تجاری و بازرگانی فی‌مابین استان‌های مرزی جمهوری اسلامی ایران با جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی سابق از جمله: جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان، اولین مصوبه مربوط به سال ۱۳۶۳ می‌باشد. این مصوبه که در تاریخ ۶۳/۴/۲۳ به شماره ۸۱-۲۱-۶۰۷ م ن، در هیئت محترم وزیران به تصویب رسیده ضوابط معاملات پایاپای مرزی توسط پیلهوران و سوداگران را به شرح زیر

۱- رک: قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۷ به بعد.

مشخص ساخته است:

۱- پيله‌ور بايد حداقل ۵ سال قبل از تقاضا، در منطقه مرزی محل فعالیت خود، سکونت داشته باشد.

۲- دارای اهلیت مندرج در ماده ۲۱۱ قانون مدنی^۱ برای خرید و فروش کالا باشد.

۳- حداقل دو سال سابقه خرید و فروش کالا در داخل کشور داشته باشند.

۴- کارمند دولت نباشند.

۵- دارای پیمان یا تعهد ارزی مهلت منقضی واريز نشده باشد.

و نیز بر اساس مصوبه سال ۱۳۶۷ شماره ۴۹۴۱-۱۳ / ت ۲۹۱۸ ن، هیئت وزیران

شرایط معاملات پایاپای، به قرار زیر تعیین شده است:

۱- سقف مبادله برای هر استان (اعم از صادرات و واردات) ۱۵ میلیون دلار در سال

بوده و سقف هر بار مبادله برای هر صادرکننده و واردکننده هر بار ۵۰ هزار دلار می باشد.

۲- کالاهای صادره از استان‌های فوق‌الذکر لزوماً باید محصول یا مصنوع داخلی

باشد.

۳- فرآورده‌های نفتی، زعفران و پسته از شمول این مصوبه مستثنا می باشد.^۲

سدسازی و سدها:

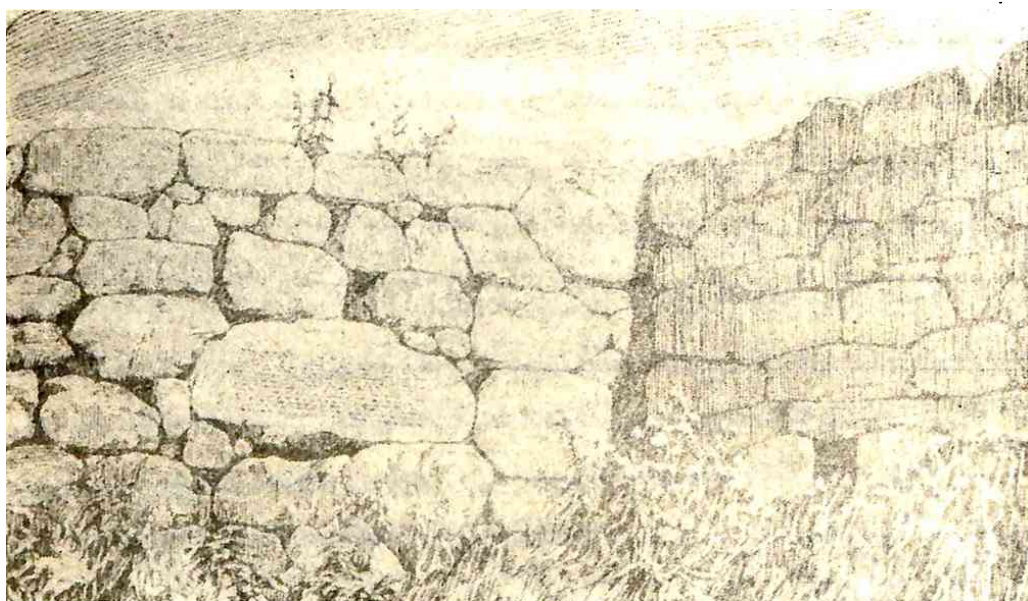
با توجه بر پراهمیت بودن مسئله کشاورزی، از هزاران سال پیش، احداث کانال و رساندن آب ارس به مصارف کشاورزی و سایر استفاده‌ها، یکی از حیاتی‌ترین مسایل به حساب می آمده است. چراکه نبود باران و سایر نزولات جوی، امری بوده غیرقابل انکار، لذا ساکنین کناره‌های این رود، این کار را بیش از سایر مسایل مورد توجه قرار می داده‌اند، که سابقه آن تا قبل از میلاد و زمان اورارتوها برمی گردد. چنان که پیوتروفسکی اورارتوشناس معروف درباره کشاورزی زمان اورارتو بر پایه آبیاری از طریق کانال‌های حفر شده چنین می نویسد: «در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد، در جنوب قفقاز گذشته از دام‌پروری، کشاورزی نیز گسترش داشته است... در دشت‌های اطراف رود ارس کشاورزی بر پایه آبیاری

۱- ماده ۲۱۱- برای این که متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند. رک: مجموعه قوانین اساسی - مدنی، ص ۹۶.

۲- رک: رابطه اقتصادی و تجاری با جمهوری آذربایجان، صص ۳۴-۲۷.



کانالی که توسط اورارتوها پیش از میلاد از ارس کشیده شده است.



دیواره کانال شمیرم (سمیرامید) با سنگ نبشته‌ای منوئه فرمان‌روای اورارتو به خط میخی

مبتنی بود و بستر کانال‌های قدیمی که به منظور آبیاری ساخته شده بود، تا امروز نیز باقی است. بر صخره‌ای نزدیک بستر کانال خشک شده‌ای که از رود ارس جدا می‌شده سنگ نبشته‌ای از دوران اورارتو موجود است که با این واژه آغاز می‌شود: «به خلد بزرگ، آرگیشتی^۱ فرزند منوئه^۲ این کانال را کشید^۳...»

و بعد از دوران اورارتوها، ملت‌های دیگر نیز، بیش‌تر بدین مسئله اهمیت می‌داده‌اند، که متأسفانه اکنون آثار این گونه کانال‌ها از بین رفته و چندان نشانی از آن‌ها باقی نمانده است. در واقع این عمل یک نوع سدسازی بوده که ساکنین شمال و جنوب ارس آن را در اولویت قرار داده و با دید خاصی بدان می‌نگریسته‌اند. از جمله حمدالله مستوفی قزوینی در ذکر «گشتاسفی» درباره نهری بزرگ احداث شده توسط گشتاسف بن لهراسف از رودخانه کر و ارس چنین می‌نویسد: «و نهری بزرگ از آب کر و ارس بریده است و از آن جوی‌ها برداشته و بر آن دیهای فراوان ساخته^۴»

و یا کانالی که به فرمان تیمور از رود ارس به شهر بیلقان (= مرکز ولایت قره‌باغ در آن زمان) کشیدند که شش فرسخ طول و پانزده ذراع عرض داشت و به نام قبیله تیمور «برلاس» نهر برلاس نامیده شد.^۵ و نیز حمدالله مستوفی به کرات صحبت از «سد» و «بند» به میان آورده است.^۶ و باز کانال سربند که طبق نقشه ترسیمی مؤلف کتاب مرزهای ایران و شوروی (= شوروی سابق) از روبه روی «کانال شوروی» شروع و تا باغ نمونه علی‌رضا آباد سابق (اسلام آباد فعلی)، امتداد پیدا می‌کرده است. و در کتاب مذکور درباره کانال‌های دیگر که در سابق دایر بوده، چنین آمده آثار است: «در بعضی نقاط دشت کشیده [دشت مغان] نهرهای خرابه‌ای مشاهده می‌شود که در اغلب جاها برای آبیاری شده و حتی اسامی بعضی از آن‌ها به نام «نهر زردشت» و «شاهرود» و «نادری» و غیره هنوز در افواه مردم باقی

1- Arqishti.

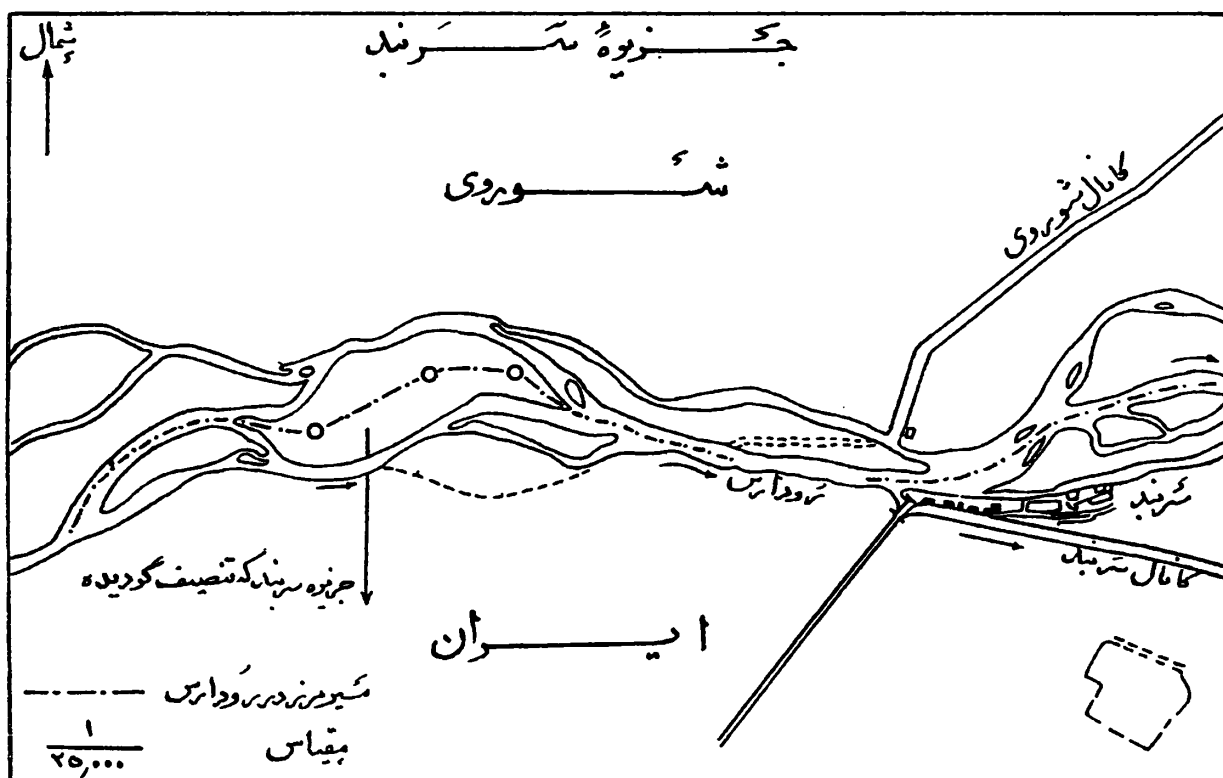
2- Menue.

۳- اورارتو، صص ۴-۸۳.

۴- نزهة القلوب، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، صص ۳-۹۲.

۵- رک: سفرنامه کلاویخو (حواشی لیسترانج)، صص ۷-۳۶۶ / نام شهرها و وضع راههای آذربایجان...، دکتر حسین آلیاری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۱۳۲، ص ۹۱، (۱۳۶۳).

۶- رک: صص ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۴۳، ۲۴۵ و... نزهة القلوب، پیشین. و نیز رک: کشاورزی و مناسبات اوضی در ایران عهد مغول، ...، ج ۱، ص ۲۲۲ به بعد.



کانال سریند

است.^۱

برابر اطلاعات به دست آمده از کهن سالان منطقه، برای پیشبرد کشاورزی و سایر منافع مورد نظر، کانالی از بغل پل خداآفرین^۲ (= پل سالم) در سابق حفر و تا دشت مغان ادامه داشته است. ولی حالیه هیچ گونه اثری در حوالی پل خداآفرین از کانال مذکور در ظاهر مشاهده نمی شود. مؤلف تاریخ صد ساله ایران که خود با کمیسیون به دشت مغان رفته و قسمت هایی از بقایای کانال مزبور را دیده، که احتمالاً همان کانالی است که مؤلف «مرزهای ایران و شوروی» به نام کانال «نادر» نام برده است. چنین می نویسد: «نهری که به نام نادر معروف است که از دهته پل خودآفرین [خداآفرین] برداشته شده است که می آید به قلعه

۱- رک: ص ۸۴ به بعد.

۲- آقای دکتر ربیع بدیعی عملیات این کانال را به دوران ساسانیان نسبت می دهد. رک: جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، ص ۲۰۸.

نادری یا اولتام یا اولتیان [اولتان] و از آنجا مانند خندق دور قصر گردش و بعد به رودخانه می‌ریزد.

قسمت دیگر نهر به طرف جنوب صحرا سرازیر می‌شده است که در واقع تمام صحرا مشروب می‌شده است. و عمق این به طور مختلف در نقاط، بعد از دویست سال، خاک‌ریزی و خراب شده. در یک نقطه که باید کمیسیون از آن عبور کند، سیدابوالحسن خان قاضی نوری سوار اسب در وسط نهر چوب دست خود را بلند نمود، در بیرون نهر نویسنده نوک چوب را دیدم. و عرض آن هم در حدود ده متر می‌باشد.

آن چه را که می‌توان حدث [حدس] زد این نهربرداری قبل از نادر بوده و تا بعد از نادر هم صحرا [صحرای مغان] از رود ارس مشروب می‌شده و تا اوایل قاجاریه هم جاری و ساری بوده است.^۱ چنان چه مؤلف مزبور نیز اشاره کرده این کانال قطعاً از قبل از زمان نادرشاه احداث گردیده بوده. شاید نادر تعمیرات لازم را برای آبیاری دشت مغان انجام داده و به نام وی معروف گردیده است. و در زمان قاجاریه نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در حقیقت حفر کانال و ایجاد سد برای آبیاری مزارع یکی از کارهای اساسی اهالی به حساب می‌آمده است.

در زمان فتحعلی‌شاه قاجار، حسین‌خان سردار، والی ایروان در سال ۱۲۳۸ هـ. / ۱۸۲۲ م. کانالی از رود ارس احداث کرده و بدین وسیله خدمت بزرگی به کشاورزان و دامداران ایروان انجام داده است. میرزا حسن طبسی، مثنوی مفصلی در این باره سروده که در فصل هشتم (=بازتاب در شعر و ادب) نقل گردیده است.

کانال دیگری نیز در زمان نادرشاه در دشت مغان از ارس حفر گردیده بوده، ولی بعداً به بهره‌برداری نرسیده است. ابوالحسن احتشامی که در سال ۱۳۲۸ ش. از آن منطقه دیدن کرده چنین خبر می‌دهد: «نکته مهم دیگری که ما در حین بازدید نهر ارس بدان واقف شدیم، آن بود که در این منطقه از زمان نادرشاه با عدم وسایل آن روز برای آبیاری دشت مغان به حفر کانالی پرداخته بودند که در صورت انجام آن می‌توانستند تمام دشت وسیع حاصل‌خیز مغان را آبیاری و مشروب کنند.

اگر چه حفر این کانال در زمان نادر به اتمام نرسید و بعداً نیز روس‌های تزاری آن را پر

کرده‌اند [برای این که بهتر بتوانند از طرف خودشان کانال احداث شده را تغذیه و کنترل نمایند] ولی خود این عمل به خوبی می‌رساند که نادرشاه چه فکر صایب و چه نظر ثاقبی داشته و برای آبادانی و عمران ایران چه نقشه‌های بزرگ و مهمی طرح می‌کرده است.^۱

اما در حقیقت به قرار مسموع هم، نادرشاه به هنگام تاج‌گذاری در نزدیکی اصلاندوز فعلی دستور حفر کانالی از رودخانه ارس را صادر کرد که اکنون نیز در آن جا سربند مشاهده می‌شود؛ و این کانال تا قسمت‌هایی از دشت مغان کشیده شد، در میان مردم آثار و بقایای کانال نادری مشهود و معروف است.

به موجب سندی که احتمالاً در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از طرف داودخان سرحددار، به وزارت امور خارجه نوشته شده است، از شخصی به نام «آقاخان» پسر مصطفی خان شروانی سخن به میان آمده که در دشت مغان از رود ارس نهری (= کانالی) احداث کرده و در اختیار کشاورزان و دامداران این دشت قرار داده است.^۲

در سال ۱۳۳۰ خورشیدی در محدوده علی‌رضاآباد توسط شعبه تازه دایر شده‌ای از شرکتی به نام «شیار» اولین بار از رودخانه ارس به وسیله پمپ، آب با تراکتور کشیده شده و در ترویج کشاورزی کمک فراوانی به کشاورزان کرد. سپس در سال ۱۳۳۲ شرکتی به نام «پرسیزیون» در سوآباد برای اولین بار مشغول کانال‌کشی شده و در عرض دوسه سال به اتمام رسید. در نتیجه مزارع علی‌رضاآباد تا اولتان زیر کشت آبی این کانال رفت و در سال ۱۳۳۷، دومین کانال نیز توسط شرکت مزبور به اتمام رسید و محدوده آبیاری آن تا غرب پارس‌آباد می‌رسید.

از یک کانال دیگری نیز سراغ داریم که به دستور نادرشاه از محدوده دلیک‌داش در بخش خداآفرین، حفر ولی ناتمام مانده و متروک شده بوده است. سپس کانالی با سرمایه‌گذاری تومانیانس از حوالی روستای بویدوز (=بخش خداآفرین) برای آبیاری اراضی دشت «نوبند» حفر و احداث گردیده که به نتیجه نرسیده و نیمه تمام بوده است. بعدها تقریباً همان کانال از دلیک‌داش بازسازی و احداث گردیده و سال‌ها زمین‌های کشاورزی دشت مذکور زیر آبیاری این کانال رفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط جهادسازندگی خداآفرین از همان محدوده کانال پرحجمی حفر و فعلاً نیز اراضی دشت

۱- دروازه‌های ایران قفل است، ص ۱۶۷/ جغرافیای مفصل ایران، پیشین، ص ۳۸.

۲- رک: اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۴۸۰.

مزبور زیر کشت آبی این کانال قرار گرفته و مورد استفاده اهالی می‌باشد.

بیش‌تر از موضوع دور نشویم و برگردیم به حال، خوشبختانه با احداث سدهای ارس و میل و مغان بر روی رودخانه ارس، برای ذخیره آب اضافی در مواقع طغیان و تخلیه آن در فصل بهار و تابستان به خاطر آبیاری مزارع و باغات و یا برای تولید برق و انتقال آن به اقصی نقاط کشور، خصوصاً با ایجاد دو سدّ عظیم خداآفرین و قیزقلعه‌سی^۱ بر روی این رودخانه تحولات بزرگی از لحاظ کشاورزی و تولید برق، به وجود خواهد آمد. در واقع یک واحد مهم و کم‌نظیر اقتصادی را تشکیل خواهد داد.

علاوه بر این که، این دریاچه‌ها میلیون‌ها مترمکعب آب به هدر رفته را جهت استفاده کشاورزی ذخیره می‌نمایند، قطعاً در آب و هوا و روی جنگل‌ها و مراتع تأثیر به سزایی خواهد گذاشت. و نیز برای ورزش دوستان هم محل مناسبی برای قایق‌رانی و اسکی آبی و یا تعلیم شنا و ... می‌تواند بوده باشد.^۲

و نیز این دریاچه‌ها می‌توانند برای پرورش و تکثیر انواع ماهی بهترین مرکز به حساب آیند. زیرا در سابق نیز ماهی ارس^۳ در سقف صادرات مطرح بوده، و یکی از ارقام مهم اقتصادی را تشکیل می‌داده است. متأسفانه امروزه چنین نیست. مؤلف کتاب ارمنیان^۴، پس از تعریف و توصیف ارمنستان و شرح صادرات آن به سایر بلاد و امصار، از صدور ماهی ارس خبر می‌دهد. «... ماهی دریاچه وان و رود ارس به بین‌النهرین و شام و ایران صادر می‌شد و پاره‌ای از خراج خلیفه با ماهی و استران بازپرداخت می‌شد.»

سدّ ارس:

سالیان سال این مایه حیات به هدر می‌رفت و از آن در راه پیشرفت امور کشاورزی و تولید برق و انتقال آن به شهرهای کشور خصوصاً شهرها و روستاهای مرزی استفاده نمی‌شد، تا این که در پنجم مردادماه ۱۳۴۲ موافقت‌نامه‌ای بین دولت ایران و دولت

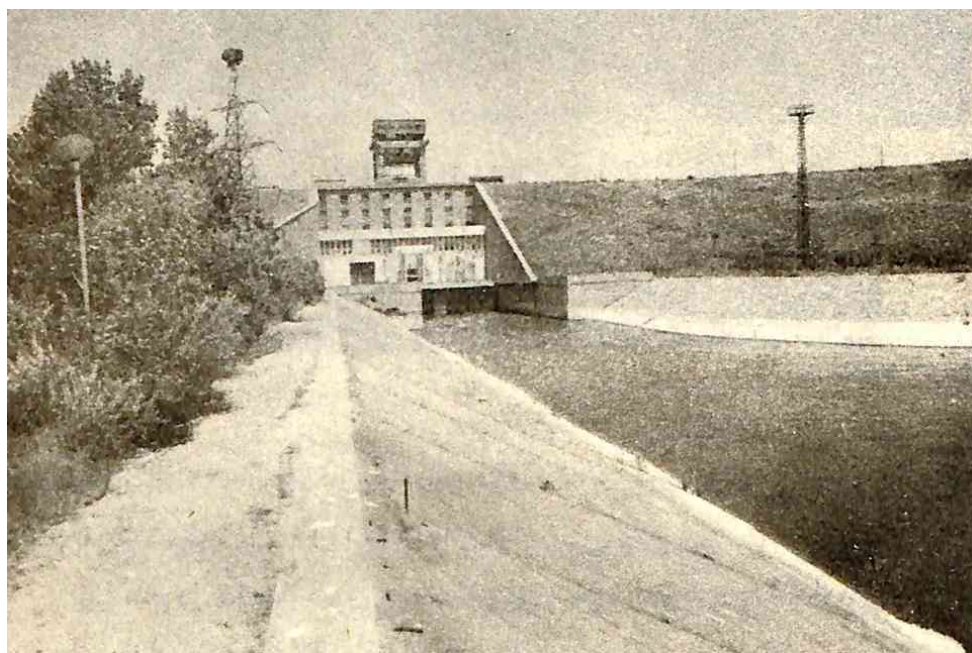
۱- شاید علت نامیده شدن این محل، به نام قیزقلعه‌سی، به اعتبار وجود قلعه‌ای در آن سوی ارس در نزدیکی خالافلو (= خَلْفُلو) بوده باشد؛ که چندان فاصله‌ای با محل مورد نظر (= محل احداث سدّ) ندارد.

۲- رک: دایرةالمعارف دانش بشر، ص ۱۱۴۶ به بعد/ جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۷۲ به بعد.

۳- درباره قرارداد و مقاله‌نامه‌های مربوط به شیلات و صید ماهی در رود ارس رک: فهرست اسناد قدیمی وزارت امور خارجه (دوران قاجاریه)، ...، صص ۱۲۵، ۱۳۲-۳۳، ۱۶۱، ۱۷۵-۷۶.

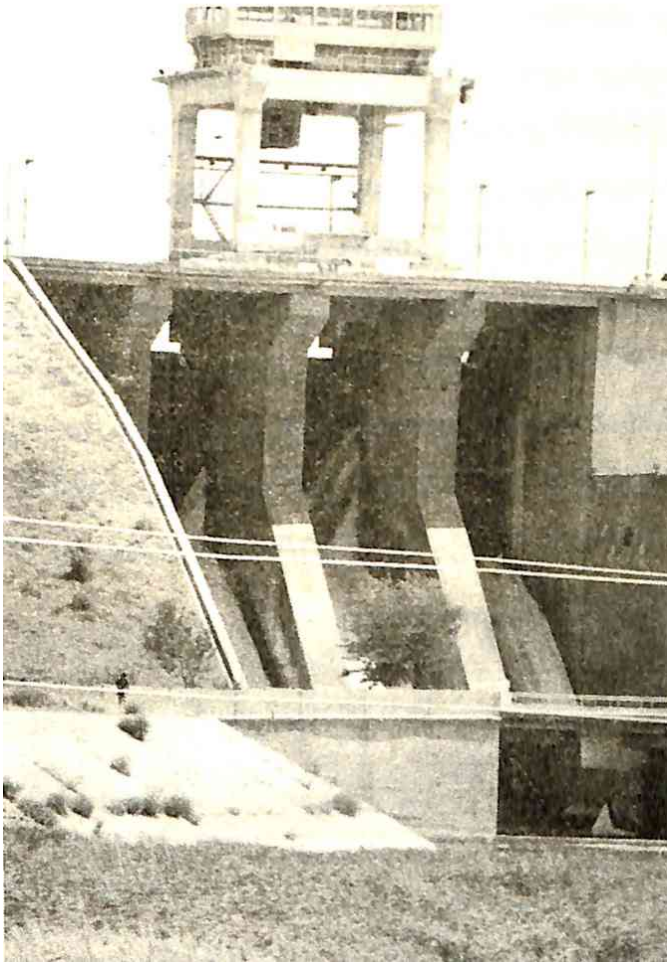
۴- رک: ص ۵۵.

اتحاد جماهیر شوروی سابق به امضا رسید، که ضمن آن همکاری بین طرفین برای امور چندی از جمله ساختمان دو سد بر روی رودخانه ارس پیش‌بینی شده بود. در اجرای این قسمت از موافقت‌نامه قراردادی بین سازمان برنامه ایران و اتحادیه کل صادرات و واردات شوروی سابق «تخنوپروم اکسپورت» به امضا رسید و براساس این قرارداد، دو گروه کارشناس و کارگر ایرانی و شوروی سابق متفقاً مشغول کار شدند. هزینه مشترک اجرای این مرحله از کار به شرح قرارداد معادل ۱۱۴۰۰۰۰۰ روپل و ۱۷ میلیون ریال برآورد شد که این هزینه بالمناصفه توسط دولتین ایران و شوروی سابق تأمین و پرداخت گردید. بدیهی است هر یک از طرفین هزینه مخصوصی نیز در داخل خاک خود داشته است که خارج از برآورد فوق‌الذکر و مربوط به اموری است که بدون مشارکت یکدیگر انجام گرفته است.



سد ارس

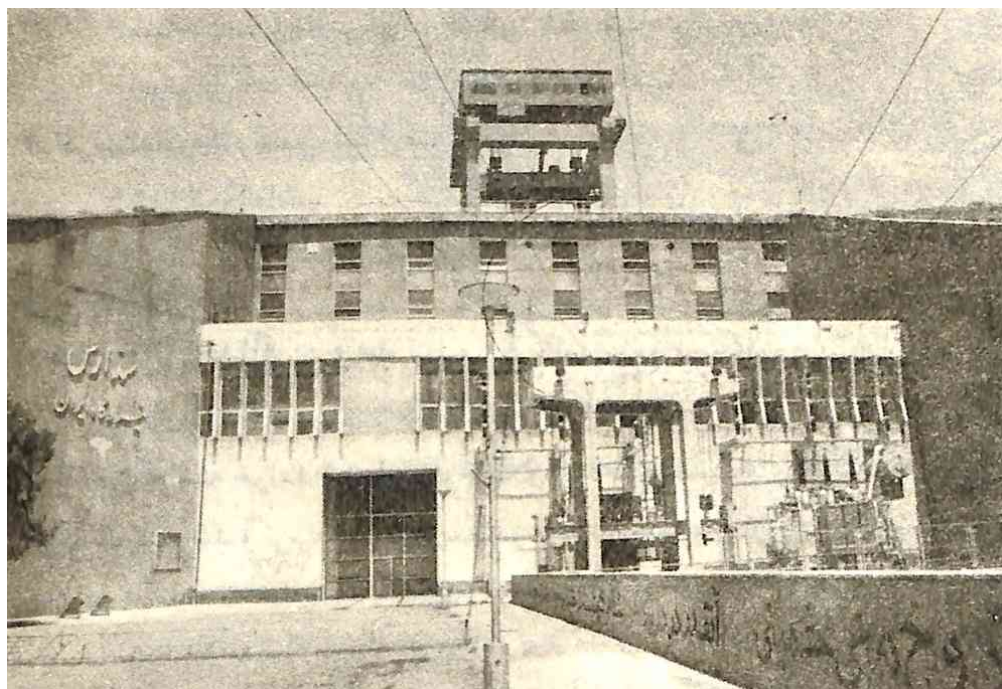
به موجب قرارداد منعقد، مقرر بود که مرحله اول این کار ظرف یک سال از تاریخ امضاء قرارداد یعنی در بهمن ۱۳۴۲ پایان یابد ولی به علت سرمای شدید و یخبندان



سرریز سد ارس

غیرمنتظره سال ۴۲، شروع کار به تأخیر افتاد. و لذا به موجب متمم شماره ۱ قرارداد مورد بحث، تاریخ شروع، روز ۴۳/۲/۲۶ اعلام شد.^۱
این سد در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی شهر نخجوان و ۴۰ کیلومتری غرب جلفا و در محلی به نام قیزیل قشلاق واقع شده است.
جهت تعیین محل استقرار سد، مطالعات دامنه‌دار و دقیقی از طرف دولتین دو کشور به عمل آمده و از لحاظ زمین‌شناسی محل فوق‌الذکر را برای ایجاد سد انتخاب نموده‌اند.^۲

۱- رک: کارنامه دو سال کوشش در راه آبادانی استان آذربایجان شرقی، ص ۵۷ (۴۴-۱۳۴۳).
۲- رک: نشریه آب و برق آذربایجان، ص ۲۰، اسفند ماه ۱۳۴۹ تهران، نقل از جغرافیای طبیعی آذربایجان، ص ۸۹ / چگونه سد ارس ساخته شد؟، خواندنیها، س ۳۳، ش ۱۶، صص ۴-۴۳ (آبان ماه ۱۳۵۱).



نیروگاه سد ارس

که مشخصات آن به قرار زیر است:

۱- نوع سد:

- خاکی با هسته رسی .

۲- مشخصات فنی سد:

- طول سد در تاج: ۹۴۵ متر .

- حداکثر ارتفاع سد از کف رودخانه: ۴۲ متر .

- عرض سد در کف: ۱۸۲ متر .

- عرض سد در تاج: ۸ متر .

۳- ابعاد حوضه آبرگیر و حجم دریاچه سد:

- طول دریاچه: ۵۲ کیلومتر .

- عرض متوسط دریاچه: ۳ کیلومتر .

- مساحت دریاچه در مواقع غیر طغیانی: ۱۴۵ کیلومتر مربع .
- مساحت دریاچه در مواقع طغیانی: ۱۵۲ کیلومتر مربع .
- حجم کل آب دریاچه: ۱۳۵۰ میلیون مترمکعب .
- ۴- ظرفیت نیروگاه نصب شده طرف ایران :
- ۲×۱۲ مگاوات .

طرح خداآفرین

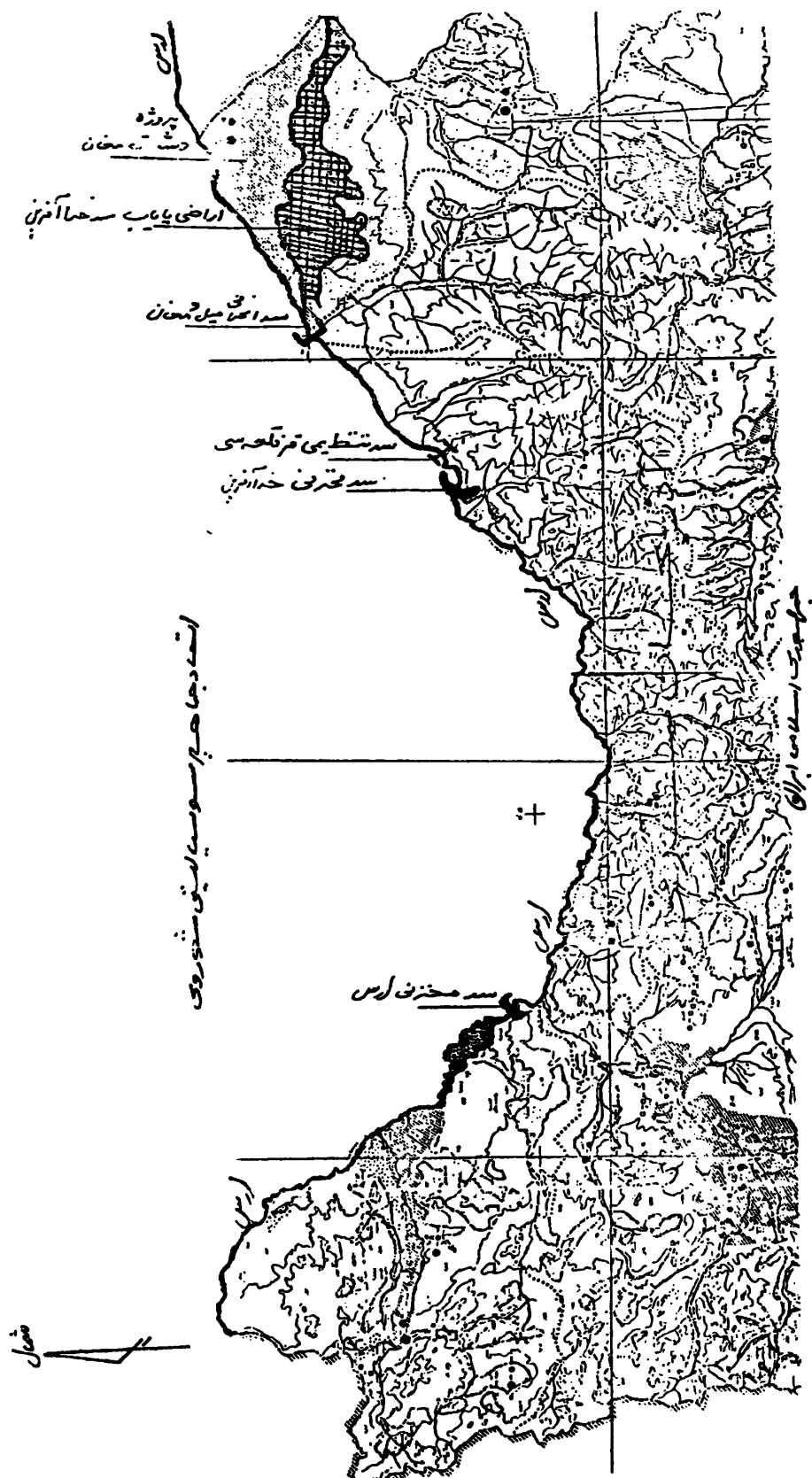
سد مخزنی خداآفرین و سد تنظیمی قیزقلعه‌سی و نیروگاه‌های وابسته به آن‌ها :

بر روی رودخانه مرزی و مشترک ارس توسط دولین ایران و جمهوری آذربایجان به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. این طرح علاوه بر احیاء قابلیت‌های مربوط به منابع آب، به عنوان شریان رشد و توسعه مراکز زیست و فعالیت، هم‌چنین از جهات سیاسی به عنوان مهم‌ترین فاکتور در احیاء سرمایه ملی از اهمیت قابل توجهی برخوردار می‌باشد.

لازم به یادآوری است که طرح‌های چند منظوره خداآفرین و قیزقلعه‌سی، یکی از طرح‌های اساسی و حیاتی کشور به حساب می‌آید. این طرح‌ها نه تنها برای پیشرفت و فعال کردن قابلیت‌های مربوط به منابع آب و توسعه مراکز زیست و سایر دگرگونی‌های زیربنایی در سطح شهرستان و یا استان مفید است، بلکه برای آینده کشور عزیز ایران، می‌تواند نقش بسیار مهمی را از نظر اهداف مختلف ایفا نماید. آنچه محقق است، این است که در آینده ابرقدرت‌ها شاید جنگ آب را - به جای نفت - مطرح نمایند، و عده‌ای از کشورها را به گونه‌ای دامن‌گیر این پدیده حیاتی آفرینش بنمایند. چنان که «اخیراً پطروس غالی دبیر کل سازمان ملل صریحاً گفته است جنگ آینده در خاورمیانه بر سر آب واقع خواهد شد.

در دهه ۱۹۷۰ نفت مهم‌ترین عامل تنش جهانی به حساب می‌آمد. اما کارشناسان امور سیاسی می‌گویند نبرد آینده بر سر آب به خاورمیانه محدود نخواهد شد و بحران آن در سراسر جهان به ویژه مناطقی که به دلیل ویژگی‌های اقلیمی از این لحاظ در مضیقه می‌باشند، تنش‌ها و جنگ‌های تازه‌ای را سبب خواهد شد.^۱ که در آن روز برداشتن قدم‌های مثبت برای اجرای طرح‌های مهم، همچون طرح‌های مورد بحث، دیر خواهد بود. چه می‌توان باور کرد، رودخانه‌ای که امروزه عبور از آن بدون وسیله مقدور نیست، شاید در

۱- همشهری، دوشنبه ۵ مهر ۱۳۷۲، س ۱، ش ۲۱۹، ص ۷.



آن موقع فاقد آب بوده باشد. لذا ضمن تقدیر و ارج نهادن بر کوشش و فعالیت‌های پی‌گیر آن‌هایی که تاکنون درباره این طرح‌ها قدم‌های مثبت و مؤثری برداشته‌اند، ضرورت دارد که این موضوع را جدی‌تر گرفته تا به مرحله عمل برسانند.

امید است به یاری خداوند و با امعان نظر مسئولین ذی‌ربط و با حل اختلافات و پایان یافتن جنگ خانمان‌سوز دو جمهوری همسایه در آن سوی ارس (= جمهوری آذربایجان و ارمنستان)، این معضل خاتمه یافته و عملیات ساختمانی طرح‌های مذکور شروع و به طور ضربتی اتمام یافته و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. این نوید را در مسافرت اخیر آقای مهندس زنگنه وزیر محترم نیرو به استان آذربایجان شرقی، که از کارهای مطالعاتی و اجرایی چندین سد بازدید به عمل آورده‌اند، می‌شنویم. به گفته ایشان «کارهای اجرایی سد خداآفرین که به دلیل جنگ قره‌باغ به تعویق افتاده بود در سال جاری مجدداً شروع می‌شود...» طرح‌های خداآفرین و قیزقلعه‌سی دارای مشخصات زیر می‌باشد:

الف - سد مخزنی خداآفرین:

۱- نوع سد:

- خاکی با هسته رسی.

۲- مشخصات فنی سد:

- طول سد در تاج: ۴۰۰ متر.

- حداکثر ارتفاع سد از کف رودخانه: ۷۵ متر.

- عرض سد در کف: ۳۶۰ متر.

- عرض سد در تاج: ۸ متر.

۳- ابعاد حوضه آبرگیر و حجم دریاچه سد:

- طول دریاچه: ۳۲ کیلومتر.

- عرض متوسط دریاچه: ۳ کیلومتر.

- مساحت دریاچه در مواقع غیر طغیانی: ۷۴ کیلومتر مربع.

- مساحت دریاچه در مواقع طغیانی: ۱۰۰ کیلومتر مربع.

- حجم کل آب دریاچه: ۱۶۱۲ میلیون متر مکعب.

۴- ظرفیت نیروگاه نصب شده طرف ایران:

- تعداد توربین سهم ایران: ۲ واحد (= ۱۰۰ مگاوات ساعت).

ب - سدّ تنظیمی قیزقلعه‌سی:

۱- نوع سدّ:

- خاکی با هسته رسی.

۲- مشخصات فنی سدّ:

- طول سدّ در تاج: ۱۰۵۰ متر.

- حداکثر ارتفاع سدّ از کف رودخانه: ۴۰ متر.

- عرض سد در کف: ۱۷۰ متر.

- عرض سد در تاج: ۶ متر.

۳- ابعاد حوضه آبگیر و حجم دریاچه سدّ:

- طول دریاچه: ۱۲ کیلومتر.

- عرض متوسط دریاچه: ۰/۶ کیلومتر.

- مساحت دریاچه در مواقع غیر طغیانی: سدّ تنظیمی است.

- مساحت دریاچه در مواقع طغیانی: سدّ تنظیمی است.

- حجم کل آب دریاچه: ۶۴ میلیون متر مکعب.

۴- ظرفیت نیروگاه نصب شده طرف ایران:

- تعداد توربین سهم ایران: ۲ واحد (= ۴۰ مگاوات ساعت).

و نیز پلی به عنوان پل دسترسی به تعداد ۵ دهنه ۲۰ متری و به طول یک صد متری و عرض ۱۲ متری و اسکلت فلزی و پوشش بتونی پیش ساخته که پایه‌های آن شمع فولادی می‌باشد، در مقابل کمپ قدیم سازمان آب خداآفرین، بر روی رودخانه ارس به منظور تردد ماشین‌آلات و مصالح سدّ با همکاری مشترک جمهوری اسلامی ایران و آذربایجان احداث شده است.^۱

۵- اهداف طرح چند منظوره خداآفرین و قیزقلعه‌سی:

- احیاء حق آبه و سرمایه ملی دولت جمهوری اسلامی ایران از آب‌های مشترک.

۱- در مراسمی با حضور مقام‌های ایرانی و جمهوری آذربایجان، با افتتاح این پل، بهره‌برداری از جاده مرزی جلفا-خداآفرین در کناره رود ارس آغاز شد. رک: اطلاعات، دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۷۲، ش ۱۹۸۹۳، ص ۲.



پل ارتباطی جدید طرح سد خداآفرین

- پشتیبانی‌های لازم به منظور تأمین نیازهای آبی دشت ۹۰ هزار هکتاری مغان .
- ایجاد ظرفیت‌های جدید از طریق توسعه ۵۰ هزارهکتار اراضی در تراس دوم دشت مغان .
- تأمین نیازهای شرب، مصارف بهداشتی و مصارف صنعتی مراکز زیست و فعالیت در مناطق تحت پوشش .
- حفظ و حراست از حیات مجموعه سرمایه‌گذاری‌های کلان ایجاد شده در دشت مغان.
- تولید انرژی برق به میزان ۱۴۰ مگاوات به عنوان سهم ایران از طرح مورد بحث .
- ایجاد اشتغال مؤثر در بخش تولید .
- ایجاد ارزش افزوده در بخش‌های تولیدی از جمله در بخش تولید محصولات استراتژیک .
- جهت‌گیری به سمت تولید انبوه و بهبود شیوه‌های اجرایی به عنوان شاخص مؤثر در برنامه‌های توسعه .
- مهار و کنترل جریان‌های آب رودخانه ارس و تثبیت سواحل جنوبی ارس و جلوگیری از خسارت‌های احتمالی .
- تغییر و تحول بنیادی در ابعاد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی منطقه از طریق ایجاد تأسیسات زیربنایی .

- استمرار روابط حُسن هم‌جواری با ملت و کشور همسایه شمالی .

ج - سد انحرافی میل و مغان:

۱- نوع سد:

- بتونی .

۲- مشخصات فنی سد:

- طول سد در تاج: در قسمت بتونی ۱۲۵ متر و در قسمت خاک‌ریز ۲۸۳۵ متر .

- حداکثر ارتفاع سد از کف رودخانه: ۸/۵ متر .

- عرض سد در کف: ۳۴ متر .

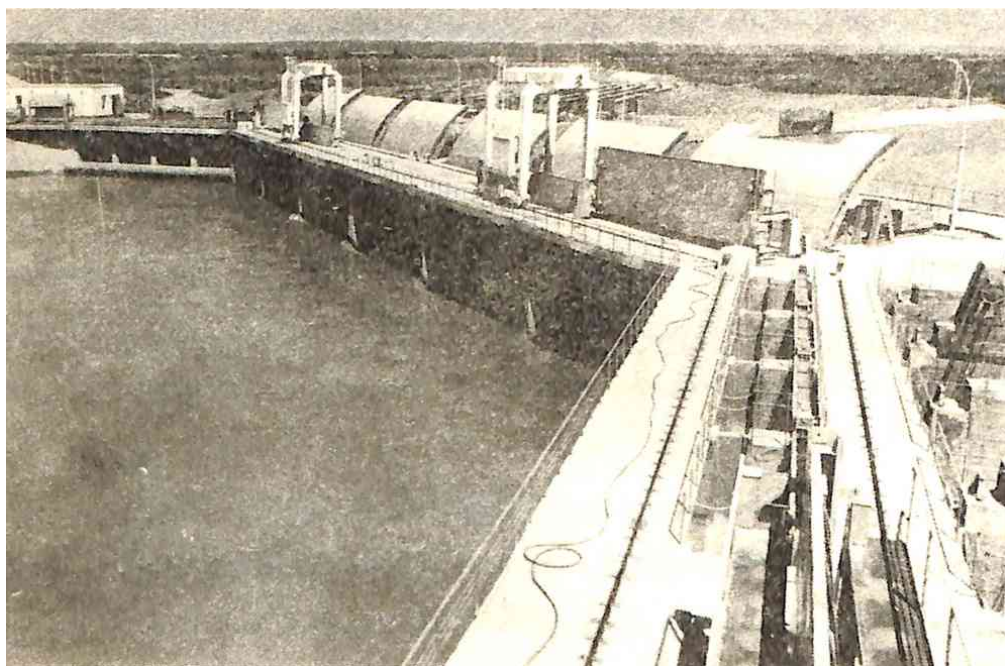
- عرض سد در تاج: ۷ متر .

۳- ابعاد حوضه آبیگیر و حجم دریاچه سد:

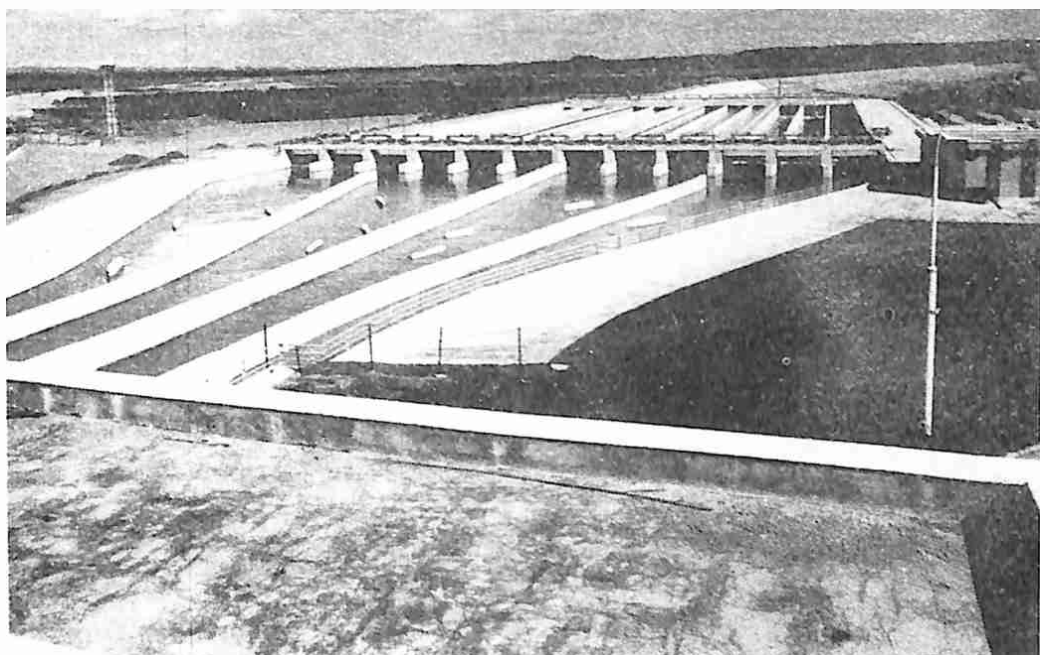
- ماگزیمم دبی قابل تخلیه: ۲۴۲۰ .

۴- مشخصات تأسیسات واقع بر روی سد:

- تعداد دریچه‌های تخلیه: ۶ عدد.



سد میل و مغان دریچه‌های تخلیه و آبیگیر



سد میل و مغان حوضچه‌های رسوبگیر

- تعداد آبگیرهای سد: در طرف ایران ۲ عدد.
- گالری‌های شستشودهنده یا تخلیه رسوبات در طرف ایران: ۲ عدد.
- حوضچه رسوبگیر: ۱۲ گالری .
- ۵- مشخصات کانال اصلی:
 - طول کانال: ۱۱۴/۳۶۵ کیلومتر .
 - دبی کانال: ۸۰ متر مکعب در ثانیه .
 - جنس کانال: خاکی .
- مقدار اراضی زیرکشت: ۷۲۰۰۰ هکتار به طریقهٔ ثقلی و ۱۸۴۰ هکتار به طریقهٔ پمپاژ.

سد بهرام تپه:

«سد بهرام تپه نیز در بخش ایمنشلی آذربایجان شوروی [جمهوری آذربایجان] و برای توسعهٔ آبیاری دشت‌های میل و مغان ساخته شده و از سال ۱۹۵۸ م. مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.»^۱

۱- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۳۰.

فصل دهم

از دیدگاه مرزی - سیاسی

مرز:

قبل از ورود به اصل موضوع، سزاوار است که ابتدا به تعریف مرز اشاره شود: اصولاً مرز عبارت از مشخصه‌ای است که دو ناحیه تعیین شده سیاسی، طبیعی، نژادی و انسانی را از هم جدا می‌سازد. و منظور از واژه مرز در این تعریف، مفهوم و معنی سیاسی آن می‌باشد. زیرا مرزهای سیاسی مهم‌ترین عامل تشخیص و جدایی یک ناحیه متشکل سیاسی از نواحی دیگر می‌باشند. از طرفی وجود همین سرحدات سیاسی است که ایجاد وحدت سیاسی را در منطقه‌ای که ممکن است فاقد هرگونه وحدت طبیعی باشد ممکن می‌سازد.

خطوط مرزی خطوطی است فرضی و قراردادی که به منظور تحدید حدود یک ناحیه سیاسی بر روی زمین و ... مشخص می‌شود. چنان که منظور از ناحیه سیاسی یک کشور باشد. در آن صورت خطوطی که اراضی یک کشور را از کشور همسایه جدا می‌سازد مرزهای بین‌المللی خوانده می‌شود.

خطوط مرزی ضمن تعیین حدود یک مملکت، تعیین‌کننده وسعت عملیات هیئت حاکمه آن کشور نیز می‌باشد. و عبور از خطوط مرزی بین‌المللی بدون اجازه ممکن نیست؛ و برای گردش و مسافرت در خاک کشور همسایه اجازه عبور لازم است. و این کار معمولاً به موجب قوانین و مصوبات خاصی صورت می‌گیرد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که از دیدگاه آیین مقدس اسلام، مرز و قوانین و

مقررات مربوط به آن از اهمیت به خصوصی برخوردار است.^۱ و در کلام معصومین (ع) بارها بدان اشاره و تأکید شده است. چنان چه حضرت امام زین العابدین (ع) در یکی از مناجات‌های خود به مرزداران اسلام می‌فرماید:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهٖ وَ حَصِّنْ ثُقُورَ الْمُسْلِمِيْنَ بِعِزَّتِكَ وَ اَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِكَ وَ اَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ... وَ كَثِّرْ عِدَّتَهُمْ وَ اشْحَذْ اَسْلِحَتَهُمْ وَ اخْرُسْ حَوَزَتَهُمْ وَ اَمْنَعْ حَوَمَتَهُمْ وَ اَلْفُ جَمْعُهُمْ وَ دَبِّرْ اَمْرَهُمْ وَ وَاثِرِيْنِ مِيْرِهِمْ وَ تَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤْنِهِمْ وَ اعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ وَ اَعِنْهُمْ بِالصَّبْرِ وَ الطُّفْلِ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ...

«پروردگار من! به روان مقدس محمد و آل محمد رحمت فرست، و مرزهای اسلام را از حمله دشمنان در پناه خود مصون و محفوظ بدار! و مرزبانان ما را در ایفای وظایفی که به عهده دارند حمایت کن! و عطایا و مواهب خود را درباره آنان تکمیل فرمای!... و بر شمار سربازان ماکه از مرزهای ما پاس می‌دارند بیفزای! و حربه آنان را بر ضد دشمن کارگر کن! و سنگرشان را از آسیب شکست در امان گیر! و جمعیتشان را به هنگام دفاع از پریشانی ایمن ساز! و به تدبیر خویش صفوفشان را به هم پیوند! و رشته وحدت و وصلتشان را از هم مگسل! و هدفشان را همواره یکتا گردان! و در سایه صبر و صولت، پیروزشان فرمای! و حيله‌های نظامیشان را همیشه با پیروزی مقرون دار!»^۲.

تاریخچه خطوط مرزی:

«تاریخ نشان می‌دهد که مفهوم مرز در گذشته، با آن چه امروز از آن استنباط می‌شود اختلاف داشته است. مرز به صورت خط در گذشته وجود نداشته، بلکه منطقه پهناوری که حدفاصل بین دو کشور بوده، منطقه مرزی را تشکیل می‌داده است. مضافاً این که این قبیل مناطق مرزی معمولاً به طور اتفاقی و طبیعی تشکیل می‌شده و موافقت قبلی دولت‌های هم‌جوار، مبنای ایجاد آنها نبوده است.

۱- اصل ۷۸ قانون اساسی کشورمان نیز اهمیت و حساسیت مسایل مرزی را به خوبی بیان می‌کند: هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور به شرط این که یک طرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهارپنجم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۴.

۲- صحیفه سجادیه، دعای ۲۷، صص ۲۵۷، ۲۶۲.

منطقه مرزی در زمان و مکان‌های مختلف مفاهیم گوناگونی داشته است. برای مثال: در ایران قدیم، سخن از ممالک مرزبان می‌رود. این ممالک با گرفتن باج از حکومت مرکزی به حفاظت مرزهای حکومت مرکزی می‌پرداختند، ولی چون اغلب تا حدودی از نظر امور داخلی مستقل بودند می‌توانستند از قدرت خود استفاده کرده و دو دولت متخاصم مجاور را برضد هم بشورانند.

از زمانی که کشورها براساس خواست ملت‌ها تشکیل شده، مرز هم مفهوم امروزی خود را یافته و به تدریج منطقه مرزی جای خود را به خط مرزی داده است.

از دیاد روزافزون جمعیت در قرون اخیر، و احتیاج مبرم مردم به زمین و منابع موجود در آن، باعث شده است که دولت‌ها در نشان‌گذاری خطوط سرحدی خود کمال دقت را بنمایند و به همین دلیل متدرجاً مناطق مرزی به صورت خطوط مرزی در آمده است.^۱

بدیهی است که وقوع ارس در میان رشته کوه‌های قره‌باغ و قره‌داغ و وجود عوامل طبیعی در مسیر دره ارس از هر حیث، یک موقعیت ممتاز مرزی، اقتصادی، سوق‌الجیشی و... به این رود بخشیده، و به همین علت رودخانه مذکور در ادوار گذشته، همیشه مورد توجه حاکمان و دولتمردان بوده، و هر دو سوی آن دائماً دستخوش تاخت و تاز و قتل و غارت قرار می‌گرفته است. و لذا در سواحل آن از جهات گوناگون خصوصاً از لحاظ مرزی - سیاسی، تغییراتی بنیادی حاصل شده، که به عنوان مثال می‌توان جنگ‌های چندین ساله ایران و روس در زمان حکومت قاجاریه را ذکر کرد. در خلال آن سال‌های تیره و تار و پرمخاطره، ارس هزاران وقایع و تحولات تلخ و شیرین را در هر دو سوی خود نظاره‌گر بوده است. یکی از وقایع تاریخی و سیاسی - مرزی که به وقوع پیوسته، انعقاد عهدنامه‌های ننگین گلستان^۲ و ترکمان‌چای می‌باشد. که اینک در ذیل به شرح اجمالی این دو عهدنامه می‌پردازیم:

معلوم است که جنگ اول ایران و روس از سال ۱۲۱۹ ه.ق. / ۱۸۰۴ م. شروع گردید و تا سال ۱۲۲۸ ه.ق. / ۱۸۱۳ م. دوام یافت. و عاقبت منجر به معاهده گلستان (= گلستان از توابع قره‌باغ است) مورخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه.ق. / ۱۸۱۳ م. گشت. که به موجب آن ولایات

۱- اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، ص ۵۳ به بعد.

۲- گلستان در منطقه «نفتالان» واقع در دامنه‌های شمال شرقی سلسله جبال «مِرْزُداغ» به ارتفاع ۳۳۴۰ متر، می‌باشد. نقشه آذربایجان ۱۹۹۲، مقیاس ۱:۵۰۰۰۰۰.

بسم الله الرحمن الرحیم
 و بیا این بند
 اعلی مرتضی قضاوت خورشید پادشاه عظیم مجاهد و پیر طراز کرم عالم دستکار ملک الله
 کل ملکات امیر ارکسید و اعظم قدرت کیوان فضا پادشاه عظیم میان جا ملک الله
 ملکات شاه ایران بلا خط کمال مهربانی و شفاق عیسیر که در ماده ابالی در عیای
 تعلیم دارند بمنع در رفع امور عدوت و دشمنی که بکسر ای شوکت آرای ایشان
 طالب و بسترار مراد مصالحه میمونه و دوستی جرات سابقه نموده با
 در پیش نظر این امیر باشد با حسن الوجه و رای علیتین که گرفته در بزم
 این امور نیک و مقصود از طرف اعلی مرتضی قدرت پادشاه عظیم
 و پیر طراز با الاستقلال کل ملکات را در به بلحا صلح جایگاه خیرال دنیا از به
 اسیران و مدعیان را که در جانب تقفای رسیده و کرجستان با علم امور و صلح شده

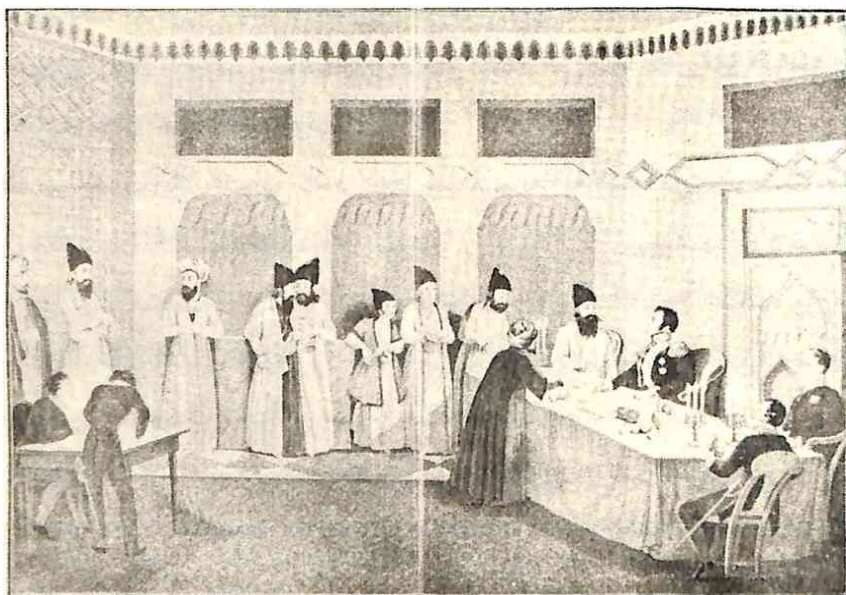
متن اصلی عهدنامه گلستان ص اول

گرجستان، داغستان، باکو، شروان، شماخی، شکلی، گنجه، قره باغ، قسمتی از مغان و طالش
 به روس‌ها واگذار شد. بعد در نتیجه جنگ دوم ایران و روس، در سال‌های ۱۲۴۱ ه. ق. -
 ۱۲۴۳ ه. ق. / ۱۸۲۶ م - ۱۸۲۸ م، دومین عهدنامه به نام ترکمان‌چای میان دولتین روس و
 ایران منعقد گردید.^۱ و به موجب فصل دوم عهدنامه اخیر، عهدنامه گلستان فسخ شد. یعنی

۱- «صالح علی‌اف» خاورشناس آذربایجانی در مسکو اظهار داشت که مجلس نخجوان در روزهای اخیر
 قرارداد گلستان و ترکمان‌چای را که به جدایی منطقه شمال رود ارس از ایران منجر شد، محکوم کرده است.
 تهران- خبرگزاری جمهوری اسلامی، نقل از مجله وارلیق، ش ۴-۸۳، ص ۹۳، (زمستان ۱۳۷۰).

شرط نامه امانه که مخصوص است به مصالحه و ایمنی طرفین سفرد و قطع مرز و صلح
خط فارسی هر دو هم در دو کلاهی مختار امورین و این عین مرز و بهر دلا تصدیق و غیره
که در بهر باره که بگذرد بهت باید از طرف اعظمیت قضا قدرت پادشاه اعظم و امیر طبرستان
اکرم مالت کل مالت اروسه و از جانب اعظمیت خورشید نبی شاه اعظم و امیر طبرستان
ایران با مصالحی خطی بهت تصدیق کرده چون این صلحنامه مشروط به
اینکه در دولت باید از دو کلاهی محش را بر بهر اندازد و این عین در مدت و عده سه سال
و موقوف گردد و سحرانی سحرار به در روزهای زبوه و محال کشتن متعلق و لایان
فراباغ بنایخ نبی و نهم ماه شمال مسجده و نایخ و در دهم ماه اول و یکم و سه

تن اصلی عهدنامه گلستان ص آخر



امضای عهدنامه ترکمان چای

طبق این معاهده ولایات ایروان و نخجوان به اضافه بلاد مذکور در عهدنامه گلستان با ده کروار^۱ تومان خسارت جنگی و امتیازات اقتصادی و سیاسی دیگری به روس‌ها داده شد. اکنون فصولی از عهدنامه ترکمان‌چای مورخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. برابر دهم فوریه ۱۸۲۸ م.، راجع به خط سرحدی که به امضای ژنرال پسکویچ (= پاسکویچ) و عباس میرزاناظم السلطنه رسیده نقل می‌شود:

فصل دوم: چون نزاع و جدالی که فیما بین عهدکنندگان رفیع‌الارکان واقع شد. و امروز به سعادت منقطع گردید. عهد و شروطی را که به موجب عهدنامه گلستان بر ذمت ایشان لازم بود موقوف و متروک می‌داشت. لهذا اعلی‌حضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلی‌حضرت پادشاه ممالک ایران چنین لایق دیدند که به جای عهدنامه مزبوره گلستان، عهدنامه دیگر به این شروط و عهد قرار دهند که مابین دو دولت روس و ایران بیش‌تر از پیش‌تر موجب استقرار و انتظام روابط آتی صلح و مودت گردد.

فصل سیم: اعلی‌حضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و از جانب ولیعهدان و جانشینان، به دولت روسیه واگذار می‌کند تمامی الکای نخجوان و ایروان را خواه این طرف رود ارس باشد یا آن طرف و نظر به این تفویض اعلی‌حضرت پادشاه ممالک ایران تعهد می‌کند که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفتر و دستورالعمل را که متعلق به اداره این دو ولایات مذکوره باشد به تصرف امرای روسیه بدهد.

فصل چهارم: دولتین علیتین معاهدتین عهد و پیمان می‌کنند که برای سرحد فیما بین دو مملکت بدین موجب خط سرحد وضع نمایند:

از نقطه سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم به قلّه کوه آغری کوچک اقریست، ابتدا کرده این خط تا به قلّه آن کوه کشیده می‌شود و از آن جا تا به سرچشمه رودخانه مشهور به قراسوی پایین که از سرایشیب جنوبی آغری کوچک جاریست فرود آمده، به متابعت مجرای این رودخانه تا به التقای آن به رودخانه ارس در مقابل شرور ممتد می‌شود. چون این خط به این جا رسید به متابعت مجرای ارس تا به قلعه عباس آباد می‌آید و در دور تعمیرات و ابنیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقعست نصف قطری به قدر نیم فرسخ که عبارت از سه ورس^۲ و نیم روسی است رسم می‌شود. و این نصف قطر در همه اطراف امتداد می‌یابد

۱- کروار برابر است با پانصد هزار .

۲- ورس یا ورس، کلمه روسی و از احاد اندازه‌گیری مسافت است. معادل ۱۰۶۷ متر.

همه اراضی و عرصه که درین نصف قطر محاط و محدود می شود بالا نفردا تعلق به روسیه خواهد داشت و از تاریخ امروز در مدت دو ماه با صحت و درستی کامل معین و مشخص خواهد شد. و بعد از آن از جایی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس می شود خط سرحد شروع به متابعت مجرای ارس می کند تا به معبر یدّی بلوک و از آن جا خاک ایران به طول مجرای ارس امتداد می یابد تا به فاصله و مسافت سه فرسخ که عبارتست از بیست و یک ورس روسی بعد از وصول به این نقطه، خط سرحد به استقامت از صحرای مغان می گذرد تا به مجرای رودخانه بالهارود به محلی که در سه فرسخی واقعست که عبارتست از بیست و یک ورس پایین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و شاری قمش و از آن جا این خط به کنار چپ بالهارود تا به ملتقای رودخانه های مذکور آدینه بازار و ساری قمش صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا به منبع رودخانه و از آن جا تا به اوج بلندی های جگیر امتداد می یابد، به نوعی که جمله آب هایی که جاری به بحر خزر می شود متعلق به روسیه خواهد بود و همه آب هایی که سراشیب و مجرای آنها به جانب ایرانست تعلق به ایران خواهد داشت...

فصل پنجم: اعلی حضرت پادشاه ممالک ایران برای اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلی حضرت امپراطور کل روسیه دارد به این فصل از خود و از عوض اخلاف و ولیعهدان سریر سلطنت ایران تمامی الکلا [الکا] و اراضی و جزایری که در میانه خط حدود معینه در فصل مذکوره فوق و قتل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است و کذا جمیع قبایل را، چه خیمه نشین چه خانه دار که از اهالی ولایات مذکوره هستند واضحا و علنا الی الابد مخصوص و متعلق به دولت روسیه می داند.^۱

یک سال پس از انعقاد عهدنامه تحمیلی ترکمان چای، هیئت مختلطی از طرفین که مأمورین ایران عبارت بودند از: میرزا مسعود مستوفی و مسیو بار تالمی مهندس، و میرزا احمدخان، و مأمور روس مسیو کونویل (= کولونل) راسقامسف (= رامسقامسف)، برای

۱- فصول مذکور از رونوشت نسخه اصلی عهدنامه ترکمان چای که عین آن به شماره ۲۲۷۵/۹ در اداره بیوتات سلطنتی (سابق) ثبت و ضبط بوده، نقل گردید. جملات و عبارات فصول یادشده با جملات و عبارات فصول مندرج در «مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی» صص ۳۲-۱۳۱ و «مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجه» صص ۲۲-۱۱۸ و... تفاوت های آشکار دارد. چنین به نظر می رسد که متن عهدنامه در آثار مورد اشاره از زبانی دیگر و احیاناً روسی یا فرانسه ترجمه شده باشد.

تحدید حدود قطعی و نصب علایم سرحدی در مرز تشکیل گردید، و پروتکلی در این باب نوشته شد. بنابراین اساس خط سرحدی ایران و روس در قسمت قفقاز، فصل چهارم عهدنامه ترکمان چای و پروتکل ۱۸۲۹ م.^۱ می باشد. ولی چنانکه از گزارش رسمی و غیررسمی مأمورین سرحدی آن زمان برمی آید، روس های تزار به مدلول عهدنامه و پروتکل عمل نکرده، در اغلب نقاط سرحدی تجاوزاتی نموده، پست های خود را به داخل خاک ایران پیش آورده اند. و حتی اسامی بسیاری از نقاط مرزی را تغییر داده اند. و روی همین اصل در سال ۱۸۹۶ م. روس ها کمیسیونی به مرز مغان اعزام داشته توسط خلعتسکی مهندس، نقشه و پروتکلی به میل خویش، از آن حدود تهیه نموده، در نظر داشتند آن را به دولت ایران تحمیل نمایند، ولی دولت ایران رسماً از امضای آن خودداری کرد. و همین طور موضوع معوق ماند، تا در سال ۱۳۰۴ ه.ق. / ۱۹۲۵ م. که برای خاتمه دادن به اختلافات مرزی، کمیسیونی از طرف دولت ایران به مرز مغان اعزام گردید. لیکن در این بار نیز میان مأمورین طرفین توافق نظر حاصل نگردید، و نتیجه قطعی از مذاکرات گرفته نشد.

با توجه بر تجاوزات دولت تزاری روسیه بر ماوراء بحر خزر، و اشغال قسمتی از خاک ایران، و نیز اختلافات فی مابین در حدود و ثغور قفقاز، طرفین در ۲۹ محرم ۱۲۹۹ ه.ق. مطابق ۹ دسامبر ۱۸۸۱ م. قراردادی راجع به قسمت خاوری دریای خزر با شرکت میرزاسعیدخان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه ایران، و ایوان زینادیف وزیر مختار و ایلچی مخصوص روسیه، منعقد و به امضای نامبردگان رسید. و نیز در تعقیب عهدنامه ها و پروتکل های فوق الذکر قراردادی در باب فیروزه و حصار، بین دولتین ایران و روس به تاریخ ۲۳ ذیقعد ۱۳۱۰ ه.ق. / ۲۷ مه ۱۸۹۳ م. در تهران به امضای میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم ایران، و پوتزف وزیر مختار روس مبادله شد. که در آن اختلاف قطعه زمینی در محاذی قلعه عباس آباد مطرح، و از طرف دولت روس به ایران واگذار گردید.

بعد از انعقاد این معاهده از طرف دولت ایران، محمدصادق خان قاجار امیر نظام امیر تومان، مأمور شد که با نمایندگان روس مشغول کار شود، و پروتکلی نیز برای توضیح و

۱- در این پروتکل (۱۲۴۴ ه.ق. / ۱۸۲۹ م.) از آغاز خط مرز سه کشور ایران، ترکیه و روسیه تا دریای خزر به طور تفصیل حدود مرزی ایران و روس تعیین و علامت گذاری شده بوده. و جزایر رودخانه ارس نیز تفکیک و سهم هر دو کشور به طور جداگانه توضیح داده شده بوده است. رک: اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، صص ۷۰-۳۵۵.

تفسیر مواد عهدنامه مزبور در قریه حصار، به تاریخ ۲۷ رجب ۱۳۱۱ ه.ق. / ۲۳ ژانویه ۱۸۹۴ م. به امضای مأمورین طرفین رسید. و باز دو پروتکل دیگر در پیرو پروتکل فوق‌الذکر، یکی به تاریخ ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۱۲ ه.ق. / ۸ نوامبر ۱۸۹۴ م. راجع به توضیح خط سرحدی، طبق عهدنامه ۱۳۱۰ ه.ق. به امضای محمدصادق خان نام‌برده و کمیسر دولت روس رسید.

با وجود قراردادهای و پروتکل‌های فوق‌الذکر، دولت تزاری روس در قسمت مشرق بحر خزر نیز مانند قسمت‌های قفقاز راجع به آب‌های سرحدی و جریان رودخانه‌ها اجحافاتی نموده، خصوصاً در طرفین رودخانه اترک و نیز در آب‌های شعب مصبی آن تحولاتی ایجاد کرده، و رودخانه دیگری به نام موسی خان به جای رود اترک معرفی کرده بود. این وضع همین گونه باقی بود، تا پس از انقراض سلطنت تزاری روس و روی کار آمدن حکومت جمهوری که برای رفع اختلافات مرزی بین دولین، مذاکراتی به عمل آمده و هیئت‌هایی به محل اعزام گردیده و قراردادهایی منعقد و به امضا رسید. و نیز برای ترتیب اجرای قرارداد فوق‌الاشاره در خصوص استفاده دولین ایران و شوروی سابق از رودخانه‌ها و آب‌های سرحدی، کمیسیون مشترکی از مأمورین هر دو دولت تشکیل و چندین صورت مجلس و قطعنامه در باب تقسیم آب‌های سرحدی ایران و شوروی سابق در مرز نوشته شد.^۱

«باید دانست که تا سال ۱۲۹۹ ش. / ۱۹۲۰ م. نوح بزرگ در آراغات، سرحد بین روسیه و ترکیه بوده ولی چون از آن به بعد در نتیجه تغییراتی که در سرحدات مزبوره به عمل آمده، نوح بزرگ در خاک ترکیه واقع گردید. لهذا دولت ایران در این نقطه با ترکیه هم‌سرحد شد. و طی کمیسیونی متشکله از مأمورین دولین علایم سرحدی نصب و معین گردید.^۲»

تاریخچه مختصر مرزبانی و مأمورین مرزی:

چنان که اشاره شد، در ایران قدیم، در رابطه با حفاظت و کنترل مرزهای کشور صحبت از «ممالک مرزبان» به میان آمده است. بعدها بیش‌تر در اثر تغییرات مداوم و

۱- رک: مرزهای ایران، صص ۲۲-۱۱ / راهنما و مشخصات معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول، صص ۹۸-۱۸۷ / مرزهای ایران و شوروی، ص به بعد ۱۶.

۲- جغرافیای طبیعی آذربایجان، ۹۵.

بی‌ثباتی مرزها، تشکیلات ثابت و سازمان منظم دایمی که عهده‌دار امور مرزی بوده باشد، به چشم نمی‌خورد. می‌توان باور کرد که برای ایجاد نظم و امنیت در سرحدات کشور، اکثر از وجود نیروهای محلی به خصوص سرانِ عشایر و ایلات (= ایل بیگی‌ها) استفاده می‌شده است. به موجب فرمانی که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (= سال ۱۲۸۳^۱) صادر شده، فهمیده می‌شود که نگهبانان و مستحفظین مرزی را «گَرمه^۲» و مسئول آنان را «سرگَرمه» (= مرزبان) می‌گفته‌اند. در پاره‌اسنادی که در سال ۱۲۸۶^۳ ه.ق. صادر شده عنوان «ناظم» (= ناظم سرحدات) هم به چشم می‌خورد. و برابر اسنادی که در سال‌های ۱۲۵۲ و ۱۲۹۹ ه.ق. پیرامون مسایل سرحدی ایران و روسیه فیما بین دو کشور مبادله شده، به مسئول امورات مرزی، «سرحددار» نیز گفته می‌شده است.^۴ چنین مستفاد می‌شود که مسئول امورات مرزی عنوان ثابتی نداشته است. شاید مرزبان هر منطقه با عنوان خاصی شناخته می‌شده که همتای دیگرش با آن شناخته نمی‌شده است.

پس از وقوع انقلاب سرخ و جنبش جدید کارگری و دگرگون شدن اوضاع روسیه و روی کار آمدن حکومت جدید، به لحاظ بروز تجاوزات مسلحانه و غیرمسلحانه و یا سرقت اغنام و احشام و تجاوز به املاک و اراضی مرزی و سایر عوامل تحریک‌کننده، دولت ایران برآن شد که برای حفظ مرزها و ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوزات برون مرزی، مأمورینی در مرزها انتخاب و اختیاراتی بر آنان تفویض نماید. بدیهی است این عمل ایجاب می‌کرده که با توافق کشورهای همسایه قراردادهایی منعقد گردد تا همکاری‌های لازم به عمل آید و براساس آن مأمورین مرزی در مرزها گمارده شده و فعالیت خود را آغاز نمایند بلکه بهتر بتوانند مدارک و اسناد حوادث و تجاوزات و سایر اتفاقات و مشاهدات مرزی را جمع‌آوری و به مقامات صالحه ارجاع نمایند.

علی‌هذا برای حفظ منافع مرزنشینان و حفظ مناسبات دوستانه و حل و فصل حوادث مرزی، پس از عقد قراردادهای سرحدی با کشورهای مجاور، در سال ۱۳۱۲ ه.

۱- به فصل هفتم (= در تاریخ) همین کتاب مراجعه شود.

۲- اکنون نیز در بعضی از روستاهای مرزی گفته می‌شود: فلان کس پسر گرمه، یا دختر گرمه (= گَرمه اُوغلو، گَرمه قیزی).

۳- رک: یکصد سند تاریخی، دوران قاجاریه، صص ۵۰-۱۴۹.

۴- رک: اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، صص ۳۹۶، ۴۷۵، ۴۷۹.

شعبه‌ای در رکن ۲ ستاد ارتش به نام شعبه سرحدی تشکیل گردید. و سپس شغل کمیسر سرحدی در مرزها به فرمان‌دهان قوامی نظامی و حکومت‌های عشایر واگذار شد. و پس از مدتی عنوان کمیسر سرحدی به کلانتر مرز تغییر یافت. کلانتر مرزهای مزبور تا قبل از واقعه شهریور ۱۳۲۰^۱ با عنوان کلانتر مرزی عهده‌دار مشاغل فرمان‌ده قوا و حکومت عشایر سرحدی بودند.

پس از وقایع شهریور و ایجاد بی‌نظمی و از هم گسیختن نظام امور، استقرار قوای نظامی در کلیه نقاط مرزی کشور مقدور نبود، از این رو سازمان کلانتران مرز به ژاندارمری کل کشور ملحق گردید و به اداره اطلاعات ژاندارمری پیوست. پس از گذشت دو ماه که اداره اطلاعات ژاندارمری منحل شد، این سازمان تحت نظر دایره عملیات ژاندارمری عملاً شروع به کار کرد. و به تدریج به اعزام مرزبان‌ها همت گماشت، که در محل‌های مناسب، اداره تازه‌ای از نو به وجود آورد. سازمان تازه تشکیل یافته کم‌کم توسعه می‌یافت که واقعه آذر ۱۳۲۴ پیش آمد.

پس از ختم این غایله در تاریخ ۱۳۲۵/۹/۳ از آن نظر که امور مرزی نهایت اهمیت را واجد شده بود، اداره کلانتر مرز از ژاندارمری منتزع و اداره مستقل جدیدی تحت نام اداره مرزبانی کل کشور زیر نظر وزارت کشور به وجود آمد. و برای اولین بار موفق به تصویب اعتباراتی برای مرزبانی آذربایجان گردید و وسایل وامکانات لازم را در اختیار مرزبانی قرار داد.

ولی رفته رفته نظر به اشکالاتی که در راه استقرار نظم و جلوگیری از تجاوزات ارضی و حوادث مرزی و امور قاچاق به وجود آمده بود، استقرار نیروی نظامی در مرزها مورد توجه قرار گرفت. و در نتیجه در تاریخ اول خرداد ماه ۱۳۲۶ اداره مرزبانی کل کشور منحل گردید و سازمان مرکزی آن از وزارت کشور منتزع و به وزارت جنگ پیوست. و سپس سازمان مرکزی آن تابع ستاد ارتش گردید و مرزبانی‌های خارج تحت نظر لشکرها و تیپ‌های مستقل هر منطقه قرار گرفت. و از این رو اداره مرزبانی از لحاظ امور مرزی تابع اداره کل مرزبانی ستاد ارتش و از نظر امور مالی و سازمانی تابع لشکرها و تیپ‌های مربوطه گردید.

۱- در سال ۱۳۲۵ نیز عنوان کلانتر مرزان مصطلح بوده است. رک: بعضی از اسناد مربوط به غائله آذربایجان، ص ۱۷۶.

از یکم مهرماه ۱۳۴۲ بنا به تصویب دولت، سازمان گارد مرزی به ژاندارمری کل کشور ملحق شد.^۱ و تا ادغام کلیه نیروهای انتظامی (= ژاندارمری، شهربانی، کمیته انقلاب اسلامی)، حفاظت مرزها و امورات مرزبانی به عهده اداره مرزبانی ژاندارمری، زیر نظر وزارت کشور بود. ولی بعد از ادغام نیروهای فوق این مسئولیت به نیروی انتظامی محول گردید.

رودخانه ارس قبل از انعقاد عهدنامه ترکمانچای تحت مالکیت و در محدوده خاک کشور عزیز ایران بوده است. و از طرفی «ارس در روزگاران باستان نیز قسمت‌هایی از مرزهای شمالی دولت‌های اورارتو و ماد و امپراتوری اسکندر مقدونی و نیز مرز آتورپاتکان با آلبانی (آران) و ارمنستان را تشکیل می‌داده است.^۲»

در پایان این فصل بهتر است به حدود و ثغور کشور ایران در گذشته اشاره‌ای کرده باشیم، هرچند از عهده این مقوله خارج است، ولی نقل آن خالی از استفاده نیز نخواهد بود. زیرا قسمت‌های مهمی از آن به موضوع مورد نظر ما شامل می‌شود. برای روشن شدن مطلب چنان که اوراق تاریخ سیاسی ایران را ورق بزنیم و مرزهای ایران را در ادوار مختلف مورد توجه قرار دهیم ملاحظه می‌شود که وسعت و مرزهای این کشور از اواسط قرن ششم پیش از میلاد یعنی از زمان حکومت مادها که اولین سلسله آریایی را در این کشور تشکیل دادند تا حدود یک قرن پیش دایم در تغییر و تحول بوده و این تغییرات در ادوار مختلف به قرار زیر بوده است:

۱- دوران مادها (۷۰۸-۵۵۰ ق.م):

مرزهای سیاسی ایران در دوره مادها منطبق با حدود چند واحد بزرگ جغرافیایی بوده است و خط مرزی از طرف شمال شرقی و مشرق تا رود جیحون و سرچشمه رود هیرمند کشیده می‌شد. در جنوب شرقی خط واصل از بندر جاسک تا ناحیه جنوبی دریاچه سیستان سرحد را تشکیل می‌داد. در شمال غربی و مغرب مرزهای ایران از کوه‌های قفقاز و رود کورا [کور - کر] تا رود هالیس (فزل ایرماق) در آناتولی ممتد بود و حد غربی ایران را

۱- رک: دروازه‌های ایران قفل است، ص ۴۶ به بعد/ جغرافیای سیاسی ایران، قسمت دوم، دکتر رحیم هویدا، نشریه ش ۱۶، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربایجان، صص ۹۳-۱۹۲، (۳۶-۲۵۳۵).

۲- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، بخش اول، ص ۲۸.

رودخانه دجله تا سرچشمه‌های آن در جنوب ترکیه تشکیل می‌داد و قلمرو این دولت در غرب استان‌های همدان، آذربایجان، کردستان، کرمانشاه کنونی را شامل می‌شد. به این ترتیب ایران در دوره مادها شامل قسمت اعظم ترکستان شوروی [سابق] و افغانستان و هم‌چنین شامل جمهوری‌های آذربایجان، گرجستان، ارمنستان و در غرب تا شرق ترکیه و مشرق عراق بوده است.^۱

۲- دوران هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.):

قدر مسلم این است که کشور بزرگ ایران تا زمان سلسله هخامنشیان هرگز حکومت واحدی نداشت، و لذا مرزهای این کشور قطعاً ثبات و تحکیم نداشته و بیش‌تر دچار هرج و مرج و تحولات می‌گردید. حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در تغییرات و تحولات و در نتیجه بی‌ثباتی مرزها تأثیر اساسی می‌گذاشت. پس از ظهور کوروش کبیر، ایران از سیطره حکومت ملوک‌الطوایفی بیرون آمده، و برای نخستین بار وحدت حکومت مرکزی بنیان‌گذاری گردید. کوروش ایران را به حدودی رسانید که قبل از وی بی‌سابقه بود. این وضع به صورت برق‌آسا پیش رفت تا این که حدود و ثغور کشور ایران هم وسیع‌تر و هم روشن‌تر و مشخص‌تر گردید. حدود و ثغور ایران آن زمان بدین قرار بود:

از طرف مشرق رود سند، از طرف شمال رود سیحون، و بحر خزر و دریای سیاه و جبال قفقاز و از جهت جنوب اقیانوس هند و خلیج فارس، ولی مرزهای غربی در اثر اختلافات و منازعات پی‌درپی فی‌مابین ایران و یونان به طور دقیق و کامل مشخص نبوده، مع‌هذا دریای اژه (= بحرالجزائر) و مصر را می‌توان برای مرزهای غربی ایران فرض نمود. پس از این که داریوش از جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی و توسعه کشور فارغ شد تقسیمات کشوری جدیدی را به مرحله اجرا قرار داد. و در نتیجه ایران را به چند ایالت (= حدود سی ساتراپی) تقسیم کرد، زیرا در این صورت امورات از هر حیث به سهولت انجام می‌پذیرفت، و مرزها بیش‌تر تحت کنترل و امنیت قرار می‌گرفت. او برای اداره هر ساتراپی (= ایالت) یک نفر را انتخاب و امورات را به او واگذار کرد. که او را «خْشْتَرَه پُروان یا خْشْتَرَه یاوُن» = شتربان یا شهربان) یعنی نگاهبان ولایت می‌نامیدند، زیرا «خْشْتَرَه» به معنی ولایت یا

۱- رک: جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۱۹.

شهر - در ایران قدیم شهر به معنی مملکت استعمال می شد - و «پروان یا پاؤن» به معنی نگاهبان می باشد. در آن زمان کشور بزرگ و یا به تعبیری، ایران بزرگ را رودخانه فرات به دو قسمت تقسیم می نمود:

۱- ممالک سمت مغرب شط فرات که به آسیای صغیر و مصر شامل می شد.

۲- ممالک طرف مشرق که محدود بود به رودخانه سند.

اول - کشورهای مغرب رود فرات:

الف - آسیای صغیر: که شامل ده ساتراپی بوده است، بدین ترتیب: سه ساتراپی در مغرب و دو در مرکز، دو ساتراپی در جنوب و سه ساتراپی در شمال که شرح آن ها به قرار ذیل می باشد:

۱- لیدی یالیدیه که سابقاً بدان مثنوی Meonic نیز گفته می شده است. این ساتراپی محدود بود از طرف جنوب به رودخانه مئاندر Meandre از طرف مشرق به فریگیه از سمت شمال به ساتراپی میسیه و از طرف مغرب به ساتراپی ایونی.

پایتخت ساتراپی لیدی قبل از پیوستن لیدی به ایران شهر سارد در دامنه کوه های تملوس Tomolus بود که مرکز تجارت مهم و دارای برج و باروهای مستحکم بوده است. اهالی این شهر بسیار با شجاعت و با جرأت بوده و در ساختن اشیاء تجملی و فلزات مهارت کامل داشتند. هوایش صاف و مناظر طبیعی اش دلچسب و شرابش معروف بود.

۲- ایونی Ioni که بدان یه ثونه نیز گفته می شده، شامل ده شهر مشهور بوده است. و از شهرهای معروفش می توان شهر می لت Milet را نام برد ساکنین ایونی از اقوام مهاجر یونانی بودند که از ۹۰۰ سال قبل از میلاد آن ناحیه را تصرف کرده بودند.

۳- کاری carie که شهر هالی کارناس Halicarnass از شهرهای مهم آن به شمار می رفت و هرودوت مورخ مشهور یونانی از مردم این شهر بود. و از دو طرف مغرب و جنوب به دریا محدود بوده است. و نواحی آن را رودخانه مئاندر Meandre مشروب می ساخت. این رودخانه در سرحد لیدی و کاری جریان داشت؛ و در نزدیکی شهر میله یا ملیطه به دریا می ریخت. و نیز از شهرهای مهم دیگر آن شهر گنید بود که مجسمه معروف ونوس، اثر براک زیتل یونانی مجسمه ساز معروف (متولد در حدود ۳۹۰ ق.م.) در یکی از معابد این شهر قرار داشت. ساکنین شهر کاری در امر تجارت و صنایع و سایر علوم تقریباً

مهارت کافی داشتند.

۴- میسیه Mysie که مرکز ساتراپی آن، شهری بود که امروز به نام دیاس کیلو نامیده می شود. این شهر در حاصل خیزی و وفور نعمت معروفیت خاصی داشته، و به بهر اژه و لیدی محدود بود.

۵- فریگیه Phrigie که یکی از مهم ترین ساتراپی های آسیای صغیر ایران به شمار می رفت و رودخانه هالیس^۱ Halys که اکنون (قرل ایرماق) اطلاق می گردد، جلگه های وسیع و حاصل خیز آن را مشروب می ساخت. اهالی فریگیه در تربیت حیوانات و اصول کشاورزی مهارت کامل داشتند. و نیز قونیۀ فعلی یکی از شهرهای این ساتراپی محسوب می شده است. در این ایالت بود که کوروش پادشاه ایران، کروزوس پادشاه لیدی را شکست داد.

۶- کاپادوکیه Capadocce این ساتراپی از سوی شمال به دریای سیاه و از سوی مغرب به پافلاگونیۀ و از جنوب به جبال توروس TouRus و از سمت مشرق به ارمنستان محدود بود، و به نواحی بین هالیس و فرات شامل می شده است.

این ایالت به دو قسمت کوچک و بزرگ تقسیم می شد. اهالی قسمت اول را یونانیان «شامیان سفید» می نامیدند، و سوریۀ را که در یونانی قدیم «Syrie» بوده و در کتب مذهبی قدیم آرامی نامیده می شده، اعراب شام گویند و معنای آن یسار و چپ است.

۷- پافلاگونیۀ Paphlagonie - که در جنوب بندر دریای سیاه واقع و بندر سی نپ Sinop امروز از شهرهای معروف آن بوده است.

۸- بی تی نیۀ Bithynie - این ایالت کم تر از حکومت ایران اطاعت می کرد و فقط قسمتی از آن از شاهنشاه ایران فرمان می گرفت.

۹- لیکیه Lycie و پام فیلیۀ Pamphylie و کی لی کیۀ Cilicie ولایات کوهستانی و نیمه مستقل بودند، که غالباً به ایالات مجاور تجاوز کرده و آنان را بر علیه حکومت مرکزی تشویق و ترغیب می کردند. داریوش سوم در ایسوس Issus، از شهرهای کیلیکیۀ از اسکندر مقدونی شکست خورد. این ایالات در جنوب آسیای صغیر و در کنار دریای مدیترانه واقع بودند.

۱- بنا به نوشته آقای محمد علی مهمید «گالیس» Gdlis (قیزیل ایرماق)، نام رودخانه ای در ترکیه، که اکنون در این کشور کیزیل ایرماگ Kizilirmak (رودخانه سرخ) تلفظ و نوشته می شود. این رودخانه که از کنار شهرهای بافرا و سیواس می گذرد، به دریای سیاه می ریزد. تاریخ دیپلماسی ایران، صص ۲۵، ۴۱.

۱۰- سوریه از شمال به کوه‌های توروس، از مشرق به فرات و عربستان، و از سمت جنوب به دریای مدیترانه و از مغرب به حدود مصر، محدود بوده است.
 ب - اکیپت «= مصر» که در زمان کمبوجیه فتح شد و مدت‌ها یکی از خستره‌های (ساتراپی‌های) بزرگ هخامنشی (= ایران) بوده است، و ظاهراً با لیبیا «= لیبی» و «سیران» «سیرانائیک» و برقه یا بن غازی کنونی تحت نظر یک خستره پوان بوده است.

دوم - خستره‌های (= ساتراپی‌های) این سوی فرات:

۱- مزوپوتامی Mesopotamie یا (آربایا) که همان بین‌النهرین امروزی است. زیرا معنی کلمه (مزوپوتامی) بین‌النهرین می‌باشد. این ناحیه به شکل مثلثی بوده که قاعده‌اش کوه‌های توروس و اضلاع آن یکی در مشرق و دیگری در مغرب فرات است. و نیز دیوار بزرگی از قیر و آجر میان بابل و بین‌النهرین ساخته بودند که جلو مهاجمات و حملات قبایل وحشی را می‌گرفت. این دیوار به نام، دیوار مدی معروف بوده است. پایتخت این ساتراپی شهر ادس Edesse بوده است که شهر شران یکی از شهرهای مهم آن به حساب می‌آمد، که امروزه حران نامیده می‌شود. و به لحاظ عبور حضرت ابراهیم (ع) از آن جا معروفیت پیدا کرده است.

یکی دیگر از شهرهای معروف آن، شهر بی‌سی‌بیس BisiBis بوده که امروز به شهر نصیبین معروف می‌باشد. لازم به توضیح است که ایالت مزوپوتامی را به زبان‌های سامی قدیم، آرام نهرائیم می‌گفتند.

۲- بابیلنی یا بابیلو یا بابل - که از مهم‌ترین ساتراپی‌های ایران محسوب می‌گشت و شامل بابل و کلدیه می‌شد. از طرف مشرق به شوش، از طرف جنوب به خلیج فارس، از سمت شمال به بین‌النهرین، و از مغرب به عربستان محدود بوده است. و شط فرات از سرتاسر آن می‌گذشت. مرکز حکومتی آن شهر معروف بابل بوده است، که زیبایی و مناظر دل‌پسند و دیوارهای آن هر بیننده را مجذوب خود می‌ساخت. خرابه‌های دیوارها در بعضی نقاط نمودار و گویای عظمت آن می‌باشد.

۳- آرمی‌نیا، یا آرمینه - همان ارمنستان است که بین سرچشمه فرات و دجله واقع، و از شمال به کلخید وای‌بری (= ایبری) Iberie یا گرجستان امروزی و آلبانی و ولایت واقع بین دربند کورا و رود ارس محدود، و آشور و ماد و بین‌النهرین در جنوب آن قرار گرفته

بودند. و از سوی مشرق از فرات تا ملتقای رود کورا به ارس امتداد داشت. پایتخت آن شهری بود به نام آرتاکزاستا Artaksasta که در کنار رودخانه ارس بوده است. مناطق پست ارمنستان خصوصاً کناره‌های ارس، فوق‌العاده حاصل‌خیز و محل چراگاه‌های بزرگ و پرورش اسب‌های اصیل و خوب بوده، تا جایی که ساتراپ‌های ارمنستان ملزم بوده‌اند که در سر هر سال بیست هزار رأس اسب تربیت یافته به دربار ایران تقدیم نمایند.

۴- آشور Assyrie یا آشوره - این ایالت در ساحل شرق دجله قرار گرفته بود، و از ارمنستان تا بابل امتداد داشت که امروزه به کردستان، خصوصاً موصل و کرکوک و سلیمانیه شامل می‌شود. پایتخت آن شهری بود به نام نینوا که در ساحل چپ دجله واقع بوده است. این شهر را مادها خراب کردند، و اکنون آثار خرابه‌های آن در ساحل چپ دجله در مقابل موصل در محلی موسوم به نینو Nino باقی است. و یکی دیگر از شهرهای مهم آن شهر آربل یعنی چهار خدا است که به علت شکست دارا در نزدیکی آن از امکنه تاریخی به حساب می‌آید.

۵- پارس (پارسه، پرسس، پرس) - این ایالت از جنوب به خلیج فارس و از مغرب به خوزستان و سلسله جبال بختیاری و از طرف شمال به ماد بزرگ و عراق عجم و از طرف مشرق به کرمانیا (= کرمان) محدود بود. پایتخت این ساتراپی شهر پارسه یا به اصطلاح یونانیان پرسپولیس بود، که خرابه‌های آن امروز به نام تخت جمشید معروف است که اسکندر آن را آتش زد و ویران کرد. از شهرهای معروف دیگر پارس، شهر (پارساکد) یا (بازارگاد) بود که آرامگاه و دخمه کوروش در آن جا است.

۶- شوش - که در کتیبه داریوش خواجه آمده، و در قدیم شوش یا سوسونکا نام داشته، هرودوت آن را سوزیان نوشته و استرابون الامیس و سوزیس می‌نویسد. ایالتی بود که شامل ایلام قدیم و خوزستان و لرستان امروز می‌شده است. حدود آن از جنوب خلیج فارس و از مغرب بابل و از شمال ماد و از مشرق پارس بوده است. مرکز این ایالت شهر شوش نام داشته که فعلاً در نزدیکی اندیمشک واقع است و قبر دانیال نبی (ع) در آن جا می‌باشد.

۷- ماد که در اوستا رگه «= ری» و در کتیبه داریوش ماد آمده، و استرابون مدیای بزرگ و مدیای آتروپاتن می‌نامد. از شمال به آران و خزر و از مغرب به ارمنستان و از جنوب به شوش و پارس و از طرف مشرق به آریانا محدود بود. و کرسی آن هگماتانا «= همدان

امروز» بود، که به یونانی آن را اکباتانا می نامیدند - همدان پایتخت پادشاهان ماد و پایتخت تابستانی پادشاهان هخامنشی بود -

۸- آریانا (= هریوه، اری یز) - امروز آن را هرات گویند، از مغرب به پارت و از طرف مشرق به باختر و از سمت شمال به مرو و از جنوب به زرننگ (= سیستان) محدود، و در مشرق فلات ایران بوده است. از شهرهای مهم آن می توان ساریگا - که سرخس امروز است - و بادغیس را نام برد.

۹- هیرکانی - که در اوستا و هرکانه، استرابون آن را هیرکانیا و موسی خورن ورکان می نویسند، و به فارسی گرگان و به عربی جرجان گویند. حدود آن بدین قرار است: از طرف شمال به دریای کسپین (= بحر خزر) و از جنوب به پارت و از مغرب به ماد و از مشرق به مرو محدود بود. از شهرهای معروف آن یکی کمیسن Comissen، که همان قومس دوره اسلامی است، و در نزدیکی دامغان بود، و دیگری شهر صد دروازه است که به یونانی هکاتوم پلیس Hecatom polie می گفتند، می باشد.

۱۰- پارت که دراوستا ورنه و در کتیبه داریوش پرثوا و در هرودوت پارترو و در استرابون پارتی به Parthia آمده است؛ با خراسان امروز مطابقت دارد. از شمال به دهستان (احتمالاً دهستان استرآباد یا گرگان فعلی است)، و از سمت مشرق به آریا، و از طرف جنوب به کرمانیا و از مغرب به ماد محدود بوده است. اشکانیان از مردم این سرزمین بوده اند.

۱۱- باختر (= باختریش، باخدی، باکتریا Bactriana)، همان ایالت بلخ است، که از شمال به رود جیحون و از مغرب به آریانا، و از طرف جنوب به کوه های هزارمسجد سفلی و از مشرق به ماساگت (= یکی از قبایل سکایی) محدود بوده، و شهر مهم آن بلخ بوده است.

۱۲- سفدیان Sogdiane - که در اوستا سوغده و در کتیبه داریوش سوغوده و به یونانی سفدیان آمده است، همان سفد و سمرقند است که از شمال و جنوب بین سیحون و جیحون و از مغرب به خوارزم محدود بود. شهر مهم آن مرکنده Marcanda بود، که آن را امروزه با سمرقند تطبیق می کنند. دیگر از شهرهای آن شهر کوروش است که یونانیان آن را (سیروپلیس) Cyropolis می گفتند. و این شهر دورترین شهرهای کشور ایران به شمار می رفت.

۱۳- خوارزم - که در کتیبه داریوش خوارزمیش آمده، همان خوارزم و خیه می باشد و معنی آن سرزمین مشرق است. این ایالت از مشرق به سغد و از مغرب به دریای کسپین (=

خزر) و از شمال به جیحون و دریاچه آرال محدود بود، و بدین جهت دریاچه آرال را به نام آن ایالت دریای خوارزم می‌گفتند.

۱۴- زرنگ - در کتیبه داریوش زرنگا و در استرابون درنگیانا آمده و به پهلوی سکستان یا سیستان می‌باشد. همان ایالت دره هیرمند است، که پس از برقرار شدن قوم سکاها در آن، به نام سکستان و سیستان خوانده شد. از شمال به آریانا و از طرف مغرب به پارت و کویر مرکزی ایران و از مشرق به افغانستان و از جنوب به گدروزیا (= بلوچستان) محدود بود. گفتنی است که این ایالت را به لحاظ وقوع آن در جنوب بلخ نیمروز می‌گفتند - نیمروز به معنای جنوب است -

۱۵- هرخواستیش - (= آرخودیا، آراخودیا) - همان رنج و قندهار است. از شمال به ساتاگید (ت ت گوش)، که در کتیبه داریوش ثاتاگوش آمده، و از طرف مشرق به رود سند و از جنوب به پاتان و از مغرب به زرنگ محدود بود، محل آن درست معلوم نیست. بعضی آن را افغانستان مرکزی از هرات تا سند دانسته و اخیراً با پنجاب تطبیق می‌کنند.

۱۶- گندار - که در اوستا، وای کрте و در کتیبه داریوش، گنداره و در استرابون، پارامیزاد، آمده، همان افغانستان غربی شامل ایالت کابل و پشاور است. از شهرهای مهم آن کابورا (= کابل) بوده است.

۱۷- کرمانیا - میان خلیج فارس و ایالت پارس و گدروزیا Gedrosie (= بلوچستان) و پارت واقع بود. و به دو قسمت تقسیم می‌شد: کرمان کویر یا بیابان و کرمان حاصل خیز.

۱۸- گدروزیا - Gedrosie یا بلوچستان که در مشرق کرمان واقع، و جنوب و مشرق آن به اقیانوس هند و رودخانه هندوس (= سند) و از شمال به هرخواستیش محدود بود. ایالتی بایر و بی حاصل بود.

حدود ایران پس از هخامنشیان

۳- دوران اشکانیان (۲۵۶ ق.م - ۲۲۴ م):

پس از برافتادن خاندان هخامنشی به دست اسکندر و فرمان‌روایی سلوکوس‌ها، سرحدات ایران همیشه در تغییر بود، و هیچ‌گاه به پهناوری و وسعت زمان هخامنشی نرسید. و حتی در زمان اشکانیان که یک دولت نیرومند ایرانی بر روی کار آمد، بیش از دو سوم مرزهای غربی ایران که همسایه با روم بود به دست رومیان افتاد. و تقریباً حدود ایران در

دوره اشکانیان از این قرار بود:

از مغرب رود فرات، از مشرق کوه‌های هیمالیا و رود پنجاب هند، از شمال رود سیحون و دریای خزر و کوه‌های قفقاز و از جنوب خلیج فارس و دریای عمان.

۴- دوران ساسانیان (۲۲۴ م. - ۶۵۲ م.):

در زمان حاکمیت ساسانیان تغییرات اندکی در سرحدات ایران انجام گرفت. حدود ایران در آن زمان بدین قرار بود: از شمال به جبال قفقاز و شمال شرقی رود جیحون، از مشرق تا دهلی کنونی، از جنوب دریای عمان و خلیج فارس، و از مغرب رودهای فرات و دجله محدود می‌گردید. و در عهد انوشیروان، دولت یمن نیز دست‌نشانده ایران شد.

۵- پس از تسلط اعراب:

بعد از ظهور دین مبین اسلام و تسلط اعراب به ایران، حدود این کشور که تحت سلطه اعراب قرار گرفته بود، مشخص نبود و به طور قطع نمی‌توان در این دوره حدود ثابتی بر ایران قایل شد. زیرا ایران به طرز ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد، و دارای حکومت کاملاً مستقل و مشخص نبود، خصوصاً وضع حدود و ثغور این کشور به علت جنگ‌ها و کشمکش‌ها و زد و خورد‌های داخلی و هجوم قوم‌های مختلف خارجی، مغشوش و مبهم به نظر می‌رسد. و حتی مراکز ایران ابتدا در امپراتوری اسلام مستحیل گردیده و سپس بین امیرنشین‌های این کشور تقسیم شد. و لذا بی‌تناسب نیست که می‌نویسند: زمانی که اعراب به ایران آمدند، عده شاهان محلی بر ۲۶ شاه بالغ می‌گردید.

۶- دوران سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ ه.ق.):

سامانیان در زمان اسماعیل که به اوج سلطنت رسیده بودند، قسمت‌های خراسان و ترکستان، ماوراءالنهر، سند و هند و کرمان را به تصرف خویش درآوردند. و حتی بعضی از مورخین فتوحات او را در مشرق بیش از آن ذکر کرده‌اند. سپس جانشینان اسماعیل توانستند، ری، قم، اصفهان و ... را به تصرف خود درآورند.

۷- آل بویه (۳۲۰-۴۴۸ ه.ق.):

پس از این که آل بویه روی کار آمدند، توانستند قسمت اعظم ایران یعنی ری و خوزستان و فارس و کرمان را، مجدداً تحت تسلط ایرانیان در آورند. شایان ذکر است که قسمتی از آذربایجان شرقی و آران توسط سلسله دیگری از ایرانیان به نام آل مظفر اداره می گردید. و نیز شعبه دیگری از این خاندان در قسمت غربی ایران نفوذ یافته و مسلط شده بودند، که توانستند تا ۵۵۹ ه.ق. در این مناطق حکومت نمایند.

۸- دوران غزنویان (۳۶۶-۴۳۲ ه.ق.):

در زمان غزنویان مقارن سلطنت سلطان محمود، مجدداً نواحی غزنین و نیشابور خراسان، سپس سیستان و به تدریج شهرهای کاشمر، سمرقند و بعد سرزمین خوارزم، و بلاد هرات و کشمیر و مرو به تصرف محمود درآمده و به ایران بازگشت. و نیز در سال ۴۲۰ ه.ق. سومنات هم فتح و داخل حدود ایران گردید.

۹- دوران سلجوقیان (۴۳۱-۵۵۲ ه.ق.):

در زمان حکومت سلجوقیان دامنه حکومت و فتوحات طغرل، طبق نوشته مرحوم عباس اقبال آشتیانی و سایر مورخین، تا موصل و شهرهای اطراف آن، و گرجستان و کرمان و فارس و سیستان و آذربایجان کشیده می شود.

با روی کار آمدن آل ارسلان حدود یادشده توسعه بیش تری یافته، و حتی از طرف شرق به هرات و قسمتی از ماوراءالنهر امتداد یافته، و در حجاز فاطمیون مغلوب و حرمین شریفین (= مکه و مدینه) به تصرف وی درآمد و در سال ۴۶۴ ه.ق. / ۱۰۷۱ م. قسمتی از آسیای صغیر نیز تحت تصرف آل ارسلان قرار گرفت. مرزهای کشور ایران در زمان حکومت ملکشاه سلجوقی، در مقام مقایسه تقریباً با زمان ایران باستان شد.

۱۰- دوران خوارزمشاهیان (۵۲۱-۶۲۸ ه.ق.):

قلمرو مرزی ایران در عصر خوارزمشاهیان خاصه در زمان سلطان محمد، از سوی شمال تا رودخانه سیحون و دریاچه اورال گسترش یافت و در غرب مرز ایران تا همدان، کرمانشاه امتداد داشت، در مشرق تا رود سند گسترش داشته و پیشاور نیز از متصرفات ایران

بوده است. از طرف جنوب شرقی مکران و سیستان و بلوچستان در قلمرو خوارزمشاهیان قرار داشت و از سوی جنوب خوارزمشاهیان با اتابکان فارس هم مرز بوده‌اند.

۱۱- دوران ایلخانیان (۶۱۷-۷۳۶ ه.ق.):

در زمان حکومت ایلخانیان مرزهای غربی ایران تا رود فرات توسعه یافته و از طرف شمال غربی نیز تا مرکز آسیای صغیر پیش رفت. کوه‌های قفقاز در طول حکومت ایلخانیان جزو قلمرو ایشان قرار گرفت. در سمت شرق تا مغرب غزنه پیشروی کردند و قسمتی از خاک افغانستان امروزی را به تصرف خود درآوردند و رودخانه جیحون سرحد شمال شرقی ایران را در دوره ایلخانیان تشکیل می‌داد.

۱۲- دوران تیموریان (۷۸۳-۹۱۱ ه.ق.):

وسعت ایران در زمان تیموریان به انتها درجه زمان خود رسیده است. چه از یک سو در شمال شرقی تا ماوراء سیحون و شمال دریاچه اورال جزء متصرفات ایران درآمد و از سوی دیگر تا کاشغر و رودخانه سند در شرق مرزهای ایران گسترده شد، در شمال غربی تا ماوراء قفقاز جزء قلمرو ایران درآمد، از طرف غرب نیز تا رود فرات از متصرفات ایران به حساب می‌آمده است.

۱۳- دوران صفویه (۹۰۷-۱۲۴۸ ه.ق.):

در زمان حکومت صفویان عوامل تازه‌ای در دگرگونی خطوط مرزی کشور ایران مؤثر بوده است: یکی استقرار دولت عثمانی در آناتولی که بزرگ‌ترین رقیب ایران و مهم‌ترین عامل تغییرات مرزهای غربی بود. دیگر کشور قدرتمند شمال ایران یعنی روسیه تزاری، که هر آن مرزهای شمالی را تهدید می‌کرده و دچار دگرگونی می‌نموده است. گذشته از این‌ها دولت‌های استعمارگر غربی چون پرتغال، هلند، انگلستان را نمی‌توان نادیده گرفت. زیرا این‌ها چشم طمع به سرزمین‌های مشرق زمین به ویژه هندوستان دوخته بودند. و بلاشک در ناآرامی و ناامنی مرزهای جنوبی کشور ایران نقش مؤثر و عمده داشتند. بالاخره عامل

مذهبی^۱، مذهب شیعه ایرانی و تسنن عثمانی ها را نباید فراموش کرد، که هر یک از این دو کشور به نحوی آن ها را حمایت و تقویت می کردند و موجب بروز اختلافات شدید می گردیدند.

به هر حال این کشور در زمان صفویه چنان در میان قدرت های روس و عثمانی و مطامع غربی ها چون پرتغال و غیره محصور شده بود که جز در اواسط دوره سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه.ق. / ۱۵۰۲-۱۵۲۴ م.) مملکت ایران بسط و توسعه چشمگیری یافت و دوره چهل ساله حکومت شاه عباس، در باقی ادوار مرزهای ایران مدام در حال نوسانات بوده است. در دوران ثبات صفویه کشور ایران محدود می شد از شمال غربی به رود جیحون و از مشرق به قندهار تا حوالی چاه بهار، از شمال غربی به کوه های قفقاز، از غرب به رودهای دجله و فرات، در جنوب هم جزایر بحرین و سواحل غربی عمان جزء خاک ایران محسوب می شده است.

۱۴- دوران افشاریه (۱۱۴۸-۱۱۷۲ ه.ق.):

در دوران افشاریه به خصوص زمان نادرشاه افشار همان مشکلات زمان صفویه کم و بیش موجود بوده ولی نادر توانست با لغو قرارداد مربوط به مرزهای غربی و شمال غربی کشور، مرزهای خود را توسعه دهد، تا جایی که بعضی سرحدات ایران در زمان وی از جهاتی به حدود زمان هخامنشیان بازگشت. از مشرق از رود سند هم گذشته به پنجاب و دهلی رسید، در شمال شرقی کلیه خاک ترکستان تا حدود سیبری جنوبی جزء قلمرو دولت نادرشاه درآمد و کوه های قفقاز مرزهای شمال غربی ایران را تشکیل می داد و ایالات جنوب سلسله جبال قفقاز در داخل خاک ایران قرار داشت.

۱۵- دوران قاجاریه (۱۲۱۰-۱۳۳۹ ه.ق.):

در زمان قاجاریه رخ دادهای تازه ای در پهنه بین المللی بروز کرد که موجب دگرگونی ها در مرزهای سیاسی کشور ایران گردید. اهم این مسایل و رخ دادها از این قرارند:

الف- پیدایش نیروهای تازه نفس و استعمارگر انگلستان، فرانسه و رقابت دولت های

۱- رک: دولت های شیعه در طول تاریخ، صص ۲۶-۱۲۵، ۱۲۸.

سلطه‌گر غربی در مشرق زمین خاصه ایران.

ب - سیاست خطرناک جدید انگلستان مبنی بر ایجاد یک منطقه بی طرف بین ایران و هند.

ج - ضعف قدرت امپراتوری عثمانی و دخالت غربی‌ها در حل و فصل اختلافات ایران و عثمانی.

د - قدرتمندی دولت روسیه تزاری و میل آن به دسترسی به آب‌های گرم و آب‌های خلیج فارس.

ه - مهم‌تر از همه این‌ها ضعف سیاسی و اداری کشور مخصوصاً بعد از آقامحمدخان و بی توجهی در برابر نفوذهای بی حد و حصر خارجی‌ها.

این مسایل به اضافه مسایل دیگر، سبب شد تا تحولاتی در منطقه به وقوع پیوسته و در نتیجه تغییراتی در مرزهای ایران به وجود آمده و مرزهای سیاسی این کشور به نقطه افول خود برسد. از جمله موجبات تحول مرزهای سیاسی ایران در دوره صفویه، می‌توان مسایل زیر را به حساب آورد:

۱- انعقاد عهدنامه گلستان و قرارداد ترکمان‌چای با دولت روسیه تزاری که به موجب آن ایالات واقع در شمال رود ارس به روسیه واگذار گردید.

۲- عقب‌نشینی مرز ایران در شمال شرقی از سرزمین ترکمنستان تا بستر رود اترک الی سومبار (= مرز کنونی) که منجر به از دست رفتن مرو، بخارا، سمرقند گردید و به موجب قرارداد به دولت روسیه واگذار شد.

۳- عهدنامه صلح هرات با دخالت انگلستان (۱۲۷۳ ه.ق) که منجر به جدایی هرات از ایران و اعلام استقلال افغانستان گردید.

۴- طرح ژنرال گلداسمیت در مورد خط مرزی بلوچستان.

۵- نظریه کمیسون سرحدی حکمیت سیستان (۱۸۷۲ م.) که در نتیجه سیستان شرقی جزء افغانستان اعلام شد.

۶- عهدنامه ارزروم (۱۸۴۷ م.) راجع به تعیین خطوط مرزی ایران و ترکیه تهیه شده توسط کمیسون تعیین خطوط مرزی مرکب از نمایندگان روسیه تزاری و انگلستان.

۷- طرح لرد پالمستون Lord palmereston در مورد تعیین خط عمومی سرحدات غربی که بر اثر آن مرز غربی ایران از آرات تا خلیج فارس به طول ۷۰۰ مایل تعیین شد.

- ۸- حل اختلاف مرزی در سیستان به حکمیت کلنل ماکماهون (دومین کمیسیون).
 - ۹- گسترش مرزهای ترکیه تا پای آزارات به هنگام گرفتاری‌های ایران از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴.
 - ۱۰- دخالت انگلستان در منطقه و به کار بردن نام بلوچستان انگلیس.
 - ۱۱- انقلاب اکتبر روسیه و روی کار آمدن دولت کمونیستی در آن کشور و لغو ادعاهای دولت تزاری توسط لنین (۱۹۱۸ م.) و به هم خوردن تعادل قوا در جهان.
 - ۱۲- انعقاد قراردادهای مودت میان ایران و دولت‌های همسایه در فاصله سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ م. و به وجود آمدن دولت‌های مستقل افغانستان، ترکیه، عراق در همسایگی ایران.
- این مسایل از اهم مسایلی بود که سرنوشت مرزهای ایران را مشخص ساخت و قلمرو کشور را به محدوده مرزهای کنونی رساند.

۱۶- مرزهای کنونی ایران به طور خلاصه:

از سمت شمال به ترکمنستان و بحر خزر و جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان، و از طرف غرب به ترکیه و عراق و از سمت شرق به افغانستان و پاکستان و از طرف جنوب به دریای عمان و خلیج فارس محدود است.^۱

۱- رک: تاریخ مفصل ایران، ص ۳۱۰ به بعد / حبیب السیر، ج ۲، صص ۸۶-۴۸۳ / ایران در عهد باستان، صص ۷-۱۴ / لغت‌نامه دهخدا، جلد‌های مختلف / تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، صص ۲۲۵-۳۵ / ایران باستان، ج ۱، ص ۶۹۱ به بعد و ج ۲، ص ۱۴۶۷ به بعد / مرزهای ایران، صص ۱-۴ / تاریخ مختصر ایران از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی، ص ۹۷ به بعد / جغرافیای سیاسی ایران، پیشین، ص ۴۴ به بعد / جغرافیا مفصل ایران، صص ۱۹-۲۵ / نظام ایالات در دوره صفویه، ژهرن، ص ۱ به بعد / مرزهای خراسان با کشورهای همسایه، غلامرضا ثاقب حسین‌پور، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، س ۵، ش ۳، ص ۱۲۳ به بعد، (پاییز ۱۳۶۹) / دایرةالمعارف دانش بشر و...

فصل یازدهم

مراودات مرزی

تا انعقاد قرارداد گلستان و ترکمان چای:

با مراجعه بر متون تاریخ، همبستگی و پیوند عمیق دیرینه، میان جمهوری آذربایجان و ایران کاملاً روشن می‌گردد. این پیوند را در تمام جوانب، خصوصاً از جنبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... می‌توان بررسی کرد، که فوق‌العاده ریشه‌دارتر بوده و هر کدام جداگانه قابل تحقیق و بررسی می‌باشد.

اگر کمی عقب‌تر برگردیم و قبل از میلاد را در این زمینه از نظر بگذرانیم، می‌بینیم که پس از پایان حکومت مادها که تا اواخر قرن هشتم ق.م. ادامه داشته، جمهوری آذربایجان به عنوان بخشی از امپراتوری هخامنشی شناخته شده، و از آن زمان تا دوره قاجاریه، بخشی از قلمرو ایران را تشکیل می‌داده است. و در این دوران مراودات به طور طبیعی دایر بوده که وجود پل‌ها از زمان‌های قبل، گویای این حقیقت می‌باشد.

جمهوری آذربایجان در دوره اسلامی، به عنوان یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های فرهنگی و ادبی و زادگاه معروف‌ترین دانشمندان و نویسندگان اسلامی و شاعران پارسی زبان محسوب می‌شد. و در این دوران نیز مراودات در حد بالایی برقرار بوده است. چه تبادل فرهنگ و افکار علمی و عقیدتی در اثر کثرت رفت و آمد علما و دانشمندان و شاعران نامی، به نحو شایسته‌ای متداول بوده و به اوج شکوفایی رسیده است. زیرا کفایی گنجه‌ای و

ابونصر علی منصور اسدی از نخستین شاعران پارسی‌گوی این سرزمین بودند که در قرن چهارم هجری می‌زیستند. در قرون بعدی مخصوصاً قرون پنجم و ششم هجری نیز شاعران بسیاری نشو نما کردند که مشهورترین آن‌ها، نظام‌الدین گنج‌ای استاد خاقانی، مهستی گنج‌ای، خاقانی شروانی، نظامی گنج‌ای و ... بودند. که وجودشان گرمی‌بخش این مراودات بوده است.

جمهوری آذربایجان بسیاری از آثار و بناهای تاریخی را در خود جای داده است. که در احداث و معماری آن‌ها، معماران و هنرمندان این سوی ارس مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته‌اند که غیرقابل انکار می‌باشد. حتی بعضی از این بناها در اثر کثرت تردد و تماس‌های مستقیم به نام شخصیت‌های ایرانی ساخته شده و یا آرامگاه آنان می‌باشد. مثلاً در شهر شماخی در محل معروف به بخش «پیر»، بقایای خانقاهی از قرون ششم تا هفتم هجری وجود دارد که یادگار دراویش خراسانی است. در نخجوان آرامگاه شیخ خراسان و مقبره گلستان در قرن هفتم هجری توسط نخجوانی معمار مشهور آن عصر ساخته شده است.

و یا گنج‌که از مراکز مهم دیگر آثار معماری ایرانی، و مقر یکی از بزرگ‌ترین شاعران پارسی یعنی نظامی است. بنای عالی جمعه مسجد گنج‌که از طرف شاه عباس صفوی ساخته شده و طبق گفته مرآة‌البلدان معمار آن شیخ بهایی بوده است.^۱

«در قرن هفدهم... مناسبات تجارتی روسیه با قفقاز و ایران و سایر کشورها گسترش می‌یافت... از روسیه مقدار فراوانی خز، پوست، فلزات، کالاهای چوبی، عسل، موم و غیره به آذربایجان وارد می‌شد. تجار آذربایجانی و ارمنی پی در پی به روسیه مهاجرت می‌کردند.»^۲

این وضع حتی در دوره خلافت اعراب نیز از توسعه و سیمای برخوردار بود. «در تجارت بین‌المللی آن زمان، شهرهای آذربایجان شرکت فعالانه داشتند، همراه با شهرهای قدیمی، شهرهای اردبیل، مراغه، گنج‌که، نخجوان، ارمیه و دربند نیز گسترش می‌یافتند... در برده پارچه‌های ابریشمی، در دربند پارچه‌های کتانی، و در ارمیه رنگ پارچه تولید می‌شد.

۱- رک: آشنائی با جمهوری‌های مستقل آسیای میانه و قفقاز، صص ۱۰-۸/ سفرنامه صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، ص ۳۷.

۲- تاریخ آذربایجان از پیدایش اجتماع انسان‌های اولیه تا ... ص ۱۱۶.

استفاده از نفت به تدریج وسعت یافت، به ویژه در شهر برده که در تمامی مشرق زمین مشهور شده بود و به سرعت گسترش می یافت.^۱

علاوه بر موارد مذکور، کوچ‌های سالانه به خاطر ییلاق و قشلاق کردن و یا بهتر بگوییم به تعبیر محلی (=آران- یایلاق= ییلاق)، به روش ایلاتی و عشایری و سنن قومی و ملی، از هر دو سوی ارس، و حتی در عصر استیلای مغول و کوچ‌های بزرگ سلاطین و امرای ایلخانی، با آن تشریفات و طمطراق خاص، برای قشلاق در دشت بی‌کران مغان و قره‌باغ تا کناره‌های زیبا و پرمنظره رود کور (=کر) و آران^۲، مسئله‌ای بوده بسیار حیاتی و حایز اهمیت، که خود یک نوع فرهنگ پسندیده و مقبول به حساب می آمده، تا حال نیز تداوم دارد. و در این رابطه بیش از سایر جاها و مکان‌ها، مراتع سرسبز و خرّم و کوه‌های سر به آسمان کشیده و قشلاق‌های مستعد و خوش آب و هوای شمال و جنوب رود ارس جلب توجه می کرده و موجب گسترش روزافزون مراودات می گردیده است. و بیش تر از سایر معابر و گذرگاه‌ها از پل خداآفرین به عنوان دروازه مهم مواصلاتی و مراوداتی استفاده می کرده‌اند، که قطع نظر از مآخذ، اطلاعات عامه مردمی نیز این موضوع را به خوبی تأیید می کند و جای هیچ نوع شک و شبهه‌ای باقی نمی گذارد.

مسلم است تا قرارداد گلستان، رودخانه ارس در یک کشور جریان داشت و از لحاظ جغرافیایی یک واحد سیاسی را به دو قسمت تقسیم کرده بود - ولو این که هر قسمت حکومتی جداگانه داشته است - باز مراودات دایر و روز به روز توسعه پیدا می کرد و هیچ مانعی سد راه قرار نمی گرفت. و بعد از انعقاد قرارداد گلستان باز هم تردد برقرار و در هر حال گسترش پیدا می کرد. زیرا اقتصاد روسیه رو به رشد بود، و موجب گرمی و گسترش روزافزون تردد می گردید. تجار و صاحبان سرمایه از یک طرف و کارگران از طرف دیگر، پیشروان این مبادلات بودند.

مرحوم سرهنگ بایبوردی در این زمینه چنین می نویسد:

«تا پیش از تغییر رژیم روسیه، بیش تر اهالی ارسباران [قره‌داغ] برای کار و کاسبی به روسیه می رفتند شهری‌ها در باکو و هشتراخان و غیره و دهاتی‌ها در قره‌باغ و معادن نفت و راه آهن کار می کردند. و در مراجعت که شش ماه طول می کشید هر کدام مقداری پول منات و

۱- همان، ص ۵۴.

۲- تاریخ مغول، صص ۵۶۲، ۳۳۱، ۲۳۷، (نقل به معنی).

طلا و اسباب و اثاث و زُشُو و سایر چیزها همراه می آوردند.
بعضی ها به کلی در آن جا مانده صاحب خانه و زندگی و کارخانه و تجارت شده بودند که در انقلاب ۱۹۱۷ میلادی از بین رفت. به طور کلی، همین که پاییز خرمن را برمی داشتند دسته دسته از راه خدا آفرین - [منظور پل خدا آفرین می باشد] - رفته و از همین

КАРАДАГСКИЙ ЗЕМЛЯЧЕСКИЙ
СОЮЗЪ
ПЕРСИДСКО-ИРАН. АРМЯНЪ
Баку.

اتحاد هموطنان قزجه دلگها ارامينه
ایرانیان در بادکوبه

КОНТОРА
Уголь Торговая и Б.-Морская № 36,
Телефонъ № 42-01.

Складъ Союза
Вокзальная и Телефонная, домъ
№ 28-56.

№ 233

Тану. Ршгел. *Левинский*

ՀԱՐԱԴԱԳՆԻ ՀԱՅՐԵՆԱԿԱՆ ՀԱՄԱԿԱՆ ՄԻՈՒԹՅՈՒՆ

У Д О В Е Р Е Н И Е

Дано сия **КАРАДАГСКИМ ЗЕМЛЯЧЕСКИМ СОЮЗОМ**
предъявитель сего

Антанес
Багдад армян. 57

в том что действительно он есть — персидско-иранский член названного Союза и житель

поселка село Навест

Что подписью и приложением установленной печати удостоверяется.



ПРЕДСЕДТЕЛЬ

Секретарь

راه برمی‌گشتند.^۱»

و عده‌ای از ارامنهٔ ارسباران (= قره‌داغ) نیز در این مراودات پیشقدم بوده و حتی در شهر بادکوبه (= باکو) انجمنی تشکیل داده بوده‌اند. «برابر معرفی نامه‌ای که اتحادیه هم‌وطنان قره‌داغی‌های ارامنهٔ ایرانی در بادکوبه (= باکو) به یکی از هم‌وطنان خود به نام آتانس باغداساریان داده است تا نام‌برده راحت‌تر بتواند از مرز ارس گذشته و به موطن اصلی خود برگردد، این حقیقت روشن می‌شود.

معرفی‌نامهٔ مزبور به تاریخ ۱۲۹۹ ه.ش. / اوّل سپتامبر ۱۹۲۰ م. است. نظر به این که اغلب قره‌داغی‌های قدیم، برای جستجوی کار و تأمین معاش خانواده‌هایشان به شهرهای بادکوبه (= باکو) و گنجه و قلعه شوشی قفقاز مهاجرت نموده و در آن‌جا مشغول کار می‌شدند، در نتیجه تعداد قره‌داغی‌های ارمنی در باکو به اندازه‌ای بود که انجمنی را تشکیل و از هم‌وطنان خود سرپرستی می‌کردند.

این اتحادیه در باکو در چه سالی تأسیس و در چه سالی منحل گردید اطلاع کامل در دست نیست. ولی از برگ تعریف مذکور معلوم می‌شود که در سال ۱۲۹۹ ه.ش. اتحادیهٔ مذکور وجود داشته است، که اقدام به صدور چنین معرفی‌نامه‌ای به زبان روسی نموده است. تشکیل اتحادیهٔ مزبور حکایت از وجود حس همیاری و وابستگی نزدیک و ادامهٔ ارتباط و مراودات میان ساکنین هر دو سوی ارس می‌نماید.^۲»

بعد از انعقاد قرارداد ترکمان‌چای تا حال:

در این جا موضوعی پیش آمد که ناچار باید به آن اشاره شود. اگر ما دقت کنیم می‌بینیم که ارس مدت‌ها به عنوان یک رود مطرح شده است - منهای سایر مسایل - و آن زمانی است که متذکر گردید که میان یک مملکت جریان داشته و هرگز به طور کلی ارتباط زبان‌ها و نژادها و طوایف و قبایل و... را قطع نکرده بوده است. و یک وقت هم ضمن این که یک رودخانه است، اما مسئلهٔ خاص پیدا می‌کند که درباره‌اش قراردادها و پروتکل‌ها نوشته شده، و بعد سیاسی پیدا می‌کند، و آن بعد از انعقاد قرارداد ترکمان‌چای آغاز می‌شود. لذا موجب گردیده که مبادلات نیز تحت شرایط خاص و محدودی انجام گیرد و از آن به بعد

۱- تاریخ ارسباران، صص ۴-۳۳.

۲- نویسنده در نقل این قسمت، مدیون لطف آقای مهندس هاکوپیان می‌باشد.

ملتی که آن سوی و این سوی برایش تفاوتی و مفهومی نداشته به جز فرق ظاهری، و عرفی، دفعه‌تاً عده‌ای با عنوان مهاجر و ... تلقی می‌گردد. در حالی که همان ملت دیروزی است. ولی در سرزمین خودش مجبور است این لقب را یدک بکشد. و لذا بعد از عقد عهدنامه فوق‌الاشاره این مناسبات و مبادلات در قالب مناسبات میان دو کشور ایران و روسیه مطرح گردید. برخلاف مناسبات قبل از عهدنامه بالا، که گفتیم در حد مبادلات داخلی و در چارچوب مقررات یک مملکت انجام می‌گرفته است.

جالب توجه این که علی‌رغم محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها و سخت‌گیری‌هایی که گاه‌گاهی بعد از عهدنامه شرم‌آور ترکمان‌چای در مرزها اعمال گردیده، با این حال باز ترددهایی از ارس انجام می‌گرفته است. علاوه از کسانی که برای یافتن کار بالاجبار به چنین عملی تن می‌دادند، عده‌ای نیز به عنوان قاچاق^۱، یاغی یا فراری که بیش‌تر از جانب حاکمان و مالکان محلی تحت تعقیب بودند، این عابریں را تشکیل می‌دادند. دلاور مردانی را در آن سوی ارس سراغ داریم که حکومت تزاری و افرادی که خودشان را به ستمگر فروخته بودند، به آن‌ها به چشم بیگانه نگاه می‌کردند و هرگونه ستم و بی‌عدالتی را در حق آنان روا می‌داشتند. عرصه را بر ایشان هر روز تنگ‌تر می‌کردند! و «زورگری که از حد می‌گذشت کاسه صبر مردم لب‌ریز می‌شد، آن‌گاه دلاور مردان گردن‌کشی چون نبی و کرم و فرهاد آستین مردانگی را بالا زده، عده‌ای را دور سر خود جمع کرده، علیه ستمگران علم طغیان بر می‌افراشتند و هر وقت عرصه را به خود تنگ می‌دیدند، از ارس گذشته، در خانه اقوام و دوستانی که در این طرف داشتند، پناه می‌جستند... فرهاد، یکی از گردن‌فرازان آن سوی ارس، که با اسمعیل - برادر ستار [خان] - دوستی داشت، اغلب به منزل او می‌آمد و در آن‌جا پنهان می‌شد، حاکم قره‌داغ که از موضوع دوستی اسمعیل با فرهاد باخبر می‌شود، اسمعیل را دست‌گیر کرده، روانه تبریز می‌کند. و اسمعیل در حدود سال ۱۳۰۳ به دستور ولیعهد - مظفرالدین میرزا - کشته می‌شود.^۲»

خود ستارخان نیز بارها از ارس عبور کرده و تا درگیری جنبش مشروطه، در آن سوی

۱- در واقع این قاچاق‌ها، قیام‌ها و شورش‌ها را رهبری می‌کردند. و چون این شورش‌ها و قیام‌ها، بیش‌تر به مبارزات پارتیزانی دسته‌های مسلح کوچک شباهت داشت، لذا رهبران آن در میان آذربایجانی‌ها به «قاچاق‌ها» معروف شده‌اند.

۲- دومبارز جنبش مشروطه، صص ۶-۷.

ارس مشغول کار بوده است؛ حتی چندین سال در مراکز صنعتی قفقاز کارگری کرده است. مؤلفین کتاب «دو مبارز جنبش مشروطه» متن زیر را از «ماهنامهٔ آذربایجان، سال ۱۹۶۸، شماره ۲۰، ص ۱۷۶» نقل کرده‌اند که برای تأیید ادعای فوق عیناً آورده می‌شود:

«او [ستارخان] مدتی به عنوان کارگر عادی در ساختمان راه آهن قفقاز کار می‌کند و پس از آن چند صباحی در ایروان در یک کارخانهٔ آجرپزی سرکارگر می‌شود. ستارخان هم‌چنین در معادن نفت باکو هم به کار حفاری پرداخته است و به ادعایی گویا در نهضت‌های کارگری آن دیار هم شرکت کرده و با گروه «همت» (= اجتماع یون عامیون) همکاری داشته است.^۱»

در هر صورت استان آذربایجان شرقی با جمهوری آذربایجان بنابه دلایل جغرافیایی و طبیعی در رابطه با مبادلات از لحاظ گمرکی و مبادی ورودی و خروجی نقش مهمی را عهده‌دار گردیده و اکثر مناسبات به جهت نزدیکی و سایر جهات از این طریق انجام می‌گرفت.

پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ م. و پیوستن آذربایجان به کادر سیاسی حکومت مسکو، این مراودات فقط در موارد محدود تحقق یافت. گفتنی است که قبل از وقوع وقایع اخیر و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، استان آذربایجان شرقی با دارا بودن بر حدود ۵۱۱ کیلومتر مرز بین‌المللی، تنها با یک کشور یعنی شوروی هم‌مرز بود، ولی بعد از جریانات اخیر و تشکیل جمهوری‌های مستقل، این استان با دو جمهوری یعنی آذربایجان و ارمنستان هم‌مرز شد. این مراودات هم‌اکنون نیز می‌تواند در زمینهٔ مناسبات و ارتباطات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به خصوص در تقارب دو ملت جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران به یک‌دیگر، نقش مهمی را ایفا کند.^۲

مهاجرت‌ها:

مهاجرت از جنوب ارس به شمال آن و بر عکس در زمان‌های مختلف با شدت و ضعف‌هایی و به دلایل و انگیزه‌های مختلف جریان داشته است. در دوران جنگ‌های ایران و روس که به انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای در اواسط نیمهٔ اول سدهٔ نوزدهم

۱- همان، ص ۱۴.

۲- رک: بررسی اجمالی وضعیت مبادی ورودی و خروجی استان آذربایجان شرقی با...، ص ۱ به بعد.

میلادی منجر شد، مهاجرت بین شمال و جنوب این رود مفهوم و جنبه جدیدی به خود گرفت که در نتیجه مهاجرت از یک بخش کشور به بخش دیگر، تبدیل به مهاجرت از کشوری به کشور دیگر شد.

خود مسئله جدا شدن قفقاز از ایران و الحاقش به روسیه باعث مهاجرت‌های زیادی شد. گذشته از آن که لشکریان ایران در جریان عقب‌نشینی از قفقاز خانواده‌های زیادی را از آن سوی مرز به این سو کوچ دادند، خانواده‌هایی نیز که وابستگی‌هایی با ایران داشته و در جریان جنگ جانب ایران را گرفته بوده‌اند، و یا احساس می‌کرده‌اند که زندگی در تحت استیلای روسیه غیرمسلمان و... برایشان دشوار یا حتی تحمل‌ناپذیر خواهد شد، دسته دسته به جنوب ارس مهاجرت کردند. مهاجرت ایلات قره‌پاپاق از شمال به جنوب از آن جمله است. در اسنادی که در سال‌های ۶۸-۱۲۶۷ ه.ق. از سوی وزیر مختار روس به وزیر امور خارجه ایران صادر شده، از مهاجرت ایلات یاد شده به این سوی ارس صحبت به میان آمده است. اینک در زیر آورده می‌شود:

۱- «جناب جلالت و نبالت نصابا مقرب الخاقانا دوستان استظهارا مشفقا مکرمات شرحی که در باب اذن مهاجرت چند خانوار از طایفه قراپاپاق که در خاک کوکچه [کُزگجه] ایروان توقف دارند بدان روش اشعار فرموده بودند رسید، دوستدار ترجمه شرح آن جناب جلالت مآب را مع سفارشنامه‌ای از خود ارسال خدمت جناب شوکت و جلالت انتساب جانشین داشت هر وقت جواب جناب مُعَظَّم لَه درین باب به دوستدار برسد البته به آن جناب موافق مهربان اظهار خواهد داشت چون مطلب منحصر بود زیاده مزاحمت اختیار ننمود.

تحریراً فی نوزدهم شهر ذیحجه الحرام من شهر سنه ۱۲۶۷

۲- جناب جلالت و نبالت نصابا فخامت و مناعت اکتسابا محبان استظهارا دوستان^۱... دوستدار به اطلاع نواب کینیاژ و زانوف رسانید خواهشی را که اولیای دولت اعلی حضرت پادشاهی به دوستدار اظهار داشته بودند که به چند خانوار از طایفه قراپاپاق اذن مهاجرت به خاک ایران داده شود. از قرار اخبارات کارگزاران روس در آن صفحات چند خانوار از آنها که اولیای دولت ایران مشخص نموده بودند از آن وقت اراده خود را که به ایران بیایند تغییر

۱- این کلمه خوانا نیست.

داده‌اند، ولی مابقی به قدر هفده که در خواهش خود اصرار داشته و اسامی آن‌ها از قرار سیاه‌های است که در جوف این رسیله ارسال شد معین شده از اولیای دولت بهیه روسیه اذن مهاجرت حاصل نموده‌اند از این اذن و اجازه آن جناب دریافت خواهند فرمود که تا چه حد دولت روس این دولت بزرگ همیشه آماده است که به جهت این که عهدنامجات بر گردن ایشان وارد می‌آورد به عمل آورند و بعد در مقابله انکاری که سابقاً برخلاف عهدنامجات مزبوره به دوستدار نموده بودند که یوسف خان ارمنی اذن مهاجرت به ممالک روسیه داده شود مهاجرتی که دوستدار حق مطالبه آن دارد و مطالبه خواهد کرد فوراً بعد از آن که دستورالعمل از دربار همایون روس به دوستدار در این باب برسد اولیای دولت ایران بلاشک تشخیص خواهند داد که از جانب کدام طرف میل حاصل است که حسّ مراجعه فیما بین دولتین علیتین را حفظ نماید.

خَزَر فی سیم شهر شعبان المعظم ۱۲۶۸^۱

نظیر این، اختلافات سایر ایلات و عشایر کناره‌های شمال و جنوب رود ارس و کور (=کر) می‌باشد، که هنگام رفت و آمد و... بروز می‌کرده و منجر به شکایات می‌گردیده است. از اسنادی که مربوط به سال ۱۲۹۹ ه.ق. است، مهاجرت و جابه جایی عده‌ای از این عشایر به سایر نقاط کشور به وزارت امور خارجه ایران پیشنهاد شده است.^۲

با درآمدن قفقاز زیر سلطه روسیه تزاری و بسته شدن مقدرات مردم آذربایجان شمالی به یک کشور استیلاگر اروپایی که به سرعت در راه سرمایه‌داری قدم می‌زد، آن سرزمین مسیری متفاوت با آن چه که در ایران جریان داشت، پیدا کرد. رشد مناسبات سرمایه‌داری در قفقاز و اهمیت پیدا کردن نفت باکو - که تأثیر موج‌انگیز در رشد و توسعه مناسبات مورد بحث داشته - و ایجاد کار در صنایع توسعه‌یاب آن سوی ارس، کارجویان ایران را - که در نتیجه رکود اقتصادی و فقدان امنیت و تحمل‌ناپذیر بودن فشارهای رژیم سیاسی و اجتماعی - فوج فوج به آن سوی مرز فرار می‌نمودند، به خود جذب می‌کردند. در آستانه انقلاب مشروطه ده‌ها و حتی صدها هزار ایرانی در معادن نفت باکو و مس گدیه‌یگ و مؤسسات صنعتی و کشاورزی مختلف آذربایجان شمالی کار می‌کرده‌اند. بعضی از این‌ها در فصول کار به شمال می‌رفتند و بعضی سال‌ها در آن جا رحل اقامت می‌افکندند تا

۱- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، صص ۳۱-۴۲۹.

۲- رک: همان مأخذ، صص ۸۴-۴۷۵.

پس از گیر آوردن سرمایه‌ای به وطن باز گردند. بعضی نیز به علل مختلف و از آن جمله ازدواج در آن جا ماندگار می‌شدند. در همه حال معمولاً ارتباطشان با وطن و با این سوی ارس برقرار باقی می‌ماند و علاقه بازگشت به وطن هرگز از دلشان بیرون نمی‌رفت. این علایق چندان عمیق و ریشه‌دار بود که در جریان انقلاب مشروطه، ده‌ها و صدها تن از آنان که به مهاجران قفقازی شهرت یافته‌اند، جان برکف دست نهاده برای به زانو در آوردن رژیم استبداد جابری که موجبات بی‌خانمانی و در بدری و غربت‌کشی آن‌ها را فراهم آورده بود به آذربایجان ایران آمدند و آن‌هایی هم که امکان آمدن و جنگیدن و جان باختن را نداشته‌اند، از نثار کمک‌های مادی و معنوی دریغ نکردند.

در جریان استقرار رژیم کمونیستی و پس از آن نیز مهاجرت‌های زیادی به دلایل مختلف و از آن جمله به دلایل زیر از فراز ارس صورت گرفت:

۱- در زمان جنگ جهانی دوم عده‌ای از رفتن به جبهه‌های جنگ خودداری کرده و از طرف دولت تحت تعقیب و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، و چون دیگر اقامت را برای خودشان غیرممکن می‌دیدند لذا از خانه و کاشانه خودشان دل برکنده و راهی این سوی ارس شدند.

۲- عده‌ای از ایرانیان مقیم قفقاز - خصوصاً آذربایجان - بنابه موارد یاد شده، در دوران حکومت خاندان تزار در شمال ارس صاحب اموال و املاک شده بودند، پس از تسلط بلشویک‌ها تابعیت حکومت کمونیستی را قبول نکردند، مدارک خودشان را تعویض ننمودند، از خدمت زیر پرچم شانه خالی کردند و ایرانی بودن را بر تبعیت از مقررات کمونیستی ترجیح دادند، از استقلال ارضی ایران دفاع کردند، و در نتیجه به ایران مهاجرت کردند. کلیه اموال و متعلقات شخصی آن‌ها در اختیار دولت قرار گرفت.

۳- دین اسلام به عنوان دینی که بیش‌ترین پیام‌های اجتماعی و سیاسی را دارا می‌باشد، در جامعه شوروی سابق - که تشکیلات حکومت مارکسیستی آن به طور کلی شعارهای اجتماعی و سیاسی را عنوان می‌ساخته، و موقعیت خاصی را یافته بود - تمام شعارهای مارکسیستی، کمونیستی را تحت‌الشعاع قرار داده بود. لذا سران حکومت طبق تئوری‌های خودشان قایل بودند که ایجاد جامعه کمونیستی ایده‌ال بدون ریشه‌کن شدن افکار مذهبی و معتقدات دینی امکان‌پذیر نمی‌باشد. و این مسئله‌ای بود که مسلمانان به آن آگاهی داشتند و به سادگی حاضر نبودند زیر بار چنین اقدامات خاینانه‌ای بروند و آن را قبول

کنند. با الهام از قدرت فطری و وجدانی خودشان گاهی لب به اعتراض می‌گشودند و از اسلام دفاع می‌کردند. در واقع این اقدامات و اعتراضات به یک نوع نهضت اسلامی تبدیل می‌گردید، که در گذشته بارها در اکثر مناطق مسلمان‌نشین قفقاز به وقوع می‌پیوسته است. از جمله: «در بحبوحه انقلاب اکتبر، در آذربایجان نیز که مرکز مسلمانان قفقاز به مانند دیگر مناطق مسلمان‌نشین تحت سلطه تزار بود. نهضت‌های اسلامی عظیمی به وجود آمد. در ۱۹۱۷ که انقلاب اکتبر در روسیه پایه‌گذار گردید و آوازه آن به آذربایجان نیز رسید، بر طبق بیانیه ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ (تحت عنوان «بیانیه حقوق ملل روسیه») دست به تشکیل حکومت‌های ملی و مذهبی را اعلام کرده بود، مسلمانان آذربایجان نیز دست به تشکیل حکومت اسلامی زدند و در ۲۹ آوریل ۱۹۱۷ ضمن تشکیل مجلس، عموم مسلمانان قفقاز تصمیماتی را تصویب نمودند که اهم آن به قرار زیر است:

۱- عموم مسلمانان قفقاز باید برای به دست آوردن خودمختاری تمام قفقاز بکوشند و در مجلس مؤسسان که عن قریب تشکیل خواهد شد با احزاب دست چپ متفق و هم‌رأی باشند.

۲- مرام‌نامه‌های ملی و سیاسی: مسلمانان قفقاز باید یک اتحاد ملی مدنی تشکیل دهند و اصول اداره کشور باید به شکل جمهوری فدراتیو با خودمختاری باشد و مسلمانان سایر نقاط، خودمختار خواهند بود و با سایر مسلمانان ارتباط خواهند داشت... هم‌چنین در داغستان مبارزات پرمایه‌ای علیه سلطه بلشویک‌ها به وجود آمد و حتی در سال ۱۹۲۰ که ارتش سرخ برای تصرف داغستان وارد آن کشور شد، باز هم نهضت‌های مقاومت اسلامی در آن‌جا وجود داشت و در برابر این نیروها مقاومت می‌کردند.

از جمله این نهضت‌ها می‌توان انقلاب اسلامی به رهبری ناظم‌الدین حسینسکی امام مسلمانان قفقاز شمالی را نام برد. او در اکتبر ۱۹۲۰ اعلام جهاد کرد و تمام مسلمانان را برای مبارزه با نیروهای بلشویکی به زیر پرچم لاله الا الله خواند. این انقلاب به قدری وسیع و عمیق بود که استالین ناچار شد خودمختاری داغستان را به رسمیت بشناسد و بالاخره پس از یک سال، این نهضت به وسیله نیروهای بلشویکی سرکوب شد.^۱ و حتی «بعد از جنگ جهانی، حملات شدید ارگان‌های مختلف دولت شوروی به دین و مذهب و از جمله اسلام

۱- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، صص ۹-۲۸.

از سال ۱۹۴۷ شروع شد. چراکه در هنگام جنگ، استالین نیز دفاع از سرزمین آبا و اجدادی را به جای دفاع از جامعه سوسیالیستی مطرح کرده بود. وی پیوسته به دوام و بقای ملل و نیروی ملی‌گرایی اعتقاد داشت، به همین دلیل معتقد بود که باید یک ملت بر سایر ملل حکمروا باشد. اما مرگ وی باعث گردید این افکار گسیخته گردد، چراکه جانشینان او نمی‌توانستند خط مشی وی را ادامه دهند... البته باید گفت که با تمام تلاش‌های خروشچف، باز هم سیاست استالینیزم در بعضی جمهوری‌ها مبنی بر برخورد با مذاهب کم و بیش ادامه داشت.^۱ «نتیجه چنین اقدام‌ها و حرکت‌ها که از سوی عده‌ای از مردم در برابر تصمیمات دولت به وقوع می‌پیوست، یا مرگ بود و یا مهاجرت. در میان مهاجرین عده‌ای از روحانیون معتبر و صاحب نفوذ نیز به چشم می‌خورد. از جمله: روحانی مبارز و معروف در نوار مرزی به نام ملاعباس قره‌باغی را می‌توان نام برد. وی در میان عامه مردم مرزنشین به فصاحت و بلاغت و سخنوری و شجاعت شهرت دارد. و سال‌ها در روستاهای مرزی دیزمار در راه ترویج و تبلیغ شریعت محمدی (ص) قدم‌های مؤثری برداشته بود. به قرار مسموع در روستای مردانقم از دنیا رفته است. چندین نفر از این مهاجرین در ارباران مخصوصاً شهر اهر اقامت گزیده و ساکن شده‌اند. حتی شخصی به نام میرزا جلیل مدیر روزنامه معروف ملانصرالدین و برادرش در ردیف این مهاجرین بوده‌اند. و نیز دو نفر روحانی متدین و فاضل به نام‌های حاج آخوند و شیخ ابوالفضل به شهر اهر آمده و تا آخر عمر در این شهر مورد اعتماد و امام جماعت مردم بودند.^۲

۴- در برابر تصمیمات قطعی توأم با خشونت استالین که بیش‌تر منجر به نابودی آداب و رسوم و سنن ملی اقوام می‌گردیده است، عکس‌العمل‌های شدیدی از جانب مردم به وقوع پیوسته و از این سنت‌ها دفاع می‌کرده‌اند. چراکه «استالین در دوران زمامداری خود، دست به اقدامی عظیم و پردامنه در شوروی زد که بر طبق آن ساکنان جمهوری‌های شوروی که اساساً روستایی بودند، می‌باید به طور اشتراکی بر روی زمین کار کنند. بدین وسیله او می‌خواست سنن و آداب ملی و انفرادی در سراسر شوروی از میان برداشته شود. این سیاست با کمال خشونت به مورد اجرا گذارده شد. استالین کلیه زمینه‌های زندگی سنتی و قومی را نابود ساخت و کمر به نابودی کادرهای ملی نیز بست و روشن‌فکران و کادرهای

۱- همان، صص ۲-۳۱.

۲- رک: تاریخ ارباران، ص ۴۸.

بومی و محلی را به کلی نابود ساخت.^۱ به دنبال اقدامات غیرمنتظره مخصوصاً تصفیه‌های خونین استالین، اگر صدای کسی بلند می‌شد و به مقام اعتراض برمی‌آمد، سرنوشت شومی در انتظار وی بود که نتیجه‌اش تبعید، چوبه دار و یا مهاجرت بود.

۵- چنان که متذکر گردید، کسان و خانواده‌های زیادی از مردم قفقاز و به ویژه مسلمانان آن خطه که احساس کرده بودند نخواهند توانست خودشان را با شرایط جدید تطبیق دهند به ناچار به این سوی ارس مهاجرت کردند. گذشته از اشخاص مذهبی، روحانی و نیز مرفه - که برخاستن طوفان انقلاب امکان بهره‌وری از سرمایه و امکانات موجودشان را از بین برده بود - عناصر ضد رژیم شوروی سابق تحت تعقیب نیز به این سوی مرز فرار کردند.

با این همه هنوز ده‌ها هزار ایرانی و خانواده‌هایشان در دهه نخست پس از انقلاب اکتبر باز در آذربایجان منسوب به شوروی سابق باقی مانده بودند و مهاجرت‌های موقتی و حتی گاهی دائمی هنوز هم از روی ارس صورت می‌گرفت و آمد و رفت‌ها هنوز امکان‌پذیر و جاری بود. تا این که در اواسط دهه ۳۰ سده ۲۰ اخراج ایرانی‌هایی که تا آن تاریخ تابعیت شوروی را نپذیرفته بودند، شدت روزافزون گرفت و در سال‌های ۳۸-۱۹۳۶ به اوج خود رسید. در این سال‌ها هزاران ایرانی که در قفقاز و به ویژه در آذربایجان شوروی سابق اقامت دائم اختیار کرده بودند، به طور اجباری به این سوی ارس کوچانده شدند. در جریان این کوچاندن و بازگرداندن ایرانیان به ایران هزاران خانواده از هم متلاشی شد، شوهران زیادی از همسران خود و پدرانی از فرزندان خویش جدا کرده شدند و از آن جایی که بعد از آن و به ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم، ارس به مرزی گذرناپذیر تبدیل گردید، معمولاً هرگز به وصل نینجامید.

۶- در جریان جنگ جهانی دوم و در حالی که بخش شمالی ایران و از آن جمله آذربایجان به اشغال نیروهای شوروی درآمده بود، آمد و رفت‌های روی هم‌رفته کنترل شده‌ای - به ویژه در دوره حکومت یک ساله پیشه‌وری - از روی ارس صورت می‌گرفت و در نتیجه برافتادن آن حکومت در سال ۱۹۴۶ م. افرادی شماری به قولی در حدود ۷۰ هزار نفر فراری روی هم‌رفته سیاسی در عرض دو سه روز از ارس گذشته و به اتحاد شوروی

۱- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۳۰.

سابق پناهنده شدند. غالب این فراریان در آن سوی مرز ماندگار شدند و بسته ماندن مرز در طی نزدیک به ۴۰ سال یعنی تا زمان فروپاشی شوروی و برچیده شدن مرزهای بین ایران و شوروی از سال‌های ۱۳۶۸ ش. / ۱۹۹۰ م. به بعد، آتش فراق را شعله‌ورتر و درد هجران را سوزان‌تر کرد و مایه‌بخش سرایش شعرهای زیادی در این زمینه شد.

۷- به طوری که اشاره شد، یکی از عوامل تقریباً مؤثر این مهاجرت‌ها مسئله ازدواج می‌باشد. زیرا این سنت محمدی «ص» در طول زمان حتی بعد از انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمان‌چای نیز از شمال و جنوب ارس به چشم می‌خورد. پیوندهای خویشاوندی و مذهبی و مسایل عاطفی موجب چنین وصلت و امر خیری می‌گردیده است. در این جا داستان یکی از این پیوندها شنیدنی است. نقل می‌کنند: دختری به نام «طَرَه خانم» فرزند جواد بیگ قره‌باغی - که دارای خدم و حشم نیز بوده است - نامزد جوانی به نام نصرت فرزند حاج محمدرحیم - شخصی بوده دارای قدرت و حافظ شاهنامه فرودسی - از آن سوی ارس بعد از انجام مراسم عروسی به روستای اشتیین کوچانده می‌شود، به قرار مسموع از کنار آب ارس تا حجله عروسی مسیر جاده را با پارچه‌های قیمتی و الوان به احترام مقدم عروس «پئی انداز = پای انداز» پهن کرده بوده‌اند. سایر داستان‌های جالب و شنیدنی در این مورد در روستاهای مرزی بسیار می‌باشد. غیر از دلایل یاد شده، علل و عوامل دیگری نیز احتمالاً در این مهاجرت‌ها دخیل بوده است.

نقش بندرگاه‌ها:

به خاطر زیادی مراودات، فی مابین اهالی از هر دو سوی ارس، و وفور کالا و محموله‌های تجارتی و بازرگانی، وجود محل‌های مناسب خصوصاً از لحاظ موقعیت آب رودخانه ارس در تمام فصول سال به ویژه در ایام طغیان آب آن، ضرورت داشته که خبرگان و کارشناسان بومی، این محل‌ها را قبلاً بررسی و انتخاب نموده و دقت کافی به کار برند، تا معبر به گرداب‌های غلتاننده منتهی نشده و شیب آب زیاد و تند و خشن نباشد. و نیز مسیر باتلاقی نبوده و به سنگ برخورد ننماید.

چنان که قبلاً هم معروض افتاد این محل‌ها را در اصطلاح عامّه «اُولوم» یعنی گذار^۱

۱- نجفقلی پسیان، در «تاریخچه فرقه دمکرات»، ص ۱۳، از چند گذار معروف ارس بدین قرار نام می‌برد: «شتلو، قره‌خوجالو، قارقارلوق، قیچاق، قزل‌تشلوق».

می‌گفتند. که یکی از خصایص این گذرگاه‌ها (= گذارها) این بوده که به هنگام یخبندان نیز قابل تردد بوده است. و این کار بیش‌تر به وسیله حیوانات وحشی از جمله روباه و حیوانات اهلی مثل سگ انتخاب و سپس تردد انجام می‌گرفت. زیرا این حیوانات به جریان آب رودخانه از روی یخبندان گوش فرا می‌دهند، اگر صدای آب به گوششان رسید، از آن جا عبور نمی‌کنند و تشخیص می‌دهند که یخ نازک بوده و خطر شکستن یخ حتمی است، و اگر صدای حرکت آب به گوششان نرسید مسلم است که ضخامت یخ زیاد بوده و می‌توان از روی آن گذشت. و لازم بوده هر کاروان با خود چند نفر شناگر حرفه‌ای که در اصطلاح محلی بدان‌ها «آزگچی = آوزگنجو» گفته می‌شود، با خود همراه ببرند، که در صورت سقوط کسی یا کالایی از (پله) یا (کَرَجی) به آب، آن را نجات داده و از آب بگیرد.

به هر حال، این تردها در پیشرفت اقتصاد و معیشت اهالی نقش مهمی داشت و جا دارد خود به تنهایی مورد تحقیق قرار گیرد. در اثر این مراودات بود که اقتصاد قوی مبتنی بر کشاورزی و باغداری و تولید محصولات و مصنوعات اهالی کناره‌های ارس، فعال‌تر گردید. که نمونه بارز آن تولید و فروش گندم و جو و سایر غلات و حبوبات و انواع میوه‌جات و مصنوعات می‌باشد. در نتیجه پیشه‌وران هر دو سوی ارس، در امر تجارت اقدام به صادرات و واردات امتعه گران‌بها و منسوجات و ... می‌کردند، که مهم‌ترین آن‌ها ابریشم خام^۱ بود.

یکی دیگر از کالاهای مبادلاتی (= وارداتی) که تجار و بازرگانان بدان اشتیاق بیش‌تر داشتند، و موجب گرمی این مراودات می‌گردید، پارچه‌های قیمتی بود. زیرا در اکثر شهرها و ولایات آن سوی ارس کارخانه‌های متعدد نسج پارچه‌های قیمتی وجود داشت، که از همه بیش‌تر پارچه‌های گرجستان از اهمیت و شهرت به سزایی برخوردار بود. اصطخری از صدور پارچه کتاب در بند خبر می‌دهد: «و به همه ازان و آذربایجان جامه کتان از دربند برند»^۲.

دیگر از کالاهای وارداتی فرش بود، چون بافت قالی^۳ و گلیم‌های عالی و سجاده‌های پرنقش و نگار و ترمه‌های تزیین شده و زیبا، در قره‌باغ رونق بسیار داشت، که از عمده‌ترین

۱- به فصل نهم (از نظر اقتصادی) همین کتاب مراجعه شود.

۲- مسالک و ممالک، پیشین، ص ۱۵۷/ همان، متن عربی، ص ۱۸۴.

۳- تاریخ‌نویسان عرب اشاره می‌کنند، که در سده ۷ در شمال شرقی آذربایجان، قالی‌های اعلا بافته می‌شد. نخستین پرسش خواستگاران از دختر این بود که: «دخترم، قالی‌بافی بلدی؟» از پیدایی انسان تا رسایی فتودالیم در آذربایجان، پیشین، ص ۴۰. جمال‌زاده هم می‌نویسد: «در آذربایجان قالی و قالیچه قراجه‌داغ شهرت مخصوصی دارد» رک: گنج شایگان، ص ۷۸.

کالاهای وارداتی به شمار می‌آمد. و در تداوم مراودات نقش فعال‌تری را بازی می‌کرده است.

و باز فروش چهارپایان و دام، امری بوده رایج که عده‌ای در این کار تخصص یافته و به نام (بیتار) و (چودار) معروف شده بودند، که فقط شغل آنان جمع‌آوری و خرید و فروش انواع چهارپایان از هر دو سوی ارس بود.

هفته بازار قره‌باغ:

در قره‌باغ از جمله ولایت زنگلان بازارهای معتبری معروف به هفته بازار وجود داشته، که قبل از تسلط حکومت سوسیالیستی، بر خطه قفقاز و قره‌باغ مردم برای خرید و فروش کالا بدان بازارها روی آورده و محموله خودشان را در معرض فروش قرار داده، و جنس مورد نظرشان را خریده و به آبادی‌های خود برمی‌گشتند. و این زنگلان همان است که مرحوم مستوفی قزوینی در نزهةالقلوب^۱ آن را زنگیان قید کرده است؛ که قبل از انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمان‌چای جزو خاک کشور ایران بوده و سپس از پیکر عزیز ایران جدا شده است.

گفتنی است که غیر از هفته بازار زنگلان، بازار دیگری به نام (هفته بازار خوجهان) - که اکنون به نام «خوجاخان» معروف می‌باشد - و تقریباً در نزدیکی زنگلان قرار گرفته بوده، معروف بوده است. و نیز بازار اردوباد هم رونق خاصی داشته و مشتری‌ها را بیش‌تر به خود جلب می‌کرده و اهالی روستاهای مرزی روابط تجاری و بازرگانی گرمی با بازار این شهر داشتند و حتی این روابط در امر کشاورزی و باغداری نیز تأثیر داشته است. فعلاً نیز در پاره‌ای از روستاهای مرزی دیزمار، آلوچه و زردآلو و.. اردوباد معروف می‌باشد.

گذرگاه‌ها:

به خاطر تردد زیاد و نیاز مبرم اهالی به این گونه گذرگاه‌ها در اکثر نقاط کناره‌های ارس، معابری بدین منظور پیش‌بینی و انتخاب شده بود که علاوه بر مدارک موجود، کهن سالان بومی نیز از چندین معبر خبر می‌دهند. و بقیه به مرور زمان از اذهان زدوده شده است.

۱ - به کوشش دبیر سیاقی، ص ۱۰۱ و به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، ص ۸۸.

اینک در زیر به پاره‌ای از این معبرها اشاره می‌شود:

۱- جلفا :

جلفا در شمال علمدار - گرگر و روبه روی جلفای شوروی سابق قرار گرفته است. فاصله آن تا شهر مرند (=مرکز شهرستان) ۶۰ کیلومتر و تا جلفای مقابل ۲ کیلومتر می‌باشد. تردد مرزی در این منطقه قبل از تخریب پل موسوم به ضیاءالملک نخجوانی که در غرب شهر جلفا قرار دارد، از روی آن انجام می‌پذیرفت. و وجود کاروان‌سرای معروف شاه‌عباسی در مجاورت این پل، از عظمت فوق‌العاده این منطقه و کثرت تردد حکایت می‌کند. و قبل از احداث پل‌های دیگر خصوصاً پل‌های چوبی و راه آهن فعلی موجود در جلفا بر روی ارس، ورود و خروج وسیله کرجی و قایق‌های محلی انجام می‌گرفت. سیاحانی که از این مسیر به ایران آمده‌اند، در سفرنامه‌هایشان این موضوع را با صراحت به رشته تحریر کشیده‌اند. که گفتنی است تردد در این منطقه از سابقه دیرینی برخوردار بوده. و فعلاً نیز در طول مرز ارس، جلفا به عنوان فعال‌ترین منطقه از نظر ورود و خروج کالا و مسافر به حساب می‌آید.

این شهر به دلایل موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی خاص، در برقراری مناسبات بین ایران و اروپا، و نیز قرار گرفتن در مسیر شاهراه‌هایی که ایران را به قفقاز و آسیای صغیر مرتبط می‌ساخت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و لذا در طول تاریخ همواره دستخوش نابسامانی، ویرانی و تجدید حیات و احیاء مجدد بوده است.

بعد از آخرین جنگ ایران و روس و عقد معاهده ترکمان‌چای، جلفا به عنوان یکی از مهم‌ترین مبادی ورودی و خروجی کشور فعال گردیده است.

با احداث راه آهن از جلفا تا تفلیس توسط روسیه، شهر جلفا اهمیت بیش‌تری یافته و برقراری ارتباط با بنادر دریای سیاه و اروپا با سرعتی بیش‌تر از قبل، از طریق آن فراهم گردید. این خط آهن در سال ۱۲۹۲ ش. / ۱۹۱۳ م. تا تبریز ادامه یافت و بدین ترتیب مردم ایران برای اولین بار، توانستند از طریق راه آهن به مسافرت به خارج از مرزهای کشور اقدام بنمایند.

با وقوع انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ م. و تشکیل کشور شوروی، مناسبات بین ایران و جمهوری آذربایجان از طریق مرز جلفا کاهش یافته و در دهه ۱۹۳۰ م. به حداقل ممکن رسید.

در سال‌های جنگ جهانی دوم، با اشغال ایران توسط قوای متفقین، جلفا به یکی از نقاط حساس و استراتژیک آن روز جهان تبدیل گردید. چراکه بخشی از مبادلات بین متفقین (=انگلیس و آمریکا از یک طرف و شوروی از طرف دیگر)، از طریق همین منطقه مرزی انجام می‌شد.

در طول حکومت یک ساله فرقه دمکرات در آذربایجان، نیز جلفا مهم‌ترین کانال ارتباطی این حکومت با جمهوری آذربایجان و شوروی سابق بوده است. پس از یک دوره افول در طول ده ساله ۱۳۲۵-۳۵ ه.ش. / ۱۹۴۶-۵۶ م. مجدداً با بهبود مناسبات ایران با اتحاد جماهیر شوروی سابق، گمرک جلفا برای برقراری مبادلات تجاری بین دو کشور فعال گردید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال‌های محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی نیز شهر جلفا اهمیت ویژه‌ای در برقراری ارتباط اقتصادی ایران با جهان خارج یافته بود. چراکه برقراری روابط تجاری از طریق خلیج فارس و بنادر جنوبی با مشکلات فراوانی همراه بود. با شروع تحولات در شوروی سابق در سال ۱۹۸۵ م. و گسترش مناسبات اقتصادی - سیاسی ایران با جمهوری آذربایجان بار دیگر شهر جلفا اهمیت پیشین خود به عنوان یک مبدأ ورود و خروج مهم کشور باز یافت. که امید است با حل سریع اختلافات فی‌ما بین دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان بتوان شهر جلفا را به عنوان یکی از مبادی ورود و خروج مهم کشور فعال کرده و ارتباط با جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، فدراتیو روسیه و کشورهای شرق اروپا را از طریق آن برقرار نموده و توسعه داد.^۱

۲- سیه‌رود:

سیه‌رود - مرکز دهستان دیزمار غربی - روستایی است معمور، و از موقعیت نسبتاً به خصوصی برخوردار می‌باشد. این روستا در قسمت شرقی جلفا و غرب روستای دوزال قرار گرفته است. فاصله آن تا جلفا حدوداً ۳۸ کیلومتر و تا کوردشت ۲۳ کیلومتر و تا خروانتق (=مرکز بخش خروانتق) ۳۵ کیلومتر و تا اردوباد حدود ۳ کیلومتر می‌باشد. در سابق از طریق گذرگاه‌های مخصوص رود ارس و با استفاده از قایق‌های محلی، مرزنشینان با اهالی

۱- رک: بررسی اجمالی وضعیت مبادی ورودی و خروجی استان آذربایجان شرقی با ...، صص ۱-۴.

جمهوری آذربایجان ارتباط برقرار می کرده اند. هم اکنون نیز در صورت احداث پل فی مابین سیه رود و شهر اردوباد، می توان به اقتصاد منطقه تحرک بخشیده و گمرک جلفا را از پرداختن به عبور و مرورهای مرزی و تراکم امورات دست و پاگیر، فارغ ساخت. از این گذرگاه اهالی دیزمار غربی و مرکزی بهتر می توانند استفاده کنند. و چون به شهر اردوباد منتهی می شود، قابل توجه و اهمیت می باشد.

۳- گوز دشت :

روستای کردشت یا کوردشت در تاریخ جنگ های ایران و روس، مرکز ستاد مرحوم عباس میرزا نایب السلطنه بوده، که بالطبع عبور و مرور از رودخانه ارس در این منطقه را موجب می گردیده است. وجود حصار و برجک های دیده بانی از یک وضعیّت فوق العاده و استراتژیک در آن زمان حکایت می کند. از سوی دیگر این روستا در سابق حاکم (=خلیفه^۱) نشین بوده، و در عصر صفویه توجه بیشتری از این لحاظ بدان معطوف می شده است. وجود ساختمان تاریخی حمام با گچ بری های منحصر به فرد خود، گواه دیگری بر مدعاست. مرحوم مستوفی قزوینی در گرامی اثر خود یعنی نزهة القلوب^۲، از این روستا نام برده است. فاصله کردشت تا شهر مکری (=مقری) حدود ۳ کیلومتر می باشد. گذرگاه این منطقه به نام «ئورژدوز» مورد توافق قرار گرفته است. و در حد فاصل بین کردشت و حوالی پاسگاه انتظامی، مرزی نوردوز جهت احداث پل پیش بینی شده است. با احداث این پل^۳ و دایر شدن تردد، استان آذربایجان شرقی از این طریق به جمهوری ارمنستان متصل خواهد شد. و لذا این محل از موقعیت برتری برخوردار می باشد.

۱- اوایل ظهور دولت صفویه گروه خاصی از صوفیان را خلفا می گفتند. هر خلیفه در منطقه خود از شاهان صفوی نیابت داشته و به رتق و فتق امور می پرداخته است.

۲- رک: ص ۱۰۱، به کوشش دبیر سیاقی و نیز ص ۸۸، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج.

۳- برابر خبر صدای جمهوری اسلامی، در ساعت ۱۴، مورخه ۷۱/۲/۱۹ - پل ارتباطی به طول یک صد متر بر روی رودخانه ارس، میان ایران و ارمنستان در منطقه نوردوز، در یک صد کیلومتری جلفا و روبه روی مقری افتتاح شد. و نیز آقای پطروسیان، رئیس جمهوری ارمنستان در دیدار با ارامنه مقیم اصفهان، گشوده شدن پل احداث شده بر روی رودخانه ارس را اعلان کرد. رک: اطلاعات، شنبه ۱۹، اردیبهشت ۱۳۷۱، ش ۱۹۶۱۰، ص ۴.

۴- هراس :

هراس در سابق روستایی بوده آباد، که بعداً مخروبه شده و اکنون به نام کفشن هراس معروف است. در شمال روستای اشتبین، قرار گرفته و فاصله آن تا اشتبین حدود ۵ کیلومتر و تا زنگلان حدود ۳۰ کیلومتر و تا مقری حدود ۲۵ کیلومتر می باشد. محل معبر در هراس در کنار رودخانه اشتبین و مصب آن با رودخانه ارس، به نام «گَن بَرَه» (=بره در اصطلاح محلی راه ورودی باغ را گویند. یعنی راه گشاد) و «أُمُّ عَلَی گُولُو» (=استخر اُم علی) معروف بوده و تردد وسیله قایق های محلی انجام می گرفته است.

۵- قَائُوبَنْدِی :

این گذرگاه در دامنه کوه قلی کندی واقع و به نام «قَائُوبَنْدِی» معروف می باشد. چنان چه از نامش پیداست جاده مال رو عمومی مرزی از شکم دامنه کوه رد می شده، ورودی جاده از سمت شام آنجیران (=إنجیران شامی)، توسط اهالی دیوار چینی شده و به صورت در ورودی درآمده و به احتمال قوی دارای طاق نیز بوده است و بدین وسیله کنترل عابرین به سهولت انجام می پذیرفته است. در موقع جاده کشی در اثر انفجارات انجام شده بر روی سنگ ها، این اثر زیبا و تاریخی کلاً تخریب و از بین رفت. درست پایین همان محل و در محاذات میله فرعی مرزی، محل گذرگاه بوده و تردد اهالی وسیله قایق ها انجام می گرفته است. گذرگاه مذکور در قسمت غربی روستای کلاله و شمال شرقی مردانقم و شمال روستای مخروبه قلی کندی واقع شده است. فاصله آن تا مردانقم حدود ۶ کیلومتر و تا زنگلان حدود ۲۶ کیلومتر و تا شهر اردوباد از طریق خاک جمهوری آذربایجان تقریباً ۶۰ کیلومتر می باشد.

۶- دَلِیکْ دَاش :

این محل در سمت غربی روستای تاتار علیا و روبه روی رودخانه «اُوخچی چای» قرار گرفته است. فاصله آن تا روستای تاتار ۲ کیلومتر و تا شهر زنگلان حدود ۸ کیلومتر می باشد. به جز اطلاعات دهن به دهن پیرمردان آثار و مدارک دیگری راجع به این معبر به دست نیامد.

۷- خداآفرین :

گذرگاه خداآفرین در روبه روی خداآفرین جمهوری آذربایجان واقع شده و فاصله آن تا اصلاندوز تقریباً ۷۰ کیلومتر و تا خمارلو (= مرکز بخش خداآفرین)، ۱۰ کیلومتر و تا شهر زنگلان حدود ۳۰ کیلومتر و تا شهر جبرائیل^۱ حدود ۳۵ کیلومتر می باشد. از قدیم الایام تردد از روی دو دستگاه پل بر روی رود ارس که به نام خداآفرین معروف می باشد، انجام می گرفته است. ابتداءً تاریخ دقیق رفت و آمد این منطقه را به طور حتم نمی توان مشخص کرد. ولی آنچه که غیر قابل انکار است، این است که این منطقه از نظر شرایط طبیعی و موقعیت



مأمورین دولتی، سرحددار و رئیس گمرک خداآفرین در سال ۱۳۲۸ ه. ق.

۱- پیش تر کاریاگینسک Kariaginsk ، گفته می شده است . فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۳، ش ۲۰۱، ص ۳۵، سال ۱۳۷۰.

جغرافیایی، برای احداث پل جهت عبور و مرور مناسب‌ترین محل بوده است. سابقاً خداآفرین معبر رسمی به حساب می‌آمده و تا سال ۱۹۱۷ م. - وقوع انقلاب اکتبر - ایاب و ذهاب از روی پل‌ها انجام می‌گرفت. و حتی تا سال ۱۳۲۸ ه. ق. / ۱۹۱۰ م. دارای گمرک رسمی بوده است.

در طول جنگ‌های ده ساله ایران و روسیه، بیش‌تر تردها و حمل تجهیزات و عبور قوای نظامی از روی این پل‌ها انجام می‌گرفت. وجود چنین آثاری تاریخی و قدیمی در این منطقه موجب گردیده بود که عباس میرزا به این منطقه بیش‌تر توجه کرده و محل «حسن و حسین»^۱ را مرکز ستاد فرمان‌دهی ارتش ایران انتخاب نماید.^۲

در زمان حکومت کوتاه مدت فرقه دمکرات همانند سایر دوران، از وجود پل سالم برای رفت و آمد استفاده می‌شده است. ولی بعدها این فعل و انفعال‌ها به حداقل ممکن رسیده و در حوالی سال‌های ۱۳۳۰ ه. ش. به کلی قطع گردیده و حالت تعطیلی یافته بود. مجدداً فقط به خاطر مسایل مرزی توسط مأمورین و مسئولین مرزی در مواقع ضروری تردد انجام می‌گرفت. سپس با شروع مطالعات پروژه سدهای خداآفرین و قیزقلعه‌سی، بدین منظور مهندسین و کارشناسان سد از روی این پل گه‌گاهی عبور و مرور می‌کردند.

هم‌اکنون خداآفرین نیز یکی از گذرگاه‌های توافق‌شده بین دولتین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان می‌باشد. ولی با توجه بر این که پل سالم نیاز مبرم به مرمت اساسی و بازسازی دارد، لذا نمی‌تواند جواب‌گوی این امر مهم بوده باشد.

فعلاً پل جدیدی^۳ جهت حمل مصالح و لوازم پروژه سد خداآفرین و قیزقلعه‌سی، احداث شده است، که در حال حاضر به عنوان معبر نیز از آن استفاده خواهد شد. استاندار آذربایجان شرقی در مراسم افتتاحیه این پل، ضمن سخنانی افزود:

«با بهره‌برداری از جاده کنارگذر مرزی جلفا - خداآفرین، مرز خداآفرین به یکی از مبادی ورودی کالا تبدیل شده است.»^۴

۱- نزدیک روستای شجاعیلو، دژه‌جیک، بخش خداآفرین، فاصله حسن و حسین از پل شکسته خداآفرین، حدوداً ۶ کیلومتر می‌باشد.

۲- رک: جنگ ده ساله ایران و روس، ص ۸۱.

۳- راجع به مشخصات این پل به فصل نهم (از نظر اقتصادی) همین کتاب مراجعه شود.

۴- اطلاعات، دوشنبه، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۲، ش ۱۹۸۹۳، ص ۲.

۸- اصلاندوز:

اصلاندوز که در تقسیمات کشوری جدید، به بخش تبدیل گردیده، تا مرکز شهرستان جدیدالتأسیس پارس آباد ۵۵ کیلومتر فاصله دارد. و در مقابل قره دیز (=قره قیز، هورادیز) در خاک جمهوری آذربایجان قرار گرفته است. در این منطقه به طور دقیق، محل معینی که حکایت از تردد در زمان گذشته بنماید، به عنوان معبر قابل تشخیص نمی باشد. نویسنده کتاب «مرزهای ایران»^۱ در معرفی معبرهای مشهور رودخانه ارس، فقط از اصلاندوز بدون تعیین محل، نام می برد. احتمال دارد عبور و مرور از رود ارس در این منطقه به صورت نامنظم و از محل های متعدّد مناسب، انجام می گرفته است. ولی پس از احداث سدّ انحرافی میل و مغان از سال ۱۳۴۶ ش. و رسیدن آن به مرحله بهره برداری در سال ۱۳۵۲ ش. تردد مرزی به طور رسمی در امور اداری و فنی مربوط به سدّ و هکذا مسایل مرزی آغاز گردید. بعد از آغاز تحولات اخیر در شوروی و موافقت جمهوری اسلامی ایران با شوروی سابق در اوّل بهار سال ۱۳۶۹ ش. به خاطر ایام عیدنوروز، به مدت ۳ روز تردد برقرار و اهالی هر دو سوی ارس برای دیدار بستگان یک دیگر با استفاده از امکانات سدّ رفت و آمد کردند.

در آبان ماه سال ۱۳۷۰ ش.، خبر تردد مرزنشینان ایران و جمهوری آذربایجان از مرز اصلاندوز در روزنامه کیهان به قرار ذیل منعکس گردید: «با مسافرت جمعی از اتباع جمهوری اسلامی ایران به آذربایجان شوروی [سابق] رفت و آمد ساکنان دو سوی ارس از طریق مرز اصلاندوز مغان از سه شنبه گذشته رسماً آغاز شد. با گشایش گمرک اصلاندوز مغان از این پس هر هفته ۶۰۰ نفر از مرزنشینان ایران و آذربایجان در محدوده ۴۵ کیلومتری مرز دو کشور به مدت ۱۵ روز تردد خواهند داشت. مرز اصلاندوز روزهای شنبه و سه شنبه از طرف ایران و روزهای دوشنبه و چهارشنبه از سوی آذربایجان به روی ساکنان دو سوی مرز گشوده می شود.»^۲

«در حال حاضر تأسیسات گمرکی در نزدیکی سدّ و درکاتینرهایی که به طور موقت دایر گردیده اند مستقر شده است.

احداث یک پل در محل استقرار تأسیسات گمرکی پیش بینی شده که در صورت

۱- رک: ص ۹۳.

۲- کیهان، پنجشنبه، ۲۳ آبان ۱۳۷۰، شماره ۱۴۳۳۴، ص آخر.

استفاده از آن، تردد مرزی با سهولت بیشتری انجام خواهد پذیرفت. علی‌الخصوص که کارشناسان، عبور و مرور مستمر از روی سد را به دلایل فنی و امنیتی صحیح نمی‌دانند.^۱ مبادلات مرزی از این معبر می‌تواند نقش مهمی را در پیشبرد اقتصاد منطقه ایفا نموده و دگرگونی چشم‌گیری در معیشت روزمره اهالی به وجود آورد.

در پایان متذکر می‌گردد که نویسنده کتاب «مرزهای ایران» معابر مشهور و قابل استفاده رودخانه ارس را به شرح ذیل معرفی می‌نماید:

«معبر یا گذارهای مشهور ارس عبارتست از: قیقاج، قیزیل قشلاق، بلغان لوی (منسوب به قریه بلغان)، یدی بلوک، تله‌جی، احمدآباد، ساری تپه، مارالیان، ارس، اصلاندوز، آلاقرقو و اولتان.^۲»

یادداشت تفاهم:

دولت جمهوری اسلامی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (= شوروی سابق)، در مورد تسهیل در عبور و مرور مرزنشینان، طبق یادداشت تفاهم بهمن ماه سال ۱۳۶۸، و با تمایل به توسعه روزافزون همکاری‌های دو دولت و با توجه به روابط حسن هم‌جواری میان دو کشور و به منظور مساعدت به برقراری تماس‌های بین اتباع دو کشور، که در مناطق مرزی اقامت دائم دارند. بر اساس قرارداد راجع به انتظامات مرزی ایران و شوروی (= سابق) و ترتیب تصفیه اختلافات و حوادث در مرز، مورخ ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ / ۱۴ مه ۱۹۵۷، محل‌هایی را به عنوان گذرگاه مشخص و در موارد زیر به تفاهم و توافق رسیدند:

ماده ۱- ساکنین مناطق مرزی در این یادداشت تفاهم به اشخاصی اطلاق می‌شود که اقامتگاه دائم آنان در مناطقی است که در محدوده نوار مرزی به عرض ۹۰ کیلومتر (۴۵ کیلومتر^۳ از طرفین خط مرز دو کشور) واقع شده باشد.

۱- بررسی اجمالی وضعیت مبادی ورودی و خروجی استان آذربایجان شرقی با...، ص ۷.

۲- رک: ص ۹۳.

۳- در سابق تردد مرزی، برابر تذکره‌های سرحدی، در محدوده ۲۵ کیلومتر بوده است.

PASSEPORT pour villages limitrophes		تذکره قراء سرحدی	
Valable pour 21/1 farsakhs (25 kms)		الی دو سنک ونیم = ۲۵ کیلومتر	
N° Général 8925 N° spécial		نمره مرکزی ۸۹۲۵ - ۷۶۵	
Registre page 1 Date		دفتر میرزا - تاریخ ۱۳۰۸/۱/۴	
Au Nom de Sa Majesté Impériale LE SHAHINS GHAN de Perse		بنام همایون اعلیحضرت شاهنشاه ایران	
Les autorités frontalières des pays amis et alliés sont priées de laisser passer librement et d'accorder aide et assistance en cas de besoin au porteur du présent passeport habitant du village limitrophe de Le sujet du gouvernement Impérial de Perse qui se rend Pour le Ministère des Affaires Etrangères		Observations Age ۲۹ Taille ۱۷۵ Barbe rasée Signes particuliers Profession Cult Lieu de résidence Babol Femme - Enfants - Présenté par Delivré par	
Ce passeport n'est valable que pour un mois. Le droit perçu est de deux kranas représenté par le timbre ci-contre.		اشکال و مشخصات سن ۲۹ قامت ۱۷۵ ریش - علامت مخصوص - حرف - عمل اصلی - عیال - اولاد - مهر - دعوت -	

تذکره سرحدی در محدوده ۲۵ کیلومتری

ماده ۲- ساکنین مناطق مرزی حق دارند با در دست داشتن شناسنامه و فرم مربوطه از مرز عبور نمایند.

فرم مربوطه توسط مقامات صلاحیت دار دو کشور صادر خواهد گردید و دارای مهر و امضاء مقامات مرزی می باشد.

طرفین نمونه فرم مربوطه را که به زبان های فارسی و روسی تنظیم می گردد با یک دیگر مبادله خواهند نمود.

اسامی کودکان تا سن ۱۶ سال تمام به عنوان همراه در فرم مربوط به والدین و یا

افرادی که آن‌ها را همراهی می‌نمایند درج خواهد گردید.

ماده ۳- ساکنین مناطق مرزی در هر سال ۴ بار حق عبور از مرز را دارا می‌باشند. در موارد اضطراری از قبیل بیماری، حوادث ناگوار، فوت بستگان و یا مراسم و جشن‌های سنتی مقامات مرزی دو کشور می‌توانند علاوه بر ۴ بار فوق‌الذکر با عبور مجدد ساکنین مناطق مرزی موافقت نمایند.

ماده ۴- ساکنین مناطق مرزی از گذرگاه‌های واقع در نواحی مشروح زیر عبور خواهند نمود:

جمهوری اسلامی ایران	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
تکداغ	نگرام
جلفا	جلفا
نوردوز	قره‌چه وان
خداآفرین	خداآفرین
اصلاندوز	قره‌دیز
بیل‌سوار	بیل‌سوار
آستارا	آستارا
پاسگاه پل	گودری علوم
باجگیران	گاودان
لطف آباد	ارتیک
سرخس	سرخس

محل دقیق گذرگاه‌ها در نواحی «نوردوز - قره‌چه‌وان» و «بیل‌سوار - بیل‌سوار» و «پاسگاه پل - گودری علوم» به طور مشترک توسط مقامات مرزی دو طرف تعیین خواهد شد.

پس از تعیین گذرگاه‌های سه‌گانه مذکور، مقامات مرزی دو کشور آماده بودن این گذرگاه‌ها را به اطلاع یک‌دیگر رسانده و تاریخی را جهت گشایش آن‌ها مشخص می‌نمایند.

ماده ۵- اعتبار فرم‌های مربوطه که برای یک بار عبور از مرز صادر می‌گردد ۳۰ روز می‌باشد و دارندگان آن از لحظه عبور از مرز می‌توانند به مدت ۱۵ شبانه‌روز در خاک کشور میزبان اقامت نمایند. در موارد استثنایی (=بیماری، حوادث ناگوار، بلیات طبیعی و غیره)

- این مدت با تصمیم مقامات مرزی دو کشور تا ۱۵ روز دیگر قابل تمدید می باشد.
- ماده ۶- ساکنین مناطق مرزی می توانند به صورت پیاده و یا با وسایل نقلیه شخصی از مرز عبور نمایند. مشخصات وسایل نقلیه شخصی می بایستی در فرم مربوطه ذکر و همان وسیله نقلیه مجدداً همراه استفاده کننده آن از کشور میزبان خارج شود.
- ماده ۷- عبور از مرز فقط در مواقعی که هوا روشن است مجاز می باشد. ساعات تردد از مرز توسط مقامات مرزی دو کشور به طور مشترک تعیین خواهد گردید.
- ماده ۸- ساکنین مناطق مرزی در هنگام عبور از خط مرز برابر قوانین و مقررات داخلی هر یک از طرفین، کنترل مرزی و بازرسی گمرکی می شوند.
- ماده ۹- ورود و خروج ارز و اوراق بهادار و اشیا و جواهرات گران قیمت بر اساس قوانین و مقررات داخلی هر یک از طرفین صورت خواهد گرفت.
- ماده ۱۰- ساکنین مناطق مرزی در هنگام عبور از خط مرز و در مدت اقامتشان موظفند قوانین کشور میزبان را رعایت نموده و آداب و رسوم رایج را محترم شمارند.
- ماده ۱۱- در صورتی که مدارک مربوط به عبور و مرور از مرز دولتی یکی از اتباع هر یک از طرفین در طی اقامت وی در خاک طرف دیگر مفقود و یا غیر قابل استفاده گردد، تبعه مزبور موظف است در اسرع وقت مراتب را به ارگان های ذی ربط کشور میزبان اطلاع دهد. در این صورت ارگان مربوطه بنا به درخواست تبعه فوق، گواهی نامه ای مبنی بر فقدان مدارک مذکور در اختیار نام برده قرار خواهد داد تا بر اساس آن بتواند به کشور متبوع خود مراجعت نماید.
- ماده ۱۲- به ساکنین مناطق مرزی که با دریافت فرم مربوطه به کشور طرف دیگر وارد می شوند منحصرأ اجازه داده می شود به مقصد یا مقاصد مندرج در فرم مذکور عزیمت و در محدوده آن ها تردد نمایند.
- ماده ۱۳- هر یک از طرفین می تواند تبعه دولت دیگر را به هر یک از دلایل ذیل از مزایا و تسهیلات مندرج در این یادداشت تفاهم محروم و نام برده را از طریق مرز ورودی به خاک دولت متبوع وی طرد نماید:
- الف - مدارک خود را عمدأ به دیگری واگذار کرده و یا عاریت داده باشد.
- ب - از مدارک شخص دیگری جهت عبور از مرز و یا اقامت در خاک طرف دیگر استفاده نموده باشد.

- ج - از نوار مندرج در ماده یک این یادداشت تفاهم فراتر رفته باشد.
- د - بدون این که مشمول حق تمدید مندرج در ماده چهار این یادداشت تفاهم گردد اقامت خود را در کشور میزبان بیش از مدت مقرر ادامه داده باشد.
- ماده ۱۴- در مواقع بروز امراض ساریه انسانی یا حیوانی و یا بلیات طبیعی و یا شرایط غیرقابل پیش‌بینی دیگر، هر یک از طرفین می‌تواند موقتاً محدودیت‌هایی را برای ورود به خاک کشور خود اعمال نماید.
- تعلیق و یا اجرای مجدد مفاد یادداشت تفاهم حاضر می‌بایستی ۲۴ ساعت قبل، از طریق مقامات مرزی و مجاری دیپلماتیک به اطلاع طرف دیگر رسانده شود.
- ماده ۱۵- طرفین کلیه مسایل ناشی از اجرای این یادداشت تفاهم را در طی ملاقات‌های بین مقامات مرزی دو کشور حل و فصل خواهند کرد. در مواردی که نمایندگان مقامات مرزی به توافق نرسند و هم‌چنین در موارد ضروری دیگر هیئت‌هایی مرکب از نمایندگان ارگان‌های ذی‌ربط دو طرف به طور متناوب در مسکو و تهران برای حل مسایل فوق‌الذکر از جمله برقراری شرایط سهل‌تر برای تردد از مرز به مشورت خواهند پرداخت.
- ماده ۱۶- این یادداشت تفاهم برای مدت سه سال منعقد می‌گردد و چنان چه هیچ یک از طرفین شش ماه قبل از تاریخ انقضاء هر دوره سه ساله تمایل خود را در خصوص فسخ آن از طریق مجرای دیپلماتیک به طرف دیگر اعلام ننماید، به خودی خود برای دوره‌های سه ساله دیگر تمدید خواهد شد.
- ماده ۱۷- این یادداشت تفاهم طبق مقررات دو کشور پس از امضا و تبادل یادداشت مبنی بر آمادگی دو طرف، قابل اجرا خواهد بود.
- این یادداشت تفاهم در تاریخ ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۶۸ هجری شمسی برابر با ۱۵ فوریه ۱۹۹۰ میلادی در تهران در دو نسخه اصلی به زبان‌های فارسی و روسی امضا گردید که هر دو متن دارای اعتبار یک‌سان می‌باشد.
- از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران
از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
- مجتبی میر مهدی
بوریس چاپلین^۱

۱- رک: روزنامه رسمی دادگستری جمهوری اسلامی ایران، س ۲۳، ش م ۵۷۲، صص ۵۲-۳۵۰.

برابر اعلان رادیو باکو، یک گذرگاه جدید مرزی بین ایران و نخجوان ایجاد خواهد شد. این خبر در روزنامه «فجر آذربایجان» چنین درج شده است:

«با ایجاد یک گذرگاه مرزی جهت رفت و آمد مرزنشینان ایران و نخجوان روزانه ۳۰۰ تبعه از ایران و جمهوری آذربایجان به مناطق مرزی دو کشور سفر خواهند کرد. منطقه جدید تردد مرزی در روستای شاه تختی جمهوری خودمختار نخجوان مقابل منطقه پلدشت ایران واقع شده است.

این منبع [رادیو باکو] افزود: بر اساس توافق مقام‌های جمهوری خودمختار نخجوان و استان آذربایجان غربی چندین بازارچه مرزی برای گسترش مبادلات بازرگانی در نقاط مرزی جمهوری خودمختار نخجوان و جمهوری اسلامی ایران ایجاد خواهد شد.^۱»

۱- دوشنبه، ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ش ۴۹۷، ص ۴.

فصل دوازدهم

اصحاب الرّسّ

داستان اصحاب رسّ یا مردمان کناره‌های ارس، یکی از داستان‌های شگفت‌انگیز و عبرت‌آور کتاب آسمانی قرآن می‌باشد. سرگذشت این قوم در دو آیه از دو سوره قرآن آمده است. که در ذیل نقل می‌شود:

۱- وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا. وَكُلًّا ضَرَبْنَاهُ لُمَ الْأَمْثَالِ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا^۱

و (هلاک کردیم) عاد و ثمود و اصحاب رسّ و (اقوام) قرن‌های بسیار میان آن (قبایل) و برای همه (امت‌ها) مثل‌ها زدیم، (چون نپذیرفتند)، و همه را هلاک کردیم هلاک کردنی^۲.

۲- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ^۳.

پیش از آن‌ها (نیز) قوم نوح و اهل «رسّ» و ثمودیان (پیامبران خدا را) تکذیب کردند.^۴

محققان و مفسران اسلامی، درباره چگونگی اصحاب الرّسّ و محل و زمان آن‌ها، اختلاف نظر و سلیقه دارند و هر کدام آن قوم را به محلی و به جایی نسبت داده‌اند. عده‌ای اصحاب رسّ را از یمامه و عده‌ای از انطاکیه و عده‌ای دیگر از جایی دیگر دانسته‌اند. ولی با مراجعه بر متون نوشته‌ها روشن می‌شود، که اکثر مفسرین و محققین آن قوم را با ارس فعلی

۱- قرآن، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۹-۳۸، ک.

۲- رک: قرآن مجید با ترجمه و جمع‌آوری تفسیر، ج ۳، صص ۲۱-۱۲۰.

۳- قرآن، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۲، ک.

۴- رک: قرآن مجید با ترجمه و جمع‌آوری تفسیر، ج ۴، ص ۱۶۸.

و سرزمین کهن آذربایجان مرتبط دانسته و رَس را به ارس و قوم مذکور را به قوم ارس معنی کرده‌اند. اینک به شرح و نقل اقوال و نوشته‌های آنان می‌پردازیم:

از نظر لغت:

واژه «رَس» در اصل به معنی اثر مختصر است. مثلاً گفته می‌شود: رَسُ الْحَدِيثِ فِی نَفْسِی (= کمی از گفتار او را به خاطر دارم) یا گفته می‌شود: وَجَدَ رَسًا مِنْ حُمَى (= اثر مختصر از تب در خود یافت). و جمعی از مفسران بر این عقیده‌اند که «رَس» به معنی چاه است. به هر حال نامیدن این قوم به این نام یا به خاطر آن است که اثر بسیار کمی از آن‌ها به جای مانده یا به جهت آن است که آن‌ها چاه‌های آب فراوان داشته، و یا به واسطه فروکشیدن چاه‌هایشان هلاک و نابود شدند.^۱

زبیدی نیز معانی متعدّد لغوی (رَس) را برشمرده سپس گوید: «رَس رودخانه ایست در آذربایجان که در کناره‌های آن هزار شهر بوده است.^۲»

شیخ فخرالدین نجفی، (رَس) را به معنی چاه پیچیده شده با سنگ، معنی کرده است.^۳

مرحوم دهخدا، پس از نقل معانی گوناگون برای «رَس»، چنین می‌نویسد: رَس مخفف ارس، نام رودخانه‌ایست که به ارس اشتها دارد و نامی است که در کتاب‌های عربی به رود ارس داده‌اند.^۴

آقای سیدعلی اکبر قرشی در قاموس (رَس) را به قرار زیر معنی می‌کند:

«رَس در لغت به معنی اثر جزئی و اول تب و دفن مرده و غیره آمده است ولی ملاحظه آیه نشان می‌دهد که مراد از آن در قرآن کریم محلی است که قومی بدان نسبت داده شده‌اند... به نظر می‌آید. مراد از رَس رودخانه ارس فعلی است که در شمال آذربایجان به طول ۸۰۰ کیلومتر از کوه‌های ارض‌روم [ارزروم] در ترکیه سرچشمه گرفته، پس از عبور از دشت مغان به رود کورا [کر] متصل می‌گردد و به دریای خزر می‌ریزد قسمت عمده آن مرز

۱- رک: تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۹۱.

۲- تاج العروس، ج ۱۶، ص ۱۲۰ به بعد.

۳- رک: مجمع البحرین، لغت (رَس).

۴- رک: لغت‌نامه، ج ۲۵، لغت (رَس).

ایران و شوروی [سابق] است. در قسمتی از کرانه‌های این رود بزرگ، تمدنی وجود داشته که فعلاً از بین رفته است.^۱»

از نظر تفسیر:

عده‌ای از مفسران نیز در تفسیر دو آیه مورد بحث، اصحاب رس را به لحاظ نزدیکی این کلمه با (ارس) از ساکنان کناره‌های این رود دانسته و رس را به معنی ارس گرفته‌اند. که به عنوان شاهد به چند مورد اشاره می‌شود:

ابی‌الحسن علی بن ابراهیم قمی (ره) که از اجله علمای شیعه و از قدمای مفسرین و اعلام قرن سوم و چهارم هجری می‌باشد، در تفسیر خود (رس) را این طور معنی کرده است: «رس رودی است در سرزمین آذربایجان»^۲

امام فخر رازی نیز در تفسیرش ضمن برشمردن اقوال و آرا و معانی بیش‌تر پیرامون (رس) چنین می‌نویسد:

«اصحاب رس قومی بودند صاحب شهرهای متعدد، در کناره رودخانه‌ای که به آن (رس) گفته می‌شود، و این رودخانه در سرزمین مشرق بوده. خداوند پیغمبری را از فرزندان یهودا پسر یعقوب برای نجات آنان مبعوث کرد که او را تکذیب کرده و به فرمانش گوش ندادند.»^۳

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر آیه شریفه ۳۸ سوره فرقان چنین می‌نویسد: «... می‌گویند رس مردمی بودند که بعد از قوم ثمود روی کار آمدند. و بر لب چاهی زندگی می‌کردند. و خداوند پیغمبری به سویشان گسیل داشت، ولی ایشان او را تکذیب کردند، و خدا هلاکشان کرد. بعضی دیگر گفته‌اند: کلمه (رس) نام رودخانه‌ای بوده که قوم رس بر کناره آن منزل داشتند. و روایات شیعه نیز مؤید این احتمال است.»^۴

مرحوم ملافتح‌الله کاشانی در تفسیرش می‌نویسد:

رس چاهی است در یمامه یا در آذربایجان ... و اصحاب آن از بقایای ثمود بودند،

۱- قاموس قرآن، ج ۳ (مجلد ۴-۳)، صص ۹-۸۸.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳- التفسیر الکبیر، ج ۲۳ (مجلد ۲۴-۲۳)، ص ۸۲.

۴- المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۵، ص ۳۱۰ به بعد.

پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را کشتند.» سپس به روایت معروف امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) اشاره می‌کند.^۱

در تفسیر القرآن الکریم (رَس) را با رود ارس فعلی یکی دانسته و چنین می‌نویسد:
 «رَس همان نهر مشهور ارس است که در قفقازیه^۲ جاری می‌شود و با نهر کر (=کور) مخلوط شده به دریای خزر می‌ریزد. خداوند تعالی آن‌جا حنظله بن صفوان را (بین زمان عیسی و محمدعلیه السلام) پیغمبر فرستاد. آن‌ها درخت صنوبر را ستایش می‌کردند. حنظله آن‌ها را به سوی خدای واحد دعوت کرد، مردم او را تکذیب نموده، آخر الامر او را داخل چاه تنگ و عمیقی انداختند سپس سر چاه را محکم بسته آب را روی آن جاری ساختند. خدای تعالی به سبب اعمالشان از آسمان صاعقه فرستاد همه را هلاک ساخت.^۳»
 در تفسیر کمبریج چنین می‌نویسد:

«... و بعضی از علما گفته‌اند: آن (=رَس) به آذربایجان بوده است.^۴»

در تفسیر ترکی البیان گوید: «رس عبارت است از رود ارس که در قفقاز جریان داشته و به دریای خزر می‌ریزد. نام پیامبرشان حنظله بوده که او را کشتند و در داخل رودخانه دفن کردند. همه آن قوم درخت صنوبر را ستایش می‌کردند.^۵»

میرمحمد کریم موسوی باکویی نیز در تفسیر خود «رَس» را همانند مؤلف البیان تفسیر کرده و چنین اظهار عقیده می‌کند: «رَس همان رود مشهور ارس است که در قفقازیه جاری می‌شود، و با رود کر (=کور) با هم شده به دریای خزر می‌ریزد.^۶»

هم چنین سیدمحمدخان بهادر در تفسیر آیه ۳۸ سوره فرقان چنین می‌نویسد: «گفته شده: که رَس رودی است در مشرق و آن‌ها اصحاب حنظله بن صفوان بودند که خداوند پرنده معروف «عَنقا» را بر آن‌ها مسلط نمود، و آنان را بدین وسیله مورد آزمایش قرار داد. و ابن عباس گفته که رَس قریه‌ای (=شهری) است از قوم ثمود و از آن چاهی است در

۱- رک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۳۷۶.

۲- عنوان قفقازیه به اعتبار این است که در آن زمان‌ها، قفقازیه متعلق به ایران بوده است.

۳- تفسیر القرآن الکریم، ترجمه عبدالمجید - صادق نویری، ج ۲، ص ۶۰۸ (پانوش).

۴- تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در دانشگاه کمبریج، ج ۱، ؟.

۵- تفسیر البیان ترکی، ترجمه شیخ الاسلام محمدحسن مولی‌زاده شکوی، ج ۲، صص ۱۱۲-۱۱۳.

۶- کشف الحقائق عن نکات الایات و الدقائق، ج ۲، ص ۶۴۰.

آذربایجان.^۱»

مرحوم فیض الاسلام در تفسیر آیه ۳۸ فوق‌الاشاره رَس را به شرح زیر توصیف می‌کند: «گفته‌اند: رَس نهر و جوی بزرگی است در ناحیه آذربایجان، و چون اصحاب رَس در کنار آن نهر سکونت داشته‌اند، آن نهر را نهر رَس گفته‌اند. چنان که آن را نهر روشاب نیز گفته‌اند.^۲»

قُربطی نیز درباره اصحاب رَس از ابن عباس نقل می‌کند: «که آنان قومی بودند در آذربایجان پیامبران را به قتل رساندند. درختان و زراعتشان کلاً خشکیده و از بین رفت، و در اثر گرسنگی و تشنگی همگی هلاک شدند.^۳»

نویسندگان تفسیر نمونه درباره اصحاب رَس شرح مبسوطی نوشته‌اند - در واقع چکیده اقوال سایر کتب تفسیر می‌باشد - که قسمتی از آن در زیر آورده می‌شود:

«در این که این قوم (رَس) چه کسانی بودند؟ در میان مورّخان و مفسّران گفتگو بسیار است:

۱- بسیاری عقیده دارند که «اصحاب رَس» طایفه‌ای بودند که در «یمامه» می‌زیستند و پیامبری به نام «حنظله» بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کردند و در چاهش افکندند. حتی بعضی نوشته‌اند که آن چاه را پر از نیزه کردند و دهانه چاه را بعد از افکندن او با سنگ بستند تا آن پیامبر شهید شد.

۲- بعضی دیگر «اصحاب رَس» را اشاره به مردم زمان «شعیب» می‌دانند که بت‌پرست بودند، و دارای گوسفندان بسیار و چاه‌های آب. و رَس نام چاه بزرگی بود که فروکش کرد و اهل آن جا را فرو برد و هلاک کرد.

۳- بعضی دیگر عقیده دارند که رَس، قریه‌ای در سرزمین «یمامه» بود که عده‌ای از بقایای قوم ثمود در آن زندگی می‌کردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک شدند.

۴- بعضی می‌گویند: عده‌ای از عرب‌های پیشین بودند که میان «شام» و «حجاز» می‌زیستند.

۵- بعضی از تفاسیر اصحاب رَس را از بقایای عاد و ثمود می‌شناسد «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَهِیْدٍ» (آیه ۴۵ از سوره حج) را نیز مربوط به آن می‌دانند و محلشان را در «حَضْرَمَوْت»

۱- مقاصد القرآن فی فتح البیان، ۴، ۴.

۲- قرآن عظیم، ترجمه و خلاصه تفسیر، ج ۲، ص ۹۵۳.

۳- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۳۲.

ذکر کرده، «تعلبی در عرائس التیجان» این قول را معتبر دانسته. بعضی دیگر از مفسران که با نام «ارس» آشنا شده‌اند، «رَس» را بر «ارس» (= در شمال آذربایجان) منطبق کرده‌اند!^۱ سپس به حدیث^۲ معروف و معتبر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام درباره اصحاب رَس اشاره کرده و در پایان چنین اظهار نظر می‌نمایند:

«قراین متعددی مضمون این حدیث را تأیید می‌کند. زیرا با وجود ذکر «اصحاب الرَس» در برابر عاد و ثمود، احتمال این که گروهی از این دو قوم باشند بسیار بعید به نظر می‌رسد.

هم چنین وجود این قوم در جزیره عربستان و شامات و آن حدود که بسیاری احتمال داده‌اند نیز بعید است. چرا که قاعدتاً باید در تاریخ عرب انعکاسی داشته باشد، در حالی که ما کم‌تر انعکاسی از اصحاب الرَس در تاریخ عرب می‌بینیم.

از این گذشته با بسیاری از تفاسیر دیگر قابل تطبیق است. از جمله این که «رَس» نام چاه بوده باشد و (چاهی که آن‌ها پیامبران را در آن افکندند) و یا این که آن‌ها صاحب کشاورزی و دامداری بودند و مانند این‌ها.

و این که در روایتی^۳ از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که زنان آن‌ها دارای انحراف همجنس‌گرایی بودند نیز با این حدیث [حدیث امام علی بن موسی الرضا (ع) از امیرمؤمنان علی (ع)] منافات ندارد.

ولی از عبارت نهج البلاغه (= خطبه ۱۸۰) برمی‌آید که آن‌ها تنها یک پیامبر نداشتند زیرا می‌فرماید:

أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَ...: (کجایند اصحاب شهرهای رَس، آن‌هایی که پیامبران را کشتند. اما این تعبیر با روایت بالا نیز منافات ندارد. زیرا ممکن است روایت تنها اشاره به بخشی از تاریخ آن کند که پیامبری در میان آن‌ها مبعوث شده بود.^۴)

۱- تفسیر نمونه، پیشین، ص ۹۲.

۲- در صفحات بعدی ترجمه و شرح این حدیث خواهد آمد.

۳- رک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷۰/ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

۴- تفسیر نمونه، پیشین، صص ۵-۹۴.

در کلام امام علی (ع)

اصحاب مدائن الرّس :

... آيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ آئِنَاءُ الْعَمَالِقَةِ؟ آيْنَ الْفَرَاغَةُ وَ آئِنَاءُ الْفَرَاغَةِ؟ آيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَ أَطْفَأُوا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ. وَ أَحْيَوْا سُنْنَ الْجَبَّارِينَ.^۱

«از نوف^۲ و بکالی روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع) این خطبه را در کوفه برما خواند. او بر سنگی ایستاده بود، که جَعَدَه پسر هُبَيْرَه مخزومی آن را بر پا داشته بود. جامه‌ای پشمین بر تن داشت و دُوال شمشیر از لیف خرما برگردن، و نعلین از لیف در پا. نشان سجده بر پیشانی او، هم چون داغ شتر بر سر زانو.^۳ فرمود:

«... عمالقه^۴ و فرزندان‌شان کجا رفتند؟ فرعونیان و وارثان‌شان چه شدند؟ مردم شهرهای «رّس» که پیامبران را می‌کشتند، قوانین پیامبران را زیر پا می‌گذاشتند و مقررات ستمگران را زنده می‌کردند کجا هستند؟».

در این جا برای روشن شدن مطلب ناگزیریم نظریه عده‌ای از شارحین نهج البلاغه را پیرامون فرمایش امام علی (ع) از نظر خوانندگان محترم بگذرانیم:

شیخ محمد عبده در شرح کلام علی علیه السلام، درباره (رّس) چنین اظهار نظر می‌کند:

«از امیرمؤمنان (ع) از مردم شهرهای رّس ... پرسیده شد. حضرت در جواب فرمود: آن‌ها قومی بودند که در شهرهایی در کناره‌های نهري که رّس نامیده می‌شود و در بلاد مشرق بود، سکونت داشتند (و آن همان رود ارس در بلاد آذربایجان می‌باشد) و آن‌ها بر درخت صنوبر که در کنار چشمه‌ای به نام دوشاب بود عبادت می‌کردند. اسم درخت صنوبر شاه درخت بود. تعداد شهرهای آن‌ها دوازده شهر بود. [نام دوازده شهر را به نام دوازده ماه

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱، ص ۵۹۴/ صبحی الصالح، خطبه ۱۸۲، ص ۲۶۳.

۲- نَوْف پسر فضاله از بنی بکال، که تیره‌ای هستند از جمیر و بعضی به فتح باء و به تشدید کاف خوانده‌اند، (بکال). نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، ص ۴۹۴ (تعلیقات).

۳- نهج البلاغه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۴۴۵/ و نیز ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، ص ۱۸۹.

۴- «عمالقه» یا «عمالیق» نامشان در «عهد عتیق» مکرر آمده است. در سفر تکوین است که «عمالیق» از کنیز الیفاز که تمناع نام داشت زاده شد. این قوم با یهودیان دشمنی داشتند. جدعون آنان را شکست داد. و داود نیز؛ و سرانجام نابود شدند. در تاریخ‌های اسلامی «عمالیق» از نسل سام بن نوح، و یا حام بن نوح‌اند. سرزمین آنان میان کنعان و مصر، در دشت سینا، بوده است. و بعضی گفته‌اند «عمالقه» طسم، جدیس و ثمودند. رک: ترجمه شهیدی، پیشین، صص ۹۵-۴۹۴، (تعلیقات).

۵- نهج البلاغه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۴۵۰.

سال توضیح می‌دهد] پس خداوند پیامبری بر ایشان مبعوث کرد... و آن حضرت را با شنیع‌ترین وضعی به قتل رساندند، خداوند بر آنان عذابی فرستاده و شهرهایشان را ویران ساخت.^۱

ابن ابی‌الحدید، شارح معتزلی، در شرح این خطبه (= ۱۸۰)، نسب اصحاب رس را بررسی کرده و اقوال مختلف را نقل نموده. سپس چنین گوید:

«رس رودی است در سرزمین باب [باب الابواب] و سرچشمه آن از شهر طراز شروع شده و به رود کر (= کور) می‌رسد و با کُر یکی شده به دریای خزر می‌ریزد. در آن‌جا پادشاهانی حکومت می‌کرده‌اند که صاحبان ترس و قدرت بوده‌اند، در اثر طغیان و سرکشی، خداوند آن‌ها را هلاک کرد.^۲»

آقای مصطفی زمانی راجع به رس بیشتر به شرح ابن ابی‌الحدید تأسی کرده. و چنین اظهار نظر می‌کند:

«... آن چه درباره اصحاب «رس» حتمی است این است که پیغمبر خود را در چاه خفه کردند و یا او را کشته در چاه انداختند. و آیا در چه زمانی بوده و در چه منطقه‌ای محل اختلاف است ولی در این که در خاورمیانه بوده‌اند تردیدی نیست... ابن ابی‌الحدید مطلبی نقل می‌کند که به یونان و ترکیه نزدیک است. وی می‌نویسد: رس نام نهری که به دریای خزر می‌ریزد.

با این بیان با «ارس» فعلی تطبیق می‌کند که آب آن به دریای خزر ریخته می‌شود. و شاید بر اثر کثرت استعمال، همزه از اول کلمه افتاده باشد.^۳»

مرحوم میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی در شرح نهج‌البلاغه، رس را چنین معنی می‌کند: «رس به تشدید سین، رود بزرگی است، بین آذربایجان و ارمنستان و آن هم اکنون رود معروف ارس می‌باشد^۴...»

آقای محمد علی انصاری مترجم غُرُرُ الْحِکْم در شرح فرمایش امام علی علیه‌السلام می‌نویسد:

- ۱- نهج‌البلاغه، شرح شیخ محمد عبده، ج ۲، صص ۸-۱۰۷.
- ۲- شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰ (مجلد ۱۰-۹)، ص ۹۵.
- ۳- ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۲۶.
- ۴- منهاج‌البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۳۲۸.

«آنان (=اصحاب الرّس) از بقیه قوم ثمود بودند در کنار شهر و رودخانه [ای] از بلاد مشرق در آذربایجان و نهري که آن را رس می نامیدند گردآمدند. پیغمبرشان را در چاهی محبوس داشتند درخت سروی که یافت بن نوح کاشته و پس از طوفان برای حضرت نوح سبز شده به نام شاه درخت، آن را می پرستیدند. زنان با زنان و مردان با مردان به کار لواط و جماع بودند، انواع و اقسام معاصی را مرتکب می شدند. تا آن که خداوند زمینشان را سنگ گوگرد^۱ کرد که آتش می افروخت. و از بالای سرشان ابر سیاهی را بفرستاد که هم چون قبه بر سرشان خیمه زد؛ تا آنها در میان آن زمین و این ابر پیکرشان گداخت بدانسان که مس در کوره می گدازد.^۲»

از نظر اخبار و تاریخ:

راجع به اصحاب رس اخبار بسیار بوده و به حدّ تواتر می رسد. نقل تمامی آنها به علت طولانی بودن بحث مقدور نمی باشد. در این جا به یکی از معتبرترین اخبار تفسیری، که در اکثر کتب تفسیر، ذیل تفسیر آیه ۳۸ سوره فرقان عنوان شده، و مفسرین نیز بدان استناد کرده و معتبر شمرده اند؛ و به امام سوم سیدالشهداء حضرت حسین علیه السلام منتهی می شود، اکتفا می گردد:

از امام رضا علیه السلام از پدرانش از امام حسین بن علی علیهم السلام روایت شده که فرمود: سه روز پیش از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، مردی از اشراف طایفه تمیم به نام عمرو نزد آن حضرت آمده عرض کرد: یا امیرالمؤمنین مرا از اصحاب رس خبر ده که در چه عصری می زیستند و منازل آنها کجا، و پادشاهشان چه کسی بود، و آیا خدا بر آنها پیغمبری فرستاد یا نه؟ و سبب انقراض و هلاکشان چه بوده است؟ من در کتاب خدا نامی از اصحاب رس می نگرم و لیکن از سرگذشت آنها خبری نشنیده و ندانسته ام.

حضرت فرمود: حدیثی را از من سؤال کردی که هیچ کس پیش از تو آن را سؤال نکرده، و احدی بعد از من برای تو حکایت نکند مگر از بیان من.

در کتاب خدا آیه ای نیست که من تفسیر آن را ندانم که آن آیه در چه مکان، از کوه و دشت و یا چه زمان از شب و روز نازل شده است. (و اشاره بر سینه مبارک کرده فرمود) در

۱- شاید آتشفشان آزارات و اثرات باقی مانده آن در روی زمین منظور است.

۲- غررالحکم، ترجمه محمدعلی انصاری، ج ۱، ص ۱۶۹.

این جا دانش، بسیار است ولی طالبان آن اندکند، و زود باشد که مرا نیابند و پشیمان شوند که چرا از این دانش ها نپرسیدند.

ای برادرِ تمیمی، داستان اصحاب رَس این است: آنان مردمی بودند که درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می پرستیدند. و آن را یافت پسر نوح در کنار چشمه ای که «روشاب» (=روشتاب و دوشان نیز گفته شده) می گفتند کاشته بود. آن چشمه بعد از طوفان حضرت نوح جوشیده بود، و آن مردم را بدان جهت اصحاب رَس نام نهادند، که پیغمبر خود را زنده در زمین دفن کردند. و عصر زندگی آن ها بعد از سلیمان پسر داود بوده است.

و آنان را دوازده قریه (= شهر) بر کنار نهري بود واقع در سرزمین مشرق، و آن نهر به نام آن قوم به نهر رَس شهرت داشت. در آن روزگار نهري بدان پرابی و پربرکتی و گوارایی نبود. شهری به داشتن جمعیت و آبادانی بیش تر، چون آن ها یافت نمی شد. نام یکی از آن قریه ها (= شهرها) آبان، دوم آذر، سوم دی، چهارم بهمن، پنجم اسفندار، ششم فروردین^۱، هفتم اردیبهشت، هشتم خرداد، نهم مرداد، دهم تیر، یازدهم مهر، دوازدهم شهریور بود. و بزرگ ترین آن شهرها، شهر اسفندار (= اسفند) بود که پایتخت و مرکز پادشاه آن ها بود. و پادشاه آن ها ترکود^۲ پسر غابور پسر یارش پسر سازن پسر نمروود پسر کنعان، فرعون زمان ابراهیم (ع) نام داشت. و آن چشمه و درخت صنوبر نیز در این شهر قرار داشت. و در هر یک از قریه های دیگر (= یازده شهر) نهالی و شکوفه ای از آن صنوبر گرفته کاشته بودند، تا درخت عظیمی برآمده بود. و آن قوم آب چشمه و جوی های منشعب از آن را بر خود و چهاربایان حرام کرده بودند. و می گفتند این مایه حیات و زندگی خدایان ما است و کسی را نمی رسد که حیات خدایان را کم و ناقص کند. و اگر کسی از آن می آشامید او را می کشتند. و خود و چهاربایانشان از نهر رَس که از کنار قریه های آن ها می گذشت و اساساً در کنار آن نهر بنا شده بودند می آشامیدند. و رسم آن ها بر این بود که در هر ماه از سال را در یکی از قریه ها عید می گرفتند. اهل هر قریه چون عیدشان فرا می رسید گرد هم جمع می شدند، و درخت صنوبر را با پرده های حریر پر نقش و نگار می آراستند و گوسفند و گاو برای آن درخت قربانی

۱- در علل الشرایع به ترتیب: پروردین، ارداد، شهریور، آمده است. رک: ج ۱، به تصحیح و تعلیق سید فضل الله طباطبائی یزدی، ص ۳۹.

۲- ترکون بن عابور بن نوش بن سارب. رک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۴۹، (پانویست). فیض کاشانی در تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۲، ترکودبن غابوربن یارش بن سادن بن نمروودبن کنعان، فرعون ابراهیم (ع) آورده است.

می‌کردند، و از چوب و هیزم آتش می‌افروختند و قربانی‌ها را در آتش می‌افکندند و چون بخار و دود آن‌ها به هوا بلند می‌شد و فضا را پر می‌ساخت چنان‌که آسمان دیده نمی‌شد، به سجده می‌افتادند و گریه و زاری می‌کردند تا آن درخت از آن‌ها راضی و خشنود شود. و در این وقت شیطان می‌آمد و شاخه‌های درخت را به حرکت درمی‌آورد و صدایی نازک چون صدای کودک از ساقه درخت سر می‌داد و می‌گفت: ای بندگانم از شما راضی شدم شاد و خرم باشید و چشمتان روشن باد. آنگاه سر از سجده برداشته به می‌گساری و نواختن تار و طنبور و گرفتن «دست‌بد» می‌پرداختند و روز و شبی را بر این حال و منوال می‌گذراندند و بعد به خانه‌های خود باز می‌گشتند.

و این‌که پارسیان ماه‌های خود را «آبان‌ماه» و «آذرماه» و غیره نامیده‌اند، مشتق از نام این قریه‌هاست. زیرا که بعضی از آن‌ها که به بعضی دیگر می‌رسیدند می‌گفتند این عید فلان ماه و آن عید فلان ماه است و اسم قریه را می‌بردند. بر این روش، جشن‌ها برگزار می‌شد تا این‌که عید قریه (= شهر) اسفندار (= اسفند) که شهر بزرگ آن‌ها بود فرا می‌رسید، خرد و بزرگ قریه‌ها در آن‌جا جمع می‌شدند و نزد صنوبر (= شاه درخت) و چشمه (= روشاب) سرآورده بزرگ از دیبا به پا می‌کردند که در آن انواع نقش‌ها و صورت‌ها بود، و آن سرآورده دوازده در داشت که هر دری مخصوص اهل قریه‌ای از آن دوازده قریه بود. و گروه گروه در بیرون سرآورده مشغول سجده بر صنوبر می‌شدند. و چندین برابر آن قربانی‌ها که برای درخت‌ها در قریه‌های دیگر کرده بودند، برای شاه درخت (= که اصل همه آن‌ها بود)، به تقدیم می‌رسانیدند. در این هنگام ابلیس (= رئیس شیاطین) می‌آمد و صنوبر را به شدت تکان می‌داد، واز جوف آن با صدایی خشن و رسا سخن می‌گفت و آن‌ها را وعده می‌داد و به آرزوهای دور و دراز می‌کشاند و امیدوار می‌نمود، وعده و آرزوهای بیش از همه وعده‌های شیاطین قبل بر آن‌ها القا می‌کرد. آنگاه مردم سرها را از سجده برمی‌داشتند و چنان غرق سرور و نشاط و سرگرم می‌گساری و نواختن آلات لهو می‌شدند که از حال رفته قادر به تکلم نبودند و دوازده شبانه‌روز به عدد اعیاد سالشان بر این حال می‌گذراندند. و پس از آن به خانه و زندگی عادی خود باز می‌گشتند.

چون کفر و شرک آن‌ها به درازا کشید، خدای عزّ و جلّ پیغمبری از پیغمبران بنی‌اسرائیل از دودمان یهودا پسر یعقوب را بدیشان فرستاد و آن پیغمبر آن‌ها را به پرستش خدای عزّ و جلّ و معرفت به ربوبیت او دعوت کرد روزگاری دراز در میان آن قوم به تبلیغ

رسالت و دعوت پرداخت، از او نپذیرفتند و پیروی نکردند.

وقتی شدت لجاجت و اصرار آنها را در فساد عقیده و گمراهی مشاهده کرد و دانست که دیگر دعوت او را که به سوی هدایت و رستگاری است نمی‌پذیرند، و اینک عید قریه بزرگشان فرامی‌رسد (و بر معاصی خود می‌افزایند). پیغمبر رو به درگاه الهی آورده عرض کرد: پرودگارا این بندگان جز تکذیب من و کفر ورزیدن به تو راهی نمی‌پیمایند و فرداست که درختی را که نفع و ضرری به حال آنها ندارد پرستش می‌کنند. خداوندا همه درختان را که می‌پرستند بخشکان و قدرت و سلطنت خود را به ایشان بنما!

بامدادان که سر از خواب برداشتند، دیدند درختان خشک شده است. همه مضطرب و ناراحت و مأیوس و نومید گردیده، همه و قیل و قال در انداختند، و به دو دسته شدند، دسته‌ای گفتند این مرد که می‌پندارد خدای آسمان و زمین او را به سوی ما فرستاده است، خدایان شما را سحر کرده تا شما را از پرستش آنها بازدارد، و به پرستش خدای خود وادار سازد. دسته‌ای دیگر گفتند نه چنین است بلکه خدایان شما وقتی که دیدند این مرد به آنها بد می‌گوید و سرزنش و عیب‌جویی می‌کند و شما را به پرستش خدای دیگر می‌خواند خشم گرفته، خرمی و طراوت و زیبایی خود را از شما پنهان کرده و دریغ داشتند تا شما بر او خشمگین شوید و انتقام آنها را از او بگیرید.

پس از آن، همه رأی خود یکی کرده بر کشتن پیغمبرشان اتفاق کردند. لوله‌ای دراز و دهن‌گشاد از قلع - که تن آدمی از آن بگذرد - تهیه کرده در آن چشمه فرو بردند و لوله‌های دیگر به سر آن وصل کردند تا به ته چشمه رسید و آب وسط لوله را خارج کردند و گِل و خاک ته چشمه را کردند تا چاه عمیقی مهیا شد، و آنگاه پیغمبر خود را در آن چاه افکنده با سنگ عظیمی دهانه آن را بستند و بعد از آن لوله‌ها را از چشمه برآوردند و با خود گفتند حالا امیدواریم که خدایان ما از ما راضی و خشنود باشند. چه، می‌بینند که دشمن بدگوی آنها به قتل رسانده و سد راه پرستش آنها را از میان برداشته در زیر خاک پای بزرگ‌ترین خدایان دفن کردیم دیگر دلش خنگ می‌شود و برگ و بار و طراوت و سرسبزی او به ما باز می‌گردد. آن قوم آن روز را در آن مکان ماندند و ناله پیغمبر خدا را می‌شنیدند که به درگاه پروردگار یکتا تضرع می‌کرد و می‌گفت: ای خدا ای آقایم در این تنگنا حال زار مرا می‌نگری بر ناتوانی و بی‌چارگی من رحم کن و در قبض روحم تعجیل فرما دعایم را به تأخیر مینداز. (دعایش مستجاب شد) و قبض روح گردید.

پس از آن خدای تعالی به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل آیا این مردمی که بندگان منند، حلم و صبر من آن‌ها را مغرور ساخته و از عذاب و مکر من در امانند؟ در حالی که غیر مرا می‌پرستند و پیغمبر مرا می‌کشند، می‌پندارند که غضب مرا می‌توانند تحمل کنند و از دایره سلطنت و قدرت من خارج شوند، چگونه چنین خواهد بود که من از سرکشان و نافرمانان بی‌باک انتقام گیرنده‌ام. سوگند به عزت و جلالم که آن‌ها را عبرت جهانیان گردانم و عذاب خود را بر آن‌ها نازل کنم. آن قوم بنا بر عادت معمول در جشنواره عید خود به لهو و لعب مشغول بودند که ناگاه بادی سرخ در نهایت تندی و سختی بوزید و همگان را در حیرت و وحشت فرو برد چنان که بی‌اراده به یک‌دیگر زده شده منضم می‌شدند و زمین در زیر آن‌ها به سنگ کبریت برافروخته مبدل شد و ابری سیاه همچون گنبدی تفته و جرقه‌بار، آن‌ها را فروگرفت تا بدن‌های آن‌ها مانند قلع، آب و ذوب گردید. پناه می‌بریم به خدای تعالی از غضب و نزول بلا و نعمت او، **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**^۱.

مورخین و جغرافی دانان اسلامی راجع به «اصحاب الرّس» مطالب و تحقیقاتی دارند که در ذیل «حدیث» مذکور به عنوان بررسی و شرحی کوتاه درباره این قوم، چندین نمونه از گفته‌ها و نوشته‌های آنان آورده می‌شود:

ابن‌اثیر جزری (در گذشته ۶۳۰ هـ.) در شرح ساسانیان، دامنه فتح (قباد) را تا کناره‌های (رّس) و ناحیه ارّان کشیده و چنین می‌نویسد:

«... پس از مرگ او [قباد] خسرو انوشیروان جانشین پدر شده سلطنت قباد با مدتی که برادرش سلطنت کرد چهل و سه سال طول کشید، در زمان قباد بود که اقوام خزر به حدود خراسان حمله کردند و تا حوالی دینور رسیدند و قباد یکی از سرداران خود را به دفع آنان فرستاده بود که ۱۲ هزار سپاهی همراه داشت و آن سردار ناحیه ارّان و نواحی مابین رودخانه معروف به الرّس (= ارس) را تا شروان فتح کرد و قباد نیز به کمک سردار خود رفت و شهر بیلقان و بردعه (شهر مرزی) را بنا کرد و ارّان را نیز وسعت داد^۲».

ابن حوقل بغدادی (در گذشته ۳۶۸ هـ.ق.)، راجع به (رّس) چنین می‌نویسد:

«... این [رّس] همان «رّس» است که خداوند متعال عذاب خود را درباره آن قوم ذکر

۱- تفسیرالصادق، ج ۴، صص ۱۵-۱۳ / عیون‌الآخبار، صص ۱۶-۱۱۴ / علل الشرائع، صص ۶-۲۵، نقل از بحارالانوار، ج ۱۴، صص ۵۲-۱۴۸. ترجمه حدیث از: داستان اصحاب رّس، صص ۲۷-۹ (با تغییرات).

۲- اخبار ایران از الکامل ابن‌اثیر، ص ۸۳.

می‌کند و اگر کسی در این موضوع دقت کند و از دو سوی رود ارس از شهر ورثان درآید و بالا و پایین برود آثار شهرهایی می‌بیند فروریخته و واژگون شده و زیر و رو گردیده در بدترین وضع^۱...

شمس‌الدین محمد بن ابی طالب انصاری دمشقی، معروف به شیخ ربوه (در گذشته ۷۲۷ هـ.) دربارهٔ اصحاب رَس و محل سکونت آنان گوید:

«... و آب رود رَس بسی تندرو است و کشتی و کلک بر آن نمی‌گذرد و گفته می‌شود اصحاب رَس که در قرآن کریم ذکر کرده‌اند، ساکنان کناره‌های این رودند. و این رود نیز با نام ایشان خوانده شده است و آثار ایشان بر سواحل آن تاکنون برجاست^۲.»

شهاب‌الدین احمد نَوَیری (در گذشته ۷۳۳ هـ.)، قوم «رَس» را دارای رودخانه‌ای در مرز آذربایجان و ارمنستان معرفی می‌کند:

«قوم دیگری که معروف به رَس هستند قومی بوده‌اند که رودخانه‌ای معروف به رَس داشته‌اند و این رودخانه در مرز آذربایجان و ارمنستان بوده است از یک سوی آن آذربایجان و از سوی دیگر ارمنستان قرار داشته است. اطرافیان این قوم در آذربایجان آتش‌پرست و در ارمنستان بت‌پرست بودند و ایشان خود دوشیزگان جوان را می‌پرستیده‌اند و هرگاه دوشیزه‌ای به سی سالگی می‌رسید او را می‌کشتند و دوشیزه دیگری برمی‌گزیدند، پهنای رودخانهٔ ایشان سه فرسنگ بود و در هر شبانه‌روز یک بار آب آن چندان افزونی می‌گرفت که تا نیمهٔ کوه‌های اطراف می‌رسید^۳.»

شمس‌الدین سامی، عقیده دارد (رَس) نام عربی ارس است و احتمال می‌دهد که (اصحاب رَس) در کناره‌های این رود غُرّان ساکن بوده‌اند.

«رَس همان نام عربی ارس می‌باشد. (اصحاب رَس) که در قرآن تعبیر شده، احتمال دارد در کناره‌های این نهر (= ارس) ساکن بوده‌اند^۴.»

۱- سفرنامهٔ ابن حوقل، ص ۹۲. احمد بن عُمر بن رسته، معروف به (ابن رسته) نیز در «اوصاف رودها» رَس را چنین توصیف می‌کند: ... نهر رَس از قالیقلا سرچشمه گرفته از اَرّان می‌گذرد... سپس از ورثان گذشته و در آن‌جا با رود کُر یکی می‌شود. میان آن‌ها شهر بیلقان قرار گرفته است. این دو رود عاقبت به دریای جرجان [گرگان] می‌ریزد. الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۱.

۲- نخبة‌الدهر فی عجائب‌البرّ و البحر، ص ۱۶۸.

۳- نه‌ایة‌الارب فی فنون‌الادب، ج ۸، ص ۸۹.

۴- قاموس‌الاعلام (ترکی)، ج ۳، ص ۲۲۷۵.

تحقیقات انجام شده دربارهٔ بقایای شهرهای اصحاب رس:

گذشته از آن‌هایی که گفته شد، عده‌ای از دانشمندان و پژوهشگران در مورد خرابه‌های به یادگار مانده از این قوم در کناره‌های ارس به تحقیق پرداخته، و در آثار خود بعد از سده‌های اسلام از بسیار خرابه‌ها و دهات و شهرها که در اثر عوامل گوناگون اعم از طبیعی و غیر طبیعی در قرون گذشته با خاک یکسان شده‌اند، سخن گفته و اظهار نظر کرده‌اند. از جمله یاقوت حموی از هزاران شهر ویران شده در اطراف و سواحل ارس که بر اثر نفرین پیامبرشان به غضب خداوندی گرفتار شده‌اند و زیر کوه‌های حارث و حَویْث (= آزارات بزرگ و کوچک) که از طایف به این محل آورده شده‌اند، و مدفون گردیده‌اند، خبر می‌دهد. که گفتار وی نقل می‌شود:

«رس رودی است در آذربایجان گفته می‌شود در اَران و کناره‌های ارس ۱۰۰۰ شهر بوده است. خداوند پیغمبری به نام موسی بر آنان مبعوث کرد و آن غیر از موسی بن عمران است. آن حضرت ایشان را به سوی توحید و ایمان به خدا دعوت می‌کرد، ولی او را تکذیب کرده و به حرفش گوش نمی‌دادند، و در مقابل دعوتش عصیان کردند. پیغمبر، آنان را نفرین کرده، و خداوند کوه حارث و حَویْث (= آزارات بزرگ و کوچک) را از طایف برکنده و انتقال داده و بر سر ایشان فرود آورد. گفته می‌شود اهل رس زیر این دو کوه می‌باشند (= مدفون می‌باشند) و مخرج رس از قالیقله بوده و به طرف اَران سپس به طرف ورثان و به سوی مجمع سرازیر شده و با رود کور (= کر) با هم می‌شود. و میان این دو رودخانه شهر بیلقان قرار دارد و هر دو رود کور و رس (= ارس) با هم به دریای جرجان (= گرگان) می‌ریزند.

... در این صحرا (= کناره‌های ارس) ۵ هزار قریه (= شهر) وجود داشته که اکثر آن‌ها خراب شده است. فقط بعضی از دیوارها و حصارها و بناها به جهت مرغوبیت مصالح آن‌ها تغییر نیافته و به صورت نیمه مخروبه‌ای باقی مانده است.^۱ و گفته می‌شود همهٔ آن قریه‌ها (= شهرها) مختص به اصحاب رس بوده که خداوند آن‌ها را در قرآن مجید ذکر کرده است.^۲»

۱- متأسفانه، نه دیواری و نه سایر مخروبه‌ای تا حال مشاهده نشده است. شاید در عصر یاقوت حموی بقایایی از شهرهای اصحاب رس در کناره‌های ارس موجود بوده که او دیده و یا شنیده است، ولی با گذشت زمان از بین رفته است.

۲- معجم البلدان، ج ۲، صص ۷۷۹-۸۰.

مقدّسی نیز در احسن التّقسیم فی معرفة الاقالیم در ذکر شگفتی‌های سرزمین رُحَاب، به کوه‌های حارث و حُوَیْرُث و شهرهای ویران شده اطراف ارس اشاره کرده. می‌نویسد:

«...گویند این کوه [حارث] و «حُوَیْرُث» از کوه‌های طائف بوده‌اند و بر رود ارس هزار شهر بوده که اکنون در زیر آن دو کوه هستند.^۱»

در ملحقات «البلدان» - که یکی از آثار بسیار ارزنده احمد بن ابی یعقوب اصفهانی، معروف به ابن واضح یعقوبی، مورخ و جغرافی‌دان و سیاح زبردست اسلامی (درگذشته، ۲۹۲ ه. ق.) می‌باشد - جریان ویران شدن ۳۰۰ شهر در حوضه ارس را چنین می‌خوانیم:

«... و گفته می‌شود که پشت سر رودخانه ارس سیصد شهر ویران است و این‌ها همان است که خدای متعال داستان آن و اصحاب رس را ذکر کرده است.^۲»

فرید وجدی نیز درباره خرابه‌های شهرهای اصحاب رس، فشرده نظریه یاقوت حموی را نقل می‌کند.^۳

در پایان نظر خوانندگان محترم را به نکات زیر معطوف می‌داریم:

۱- در آیه ۳۸ سوره فرقان، اصحاب رس را بعد از عاد و ثمود ذکر کرده (عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ) و در سوره ق آیه ۱۲ آن‌ها را بعد از قوم نوح و قبل از ثمود و عاد و فرعون و اخوان لوط و... بیان کرده است. و لازم به توضیح است که هر دو سوره، مکی بوده، ولی اهل تحقیق و تفسیر، نزول سوره (ق) را بر سوره فرقان مقدم دانسته‌اند. چنین مستفاد می‌شود که خداوند متعال در سوره (ق) نخواست است به ترتیب زمانی، این قوم، نام برده شوند و بلکه نظر خداوند در این آیات انذار و عبرت بوده است. و شاهد بر این مطلب تقدّم نام ثمود بر عاد، و تقدّم نام (فرعون) بر (اخوان لوط) است که از سایر آیات قرآن نیز فهمیده می‌شود که (ثمود) بعد از (عاد) و (فرعون) بعد از (قوم لوط) بوده‌اند. لکن در سوره فرقان ترتیب زمانی نیز ملحوظ شده است و می‌بینیم که در این جا نام اصحاب رس بعد از قوم (نوح و عاد و ثمود) آمده است. و پس از ذکر اصحاب رس فرموده: «وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» که از این جمله استفاده می‌شود قرن‌های بسیار یا فاصله‌های زمانی زیادی در میان طوایف نام‌برده وجود

۱- بخش دوم، صص ۶۶-۵۶۵.

۲- صص ۴۵-۱۴۴ (ملحقات).

۳- رک: دائرة معارف القرن العشرين، ج ۴، ص ۲۱۵.

داشته است، که هر کدام در جای خود قابل دقت و پژوهش می‌باشد.

۲- در بیان مولی الموحّدین علی علیه‌السلام که در واقع شرح و تفسیری است بر دو آیه مورد بحث ما، به نکات تازه‌ای اشاره رفته که در مدارک دیگر کم‌تر به چشم می‌خورد. از جمله در فرمایش آن حضرت خواندیم که: عصر اصحاب رس بعد از دوران حضرت سلیمان (ع) بوده است. و مورخان و محققان او را از ۹۴۱ تا ۹۸۱ قبل از میلاد نوشته‌اند، و اکنون که سال ۱۹۹۴ بعد از میلاد است می‌توان حدس زد که عصر اصحاب رس تقریباً در ۲۹۷۵ سال پیش بوده است. و بنابر این حساب، اندکی قبل یا معاصر با دولت ماد می‌زیسته‌اند.

۳- وجود واژه‌های فارسی از قبیل: شاه درخت، روشاب، ابان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، دست بند و ماه، در کلام امام علی (ع) و نیز با توجه به فرمایش آن حضرت که محل و مکان رس «مشرق» یا «مشرق زمین» بوده، می‌رساند که اصحاب رس ایرانی و نیز با عنایت بر سایر مدارک، از کناره‌های ارس بوده‌اند. و بنا به قاعده و قانون: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» رسولان باید به زبان قومی که بر آنها مبعوث شده‌اند تکلم کنند تا بتوانند راه حق و هدایت را بر مردم روشن سازند، پیغمبر و حتی پادشاه اصحاب رس نیز نمی‌تواند غیرایرانی بوده باشد.^۲

افزون براین، فارسی بودن کلمه رس این قول را بیش‌تر و بهتر تقویت و تأیید می‌کند. زیرا جلال‌الدین سیوطی در گذشته به سال ۹۱۱ ه.ق. که متجاوز از ۳۶۰۰ اثر از او به جای مانده است و بعضی از آثار او هنوز در حوزه‌های علمی و مراکز علم و دانش تدریس می‌شود، واژه رس را از جمله واژه‌هایی می‌داند که از زبان فارسی برداشته شده است.^۳ و در

۱- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴، ک.

۲- پادشاه این قوم (= اصحاب رس) هرچند از نژاد نمرود، و پیغمبرشان از نژاد سامی بوده‌اند، ولی تصور می‌رود در طول قرن‌ها که پدرانشان در میان قوم ایرانی زندگی کرده‌اند، در اثر تحوّل و تبدّل به تدریج ایرانی نژاد و ایرانی زبان شده باشند.

۳- رک: لغت‌نامه دهخدا، ج ۲۹، لغت (سیوطی)/ فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۸۴۸، (همین لغت).

۴- رک: ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن، ص ۲۱ به بعد. در این که آیا واژه‌های غیرعربی هم در قرآن وجود دارد یا همه کلمات آن عربی است بین علما اختلاف است. اخیراً رأی جملگی بر آن قرار گرفته که بعض واژه‌های غیرعربی هم در این کتاب آسمانی هست. منتها شکل عربی به خود گرفته و جزو زبان عرب شده است. بسیاری از علمای لغت و محققان، کلمات غیر عربی قرآن را جمع کرده‌اند مثل ثعلبی در فقه‌اللغة، نووی در ادامه پاورقی در صفحه بعد

اثر تصحیف و تحریف، همزه از اول حذف و به صورت «رَس» در آمده است.

۴- اصحاب رَس تنها یک پیغمبر نداشته‌اند، بلکه پیامبران زیادی از جانب خداوند بر آنان فرستاده شده است، و شاید حنظله آخرین پیامبر آن قوم بوده است.^۱

۵- اصحاب رَس دارای شهرهای متعدد و قریه‌های زیاد و تمدنی درخشان با فرهنگ و سنن و آداب و رسوم مخصوص بوده‌اند که تنها در منطقه اَران ۱۰۰۰ شهر و در کناره‌های ارس بیش از ۵ هزار شهر بدین قوم نسبت داده شده است. و مرکز حکومت و به اصطلاح پایتخت آنان شهری به نام اسفندار (= اسفند) بوده است. ولی محل این شهر فعلاً مشخص نیست. با توجه بر این که جشن عید رسمی اصحاب رَس به مدت چندین روز (= ۱۳ روز) با آن خصوصیات و تشریفات و آداب و سنن ویژه‌ای که در روایات و تواریخ توصیف شده است، در ماه و فصل خاص انجام می‌پذیرفته، و شاید اوایل فروردین ماه کنونی بوده است، ذهن آدمی را تنها به دشت پهناور و پربرکت مغان معطوف می‌دارد. زیرا رسومات و عادات و اعمالی که در آن چند روز از سال انجام می‌گرفته، با آب و هوا و شرایط اقلیمی مغان سازگار بسیار دارد.

از طرفی آثار به دست آمده در حفاریات مجاز و غیرمجاز و سایر کشفیات از تپه ماهورهای ساحل جنوبی و شمالی این دشت حاصل خیز نشان می‌دهد که اولاً سرزمین مغان از عصر باستان مورد توجه و علاقه بوده. ثانیاً اکثر شهرهای مهم و زیبای اقوام گذشته^۲، مخصوصاً اصحاب رَس علی‌الخصوص پایتخت آنان در دشت مغان بنا گردیده و زینت‌بخش سینه پر از حوادث و مخاطرات این دیار کهن بوده است. اما تعیین محل دقیق آن به خصوص درخت صنوبر و چشمه‌ای که میعادگاه هزاران انسان عاشق و خودباخته بوده، به درستی روشن نیست؛ که آیا در آن سوی ارس و به اصطلاح دشت مغان جمهوری آذربایجان بوده یا در مغان این سوی ارس، بسیار مشکل و مستلزم تحقیق و بررسی و کاوش سالیان دراز

ادامه پاورقی از صفحه قبل

تهذیب الاسماء واللغات، راغب اصفهانی در مفردات الفاظ القرآن، ابن حسنون در لغات القرآن، جوالقی در المعرب، وادی شیر در الالفاظ الفارسیة المعربة، خفاجی در شفاء الغلیل و اخیراً دکتر صلاح الدین المنجد در المفصل. رک: روابط بازرگانی هند و عرب، سید سلیمان ندوی، ترجمه محمدحسین مشایخ فریدنی،

تحقیقات اسلامی، س ۲، ش ۲، ص ۵۸.

۱- رک: داستان اصحاب رَس، صص ۳۲-۲۷.

۲- رک: بستان السیاحه، ص ۵۹۴.

می‌باشد. به انتظار روزی که این آرزو جامه عمل بپوشد.

شاید بتوان شهر «اردوباد» در جمهوری آذربایجان، در ساحل ارس را تحریف شده شهر «اردیبهشت» و شهر «مقری، مغری، مکری» را مصحف «مهری» MEHRI که در اصل همان شهر «مهر» بوده و نیز «خروائق یا خوروائق» (= مرکز بخش خروائق، شهرستان اهر) را تحریف شده و تغییر یافته «خرداد»، از شهرهای معروف اصحاب رس فرض کرد.

در پایان داستان مردمان کناره‌های ارس، متذکر می‌گردد که متأسفانه تاکنون در آذربایجان به خصوص در سواحل رودخانه ارس کاوش‌های کامل و غنی انجام نگرفته است. زیرا این خطه در طول قرون و اعصار، کانون کهن تمدن بشری، تا زمان‌های دیرین به شمار می‌رود. و در سایه وجود همین پیشرفت‌های مادی و معنوی بوده که ساکنان این دیار از زمان‌های بسیار دور به فرهنگ خود رونق بخشیده و آن را بسان هدیه پربهایی به جامعه بشری ارزانی داشته‌اند. و نام این سرزمین را پرآوازه‌تر و جاویدان‌تر ساخته‌اند. این است که همانند سایر سرزمین‌ها در ادوار مختلف مطمع نظر جهان‌گشایان و استیلاگران قرار گرفته است. که بارها در اثر حملات و یورش‌های متجاوزان، آبادانی‌ها به ویرانی تبدیل و مزارع تخریب و زیر سم اسبان چپاولگران پایمال و نابود گردیده. و بسا به جای آب در مزارع خون جاری شده و تشنگان قدرت و جباران را سیراب ساخته است. ولی بعد از فرونشستن غبار حملات و محو آثار شوم هر یورشی، جوانه‌های زندگی آهسته آهسته از نوروییده و بارورتر شده و کار بازسازی شروع گردیده و دوباره مجد و عظمت از دست رفته را باز یافته و انسان‌ها را مجذوب و مبهوت خود ساخته است.

انتظار دارد در آینده، در این سرزمین کاوش‌های بیش‌تری به ویژه پیرامون تمدن اصحاب رس و شهرهای گمشده این قوم، انجام گرفته و پرده ابهام از روی این حقیقت قرآنی و تاریخی کنار زده شود. تا تاریخ راستین بر شیفتگان حقیقت و دوستداران فرهنگ ایران زمین خصوصاً آذربایجان به منصه ظهور برسد إِنَّ شَاءَ اللَّهُ

فصل سیزدهم

فرودگاه کشتی نوح (ع)

آرازات^۱

سلسله جبال آرازات در مرکز سرچشمه ارس واقع و بر آسمان قد برافراشته است. این کوه در واقع مقسم المیاه آب های حوضه دریاچه ارمیه (= چیچست) - در قسمت شرقی - و دریاچه وان - در قسمت غربی - به حساب می آید. رشته کوه های قره داغ درست از جبال آرازات شروع و تا کوه های طالش امتداد می یابد و در حقیقت ادامه سلسله جبال قره باغ است که رود ارس آنها را از یک دیگر جدا کرده و به صورت نیم دایره ای درآورده است. با توجه بر این که آرازات در رودخانه ارس مؤثر بوده و میان هر دو تناسبی احساس می شود، تا جایی که شاردن^۲، اشتقاق اسم این رود را از کوه بزرگ آرازات می داند. خصوصاً جریان فرود آمدن کشتی حضرت نوح نبی (ع) که کلیه وقایع و جریانات را تحت الشعاع قرار می دهد، لذا در ذیل به شرح آن پرداخته می شود:

۱- به زبان عبری آرازات در اصل نام سرزمین اورارتو بوده و بعدها نام کوهی شده است و در ارمنستان نیز ناحیه ای به نام آیرارات، وجود داشت که بعدها کوه آرازات نیز به همین نام نامیده شد. رک: اورارتو، ...، ص

آرارات که آن را به ترکی آغری داغ^۱ (= کوه تند) یا آگری داغ (= کوه سرایشیب) و به ارمنی ماسیس یا ماسیک و یا مازیک و یا میزه زوزار (= کوه کشتی) و به عربی جَبَلُ الْجُودِی (= کوه جودی) و به فارسی کوه نوح و به زبان اروپاییان آرارات «آرارات» و آکراد به لهجه خود کاردو و یا جاردو و یونانیان جوردی می‌گویند، آتشفشانی است خاموش که دو قله دارد و در مرز سه کشور ایران، ترکیه، ارمنستان، در عرض شمالی ۳۹ درجه و ۴۵ دقیقه و طول شرقی ۴۴ درجه و ۲۰ دقیقه قرار گرفته است. آغری داغ بلندترین نقطه فلات منطقه ارس و فلات وان است.^۲

مؤلف مرآة البلدان آرارات را به شرح زیر معرفی می‌نماید: «در دوازده فرسخی ایروان در سمت شرق، کوه آغری داغ است که عقیده جمیع این است که سفینه نوح (ع) آنجا به زمین قرار گرفت. از بس که کوه، بلند است، وقتی که هوا سالم است و ابر در هوا نیست، مسافت ده فرسخ دو فرسخ به نظر می‌آید. ارتفاع آغری داغ هفده هزار و دویست و شصت و شش فوت انگلیسی و سه فوت و نیم انگلیسی تخمیناً یک ذرع ایران است.

ارامنه این کوه را مسیس می‌نامند به اعتقاد این که مسیس پسر آرام که از اجداد ایشان است این کوه را به اسم خود موسوم نموده است. ولی فرنگی‌ها آرارات می‌خوانند و اعراب جودی می‌گویند. در زمان سیاحت شاردن اهالی ایران آن را عزیز می‌گفته‌اند به اعتبار این که چون کشتی نوح (ع) در این کوه قرار گرفت نسبت به سایر نقاط کره ارض عزتی یافت. در تورات تعیین محل جودی نمی‌شود. اعتقاد ارامنه این است که هنوز بقیه سفینه نوح (ع) در قله این کوه موجود است و هرکس که خواسته است به قله این کوه صعود نماید و سفینه را مشاهده کند به واسطه معجزه سفینه نتوانسته است به مقصود نایل گردد. ولی بعضی گویند این امتناع صعود به قله کوه واسطه برفی است که همیشه این کوه را مستور دارد.^۳

این کوه تقریباً بی آن که کوهستان‌های فرعی حایل آن باشند، بر فراز جلگه هموار ارس که اندکی بیش از ۸۰۰ متر ارتفاع دارد و در جهت مشرق و شمال این کوه کشیده شده است، برپاست. در جنوب و مغرب آن فلاتی مرتفع و ناهموار که ارتفاع آن از ۱۸۰۰ تا بیش از ۳۰۰۰ متر تغییر می‌کند گسترده است. و در دامنه آن چند آتشفشانی خاموش دیگر قرار

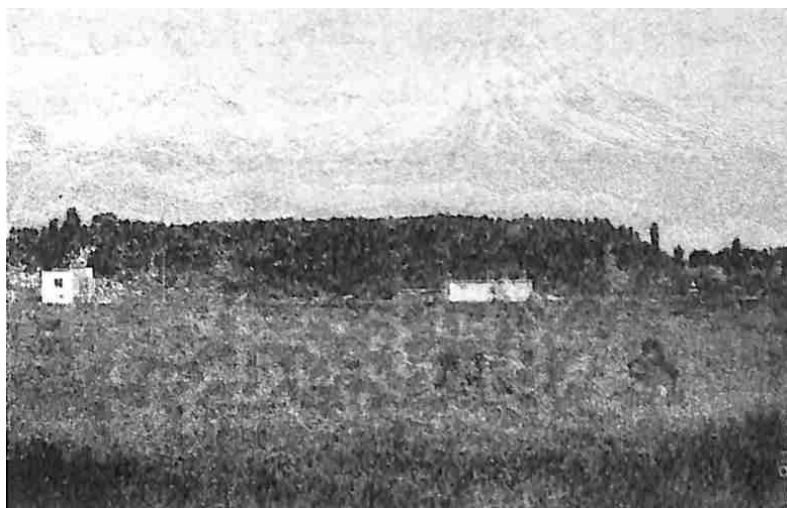
۱- و نیز کوه نور هم اطلاق گردیده است. رک: اینونوآسیکلوپدیی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲- رک: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، صص ۷۰-۱.

۳- مرآة البلدان، ج ۱، ص ۱۸۵.

دارد. و هم چنین سلسله جبال دیگری که در جهت غرب و شمال غربی کشیده شده این کوه ها را به جبال تاوروس شرقی وصل می کند. گروه کوه های آرارات که محیط آن قریب ۱۰۰ کیلومتر است مساحتی بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر مربع را پوشانده است. این کوه دو قله دارد: یکی آرارات بزرگ (۵۱۷۲ متر)^۱ در شمال غربی و دیگری آرارات کوچک (۳۹۶۲ متر) در جنوب شرقی، یک رشته کوه باریک (به ارتفاع ۲۶۸۷ متر و به طول ۱۳ تا ۱۴ کیلومتر) - که به مناسبت نام چشمه ای که تقریباً ۸ کیلومتر پایین تر قرار دارد سردار بولاق نامیده می شود - این دو قله را به هم وصل می کند.

آرارات از لحاظ ارتفاع از سطح دریا از همه کوه های اروپا، و از حیث ارتفاع از سطح زمین (۴۳۰۰ متر) از بسیاری از قلل عظیم کره زمین بلندتر است. چون از سمت شمال این کوه نظر کنند رفعت و عظمت آن بر سراسر پهنه اطراف چشم انداز باشکوهی خواهد داشت.



تصویری از آرارات بزرگ و کوچک از طرف غرب

آرارات بزرگ و یا نوح بزرگ که در مآخذ و مدارک اسلامی به (جَبَلُ الْخَارِث) معروف بوده، به شکل مخروطی است که اندکی مدور شده باشد. از قله آن یخچال ها و پهنه های پوشیده از برف به طول ۱۰۰۰ متر به طرف پایین کشیده شده است (طول رگه های برف از

۱- درباره تفاوت ارتفاع آرارات بزرگ و کوچک، رک: دایرة المعارف فارسی. مصاحب، ص ۸۲ / دانش بشر، ص ۱۱۴۲ / تبریز و پیرامون، ص ۲۲ / آنسیکلوپدی تبرک، ج ۱، ص ۲۳.

۴۰۰۰ متر بیش‌تر است). قَلَّةُ آن صُفَّه گونه‌ایست تقریباً دایره‌ای شکل با محیطی به طول تقریباً ۱۵۰ تا ۲۰۰ پا که از هر طرف به شیب‌های تندی محدود می‌شود. در شیب شمال‌شرقی آزارات، از بالا به پایین، دره عمیقی وجود دارد (= دره سن‌ژاک) که مرتفع‌ترین قسمت آن به شکل طشتی بزرگ است که دیواره‌های عمودی سنگی، آن را احاطه کرده، و قسمت سفالی آن، که اکنون به سنگلاخ بدل شده، سابقاً مسکون بوده است (دهکده آرگوری در ارتفاع ۱۷۳۷ متری و صومعه سن‌ژاک). آزارات کوچک و یا نوح کوچک که در مآخذ اسلامی به نام (جَبَلُ الْحَوَیْث) معروف بوده، به شکل مخروط زیبای منظمی است.

منابع طبیعی:

سراسر سرزمین آزارات دچار کم‌آبی مفرطی است. و سبب آن قابل نفوذ بودن مواد متحلل آتشفشانی است. با وجود فراوانی برف، در شیب آزارات بزرگ فقط دو چشمه وجود دارد: یکی «سردار بولاق» (= چشمه سردار) در ارتفاع ۲۲۹۰ متری، و دیگری چشمه مشهور سن‌ژاک که از سال ۱۸۴۰ م. در نقطه دیگری ظاهر شده است. در آزارات کوچک چشمه‌ای وجود ندارد. ارتفاع آزارات کوچک آن‌قدر نیست که همیشه برف داشته باشد. فقط دامنه شمالی و شرقی آن، یعنی در جلگه ارس است که مختصر آبی از زمین بیرون می‌آید و در بعضی نقاط باتلاقی تشکیل می‌دهد^۱.

در اثر وقوع آتشفشانی^۲، حالت خشکی به خصوصی در آزارات به وجود آمده که این خشکی سبب کم‌گیاهی گشته است. ولذا «در آزارات جز مقداری درخت قان، نباتی وجود ندارد و مانند همه کوه‌های مجاور به کلی فاقد جنگل است، ولی این عریانی مفرط تا حدی هم معلول قطع شدن درختان است. ندرت نباتات موجب ندرت حیوانات نیز گشته است. از زمانی که پای آدمی از دره سن‌ژاک بریده شده، سراسر منطقه آزارات صورت بیابانی متروک یافته است.

در قرون وسطی آزارات کاملاً وضع دیگری داشت. اصطخری (ص ۱۹۱) صریحاً

۱- رک: دانشنامه ایران و اسلام، پیشین، ص ۷۱.

۲- در سال ۱۸۴۰ میلادی از کوه کوچک آزارات آب‌چره گوگردی متصاعد شد و طوری زمین لرزید که در شهرهای (نخجوان) و (اردوباد) عده‌ای از خانه‌ها ویران شد و صومعه (سِن جَمَز) واقع در نزدیکی کوه آزارات طوری ویران گردید که امروز اثری از آن نیست. شهابت سرداران گمنام ایران، ص ۴۳۹.

می‌گوید که در آزارات جنگل و نخجیر فراوان است، و توماس آرتسرونی - Thomas of Artsruni مورخ ارمنی (قرن دهم م.) نیز وفور گوزن و گراز و شیر و گورخر را در این ناحیه تأکید کرده است.^۱ «مورس دوکوتزبونه گوید: «کوه آزارات چنان که همه می‌دانند دارای انواع حیوانات درنده و مارهای گزنده است.^۲» لسترنج از قول اصطخری نقل می‌کند که «اهالی دبیل هیزم خود را از دامنه آن کوه تهیه می‌کردند و شکار فراوان در آن حدود به دست می‌آوردند.^۳»

وقایع تاریخی - سیاسی:

این کوه (=آزارات) مشحون از وقایع و رخدادهای تاریخی در دوران‌های بسیار دور می‌باشد. از جمله مؤلف تاریخ ماد، قتل «آژداهاک» به دست «تیگران» و به اسارت گرفتن زن دیگرش توسط وی و فرستادن تعداد بیش از ۱۰ هزار از اسرای مادی به کوه آزارات را چنین می‌نویسد:

«تیگران Tigran متحد «آژداهاک» پادشاه ماد بوده ولی در عین حال با کورش پارسی نیز دوستی داشته است. «آژداهاک» که می‌خواست تیگران را به خود نزدیک کند باتیگرانوی خواهر تیگران ازدواج کرد. سپس تیگران را ظاهراً برای مذاکره به نزد خویش خواند و قصد داشت او را بکشد. ولی تیگران در رأس عده‌ای از ارمنیان و ایبریانی و آلبانیان به جنگ «آژداهاک» رفت و پس از پنج ماه پیکار، به دست خود حریف را در نبرد گشت و آن‌گاه تیگرانوی را به نزد خویش برد و زن دیگر آژداهاک، به نام «آنویش» - Anuis را با بیش از ده هزار اسیر مادی به «آن سوی قتل شرقی کوه بزرگ» (=آزارات) تبعید کرده به آن‌جا نرسیده در دژ نخجوان (= ناخی جوانی) متمکن ساخت.^۴»

بنا به نوشته دکتر هینریش بروگش، «در سال ۱۵۷۰ قبل از میلاد، «توتوموزیس» فرعون مصر، ارمنستان را تصرف کرده، کوه آزارت را مرز شمالی کشور خود قرار داده

۱- دانشنامه ایران و اسلام، پیشین، صص ۷۱-۲.

۲- مسافرت به ایران دوران فتحعلی شاه قاجار، ص ۱۳۱.

۳- رک: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۶.

۴- تاریخ ماد، ص ۳۲۴.

بود.^۱»

«پس از جنگ‌های سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان اول با ایران، آزارات قرن‌ها پایگاه عمده دولت عثمانی در برابر ایران از طرف شمال بوده اگرچه، هم قله و دامنه‌های شمالی آزارات بزرگ و هم دامنه‌های شرقی آزارات کوچک در خاک ایران یا به عبارت دیگر در منطقه نخجوان که تابع ایران بود قرار داشت. به موجب قرارداد ترکمان چای (۱۴-۲ فوریه ۱۸۲۸ م.) جلگه ارس در شمال آزارات (بلوکات سُرْمَلُو و کُلْب و اِگْدیر) از طرف ایران به روسیه واگذار شد. در نتیجه دامنه شمالی و همچنین قله آزارات بزرگ جزء روسیه شد و آزارات کوچک در واقع به صورت علامت سرحدی عظیمی بین سه کشور ترکیه و ایران و روسیه درآمد و مرز این سه امپراتوری شد. به موجب پیمان مسکو (۱۶ مارس ۱۹۲۱ م.) منعقد میان روسیه شوروی و ترکیه، جلگه ارس به ترکیه داده شد. به موجب موافقت‌نامه ترکیه و ایران («ائتلاف‌نامه») ۲۳ ژانویه ۱۹۳۲ م. که در ۳ نوامبر ۱۹۳۲ م. اجرا شد، بخش کوچکی از دامنه شرقی آزارات کوچک به ترکیه واگذار شد، و بدین نحو اینک سراسر منطقه این کوه عظیم در خاک ترکیه قرار گرفته است.^۲»

آبادی‌های دامنه‌های آزارات :

مقدسی گوید که در دامنه و دره‌های اطراف آزارات بیش از ۱۰۰۰ دهکده موجود است که می‌توان دهکده‌های آرگوری، صومعه سن‌ژاک، قریه‌الشماین (= هشتادان)، سورماری (= سورمالو)، کالمارین، نوجویه (= نوجوی) را نام برد.^۳

موریس دوکوتزبونه گوید: «صومعه اروکیلوانک در پای آن [آزارات] واقع و به زبان ارامنه صومعه حواریون معنی دارد. ارامنه این نقطه را خیلی مقدس می‌دانند و معتقدند که این همان جایی است که اولین دفعه نوح در آن خانه ساخت و خدا را در آن ستایش کرده است.^۴»

ب.ب. پیوتروفسکی دانشمند باستان‌شناس شوروی و اورارتو‌شناس معروف، شهر

۱- سفری به دربار سلطان صاحبقران، ص ۱۱۹.

۲- رک: دانشنامه ایران و اسلام، پیشین، ص ۷۲ / سفرنامه کلاویخو (حواشی)، صص ۵۲-۳۵۱.

۳- رک: مأخذ قبلی.

۴- مسافرت به ایران، صص ۳۳-۱۳۱.

منوئه هینیلی پایتخت اورارتو را در دوران فرمانروایی منوئه (=پایان سده نهم و آغاز سده هشتم پیش از میلاد) را در دامنه کوه آرارات و ساحل جنوبی رود ارس می داند.

و نیز در مورد کشف ظرف برنزی از دامنه کوه آرارات گوید: «در این موزه [موزه گرجستان] ظرف برنزی دیگری نیز هست که دسته اش سرحیوانی درنده را مجسم می کند. این ظرف از گوری در نزدیکی شهر ایگدیرا (=در دامنه کوه های آرارات) به همراه مهرهایی مخروطی شکل به دست آمده است.^۱»

مرحوم مستوفی قزوینی، نیز در ذکر دیار بکر و ربیعه، «ثمانین» را چنین معرفی می نماید:

«سوق ثمانین دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر (ع) به وقت آنکه از طوفان خلاص شد، ساخت. و آن اولین مقامی است که بر روی زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خرابست.^۲»



جنوب شرقی آغری، از جانب شهر دوغوبایزید

۱- رک : اورارتو، پیشین، صص ۷۹، ۹۳.

۲- نزهةالقلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ص ۱۲۴. در این مورد احادیث بیش از حد تواتر است. رک: بحارالانوار، ج ۱۱، صص ۳۲۲، ۳۱۹ و...

ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی نیز (ثمانین) را شهری بر کرانه نهری پر آب که از ارمینیه زیرجودی جاری می شود، می داند و از وهب بن منبه روایتی نقل می کند «که چون نوح (ع) از کشتی بیرون آمد دیهی بساخت و ثمانین نامید که نخستین دیه پس از طوفان و نخستین شهر بود که در جزیره ساخته شده، نوح برای هر مرد که با وی بود به شمار ایشان در آن جا خانه ساخت»^۱.

آلبر شاندرور، مستشرق و مورخ فرانسوی نیز در کتابی که به نام کوروش تألیف کرده از اقامت قوم ارمنی در آرات خبر می دهد.^۲

کسانی که به قلّه آرات صعود کرده اند:

با بررسی مدارک اسلامی و غیراسلامی، روشن می شود که قبل از سال ۱۲۴۵ ه.ق. / ۱۸۲۹ م. کسی موفق به صعود به قلّه آرات نگردیده است. و اگر فردی به چنین موفقیتی دست می یافت، قطعاً در جراید و نشریات درج می گردید و در مآخذ از آن نامی به میان می آمد. بنابر این «اولین بار در سپتامبر یا اکتبر ۱۸۲۹ م.، ی. ی. ف. و. پارو، از آرات بزرگ بالا رفت، و از آن تاریخ تاکنون چندین بار پویندگان به قلل آن صعود کرده اند»^۳.

از جمله «در قرن نوزدهم میلادی عده ای از کوه پیمایان خود را به قلّه آرات بزرگ رسانیدند و بعضی از آنها مثل (پاروت) آلمانی و (واکن) آلمانی و (دوبوا) و (فرشفیلد) انگلیسی کتاب هایی هم راجع به کوه آرات و صعود آنها بر آن کوه از خود باقی گذاشتند که امروز هست»^۴.

تا امروز بیش از ۲۰ نفر دانشمند و کوه پیما به منظور تحقیق و رسیدن به قلّه و سرچشمه بالایی کوه مزبور عزیمت نموده اند، ولی یک عده از آنها در مقابل یخ و

۱- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بخش اول، صص ۹۶-۱۹۵. اولین دهی که بعد از طوفان بر روی زمین بنا شد، ده بَقَرْدی [قردی] بود که سوق ثمانین نامیده می شود و نوح (ع) آن را بنا کرد و برای هر مردی که ایمان می آورد در آن خانه ای اختصاص می داد که تعداد آنها هشتاد نفر بود و تا امروز این محل به سوق ثمانین معروف است. رک: الاعلاق النفیسة، ابن رسته، ص ۲۳۱.

۲- رک: کوروش کبیر، ص ۵۶.

۳- دایرة المعارف فارسی، پیشن، ج ۱، ص ۸۲.

۴- شهابت سرداران گمنام ایران، ص ۴۴۰.

سنگ‌های غلتان کوه از بین رفته‌اند و یک عده دیگر هم با موفقیت برگشته‌اند.^۱

صعود یاشارکمال با هیئت فرانسوی به قلّه گران کوه آغری در تابستان سال ۱۹۵۲ میلادی:

«بنا به روایت تورات، کشتی حضرت نوح بر همین کوه بر خاک نشسته است و تاکنون هیئت‌هایی از اروپاییان و آمریکاییان و از آن جمله یک هیئت فرانسوی در تابستان ۱۹۵۲ به امید یافتن بقایای آن تا قلّه آغری صعود کرده و به جستجو و تحقیق پرداخته‌اند. یاشارکمال که در آن سال‌ها در روزنامه جمهوریّت کار می‌کرده، همراه هیئت فرانسوی مذکور که از همکاری دولت و ارتش ترکیه نیز برخوردار بوده، از آغری بالا رفته و گزارش این سفر را نوشته و در همان زمان انتشار داده است.^۲»

آقای رحیم رئیس‌نیا، کوتاه شده گزارش یاشارکمال را ترجمه و در مآخّره کتاب «افسانه آغری» چاپ سال ۱۳۶۴، تحت عنوان «به دنبال کشتی نوح» به چاپ رسانیده است که ما چکیده آن را در زیر از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

نخستین روزی که در دامنه آغری داغی گذراندم:

روشنایی‌ای در آن سوترها، دورها، خاور... این روشنایی در ورای توده‌ای غبار که در هوا معلق مانده... به سرعت پیش می‌رویم. هر از چندی از راننده می‌پرسم:

- پس آغری کو؟ کجاست؟

- حوصله به خرج بدهید، آقا! کمی بعد پیدایش می‌شود.

و می‌رویم و می‌رویم...

آخرش به دشتی هموار می‌رسیم. چهار سویمان را تپه‌های بلند فراگرفته... و آغری در پشت تپه‌های بلند...

ناگاه قله‌ای پوشیده از برف پدیدار می‌شود، قله‌ای سفیدسفید که گفتی در آسمان غرق درخشش آفتاب بامدادی بر فراز سرمان آویزان است.

راننده جیب را نگه می‌دارد و درمی‌آید:

۱- رک: اینونو آنسیکلو پدسی، پیشین، ص ۲۳۰.

۲- افسانه آغری، یاشارکمال، ص ۱۹۹.

- این هم آغری!

... هر چه جلوتر می‌رویم کوه بزرگ‌تر می‌شود و پرابهت‌تر می‌نماید...
در دوغو با یزید هستیم. یعنی درست در پای آغری... قلّه آغری بر بالای سرمان...
افراد هیئت فرانسوی که کمی بعد از من از راه رسیده‌اند، رو به کوه ایستاده‌اند و چشم از آن
برنمی‌گیرند. حیرت‌زده و با چشم‌های گشاد تماشایش می‌کنند. تا عصر و بی‌وقته بر
دامنه‌های آغری نگاه می‌گردانند.

و شب می‌شود. شبی پر از ستاره‌های درشت مردادماه. ستاره‌ها به قلّه آغری چنان
چسبیده‌اند که انگار می‌خکوبشان کرده‌اند... خرمنی ستاره بر ستیغ آغری...
آغری در شب، در سیاهی شب هیبت‌ناک‌تر می‌شود. دنیا را انگار که به دو قسمت
می‌کند. فراسویش دنیای دیگری، دنیای پریان و دیوها... دنیای افسانه... کوه قاف افسانه‌ها...
به دنبال کشتی نوح می‌گردیم. خیلی‌ها می‌گویند که کلوخ خشک در آب جستن و گره
به باد زدن است. اما ما کار خود را می‌کنیم. انسان وقتی به کوه نشسته در میان ستارگان که
همچون تاریکی دیگری، بار تاریکی شده است نگاه می‌کند، باورش می‌شود که کشتی
افسانه‌ای نوح به راستی کمی پیش در این‌جا لنگر انداخته است. انگار که طوفان هزار سال
پیش نه، که کمی قبل روی داده... این شب‌پره هم که شب را شتابان می‌شکافد، نخستین
مخلوقی است که خودش را از کشتی بیرون انداخته و موجودات دیگر کمی بعد، از کوه
فروود خواهند آمد.

با افراد هیئت فرانسوی درباره کشتی نوح صحبت می‌کنم و می‌پرسم:

- آیا چنین چیزی امکان دارد؟ یعنی می‌تواند امکان داشته باشد؟

و آن‌ها کار خود را خیلی جدی می‌گیرند و امیدوارند که افتخار پیدا کردن بازماندگان کشتی
نوح را نصیب خود بکنند. آن‌ها بر احتمال باقی ماندن آثاری از کشتی تأکید می‌ورزند و
توضیح می‌دهند که:

۱- احتمال آن وجود دارد که کشتی در زیر خاک مانده، زغال شده باشد.

۲- زیر یخ‌ها مانده، پوسیده نشده باشد.

و احتمالاتی از این دست...

در میان فرانسویان مرد ترکه‌ای بود به نام ژان دوریکه که گفته می‌شد یکی از کاشفان
قطب است، با اطمینان کامل می‌گوید که:

- فردا به کوه صعود می‌کنیم کشتی زیر برف‌های همین دره است...

و لبخندی از سرشوق و شادی بر لب می‌آورد.

نوشته‌های سیاحان پیشین و نقشه‌ها و طرح‌هایی را که جای احتمالی کشتی را نشان می‌دهد، در دست دارند و در آن میان روی این ادعای لویی مارن - یکی از دانشمندان فرانسوی که سی سال پیش از این، در آغری دست به تحقیقاتی زده بود - که در حدود ۱۲۰۰ متر پایین‌تر از قله، جسمی شبیه به کشتی را دیده است، خیلی حساب می‌کنند. و بر آن هستند که در آن ناحیه تحقیقات بیش‌تری به عمل آورند...

کله سحر از خواب بیدار می‌شویم و دست به کار آماده کردن خود برای حرکت می‌شویم. دسته تکاور ارتشی که قرار است همراه ما به قله صعود بکند، آماده حرکت شده است. اردوگاهشان در پای آغری است و قرار است که ما هم در آن‌جا به آن‌ها ملحق بشویم. در این گیرودار و پیش از آن که پای در راه نهاده باشیم، ناگاه می‌هی سیاه بر فراز آغری خودنمایی می‌کند... آغری سراپا تا دامنه‌اش درون می‌فرو می‌رود. می‌آرام آرام بر روی دشت سرازیر می‌شود و باران تند و کوبنده‌ای می‌گیرد. رعد و برق می‌زند... باران نه، سیل رعد و برق آمیخته با باران از چهار سو بر آغری روان می‌شود... افسر تکاور که آغری را خوب می‌شناسد، می‌گوید:

- خیلی خوب شد که بارید. فردا دیگر همه جا روشن روشن می‌شود و لکه ابری هم در کوه نمی‌ماند...

حق به جانب او است. بعداً می‌فهمیم که وجود حتی یک پاره ابر در آغری چقدر مصیبت‌بار می‌تواند باشد... به علت بارندگی آن روز از رفتن به پناهگاه اول صرف‌نظر می‌کنیم و در عوض از بالای ایغدیر به طرف دره آخوری که در جانب شمالی کوه قرار دارد و حدس زده می‌شد که هیئت بتواند آثار کشتی نوح را در آن‌جا پیدا بکند، رهسپار می‌شویم.

آخوری لعنت شده:

در راه ایغدیر و بر دامنه آغری هستیم... جیب جلو می‌رود. در ارتفاع سه هزار متری هستیم. فرانسوی‌ها هر از گاهی توقف کرده، با دوربین‌های بزرگ به آغری نگاه می‌کنند... بعد از پیمودن راهی طولانی و خسته‌کننده می‌آییم و در ایغدیر اتراق می‌کنیم... بعد از ایغدیر راهمان از دشت سورمه‌لی و از بین مزارع پنبه می‌گذرد... دشت بزرگ

همواری درست در پای آغری... کوه آغری از این جا دو سه برابر بزرگ تر می نماید.
 گرما در دشت سورمه‌لی بیداد می کند... این را نیز می دانم که کمی بالاتر، در دامنه کوه، سرما دمار از روزگار آدم درمی آورد. اکنون، یعنی در این روزهای سال، دشت سورمه‌لی خالی از سکنه است و اکثر ساکنانش به ییلاق، به دامنه کوه عقب کشیده اند...
 از یک دهکده گذشتیم. دهکده‌ای پردار و درخت... نام دهکده قره‌قویونلو است. آن چه بیش از هر چیز دیگر در این جا جلب توجه می کند، قبرستانی است با سنگ قبرهای گوسفند شکل. مجسمه‌های خوش تراش گوسفند. ساکنان دهکده نوادگان طایفه معروف قره‌قویونلو هستند...

به طرف آخوری بالا می رویم. وقتی درجه حرارت موتور از دویست می گذرد، راننده ترمز می کند...

به آخوری که می رسیم یک موج سرما فرا می گیرد. ارتفاع آخوری زیاد است... این دهکده به تازگی مسکون شده است... دره گل و گشاد آخوری مثل یک صخره نوک تیز به شکم آغری فرو می رود... میهمان قائق شهسوار اوغلو، فرمانده پاسگاه ژاندارمری می شویم... پایین تر، توی دهکده دعوای بی‌امانی بین زنان روستایی درگرفته است... من پایین می روم و کمی بعد دعوای پایان می گیرد.

توی دهکده با پیرمردی که آدم بسیار جالبی بود، آشنا می شوم. از علت آمدنمان جویا می شود. توضیح می دهم. از چشمان ریزه‌اش برقی حاکی از اعتماد انسانی که می داند، اما نمی خواهد آنچه را که می داند، بر زبان آورد، می گذرد. می خواهم از زیربانش بیرون بکشم، اما مقاومت می کند و آخر سر، سر حرف می آید.

- این دهکده آخوری یک دهکده لعنت شده است.

- چرا؟

- هست دیگر...

- آخوری لعنت شده است. ۱۰۰ سال پیش از این، درست ۱۰۰ سال پیش از این اربابی در آخوری وجود داشته است. چوپان ارباب، عاشق دختر او می شود... ارباب هم بعد از مدتی بو می برد و به نوکرانش دستور می دهد که پوست از کله چوپان بکنند... چوپان هم تا چنین می بیند، از هول جان فرار را برقرار ترجیح می دهد و به آغری پناه می برد... دختر هم به این خیال که چوپان کشته شده است، دیوانه وار سر به کوه و بیابان می گذارد. سرانجام چوپان

طاقتش طاق شده، با خود می‌گوید که «محبوبم را یک بار ببینم و بعد بکشندم» و بنابراین یک شب از کوه فرود آمده، راهی دهکده می‌شود. اما دهکده را سر جای خودش نمی‌یابد... دختره هم در آن جا آواره می‌گشته است. دو دلداده هم‌دیگر را یافته، دست به دست هم داده، به آغری می‌روند و به مراد دل خود می‌رسند. چوپان باز هم چوپانی می‌کند.

در هر حال این خشم آغری است. آخوری را گرفتار خشم و لعنت خود کرده، تکه بزرگی از خاک را بر روی دهکده‌ای که در حق دو سیاه عاشق، ظلم روا داشته بود، رها می‌کند... در جای آخوری دیگر حتی علف هم نمی‌روید...

داستانی که پیرمرد تعریف می‌کند، واقعیت دارد. این داستان را همه ساکنان آن حوالی می‌دانند و تعریف می‌کنند. دهکده صد و چند خانواری آخوری یک شب در نتیجه رمبش خاک با تمام انسانش و حیوانش در زیر خاک مدفون گشت...^۱ جای آخوری اکنون تپه‌ای است کچل و پشته‌ای تیز چونان تیغه شمشیر.

پیرمرد به زبان کردی حرف می‌زند...

- حالا بگو ببینم آیا ما می‌توانیم کشتی نوح را پیدا بکنیم یا نه؟...

- نمی‌توانید

- چرا؟

- نمی‌توانید دیگر.

- مگر کشتی تو این کوه نیست؟

- چرا هست.

- یعنی تا حالا نپوسیده است؟

- نه، نپوسیده است.

- پس چرا نمی‌توانیم پیدایش بکنیم؟

- شما نمی‌توانید پیدایش بکنید، به چشم شماها دیده نمی‌شود.

- آیا تاکنون کسی آن را دیده است؟

- خیه... لی!

و به هیجان می‌آید:

۱- در سال ۱۸۴۰ زلزله وحشتناکی باعث ریزش بخش بزرگی از کوه شد که در نتیجه آن دهکده آرگوری (آخوری) با همه ساکنانش که قریب ۱۶۰۰ نفر نوشته شده است، زیر خاک مدفون گردید.

- آن کشتی تا قیام قیامت نمی‌پوسد. آن کشتی را تنها معصوم‌ها، کودکان نابالغ و اولیاءالله می‌توانند ببینند. خودش هم از جوب آب‌نوس ساخته شده است. جایی هم که کشتی بر خاک نشسته، معلوم است. جای همواری است. در نزدیکی میخ تپه، یکی از تخته سنگ‌های یک تنی، دوتنی، ده تنی آن‌جا را برداشته، ببرید توی دریاچه وان بیندازید، زیر آب نمی‌رود و عیناً مثل یک کشتی روی آب شناور می‌شود. زحمت بی‌خودی نکشید... کشتی با وجود این گبرها خودش را نشان نمی‌دهد.
می‌پرسم:

- آیا تو خودت کشتی را دیده‌ای؟

- من دیدم.. چوپانی بود... یک چوپان با خدا... او کشتی را همیشه می‌دید. یک تکه از آن را هم همیشه به همراه داشت. تکه‌ای بود سیاه سیاه که برای هر جور مرضی، دردی و سوزشی افاقه می‌کرد. چوپان آخر سر هم غیش زد. می‌گویند سوار کشتی نوح شده، رفته است...

درهٔ آخوری دیار افسانه‌های خوف‌انگیز و شیرین است.

آبی زلال و باریک و خنک چون یخ از درهٔ آخوری به طرف دشت روان است.
... صبح، پیش از طلوع آفتاب از چادر شهنسوار اوغلو به راه می‌افتیم. دره بی‌پایان است و هر چه می‌روی درازتر و عمیق‌تر می‌شود... یخچال‌های آغری در کنارمان... آفتاب به نرمی بر یخچال‌ها می‌تابد... خاک درهٔ آخوری قرمز است، قرمز مسی... چشمان فرانسوی‌ها در زیر یخچال‌ها در کند و کاو... یک تخته پاره... تنها یک تخته پاره تمام تلخی‌ها را در کامشان شهد می‌گرداند. اما اثری از تخته پاره نیست...

به طرف پناهگاه:

غرق در غبار راه از آخوری به دوغو با یزید برمی‌گردیم.

این دوغو با یزید نه دهکده است، نه قصبه و نه شهر. بی‌حال و بی‌رمق در پای آغری لم داده است. انسان‌هایش نیز به هم‌چنین... به هر جا که می‌رویم سخن از کشتی نوح است... به هر کسی که می‌رسیم می‌پرسد:

- آیا کشتی پیدا خواهد شد؟ یعنی چنین چیزی واقعاً وجود خارجی دارد؟
خیلی‌هایشان هم می‌گویند که:

- وجود خارجی که دارد، اما شما نمی‌توانید پیدایش بکنید...

من می‌گویم:

- هیئت‌هایی قبلاً به قلّه آغری صعود کرده‌اند، مگر نه؟

می‌گویند:

- بشنو و باور مکن...

روی هم رفته قهرمان همه افسانه‌ها و روایاتی که در دوغوبایزید و دامنه‌ها در رابطه با آغری و کشتی نوح گفته می‌شود، چوپان است. چوپان جوانمرد است، چوپان عاشق است... - چوپانی چون شاخ شمشاد که دل شیر داشت، یک روز نگاهی به کوه آغری انداخته و می‌گوید که همین کوه است که نمی‌توان بهش صعود کرد؟ این که چیزی نیست... انبانش را برداشته، به راه می‌افتد. خودش هم تنها پسر یک مادر... مادرش هر چه عجز و لابه می‌کند و زبان می‌ریزد که نرو پسر، این کوه، کوه آغری است... این کوه، کوه پربلایی است... این کوه پادشاه کوه‌ها است، نمی‌توان باهاش تو جوال رفت، حتی آفتاب نیز از نزدیک شدن بهش پرهیز می‌کند، ازش می‌ترسد... نرو پسر این کوه ترا می‌خورد... برگردد... اما چوپان حرف مادر را پشت گوش می‌اندازد... به هر حال چوپان به راه خود ادامه می‌دهد و دو روز بی‌توقف و استراحتی بالا می‌کشد و دومین روز در پناه صخره‌ای می‌خوابد. در خواب هم مادر دست از دامنش برنداشته، مدام التماس می‌کرده است که نرو پسر! برگرد پسر... و به راهش ادامه می‌دهد و آخرش به قلّه آغری صعود می‌کند و از آن بالا نظری به دنیا می‌اندازد و ابرها را زیر پای خود می‌بیند. و درست در همین هنگام ترس در دلش می‌افتد و بنا می‌کند به پایین دویدن از کوه. اما آغری می‌گیردش و سنگش می‌کند. حالا هم چوپان، هم چنان روی صخره‌ای ایستاده است...

رو به قلّه کوه ایستاده‌ایم و ابرهای سفیدی را که گاه از هم باز می‌شوند و زمانی به هم می‌پیوندند، تماشا می‌کنم. از آن میان یکی درمی‌آید:

- سموی راهزن را چرا نمی‌گیری... جسد یخ‌زده‌اش را از کوه پایین آوردند. او هم دو پایش را توی یک کفش کرده بوده که... بالا می‌روم. عاقبت هم رفت و یخ زد. آغری به کسی تمکین نمی‌کند. آغری دختری است، نمی‌گذارد که بگارتش را بگیرند...

آن قدر می‌گویند... که من از خیر صعود به قلّه می‌گذرم... اما یک نفر این افکار را از سر من بیرون می‌کند که او شهاب آتالای، ستوان یکم تکاور است. شهاب جوان بیست و

هفت و بیست و هشت ساله چالاکی است که ماه‌ها در دامنه‌های آغری سر کرده و سیاه سوخته شده است. او وقتی هول و ولای مرا می‌بیند، می‌گوید:
- بی خیالش. مشکل است، اما می‌توان صعود کرد. ما بی‌برو برگرد و به هر قیمتی که باشد به قله صعود خواهیم کرد...

بر فراز کوه:

عصر یک روز بعد از باران... پناهگاهمان زمین هموار پای آغری، خاک بعد از باران چون مشک و عنبر می‌بوید. به سان خاک بهار می‌بوید... بوی دیگری نیز با عطر خاک در آمیخته است... از جلو دهکده‌مان در چوکوراوا رود جیحان جاری است...
ده نفری توی یک چادر می‌چپیم. چون قرار است زودتر بیدار شویم... پشه هم بیداد می‌کند... شب را به هر مکافاتی به صبح می‌رسانیم... هر کسی کوله‌پشتی خود را برداشته، به راه می‌افتد. باید قبل از بالا آمدن آفتاب به ییلاق علی برسیم. سرما از آن‌جا به بعد است که شروع می‌شود... به راه می‌افتیم... کف پایمان به خاک نمی‌خورد. صخره‌زار است... بعد از پنج ساعت بالا رفتن به ییلاق علی می‌رسیم. سر چشمه‌ای اتراق می‌کنیم... زنان دهاتی برایمان دوغ می‌آورند... ساعتی بعد باز به راه می‌افتیم. هوای خنک ییلاقی در این یک ساعت خستگی را از تنمان گرفته است. مشکل صعود و دست و پنجه نرم کردن با آغری از این‌جا به بعد است که شروع می‌شود...

طوفان برف در قلب تابستان:

در میان سنگ‌های تیز و برنده بالا می‌کشیم. نه درختی و نه بوته‌ای. علف‌های زرد شده جای جای زمین پهن شده... از آب و چشمه خبری نیست. آیا در این‌جا آبی از کوه بیرون نمی‌آید؟ بیرون که می‌آید، اما چند قدم پایین‌تر باز زیر سنگ و خاک می‌رود... در این کوه از سنگ ملایم خبری نیست. سبزش سبز تند، زردش، سرخش، زرد و سرخ تند. سفیدش نیز سفید سفید... کوه آغری کوه نه که یک سنگستان است...
کوه که از دور تا حدودی هموار می‌نمود، هر چه بیش‌تر پیش می‌رویم، نو می‌دکنده‌تر می‌شود. قله که همچون مناره‌ای نوک تیز می‌نماید، بسیار دور است.
در ارتفاع ۳۵۰۰ متری هستیم. سرم به ملایمت گیج می‌رود. دردی خفیف در سرم

دُق دُق می‌کند...

جایی را که از دور سیاه می‌زند، نشان داده، می‌گویم:

- کشتی نوح در جریان این آتش‌سوزی سوخته و خاکستر شده است...

درباره کشتی شوخی‌ها می‌کنیم.

وقتی آب‌ها عقب کشیده، کبوتری سفید که شاخه زیتونی نیز در منقار گرفته بود، پدیدار می‌شود. نخستین بشارت‌دهنده خشکی؛ صلح و سکون...

هر چه بالاتر می‌رویم سنگ‌ها ریز و ریزتر و کار صعود دشوارتر می‌شود. هر از چندی سیلی پر سر و صدا از سنگ از کنارم سرازیر می‌شود. هر لحظه با مرگ دست به گریبان هستیم.

به برف‌ها رسیدیم. دره‌های دور و برمان انباشته از برف و یخ است. سرگیجه و سردرد کمی شدت گرفته است.

به صلاح‌الدین، خبرنگار سالخورده خبرگزاری آناتولی نگاه می‌کنم. خودش را به پارچه‌ای پیچیده و حسابی مُچاله شده است...

پناهگاهمان در جای همواری است که درست در پای قله گسترده. از دره کناری‌اش برف آب‌ها جاری است. بعد از یک کوه نوردی طولانی دهانم خشکیده است و در حالی که از سرما سگ لرز می‌زنم، درونم آتش گرفته است. از آب برف که دندان را می‌ترکاند، هُلُق هُلُق می‌نوشم.

ابرها به ناگاه کنار می‌کشند و آفتاب درمی‌آید...

لباس‌های کوه‌نوردی را در پناهگاه پخش می‌کنند. لباس‌هایی با لایه‌های پشم. با لباس زیر پتوها می‌خزیم...

این خواب کوهستان است!

از زیر پتوها یخ کرده بیرون می‌آیم. هر کس دست کَرَخت شده‌اش را می‌مالد... نخستین پرتوهای آفتاب بر تارک قله نشسته است... آمادگی، بعد هم کوه‌پیمایی به طرف قله... در ارتفاع ۴۵۰۰ متری هستیم.

با این حساب تنها ۶۶۵ متر تا نوک قله فاصله داریم. گفتنش آسان است!... همین جوری که به قله نظر می‌اندازی احساس می‌کنی که تا پایان عمرت هم به آن‌جا نخواهی

رسید... تپه‌ای را در پای قله نشان می‌کنم. با خود می‌گویم که تا آن‌جا می‌روم و برمی‌گردم...
۲۴ نفر حسابی مجهز می‌شویم و به راه می‌افتیم. از آن میان هشت نفر سرباز تکاور
جلو می‌افتند. سه ماه تمام در کوه گذرانده و ورزیده شده بودند. دیگران عبارتند از افسران،
فرانسوی‌ها و بخشدار دوغو بازید.

روی قله آغری:

میدانی وسیع در برابرم سفیدی می‌زند. نمی‌دانم که به این‌جا چگونه و با چه چیز
آمده‌ام. تنها این را می‌دانم که این‌جا قله آغری است و میدانی هم که پیش رویم به سفیدی
می‌زند، یخ‌های قله آغری است...

آن‌جا یخ‌زاری است مسطح به وسعت در حدود یک کیلومتر مربع و در میانش گودالی
بسیار بزرگ. چیزی مانند بستر یک رودخانه قدیمی. در این‌جا چیزی جز یخ نیست.
نمی‌توانی سرت را بلند کرده، به آسمان نگاه بکنی...

همراه رامیز اژه‌لی افتان و خیزان به سویی که سربازان می‌روند، راه می‌سپاریم،
... سربازان و شهاب در چند قدمی قله هستند. مثل شاخه‌های دستخوش طوفان
شده، خم و راست می‌شوند... بالاتر می‌روند و پرچم را طی مراسمی بر تارک قله
می‌نشانند... روی یخ‌ها نشسته‌ام و از سرما خونم انگار که یخ بسته است...

چشمم آب نمی‌خورد که بتوانم پایین بروم. رامیز اژه‌لی اصرار می‌کند که برگردیم...
روی دامنه پرشیب یک دره هستیم و به چپ و راست می‌پیچیم... می‌گویم:
ببین رامیز، بیا به جای رفتن به پناهگاه، به چادرهای ییلاق‌نشین‌ها که آن پایین است،
برویم... رامیز هم مخالفتی نمی‌کند و به طرف دهکده به راه می‌افتیم. بعد از گذشتن از یک
صخره‌زار پرشیب به درازای سه کیلومتر، جای همواری پیش پایمان گسترده می‌شود. در این
میان دره‌ای که پر از برف است، در کنار همان زمین هموار توجهمان را جلب می‌کند. نگاه
می‌کنیم چند نفر از همراهانمان را می‌بینیم که بر روی برف نشسته‌اند... دهکده را فراموش
می‌کنیم. پناهگاه نزدیک‌تر است.

خودمان را به سرعت به دهانه درّه می‌رسانیم و بر روی برف‌ها می‌نشینیم و سر
می‌خوریم... تاریکی به زودی فرود می‌آید... دو تن از سربازان به زیر بغل‌های یکی از
همراهانمان رفته‌اند و او را که زانوانش زیر سنگینی تن خود خم برمی‌دارد، پایین می‌آورند...

حالا سه نفر می شویم. سروان ابراهیم آراس هم به ما ملحق می شود. او در هنگام صعود به قله جلوتر از ما بود... رسیده و نرسیده به پناهگاه، خودم را توی چادر می اندازم... هنگام ترک پناهگاه دوم برمی گردم و به قله آغری که از درون مه و ابر سفید می زند، نگاه می کنم. خیلی دور است. دنیای خوفناک.

... دیروز من به آنجا صعود کردم، مگر نه؟ باورم نمی شود... آغری چونان دنیای دیگری بر روی دنیا نشسته...

آغری در دورها می ماند:

... بعد از فرود از آغری من چنین گمان می کردم که دیگر کارمان به پایان رسیده است. اما فرانسوی ها صدای «کورحان، کورحان» سر می دهند، آن ها روی نقشه، برکه ای را که رقم ۴۲۰۰ بر رویش نوشته شده است. نشان می دهند... کورحان ۳۰۰ متری بالاتر از برکه قرار دارد و گفته می شود که خلبانان از هواپیما جسمی مانده به کشتی را در همین حدودها مشاهده کرده اند. فرانسوی ها هم چنان مصمم و مصرند که کشتی را پیدا بکنند...

باز هم می افتیم به راه... برای دومین بار به آخوری می رویم و راهنمایی هفتاد ساله به نام سلیم آقا را از آنجا به همراه برمی داریم...

برکه کورحان را مردم دهکده به نام کوپ گولی می شناسند... تا غروب هم چنان کوه نوردی می کنیم و نمی توانیم به برکه برسیم. شب را در چادر بیلاق نشینان بیتوته می کنیم و از پذیرایی گرم و صمیمانه شان برخوردار می شویم...

صبح زود باز به طرف کوپ گولی بالا می کشیم... باز هم به قله نزدیک می شویم... غرشی وحشتناک برمی خیزد و در کوه می پیچد... در پای قله قطعه یخ عظیمی کنده شده، توی هاله ای از غبار و مه و ابر فرو می غلتد... ضرب بادش یکی از همراهانمان را بر زمین می زند...

از هر چند قدم بی اراده از سلیم آقا می پرسم که «پس کو برکه؟ کجاست؟» و او جواب می دهد که «جلوتر است، همین جا» و ما هرچه جلوتر می رویم به این «همین جا» نمی رسیم. ظهر می شود...

بالاخره فریاد سلیم آقا که پیش از ما از تپه تند شیب و نوک تیزی بالا رفته بلند

می شود:

- این هم برکه...

برکه به بزرگی یک خرمنجا است. پایین تر است ... برکه نه که یک چاه است. اما چاهی
برازنده آغری...

دورها دور کوپ گولی، یعنی دهانه چاه، صخره‌هایی سرخ‌گون و به سان تیغه کارد تیز. خاک
نرمی به رنگ مس که هر چه پایین تر می‌رود، تنگ‌تر و باریک‌تر می‌شود. بر روی خاک، سبز
تندی پخش شده...

در این برکه تنها یک جاندار می‌بینم. پرنده‌ای کوچک که بالش را با آب برکه آشنا
می‌کند و سپس غیث می‌زند.

فرانسوی‌ها برای یافتن کشتی همراه سلیم آقا بالا می‌روند و ما در کنار برکه منتظرشان
می‌مانیم. اما کمی بعد باران می‌گیرد و غرش‌ها فزونی می‌گیرد... سلیم آقا گفته بود که در آن
نزدیکی اویماق وجود دارد... و ما به قصد یافتن اویماق پایین می‌رویم... بعد از آن که مدتی
در زیر باران راه می‌سپاریم، به یک چادر بزرگ می‌رسیم...

فرانسوی‌ها طرف‌های عصر با چهره‌های شکفته از راه می‌رسند. دست خالی
برنگشته‌اند. یکی از آن‌ها تکه سنگ سیاه سیاهی را نشانمان می‌دهد. آن را از قطعه سنگ
گنده‌ای که گویا به کشتی شباهت داشته، کنده بودند...

سر به سر فرانسوی‌ها می‌گذارم:

- حضرت نوح چون می‌دانسته است که کشتی‌اش بعد از مدتی می‌پوسد و از بین می‌رود،
برای آن که سر کسانی که به جستجوی کشتی می‌پردازند، به طاق نخورد، مجسمه آن را
تراشیده و در آغری گذاشته است.

اما فرانسوی‌ها دیگر عین خیالشان نیست. آغری را سراسر می‌گردند و فیلم‌برداری
می‌کنند. آن‌ها با نمایش این فیلم به نام «کشتی نوح» در سراسر جهان، پول زیادی به جیب
خواهند زد... ماه اوت ۱۹۵۲^۱

اخیراً نیز روزنامه سلام از ۵ نفر از جویندگان تازه کشتی نوح که قصد صعود به قله
آارات را داشته‌اند خبر می‌دهد. لازم به ذکر است که یکی از آنان انگلیسی و دیگری
استرالیایی، و سه نفر دیگر آمریکایی بوده‌اند. که توسط شورشیان کرد در ترکیه ربوده

می‌شوند.^۱

آارات از زبان جهان‌گردان :

سیاحانی که طی مأموریت‌های متعدّد به کشور ایران عزیمت نموده‌اند، در مسیر سیاحت خودشان آن‌چنان شیفته عظمت و مناظر طبیعی قلل آارات قرار گرفته‌اند که بالطبع در سفرنامه‌هایشان از آن نامی به میان آورده و لب به تمجید و تعریف این پدیده آفرینش گشوده‌اند. در این جا به چند نفر از آنان اشاره می‌کنیم:

شاید اولین سیاحی که از کوه آارات و فرود آمدن کشتی حضرت نوح (ع) در این کوه، در سفرنامه‌اش سخن به میان آورده، کلاویخو بوده باشد، که قبل از روزگار صفویه به عنوان سفیر پادشاه اسپانیا در دربار تیمور بوده. حدود سال ۸۰۷ ه.ق. / ۱۴۰۴ م. به دستور دربار اسپانیا به ایران سفر کرده و از شمال غربی ایران تا اقصای شمال شرقی را پیموده است. و یک شب با همراهانش در کنار ارس استراحت کرده. مشاهدات خود را جمع به کوه آارات و نیز توصیف شهر سورماری را در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

«این شهر [سورماری] در واقع، هم‌چنان که گفتیم اولین شهری بود که پس از طوفان نوح بر زمین خشک، ساخته شد و بنیان نهندگان آن پسران نوح بودند ... در کوه‌پایه‌ها ویرانه‌های شهری را دیدیم که ظاهراً سال‌ها بود که متروک مانده بود و تا یک فرسخ هم‌چنان در هر طرف ویرانه بسیار می‌دیدیم. مردم آن حوالی به ما گفتند که این آثار و بقایای اولین شهری بود که پس از طوفان نوح به دست خود و پسرانش ساخته شده است... بالای کوه عظیم (=آارات) سرایشی تندی است پوشیده از برف. ابر همواره ما را از مشاهده قله آن محروم می‌ساخت. به ما گفتند که معمولاً در تابستان و نیز در زمستان این کوه به واسطه ارتفاع بسیار در مه و ابر پنهان است. عصر آن روز در کنار چشمه زیبایی که از زیر دهانه بزرگ سنگی بیرون می‌آمد، اندکی آرمیدیم که ناگهان ابرها برطرف شد و سراسر کوه حتی قله آن کاملاً دیده شد. اما پس از لحظه‌ای مه باز آمد و همه را پوشانید. می‌گفتند که چنین امری به ندرت پیش می‌آید که همه کوه دیده شود. در کنار قله اصلی (=آارات) قله کوتاه‌تر (=آارات کوچک) واقع است. پای کوه اخیر هم سرایشی تندی دارد و بین دو قله مزبور

۱- رک: شنبه ۲۵ آبان ۱۳۷۰، ش ۱۴۰، ص ۷.

فرورفتگی همچون قاچ زین وجود دارد، و می‌گویند که کشتی نوح در این جا فرود آمد. اما هم‌چنان‌که گفته شد این دو قله و فرورفتگی بین آن‌ها همواره زیر ابر است.^۱

به احتمال قوی بعد از سفرنامه کلاویخو، قدیم‌ترین نوشته‌ای که به عنوان سفرنامه موجود می‌باشد، خاطرات یک نفر تاجر ونیزی است به نام «جوزا فابار بارو» که در سال ۸۸۳ ه.ق. / ۱۴۷۸ م. در لباس تجارت برای سفارت به دربار «اوزن حسن» آق قویونلو به کشور ایران آمده است. وی به هنگام ورود به ایران ناگهان تحت تأثیر عظمت این اعجوبه طبیعت و نیز سوابق تاریخی و مذهبی آرا‌رات قرار گرفته و شیفته آن گردیده که این شیفتگی و علاقه را در خاطراتش چنین ترسیم می‌کند:

«.... سپس چون از کوه دیگر بگذری به کشور حسن بیگ در ارمنستان بزرگ می‌رسی. از آن جا به مسافت سه روز به قلعه موسوم به لورثو^۲ می‌رسی و از آن جا به مسافت سه روز به کوهی می‌رسی که نوح پس از طوفان عظیم با کشتی خود بر آن نشست. و آن کوهی است بلند و شگفت‌انگیز با دشتی پهناور که در دامنه‌اش قرار دارد و محیطش به قدر دو روز راه است و قله این کوه پیوسته در زمستان و تابستان پوشیده از برف است.

متصل به این کوه، کوهی کوچک است [منظور آرا‌رات کوچک می‌باشد] که آن نیز پوشیده از برف است. به مسافت دو روز از این محل دژ چگری قرار دارد که در پیرامونش ارمنیان سکونت دارند... بدین‌گونه از آن بوم و برگذشتیم تا در تاریخ ۲۶ ژوئیه که به کوه نوح [آرا‌رات] رسیدیم و آن کوهی است بسیار بلند که در تمام سال از قله تا دامنه پوشیده از برف است. می‌گفتند بسیار کسان کوشیده‌اند تا به قله رسند. پاره‌ای هرگز باز نگشته‌اند و آنان که بازگشته‌اند می‌گویند که هرگز راهی برای رسیدن به قله یافته نخواهد شد.^۳

یکی دیگر از سیاحانی که درباره آرا‌رات مطالبی نوشته «ژان باتیست (= باپتیست) تاورنیه» فرانسوی می‌باشد، که پدرش به نام «گابریل» جغرافی دان و نقشه‌کش معروفی بوده، و نیز یکی از عموهای تاورنیه و یکی از برادرانش جغرافی دان و فروشنده نقشه‌های جغرافیایی بودند. وی که در یک چنین خانواده‌ای بزرگ شده و تربیت یافته بود، بین سال‌های ۱۰۴۲-۱۰۷۹ ه.ق. / ۱۶۳۲-۱۶۶۸ م. شش سفر به مشرق کرده که در این

۱- سفرنامه کلاویخو، صص ۵۳-۱۵۱.

۲- در متن Loreo.

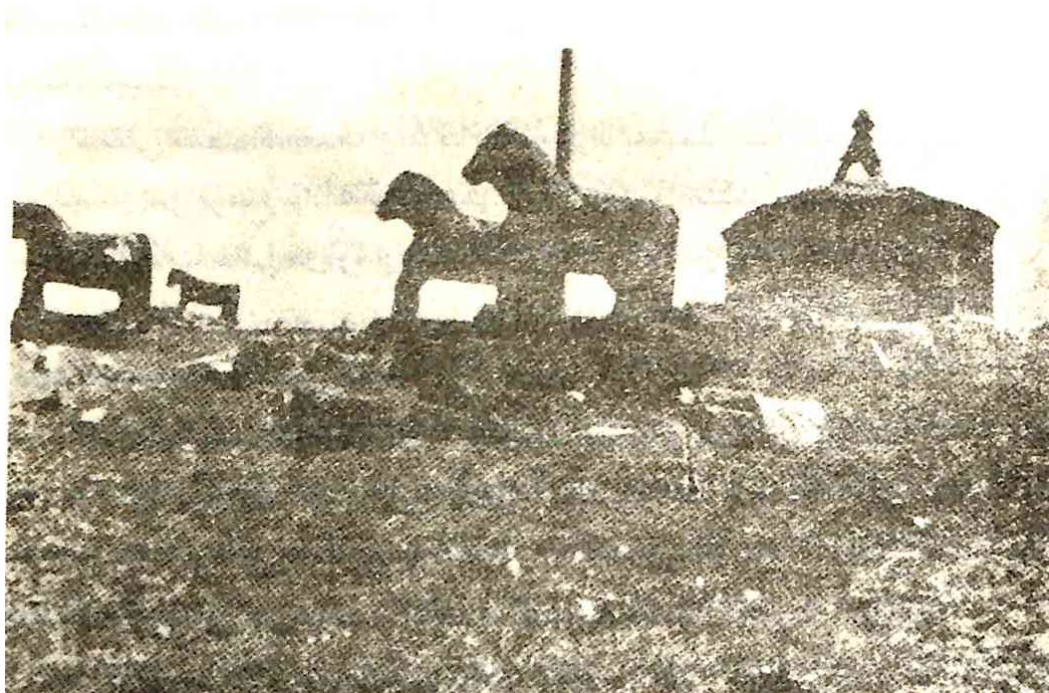
۳- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، صص ۱۳۴، ۲-۱۰۱.

مسافرت‌ها بیش از ۹ بار ایران را دیده است. اولین سفر او در دوره سلطنت شاه صفی نوه کوچک و جانشین مستقیم شاه عباس کبیر، و سفرهای دیگرش در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان انجام گرفته است. تاورنیه در سفرنامه‌اش کوه آرات و محل فرود آمدن کشتی نوح را چنین توصیف می‌نماید:

«... روز دوم از همان جلگه، راه امتداد می‌یابد و کوه آرات (= آق‌ری داغ) در سمت جنوب نمایان می‌شود، و در اطراف آن کوه چندین دژ بنا شده که ارامنه این کوه را «مزوشار» می‌نامند یعنی کوه سفید. زیرا که بعد از فروکش کردن آب و طوفان، سفینه نوح در این کوه فرود آمد. این کوه از سایر جبال ارمنستان که به طور تسلسل ممتد شده منفرد و جدا واقع است و از وسط تا قله دائماً زیر برف مسطور است، و ارتفاعش از تمام جبال مجاور تجاوز می‌کند. در سفر اول از پنج روز فاصله در نظر من نمایان بود. ارامنه وقتی که از دور چشمشان بدان می‌افتد زمین را بوسیده سجده می‌کنند. آنگاه چشم را به طرف آسمان بلند کرده دعایی تلاوت می‌نمایند و علامت صلیبی به صورت خود می‌کشند. اما باید ملتفت این نکته بود که چهار ماه سال این کوه از وسط تا قله زیر ابر پنهان است. من مکرراً از آن راه عبور کردم فقط سه مرتبه قله آن را آزاد دیدم. در این جلگه که روز دوم پیموده می‌شود، در یک ایو و نیم دور از جاده بزرگ در قله کوه یک آثاری دیده می‌شود که معلوم است نتیجه صنعت بوده و در بالای آن خرابه‌هایی به نظر می‌آید، که گواهی می‌دهد که قصری عالی بوده و سلاطین ارامنه برای تفریح و تفریح و شکار خصوصاً مرغابی و درنا آن‌جا می‌رفته‌اند.

سپس اضافه می‌کند: نخجوان به عقیده ارامنه، قدیم‌ترین شهرهای دنیا است که در سه ایو فاصله، از آن کوهی که سفینه نوح در آن‌جا فرود آمد، بنا شده است. وجه تسمیه این شهر همان سفینه نوح است. چه به زبان ارمنی «نخ» به معنی سفینه است، «جوان» [به ضم ج] یعنی جایگیر شده... ارامنه را اعتقاد این است که نوح بعد از طوفان آمد در این شهر وطن اختیار کرد و می‌گویند خود نوح در این شهر مدفون شده و قبر زنش هم در مرنه سر راه تبریز واقع است... در میان خرابه‌های نخجوان آثار یک مسجد بزرگی دیده می‌شود که بسیار عالی بوده است، بلکه بهترین مساجد آسیا، و می‌گویند به یادگار قبر نوح بنا شده بود^۱.

۱- سفرنامه تاورنیه، صص ۵۴-۶.



قبر و سنگ قبرهایی در بالای کوه آارات

آدام اولثاریوس سیاح دیگری که در سال ۱۰۵۶ ه.ق. / ۱۶۳۶ م. به ایران آمده در سفرنامه‌اش در باره آارات چنین می‌نویسد :

«کوه آارات که بنا بر قول عده‌ای از مورخین کشتی نوح در قلّه آن قرار دارد، از طرف ارامنه «مسینا» و از طرف ایرانی‌ها «آگری» نامیده می‌شود. ارتفاع این کوه از کوه‌های منطقه قفقاز زیادتر بوده و تقریباً مرتفع‌ترین کوهی است که در طول مسافرت به آن برخورد کردیم. قلّه آن در زمستان و تابستان پوشیده از برف است. مرتفع‌ترین قسمت این کوه در حدود ۱۰/۱۵ میل از ساحل دریای خزر فاصله دارد. ایرانی‌ها و ارمنی‌ها معتقدند که قطعاتی از کشتی نوح که بر اثر طول زمان به صورت سنگ درآمده است در قلّه کوه آارات وجود دارد. یکی از همراهان ما در یک کلیسای ارمنی در «شماخی» صلیبی را از چوب سیاه رنگ مشاهده کرده بود، که می‌گفتند این صلیب از چوب قطعات کشتی نوح ساخته شده و قطعه کوچکی از صلیب را به عنوان تبرک کنده و دائماً با خود داشت.

صعود به قله آزارات امکان‌پذیر نیست زیرا در ارتفاعات نزدیک قله دره‌های عمیق و تخته سنگ‌های عظیم و شکاف‌هایی بر اثر وقوع زلزله وجود دارد که صعود و عبور از آن‌ها غیرممکن است.

امام‌قلی سلطان که بعدها از طرف پادشاه ایران به سمت سفارت به شلزو یک هلشتین اعزام شد، از اهل قره‌باغ بود که در نزدیکی کوه آزارات واقعست، و املاک زیادی در آن‌جا داشت و اطلاعات جالبی درباره آزارات پیدا کرده بود که آن را برای ما بازگو کرد. این کوه از فواصل زیادی در دریای خزر دیده می‌شود و کشتی‌ها غالباً مسیر خود را از روی آن تعیین می‌کنند.^۱

دیگر از سیاحان «شوالیه شاردن» دانشمند فرانسوی است، که در سال ۱۰۸۴ ه.ق. / ۱۶۷۳ م. به ایران مسافرت کرده، موقع ورود به ایران در حدود نخجوان و از ساحل شمال ارس، با مشاهده کوه آزارات به بحث مفصلی راجع به طوفان نوح و کشتی آن حضرت پرداخته که حاصل این مشاهدات و خاطرات را در سفرنامه‌اش چنین می‌خوانیم:

«در دوازده فرسنگی ایروان، در جانب مشرق یک کوه معروف و بسیار مشهوری (=آزارات) دیده می‌شود که تقریباً همه متفق‌القولند، کشتی حضرت نوح (ع) در آن‌جا توقف کرده است... هنگامی که هوا صاف و روشن باشد، چنان به نظر می‌آید که این کوه در فاصله کم‌تر از دو فرسنگی واقع شده است، زیرا فوق‌العاده بلند و بزرگ می‌باشد... ترک‌ها، (=عثمانیان) این کوهستان را آغری داغ می‌نامند، که به معنی جبل مرتفع و منظم می‌باشد. ارمنیان و ایرانیان بالاتفاق آن را ماسیس (Mcis) می‌خوانند.

ارامنه این لغت را از ماس یا می‌سیس (Mas) مشتق می‌دانند که پسر آرام بوده، و ارمنیان به نام وی خوانده می‌شوند، و خود را از اولاد و اعقاب او می‌دانند. ایرانیان کلمه مزبور را تحریفی از عزیز می‌دانند و استدلال می‌کنند که خداوند تبارک و تعالی این کوه را برای توقف کشتی نوح (ع) برگزید و بدین طریق آن را عزیز و گرامی داشت... این کوه در کتب ایرانی، دو نام دیگر نیز دارد: کون - نوت (Con - Nouth) که کوه نوح است، و ساحات - توپوس (Sahat - Topous) (=صحت - توپوز) که به معنای تپه سعید می‌باشد... این سلسله کوهستان در آثار مصنفین و مؤلفین یونانی و لاتینی مقام مخصوص و ممتازی

۱- سفرنامه آدام اولتاریوس، ج ۱، صص ۲۵-۲۲۴.

دارد و سخت مشهور است، و نویسندگان مزبور مدعی هستند که کوه مزبور از تفرعات جبال توروس می‌باشد. و هر یک از ایشان بر حسب انعطاف و لهجه زبان خود، آن را به اشکال مختلف زیر خوانده است:

گوردی‌ین (Gordiens)، کوردی‌ین (Cordeens)، کوردون‌ین (Corduneiens)، کاردی‌ین (Cardiens)، کوردی (Cardes) و کاردوخ (Carduches) (کرد، کردستان).
در اساطیر ارامنه آمده است، که سفینه حضرت نوح (ع) هنوز هم در قله کوه ماسیس (=آارات) باقی می‌باشد.^۱

در جای دیگر تحت عنوان (قدیمی‌ترین نقطه مسکونی جهان) می‌نویسد: «ارامنه مدعی هستند که ایروان قدیمی‌ترین نقطه مسکونی جهان می‌باشد. و استدلال می‌کنند که حضرت نوح علیه‌السلام و خانواده‌اش پیش از طوفان در این ناحیه سکونت داشته‌اند. و بعد از این که آن حضرت از کوه (=آارات) فرود آمد کشتی ایشان در همین محل به زمین نشست... مورخین ارمنی هنگام بحث از ریشه لغت ایروان، می‌گویند که این کلمه از لغتی مشتق شده است که در زبان ارمنی به معنای دیدن می‌باشد و استدلال می‌کنند که حضرت نوح هنگام هبوط از آارات نخستین مکانی را که دیده است همین شهر ایروان می‌باشد. و باز در عنوان (حضرت نوح تاک^۲ را در ایروان نشانند) می‌نویسد: ارامنه بنا به روایات باستانی مدعی هستند که حضرت نوح تاک را کاملاً در نزدیکی‌های ایروان نشانیده است، و حتی محل و مکان این نقطه تاریخی را نیز نشان می‌دهند.

و نیز اطلاعات خود درباره حضرت نوح را تحت عنوان (حضرت نوح در شماخی) چنین می‌نویسد: ... در نزدیکی قصبه سورام، منطقه‌ایست به نام سماشی^۳، که در زبان گرجی به معنای سه کاخ می‌باشد. مردم محل می‌گویند که حضرت نوح بعد از طوفان این جا را برای سکونت اختیار کرد و هر یک از فرزندانش [سه فرزند حضرت نوح عبارتند از: سام، حام، یافث] قصری بنا کردند.^۴

۱- سیاحتنامه شاردن، پیشین، صص ۷-۳۰۶، (متن و پانویست).

۲- بنا به نوشته مؤلف «العلاق النفیسه، ص ۲۳۷»، اولین میوه‌ای که حضرت نوح (ع) در زمین کاشت انگور بود.

۳- شماخی، شماخا، و به روسی شماخه.

۴- سیاحتنامه شاردن، پیشین، صص ۹۰-۲۸۹، ۲۸۷، ۱۶۶، (متن و پانویست).

دیگر از جهانگردان «جملی کاری» ایتالیایی است که در سال ۱۱۰۵ ه.ق./ ۱۹۶۴ م.، به ایران آمده است. وی هنگام ورود به ایران تحت تأثیر زیبایی‌ها و جذوبت آراغات قرار گرفته و مشاهدات خود را در سفرنامه‌اش چنین بیان می‌کند:

«قبل از اتمام این فصل می‌خواهم یادآور شوم که در تمام مدت اقامت من در ایروان، قلّه آراغات هر روز صبح با نهایت صافی و زیبایی و عظمت از دور نمایان بود. ولی عصرها با بخارهایی که با تابش آفتاب از دشت‌ها و کوه‌های پرآب مجاور بلند می‌گردید، به کلی پوشانده می‌شد، و با رعد و برق و باران این تیرگی از بین می‌رفت. قلّه آراغات به مراتب بلندتر از قلّه توروس از سلسله جبال قفقاز می‌باشد... سرمای دایمی فوق‌العاده در این نواحی حکمفرماست. یک طبیب هلندی که در سال ۱۰۸۱ ه.ق./ ۱۶۷۰ م. برای معالجه راهبی در دیری که نزدیکی‌های قلّه واقع شده بدان‌جا صعود نموده بود می‌نویسد که صعود وی تا دیر، هفت شبانه‌روز طول کشید و هر روز تقریباً پانزده میل راه می‌رفته وی سرمای فوق‌العاده این ناحیه را نیز تعریف می‌کند که با وجود فصل تابستان چند دفعه نزدیک بود که او و همراهانش از سرما تلف شوند... از همان راهب روایت شده که آثار کشتی نوح در دامنه این کوه بلند هنوز باقی است. و اعتدال هوا و عدم وجود برف و باد و باران آن را از پوسیدگی و پراکنده شدن محفوظ داشته، و همان دلیل بهشت روی زمین همین نواحی می‌باشد... ارمنی‌ها این کوه را «مزه زوزار» یعنی جبل کشتی و ایرانی‌ها آن را «آغری داغ» می‌نامند. دامنه‌های این رشته جبال پر از دیرها و معابدی است که مسکن رهبانان و تارکان دنیاست و همه از شدت سرما و دسترس نداشتن به سوخت کافی در رنجند.»

و نیز در تعریف شهر نخجوان می‌نویسد: «نخجوان بسیار قدیمی است بعضی‌ها عقیده دارند که این شهر اولین نقطه‌ایست که ساکنان کشتی نوح پس از خروج از کشتی در آن سکنی گزیده‌اند و دلایلی می‌آورند که: اولاً این شهر در دامنه آراغات و نزدیک به قلّه آن قرار گرفته است. ثانیاً اسم نخجوان مرکب از دو کلمه (ناک) و (جیوان) که در زبان ارمنی، اولی به معنی کشتی و دیگری به معنی اهل و جمعیت است و شاید مقصود همان سرنشینان کشتی نوح باشد. ثالثاً در حوالی این شهر در دامنه کوهی، بنای کهن قبرمانندی وجود دارد که به قبر نوح مشهور است.^۱»

۱- سفرنامه جملی کاری، صص ۱۰، ۱۱، ۱۵. لازم به ذکر است که در مآخذ ارمنی نام نخجوان به صورت‌های ادامه پاورقی در صفحه بعد

پ - آمده - ژوبر، فرستاده مخصوص ناپلیون به دربار فتحعلی شاه قاجار که در سال ۱۲۲۱ ه.ق. / ۱۸۰۶ م. از طریق کشور ترکیه وارد ایران شده است. در سفرنامه‌اش چندین جا این کوه (= آرات) را آن چنان‌که شایسته است ذکر کرده که چند مورد آن نقل می‌شود:

«چهارم ژوئن، بامداد من کوه آرات را دیدم که قلّه آن از برف پوشیده شده بود. و بلندیش از همه کوه‌های دیگر نمایان‌تر بود.»

در جای دیگر می‌نویسد:

«در پایه کوه آرات رودخانه‌ای روان است که آب خود را به دریای خزر می‌ریزد و آن، مرز ترکیه و ایران است.^۱»

از جمله سیاحانی که راجع به آرات مطالبی در سفرنامه‌اش نگاشته، موریس دوکوتزیوئه جهان‌گرد تبعه روسی است که در سال ۱۲۳۷ ه.ق. / ۱۸۲۱ م. و در زمان سلطنت فتحعلی شاه به ایران آمده است. بدین مضمون:

«در کشاکش این حرکات وارد تالین شدیم که ابتدای جلگه‌های وسیع است که ایالت ایروان را تشکیل داده به رود ارس منتهی می‌شود. در افق، دو قلّه مُعظم آرات نمایان بود که سر به ابر کشیده در میان ابر و مه از نظر ناپدید می‌شد... باری نقطه‌ای که کشتی نوح بر آن نشسته به ما نشان دادند... قلّه آرات دایم از برف مستور و شبیه کله قندیست که بر نوک آن یک لکه سیاه باشد... رود ارس از پای کوه آرات می‌گذرد و در عقب آن این کوه به دو قلّه تقسیم می‌شود. قلّه کوچک را اهالی آرات ساداش یعنی پسر قلّه آرات گویند... کوه آرات از نصف ارتفاع به بالا دایم از برف مستور و نوک آن در ابر مخفی است. در اطراف این کوه قصص و افسانه‌های زیاد نقل می‌کنند ولی آنچه محقق است، این است که تا حال کسی نتوانسته به قلّه آن برسد. علت آن است که در وسط آن یخچال‌هایی است که بالا رفتن

ادامه پاورقی از صفحه قبل

مختلف: ناخ جوان، ناخ جاوان، ناخ ایجه‌وان، ناخ ایجاوان آمده که گویا مأخوذ از «ناخناکان ایجه‌وان» به مفهوم نخستین استراحتگاه یا استراحتگاه مقدم است. این نام جنبه اسطوره‌ای دارد؛ مبنی بر این که گویا نوح (ع) در سال ۳۶۶۹ پیش از میلاد پس از فرونشستن جوشش طوفان در همین شهر مسکن گزید. بدان سبب نخجوان بدین نام نامیده شد. البته آن زمان شهری در این سرزمین نبود. ولی به تدریج آباد شد. رک: جمهوری خود مختار نخجوان، عنایت‌الله رضا، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ۱، ش ۲، ص ۲۲۰، (پاییز ۱۳۷۱).

۱ - رک: مسافرت در ارمنستان و ایران، صص ۱۲۲، ۴-۶۳، ۳۴، ۴-۲۳.

از آن‌ها غیرممکن است. گویند وقتی یک نفر پاشای ترک به خیال این مسافرت خطرناک افتاد، ولی در نیمه راه گرفتار چنان باد و سرمایی شد که بالاجبار از انجام تصمیم خود صرف نظر کرد.^۱»

دکتر هینریش بروگش سفیر پروس (=آلمان غربی) در ایران، (۱۲۷۶ ه.ق. / ۱۸۵۹ م.)، موقع گذشتن از جاده ایروان با مشاهده آارات آن را در سفرنامه‌اش چنین توصیف می‌کند:

«کالسکه‌ها با سرعت در جاده ایروان می‌رانند... در حدود ساعت هفت صبح کوه بلند پربرفی را از فاصله دور مقابل خود مشاهده کردیم. راهنما گفت این کوه «آارات» است. آارات با ۱۶۰۷۰ پا ارتفاع از سطح دریا چون غولی افسانه‌ای و سفیدپوش در سرتاسر ارمنستان خودنمایی می‌کند و موجودی افسانه‌ای و در عین حال دوست داشتنی برای کلیه ارمنی‌ها است... قله مخروطی شکل دیگری در دامنه‌های این کوه وجود دارد که به آن آارات کوچک می‌گویند. هوا کاملاً روشن و بدون مه و غبار بود به طوری که با چشمان غیر مسلح می‌توانستیم برجستگی‌های سه‌گانه قله آارات را که طبق افسانه‌های موجود بقایای کشتی نوح در آن قرار دارد ببینیم. کوه آارات در قسمت راست دارای دامنه دنباله‌مانندی است که تا دشت‌های اطراف مانند دیواری ادامه می‌یابد و قله بزرگ و قله کوچک و این دنباله همگی مستور از برف بودند. از دور در نزدیکی آارات رود ارس مانند ریسمان سفید و ماریچی در وسط جلگه دیده می‌شد. در همین قسمت شهر ایروان و در نزدیکی آن «اچ میادزین» یا ارم ارمنی‌ها نیز به چشم می‌خورد.

از سال ۱۸۲۷ به بعد کوه آارات مرز میان سه کشور ایران، روسیه و ترکیه به شمار می‌رود. از طرف دیگر روایات و افسانه‌های زیادی وجود دارد که طوفان نوح در نواحی ارمنستان روی داده. بقایای کشتی نوح در کوه آارات باقی مانده است. و این‌ها خود دلایلی بر این است که آارات و ارمنستان مهد تمدن اولیه بشر بوده‌اند.^۲»

جهان‌گرد دیگری که مبهوت و مجذوب آارات گردیده، بانوی دانشمندی است به نام «مادام دیالافوآ» مهندس و باستان‌شناس فرانسوی که در سال ۱۲۹۹ ه.ق. / ۱۸۸۱ م. به اتفاق شوهر دانشمندش به ایران آمده است. وی در سفرنامه‌اش مشاهدات خود را به شرح

۱- مسافرت به ایران دوران فتح‌علی شاه قاجار، صص ۱۲۹-۳۱، ۸۹-۹۰.

۲- سفری به دربار سلطان صاحبقران، صص ۱۲۰، ۱۱۳، ۱۰۶.

زیر می‌نویسد :

«... سلسله جبال آرارات که تقریباً ۵۶۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و مستور از برف و یخ دائمی است مانند دیو سر سفیدی در میان جبال هم‌جوار خود سر بر آورده و مشغول خودنمایی است.

این کوه دارای دو قلّه است که از حیث ارتفاع نامساوی و به وسیله گردنه‌ای از هم جدا شده‌اند. بنا بر افسانه‌های تاریخی کشتی نوح پس از طوفان در قلّه طرف راست این کوه قرار گرفته است. صعود از دامنه این کوه پر از برف و یخ بسیار مشکل است. اما اگر احیاناً اعضاء کلوپ کوه‌نوردی به توانند با مشقت زیاد به قلّه آن برسند و در پستی‌ها و بلندی‌ها کاوش کنند و کشتی نوح را یعنی همان کشتی که کشیشان دیر دریاچه سوانگا^۱ (Sevvanga) با دوربین خود نشان می‌دهند کشف نمایند از شدت وجد و نشاط خستگی را فراموش خواهند کرد^۲».

یکی دیگر از سیاحانی که در سال ۱۳۰۵ ه.ق. / ۱۸۸۷ م. از راه ترکیه وارد ایران شده (ادوارد گرانویل برون) دانشمند انگلیسی می‌باشد. وی آرارات را چنین معرفی می‌کند :

«از این منطقه که گذشتیم از یک پیچ عبور کردیم و ناگهان قلّه کوه آرارات که مستور از برف بود مثل این‌که از زمین بیرون جسته باشد مقابل ما باشکوه و زیبایی زیاد نمودار گردید».

و نیز می‌نویسد: «همین که از یک پیچ جاده گذشتیم منظره باشکوه کوه آرارات در حالی که ابرها از قلّه سفید آن عبور می‌کرد نمایان گردید. و در کنار آن، آرارات کوچک هم پدیدار شد^۳».

دکتر فووریّه فرانسوی پزشک مخصوص ناصرالدین شاه که به مدت سه سال در ایران اقامت کرده، در سال ۱۳۰۷ ه.ق. / ۱۸۸۹ م. از حدود نخجوان وارد ایران شده است. عظمت و ابهت کوه آرارات - این پدیده قرون و اعصار - نام‌برده را وادار ساخته که به شرح زیر ابراز عقیده کند:

«کمی پس از گذشتن از آبادی فنتان، کوه آرارات از طرف جنوب ظاهر شد که تاج

۱- یکی از دریاچه‌های قفقاز.

۲- سفرنامه دیالافوا، ص ۲۵.

۳- یکسال در میان ایرانیان، صص ۶۱، ۵۷.

برف دایمی بر سر آن قرار داشت. باید به این قلّه با عظمت که تنها یادگار طوفان نوح است درود فرستاد. این قله به علت ارتفاع و عظمت از سلسله جبالیه که جزو آن محسوب می شود به خوبی پیدا و تا آسمان نیلگون سرکشیده است و شکلی مخروطی دارد که در قسمت راست قله، قدری ضربت خورده و بر تمام مرتفعات اطراف مشرف است.

در طرف مغرب، کوه های دنباله آرات تا چشم کار می کند ممتداند ولی در جهت دیگر یعنی به طرف جنوب شرقی بعد از درّه بالنسبه عریضی قلّه آرات صغیر است که برخلاف آرات کبیر با نشیبی ملایم به جلگه ای منتهی می گردد. و چنین می نماید که آن منتهی الیه این سلسله جبال است.

در حالی که ما سفرکنان هر یک با رفقای هم کالسه خود از آرات و نوح و کشتی او صحبت می کنیم از جلوی چشم ما واحه های زیبایی می گذرد که وجود آن ها در میان این سرزمین مرتفع خشک، جالب توجه است.^۱

«فرشیلد انگلیسی که کوه پیمای و هم جهان گرد بوده در کتاب خود به عنوان «مسافرت در قفقازیه مرکزی» که در سال ۱۸۶۹ میلادی در لندن چاپ شده می نویسد: هنوز شاعری پیدا نشده که بتواند عظمت و شکوه و جلوه خیال انگیز این کوه [آرات] را وصف نماید. من چون شاعر نیستم نمی توانم بگویم اولین بار که آرات را دیدم چه حال به من دست داد. و بعد از این که بر قلّه کوه صعود نمودم و سه کشور ایران و ترکیه و قفقاز را در پای کوه از نظر گذرانیدم و مشاهده کردم که رود ارس با یک خط مستقیم از شمال آرات، یعنی از زیر پای من عبور می کند خود را در قالب (ژوبی تر) خدای خدایان دیدم، که در اولین روز خلقت جهان، دنیا را از بالای یک کوه مرتفع از نظر می گذرانید و از شاهکار خلقت که به وجود آورده بود لذت می برد.

در آن روز بود که من فهمیدم چرا سلاطین کشور (اورارتو) تخت خود را بر بالای کوه جودی می نهادند که امروز به اسم کوه آرات خوانده می شود.^۲»

الْخَارِثُ وَالْحَوِیْرُث :

عده ای از محققین و مورّخین، این دو کلمه را به «آرات بزرگ و آرات کوچک»

۱- سه سال در دربار ایران، صص ۵-۱۰۴.

۲- شهادت سرداران گمنام ایران، صص ۴۱-۴۴۰.

ترجمه و معنی کرده‌اند، و در تأیید استدلال خودشان دلایلی آورده‌اند که ما از نقل این‌گونه دلایل به لحاظ اطالة کلام صرف نظر می‌کنیم. آن چه محقق است، این است که قطعاً منظور از این دو کلمه (= الحارث و الحویرث) که بیش‌تر در مدارک و مآخذ عربی به کار رفته است^۱، آرات بزرگ و آرات کوچک می‌باشد. که تاکنون این معنی در اسناد و مدارک به طور شایع، مرسوم و متداول بوده است. تا جایی که یاقوت حموی^۲ الحارث و الحویرث را به معنی دو کوه واقع در ارمنستان گرفته است و در علت نامگذاری آن دلیل‌هایی نیز ارائه کرده است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که این تصحیف و تحریف چه گونه انجام گرفته است؟ در این جا نویسندگان نظر خوانندگان محترم را به یادداشت محققانه مرحوم علامه قزوینی پیرامون این دو کلمه (= الحارث و الحویرث^۳) معطوف می‌دارد. زیرا ایشان و مینورسکی هر دو عقیده دارند که این نام‌ها تحریف و تصحیف و معرب واژه «آرات» است. علامه قزوینی چنین می‌نویسد:

«امروز (۱۱ شعبان ۱۳۵۰) که با آقای مینورسکی کتاب حدودالعام را که ایشان مشغول ترجمه آن به انگلیسی... هستند با هم می‌خواندیم، در اوایل کتاب در فصل کوه‌ها (ص ۱۴)^۴ رسیدیم به این دو کوه حارث و حویرث... من گفتم مقصود کدام کوه است؟ گفتند کوه آرات... من فوراً به ذهنم آمد که قطعاً این کلمه «حارث» عین کلمه آرات است که تحریف شده... [چگونگی تحریف را توضیح می‌دهد] ایشان گفتند قطعاً باید همین‌طور

۱- افزون بر سایر مدارک که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شد، ابی‌الفرج قدامة بن جعفر الکاتب البغدادی در گذشته سال ۳۲۰ ه.ق. می‌نویسد: «در اقلیم پنجم ۲۹ کوه است، از آن‌هاست کوه‌های «حارث» و «حویرث» و طول آن‌ها ۳۳ میل است». رک: تَبْدُ مِنْ كِتَابِ الْخَرَجِ وَ صَنْعَةِ الْكِتَابَةِ، ص ۲۳۲.

۲- یاقوت حموی گوید: در بالای آن‌ها (= حارث و حویرث) گورستان شاهان ارمنستان است که با زر و زیور دفن شده‌اند و بلیناس حکیم آن‌جا را طلسم کرده تا کسی بدان دست نیابد. سپس از مدائنی نقل می‌کند که چون این دو کوه به دست حویرث بن عقبه و حارث بن عمرو غنوی، دو سردار عرب - در معیت سلمان بن ربیع - گشوده شد و به نام ایشان نامیده گشت. رک: معجم البلدان، ج ۲، صص ۸۴-۱۸۳.

۳- لسترنج این نام‌ها را مأخوذ از کلمه «حرث» به معنی زراعت یا نام عربی قبل از اسلام می‌داند، که چندان معقول و قانع‌کننده نمی‌باشد. رک: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۶.

۴- رک: حدودالعالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۳۳ / همان، با مقدمه بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، ص ۳۶۱ / و نیز همان، تصحیح و اهتمام سید جلال‌الدین طهرانی، ص ۲۲.

باشد و علاوه کردند که این کلمه قطعاً در ابتدا «حارارات» نوشته شده بوده است... [شرح می‌دهد که چه گونه بر اساس قاعده تصحیف، تبدیل به حارت و سپس به حارث شده است]... و قطعاً نود و نه درصد من یقین دارم که همین طور بوده است و شده است... پس از تحریف و تصحیف آرات به حارث، آن وقت به کلی طبیعی است که آن کوه کوچک‌تر مجاور آن را به حویرث تصغیر بسته‌اند و «حارث کوچک» از آن خواسته‌اند.^۱

طوفان نوح (ع) از نظر قرآن^۲:

«قرآن در حدود سی مرتبه به واقعه طوفان و غرق شدن قوم نوح تذکرات متفرق داده و تنها در سوره هود در ۲۴ آیه متوالی موضوع دعوت توحیدی نوح (ع) و انکار قوم او و پیش‌آمد طوفان و کیفیت آن تشریح شده است.^۳» که از این آیات نتیجه‌گیری‌هایی راجع به شدت، وسعت و عاقبت این طوفان می‌توان کرد. از جمله آیه شریفه زیر است که آیه مورد بحث ما می‌باشد:

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيَضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىٰ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۴.

«و گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو بر، و ای آسمان، تو (باران) باز دار. و آب فرو شد و کار گزارده آمد و (کشتی) بر «جودی» قرار گرفت و گفته شد: دوری باد بر گروه ستمکاران.^۵»

«چنان چه از آیات دیگر این سوره شریفه به دست می‌آید، سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فرا گرفت. و آب بالا آمد. گنهکاران و متمردين بی‌خبر به گمان این‌که این یک

۱- یادداشتهای قزوینی، ج ۴ (مجلد ۴-۳)، صص ۱۳۴-۳۵.

۲- (پیترموز لایتنر) دانشمند آلمانی که اخیراً واقعه طوفان نوح را از نظر علمی مورد بررسی قرار داده است پس از پرسش‌هایی در این زمینه می‌نویسد:

«در باره اصل واقعه یعنی وقوع طوفانی چون طوفان نوح در هزاران سال قبل در روی زمین، هیچ تردیدی وجود ندارد. زیرا به غیر از کتاب‌های آسمانی تورات و قرآن مجید در میان همه اقوام و ملل جهان نیز چنین روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد از ایام باستان در ذهن همه مردم جهان خاطره چنین واقعه‌ای نقش بسته و همه به نوعی از وقوع طوفان بزرگ آگاه شده‌اند.» دانستنیها، س ۱۵، ش ۸، ص ۷، بهمن ماه ۱۳۷۲.

۳- طوفان نوح از نظر تورات و قرآن مجید، دکتر یدالله سبحانی، مکتب اسلام، س ۱۲، ش ۱، ص ۳۵.

۴- قرآن، سوره هود (۱۱)، آیه ۴۴، ک.

۵- قرآن مجید با ترجمه و... پیشین، ج ۲، ص ۲۰۹.

طوفان عادی است و می‌توانند خودشان را نجات دهند، به نقاط مرتفع و قله کوه‌ها و برآمدگی‌های زمین پناه بردند. اما آب از آن نقاط نیز گذشته و تمام مناطق زیر آب پنهان شده، و اجسام بی‌جان و اشیاء و وسایل زندگی مردمان غافل و طغیانگران بی‌بند و بار روی آب به چشم می‌خورد.

نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده، امواج، کشتی را به هر سو می‌برد. در روایات آمده است که شش ماه تمام (=از آغاز ماه رجب تا پایان ماه ذی‌الحجه و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره‌ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد.

سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می‌کند. و می‌گوید:

۱- «به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر»: (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ)

۲- «و به آسمان دستور داده شد، ای آسمان دست نگهدار»: (وَايَا سَمَاءُ أَقْلَعِي)

۳- «و آب فرو نشست»: (وَوُغِيضَ الْمَاءُ)

۴- «و کار پایان یافت»: (وَوُضِيَ الْأَمْرُ)

۵- «و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلوی گرفت»: (وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ)

۶- «در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر»: (وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)^۱

ناگفته نماند که «اهل ادب این آیه را نمونه‌ای فصاحت دانسته‌اند. و به همین دلیل است که شاعر ایرانی آن را با (تَبَّتْ يَدَا^۲) مقایسه کرده و گفته: «کی بود تَبَّتْ يَدَا مانند یا اَرْضُ ابْلَعِي^۳».

آیا طوفان نوح عالم‌گیر بوده و یا منطقه‌ای :

«در این خصوص عده‌ای معتقدند که این طوفان منطقه‌ای بوده و بر سایر نقاط جهان شامل نمی‌شود و دلایلی نیز - که چندان دور از عقل نیست - بر مدعای خودشان نقل کرده و بدان

۱- تفسیر نمونه، ج ۹، صص ۱۰-۱۰۹.

۲- قرآن، سوره تَبَّتْ (۱۱۱)، آیه ۱، ک.

۳- قرآن مجید با ترجمه و جمع‌آوری تفسیر، پیشین، ص ۲۱۰.

استشهاد می نمایند. ولی از ظاهر بسیاری از آیات قرآن چنین برمی آید که طوفان نوح علیه السلام جنبه منطقه ای نداشته است، بلکه حادثه ای بوده است برای سراسر روی زمین. زیرا کلمه ارض (= زمین) به طور مطلق ذکر شده. مانند: (رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَّارًا^۱). خداوندا بر روی زمین از کافران که هرگز امید به اصلاحشان نیست، احدی را زنده مگذار.

و هم چنین آیه ۴۴ سوره هود (= آیه مورد بحث): وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلُغِي مَاءَكِ... ای زمین آب های خود را فرو بر... از بسیاری از تواریخ نیز، جهانی بودن طوفان نوح استفاده می شود. به همین جهت تمام نژادهای کنونی را به یکی از سه فرزند نوح (= حام، سام، یافت) که بعد از نوح باقی ماندند باز می گردانند.

در تاریخ طبیعی نیز دورانی به نام دوران باران های سیلابی دیده می شود^۲ که اگر آن را الزاماً به قبل از تولد جانداران ندانیم قابل تطبیق بر طوفان نوح نیز هست. غیر از این ها با بررسی مآخذ اسلامی و تواریخ موجود، این مطلب که نوح از حیوانات روی زمین نمونه هایی با خود برداشت نیز مؤید جهانی بودن طوفان است. و اگر محل زندگی نوح را کوفه - آنچنان که در بعضی از روایات آمده است - بدانیم و باز طبق روایات دیگر دامنه طوفان به مکه و خانه کعبه هم کشیده شده باشد، این خود مؤید دیگری بر جهانی بودن این طوفان است.^۳

غیر از موارد ذکر شده، «پروفسور فسین دین Fessenden استاد دانشگاه پتیس بورگ

۱- قرآن، سوره نوح (۷۱)، آیه ۲۶، ک.

۲- «آثار مشهود زمین شناسی حاکی است که از اواسط دوران چهارم زمین شناسی و مخصوصاً بعد از دوره بسط و توسعه یخچال ها، طغیان و تجاوز آب ها به قاره ها عمومیت داشته و رسوب های وسیعی از این پیشرفت های آب بر روی قسمتی از خشکی هایی که قبلاً وجود داشته اند باقی مانده است.» طوفان نوح از نظر تورات و قرآن مجید، پیشین، ص ۳۵. در روزنامه «همشهری» درباره ریشتر تحت عنوان «ریشتر چیست؟» مطلبی چاپ شده که نقل آن خالی از فایده نیست. «حادثه ای که به نام «طوفان نوح» در تاریخ زندگی بشر ثبت شده و حقیقت آن را مطالعات باستان شناسی تأیید کرده است، به طور قطع، ناشی از یک طوفان عظیم دریایی به علت ریزش گسل های زیرزمینی در منطقه ای در زیر خلیج فارس بوده که کوهی از آب را در امتداد سلسله کوهستان زاگرس رو به شمال در دره وسیع بین النهرین به حرکت درآورده است. این زلزله به مقیاس ریشتر باید در حدود ۱۲ درجه شدت می داشته است، چهارشنبه ۲۱ مهر ۱۳۷۲، شماره ۲۳۳، ص ۵. از اخبار و احادیث نیز جهانی بودن طوفان نوح استفاده می شود. رک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۹ / بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۲۳ به بعد.

۳- تفسیر نمونه، پیشین، صص ۱۰۲-۳، (با دستکاری).

در کتاب «تمدن مغروق قفقازیه - al - the - flinders - Petrie» که در سال ۱۹۲۳ م. طبع شده است می‌نویسد: که منبع طوفان از دریای سیاه تا بحر خزر و دریاچه آرال تا دشت گوبی^۱ بوده است. سپس می‌گوید که مدارک مَعْرِفَةُ الْأَرْضِ در دست است که در شمال این منطقه، دریایی به طول ۲۹۶۰ کیلومتر وجود داشته، که از قفقازیه به مغولستان می‌رسیده است.

دانشمندان دیگر در زمین‌های مرتفعی که در مشرق دریای خزر واقع است و فاصله دوری با سواحل آن دریا دارد رسوب‌های مِلْحِی و فسیل Fossile حیوانات دریایی و انواع صدف‌هایی را که امروز در سواحل دریای خزر می‌بینیم - کشف کرده‌اند و برخی اوقات، این رسوب به عمق سه متر می‌رسد. چنین رسوب‌هایی در مناطق میان ولگای سفلی و مغولستان نیز به دست آمده است.

و باز در زمستان سال ۱۹۲۸ م.، دو هیئت معروف علمی در حوالی رود فرات به حفاری می‌پرداختند. هیئتی که در محل شهر قدیمی «کیش»، نزدیک بابل حفاری می‌کرد، تحت سرپرستی دکتر لنگدون Langdon استاد دانشگاه آکسفورد بود. و ریاست هیئت دیگر که در جنوب خرابه‌های «اور^۲» (= زادگاه حضرت ابراهیم (ع)) حفاری می‌کرد، پروفیسور وولی^۳ Woolly باستان شناس نامدار بود. هر دو هیئت در طی کاوش‌های خود، در زمان واحد، به رسوب‌هایی رسیدند که بدون تردید از یک طوفان سهمگین حکایت می‌کرد و چون بیش‌تر کنند، وضع زمین تغییر یافت. و به جای این‌که بنابر معمول به طبقه‌ای مرکب

۱- گوبی که به دشت گوبوستان یا گوستان و یا گبوستان معروف می‌باشد، از دو کلمه ترکیب یافته است. ۱- «گبو» به معنی تپه ماهور یا مسیل، ۲- «ستان» به معنی محل و سرزمین. و گاهی این واژه به معنی جایگاه و چراگاه گاو نیز آمده است.

۲- «باستان شناسانی که در خرابه‌های «اور» حفاری کرده‌اند، می‌نویسند: که قدیم‌ترین تاریخی که به طور تحقیق می‌توان از شهر اور تعیین کرد، به سال ۳۱۰۰ قبل از مسیح می‌پیوندد... ولی اخیراً ظرفی سفالین در یکی از گورستان‌های شهر اور به دست آمده که تاریخ آن متعلق به سه هزار و پانصد سال قبل از مسیح است. و در سال ۱۹۳۳ م. عده‌ای از باستان شناسان انگلیسی و امریکایی به آن ناحیه شتافتند و تیشه‌های حفاران، قهرمانی را که متجاوز از دو هزار سال است ساکت و بی‌صدا در سواحل فرات خفته بود از خواب گران بیدار کرد و او را از زبان آثار و خطوطی که بر در و دیوارها نقش شده بود به سخن آورد و به این وسیله بسیاری از اسرار نهفته را کشف کرد که مهم‌ترین آن‌ها اسناد و مدارک متعلق به طوفان نوح است.» قصص قرآن، صص ۳۲۴، ۳۲۱.

۳- پروفیسور (سرلئونارد وولی) از سال ۱۹۲۵ به عراق رفت و درباره طوفان نوح تحقیقات خود را آغاز کرد. رک: دانستنیها، پیشین، ص ۷.

از ظروف شکسته و گچ و غیره برسند، با تعجب دیدند که به خاکی رسیده‌اند که ظاهراً بکر و دست نخورده است. پروفیسور وولی نا امید نشد و دستور داد تا بیش‌تر حفر کنند، سه متر کردند و بار دیگر به طبقه‌ای مرکب از ظروف شکسته و گچ رسیدند. ضخامت رسوبی که این طبقه را می‌پوشانید به سه متر می‌رسید و بنابراین بعید به نظر می‌آید که سیل یا طغیان رودخانه، موجب چنین رسوبی شده باشد. وجود این رسوب از نظر تاریخ و باستان‌شناسی دلیل بر این بود که در تمدن این قسمت از کره زمین انقطاعی رخ داده. زیرا آثاری که در زیر این رسوب یافته شد، هیچ شباهتی به آثاری که روی آن یافتند، نداشت.^۱

جودی به کجا اطلاق می‌شود:

عده‌ای از دانشمندان و لغت‌نویسان عقیده دارند جودیایی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق (= آیه ۴۴ سوره هود) معرفی شده، کوه معروفی است در (جزیره) نزدیکی موصل. و بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمد» و یا در شمال عراق دانسته‌اند.^۲

«در کتاب مفردات، راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه‌ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) می‌داند. بعید نیست که همه این‌ها به یک معنی باز گردد. زیرا «موصل» و «آمد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می‌باشند.^۳»

بعضی «نوشته‌اند نام یونانی کوه «جودی» Gordyoei بوده است. و این یکی از کوه‌های ارمنستان است که آن سرزمین را از جنوب از بین‌النهرین جدا می‌کند. یکی از مفسران اروپایی قصه کشتی نوح و قرار گرفتن آن را بر (جودی) مأخوذ از (کلدانیان) می‌داند و می‌گوید: بقایای این کشتی در زمان اپیفانیوس (= Epiphanius) هم موجود بوده است.^۴» «بنا به نقل دیگران (از جمله مؤلف بزرگوار تفسیرالمیزان) لنگرگاه در آرات از جبال

۱- در نقل این مطلب مدیون آقای دکتر حسین آلیاری استاد دانشگاه تبریز هستم.

۲- رک: تاج‌العروس، ج ۷ (لغت جود) / التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۹۲ و ...

۳- تفسیر نمونه، پیشین، ص ۱۱۱.

۴- قرآن مجید با ترجمه و جمع‌آوری تفسیر، پیشین، صص ۱۰-۲۰۹.

ارمنیه بین ایران و ترکستان روس واقع در دیار بکر از نواحی موصل بوده است.^۱
«در کتاب «اعلام قرآن» درباره کوه جودی تحقیق و تتبعی شده است که در ذیل می آوریم:

«جودی» نام کوهی است که کشتی نوح بر فراز آن به خاک نشست و نام آن در سوره هود آیه ۴۴ که قریب المضمون با مندرجات تورات است ذکر شده است.
نسبت به محل کوه جودی سه قول اظهار شده است:

۱- بنا بر قول اصفهانی، کوه جودی در عربستان است و یکی از دو کوهی است که در قلمرو قبیله «طی» واقعست.

۲- کوه جودی سلسله کاردین است که در شمال شرقی جزیره «ابن عمر» در مشرق دجله، نزدیک به موصل، واقع است، و اکراد آن را به لهجه خود «کاردو» و یونانیان جورودی و اعراب آن را جودی خوانده اند. در ترگوم یعنی ترجمه کلدانی تورات، و هم چنین در ترجمه سریانی تورات، محل به خاک نشستن کشتی نوح، قلعه کوه اکراد «کاردین» معین شده است.

جغرافیون عرب نیز جودی مذکور در قرآن را بر این کوه منطبق کرده اند و گفته اند که تخته پاره های کشتی نوح در قلعه این کوه تا زمان بنی عباس باقی بوده است و مشرکین آن را زیارت می کرده اند.

در داستان های بابلی داستانی شبیه به داستان طوفان نوح موجود است. به علاوه می توان احتمال داد که دجله طغیان کرده باشد و مردم آن حدود، دچار طوفان شده باشند.

در کوه جودی کتیبه های آشوری موسوم به کتیبه های «میسر» موجود است و در این کتیبه ها نام «اورارتو» دیده شده است.

۳- در ترجمه فعلی تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح کوه های آارات تعیین شده و آن کوه ماسیس واقع در ارمنستان است.

نویسنده قاموس کتاب مقدس معنی اولیه را «ملعون» ضبط کرده و گفته است: بنا بر روایات، کشتی نوح بر فراز این کوه به خاک نشست، و آن را عرب ها «جودی» می نامند، و

۱- گزارش بسیار جالب باستان شناسی شوروی درباره کشتی حضرت نوح، مهدی ایمانی، مکتب اسلام، س ۱۲، ش ۱۰، ص ۲۶.

ایرانیان کوه نوح و ترکان آن را «کرداغ» به معنی کوه سرایش می خوانند و در نزدیکی ارس واقع است.

تا قرن پنجم ارامنه در ارمنستان کوهی به نام جودی نمی شناختند. و از آن قرن شاید بر اثر اشتباه مترجمین تورات که کوه «اکراد» را کوه آرات ترجمه کرده اند، برای علماء ارمنی چنین تصویری پیدا شده است. شاید مجوز این تصور آن بوده است که آشوریان بر کوه های شمال و جنوب دریاچه «وان» نام آرات یا آراتو، می داده اند.

می گویند که حضرت نوح بر فراز کوه جودی پس از فرونشستن طوفان، مسجدی ساخت و ارامنه هم می گویند که در پای کوه جادی، قریه «ثمانین» یا «ثمان» نخستین محلی بوده که همراهان نوح بدان فرود آمده اند.^۱

قدر مسلم این است که جودی به کوهی اطلاق می شود که کشتی نوح پس از پایان طوفان در آن فرود آمده که این قول اتفاقی است. ولی این کوه (=جودی) کدامین کوه است و در کجا واقع شده و آیا غیر از آرات کوهی بدین نام و نشان موجود است یا نه؟ در میان مآخذ اسلامی و غیراسلامی اختلاف نظر و یا سلیقه بسیار است. اما با توجه بر یک سری اقوال و نظریات ارائه شده در کتب اسلامی و غیراسلامی، منظور از کوه جودی همان آرات معروف می باشد. که کشف بقایای الواح کشتی توسط عده ای از باستان شناسان روسی پس از گذشت هزاران سال این نظر را به خوبی تأیید می نماید. «به علاوه نام «میزه زوزار» یا جبل کشتی ها نیز از طرف ارامنه مؤید گفتار ماست. و شهرت تاریخی فرود سفینه نوح در آرات در طی قرون و اعصار خود دلیل دیگری است.^۲»

مضافاً بر این ها، متن تورات با صراحت محل فرود آمدن کشتی نوح را کوه های آرات قلمداد می کند در نسخه ترجمه شده از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی آمده است:

«و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید. و چشمه های لجه و روزن های آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد. و آب رفته رفته از روی زمین برگشت و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد. و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه های اراراط

۱- اعلام قرآن، خزائلی، ص ۲۸۱، نقل از تفسیر نمونه، پیشین، صص ۱۳-۱۱۱.

۲- کوه آرات محل فرود آمدن کشتی نوح، دکتر رحیم هویدا، مکتب اسلام، ص ۱۳، ش ۱، ص ۱۰۸.

[آارات | قرار گرفت. ۱]

دانشمند فرزانه مرحوم ابوالحسن شعرانی نیز در توضیح و تصحیح خود ذیل اقوال گوناگون پیرامون (جبل جودی) تقریر نموده که گفته می شود منظور از جودی آارات است.^۲

کشف تخته‌الواح نوح (ع) و توسل به نام‌های مبارک:

مجله رسمی و پرتیراژ «اتحاد نیزوب» شوروی (= شوروی سابق) که به طور ماهانه منتشر می شود گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستانی بسیار ارزنده و جالب است و هم از نظر دینی عالی ترین دلیل بر عظمت قرآن و عقاید دینی ماست، درج نموده است. و به دنبال آن عده ای از نویسندگان انگلیسی، مصری، پاکستانی، و... آن مقاله را از روسی به انگلیسی و عربی و اردو، ترجمه نموده و در مجله ها و روزنامه های محلی خود نقل کرده اند. مجله نام برده در شماره تشرین دوم ۱۹۵۳ می نویسد:

هنگامی که باستان شناسان روسی در منطقه ای معروف به «وادی قاف» مشغول حفاری و جستجوی آثار باستانی بودند در اعماق زمین به چند پاره تخته ای قطور و پوسیده ای برخوردند که بعداً معلوم شد این تخته ها قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده و بر اثر تحولات دریایی و زمینی در طول ۵۰۰۰ سال هم چنان در دل زمین باقی مانده است. برخورد به این تخته ها نظر محققین باستان شناسی را آن چنان به خود جلب نمود، که در سال دیگر به کنجکاوای و تعقیب عملیات حفاری خود پرداخته و بالاخره در همان منطقه به یک قطعه تخته دیگری برخوردند که به صورت لوحی چندین سطر کوتاه از کهن ترین و ناشناخته ترین خطوط بر روی آن منقوش بود.

این تخته لوح در طول هزاران سال در زیر خاک صحیح و سالم مانده و اصلاً پوسیدگی مشاهده نگردیده و اکنون در موزه آثار باستانی مسکو در معرض دید همگان می باشد.

۱- کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب هشتم، ص ۱۰ / همان، متن عربی، ص ۱۳.

۲- رک: مجمع البیان، ج ۵، (مجلد ۵۶) ص ۱۶۵.

۳- البته همه این نظرات -در تأیید این که محل فرود آمدن کشتی نوح آارات می باشد- با وادی قاف در مسکو محل اکتشاف تخته ها سازش دارد. اگرچه این محل نزدیک به آارات نبوده، امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دریا و تحولاتی که در طول چندین هزار سال رخ داده، آن تخته ها در منطقه مزبور و در اعماق زمین قرار گرفته باشد.

بر اثر این اکتشاف اداره کل باستان شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن هیئتی مرکب از ۷ نفر از مهم ترین باستان شناسان و اساتید خط شناسی و زبان دان روسی و چینی مأمور تحقیق و بررسی نمود... این هیئت پس از ۸ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سایر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان شناسی شوروی گذاشت:

۱- این لوح مخطوط چوبی از جنس همان پاره تخته های مربوط به کاوش های قبلی و کلاً متعلق به کشتی نوح بوده است، منتها لوح مزبور مثل سایر تخته ها آن قدر پوسیده نشده و طوری سالم مانده که خواندن خط های آن به آسانی امکان پذیر می باشد.

۲- حروف و کلمات این عبارات به لغت سامانی یا سامی است که در حقیقت أم اللغات (= ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می باشد.

۳- معنای این حروف و کلمات بدین شرح است:

ای خدای من! و ای یاور من!

به رحمت و کرم مرا یاری نما!

و به پاس خاطر این نفوس مقدسه:

محمد (ص)

ایلیا «علی (ع)»

شبر «حسن (ع)»

شبیر «حسین (ع)»

فاطمه (س)

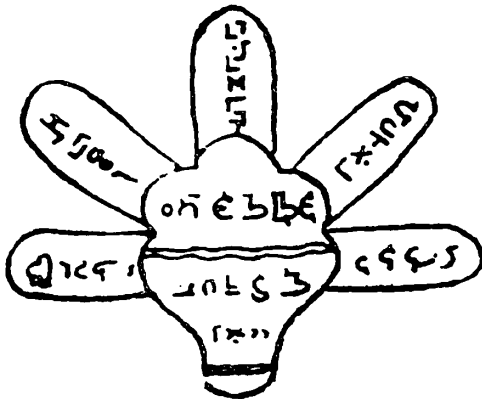
آنان که همه بزرگان و گرامی اند!

جهان به برکت آن ها برپاست!

به احترام نام آن ها مرا یاری کن!

تنها تویی که می توانی مرا به راه

راست هدایت کنی!...



آنان که همه بزرگان و گرامی اند!

جهان به برکت آن ها برپاست!

به احترام نام آن ها مرا یاری کن!

تنها تویی که می توانی مرا به راه

راست هدایت کنی!...

لوح پیدا شده از بقایای کشتی نوح

بدیهی است استمداد نوح پیامبر (ع) از خاندان رسالت و نقش نام های آنان بر کشتی،

چندین هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه های

مختلف شیعه و سنی و ... بوده و جز از روی الهام از مبدأ اعلی و اشاره غیبی به هیچ چیز

نمی‌توان آن را تفسیر کرد.

درست است که حضرت نام‌های مقدس «محمد، علی، حسن، حسین و فاطمه» را به عنوان دعا و به عنوان تبریک نقش بر لوح نمود، اما در حقیقت این یک پیش‌گویی عجیب از دوران‌های خیلی دور و دراز دربارهٔ پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است، که با فاصلهٔ حدود ۵۰۰۰ سال پس از طوفان قدم به عرصهٔ گیتی گذاشتند^۱.

غیر از این، «از آثار موجود می‌توان به یک قطعه تختهٔ موجود در موزهٔ «لوور» پاریس اشاره کرد که مطابق نظریهٔ باستان‌شناسان، از تکه پاره‌های کشتی نوح است که در آرات در قسمت یخبندانی این کوه از میان یخ‌ها در اثر تجسّسات باستان‌شناسان پیدا شده است. و شاید بر اثر همین فکر بوده که چند سال قبل قاضی عالی رتبهٔ دیوان کشور آمریکایی به نام «دوگلاس» در صدد تحقیق و صعود به کوه آرات از جبههٔ واقعه در خاک ترکیه برآمد که با اعتراض شوروی‌ها مواجه شده و از قصد خود صرف‌نظر کرد.^۲»

و نیز «یکی از نخستین اشاراتی که در آثار مکشوفهٔ باستانی، به طوفان نوح شده، بر روی یک لوح گلی بابلی است، و این لوح اکنون در موزهٔ اشمولیان ASHMOLEAN MULEUN دانشگاه آکسفورد محفوظ است.

کتیبه به خط میخی است و در شهر «اور» نوشته شده و پروفور جورج اسمیت آن را چنین ترجمه کرده است:

«... و آنان که پیش از طوفان بودند دویست و چهل و یک هزار و دویست سال سلطنت کردند (پس سال ایشان با سال ما فرق داشته است).

و طوفان برخاست -

و زمین را فراگرفت -

و طوفان فرو نشست -

و پس از آن،

حکومتی که از آسمان نازل شد -

مقر آن در کیش بود -

۱- رک: گزارش بسیار جالب باستان‌شناسی شوروی دربارهٔ کشتی نوح، پیشین، صص ۹-۲۶.

۲- کوه آرات محل فرود آمدن کشتی نوح، پیشین، صص ۹-۱۸.

و در کیش ... بود که

«غور» به سلطنت رسید.

مورخین تأسیس نخستین سلسله را در «کیش» در حدود سال ۵۴۰۰ پیش از میلاد و تأسیس شهر «اور» را در سال ۴۱۰۰ پیش از میلاد می‌دانند. چون نام هیچ یک از این شهرها در آثار مذکور ذکر نشده است، و نیز چون نگفته‌اند که این شهرها مغروق گشتند، لذا طوفان نوح پیش از تأسیس این شهرها واقع شده است.

در متن عبری تورات مذکور است که حضرت ابراهیم ۲۹۲ سال بعد از طوفان به دنیا آمد و حال آن که در ترجمه یونانی تورات که ۳۰۰ سال پیش از میلاد بدین زبان برگردانده شده است، تولد حضرت ابراهیم را ۷۸۰ سال بعد از طوفان نوشته‌اند. اما بعضی از مورخین برآنند که حضرت نوح در سال ۲۱۶۰ پیش از میلاد متولد شده است.^۱ بنابراین مادامی که مدارک جدیدتری به دست نیامده می‌توانیم فرض کنیم که طوفان نوح باید در میان سال‌های ۳۲۰۰ و ۲۴۰۰ پیش از میلاد مسیح رخ داده باشد.^۲

افزون بر این‌ها کارل گریمبرگ وقوع طوفان نوح را حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌داند. وی عقیده دارد: به فرض همه شهرهای سومری در این طوفان از میان نرفتند حداقل این که سخت آسیب دیدند. در ادامه استدلال خود می‌افزاید: «نخستین شخصیت معتبر سومری را که می‌شناسیم و از برکت کتیبه‌های مربوط به وقف و نذر به وجودش یقین داریم، «مِزانه - پادا» پادشاه شهر «أور» است. وی احتمالاً در حدود سال ۲/۵۰۰ پیش از میلاد می‌زیست.^۳

نوشته گریمبرگ تقریباً نظریه قبلی را مبنی بر وقوع طوفان حدود سال‌های ۳۰۰۰ تا ۲۴۰۰ قبل از میلاد به طور احتمالی تأیید می‌کند.

دکتر هینریش بروگش نیز در سفرنامه‌اش از قطعات کشتی نوح که از کوه آرات کشف شده و در گنجینه کلیسای «اچ میادزین» با اشیاء و وسایل گران‌قیمت نگهداری

۱- «چنان که دانشوران اهل کتاب و دیگران گفته‌اند، سال ششصد عمر نوح بود و دو هزار و دویست و پنجاه ششمین سال هبوط آدم بود که خدا عز و جل طوفان را فرستاد.» تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۳۱. «حضرت ابراهیم (ع) تقریباً دو هزار سال پیش از میلاد و معاصر نمرود بن کوش متولد شده است.» لغت‌نامه دهخدا، ج ۲، لغت (ابراهیم).

۲- نویسنده دریافت این مطالب را مدیون لطف آقای دکتر آلیاری می‌باشد.

۳- رک: تاریخ بزرگ جهان، ج ۱، صص ۷۱-۱۷۰.

می شود، و وی آن‌ها را مشاهده کرده است خبر می دهد. بدین مضمون :

«به مناسبت ورود ما گنجینه دیگری را که آثار باقی مانده از مقدسین بود و معمولاً آن را سالی یک بار به معرض نمایش معتقدان می گذاشتند، گشودند. این گشایش با تشریفات خاصی توسط کلیه کشیش‌ها که لباس‌های رسمی خود را پوشیده بودند و سرودهای مذهبی می خواندند انجام شد. و این آثار را که عبارت از قطعه چوبی از کشتی نوح در کوه آارات، صلیب‌ها و نشان‌هایی از مقدسین و بالاخره اسکلت دست و پای بعضی از آن‌ها بود نشان دادند و حضار این قطعات را با پارچه‌ای برداشته می بوسیدند و بر زمین می گذاشتند»^۱.

آنچه که جالب توجه است، این است که پیدایش^۲ چنین اثر باستانی در یک کشور غیراسلامی و غیرمذهبی (= شوروی سابق) و توسط عده‌ای از افراد غیرمسلمان ولی دانشمند و اهل خبره و در محیطی که جز مادیگری ارزش دینی و مکتبی دیگری حاکم نبوده است، نه تنها مایه مباهات برای تشیع و پیروان مکتب وحی به حساب می آید، بلکه برای کلیه فرق اسلامی که به مکتب آسمانی و برحق حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (ص) عقیده راسخ داشته و در آن اتفاق نظر دارند و با نام یگانه دخت آن حضرت یعنی حضرت فاطمه زهرا (ع) بانوی بزرگوار اسلام آشنایی دارند، موجب کمال افتخار و سربلندی می باشد.

۱- سفری به دربار سلطان صاحبقران، صص ۱۱۱-۱۲.

۲- در پاره‌ای از احادیث نبوی (ص)، پیدا شدن لوح تخته پاره‌های کشتی حضرت نوح پیش‌گویی شده است.
 رک: الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۴۰۰.

منابع و مراجع

- ۱- آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل‌الله همدانی، دکتر هاشم رجب‌زاده، تهران ۲۵۳۵.
- ۲- آئین مهر میترائیسم، تحقیق و نوشته هاشم رضی، ؟ ۱۳۵۹.
- ۳- آب از نظر ادیان، دکتر محمدجواد جنیدی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، س ۲۳، ش ۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰، (۱۳۵۰).
- ۴- آپاردی سئلر سارانی (سارا، قصه‌های کهن آذربایجان)، حسن مجیدزاده «ساوالان»، تهران ۲۵۳۷.
- ۵- آثارالبلاد و اخبارالعباد، زکریابن محمدبن محمود القزونی، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار)، تهران ۱۳۶۶.
- ۶- آثار باستانی آذربایجان، آثار و ابنیه تاریخی شهرستانهای اردبیل، ارسباران، خلخال، سراب، مشکین‌شهر، مغان، سید جمال ترابی طباطبائی، ج ۲، تهران ۲۵۳۵.
- ۷- آذربایجان، آذربایجان، صمد وورغون (شعرلی)، حمید محمدزاده، باکی ۱۹۸۴.
- ۸- آذربایجان بایاتیلاری، نقابی، تبریز؟.
- ۹- آذربایجان پیش از تاریخ و پس از آن، سیداسماعیل وکیلی، ؟، ۱۳۶۲.
- ۱۰- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، از آغاز تا اسلام، رحیم رئیس‌نیا، بخش اول، تبریز ۱۳۶۸.
- ۱۱- آذربایجان شوروی، افرند داش دامیرف، ترجمه والرئ سافرانف، مسکو ۱۹۷۸ م.
- ۱۲- آذربایجان عاشیق‌لاری، و... ترجمه حبیب ادریسی، ج ۱، تبریز ۱۳۶۷.
- ۱۳- آذربایجان و ازان (آلبانیای قفقاز)، عنایت‌الله رضا، تهران ۱۳۶۰.
- ۱۴- آشنائی با جمهوریه‌های مستقل آسیای میانه و قفقاز، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۵- آلماس ایلدیرمین سشچیلیمیش شعرلری، برگردان مهندس بیوک رسولوند، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۶- ائل منی آتماز، عاشیق قشم (قلندر)، داور، تبریز ۱۳۵۸.

- ۱۷- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، (معروف به مقدسی)، ترجمه دکتر علینقی منزوی، تهران ۱۳۶۱.
- ۱۸- احسن التواریخ، حسن بیک روملو، به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۵۷.
- ۱۹- اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ۱۳۶۵.
- ۲۰- ادب خزینه سی، علی اصغر خرم ... تهران ۱۳۵۹.
- ۲۱- ارمنیان، سیر اربی در نرسسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۲۵۳۷.
- ۲۲- از آستارا تا استارباد، مسیح ذبیحی، منوچهر ستوده، مجلد ششم، تهران ۱۳۵۴.
- ۲۳- از پیدایی انسان تا رسایی فتودالیزم در آذربایجان، اقتباس و ترجمه حسین صدیق، تهران ۲۵۳۷.
- ۲۴- از شیخ صفی تا شاه صفی، سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۵- از مزدک تا بعد، رحیم رئیس نیا، تهران ۱۳۵۸.
- ۲۶- ازدهای هفت سر، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۷- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، اداره انتشار اسناد، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۲.
- ۲۸- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، از تیمور تا شاه اسماعیل، دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۲۵۳۶.
- ۲۹- اسناد و نامه های تاریخی، سید علی مؤید ثابتی، تهران ۱۳۴۶.
- ۳۰- آشا و هیشتا یا پیام زرتشت، مهرداد مهرین، ؟ ۱۳۶۲.
- ۳۱- اصحاب الرّس یا مردمان کنار رود ارس، صدیق صفی زاده (بوده که نی)، هوخت، دوره ۲۵، ش ۱۱، (۱۳۵۳).
- ۳۲- اصول کافی، ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الكلینی الرازی (معروف به کلینی)، با ترجمه و شرح فارسی محمد باقر کمرئی، تصحیح محمد باقر بهبودی، علی اکبر غفاری، ج ۳، تهران ۱۳۸۸ هجری.
- ۳۳- اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، دُرّه میرحیدر، تهران ۱۳۴۷.
- ۳۴- اطلاعات، شنبه، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۱، ش ۱۹۶۱۰.
- ۳۵- اطلاعات، دوشنبه، ۶ اردیبهشت ۱۳۷۲، ۴ ذی قعدة ۱۴۱۳، ۲۶ آوریل ۱۹۹۳، ش ۱۹۸۹۳.

- ۳۶- اطلاعات، سه شنبه، ۲۶ تیرماه ۱۳۶۹، ۲۴ ذیحجه ۱۴۱۰، ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۰، ش ۱۹۰۹۱.
- ۳۷- الاطلاق النفیسة، احمد بن عمر بن رسته، (معروف به ابن رسته)، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره چانلو، تهران ۱۳۶۵.
- ۳۸- افسانه آغری، یاشار کمال، ترجمه رحیم رئیس نیا، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۹- اکسیر التواریخ، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران ۱۳۷۰.
- ۴۰- البلدان، احمد بن ابی یعقوب «ابن واضح یعقوبی» ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران ۲۵۳۶.
- ۴۱- التیان فی تفسیر القرآن، شیخ الطایفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، (معروف به شیخ طوسی)، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، ج ۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت؟.
- ۴۲- العبر، تاریخ ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد، (معروف به ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۱، تهران ۱۳۶۳.
- ۴۳- المسالک و الممالک، ابوالقاسم عبیدالله بن عبد الله بن خرداذبه، (معروف به ابن خرداذبه)، لیدن ۱۳۰۶.
- ۴۴- المسالک و الممالک، ابن خرداذبه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، تهران ۱۳۷۰.
- ۴۵- المیزان، استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۵، تهران ۱۳۶۳.
- ۴۶- امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران ۱۳۶۸.
- ۴۷- امثال و حکم در لهجه محلی آذربایجان، علی اصغر مجتهدی، تبریز ۱۳۷۵-۱۳۳۴.
- ۴۸- اناهیته در اسطوره های ایرانی، سوزان گویری، تهران ۱۳۷۲.
- ۴۹- اورارتو، ب. ب. پیوتروفسکی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران ۱۳۴۸.
- ۵۰- اولین نقشه برجسته نمای آذربایجان، ش ۱۵۲۳، فروردین ماه س ۱۳۶۳ و سایر نقشه های مربوط به آذربایجان.
- ۵۱- ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه محمد معین، تهران ۱۳۶۴.
- ۵۲- ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶)، اوژن اوین، ترجمه و حواشی و توضیحات از علی اصغر سعیدی، تهران ۱۳۶۲.
- ۵۳- ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ج ۱، ۲، ۳، تهران ۱۳۶۲.

- ۵۴- ایران در برخورد با استعمارگران، از آغاز قاجاریه تا مشروطیت، دکتر سید تقی نصر، تهران ۱۳۶۳.
- ۵۵- ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از تاریخ، دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۶۲.
- ۵۶- ایران‌شناسی در شوروی، دکتر عنایت‌الله رضا، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱، تهران ۱۳۶۴.
- ۵۷- ایران‌نامه، یادگار نامه ایرانیان در عصر اشکانیان، گردآورده عباس پور محمدعلی شوشتری (مهرین)، ج ۳، تهران ۱۳۲۱.
- ۵۸- ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت‌الله رضا، تهران ۱۳۶۵.
- ۵۹- ایران و قضیه ایران، جرج. ن. کرزن، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ج ۲، تهران ۱۳۶۲.
- ۶۰- ایل میلان، منوچهر کلانتری، هنر و مردم، ش ۴۳، (اردیبهشت ۱۳۴۵).
- ۶۱- اینونوآنسیکلوپدسی - İNONU ANSIKLOPEDISI، ج ۱، آنکارا ۱۹۴۶ م.
- ۶۲- بابک، جلال برگشاد، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، رضا انزایی، تهران ۱۳۶۳.
- ۶۳- بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۲.
- ۶۴- بایاتیلار (آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتیندان)، به کوشش م.ع. فرزانه، تهران ۱۳۶۳.
- ۶۵- بایاتیلار، یحیی شیدا، تبریز ۱۳۶۸.
- ۶۶- بحارالانوار، العلم‌العلامة شیخ‌الاسلام المولی محمد باقرالمجلسی، (معروف به علامه مجلسی)، ج ۱۴، ۱۱، تهران ۱۳۶۳.
- ۶۷- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج اول تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی، تهران ۱۳۲۱.
- ۶۸- بررسی اجمالی وضعیت مبادی ورودی و خروجی استان آذربایجان شرقی با جمهوریهای آذربایجان و ارمنستان، نشریه ش ۷۰/۱۲، ش م ۱۴۲، سازمان برنامه و بودجه استان، گروه اقتصاد، محمود سعیدان، تبریز ۱۳۷۰.
- ۶۹- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، به اهتمام دکتر محمد معین (جلدهای مختلف)، تهران ۱۳۵۷.
- ۷۰- بستان‌السیاحه، حاجی زین‌العابدین شیروانی، اصفهان ۱۳۴۲ ه. ق.
- ۷۱- بعضی از اسناد مربوط به غائله آذربایجان، مرکز اسناد و آمار،؟؟.

- ۷۲- بلوای ناگارتوقره باغ در آذربایجان شوروی، آدری ال. الشناد، ترجمه عبدالله ظهیری، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۳، ش ۱ و ۲، ش م ۹ و ۱۰، مشهد ۱۳۷۰.
- ۷۳- پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، محمد علی مهمید، تهران ۱۳۶۱.
- ۷۴- پل خداآفرین، دکتر رحیم هویدا، یغما، س ۲۴، ش ۱۲، (اسفندماه - ۱۳۵۰).
- ۷۵- پلها، پروفیسور ولفرام کلایس، ترجمه دکتر محمد ظروفی، معماری ایران دوره اسلامی، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران ۱۳۶۶.
- ۷۶- پلهای تاریخی آذربایجان، دکتر رحیم هویدا، نشریه ش ۸۳، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، س ۵۲-۱۳۵۱.
- ۷۷- پنج رود، آن تری وایت، ترجمه شهین دخت صنعتی، تهران ۱۳۴۰.
- ۷۸- تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، تحقیق محمود محمد الطناحی، ج ۱۶، کویت ۱۳۹۶ هـ / ۱۹۷۶ م.
- ۷۹- تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۷، کویت ۱۳۸۹ / ۱۹۷۰.
- ۸۰- تاریخ آذربایجان از پیدایش اجتماع انسان‌های اولیه تا جنبش‌های کارگری اوائل قرن بیستم، ا. ن. قلی‌اف، ترجمه ا. آ. افشار (انتشارات شورا، نشر معاصر) ۱۳۵۹.
- ۸۱- تاریخ آذربایجان، از دوران‌های قدیم تا اوائل قرن بیستم، عده‌ای از نویسندگان، باکو ۱۹۹۳.
- ۸۲- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، ج ۱، تهران ۱۳۶۱.
- ۸۳- تاریخ ارسباران، سرهنگ حسین بایبوردی، تهران ۱۳۴۱.
- ۸۴- تاریخ ارمنستان، موس خورن، ترجمه ابراهام - آو آسایان، به اهتمام ابراهیم دهگان، اراک ۱۳۳۱.
- ۸۵- تاریخ امپراطوری عثمانی، هامر پورگشتال یوزف، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، ج ۱، تهران ۱۳۶۷.
- ۸۶- تاریخ الامم و الملوک، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، (معروف به طبری)، ج ۴، بیروت؟.
- ۸۷- تاریخ اورارتو و سنگنبشته‌های اورارتی در آذربایجان، دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۴۵.

- ۸۸- تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران ۱۳۶۳.
- ۸۹- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ن. و. پیگولوسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی و ... ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۴ و نیز ج ۲، تهران ۱۳۴۹.
- ۹۰- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، تهران ۱۳۶۴.
- ۹۱- تاریخ ایران زمین، دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۶۳.
- ۹۲- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (کمبریج) گرد آورنده ر. ن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران ۱۳۶۳.
- ۹۳- تاریخ ایران در دوره قاجار، کلمنت مارکام انگلیسی، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۴.
- ۹۴- تاریخ بزرگ جهان، کارل گریمبرگ، ترجمه دکتر سید ضیاء الدین دهشیری، زیر نظر دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، ج ۱، تهران ۱۳۶۹.
- ۹۵- تاریخ تبریز، پرفسور و. مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز ۱۳۳۷.
- ۹۶- تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۵۲.
- ۹۷- تاریخ جهان آرا، قاضی احمد غفاری قزوینی، تهران ۱۳۴۳.
- ۹۸- تاریخ ده هزار ساله ایران، عبدالعظیم رضائی، ج ۲، ۴، تهران ۱۳۶۳.
- ۹۹- تاریخ سیاسی پارت «اشکانیان» نیلسون دویواز، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۴۲.
- ۱۰۰- تاریخ سیاسی ساسانیان، دکتر محمد جواد مشکور، ج ۱، ۲، تهران ۱۳۶۶.
- ۱۰۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ارامنه «آرمناکان، هونچاکیان و داشناکسوتیون» ترجمه و تألیف گیو آقاسی، دکتر الکساندر پادماگریان، مقدمه از فرامرز برزگر، تهران ۱۳۵۲.
- ۱۰۲- تاریخ صدساله ایران، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، حسن اعظام قدسی (اعظام الوزراء)، ج ۲، ۴، خاتمه کتاب: اردیبهشت ۱۳۴۲.
- ۱۰۳- تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ۵، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۰۴- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، تصحیح و مقابله شاهرودی، تهران ۱۳۶۴.

- ۱۰۵- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۶۲ و به سعی و اهتمام ادوارد برون، تهران ۱۳۶۱.
- ۱۰۶- تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۲۵۳۷.
- ۱۰۷- تاریخ فرهنگ ایران، دکتر عیسی صدیق، تهران ۱۳۳۶.
- ۱۰۸- تاریخ مبارک غازانی، رشیدالدین فضل الله همدانی، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان، هرتفورد انگلستان ۱۹۴۰.
- ۱۰۹- تاریخ مختصر ایران از آغاز اسلام تا آغاز سلطنت پهلوی، پاول هرن، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران ۱۳۴۹.
- ۱۱۰- تاریخ مردم اورارتو و کشف یک سنگنبشته به خط اورارتو در آذربایجان، محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۳۲.
- ۱۱۱- تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۱۲- تاریخ مفصل ایران، از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، عباس اقبال آشتیانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۱۳- تاریخ مهندسی در ایران، دکتر مهدی فرشاد، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۱۴- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری (از مولوی تا جامی)، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، بخش دوم، تهران ۱۳۶۱.
- ۱۱۵- تاریخ نهضت‌های ملی ایران، از سوگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان، عبدالرفیع حقیقت (رفیع) بخش اول، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۱۶- تاریخچه فرقه دمکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان، از... نجفقلی پسیان، تهران ۱۳۲۷.
- ۱۱۷- تاریخنامه طبری، از کهن‌ترین متون فارسی، گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۱، تهران ۱۳۶۸.
- ۱۱۸- تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن (هفدهم)، اکرم بهرامی (دماوندی)، تهران ۲۵۳۶.
- ۱۱۹- تبریز و پیرامون، شفیع جوادی، تبریز ۱۳۵۰.
- ۱۲۰- تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، آلفونس گابریل، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح دکتر هومان خواجه نوری، تهران ۱۳۴۸.

- ۱۲۱- تذکره جغرافیای تاریخی ایران، و. بارتولد، ترجمه حمزه سردادور، تهران ۱۳۰۸.
- ۱۲۲- تذکره شعرای آذربایجان، تاریخ زندگی و آثار، محمد دیهیم، ج ۱، تبریز ۱۳۶۷.
- ۱۲۳- ترجمه و شرح نهج البلاغه، حاج سید علینقی فیض الاسلام، تهران ۱۳۵۱.
- ۱۲۴- تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق قوینلو و ظهور دولت صفوی، والتر هینتس، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران ۱۳۶۱.
- ۱۲۵- تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۲۶- تفسیرالبیان ترکی، ترجمه شیخ الاسلام محمد حسن مولی زاده شکوی، ج ۲، تبریز ۱۳۹۹ ه. ق.
- ۱۲۷- تفسیر صافی، محمد محسن، (مشهور به فیض کاشانی)، ج ۴، مشهد؟.
- ۱۲۸- تفسیرالقرآن الکریم، میر محمد کریم، ترجمه حاج عبدالمجید - صادق نوری، ج ۲،؟ ۱۳۵۴.
- ۱۲۹- تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، به تصحیح دکتر جلالی متینی، ج ۱، تهران ۱۳۴۹.
- ۱۳۰- تفسیر القمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم القمی، تصحیح و تعلیق سید طیب موسوی جزائری، ج ۲، نجف، ۱۳۸۶ ه. ق.
- ۱۳۱- التفسیر الکبیر، امام فخر رازی، ج ۲۳،؟،؟.
- ۱۳۲- تفسیر منهج الصادقین، ملافتح الله کاشانی، تصحیح حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، ج ۶، تهران ۱۳۴۱.
- ۱۳۳- تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، زیر نظر استاد محقق ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۵، تهران ۱۳۶۲. و ج ۹، قم ۱۳۵۹.
- ۱۳۴- تقویم البلدان، ابوالفداء، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۴۹.
- ۱۳۵- تمدن ایران باستان، مهرداد مهرین، تهران ۱۳۴۳.
- ۱۳۶- تواریخ، هرودوت یونانی، ترجمه و حواشی از ع وحید مازندارنی، تهران؟.
- ۱۳۷- توضیحی بر شعر ابوتمام در جنگ های بابک، دکتر رحیم هویدا، هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی «کرمان»، دفتر دوم، سی و شش خطابه، به کوشش محمد روشن، تهران ۱۳۵۸.

- ۱۳۸- الجامع لاحكام القرآن، لأبي عبد الله محمد بن احمد الأنصاري القرطبي، ج ۱۳، قاهره ۱۳۸۷ هـ./ ۱۹۶۷ م.
- ۱۳۹- جغرافیای اوراسیا، ولادیمیر ژیرتکف، ترجمه پروفیسور یوسف ازد میر، آلمان، استانبول، ۱۹۶۸، ۱۹۷۲.
- ۱۴۰- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۴۱- جغرافیای چیچست یا دریاچه رضائیه، دکتر رحیم هویدا، تبریز ۱۳۵۵.
- ۱۴۲- جغرافیای سیاسی ایران، دکتر رحیم هویدا، نشریه ش ۱۶، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربایجان. (۳۶-۲۵۳۵).
- ۱۴۳- جغرافیای طبیعی آذربایجان، دکتر رحیم هویدا، تبریز ۱۳۵۲.
- ۱۴۴- جغرافیای کامل ایران، عده ای از نویسندگان (سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش)، ج ۱، تهران ۱۳۶۶.
- ۱۴۵- جغرافیای مفصل ایران، دکتر ربیع بدیعی، ج ۲، ۳، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۴۶- جمهوری خودمختار نخجوان، عنایت الله رضا، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ۱، ش ۲، پائیز ۱۳۷۱. و نیز ش ۴، بهار ۱۳۷۲، (وابسته به دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه).
- ۱۴۷- جنگ ده ساله ایران و روس، جمیل قوزانلو، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۴۸- جنگهای هفتصد ساله ایران و روم، سرهنگ مقتدر (غلامحسین)، تهران ۱۳۱۵.
- ۱۴۹- جنوب حسرتی، سلیمان رستم، باکی (باکو) ۱۹۸۲.
- ۱۵۰- جهان اسلام، سه شنبه ۴ آبان ۱۳۷۲، ۱۰ جمادی الاول ۱۴۱۴، ۲۶ اکتبر ۱۹۹۳، س ۳، ش ۷۰۰.
- ۱۵۱- جهانگردی مارکوپولو، پیسان روستی سین، و ش: ویکتور، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۵۲- جهانگشای نادری، میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱.
- ۱۵۳- جهان نامه (متن جغرافیائی تألیف شده در ۶۰۵ هجری)، محمد بن نجیب بکران، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۴۲.
- ۱۵۴- جهان نما، کاتب چلبی، بلده قسطنطنیه ۱۱۴۵.

- ۱۵۵- چشمه‌های معدنی ایران، دکتر جنیدی «محمد جواد»، ج ۱، تبریز ۱۳۴۸.
- ۱۵۶- چگونه سدّ ارس ساخته شد؟ ... خواندنیها، س ۳۳، ش ۱۶، (آبان ماه ۱۳۵۱).
- ۱۵۷- چند مقاله تاریخی و ادبی، نصرالله فلسفی، تهران ۱۳۴۲.
- ۱۵۸- چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران، مقالاتی از استادان دانشگاه آذربادگان، تبریز ۱۳۵۳.
- ۱۵۹- حبیب‌السیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، (معروف به خواندمین)، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، ج ۲، ۳، ۴، تهران ۱۳۵۳.
- ۱۶۰- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۶۱- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به تصحیح و اهتمام سیدجلال‌الدین طهرانی، تهران ۱۳۵۲ ه.ق.
- ۱۶۲- حدود العالم من المشرق الى المغرب، با مقدمه بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، کابل ۱۳۴۲.
- ۱۶۳- حرکت تاریخی کرد به خراسان، کلیم‌الله توحیدی (کانیمال)، ج ۱، مشهد ۱۳۷۰، ج ۳، مشهد ۱۳۶۶.
- ۱۶۴- حضورستان، دکتر باستانی پاریزی، تهران ۱۳۷۰.
- ۱۶۵- حیدرخان عمواوغلی، اسماعیل رائین، بخش نخست، تهران ۲۵۳۵.
- ۱۶۶- خاطرات و خطرات، مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه، تهران ۱۳۴۴.
- ۱۶۷- خاطرات لیدی‌شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۶۸- خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان، از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا دی ماه ۱۳۲۵، سرلشکر احمد زنگنه، تهران ۱۳۵۳.
- ۱۶۹- خسرو و شیرین، حکیم نظامی قمی (معروف به گنجوی)، تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۳.
- ۱۷۰- خصال، شیخ صدوق، ترجمه و شرح فارسی آیت‌الله کمره‌ای، تهران ۱۳۸۵ هجری.
- ۱۷۱- خواجه تاجدار، ژان گوره فرانسوی، ج ۱، ۲، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۷۲- دانستنیها، س پانزدهم، ش ۸، ش م ۲۷۸، بهمن ماه ۱۳۷۲.
- ۱۷۳- دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، ج ۱، تهران ۲۵۳۶.

- ۱۷۴- دایرةالمعارف آذربایجان (آذربایجان انسیکلوپدسی)، ج ۱، باکو ۱۹۷۶.
- ۱۷۵- دائرة معارف القرن العشرين، محمد فرید وجدی، ج ۴، بیروت ۱۹۷۱.
- ۱۷۶- دایرةالمعارف دانش بشر، به اهتمام و سرپرستی مهدی تجلی پور، تهران ۴۹-۱۳۴۶.
- ۱۷۷- دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۲، زیر نظر رضا اقصی، تهران ۱۳۵۶.
- ۱۷۸- داستان اصحاب رس، حبیب الله فضائلی، اصفهان ۱۳۶۳.
- ۱۷۹- در آخرین روزهای رضاشاه، ریچارد ا. استوارت، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران ۱۳۷۰.
- ۱۸۰- در باره زبان آذربایجان، مهندس ناصح ناطق، زبان فارسی در آذربایجان، ج ۲، دربرگیرنده بیست و سه گفتار از نوشته های دانشمندان و زبان شناسان، گردآوری ایرج افشار، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۸۱- دروازه های ایران قفل است، ابوالحسن احتشامی، (هیئت تحریریه روزنامه اطلاعات)، ۱۳۲۹.
- ۱۸۲- دو غزل آذری تازه یافته، یحیی ذکاء، زبان فارسی در آذربایجان ج ۲، دربرگیرنده بیست و سه گفتار از نوشته های دانشمندان و زبان شناسان، گردآوری ایرج افشار، تهران ۱۳۷۱.
- ۱۸۳- دلاوران گمنام ایران، شهادت سرداران گمنام ایران، در جنگ با روسیه تزاری، ژان یونیر فرانسوی، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران؟.
- ۱۸۴- دولت های شیعه در طول تاریخ، استاد محمدجواد مغنیه، ترجمه محمد بحرینی کاشمری، قم؟.
- ۱۸۵- دو مبارز جنبش مشروطه، (ستارخان، شیخ محمد خیابانی)، رحیم رئیس نیا، عبدالحسین ناهید، تهران ۲۵۳۵.
- ۱۸۶- دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، تهران ۱۳۶۲.
- ۱۸۷- دهات دزمار، دکتر رحیم هویدا، یغما، س ۲۴، ش ۲.
- ۱۸۸- دیوان اشعار ملک الشعراء، محمد تقی «بهار»، ج ۲، تهران ۱۳۳۶.
- ۱۸۹- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران ۱۳۵۷.
- ۱۹۰- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، دکتر نذیر احمد، آستان قدس ۱۳۵۰.

- ۱۹۱- دیوان سید ابوالقاسم متخلص به نباتی، تهران ۱۳۴۵.
- ۱۹۲- الذریعة الى تصانیف الشيعة، العلامة الشيخ آقا بزرگ الطهرانی، ج ۲۰، بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.
- ۱۹۳- رابطه اقتصادی و تجاری با جمهوری آذربایجان، اداره کل بازرگانی استان آذربایجان شرقی، تبریز ۱۳۷۲.
- ۱۹۴- راهنما و مشخصات معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول، (موجود در وزارت امور خارجه) - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - تهران ۱۳۶۷.
- ۱۹۵- رسالت، سه‌شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۷۲، ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۱۴، ۲۶ اکتبر ۱۹۹۳، س ۸، ش ۲۲۵۴.
- ۱۹۶- رسالت شنبه ۸ آبان ماه ۱۳۷۲، ۱۴ جمادی‌الاول ۱۴۱۴، ۳۰ اکتبر ۱۹۹۳، س ۸، ش ۲۲۵۷.
- ۱۹۷- رسالت یکشنبه ۲۳ آبان ماه ۱۳۷۲، ۲۹ جمادی‌الاول ۱۴۱۴، ۱۴ نوامبر ۱۹۹۳، س ۸، ش ۲۲۷۰.
- ۱۹۸- روابط بازرگانی هند و عرب، سید سلیمان ندوی، ترجمه محمد حسین مشایخ فریدنی، تحقیقات اسلامی، نشریه بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، س ۲، ش ۲، تهران ۱۳۶۶.
- ۱۹۹- روادیان (فرمانروایان آذربایجان) حسن جاف، بررسیهای تاریخی، س ۱۲، ش ۲، (خرداد - تیر ۲۵۳۶).
- ۲۰۰- رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن، دکتر رحیم هویدا، نشریه ش ۸۳، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۵۲-۱۳۵۱.
- ۲۰۱- روزنامه ایران، نمره ۲۴۱، سه‌شنبه ۲۶ ذی‌قعدة الحرام ۱۲۹۱ هجری، ۵ ژانویه ۱۸۷۵.
- ۲۰۲- روزنامه ایران، نمره ۵۵۲، ۵ ذی‌القعدة ۱۳۰۱ هجری، ۲۷ اوت ۱۸۸۴.
- ۲۰۳- روزنامه ایران، نمره ۶۱۶، ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هجری، ۱۲ دسامبر ۱۸۸۶.
- ۲۰۴- روزنامه ایران، نمره ۶۵۲، پنجشنبه ۲۲ رجب ۱۳۰۵ هجری، ۵ آوریل ۱۸۸۸.
- ۲۰۵- روزنامه رسمی دادگستری جمهوری اسلامی ایران، س بیست و سوم، ش مسلسل ۵۷۲.
- ۲۰۶- روزنامه صبح صادق، س ۲، ش ۵۸، دوشنبه ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ هجری / ش ۷۵، دوشنبه ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هجری / ش ۸۷، سه‌شنبه، ۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هجری.

- ۲۰۷- روضات الجنات، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، ج ۱، تهران ۱۳۶۰.
- ۲۰۸- روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ج ۱، تهران ۱۳۱۳.
- ۲۰۹- ریشه یابی واژه ها در قرآن (شرح و ترجمه رساله المتوکل) عبدالرحمن ابوبکر (معروف به جلال الدین سیوطی)، ترجمه دکتر محمد جعفر اسلامی، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۱۰- زاد و بوم زرتشت، شمس العلماء دکتر جیوانجی جمشید جی مدی، ترجمه رشید شهرمدان، بررسیهای تاریخی، س ۱۰، ش ۴، (مهر - آبان ۱۳۵۴).
- ۲۱۱- زندگی نادرشاه، جونس هنوی، ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی، تهران ۱۳۴۶.
- ۲۱۲- زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۳، تهران ۱۳۵۸.
- ۲۱۳- زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر، حسین مکی، تهران ۱۳۶۰.
- ۲۱۴- زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی، نصره الله فتحی، تهران ۱۳۵۲.
- ۲۱۵- سرزمین جاوید، از آثار ماریژان موله، هرتر فلد، گیرشمن، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری، ج ۳، ۴، تهران ۱۳۷۰.
- ۲۱۶- سفر اروپائیان به ایران، دکتر ژان شیبانی، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، تهران ۱۳۵۳.
- ۲۱۷- سفر در ایران، گاسپار دروویل، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۱۸- سفرنامه آدام اولتاریوس، سرزمین تزارهای مخوف، ترجمه مهندس حسین کردبچه، ج ۱، تهران ۱۳۶۹.
- ۲۱۹- سفرنامه آگوست بن تان، نامه های یک افسر فرانسوی در باره سفر کوتاهی به ترکیه و ایران، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران ۱۳۵۴.
- ۲۲۰- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی مؤحد، ج ۲، تهران ۱۳۵۹.
- ۲۲۱- سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۲۲- سفرنامه اولتاریوس، ترجمه احمد بهپور، (بخش ایران)، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۲۳- سفرنامه پیتر و دلاواله، ترجمه دکتر شعاع الدین شفا، تهران ۱۳۷۰.
- ۲۲۴- سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح دکتر حمید شیرانی، اصفهان ۱۳۶۳.
- ۲۲۵- سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، ابراهم و. ویلیامز جکسن، ترجمه منوچهر امیری، فریدن بدره ای، تهران ۱۳۶۹.
- ۲۲۶- سفرنامه جملی کارری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی، عبدالعلی کارنگ، تبریز ۱۳۴۸.

- ۲۲۷- سفرنامه صنیع‌الدوله مشهور به اعتمادالسلطنه (محمدحسن خان اعتمادالسلطنه)، از تفلیس به تهران، به کوشش محمد گلبن، تهران ۲۵۳۶.
- ۲۲۸- سفرنامه فرنگستان، مظفرالدین شاه قاجار، سفراول، مقدمه و ... از امیرشیرازی، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۲۹- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۳۰- سفرنامه گروته، هوگوگروته، ترجمه مجید جلیلوند، تهران ۱۳۶۹.
- ۲۳۱- سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه فره‌وشی (مترجم همایون)، تهران ۱۳۶۱.
- ۲۳۲- سفرنامه مارکو پولو، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران ۱۳۵۰.
- ۲۳۳- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، شش سفرنامه، سفرنامه‌های ونیزیانی که در زمان اوزون حسن آق قویونلو به ایران آمده‌اند، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران ۱۳۴۹.
- ۲۳۴- سفری به دربار سلطان صاحبقران، دکتر هنریش بروگش، ترجمه مهندس کردبچه، ج ۱، تهران ۱۳۶۷.
- ۲۳۵- سفیر زیبا، سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ایون گرس، ترجمه و توضیح علی‌اصغر سعیدی، تهران ۱۳۷۰.
- ۲۳۶- سلام، شنبه ۲۵ آبان ۱۳۷۰، س اول، ش ۱۴۰.
- ۲۳۷- سه سال در دربار ایران، خاطرات دکتر فووریه پزشک ویژه ناصرالدین شاه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۳۸- سیاحتنامه اولیا چلبی، قسمت آذربایجان و تبریز، ترجمه و تلخیص حاج حسین نخجوانی، تبریز ۱۳۳۸.
- ۲۳۹- سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ج ۲، تهران ۱۳۳۵.
- ۲۴۰- سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران ۱۳۶۵. و مدینه انجی ۱۸۹۱ متن عربی.
- ۲۴۱- سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، نورالدین محمد زیدری نسوی، ترجمه محمدعلی ناصح، تهران ۱۳۲۴.
- ۲۴۲- سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۴۳- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، مهدی بامداد، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، تهران ۱۳۶۳.

- ۲۴۴- شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۲۵۳۵.
- ۲۴۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ج ۱۰، تهران، ؟.
- ۲۴۶- شرح و نتیجه تلفیق اطلاعات زمین شناسی و اکتشافی موجود در باره کانسار مس سونگون اهر، ۱۳۷۰.
- ۲۴۷- شهریار و حیدر بابا - مکتوبلار و نظیره لر-، م.ع. فرزانه تهران ۱۳۵۸.
- ۲۴۸- شهریاران گمنام، احمد کسروی، تهران ۲۵۳۷ و ۱۳۰۷.
- ۲۴۹- صحیفه سجاده، ترجمه جواد فاضل، تهران ۱۳۶۱.
- ۲۵۰- طوفان نوح از نظر تورات و قرآن مجید، دکتر بدالله سحابی، مکتب اسلام، س ۱۲، ش ۱.
- ۲۵۱- ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، تصحیح و تحشیه مولوی محمد الهداد، ج ۲، کلکته ۱۸۸۸ م.
- ۲۵۲- عارف دیهیم دار، جیمز داوون، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری، ج ۲، تهران ۱۳۷۲.
- ۲۵۳- عاشیق شمشیر شعرلر، برگردان نقی احمدی آذر مقدم، تبریز ۱۳۷۰.
- ۲۵۴- عالم آرای نادری، محمد کاظم مروی وزیر مرو، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر محمد امین ریاحی، ج ۱، ۲، تهران ۱۳۶۴.
- ۲۵۵- عجائب المخلوقات، زکریا بن محمد بن محمود المکموننی القزونی، به تصحیح و مقابله نصرالله سبوحی، تهران ۱۳۶۱.
- ۲۵۶- عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ابراهیم تیموری، تهران ۱۳۶۳.
- ۲۵۷- علل الشرایع، للشیخ الصدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، (معروف به شیخ صدوق)، ج ۱، قم ۱۳۷۷ ه.ق.
- ۲۵۸- غرائب زمین و عجایب آن، میرزا محمد حسین خان ذکاء الممالک (فروغی)، ترجمه شیخ محمد قزوینی، ؟ ۱۳۱۶.
- ۲۵۹- فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، (معروف به بلاذری)، ترجمه و مقدمه از دکتر محمد توکل، تهران ۱۳۶۷.
- ۲۶۰- الفتوحات الالهیه، بتوضیح تفسیر الجلالین للذقاق الخفیه، سلیمان بن عمر العجیلی الشافعی (مشهور به جمل)، ج ۲، بیروت ؟.
- ۲۶۱- فجر آذربایجان، دوشنبه ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ۳۰ جمادی الاول ۱۴۱۴، ۱۵ نوامبر ۱۹۹۳، س ۳، ش م ۴۹۷.

- ۲۶۲- فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، مشهد ۱۳۶۷.
- ۲۶۳- فرهنگ اطلاعات و آنسیکلوپدی وبستر، آمریکا ۱۹۸۹.
- ۲۶۴- فرهنگ جغرافیائی ایران، دائرة جغرافیائی ستاد ارتش، ج ۴، تهران ۱۳۳۰.
- ۲۶۵- فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، تهران ۱۳۶۵.
- ۲۶۶- فرهنگنامه، برتاموریس پارکر، ترجمه و تنظیم و نگارش زیر نظر رضا اقصی، با همکارم احمد آرام، دکتر عباس اکرامی، منوچهر انور و ... ج ۱۶، تهران ۱۳۴۲.
- ۲۶۷- فقه الامام جعفر الصادق، محمدجواد مغنیه، ج ۱، بیروت ۱۹۶۵.
- ۲۶۸- فهرست اسناد قدیمی وزارت امور خارجه دوران قاجاریه ۱۳۱۶- ۱۱۲۴ ه.ق. (اداره اسناد و آرشیو وزارت امور خارجه - واحد نشر اسناد)، تهران ۱۳۷۱.
- ۲۶۹- قاموس الاعلام (ترکی) سامی بیک شمس الدین بن خالد بیک، ج ۲، ۳، استانبول ۱۳۰۸.
- ۲۷۰- قاموس الأمکنه و البقاع التي یرد ذکرها فی کتب الفتوح، علی بهجت، مصر ۱۳۲۵ ه.، ۱۹۰۶ م.
- ۲۷۱- قاموس قرآن، سیدعلی اکبر قرشی، ج ۳، تهران ۱۳۵۲.
- ۲۷۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، همراه با اصلاحات شورای بازنگری قانون اساسی، مصوب ۱۳۶۸، تهران ۱۳۷۰.
- ۲۷۳- قتل عام ارمنیان، اسماعیل راثین، تهران ۲۵۳۷.
- ۲۷۴- قرآن عظیم، با ترجمه و خلاصه تفسیر، فیض الاسلام، ج ۲، تهران ؟.
- ۲۷۵- قرآن مجید با ترجمه و جمع آوری تفسیر، زین العابدین رهنما (جلدهای مختلف)، تهران ۱۳۴۹ و ...
- ۲۷۶- قره باغ در چشم انداز تاریخ، عبدالاحد بهراد، تبریز ۱۳۷۲.
- ۲۷۷- قصص قرآن، با فرهنگ قصص قرآن، صدر بلاغی، تهران ۱۳۵۲.
- ۲۷۸- قیام آذربایجان درانقلاب مشروطیت ایران، مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، با مقدمه سیدحسن تقی زاده، دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۴.
- ۲۷۹- قیام آذربایجان و ستارخان، اسماعیل امیرخیزی، تبریز ۲۵۳۶.
- ۲۸۰- کارنامه دو سال کوشش در راه آبادانی استان آذربایجان شرقی، به کوشش حسین - احمدی پور، تبریز ۱۳۴۵.
- ۲۸۱- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، (معروف به ابن اثیر)، ترجمه

عباس خلیلی، به اهتمام دکتر سادات ناصری، به تصحیح دکتر مهیار خلیلی، ج ۳، تهران؟.

۲۸۲- کتاب الأقالیم، الشیخ ابی اسحق الفارسی (معروف به اصطخری)، به اعتناء «مولر»، بغداد، عنوان لاتین:

liber climatum Auctore scheichoabu- is bakoel- faresi vulgoci- isthachri-
Cutavit Dr. J. H. Moeller. Gorhae 1839.

۲۸۳- کتاب دون ژوان ایرانی، اوروج بیک بیات، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۳۸.

۲۸۴- کتاب دیار بکر، تاریخ حسن بیک آق قوینلو و اسلاف او و... ابوبکر طهرانی، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال، فاروق سومره، طهران ۱۳۵۶.

۲۸۵- کتاب المراهة الوضیة فی الكرة الأرضیة، کرنیلوس فان دیک امیرکانی، بیروت ۱۸۸۶.

۲۸۶- کتاب مقدس، ترجمه شده از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی، لندن ۱۹۱۴.

۲۸۷- الكتاب المقدس الى كتب العهد القديم والعهد الجديد (متن عربی)، بیروت ۱۹۲۹.

۲۸۸- کتاب نارنجی، به کوشش احمد بشیری، ج ۱، تهران ۱۳۶۷.

۲۸۹- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، تهران ۱۳۵۷.

۲۹۰- کشف الحقائق عن نکات الایات والدقائق (تفسیر ترکی)، میر محمد کریم موسوی باکوئی، باکو ۱۳۲۲.

۲۹۱- کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، دکتر عزیزالله بیات، تهران ۱۳۶۷.

۲۹۲- کلیات دیوان ترکی سید محمد حسین شهریار، مقدمه و توضیح و تعلیقات دکتر پرفسور حمید محمدزاده، تهران ۱۳۶۷.

۲۹۳- کلیان دیوان شهریار، ج ۱، تبریز ۲۵۳۶.

۲۹۴- کوروش کبیر، آلبر شاندر، ترجمه دکتر هادی هدایتی، تهران ۱۳۳۵.

۲۹۵- کوروش کبیر، هارولد لمب، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران ۱۳۴۰.

۲۹۶- کوروش نامه، عباس خلیلی، تهران ۱۳۴۵.

۲۹۷- کوه آرات محل فرود آمدن کشتی نوح، دکتر رحیم هویدا، مکتب اسلام، س ۱۳، ش ۱.

۲۹۸- کویرهای ایران، سون هدین، ترجمه پرویز رجبی، تهران ۲۵۳۵.

- ۲۹۹- کیهان، دوشنبه، ۱۴ دی ماه ۱۳۶۸، ۳ جمادی‌الثانی، ۱۴۱۰، ۱ ژانویه ۱۹۹۰، ش ۱۳۸۰۰.
- ۳۰۰- کیهان، چهارشنبه، ۲۲ آذر ۱۳۶۸، ۱۴ جمادی‌الاول ۱۴۱۰، ۱۳ دسامبر ۱۹۸۹، ش ۱۳۷۸۴.
- ۳۰۱- کیهان، سه‌شنبه، اسفندماه ۱۳۶۸، ش ۱۳۸۴۶.
- ۳۰۲- کیهان، پنجشنبه، ۹ شهریور ۱۳۶۸، ش ۱۳۶۹۸.
- ۳۰۳- کیهان، دوشنبه ۱۰ آبان ۱۳۷۲، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۴۱۴، اول نوامبر ۱۹۹۳، س ۵۲، ش ۱۴۹۰۵.
- ۳۰۴- کیهان، یکشنبه ۶ تیر ۱۳۷۲، ۶ محرم ۱۴۱۴، ۲۷ ژوئن ۱۹۹۳، ش ۱۴۸۰۱.
- ۳۰۵- کیهان، سه‌شنبه، ۲۶ دی ماه ۱۳۶۸، ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۴۱۰، ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۰، ش ۱۳۸۱۳.
- ۳۰۶- کیهان، پنجشنبه، ۲۳ آبان ۱۳۷۰، ش ۱۴۳۳۴.
- ۳۰۷- گزارش اکتشافات معدن سونگون ۱۳۷۰.
- ۳۰۸- گزارش بسیار جالب باستانشناسی شوروی در باره کشتی حضرت نوح، مهدی ایمانی، مکتب اسلام، س ۱۲، ش ۱۰.
- ۳۰۹- گزیده مقالات تحقیقی، و. و. بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸.
- ۳۱۰- گفتار ادبی، کتاب دوم اشعار و سفرنامه، دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۵۳ ه.ق./ ۱۹۷۴ م.
- ۳۱۱- گلهای سرخ اصفهان، سفرنامه کلودانه، ترجمه فضل‌الله جلوه، ؟ ۱۳۷۰.
- ۳۱۲- گنج دانش، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، محمدتقی خان حکیم، به اهتمام دکتر محمدعلی صوتی، جمشیدکیانفر، تهران ۱۳۶۶.
- ۳۱۳- گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، سیدمحمدعلی جمال زاده، برلین ۱۳۳۵.
- ۳۱۴- گوشه‌ای تاریک از تاریخ شاهنشاهی و هرام پنجم شاهنشاه ساسانی، عنایت‌الله رضا، بررسیهای تاریخی، س ۱۲، ش ۶، (بهمن - اسفند ۲۵۳۶).
- ۳۱۵- لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین (جلدهای مختلف)، تهران ۱۳۳۷ و...
- ۳۱۶- مجمع‌الانساب، محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای، به تصحیح میرهاشم محدث،

- تهران ۱۳۶۳.
- ۳۱۷- مجمع البحرين و مطلع النیرین، شیخ فخرالدین بن محمد علی بن احمد بن طریح النجفی، ؟، ؟.
- ۳۱۸- مجمع البیان، الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، (معروف به طبرسی)، تصحیح ابوالحسن شعرانی، ج ۵ (مجلد ۵-۶)، ۷ (مجلد ۸-۷)، تهران ۱۳۹۵ ه.ق.
- ۳۱۹- مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، به تصحیح و اهتمام استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۶۲.
- ۳۲۰- مجمل فصیحی، فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۹.
- ۳۲۱- مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی، ع. وحید مازندرانی، تهران ۱۳۵۰.
- ۳۲۲- مجموعه قوانین اساسی - مدنی، (با اصلاحیه جدید مصوب ۷۰/۸/۱۴ مجلس شورای اسلامی) تهران ۱۳۷۰.
- ۳۲۳- مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجه، تهران ۱۳۲۶.
- ۳۲۴- مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ابن فقیه، (معروف به ابن فقیه)، ترجمه ح - مسعودی، تهران ۱۳۴۹.
- ۳۲۵- مرآة البلدان، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، میرهاشم محدث، ج ۴، تهران ۱۳۶۸.
- ۳۲۶- مرزهای ایران، مهندس محمد علی مخبر، تهران ۱۳۲۴.
- ۳۲۷- مرزهای خراسان با کشورهای همسایه، غلامرضا ثاقب حسین پور، فصلنامه تحقیقات جغرافیائی، س ۵، ش ۳، (ش م ۱۸)، مشهد پائیز ۱۳۶۹.
- ۳۲۸- مرند، امیر هوشنگ سید زنوزی، تهران ۱۳۵۸.
- ۳۲۹- مسافرت به ایران، دوران فتحعلی شاه قاجار، مورس دوکوتزبوئه، ترجمه محمود هدایت، تهران ۱۳۶۵.
- ۳۳۰- مسافرت در ارمنستان و ایران، پ. امده. ژویر، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران ۱۳۴۷.

- ۳۳۱- مسالك و ممالك، ابواسحق ابراهيم اصطخرى، (معروف به اصطخرى كرخى)، به اهتمام ايرج افشار، تهران ۱۳۶۸.
- ۳۳۲- مطالعات جغرافيايى، هيئت علمى فرانسه در ايران، ژاك دومورگان، ترجمه و توضيح دكتر كاظم وديعى، تبريز ۱۳۳۸.
- ۳۳۳- مطلع سعدين و مجمع بحرين، كمال الدين عبدالرزاق سمرقندى، به اهتمام دكتر عبدالحسين نوائى، قسمت اول، تهران ۱۳۵۳.
- ۳۳۴- معجم البلدان، شهاب الدين ابى عبدالله ياقوت بن عبدالله حموى رومى بغدادى، (معروف به ياقوت حموى)، ج ۲، ۳، تهران ۱۹۶۵.
- ۳۳۵- معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، عبدالله بن عبدالعزيز البكرى الأندلسى، تحقيق مصطفى السقا، ج ۱، بيروت، ؟.
- ۳۳۶- المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبدالباقي، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۳۷- مقاصد القرآن فى فتح البيان، سيد محمدخان بهادر، ؟، ۱۲۹۰ هـ.
- ۳۳۸- مواد التواريخ، حاج حسين نخجوانى، تهران ۱۳۴۳.
- ۳۳۹- موقع جغرافيايى دشت مغان و چند رويداد تاريخى در آن، دكتر رحيم هويدا، نشریه ش ۸۳، دانشكده ادبيات و علوم انسانى تبريز، (۵۲-۱۳۵۱).
- ۳۴۰- ميرزا تقى خان اميركبير، عباس اقبال آشتيانى، به اهتمام ايرج افشار، تهران ۱۳۵۵.
- ۳۴۱- نادرشاه، لارنس لكهارت، ترجمه و اقتباس مشفق همدانى، تهران ۱۳۳۱.
- ۳۴۲- ناسخ التواريخ، سلاطين قاجاريه، ميرزا محمد تقى لسان الملك سپهر، به تصحيح و حواشى محمد باقر بهبودى، ج ۱، تهران ۱۳۵۳.
- ۳۴۳- نام شهرها و وضع راههاى آذربايجان در قرون نخستين اسلامى، حسين آليارى، نشریه دانشكده ادبيات و علوم انسانى تبريز، ش ۱۳۲، تابستان ۱۳۶۳.
- ۳۴۴- نای هفت بند، دكتر باستانى پاريژى، تهران ۱۳۶۹.
- ۳۴۵- كَبْدُ من كتاب الخراج و صنعة الكتابة، ابى الفرج قدامة بن جعفر الكاتب البغدادى، (ضميمه كتاب المسالك و الممالك ابن خرداذبه)، برلين ۱۸۸۹.
- ۳۴۶- نخبة الدهر فى عجائب البرّ و البحر، شمس الدين محمد بن ابى طالب انصارى دمشقى، ترجمه سيد حميد طبييان، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۴۷- نزهة القلوب، حمد الله بن ابى بكر بن محمد بن نصر مستوفى قزوینى، به كوشش محمد

- دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۶.
- ۳۴۸- نزہۃ القلوب، حمداللہ مستوفی قزوینی، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، تهران ۱۳۶۲.
- ۳۴۹- نظام ایالات در دورہ صفویہ، رُهر بُرن، ترجمہ کیکاووس جهاننداری، تهران ۲۵۳۷.
- ۳۵۰- نظری بہ تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن، دکتر محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۴۹.
- ۳۵۱- تقاوت الآثار فی ذکر الاخیار، محمودبن ہدایت اللہ افوشتہای نطنزی، بہ اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران ۱۳۵۰.
- ۳۵۲- نقشہ آذربایجان، از انتشارات سازمان (کمیٹہ) نقشہ کشی و ژئودوزی دولت جمہوری آذربایجان، باکو، سال ۱۹۹۲ میلادی، مقیاس ۵۰۰۰۰۰ : ۱.
- ۳۵۳- نقشہ آذربایجان، از انتشارات سازمان نقشہ کشی و ژئودوزی دولت جمہوری آذربایجان، باکو، سال ۱۹۹۳ میلادی، مقیاس ۶۰۰۰۰۰ : ۱.
- ۳۵۴- نقشہ مرز دولتی ایران و اتحاد جماہیر شوروی، سال ۳۵-۱۳۳۴، مقیاس $\frac{1}{250000}$.
- ۳۵۵- نہایۃ الارب فی فنون الأدب، شہاب الدین احمد نوری، ترجمہ دکتر محمود مہدوی دامغانی، ج ۴، ۸، تهران ۱۳۶۴.
- ۳۵۶- نہج البلاغہ، شرح الاستاذ الامام الشیخ محمد عبدہ، بیروت، ؟.
- ۳۵۷- نہج البلاغہ، ترجمہ مصطفی زمانی، قم ۱۳۶۲.
- ۳۵۸- نہج البلاغہ، ترجمہ دکتر سید جعفر شہیدی، تهران ۱۳۷۰.
- ۳۵۹- نہج البلاغہ، دکتر صبحی الصالح، بیروت ۱۳۸۷ هـ. ۱۹۶۷ م.
- ۳۶۰- نہضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج ۲، تهران ۱۳۶۰.
- ۳۶۱- وطن عشقی، ح مہدی، تبریز ۱۳۵۷.
- ۳۶۲- وارلیق، زمستان ۱۳۷۰، ش ۴-۸۳.
- ۳۶۳- ہفت اقلیم، امین احمد رازی، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، ج ۳، تهران ؟.
- ۳۶۴- ہفت کشور - یا - صورالاقالیم، ؟، تهران ۱۳۵۳.
- ۳۶۵- ہمشہری، یکشنبہ ۱۶ آبان ۱۳۷۲، ۲۲ جمادی الاول ۱۴۱۴، ۷ نوامبر ۱۹۹۳، س ۱، ش ۲۵۴.
- ۳۶۶- ہمشہری، چہارشنبہ ۲۱ مہر ۱۳۷۲، ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۱۴، ۱۳ اکتبر ۱۹۹۳، س ۱،

- ش ۲۳۳.
- ۳۶۷- همشهری، چهارشنبه ۵ آبان ۱۳۷۲، ۱۱ جمادی الاول ۱۴۱۴، ۲۷ اکتبر ۱۹۹۳، س ۱، ش ۲۴۵.
- ۳۶۸- همشهری، دوشنبه ۵ مهر ۱۳۷۲، ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۱۴، ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۳، س ۱، ش ۲۱۹.
- ۳۶۹- همشهری، ۲۵ فروردین ۱۳۷۳، ۳ ذیقعدة ۱۴۱۴، ۱۴ آوریل ۱۹۹۴، س ۲، ش ۳۷۳.
- ۳۷۰- یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج ۴، ۱۰، تهران ۱۳۵۸.
- ۳۷۱- یشت‌ها، گزارش پورداود، ج ۱، تهران ۱۳۴۷، و به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران ۲۵۳۶.
- ۳۷۲- یکسال در میان ایرانیان، مطالعاتی در خصوص وضع زندگی و اخلاق و روحیات ملت ایران، پروفیسور ادوارد برون، ترجمه و حواشی ذبیح‌الله منصوری، تهران؟.
- ۳۷۳- یکصد سند تاریخی، دوران قاجاریه، ابراهیم صفائی، تهران؟.
- ۳۷۴- یول (مؤسسه کیهان)، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۰، ش ۶.
- ۳۷۵- یول، ۱۵ خرداد ۱۳۷۰، ش ۱۲.
- ۳۷۶- یول، ۱ فروردین ۱۳۷۱، ش ۲۰.
- ۳۷۷- یول، ۱۵ فروردین ۱۳۷۰، ش ۵.

فهرست اعلام

۵۸-۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵-۸۲، ۹۷،

۹۸، ۱۰۵-۱۰۸، ۱۱۲-۱۱۵، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۴،

۱۴۸-۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۵،

۱۹۱، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸،

۲۳۳-۲۴۱، ۲۴۵-۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۰،

۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳،

۳۰۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳،

۳۳۸، ۳۴۱-۳۴۴، ۳۴۸-۳۵۲، ۳۵۴،

۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۸،

آذرگشنسب / آدروشناسب: ۱۳۴

آرارات / آغری: ۱، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۸۳،

۸۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱،

۱۳۳، ۱۸۲، ۲۱۳، ۲۲۴، ۳۱۲، ۳۱۵،

۳۳۰، ۳۳۱، ۳۷۵-۴۲۰،

آراستن چاه‌ها (مراسم): ۱۰۳

آراکس ← ارس

آرال: ۳۲۵، ۴۱۵

آریل: ۳۲۳

آرپاچای: ۲، ۱۲، ۱۶، ۱۲۰، ۲۶۴

آ

آبخواره / اُوخَرَه: ۴۰

آبرآم کرتاشی: ۱۶۶

آبسکون ← خزر

آبش احمد (دهستان): ۳۴

آبشرون: ۱

آپاردی سلر سارانی: ۲۴، ۲۵۴، ۲۶۳

آتالای، شهاب: ۳۹۴، ۳۹۷

آتانس باغداساریان: ۳۳۶

آتروپاتن ← آذربایجان

آتش خسرو: ۱۹

آتیل: ۱۳۴

آثار البلاد و اخبار العباد: ۸۳

آجی‌چای / تلخه‌رود: ۴۲، ۲۱۸، ۲۴۵

آخوری ← آگوری

آخوند [حاج-]: ۳۴۳

آخوند وف، ستار: ۲۶۳

آدونتز: ۱۱۸

آدینه بازار: ۳۱۳

آذربایجان: ۲، ۷، ۹، ۲۲، ۴۳، ۵۲، ۵۳

- آرتاشس : ۱۲۱، ۱۲۲
 آرتاکراستا : ۱۰۹
 آرتاکراستا : ۳۲۳
 آرتاکساتا : ۱۰۶، ۱۲۱-۱۲۴
 آرتاوازدس : ۱۲۵، ۱۲۶
 آرتسروینی، توماس : ۳۸۴
 آرزاشکو / آرزاشکون : ۱۱۸
 آرزاماس تپه‌سی : ۱۱۳
 آرگوری : ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۰-۳۹۳
 آرگیشتی : ۱۱۸، ۲۹۲
 آرماویر : ۱۲۰
 آرمه : ۱۱۸
 آرمی‌نیا / آرمینه ← ارمنستان
 آریان : ۱۲۱
 آریانا ← هرات
 آزاق : ۲۳۹
 آزغان (روستا) : ۳۹
 آزیخ آنتروپ : ۱۱۲، ۱۱۳
 آزیخ (غار) : ۱۱۲
 آژداهاک : ۳۸۴
 آستارا : ۲۰۵، ۳۵۷
 آستمال‌چای / آستمال‌چای : ۲۰، ۲۸۷
 آشور / آثوره (ایالت) : ۳۲۳
 آصف‌الدوله : ۱۸۷، ۲۴۶
 آغ‌چالی (رودخانه) : ۳۷
 آغری ← آراتات
 آغوانک : ۱۳۶
 آق بُراز : ۳۷
 آق‌بلاغ / آغ‌بلاغ / آغ‌بلاق : ۳۹
 آق‌تام / آق‌دام : ۸۵، ۱۴۵
 آق‌چای : ۱۷، ۱۸
 آق‌داش : ۲۷۱
 آق‌قویونلو : ۱۴۵، ۱۴۹
 آقابابای سنگ : ۳۹
 آقابابای فرامرزی (دره) : ۴۰
 آقاکندی : ۴۰
 آقامحمدخان : ۴۵، ۶۵، ۸۰، ۸۱، ۱۲۹،
 ۱۷۱-۱۷۴، ۳۳۰
 آقامیرلو (روستا) : ۳۳، ۲۸۸
 آقچه قشلاق : ۳۶
 آقچه قلعه : ۱۵۴، ۲۸۷
 آکرا (رودخانه) : ۱۶، ۳۱
 آکسفورد : ۴۲۱
 آگوست : ۱۷۷
 آل‌بویه : ۳۲۷
 آل‌مظفر : ۳۲۷
 آلاجوجه (روستا) : ۲۹، ۲۲۰
 آلاصندل (کوه) : ۳۶
 آلاقارقو : ۳۵۵
 آلاک : ۱۳۴
 آلب‌ارسلان : ۳۲۷
 آلبانی : ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۳۱۸، ۳۲۲
 آلتون‌یازی : ۱۷۹
 آلچه قشلاقی : ۳۹، ۲۸۸

آلمان : ۱۶۰، ۱۹۳	ابراهیم سمی (روستا) : ۲۹
آلی چای (رودخانه) : ۳۷	ابرشتویم : ۳۵
آمازون : ۲۶۸	ابریق : ۳۱، ۳۲
آمد : ۴۱۶	ابن ابی الحديد : ۳۶۸
آناپا : ۱	ابن اثیر جرزی : ۳۷۳
آنا خاتون : ۴۲	ابن حوقل : ۲۷۱، ۳۷۳
آناطولی : ۱۰۸، ۱۱۴، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۹۶	ابن عمر (جزیره) : ۴۱۷
آناگ : ۱۳۲	ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی
آناهیتا : ۱۰۳	الاصطخری (کرخی) : ۷
آنتیوکوس : ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴-۱۲۸	ابوالقاسم قائم مقام [میرزا] - : ۲۴۶
آنجسوف : ۱۸۵	ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی : ۷
آندیل : ۲۳	ابوبکر : ۱۴۵
آنزا : ۳۱	ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی
آواجیق (رودخانه) : ۱۷	(ابن فقیه) : ۷
آوارسی (رودخانه) : ۳۷	ابوتمام طایی : ۳۴
آوارسین : ۳۲	ابوسعید : ۵۰
آوان (روستا) : ۲۱	ابوسعید بهادرخان ایلخانی : ۱۴۳
آیبه سلطان : ۱۴۸	ابولفداء : ۸
آیدینلو : ۳۶	ابونصر علی منصور اسدی : ۳۳۳
آینه‌لو (روستا) : ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۷	ابهریز / پرویز : ۱۳۵
آیین میترا : ۱۰۳	ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی : ۳۶۳
الف	
اباقاخان : ۱۴۲	اپیفانیوس : ۴۱۶
ابراهیم / استاد ایش : ۲۸۶	اترک / سومبار : ۳۳۰
ابراهیم خلیل خان : ۴۴، ۶۵، ۶۶، ۸۱، ۱۷۲، ۱۷۶	اتقادنیزوب (مجله) : ۴۱۹
	اتوکندی : ۳۳
	اُجا قکندی : ۲۳
	اچ میادزین (کلیسا) : ۴۰۸، ۴۲۲

- احتشام السلطنه : ۲۱۳
احتشامی، ابوالحسن : ۴۶، ۵۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۹۴، ۲۲۵
احسن التقاسم فی معرفة الاقالیم : ۳۷۶
احمد آباد / احمد آواچایی : ۲۶، ۲۳۰، ۳۵۵
احمد بن ابی یعقوب اصفهانی : ۳۷۶
احمد بن شیخ اویس ایلکانی [سلطان -] : ۵۰
احمد پاشا : ۱۶۷-۱۷۰
احمدلو : ۳۰
ادبیات و هنر (هفته نامه) : ۶۴
ادس : ۳۲۲
اراسک ← ارس
ارژان : ۷، ۹، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸
ارتیک : ۳۵۷
اردبیل : ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۳۳
اردشیر : ۱۳۱، ۱۳۲
اردوباد (رودخانه) : ۱۶، ۷۸، ۹۴، ۱۹۸، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۹
اردوبازار : ۱۴۵
ارزروم / ارزنة الروم / ارزن الروم : ۱، ۹، ۱۲، ۵۲، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۷، ۳۶۲
ارزن الروم ← ارزروم
ارزیل چای : ۱۹، ۲۰
ارس : در بیش تر صفحات آمده است.
ارس محمد / آراز محمد : ۹۱
ارسباران ← قره داغ
إرسی : ۵۸
أرگتین : ۲۸۸
ارمنستان / آرمی نیا : ۱، ۲، ۷، ۱۰-۱۲، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۷۲، ۷۵، ۸۲، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۳۷-۲۴۲، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۱۸-۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۶
ارمیّه / چیچست / رضائیه : ۴۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۷۱، ۱۹۹، ۲۲۱، ۲۳۷، ۳۳۳، ۳۸۰
آرنال (کوه) : ۳۷
اروانداشات : ۱۲۰
أروچ (کوه) : ۱۹، ۲۲
اریخشان ← ارس
اریلی - اریلاو : ۱۱۸
از آستارا تا آستاراباد : ۸۹
ازبکان / لته جان (کوه) : ۳۲
از پیدایی انسان تا رسایی فتودالیم : ۲۷۰
اوخچی چای / زنگلان (رودخانه) : ۱۶، ۳۵۱

اشتبین (رودخانه): ۲۲، ۲۳، ۳۴۵، ۳۵۰	ازگچی = اوزگنچو: ۳۴۶
اشرف خان دماوندی: ۱۸۰	ازمیر: ۲۶۹
اشمولیان (موزه): ۴۲۱	اژه: ۳۱۹، ۳۲۱
اصطخر: ۱۴۷، ۱۴۸	اژه لی، رامیز: ۳۹۷
اصطخری: ۲۷۱، ۳۴۶، ۳۸۳، ۳۸۴	اسپانیا: ۹، ۴۰۰
اصفهان: ۵۳، ۹۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴	استاتیانوس: ۱۲۷
۲۱۶، ۳۲۶	استاد محمد / کربلای محمد: ۲۸۶
اصلاندوز: ۳، ۳۵، ۴۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۳	استالین: ۳۴۲-۳۴۴
۲۳۹، ۲۴۲، ۲۹۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵	استانبول / اسلامبول: ۱۵۹، ۲۶۹
۳۵۷	استرآباد: ۱۵۳
اطلاعات: ۴۶	استرابون: ۱۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴
اعتضادالدوله: ۱۷۲	اسدآباد: ۱۱
اعتضادالسلطنه: ۲۰۹	اسدالله خان وکیل الملک [میرزا -] /
اعتمادالدوله: ۸۰	ناظم الدوله: ۲۰۱، ۲۰۲
اعتمادالسلطنه: ۴۴، ۱۹۷	اسفندرار (شهر): ۳۷۸
افسانه ارس: ۲۶۳	اسکانلو / اینچه چای / لکان چای: ۳۳
افشار، محمود: ۲۴۶	اسکندریگ ترکمان: ۸۰
افشاریه: ۳۲۹	اسکندر مقدونی: ۵۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۱۸
افشین: ۳۵، ۱۳۸	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵
افغانستان: ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱	اسکندری، قاسم خان: ۲۲۳
افیل: ۳۹	اسکندریه: ۱۲۵
اق اوغلان: ۱۸۷	اُسکُولو: ۲۸۳
اقبال آشتیانی، عباس: ۳۲۷	اسماعیل خطایی [شاه -]: ۲۶۶
اکبرین قهرمان: ۱۹۵	اسماعیل (شاه صفوی): ۹، ۸۴، ۱۴۹-۱۵۱
اکیت: ۳۲۲	۳۲۹
البلدان: ۷، ۳۷۶	اسمیت، جورج: ۴۲۱
الجایتو: ۶۹، ۱۴۳	اشتاہل: ۲۸۵

۳۲۸-۳۳۰	الحارث و الحویرث ← آارات
اواوغلی : ۵۸	الکساندر : ۱۹۲، ۱۲۷
اوجان : ۱۴۶، ۱۷۵، ۲۶۴	النچق : ۱۵۶، ۱۴۸
اوج قارداش (کوه) : ۳۳	الهرد (کوه) : ۳۰
اوج هاچا : ۳۸	الیرد (کوه) : ۴۰
اودی : ۱۳۲	الیزابت پل ← گنجه
اور : ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۲	الینجه : ۱۶، ۲۷۵، ۲۷۸
اورارتوہا : ۵۱، ۵۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۸۶	الناریوس، آدام : ۱۶۰، ۴۰۳
۴۱۰، ۴۱۷	اُمّ علی گؤلو : ۳۵۱
اورال : ۳۲۷، ۳۲۸	املک قیہسی (کوه) : ۲۹
اوژگتین (رودخانه) : ۲۲	امیر تیمور گورکانی : ۴۷، ۵۱، ۸۳، ۸۵
اورنیتان : ۱۲۰	۱۴۳، ۱۴۶، ۴۰۰
اورونتس چہارم : ۱۲۰	امیر جدای : ۱۴۳
اوزان (روستا) : ۲۹	امیرخانلو (روستا) : ۳۷
اوزبک خان : ۱۴۳	امیرکبیر، میرزا تقی خان : ۲۴۶
اوزمُڈل (کوه) : ۳۷، ۳۹	امیرگونه خان : ۸۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
اوزون حسن : ۵۰، ۱۴۷، ۴۰۱	امین زکی بیگ : ۱۰۶
اوزون رَمی : ۲۰۸	انباستق : ۳۶
اوزی (کوه) : ۲۹	آنجیران : ۳۵۱
اوژن اوبن : ۲۷۴	انداب : ۲۷۴
اوستا : ۱۰۵، ۳۲۳، ۳۲۵	اَندرگان (کوه) : ۱۹، ۲۰
اوسیریس : ۱۰۱	اندیمشک : ۳۲۳
اوشدُلُق / اوج دُلُق : ۳۹	انصاری، محمد علی : ۳۶۸
اوغاش : ۳۳	انطاکیہ : ۳۶۱
اوکتاویا : ۱۲۵	انگرد / انجرد : ۲۷۴، ۲۸۴
اوکتاویانوس : ۱۲۶	انگردسقلی : ۳۸
	انگلسستان : ۱۰۳، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۶۸

ایشپخدر : ۱۷۵	اوکنای قآن : ۱۴۱
ایشپوئین : ۱۱۷	اوگوست : ۱۲۸
ایغدیر : ۳۹۰	اولتیان / اولتان : ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۵۵
ایلان کش : ۳۰	اولوم : ۳، ۹۹، ۳۴۵
ایلخانیان : ۳۲۸	اُولی : ۲۶، ۳۳
ایلدیریم، الماس : ۲۵۹	اولیاچلبی : ۱۵۹
ایلقنا / ایلگز چای / آلاجوجه چای /	اوناتاموف : ۱۳
ابراهیم سمی چای : ۲۹-۳۰	اویلق / اُولی (رودخانه) : ۳۹
ایمشیلی : ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۶	اهر : ۳۶، ۳۸، ۶۰، ۶۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۷
اینجار (روستا) : ۳۶	۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۱
ایون گرس : ۱۶۳	۲۷۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۴۳
ایونی / یه نونه : ۳۲۰	اهرچای (رودخانه) : ۳۵، ۴۰
ائل یوردو / شاه یوردی : ۳۳	ایبری ← گرجستان
	ایران (روزنامه) : ۲۰۲
	ایران و قضیه ایران : ۲۸۵
	ایران و یونان : ۷۴
	ایرانویج : ۱۰۵
	ایروان : ۱، ۱۲، ۱۳، ۱۲۲، ۱۵۱-۱۵۵
	۱۵۹، ۱۶۳-۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵
	۱۷۸، ۱۸۲-۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹
	۲۰۰، ۲۱۳، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۹۴، ۳۱۲
	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۸۱، ۴۰۴-۴۰۸
	ایری چای : ۱۸، ۲۰
	ایری داغ : ۱۹، ۴۲
	ایری سفلی (روستا) : ۱۸
	ایسوس : ۳۲۱
	ایسیس : ۱۰۱
ب	
باباچای / داودلو / خان کندی / مزرعه	
(رودخانه) : ۳۴	
بابایلو / باباعیلو (روستا) : ۳۲	
بابک : ۳۴، ۳۵، ۷۹، ۱۳۷، ۱۳۸	
بابل : ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۱۵	
بایغی : ۲۷	
باتیست فابر، ژان : ۱۶۳	
باجگیران : ۳۵۷	
باختر / بلخ : ۳۲۴	
بادغیس : ۳۲۴	
بادکوبه ← باکو	
بارتالمی : ۳۱۳	

بار تولد : ۲۷۱	بردع : ۱۵۹
بارزانی : ۲۲۴	برده : ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳
بارملک / بورون ملک : ۲۸۸	برزانمرد / برزانمهر : ۱۳۳
بارن، آندریورابرت : ۷۴	برزین (روستا) : ۲۹
بازیک (سنگ) : ۳۸	برقه / بن غازی : ۳۲۲
باغاور / مرادته : ۱۶۸	برکای : ۱۴۲
باغچه بان، جبار : ۱۹۹	برگشاد : ۸۰، ۱۸۰
باقرخان : ۲۱۳	برلاس : ۱۴۴، ۲۹۲
باکو / بادکوبه : ۸، ۵۹، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۹	برمیس (روستا) : ۳۹
۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۴۰	بروگش، هنریش : ۹۳، ۱۹۳، ۳۸۴، ۴۰۸
۳۱۰، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۶۰	بسظاملو : ۳۳، ۶۰
بالایک چلییانلو : ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۵	بسفرجان : ۱۳۷
بالان (روستا) : ۲۸۷، ۲۸۶	بغتمور : ۱۴۴
بالش : ۳۱	بغداد : ۴۱، ۵۰، ۵۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸
بالوجه (روستا) : ۲۳، ۲۸۷	بکرآباد : ۳۹
بالهارود : ۳۱۳	بگیربن عبدالله : ۷۰-۷۱، ۷۵
بالیقلی چای : ۲۶۴	بلاسوار / بیله سوار : ۲۰۴، ۲۵۷
بایبوردی [سرهنگ -] : ۳۳۴	بلاش اول : ۱۲۲، ۱۲۳
بایرام قرامانی : ۱۴۹	بلاشجان : ۱۳۷
بایزید، ایلدرم : ۴۹، ۱۴۹	بلخ : ۵۳، ۳۲۵
بایسنقر : ۱۴۵، ۱۴۸	بلغان لوی : ۳۵۵
بیلادا : ۱۲۷	بلوچستان : ۳۲۸، ۳۳۰
بجووشین : ۴۰	بنفشه لی (شکارگاه) : ۳۱
بخارا : ۸۳، ۲۳۰	بورملک / بورون ملک : ۳۹
بختیاری، چراغ خان : ۸۱	بورروغان / بوررقان : ۳
بذ : ۱۳۷، ۱۳۸	بوری شاد : ۱۳۶
براون، ادوارد : ۷۱	بویدوز (روستا) : ۳۰، ۲۲۰، ۲۹۵

- بهادر، سید محمد خان : ۳۶۴
 بهرام تپه : ۲، ۳۰۶
 بهرام چوبین : ۱۳۵
 بهرنگی، صمد : ۲۶۵، ۲۲۷، ۲۲۶
 بهلول آباد : ۴۵
 بی تی نیه : ۳۲۱
 بی سی بیس / نصیبین : ۳۲۲
 بیانیه حقوق ملل روسیه : ۳۴۲
 بیستون (کوه) : ۱۴۳
 بیشک (کوه) : ۲۱
 بیگ جان : ۴۵
 بیگ قوز : ۳۹
 بیگدلی، غلامحسین : ۲۵۱
 بیلقان : ۷، ۸۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۲۹۲، ۳۷۳
 ۳۷۵
 پیورق / بی یارا (کوه) : ۱۸
- پ**
- پاخیتونوف : ۲۱۳
 پارس / پرسپولیس / تخت جمشید : ۳۲۳
 پارس آباد : ۲۴۱، ۳۵۴
 پارساكد / بازارگاد : ۳۲۳
 پارتوت : ۳۸۷
 پاریزی : ۲۴۳
 پاریس : ۴۴، ۲۶۸، ۴۲۱
 پاسکیویچ / بسکویچ : ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۳۱۲
- پاسگاه پل : ۳۵۷
 پافلاگونیه : ۳۲۱
 پاکستان : ۳۳۱
 پالان تۆکن داغ : ۱
 پالمستون [لرد -] : ۳۳۰
 پام فیلیه : ۳۲۱
 پانینا [خانم دکتر -] : ۲۸۸
 پترا (شهر) : ۱۳۴
 پخیرچای : ۲۸۸
 پراسپا / تخت سلیمان : ۱۲۴-۱۲۶
 پرتغال : ۳۲۸، ۳۲۹
 پرسیزیون (شرکت) : ۲۹۵
 پروس : ۹۳، ۱۹۳، ۱۹۵، ۴۰۸
 پری زاد خانم : ۲۰۶
 پُسیان : ۲۹
 پسیخانی، محمود : ۱۴۶
 پطرزبورگ / پطرزبورغ : ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۷۶
 پطروس غالی : ۳۰۰
 پلدشت : ۳، ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۵
 ۲۳۶
 پلدشت عربلر ← پلدشت
 پَلَه : ۳
 پمپه : ۱۲۳
 پناه آباد : ۸۰، ۸۱، ۱۷۶
 پناه جعفراف : ۲۳۵
 پنجاب : ۳۲۶، ۳۲۹
 بوتزف : ۳۱۴

تازه کند: ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۰
 تامارا: ۱۴۱
 تاورنیه (سیاح فرانسوی): ۱۰، ۵۰، ۲۶۹
 ۴۰۲، ۴۰۱
 تاوروس: ۱۲۱، ۱۵۰
 تایمز (رودخانه): ۲۶۸
 تایمز (روزنامه): ۲۸۵
 تبریز: ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۱۳۳، ۱۳۹-۱۶۷،
 ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۵-۱۹۷، ۱۹۹
 ۲۰۲-۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۸
 ۲۴۸، ۲۶۸-۲۷۰، ۲۸۹، ۳۲۷، ۳۴۸
 ۴۰۲
 تَخْمُدُل (رودخانه): ۴۰
 تخنوپروم اکسپورت: ۲۹۷
 ترابی، سیدجمال: ۶۳، ۷۲
 تروان چای / تیروان: ۲۳
 ترسکینسکی: ۵۸
 ترکستان: ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۴۱۷
 ترکمان چای: ۶۶، ۱۸۷، ۲۴۸، ۳۰۹، ۳۱۰
 ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶-۳۳۸، ۳۴۵
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۸۵
 ترکمنستان: ۳۳۰، ۳۳۱
 ترکی البیان: ۳۶۴
 ترکیه: ۱، ۲، ۱۷، ۴۵، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۶۵
 ۲۲۴، ۲۶۰، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۱
 ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۸
 ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۲۱

پورگشتال، هامر: ۴۹
 پورناک (تپه): ۱۷
 پُو (رودخانه): ۲۶۸
 پونتوس: ۱۲۳
 پَهَلَو / پارت: ۱۳۲
 پَهَنَاور (کوه): ۱۹، ۲۰
 پیر: ۳۳۳
 پیرداود: ۲۳
 پیرسقا / پیرشفا: ۱۹، ۳۹
 پیرکزدائی (کوه): ۱۹
 پیرلر: ۳۳
 پیره لَر عَلیا: ۳۴
 پیره ماشان (روستا): ۳۴
 پیشاور: ۳۲۵، ۳۲۷
 پیشه وری: ۲۲۵، ۳۴۴
 پیوتروفسکی: ۲۹۰، ۳۸۵

ت

تابستانق (کوه): ۳۷
 تاتار / چالان دره: ۲۰۵
 تاتار علیا: ۳۵۱
 تاریخ آغوانک: ۱۳۶
 تاریخ جهان آرا: ۸۹
 تاریخ صد ساله ایران: ۲۹۳
 تاریخ ماد: ۳۸۴
 تاریخ منجم باشی: ۸۲
 تاریخ وارتان: ۸۲

تیری داس / تیرداد سوم : ۷۶
 تیگران : ۱۲۳، ۳۸۴
 تیمور ← امیر تیمور گورکانی
 تیموریان : ۳۲۸
 تئودوسیوس : ۱۳۴

ث

ثرثور : ۱۳۷
 ثقة الاسلام تبریزی : ۲۴۹
 ثمانین : ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۱۸

ج

جاجان (کوه) : ۳۹
 جاده ابریشم : ۲۶۸، ۲۶۹
 جاسک (بندر) : ۳۱۸
 جام / یام (رودخانه) : ۱۸۴
 جاناآلو : ۳۲، ۶۰
 جانی بیگلر : ۳۶
 جبرئیل : ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۲، ۳۵۲
 جبرئیل [سلطان -] : ۱۵۷
 جبرئیل لو : ۱۷۶
 جبغوخان : ۱۳۶
 جراح بن عبدالله : ۱۳۷
 جرّه جین / جرّه جان : ۴
 جزیران : ۲۶
 جسرجوا / پل جواد : ۲، ۱۵۰
 جعفرآباد (روستا) : ۲۳

تروان قوزی : ۲۳
 تروان گونی / بتو : ۲۴
 ترویلوس : ۱۴
 تستسیانف / سیسیانف : ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱
 تفسیرالمیزان : ۴۱۶
 تفلیس : ۲، ۱۲، ۴۸، ۷۲، ۸۳، ۱۳۷، ۱۴۱
 ۱۴۲، ۱۶۷-۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۱-۱۸۴
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۶۹، ۲۷۱
 ۳۴۸
 تقویم البلدان : ۸
 تکداغ : ۳۵۷
 تله جی : ۳۵۵
 تمدن کُر : ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
 تمدن مغروق قفقازیه : ۴۱۵
 تملوس : ۳۲۰
 تمیم (طایفه) : ۳۶۹
 تنباکولو : ۳۴
 تورک اوغلو : ۲۵۱
 توروژ ← تبریز
 تورووس : ۳۲۱-۳۲۳، ۳۸۲، ۴۰۵، ۴۰۶
 توشپا : ۱۱۷
 توقتاقیابن ارس : ۸۹
 تومانیانس : ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۵
 تویره تپه : ۱۱۳
 تهران ← طهران
 تی تی چای : ۲۵، ۲۶
 تیرداد : ۱۲۴، ۱۲۷

ج

چاپلین، بوریس : ۳۵۹
چات قیه‌سی (رودخانه) : ۳۷
چال داغی : ۲۹
چالدران : ۱۵۱
چاه‌بهار : ۳۲۹
چای‌باسار : ۴۵
چای‌کندی خیرالدین / خیره‌دین : ۴۰
چایکندی : ۲۳
چُپَه‌دَرَه قی : ۲۸
چمن‌کلنیر : ۱۸۰
چوبان کورپوسو : ۸۴
چوپان / چوبان کلیسایی : ۵۶
چوپانلار (کوه) : ۳۸
چورماقان نویان : ۱۴۱
چوکوراوا : ۳۹۵
چؤل قشلاقی / چُل قشلاقی : ۳۶
چهاردانگه : ۳۶
چهارشنبه / چرشنبه : ۴۲
چهل پله / قرخ پله : ۲۲
چیچکلو : ۲۳
چیراغلی داغ / کیقال (کوه) : ۲۹، ۴۰، ۲۸۸
چین : ۲۶۸، ۲۷۰

ح

حاجی خواجه‌لو : ۲۱۵

جفال اوغلی : ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶

جکسن : ۱۳

جلال‌الدین خوارزمشاه : ۸۲، ۱۴۱، ۱۴۲

جلال‌الدین ملک‌شاه ← خداآفرین

جلفا : ۲، ۳، ۱۱-۱۴، ۱۸، ۴۴-۵۱، ۵۸، ۵۹

۸۷، ۹۴، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶

۱۶۷، ۱۷۷، ۱۹۱-۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳

۲۰۹-۲۱۸، ۲۲۱-۲۲۸، ۲۶۹، ۲۷۴

۲۸۷، ۲۹۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۷

جلیل [میرزا] - : ۳۴۳

جمال‌الدین قیماز : ۱۳۹

جمال‌زاده : ۲۷۳، ۲۷۵

جمشید سلطان‌دنبلی : ۱۵۳

جملی‌کارری : ۵۱، ۱۶۱، ۲۶۹، ۴۰۶

جمهوریت : ۳۸۸

جنگل آباد / جنگلو : ۴۰

جواد / صابرآباد : ۲

جوانشیر : ۱۵۹

جُوبند (کوه) : ۳۸

جوجی‌خان : ۱۴۲

جودی : ۴۱۶، ۴۱۷

جوزافا باربارو : ۴۰۱

جُوشین چای : ۲۰، ۲۸۷

جوغا (قبرستان) : ۴۹، ۵۶

جولاهه : ۴۸

جهان‌اسلام : ۲۴۲

جیوند / جوند : ۲۸۴

حاجیلر / دوزال چای (رودخانه): ۲۰، ۱۹.

۲۱

حارث / حویرث ← آرارات

حافظ: ۲۴۳

حبیب‌السیر: ۹

حدود العالم من المشرق الى المغرب: ۸، ۴۱۱

حسرتان: ۲۱۸، ۲۱۹

حسن بیگلر: ۲۹

حسن رشديه [میرزا]: ۱۹۹

حسن علی بیگ چلبیانلو: ۱۸۶

حسن قلعه: ۱، ۱۷۷، ۱۸۱

حسن و حسین: ۳۵۳

حسین [شاه سلطان]: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

حسین قلی خان عزالدین لو: ۱۷۴

حسین نخجوانی [حاج]: ۱۵۹

حصار: ۳۱۴، ۳۱۵

حضرت محمد (ص): ۵۲، ۵۳

حَضرموت: ۳۶۵

حَضی کندی (روستا): ۲۳

حمام / حمام دره‌سی: ۲۸۷

حمزه میرزا: ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۱

حموی، یاقوت: ۸۳، ۳۷۵، ۴۱۱

حنظلة بن صفوان: ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۸

حُوری دَرَهق (کوه): ۳۶

حیدربابا: ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰

حیدر عمو او غلو: ۱۹۹، ۲۰۰

خاچین چای: ۱۶

خ

خاصیک: ۱۳۹

خاق خاق: ۱۳۲

خاقانی شروانی: ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۳۳

خالان (روستا): ۳۴

خامنه‌ای [حضرت آیت‌الله ...]: ۲۶، ۲۳۶

خانقاه (روستا): ۲۵، ۲۶، ۳۲

خانکندی: ۳۳

خانه‌سَر: ۱۸

خداآفرین: ۴، ۲۶، ۲۹-۳۲، ۴۴-۴۷.

۶-۸۷، ۹۸، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸.

۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵.

۲۰۳-۲۰۸، ۲۱۵-۲۱۹، ۲۲۳.

۲۲۶-۲۴۲، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۷، ۲۸۸.

۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۳۴.

۳۳۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۷

خدابنده، محمد: ۹۰

خدابنده: ۲۴۱

خراسان: ۷۵، ۸۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۷.

۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۷۳

خرامان: ۱۳۸

خُرْمَایُوزْت (کوه): ۳۱، ۳۸

خروانق: ۱۸، ۱۹، ۲۸۷، ۳۴۹، ۳۷۹

خُرُوشَلُو: ۳۵

خروشچف: ۳۴۳

خوین دیزج : ۴۰	خزر : ۱، ۲، ۷-۱۲، ۴۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۰، ۱۷۷، ۲۶۹، ۳۱۳-۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۵
دارآغزی حیدر کانلو : ۳۱	خزرها : ۱۲۷، ۱۳۴، ۲۷۳
دارائق / دارانا (کوه) : ۲۸	خسروشهر : ۱۱۴
داريال : ۱۳۰	خستَره پووان : ۳۱۹، ۳۲۲
داش آراسی : ۳۰	خَلَف انصار : ۴۲
داش باشی : ۲۸۸	خَلَف لُو : ۳۲
داش بُلاغ : ۳۶	خلفالو / خلیفه لُو : ۲۷۵
داش کسن : ۳۸	خلمتسکی : ۳۱۴
داشناک (حزب) : ۱۹۹	خلیج فارس : ۶، ۱۷۷، ۳۱۹، ۳۲۲-۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۹
داغستان : ۱۷۰، ۱۷۳، ۳۱۰، ۳۴۲	خُمارلُو / قزل یول : ۳۲، ۳۳، ۶۰، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۲
دالغورکی [پرنس -] : ۱۹۲	خنزیره ک : ۱۷۸
دامغان : ۳۲۴	خوارزم / خیوه : ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷
دامغانی، اسماعیل خان : ۶۶	خوارزمشاهیان : ۳۲۷، ۳۲۸
دانوب : ۱۰۲، ۲۶۸	خوافی [خواجه -] : ۱۴۵
دانیال نبی (ع) : ۳۲۳	خواندمیر ← غیاث الدین بن هماد الدین
داودپاشا : ۱۵۴	خوجا خان : ۳۴۷
داون، جیمز : ۱۴	خورآشا (قشلاق) : ۲۱
دایمَق / دایممه : ۳۹	خوشاب : ۱۵۵
دائیتی / دائی تیا ← ارس	خونیک : ۳۹
دربند : ۳۳۳، ۳۴۶	خوی : ۱۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۶۹، ۲۷۴
درزیلو (روستا) : ۲۰۶	خوی نرود / خوی نری (روستا) : ۲۹، ۲۷۴
دُرْمشکانلو : ۳۳	
دروویل گاسپار : ۱۲	
دره جیک : ۲۰۸	
دره دوز / دره دیز : ۱۶۲	

دولاب: ۲۸	دره دیز: ۲۲۲، ۲۱۴
دو مبارز جنبش مشروطه: ۳۳۸	دره رود ← قره سو
دومورگان، ژاک: ۷۴، ۱۱۱، ۲۰۳	دره خرمن / خرمان دره‌سی: ۲۳، ۲۴
دون / دن: ۲۶۸	دری به دره / درین دره: ۲۸۷
دون ژوان ایرانی: ۹۰	دزریکان: ۲۷۸
دوه سراغ: ۳۶	دستجرد (رودخانه): ۱۹
دوه‌لو: ۱۷۸	دستور داراب: ۱۰۶
دوین: ۸۲، ۱۴۱	دلاواله، پیتر: ۲۶۹، ۲۷۱
ده ده اولن: ۲۳	دلو بایزید: ۱۴۴
دهری: ۳۴	دلیک داش: ۳، ۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۲۹
دهخدا: ۳۶۲	۲۹۵، ۳۵۱
دیار بکر: ۷۵، ۱۴۲، ۱۶۸، ۳۶۸، ۴۱۷	دلیک یارقان (روستا): ۳۷
دیا س کیلو: ۳۲۱	دلدارکنت / دلیرکند: ۹
دیزبین: ۳۹	دمکرات (فرقه): ۳۴۹، ۳۵۳
دیزج صفرعلی / بکرآباد (رودخانه): ۳۹، ۴۰	دمیرچی / حدادان: ۳۳، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۷
دیزمار (دهستان): ۱۸، ۲۲، ۵۸، ۶۰	دمیرقاپو: ۲۶۹
۲۳۱، ۲۳۳، ۲۸۹، ۳۴۳، ۳۴۷	دوبوا: ۳۸۷
دیزمار غربی: ۱۹، ۲۰، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۴۹	دوریق / دوری (روستا): ۳۹
۲۵۰	دوریکه، ژان: ۳۸۹
دیسمن ابراهیم: ۸۳	دوزال (روستا): ۱۹، ۲۷۴، ۳۴۹
دیشگدیگی (روستا): ۲۳	دوست آشنا (کوه): ۱۹، ۲۲
دیکله: ۳۶	دوست بیگلو: ۳۶
دینکرد: ۱۰۵، ۱۰۶	دوشاب: ۳۶۷
دینور (روستا): ۲۳	دوغوبایزید: ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷
دیولافوا، مارسل: ۱۲، ۱۱۱، ۴۰۸	دوکوتزبونه، موریس: ۴۸، ۴۹، ۱۸۲، ۳۸۴
	۳۸۵، ۴۰۷
	دوگلاس: ۴۲۱

ذ

ذوالفقار بیگ : ۲۲۰

ذوالفقارخان : ۱۵۳

ر

راحیم، محمد : ۲۵۵

رادامیست : ۱۲۳

رازدان (رودخانه) : ۱۶

راسقامسف : ۳۱۳

راقس : ۷۶

راماکیف، تتودور : ۲۷۶

راولینسون : ۱۲۵

رحیم خان : ۲۱۸، ۲۱۹

رزگاه : ۲۷۴

رسالت (روزنامه) : ۲۴۲

رستم خان / امیرافخم : ۲۱۹

رشت : ۱۶۴

رشته (بیماری) : ۹۴

رشدیه (مدرسه) : ۱۹۹

رشیتن : ۲۸

رشیدالملک امیرتومان : ۲۰۶، ۲۰۸

رضا، عنایت الله : ۲۷۳

رضائیه ← ارمیه

رفسنجان : ۶۰

رقه (دهستان) : ۶۰

رنو : ۸

روادائق / راوادانا (روستا) : ۳۹

روادی : ۱۲۸، ۱۳۹

رواسجان : ۳۹

رُوزی (روستا) : ۳۹

روس تپه : ۱۱۳

روسیه : ۱۲، ۱۳، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۱۷۱،

۱۷۳، ۱۸۰-۱۸۷، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۷،

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۶-۲۲۰،

۲۲۳-۲۳۹، ۲۴۶، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۸۷،

۳۱۲-۳۱۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۰،

۳۴۲، ۳۵۳، ۳۸۵، ۴۰۸

روم : اح، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۳۸،

۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۲۵

ری : ۱۳۷، ۱۴۱-۱۴۴، ۲۶۸، ۳۲۶، ۳۲۷

رئیس‌نیا، رحیم : ۳۸۸

ز

زبیدی : ۳۶۲

زتیل، براک : ۳۲۰

زراآباد (سد) : ۴۰

زرتشت : ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹

زردخانه : ۳۶

زرمکان : ۲۷۵

زرنق : ۳۲

زرنیخ : ۲۷۴، ۲۸۴

زرین رکاب / آیت‌کندی (کوه) : ۳۹

زکریابن محمدبن محمودالقزوینی : ۸۳، ۹۴

زکی داغ : ۳۹

- زَنگَم: ۲۴۶، ۲۴۷
 زمان بیگ: ۲۰۵
 زمانی، مصطفی: ۳۶۸
 زمین شناسی: ۲۰۳
 زنجان: ۱۴۱، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۶۸، ۲۷۰
 زندآباد: ۲۸۴، ۳۸
 زنگ مُلک: ۳۹
 زنگبار: ۴۵
 زَنگمار (رودخانه): ۱۷
 زنگنه: ۲
 زنگنه [مهندس -]: ۳۰۲
 زنگول (رودخانه): ۳۸
 زنگیان / زنگلان: ۴۷، ۷۰، ۷۸، ۲۳۷-۲۴۲، ۲۵۲، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱
 زنوبی: ۱۲۳
 زُنوزچای: ۱۸
 زیاداغلی: ۱۵۳
 زینادیف، ایوان: ۳۱۴
- ژ**
 ژان (سردار رومی): ۱۳۴
 ژوبر: ۱۸۰، ۴۰۷
- س**
 سانه نیک: ۱۲۲
 سارابلاگاس: ۱۳۶
 ساری اصلان: ۱۸۵
- ساری تپه: ۳۵۵
 ساری چمن: ۲۹
 ساری سو (رودخانه): ۱۷
 ساری قمس: ۳۱۳
 ساریجالو (روستا): ۲۰۶
 ساریگا / سرخس: ۳۲۴
 ساقی نامه: ۲۴۷
 سال داغی: ۲۹
 سالم (پل): ۶۱-۶۴، ۷۹، ۸۲، ۲۹۳، ۳۵۳
 سالیان: ۲، ۱۲، ۸۱، ۱۷۹
 سامی، شمس الدین: ۳۷۴
 سانبران: ۳۸
 سایگرام داغ: ۳۱
 سیلان: ۳۷، ۵۲، ۲۴۶
 سپهر، محمدتقی خان: ۶۶
 ستارخان: ۲۱۳، ۳۳۷
 سَتَن: ۳۰
 ستوکس (رود): ۱۴
 سیراملو: ۳۳
 سرپند: ۲۹۳، ۲۹۵
 سرپه دره ق: ۳۹
 سرتیپی، خسرو / ساقی: ۲۵۳
 سرخاب: ۱۴۵
 سرخانکو: ۲۷۴
 سرخس: ۹۱، ۳۵۷
 سَرخَه دیزج: ۳۹
 سرداب (روستا): ۲۳

سنان پاشا : ۱۵۵	سردار آباد : ۱۷۹
سنتو : ۱۸	سردار بولاق : ۳۸۳
سوالک (کوه) : ۱۰۲	سردرود : ۱۴۵
سوانکا : ۴۰۹	سرزمین جاوید : ۷۵
سورماری : ۴۰۰، ۳۸۵	سرقه بن بُکیر : ۱۳۶
سورمه لی : ۳۹۱، ۳۹۰	سعدی اشتبینی [مشهدی -] : ۹۸، ۹۹
سوریه : ۱۲۷، ۳۲۱، ۳۲۲	سفدیان ← سمرقند
سوسمبری : ۲۲۳	سفلی : ۳، ۲۱، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۱۳۶
سوفنه : ۱۲۱	سفیدکوه / آق داغ : ۱۸۱
سولتیکف، الکسیس : ۱۸۸	سقای (کوه) : ۱۹
سومباسه : ۱۲۶	سکا / ساکاسنا / ساکا - شایانا : ۱۲۰
سومنات : ۳۲۷	سلام (روزنامه) : ۳۹۹
سونگون (روستا) : ۲۹، ۲۷۴، ۲۸۷	سلطان آباد چم چال / بغداد کوچک : ۱۴۳
سِهرون (کوه) : ۲۰	سلطان جهانگیر (ارتفاعات) : ۱۸-۲۰
سهل بن سنباط : ۱۲۸	سلطانعلی سُویو : ۲۴
سهند : ۱۲۵	سلطانیه : ۵۰، ۶۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۵، ۱۸۰
سهندیه : ۲۵۶	سلماس : ۱۵۱، ۱۵۳
سی نپ : ۳۲۱	سلمان : ۱۳۷
سیاوش خان قوللر آقاسی : ۱۵۹	سِلن چای / ستلین چای / سیلین : ۳۳، ۳۴
سیاوشان (روستا) : ۲۳	سلیم [سلطان - عثمانی] : ۸۴، ۱۵۰، ۳۸۵
سیاه چمن / قره چمن : ۱۷۱	سلیمان رستم : ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
سیبری : ۳۲۹	سلیمان شاه : ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۲
سید آباد : ۲۹	سلیمانیه : ۳۲۳
سیدلر : ۳۹	سمرقند / سفدیان : ۱۴۵، ۳۲۴، ۳۲۷
سیرانائیک : ۳۲۲	سمیون خان : ۱۵۲
سیروپلیس : ۳۲۴	سن (رودخانه) : ۲۶۸
سیستان / زرنگ : ۳۱۸، ۳۲۴-۳۳۰	سن ژاک : ۳۸۳، ۳۸۵

سیسجان / سیستان : ۱۳۷، ۱۴۴

سیوطی، جلال الدین : ۳۷۷

سیه چشمه : ۴۵

سیه رود : ۱۸، ۵۸، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۵۰

سیه کلان : ۳۹

ش

شاپور : ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

شاردن : ۱۱، ۴۸، ۸۸، ۱۶۱، ۳۸۰، ۳۸۱

۴۰۴

شارور : ۲۱۳

شام (جزیره) : ۵، ۲۰۵

شامو / شومو : ۱۱۳

شامیان سفید : ۳۲۱

شاندور، آلبر : ۳۸۷

شاوا / شیور : ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۴

شاه اوتورن (شکارگاه) : ۳۱

شاه بگیم خانم : ۲۱۹

شاه حیدر : ۳۱، ۳۲

شاه شجاع : ۵۰، ۲۴۴

شاه شرفان : ۱۳۸

شاه عباس : ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۸۰، ۸۵

۱۵۳-۱۵۹، ۱۶۸-۱۷۰، ۲۶۹-۲۷۱

۳۲۹، ۳۳۳، ۴۰۲

شاه قاسم (رودخانه) : ۳۴

شاهرود : ۲۹۲

شاهسون : ۱۹، ۲۲، ۲۰۰، ۲۰۱

شاهین : ۱۳۶

شبحانه / شوخانه / شرع خانه (کوه) : ۲۹

شجاع (دهستان) : ۵۸، ۲۱۴

شجاعیلو : ۲۰۸

شدادیان : ۸۲

شران / حران : ۳۲۲

شرف الدین : ۴۸، ۴۹، ۸۴

شَرَفَه بَندی : ۴۰۳، ۲۸، ۲۳۰

شرفه (روستا) : ۳۴

شروان / شیروان : ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴

۱۴۸-۱۵۳، ۱۵۷-۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰

۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۰

۲۷۱، ۲۷۴، ۳۱۰، ۳۷۳

شریف السلطنه : ۲۰۶-۲۰۸

شعرانی، ابوالحسن : ۴۱۹

شکسته / اولکی کورپو / سنخ کورپو : ۶۳

۸۲، ۶۶

شکوفه : ۲۸

شکی : ۲۷۱، ۳۱۰

شلزویک هلشتین : ۴۰۴

شِلَه بُران : ۳۸

شماخی : ۱۰، ۹۱، ۲۰۰، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۱۰

۴۰۳، ۳۳۳

شمس الدین ایلدگز : ۱۳۹

شمس الدین لو : ۱۷۵

شمس الدین محمد بن ابن طالب ... / شیخ

ربوه : ۳۷۴

شمکور: ۱۸۳، ۱۴۱، ۱۳۷

شوروی: ۲ ح، ۵، ۶، ۴۶، ۵۰-۵۲، ۷۹

۱۱۳، ۲۲۱-۲۲۶، ۲۳۳-۲۳۷، ۲۴۲

۲۶۰، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۵

۳۱۹، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸

۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲، ۴۱۹-۴۲۳

شوره گل: ۱۷۸، ۱۷۹

شوش: ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۰۳، ۳۲۲، ۳۲۳

شوشی / شیشه: ۶۵، ۶۶، ۸۱، ۱۷۲-۱۷۶

۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۰۴

شولی / شغلی: ۲۸

شهاب‌الدین احمد نوری: ۳۷۴

شهاب‌الدین اهری [شیخ-]: ۱۵۸

شهاب‌الدین محمد خرنذی زیدری: ۸۲

شهریار، سید محمد حسین: ۲۴۳، ۲۴۵

۲۵۰، ۲۵۵-۲۵۷، ۲۶۰

شیار (شرکت): ۲۹۵

شیخ بهایی: ۳۳۳

شیخ حسینلو: ۳۰

شیرازی، عبدالرحیم خان: ۸۱

شیروانشاه فرخ یار: ۵۰، ۱۴۷، ۱۴۸

شیرینجه: ۴۲

شیل، جستین: ۱۹۱

شیل، ماری / شیل [لیدی-]: ۱۹۱

ص

صالح تبریزی معدنچی باشی [میرزا-]: ۲۸۴

صالح تپه‌سی / تپه صالح: ۳۴

صالح علی‌اف: ۳۱۰ ح

صدروازه / هکاتوم پلیس: ۳۲۴

صفرآباد: ۲۷۵، ۲۷۸

صفرلو: ۲۳۳

صفویان: ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۵۰، ۴۰۰

صفی [شاه-]: ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۰۲

صمدخان احمدی / اشجع السلطان: ۱۸۹

صمدی، عبدالله: ۲۵۰

صنم بلاغی: ۲۳۵، ۲۳۷

صورة الارض: ۷

صوفیان: ۱۶۷

صیاد محمدآف: ۲۳۵

صیفار (رودخانه): ۴۰

ض

ضیاءالملک احمد طوسی: ۵۳

ضیاءالملک (پل): ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹-۵۷

۳۴۸

ضیاءگاه، صولت‌الملک (روستا): ۲۳

ط

طالش / کادوسیان: ۸۱، ۱۳۴، ۱۸۳، ۱۸۴

۱۸۸، ۳۱۰، ۳۸۰

طباطبایی [علامه-]: ۳۶۳

طبراق: ۱۰۸

طبرستان: ۸، ۱۲۲

طبسی، حسن: ۲۴۷، ۲۹۴

طراز: ۳۶۸

طُرره خانم: ۳۴۵

طرزیم: ۱۹، ۲۰

طغرل: ۱۴۰، ۳۲۷

طوالش: ۱۲۲

طوع علی: ۲۲۶

طُوْله دره سی: ۲۸۷

طهران / تهران: ۸۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۱،

۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۴۶،

۲۷۴، ۲۷۷، ۳۵۹

طهماسب: ۱۵۵، ۱۶۳-۱۶۸

طی (قبیله): ۴۱۷

ظ

ظفرنامه تیموری: ۴۸

ع

عادل گرای خان: ۱۵۱

عاشق شمشیر: ۲۶۵

عاشق قربانی: ۲۶۵، ۲۶۶

عاشق قشم: ۲۶۵

عاشق واله: ۲۶۵

عاشقلو: ۶۰

عالم آرای نادری: ۸۰

عباس آباد: ۳۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۷۴، ۳۱۲،

۳۱۴

عباس قلی خان میر پنجه سیف الملک: ۱۹۲

عباس میرزا: ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۷۵-۱۷۸،

۱۸۱-۱۸۷، ۲۴۶، ۲۷۱، ۲۷۵، ۳۱۲،

۳۵۰، ۳۵۳

عبدالله پاشا: ۱۶۸

عبدالرحمان سمرقندی [خواجه -]: ۶۸

عبدالعظیم [حضرت -]: ۱۷۴

عثمان پاشا: ۹۰

عجائب المخلوقات: ۹۴

عراق: ۱۴۰، ۱۵۵، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۱، ۴۱۶

عربلر (پل) ← پلدشت

عشق آباد: ۴۵

عظیم [استاد -]: ۲۸۶

علاءالدوله: ۱۵۰

عَلَوِیْق / عَلَوِی (رودخانه): ۳۹

علی آباد (رودخانه): ۳۶

علی [استاد -]: ۲۸۶

علی بابا (قشلاق): ۳۱

علی بلاغی: ۲۸

علی بیگ یوزباشی: ۱۸۰

علی چشمه سی: ۲۸

علی دوست، محرم / مَهی: ۲۴۸

علی رضا آباد / اسلام آباد: ۲۹۲، ۲۹۵،

علی رضا چای (رودخانه): ۳۹

عمالقه: ۳۶۷

عمان (دریا): ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱

عیلامی (قوم): ۱۱۶

غ

غُرَّرُ الْحَكَم : ۳۶۸

غزنویان : ۳۲۷

غزنه : ۳۲۸

غزنین : ۳۲۷

غفاری، توفیق / دوشگون : ۲۵۰

غلام یحیی : ۲۲۵

غیاث الدین بن همام الدین (خواندمیر) : ۹

۱۴۳، ۵۱

ف

فتح الله کاشانی [ملا-] : ۳۶۳

فتحعلی خان افشار : ۱۷۱-۱۷۷

۱۸۰-۱۸۳، ۱۸۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۹۴

۴۰۷

فجر آذربایجان : ۳۶۰

فخرالدین نجفی [شیخ-] : ۳۶۲

فخر رازی [امام-] : ۳۶۳

فرات : ۱، ۹۴، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۷

۱۵۰، ۱۷۷، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸

۳۲۹، ۴۱۵

فراسپا ← پراسپا

فرانسه : ۱۶۲، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۸

۲۶۸، ۲۷۴، ۳۲۹

فَرْخَرَان : ۳۹

فردوس : ۶۰

فرشفیلد : ۳۸۷، ۴۱۰

فرهاد : ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷

فرهاد پاشا : ۱۵۲

فرهادلو : ۳۳

فریگیه : ۳۲۰، ۳۲۱

فسین دین : ۴۱۴

فضلون : ۸۲

فضولی : ۱۱۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲

فتنان : ۴۰۹

فون هدین، سون آندرسن : ۲۱۱

فووریه : ۲۰۲، ۲۰۵، ۴۰۹

فیروزه : ۳۱۵

فیض الاسلام : ۳۶۵

ق

قاآنی : ۲۴۶

قاپوبندی : ۳، ۲۷، ۲۲۷، ۲۳۰، ۳۵۱

قاجاریه : ۳۲۹

قاجاق نبی : ۹۸

قارانلُوخ دَرَه : ۲۴

قارپارکین / خارپارکین : ۲۱۸

قارس (رود) : ۱۰، ۱۲، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۰

قارغاتپه سی : ۱۱۳

قازان چای : ۱۷، ۱۸

قازان داغ : ۱۹، ۲۳

قازی بُلاغی : ۲۶

قاشوقچی (روستا) : ۲۳

قاضی نوری، سید ابوالحسن خان : ۲۹۴

قرمزلی تین (کوه): ۱۹	قاپوربندی: ۲۲۸، ۴
قره باغ: ۲، ۱۶، ۵۰، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۸۰-۸۴	قالیقل / کیلیکیه: ۷-۹، ۳۷۵
۱۴۹-۱۴۴، ۱۶۰-۱۵۲، ۱۶۷	قاموس: ۳۶۲
۱۷۲-۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸	قباد: ۱۳۴، ۳۷۳
۲۰۵، ۲۳۹-۲۳۷، ۲۵۲، ۲۸۹، ۳۰۲	قبادلی: ۲۳۷، ۲۴۲
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۰	قباق: ۱۷۶
۴۰۴	قباق تپه (کوه): ۲۹، ۳۹
قره بورون: ۲۲۸	قبقاق: ۸۹، ۹۰، ۱۴۳، ۲۴۷
قره بولاغ: ۲۲۲	قپان: ۸۱، ۱۷۶
قره پاچانلو: ۳۳	قتلغ اینانج: ۱۴۰
قره پایاق: ۳۳۹	قُتُور / قُطُور (رودخانه): ۱۷
قره توپراق: ۳۰	قجریپاشا: ۱۵۶
قره چورلو: ۳۵	قرآن: ۸۸، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۳۶
قره چه وان: ۳۵۷	۲۴۳، ۳۶۱-۳۷۴، ۳۷۶، ۴۱۲
قره چی: ۲۸۷	۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰
قره چی معدن / قره چیلر (کوه): ۲۲	قرابسطام: ۵۱
قره چیلر: ۲۷، ۲۳۰، ۲۸۷	قراجه داغ ← قره داغ
قره داغ / ارسباران: ۳، ۲۶، ۳۵، ۳۷-۴۲	قراخ: ۱۷۸
۶۰، ۶۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷	قرادونی (رودخانه): ۲۰۴
۱۵۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۸	قراکادان: ۲۷۸
۲۶۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۴	قران (رودخانه): ۳۳
۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۸۰	قرچقای خان: ۱۵۷، ۱۵۸
قره داغلو: ۳۷	قرچی بندی: ۴
قره داغلی، محمد: ۲۵۱	قُرُخ بُلاغ (رودخانه): ۱۷، ۱۵۷، ۱۷۵
قره دیز: ۳۵۴، ۳۵۷	قرشی، سید علی اکبر: ۳۶۲
قره سال (شکارگاه): ۳۱	قُرطبی: ۳۶۵

۲۵۰، ۲۶۹-۲۷۲، ۲۹۰، ۳۱۳-۳۱۵،
 ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳-۳۴۲،
 ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۴۶، ۴۰۳، ۴۰۶
 قلعه جوق / قلعه جیق : ۱۷، ۳۶
 قلعه کندی : ۳۴
 قلندر (کوه) : ۳۸، ۲۸۴
 قُلی کندی : ۲۸، ۲۵۱
 قم : ۱۶۲، ۳۲۶
 قم تپه / قم تپه : ۱۴۵
 قندران باشی (کوه) : ۳۱
 قندهار : ۱۶۷
 قندهار : ۳۲۹
 قوآنلو، محمدحسین خان : ۸۰
 قوری چای / علیارچای : ۲۰
 قوری خان اغلق بن ارس خان : ۸۹، ۹۰
 قوزلوچایی : ۱۵۴
 قوشچی : ۳۴
 قوشه داغ / بزکش : ۳۷، ۳۹
 قولان : ۳، ۲۲، ۲۸۷
 قوملاق (روستا) : ۲۰۶
 قومین اولمی / قویون اولومی : ۱۴۹، ۱۵۰
 قوشوق : ۴۱
 قهرمان خان : ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۰
 قیزبندی : ۸۷
 قیز قلعه سی : ۲۳۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۵۳
 قیزیل قشلاق : ۲۹۸، ۳۵۵
 قیقاج : ۳۵۵

قره سو / درهرود / درآورد / دَرُوْدچای
 (رودخانه) : ۹، ۱۷، ۳۴-۴۱، ۲۷۵، ۲۷۸،
 ۳۱۲
 قره قاباق : ۳۵، ۴۱
 قره قوزی : ۴۱
 قره قویون : ۲۲۴
 قره قویونلو : ۱۴۵، ۳۹۱
 قره قیه : ۳۷
 قره یوسف : ۱۴۵
 قریه الثمانین : ۳۸۵
 قزدرمه بندی : ۴
 قزکورپوسو / پل دختر : ۸۶
 قزل آغاج : ۲
 قزل ارسلان : ۱۴۰
 قزل اوزن (رود) : ۱۱۸
 قزل ایرماق / هالیس (رودخانه) : ۱۱۱
 قزل باش : ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۸
 قزل چای : ۱۷، ۱۸
 قزل گوزی : ۲۸
 قزوین : ۱۵۱، ۱۹۲، ۱۹۷
 قزوینی، محمدحسین : ۱۹۲
 قسطنطین : ۱۳۲، ۱۳۳
 قفقاز / قفقازییه : ۱، ۲، ۱۲، ۱۶، ۴۳، ۵۸،
 ۷۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲،
 ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۳،
 ۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۴۹

قَیه‌باشی : ۳۳، ۳۷

قَینَر : ۱۹

ک

کابل : ۳۲۵

کابل آباد : ۳۳

کاپادوکیه : ۳۲۱

کاتب چلبی : ۹۱

کادوسیان ← طالش

کارمن یوس : ۱۳۳

کاروان / کروان : ۲۸۴

کارون (رود) : ۲۶۸

کاری : ۳۲۰

کاسپین ← خزر

کاسی (قوم) : ۱۱۶

کاشان : ۲۱۶

کاشغر : ۳۲۸

کاغذ وان : ۱۴۱

کالمارین : ۳۸۵

کاویان : ۲۲۵

کُجُرُن : ۲۱۹، ۲۲۰

کِجِری / ورگهان / کچهلی / کچیکلو : ۳۶

کر / کورا / کوروش : ۲، ۷-۹، ۱۲، ۷۵

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۶

۱۳۷، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۲

۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۵۴، ۲۶۰

۲۹۲، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۴۰

۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۵

کَرانلو / کجیرگان : ۲۸

کربلای زال / استاد زال : ۲۸۶

کرج : ۱۷۴

کُرداحمد بالا (روستا) : ۳۹

کُرداحمد پایین (روستا) : ۳۹

کرزون، جرج ناتانیل : ۲۸۵

کرکوک : ۳۲۳

کُریوس : ۵ ح

کرمان : ۱۷۱، ۱۹۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷

کرمانشاه : ۱۶۴، ۳۱۹، ۳۲۷

کَرمه گوف : ۲۸۶

کِرَنگان : ۲۶

کَرَنگاه : ۳۹

کروزوس : ۳۲۱

کَرَوِیق / کَرُوی : ۳۹

کریم خان زند : ۱۷۱

کریم خانلو (روستا) : ۲۹

کریمف، عباسعلی : ۲۶۰

کران قلعه (کوه) : ۲۹

کَسائِق (روستا) : ۳۹

کسبه (کوه) : ۱۹، ۴۲

کسروی : ۸۲

کسیک گنبد : ۱۵۹

کشمیر : ۳۲۷

کفایی گنجه‌ای : ۳۳۲

کَفُشَن : ۲۲، ۲۳، ۲۴

کورا ← کر	کلاله / کاله چای : ۳، ۲۷، ۲۸، ۲۲۷، ۲۳۰، ۳۵۱
کُوراکش (کوه) : ۱۹	کلان داغ : ۳۹
کُورپوکندی ← خدا آفرین	کلانتَر : ۳۷
کورحان / کوپ گولی : ۳۹۸، ۳۹۹	کلاویخو : ۸۳، ۴۰۰، ۴۰۱
کوردشت : ۱۹، ۲۱، ۸۷، ۲۷۴، ۳۴۹، ۳۵۰	کلاویخو : ۹
کورماکوف، نیکولا : ۲۷۵، ۲۷۶	کُلْ آخُر (کوه) : ۱۹، ۲۰
کُورَن : ۳۷	کلخوران : ۱۵۷
کوروش کبیر : ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴	کلخید : ۱۳۴
کوروش ← کر	کلده : ۳۲۲
کوریانف، میشل : ۲۷۶	کلمبیا اسنیک : ۲۶۸
کُوماز : ۲۳	کلمنت مارکام : ۸۵
کُومورچایی / گمناب / گمان آب / کمانج :	کلودانه، ژان شوپفر : ۲۱۶
۴۱، ۲۰۵	کلودپوتی، ماری : ۱۶۲، ۱۶۳
کونویل : ۳۱۳	کَلُوو چای : ۱۹
کوه کَتر : ۱۸	کلیبر / جانانلو چای : ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۶۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸
کهران (قلعه) : ۱۴۰	کُمار (کوه) : ۱۸
کهنه خایلار : ۲۳	کمال، یاشار : ۳۸۸
کی روف آباد ← گنجه	کمبوجیه : ۳۲۲
کی لی کیه : ۳۲۱	کَمَتال / کانتال (کوه) : ۱۸، ۱۹
کیش : ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۲	کَمکوه : ۲۱۳
کیغال ← چراغلی داغ	کمیسَن / قومس : ۳۲۴
کیک لان / لیقلان : ۲۷۸	کِنْدِلان / کُوندلَن چای (رودخانه) : ۱۶
کیلیان چای : ۳۶	کُنده : ۳۶
کیوان (دهستان) : ۶۰، ۷۸	کوانق / شام کوانیک : ۲۶، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۰
کِنچی دره سی : ۳۱	کُوجان : ۱۸

گ

گاروس / گالوس : ۷۹

گال چای : ۲۰

گاواهن (دره) : ۳۲

گاودان : ۳۵۷

گاودل : ۲۷۴، ۳۴

گَجَلرات : ۴۵

گدروزی / بلوچستان : ۳۲۵

گدوویچ [مارشال -] : ۱۷۸، ۱۸۱

گده بیگ : ۳۴۰

گرانویل برون، ادوارد : ۴۰۹

گرجستان / ایبری : ۸۰، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۴،

۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۵۲،

۱۵۷-۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳،

۱۸۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۱۰، ۳۱۹

۳۲۲، ۳۲۷، ۳۴۹

گِردِه سنگ : ۳۶

گرگان / میرکانی : ۱۲۲، ۳۲۴

گرگر : ۴۷، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۹

گرمادوز : ۳۴، ۳۶، ۱۹۵

گرمناپ : ۳۰

گروته، هوگو : ۲۱۳

گروسه، رنه : ۷۴

گریمبرگ، کارل : ۴۲۲

گَزمه : ۳۱۶

گشتاسف بن لهراسف : ۲۹۲

گشتاسفی : ۹، ۲۹۲

گلاسکو : ۷۴

گل لر (قریه) : ۳۵

گل محمدی، ستار : ۲۵۲

گلداشمیت : ۳۳۰

گلزار : ۴۱

گلستان : ۱۸۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۰،

۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۷

گلگون، مدینه : ۲۶۰

گلیجه : ۴۱

گلنزه : ۳۶

گن بره : ۳۵۱

گن دَرَه / دره گشاد : ۳۴

گنج دانش : ۴۷، ۵۵

گنجعلی پاشا : ۱۶۷، ۱۶۸

گنجه / کی روف آباد / الیزابت پل : ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴،

۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۳-۱۸۵،

۲۴۶، ۳۱۰، ۳۳۳، ۳۳۶

گندار : ۳۲۵

گندُمنان (کوه) : ۳۰

گنزرود : ۲۸

گنگ (رودخانه) : ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۶۸

گنید : ۳۲۰

گوبی : ۴۱۵

گودری علوم : ۳۵۷

گوره، ژان : ۴۴، ۶۵، ۶۶

گوگامل / آرپل : ۱۲۱

گوگجه (دریاچه): ۱۰۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۳۳۹

گولر (کوه): ۱۸

گومیسور (کوه): ۳۱، ۳۲

گونبران: ۳۷

گوی آغاج: ۳۳

گوی تپه: ۱۱۳، ۱۱۴

گویجه سلطان: ۳۹

گیرشمن: ۷۵

گیلان: ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱

گیورگی سوم: ۱۴۱

ل

لادم: ۲۸۴

لازیکا: ۱۳۵

لالان (کوه): ۳۲

لاله بجان (کوه): ۲۹، ۳۹

لته: ۱۴

لجین (روستا): ۴۰

لُرُوم: ۳۶

لسترنج: ۷۸، ۳۸۴

لطف آباد: ۳۵۷

لطفی: ۲۴۴

لقلان: ۳۶

لکان (رودخانه): ۳۳

لَلُّو: ۴۰

لنکران: ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱

لنگرون: ۴۱۵

لنین: ۳۳۱

لورئو: ۴۰۱

لوکولوس: ۱۲۳

لولوبی (قوم): ۱۲۰

لوور (موزه): ۴۲۱

لوئی چهاردهم: ۱۶۳

لهریسه: ۲۷۱

لی کوتاس: ۱۲۸

لیبیا / لیبی: ۳۲۲

لیدی / لیدی / مؤنی: ۳۲۰، ۳۲۱

لیکیه: ۳۲۱

لیو (مقیاس): ۱۰

م

ماتیه نی: ۷

ماد: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴

۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۷۷، ۳۸۴

مارالیان: ۳۵۵

مارکوپولو: ۲۷۱

مارن، لویی: ۳۹۰

مارویه: ۷۶

ماریژان موله: ۷۵

ماریوپول: ۲۷۶

ماژورکریستی: ۱۸۱

ماساگت: ۳۲۴

ماکاهون: ۳۳۱

ماکو: ۱۷، ۴۵، ۲۲۱، ۲۲۴

۲۵۱، ۳۴۳، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶	ماگنزی: ۱۲۱
مرده کتان: ۳۹	مانتا: ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸
مرزآباد: ۱۹	ماهنامه آذربایجان: ۳۳۸
مرزبان بن مملان: ۱۳۸	متسامور (رود): ۱۲۱
مرزهای ایران: ۳۵۵، ۳۵۴	مجیدآباد: ۳۶
مرزهای ایران و شوروی: ۲۹۳	مجیدزاده، حسن / ساوالان: ۲۵۴
مرعشی صفوی: ۹۱	محمد بن محمود بن احمد طوسی: ۹۵
مرکنده: ۳۲۴	محمد بن محمود سلجوقی [سلطان -]: ۱۳۹، ۱۴۰
مرند: ۲۱۳، ۱۹۷، ۱۵۳، ۱۳۰، ۵۸، ۴۷، ۴۵	محمد بن ملکشاه [سلطان ...]: ۵۳
۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۴۸	محمد تقی خان / حکیم: ۷۰، ۴۷
۴۰۲	محمد حسین بن خلف تبریزی: ۱۰۲
مرو: ۳۳۰، ۳۲۷، ۳۲۴، ۱۶۴	محمد دواتی: ۵۱
مروی، محمد کاظم: ۶۸	محمد رفیع نظام العلماء [حاج میرزا -]: ۲۰۱
مزانه - پادا: ۴۲۲	محمد عبده [شیخ -]: ۳۶۷
مزرعه: (رودخانه): ۲۸۴، ۲۷۴، ۳۴	محمد علی میرزا: ۲۱۲
مزوپوتامی / بین النهرین: ۳۲۲	محمد گرای خان: ۱۵۲، ۱۵۱
مستوفی، حمدالله: ۹، ۲۱-۲۳، ۴۷، ۵۳	محمودآباد: ۱۴۷
۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۹۴، ۱۰۲، ۲۹۲	محمود [سلطان -]: ۳۲۷
۳۴۷، ۳۵۰، ۳۸۶	محمود قراجه: ۱۵۰
مستوفی، مسعود: ۳۱۳	مدداف: ۱۸۵، ۱۸۳
مستوفی تبریزی، علی اصغر: ۲۰۱	مدی (دیوار): ۳۲۲
مسجدلو: ۳۰	مدینه: ۳۲۷
مَسْقَران: ۳۹	مرآة البلدان: ۳۸۱، ۳۳۳، ۴۷
مسکو: ۴۱۹، ۳۸۵، ۳۵۹، ۳۳۸، ۲۷۲	مراغه: ۳۳۳، ۱۵۳
مسگر / مزگر: ۲۸۷، ۲۷۴	مردانقُم / مرداناغوم چای (رودخانه): ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۴۷، ۶۰، ۷۰، ۷۸، ۲۲۷، ۲۳۰
مشکغنبر (کوه): ۴۱، ۳۷	
مشکور، محمد جواد: ۱۰۹، ۵۹	

مفروضلو (روستا): ۲۳۵، ۲۰۶، ۳۱	مشکین جای: ۳۷
مقتدرالدوله: ۲۱۴	مشکین شهر: ۳۵
مقدس، محمدرضا: ۲۵۰	مشهد: ۲۰۰، ۱۹۹، ۹۱
مقدسی: ۳۸۵، ۳۷۶	مشیرالدوله: ۲۸۳، ۲۷۵
مقری / مکری (رودخانه): ۱۶، ۸۷، ۳۵۰	مشیران: ۳۵
۳۷۹	مصر: ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۱۹۲، ۱۲۵، ۱۰۱
مکه: ۴۱۴، ۴۱۳، ۳۲۷	مصطفی پاشا: ۱۵۶
مگس (کشتی): ۲۶۸	مصطفی جای: ۳۸
ملاعباس قره باغی: ۳۴۳	مصطفی [ملا-]: ۲۲۴
ملانصرالدین: ۳۴۳	مطالعات جغرافیایی: ۲۰۳
ملک الشعراء / محمدتقی خان بهار: ۲۴۷	مطلع الشمس: ۴۷
مُلک طالش (روستا): ۲۳	مظفری الدین میرزا: ۲۰۶، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۹۳
ملک قضاات (روستا): ۱۹	۲۳۷، ۲۷۶، ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۰۹
ملک یاتاقی: ۲۸۷	مظفری زنگنه [سرهنک -]: ۲۲۴
ملکشاه: ۳۲۷	معتصم: ۳۴
ملکوتی [آیت الله -]: ۲۲۸	معجز شبستری: ۲۵۰
منازکرت: ۱۱۸	معدن یثری: ۲۸۸
منتش: ۱۴۹	معلم، نقی: ۲۸۸
منتظم ناصری: ۴۷	مغان: ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۶۰، ۷۲، ۷۵
منتیت: ۲۷۵	۷۹، ۸۷، ۹۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۱
منجوان (دهستان): ۶۰، ۷۸، ۲۸۷، ۲۸۸	۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲
منجیکوف: ۱۹۷، ۱۹۸	۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۳۶
منصوریگ پرناک: ۱۴۷، ۱۴۸	۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۶۹
منصوری، ذبیح الله: ۷۵، ۷۶	۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۴
منکووف: ۱۸۵	۳۵۴، ۳۶۲، ۳۷۸
منوئه: ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۹۲، ۳۸۶	مغربی، علی: ۲۸۸
موجونبار: ۲۷۵، ۲۷۸	مغولستان: ۴۱۵

- موراو: ۱۵۸
مورتز: ۱۲۲
مُوروباشو: ۲۴
مُورُوگُؤلُ: ۲۴
موسوی، سیدجعفر: ۲۵۱
موسوی باکویی، میر محمدکریم: ۳۶۴
موسی خان (رودخانه): ۳۱۵
موسی (ع): ۱۰۷، ۳۷۵
موصل: ۱۴۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۴۱۶، ۴۱۷
مُولان: ۳۳
مؤتمن الملک، سعیدخان: ۳۱۴
مہترلو (دره): ۴۰
مہراران: ۲۷۸
مہرداد: ۱۲۳
مَہری (روستا): ۲۳
مہستی گنجہ‌ای: ۳۳۳
می‌لت: ۳۲۰
میانه: ۱۲۵، ۱۹۷، ۲۲۵
میخایلو سکایا: ۲۷۶
میرانشاه: ۱۴۳
میرزایی، رحیم: ۲۲۵، ۲۲۶
میر محمد امین: ۱۵۷
میرمہدی، مجتبی: ۳۵۹
میزہ زوزار: ۴۱۸
میسر (کتیبہ): ۴۱۷
میسی سی پی: ۲۶۸
میسیہ: ۳۲۰، ۳۲۱
- میشہ پارا (کوه): ۳۱، ۳۸، ۲۸۷، ۲۸۹
میلانیان: ۲۲۵
میلہ / ملیطہ: ۳۲۰
مین گؤل / بین گؤل داغ: ۱، ۱۰
مینورسکی: ۴۱۱
مناندر: ۳۲۰
- ن**
ناپُشتہ: ۳۱
نادرشاه: ۱۶۷-۱۷۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۹
نادری (نہر): ۲۹۲، ۲۹۳
نازک علیا: ۴۵
ناصرالدین شاہ: ۸۰، ۹۱، ۱۹۱-۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۲، ۲۰۹، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۱۶
۴۰۹
ناظم الدین حسینسکی: ۳۴۲
نباتی، سیدابوالقاسم: ۹۸
نبلسین [ژنرال -]: ۱۷۸، ۱۷۹
نبی جَبہ سی / نبی جعبہ سی (شکارگاہ): ۳۱
نجف: ۱۷۴
نجف تراکمہ (کوه): ۳۷
نخجوان: ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۴۵-۵۳، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳-۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۸۵
۴۰۲-۴۰۶، ۴۰۹

- نخجوانی (معمار): ۳۳۳
 نِره (خدای دریا): ۱۰۳
 نزهة القلوب: ۹، ۲۱، ۲۳، ۴۷، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۹۴، ۱۰۲، ۳۴۷، ۳۵۰
 نصرت‌الدین آق سنقر: ۱۳۹
 نصرة الدين ابوبکر بن محمد: ۱۴۰
 نصیرآباد: ۳۶
 نظام‌الدین خان مهندس الممالک [میرزا -]: ۲۷۵
 نظام‌الدین گنجه‌ای: ۳۳۳
 نظام‌الملک: ۵۳
 نظامی گنجوی: ۱۸۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۳۳
 نفیسی، سعید: ۸۰
 نقلان: ۳۷
 نگارستان: ۱۹
 نگرام: ۳۵۷
 نمرود داغ: ۱۲۰
 نَمَنَق (رودخانه): ۲۲، ۲۶
 نَنَم وای بندی: ۴، ۲۲۸
 نُواسر: ۳۶
 نویند: ۲۹۵
 نوجوی (نهر تازه): ۱۰
 نوجویه: ۳۸۵
 نوح: ۱۱، ۳۱۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵-۴۲۰
 نوح دَرّه‌سی: ۲۴
 نوردوز: ۳۵۰، ۳۵۷
 نوری، اسدالله خان: ۸۰
 نوقای: ۱۴۲
 نوویکوف: ۲۲۱
 نَهَار (روستا): ۳۹
 نهج البلاغه: ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸
 نهر زردشت: ۲۹۲
 نهریق / نرخ: ۴۰
 نهضت‌های فکری ایرانیان: ۴۹
 نهندچای / نهدچایی: ۴۲
 نیر السلطان: ۲۰۶، ۲۰۸
 نیشابور: ۳۲۷
 نشان کوه: ۲۱۳
 نیکلای: ۱۹۲
 نیل: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۲۴۵، ۲۶۸
 نینوا: ۳۲۳
- و**
- وادی قاف: ۴۱۹
 واردینسکی: ۱
 واسلن، پیر: ۲۰۴
 واکز: ۳۸۷
 واگارش / ولگاش: ۱۲۲
 واگارشاباد: ۱۳۲
 واگارشاون: ۱۲۲
 وان (دریاچه): ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۰، ۲۹۶، ۳۸۱، ۳۹۳، ۴۱۸

هادروت : ۱۱۲	وانند : ۱۶۶
هارتون : ۲۷۲	وايقان ۲۹، ۲۱۹
هارفورد جونز [سر-] : ۱۸۱	وَجَنِي : ۳۶
هاس / آس (کوه) : ۳۱	وِدِي (رودخانه) : ۱۶
هاشمی خویی [میرزا حبيب الله -] : ۳۶۸	ورانکيل : ۲۰۰، ۲۰۱
هالی کارناس : ۳۲۰	ورثان : ۷، ۸، ۳۷۴، ۳۷۵
هالیس / قزل ایرماق : ۳۱۸، ۳۲۱	وَرْدِين (کوه) : ۴۰
هاوالی / هواالی (روستا) : ۲۱۹	ورزقان : ۱۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۲۸۷
هاوستین (کوه) : ۱۸	وَزْکَش چای : ۴۲
هُبیره مخزومی : ۳۶۷	ورگهان : ۳۵، ۳۶
هپ تال : ۷۶، ۱۳۰، ۱۳۱	ورهرام : ۵۱
هجران دوست : ۲۸۳	ولفرام کلایس : ۵۱-۵۳
هدایت، مهدی قلی / مخبر السلطنه : ۲۱۴	ولی لو : ۲۷۴
هرات / آریانا : ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۲۴-۳۲۷	ولیدبن عقبه : ۱۳۶
هراس / هراس : ۲۲، ۲۳، ۳۵۱	وَنَسْتان : ۲۳، ۲۴
هراکلیوس : ۱۷۲	ونوس : ۳۲۰
هرتز فلد : ۷۵	ونیار : ۴۲
هرخواتیش / قندهار : ۳۲۵	وورغون، صمد : ۲۵۹
هرمزد : ۱۳۵	وولی : ۴۱۵، ۴۱۶
هرودوت : ۶، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴	وهب بن منبه : ۳۸۷
هزارمسجد : ۳۲۴	وهسودان : ۱۳۸
هشام بن عبدالملک : ۱۳۷	ویرژیل : ۱۳
هشتادسر / هشته سر (کوه) : ۳۴، ۳۶، ۳۷	ویره شه : ۲۸۸
هشترخان : ۳۳۴	وینق (روستا) : ۷۸، ۲۷۲
هفت کشور یا صورالاقالیم : ۹	
هفته چشمه : ۳۸۷	
هلند : ۳۲۸	هاتفی : ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷

ی

یارالوَجَه : ۳۱، ۳۸	هَلیلو : ۳۶
یارپاقلو (قشلاق) : ۳۲	همای علیا : ۴۰
یاشیل (کوه) : ۳۹	«همت» : ۳۳۸
یافت : ۳۵	همدان : ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۳۱۹
یافت بن نوح : ۳۶۹، ۳۷۰	۳۲۴، ۳۲۷
یانیق تپه : ۱۱۴	همشهری : ۲۴۲
یخاران : ۲۷۵	هندور تپه سی : ۲۳۵
يَخْفُزَوَزَان : ۳۸	هندوس / سند : ۳۲۵، ۳۲۷-۳۲۹
یدی بلوک : ۳۵۵	هندوستان : ۱۰۲، ۱۵۷، ۲۶۸، ۳۱۹، ۳۲۶
یرمولوف [ژنرال -] : ۱۸۲، ۱۸۵	۳۲۸، ۳۳۰
یزید بن حاتم : ۱۳۷	هُودُسُن : ۲۶۸
یشموت : ۱۴۲	هورادیز / کورادیز / قره دیز : ۲۴۰، ۲۴۲
یعقوب [سلطان -] : ۱۴۷، ۱۴۸	هوراند : ۳۵-۳۷
یمامه : ۳۶۳، ۳۶۵	هوریانی (قوم) : ۱۱۶
یمن : ۳۲۶	هُوش / هوج : ۲۸
یَنگجِه (کوه) : ۱۹	هُولُق / هُلُق : ۱۸
یوتاب - یوتاپا : ۱۲۷	هویدا، رحیم : ۷۴، ۹۸
یوسفلو (کوه) : ۳۰	هیرکانی ← گرگان
یولیانوس : ۱۳۴	هیرمند (رود) : ۳۱۸، ۳۲۵
	هیمالیا : ۳۲۶

رودخانه ارس گویی یادگار و میراثی ارزشمند از تمدن و
فرهنگ اقوام گذشته است که با عطوفت تمام همانند
گردن‌بندی پربها بر سینه کوه‌های قره‌باغ در شمال و قره‌داغ
در جنوب غلطان است که از روزگاران باستان حکایت‌ها دارد
و خود شاهد وقایع و رخداد‌های بیشمار تاریخی است



انتشارات نیا (نیمای سابق)

تبریز: خیابان امام خمینی جنب دبیرستان طالقانی پلاک ۵۲۵

تلفنهای ۳۴۲۸۷۰ و ۳۴۳۴۷۴